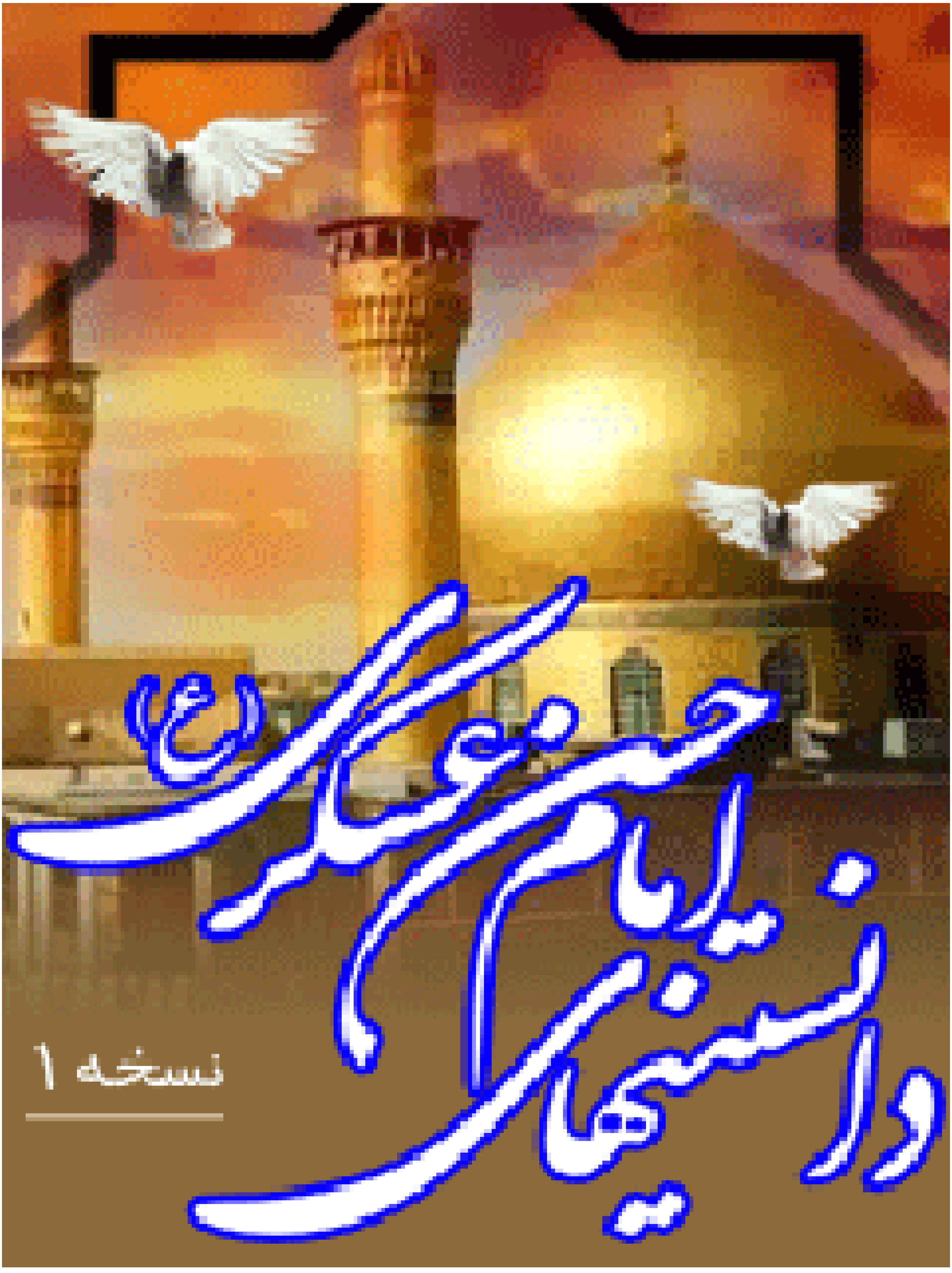

داستانهای امام حسن عسکری (ع)
نسخه ۱

بسم الله الرحمن الرحیم

# دانستنی های امام حسن عسکری علیه السلام

نویسنده:

واحد تحقیقات مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر چاپی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

# فهرست

## دانستنیهای حضرت امام حسن عسکری علیه السلام

### مشخصات کتاب

سرشناسه: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان،۱۳۸۸

عنوان و نام پدیدآور: دانستنیهای حضرت امام حسن عسکری علیه السلام / واحد تحقیقات مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان .

مشخصات نشر: اصفهان: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ، ۱۳۸۸.

مشخصات ظاهری: نرم افزار تلفن همراه و رایانه

موضوع: چهارده معصوم -- دانستنیها

موضوع: حسن بن علی (ع )، امام یازدهم ، ق ۲۶۰ - ۲۳۲

### زندگانی

#### حضرت امام حسن عسکری (ع)

##### مقدمه

امام حسن عسکری (ع) در سال ۲۳۲ هجری در مدینه چشم به جهان گشود.

مادر والاـ گهرش سوسن یا سلیل زنی لایق و صاحب فضیلت و در پرورش نهات مراقبت را داشت، تا حجت حق را آن چنان که شایسته است پرورش دهد.

این زن پرهیزگار در سفری که امام عسکری (ع) به سامرا کرد همراه امام بود و در سامرا از دنیا رحلت کرد.

کنیه آن حضرت ابامحمد بود.

صورت و سیرت امام حسن عسکری (ع)

امام یازدهم صورتی گندمگون و بدنی در حد اعتدال داشت.

ابروهای سیاه کمانی، چشمانی درشت و پیشانی گشاده داشت.

دندانها درشت و بسیار سفید بود.

خالی بر گونه راست داشت.

امام حسن عسکری (ع) بیانی شیرین و جذاب و شخصیتی الهی با شکوه و وقار و مفسری کم مانند برای قرآن مجید بود.

راه مستقیم عترت و شیوه صحیح تفسیر قرآن را به مردم و به ویژه برای اصحاب بزرگوارش - در ایام عمر کوتاه خود - روشن کرد.

### دوران امامت

به طور کلی دوران عمر ۲۹ ساله امام حسن عسکری (ع) به سه دوره تقسیم می گردد: دوره اول ۱۳ سال است که زندگی آن حضرت در مدینه گذشت.

دوره دوم ۱۰ سال در سامرا قبل از امامت.

دوره سوم نزدیک ۶ سال امامت آن حضرت می باشد.

دوره امامت حضرت عسکری (ع) با قدرت ظاهری بنی عباس رو در روی بود.

خلفایی که به تقلید هارون در نشان دادن نیروی خود بلند پروازی هایی داشتند.

امام حسن عسکری (ع) از شش سال دوران اقامتش، سه سال را در زندان گذرانید.

زندانبان آن حضرت صالح بن وصیف دو غلام ستمکار را بر امام گماشته بود، تا بتواند آن حضرت را - به وسیله آن دو غلام - آزار

بیشتری دهـد، امـا آن دو غلاـم که خود از نزدیـک نـاظر حال و حرکات امام بودنـد تحت تأثیر آن امام بزرگوار قرار گرفته به صلاح و خوش رفتاری گراییده بودند.

وقتی از این غلامان جویای حال امام شدند، می گفتند این زندانی روزها روزه دار است و شبها تا بامداد به عبادت و راز و نیاز با معبود خود سرگرم است و با کسی سخن نمیگوید.

عبیـدالله خاقان وزیر معتمد عباسـی با همه غروری که داشت وقتی با حضـرت عسـکری ملاقات می کرد به احترام آن حضـرت برمی خاست، و آن حضرت را بر مسند خود می نشانید.

پیوسته می گفت: در سامره کسی را مانند آن حضرت ندیده ام، وی زاهدترین و داناترین مردم روزگار است.

پسر عبیدالله خاقان می گفت: من پیوسته احوال آن حضرت را از مردم می پرسیدم.

مردم را نسبت به او متواضع می یافتم.

میدیدم همه مردم به بزرگواریش معترفند و دوستدار او می باشند.

با آنکه امام (ع) جز با خواص شـیعیان خود آمیزش نمی فرمود، دسـتگاه خلافت عباسـی برای حفظ آرامش خلافت خود بیشتر اوقات، آن حضرت را زندانی وممنوع از معاشرت داشت.

از جمله مسائـل روزگـار امـام حسن عسـکری (ع) یکی نیز این بود که از طرف خلاـفت وقت، اموال و اوقات شـیعه، به دسـت کسانی سپرده می شد که دشمن آل محمد (ص) و جریانهای شیعی بودند، تا بدین گونه بنیه مالی نهضت تقویت نشود.

چنـانکه نوشـتهاند که احمـد بن عبیـدالله بن خاقـان از جـانب خلفـا، والی اوقـاف وصـدقات بود در قم، و او نسـبت به اهل بیت رسالت، نهایت مرتبه عداوت را داشت.

نیز اصـحاب امام حسن عسکری، متفرق بودند و امکان تمرکز برای آنان نبود، کسانی چون ابوعلی احمد بن اسحاق اشعری در قم و ابوسهل

اسماعیل نوبختی در بغداد می زیستند، فشار و مراقبتی که دستگاه خلافت عباسی، پس از شهادت حضرت رضا (ع) معمول داشت، چنان دامن گسترده بود که جناح مقابل را با سخت ترین نوع درگیری واداشته بود.

این جناج نیز طبق ایمان به حق و دعوت به اصول عدالت کلی، این همه سختی را تحمل می کرد، و لحظه ای از حراست (ونگهبانی) موضع غفلت نمیکرد.

اینکه گفتیم: حضرت هادی (ع) و حضرت امام حسن عسکری (ع) هم از سوی دستگاه خلافت تحت مراقبت شدید و ممنوع از ملاقات با مردم بودند و هم امامان بزرگوار ما - جز با یاران خاص و کسانی که برای حل مشکلات زندگی مادی و دینی خود به آنها مراجعه می نمودند - کمتر معاشرت می کردند به جهت آن بود که دوران غیبت حضرت مهدی (ع) نزدیک بود، و مردم می بایست کم کم بدان خو گیرند، وجهت سیاسی و حل مشکلات خود را از اصحاب خاص که پرچمداران مرزهای مذهبی بودند بخواهند، و پیش آمدن دوران غیبت در نظر آنان عجیب نیاید.

باری، امام حسن عسکری (ع) بیش از ۲۹ سال عمر نکرد ولی در مدت شش سال امامت و ریاست روحانی اسلامی، آثار مهمی از تفسیر قرآن و نشر احکام و بیان مسائل فقهی و جهت دادن به حرکت انقلابی شیعیانی که از راههای دور برای کسب فیض به محضر امام (ع) می رسیدند بر جای گذاشت.

در زمان امام یازدهم تعلیمات عالیه قرآنی و نشر احکام الهی و مناظرات کلامی جنبش علمی خاصی را تجدید کرد، و فرهنگ شیعی - که تا آن زمان شناخته شده بود - در رشتههای دیگر نیز مانند فلسفه و کلام باعث

ظهور مردان بزرگی چون یعقوب بن اسحاق کندی، که خود معاصر امام حسن عسکری بود و تحت تعلیمات آن امام، گردید.

در قدرت علمی امام (ع) - که از سرچشمه زلال ولایت و اهل بیت عصمت مایه ور بود - نکته ها گفته اند، از جمله: همین یعقوب بن اسحاق کندی فیلسوف بزرگ عرب که دانشمند معروف ایرانی ابونصر فارابی شاگرد مکتب وی بوده است، در مناظره با آن حضرت درمانده گشت و کتابی را که بر رد قرآن نوشته بود سوزانید و بعدها از دوستداران و در صف پیروان آن حضرت درآمد.

شهادت امام حسن عسکری (ع)

شهادت آن حضرت را روز جمعه هشتم ماه ربیع الاول سال ۲۶۰ هجری نوشتهاند.

در کیفیت وفات آن امام بزرگوار آمده است: فرزند عبیدالله بن خاقان گوید روزی برای پدرم (که وزیر معتمد عباسی بود) خبر آوردند که ابن الرضا - یعنی حضرت امام حسن عسکری - رنجور شده، پدرم به سرعت تمام نزد خلیفه رفت و خبر را به خلیفه داد.

خلیفه پنج نفر از معتمدان و مخصوصان خود با او همراه کرد.

یکی از ایشان نحریر خادم بود که از محرمان خاص خلیفه بود، امر کرد ایشان راکه پیوسته ملازم خانه آن حضرت باشند، و بر احوال آن حضرت مطلع گردند.

و طبیبی را مقرر کرد که هر بامداد و پسین نزد آن حضرت برود، و از احوال او آگاه شود.

بعد از دو روز برای پدرم خبر آوردند که مرض آن حضرت سخت شده است، و ضعف بر او مستولی گردیده. پس بامداد سوار شد، نزد آن حضرت رفت و اطبا را - که عموما اطبای مسیحی و یهودی در آن زمان بودند -

امر کرد که از خدمت آن حضرت دور نشوند و قاضی القضات (داور داوران) را طلبید و گفت ده نفر از علمای مشهور را حاضر گردان که پیوسته نزد آن حضرت باشند.

و این کارها را برای آن می کردند که آن زهری که به آن حضرت داده بودند بر مردم معلوم نشود و نزد مردم ظاهر سازند که آن حضرت به مرگ خود از دنیا رفته، پیوسته ایشان ملازم خانه آن حضرت بودند تا آنکه بعد از گذشت چند روز از ماه ربیع الاول سال ۲۶۰ه. ق آن امام مظلوم در سن ۲۹ سالگی از دار فانی به سرای باقی رحلت نمود.

بعد از آن خلیفه متوجه تفحص و تجسس فرزند حضرت شد، زیرا شنیده بود که فرزند آن حضرت بر عالم مستولی خواهد شد، و اهل باطل را منقرض خواهد کرد ... تا دو سال تفحص احوال او می کردند ...

این جستجوها و پژوهشها نتیجه هراسی بود که معتصم عباسی و خلفای قبل و بعد از او – از طریق روایات مورد اعتمادی که به حضرت رسول الله (ص) می پیوست، شنیده بودند که از نرگس خاتون و حضرت امام حسن عسکری فرزندی پاک گهر ملقب به مهدی آخر الزمان – همنام با رسول اکرم (ص) ولادت خواهد یافت و تخت ستمگران را واژگون و به سلطه و سلطنت آنها خاتمه خواهد داد.

بدین جهت به بهانه های مختلف در خانه حضرت عسکری (ع) رفت و آمد بسیار می کردند، و جستجو می نمودند تا از آن فرزند گرامی اثری بیابند و او را نابود سازد.

به راستی داستان نمرود و فرعون در ظهور حضرت ابراهیم (ع) و حضرت موسی (ع)

تکرار می شد.

حتی قابله هایی را گماشته بودند که در این کار مهم پی جویی کنند.

اما خداوند متعال - چنانکه در فصل بعد خواهید خواند - حجت خود را از گزند دشمنان و آسیب زمان حفظ کرد، و همچنان نگاهداری خواهد کرد تا مأموریت الهی خود را انجام دهد.

باری، علت شهادت آن حضرت را سمی می دانند که معتمد عباسی در غذا به آن حضرت خورانید و بعد، از کردار زشت خود پشیمان شد.

بناچار اطبای مسیحی ویهودی که در آن زمان کار طبابت را در بغداد و سامره به عهده داشتند، به ویژه در مأموریت هایی که توطئه قتل امام بزرگواری مانند امام حسن عسکری (ع) در میان بود، برای معالجه فرستاد.

البته از این دلسوزی های ظاهری هدف دیگری داشت، و آن خشنود ساختن مردم و غافل نگهداشتن آنها از حقیقت ماجرا بود.

بعد از آگاه شدن شیعیان از خبر درگذشت جانگداز حضرت امام حسن عسکری (ع) شهر سامره را غبار غم گرفت و از سوی صدای ناله و گریه برخاست.

مردم آماده سوگواری و تشییع جنازه آن حضرت شدند.

### ماجرای جانشین بر حق امام عسکری

ابوالادیان می گوید: من خدمت حضرت امام حسن عسکری (ع) می کردم. نامه های آن حضرت را به شهرها می بردم. در مرض موت، روزی من را طلب فرمود و چندنامه ای نوشت به مدائن تا آنها را برسانم.

سپس امام فرمود: پس از پانزده روز باز داخل سامره خواهی شد و صدای گریه و شیون از خانه من خواهی شنید، و درآن موقع مشغول غسل دادن من خواهند بود.

ابوالادیان به امام عرض می کند: ای سید من، هرگاه این واقعه دردناك روی دهد، امامت با کیست؟ فرمود: هرکه جواب نامه من را از تو طلب کند.

ابوالادیان

می گوید: دوباره پرسیدم علامت دیگری به من بفرما.

امام فرمود: هرکه بر من نماز گزارد.

ابوالادیان می گوید: باز هم علامت دیگری بگو تا بدانم.

امام می گوید: هر که بگوید که در همیان چه چیز است او امام شماست.

ابوالادیان می گوید: مهابت و شکوه امام باعث شد که نتوانم چیز دیگری بپرسم.

رفتم و نامهها را رساندم و پس از پانزده روز برگشتم.

وقتی به در خانه امام رسیدم صدای شیون و گریه از خانه امام بلند بود.

داخل خانه امام، جعفر کذاب برادر امام حسن عسکری را دیدم که نشسته، و شیعیان به او تسلیت می دهند و به امامت او تهنیت می گویند.

من از این بابت بسیار تعجب کردم پیش رفتم و تعزیت و تهنیت گفتم.

اما او جوابی نداد و هیچ سؤالی نکرد.

چون بدن مطهر امام را کفن کرده و آماده نماز گزاردن بود، خادمی آمد وجعفر کذاب را دعوت کرد که بر برادر خود نماز بخواند.

چون جعفر به نماز ایستاد، طفلی گندمگون و پیچیده موی، گشاده دندانی مانند پاره ماه بیرون آمد و ردای جعفر را کشید و گفت: ای عمو پس بایست که من به نماز سزاوارترم.

رنگ جعفر دگرگون شد.

عقب ایستاد.

سپس آن طفل پیش آمد و بر پدر نماز گزارد و آن جناب را در پهلوی امام علی النقی علیه السلام دفن کرد.

سپس رو به من آورد و فرمود: جواب نامه ها را که با تو است تسلیم کن.

من جواب نامه رابه آن کودک دادم. پس حاجزوشا از جعفر پرسید: این کودک که بود، جعفر گفت: به خدا قسم من او را نمی شناسم و هرگز او را ندیده ام. در این موقع، عدهای از شیعیان از شهر قم رسیدند، چون از

وفـات امـام (ع) با خبر شدنـد، مردم به جعفر اشاره کردنـد. چنـد تن از آن مردم نزد جعفر رفتنـد واز او پرسـیدند: بگو که نامه هایی که داریم از چه جماعتی است و مالها چه مقـدار است؟ جعفر گفت: ببینیـد مردم از من علم غیب می خواهند ظاهر شد و از قول امـام گفت: ای مردم قم بـا شـما نامههایی است از فلان و فلان و همیانی (کیسه ای) که درآن هزار اشـرفی است که در آن ده اشرفی است با روکش طلا. شیعیانی که از قم آمده بودند گفتند: هر کس تو را فرستاده است امام زمان است این نامهها و همیان را به او تسـلیم کن. جعفر کـذاب نزد معتمد خلیفه آمد و جریان واقعه را نقل کرد. معتمد گفت: بروید و در خانه امام حسن عسـکری (ع) جسـتجو کنیـد و کودک را پیـدا کنیـد. رفتنـد و از کودک اثری نیافتنـد. ناچـار صـیقل کنیز حضـرت امام عسـکری (ع) راگرفتنـد و مدتها تحت نظر داشـتند به تصور اینکه او حامله است. ولی هرچه بیشتر جسـتند کمتر یافتند. خداوند آن کودک مبـارک قـدم را حفـظ کرد و تـا زمـان ما نیز در کنف حمایت حق است و به ظاهر از نظرها پنهان می باشـد. درود خدای بزرگ براو باد.

## شناخت مختصری از زندگانی امام عسکری

امام عسکری، یازدهمین پیشوای شیعیان، در سال ۲۳۲ ه'. ق چشم به جهان گشود (۱). پدرش امام دهم، حضرت هادی – علیه السـلام – و مـادرش بـانوی پارسا و شایسـته، «حُدَیثه»، است (۲) کـه برخی، از او بنـام «سـوسن» یـاد کرده انـد (۳). این بـانوی گرامی، از زنان نیکو کار و دارای بینش اسلامی بود و در فضیلت او همین بس

که پس از شهادت امام حسن عسکری - علیه السلام - پناهگاه و نقطه اتّکای شیعیان در آن مقطع زمانی بسیار بحرانی و پر اضطراب بود (۴).

از آنجا که پیشوای یازدهم به دستور خلیفه عباسی در «سامّرا»، در محله «عسکر» سکونت (اجباری) داشت، به همین جهت «عسکری» نامیده می شود (۵).

از مشهورترین القاب دیگر حضرت، «نقی» و «زکی» (۶) وکنیه اش «ابو محمد» است. او ۲۲ ساله بود که پدر ارجمندش به شهادت رسید. مدّت امامتش ۶ سال و عمر شریفش ۲۸ سال بود، در سال ۲۶۰ ه' به شهادت رسید و در خانه خود در سامّرا در کنار مرقد پدرش به خاک سپرده شد (۷).

## خلفای معاصر حضرت

امام عسکری - علیه السلام - در مدت کوتاه امامت خویش با سه نفر از خلفای عباسی که هر یک از دیگری ستمگرتر بودند، معاصر بود، این سه تن عبارتند از:

۱ - المعتزّ بالله (۲۵۲ - ۲۵۵)

۲ - المهتدی الله (۲۵۵ - ۲۵۶)

۳ - المعتمد بالله (۲۵۶ - ۲۷۹)

خلفای عباسی که روز نخست به نام طرفداری از علویان و به عنوان گرفتن انتقام آنان از بنی امیه قیام کردند، آنچه را که قبلاً به مردم وعده داده بودند، نادیده گرفته و مانند خلفای بنی امیه و بلکه بدتر از آنان ستمگری و خود کامگی را آغاز کردند.

برای ارائه کارنامه سیاه خلفای عباسی که با امام عسکری - علیه السلام - معاصر بودند، ذیلاً به حوادث دوران حکومت و چگونگی زمامداری آنان را به صورت فشرده اشاره می کنیم:

۱ - معتزّ

وی فرزند متوکل عباسی است که پس از برکناری مستعین در سال ۲۵۲ زمام امور را به دست گرفت و راه

پیشینیان را تعقیب کرد.

پس از قتل متوکل، ترکان بر امور کشور مسلط شدند و به جای اینکه خلیفه فرمانده آنان باشد، خلیفه را به زیر فرمان خود در آوردند، به گونه ای که اگر خلیفه به خواسته های آنان تن نمی داد، نقشه برکناری یا قتل او را می کشیدند. داستانی که ذیلاً یادآور می شویم گواه این معنا است:

روزی «معتز» گروهی از همفکران و محرمان اسرار خود را در مجلسی گرد آورد سپس ستاره شناسی را احضار کردند تا مدت خلافت وی را تعیین کند. در این موقع ظریفی که در مجلس بود، گفت: من بیش از ستاره شناس، از مدت خلافت و عمر او آگاهم. آنگاه نظریه خود را چنین بیان کرد: تا روزی که ترکان هوادار خلیفه هستند و دوام حکومت او را بخواهند، او بر مسند خلافت مستقر خواهد بود و روزی که مورد خشم آنان قرار گیرد و علاقه آنان از او قطع شود، آن روز پایان حکومت او خواهد بود! (۸)

## قتل معتزّ

بر اثر نفوذ و تسلط ترکان در دربار خلافت، وضع به گونه ای بود که خلیفه یک مقام تشریفاتی بیش نبود ورتق وفتق امور عملاً در دست ترکان قرار داشت.

روزی گروهی از ترکان وارد قصر معتز شدند و او را کشان کشان به اتاقی بردند، آنگاه او را با چوب و چماق کتک زده و پیراهنش را سوزاندند و او را در حیاط قصر زیر آفتاب نگه داشتند. آفتاب آن روز به قدری گرم بود که زمین مانند تنور داغ بود و هیچ کس نمی توانست دو پای خود را بر روز زمین بگذارد و ناچار بود به اصطلاح پا بپا شود. در این

موقع ترکان او را از مقام خلافت خلع کردنـد و گروهی را بر این خلع گواه گرفتنـد. سـپس به منظور قتل خلیفه معزول تصـمیم گرفتند او را به یک نفر بسپارند تا در اثر گرسنگی و تشنگی و شکنجه های فراوان به زندگی او خاتمه دهد. بدین گونه خلیفه را در حالی که نیمه جانی در بـدن داشت، در سـردابی جا دادنـد و درب سـرداب را با خشت و گـچ مسـدود کردنـد و معتز به همان حالت زنده به گور شد! (۹)

۲ مهتدی

«مهتـدی»، دومین خلیفه معاصـر امام یازدهم، و چهاردهمین خلیفه عباسـی بود که پس از قتل برادرش «معتز» در سال ۲۵۵ ه' بر مسند خلافت تکیه زد.

مهتـدی نیز بسان برادر، اسـتقلالی در کارها نداشت و پیوسـته بازیچه دست ترکان دربار عباسـی بود. مهتدی، در قیاس با دیگر خلفـای عباسـی، فردی معتـدل بود، و از نظر اخلاق و رفتار بی شـباهت به «عمر بن عبـدالعزیز» در میان خلفای بنی امیه نبود. او گـاهی می گفت: در میان خلفای اموی حـداقل یک فرد پاکـدامن (عمر بن عبـدالعزیز) وجود داشت، برای ما بسـیار شـرم آور است که در میان خلفای عباسـی کسـی شبیه وماننـد او نباشد؛ از اینرو او نیز همچون عمر بن عبدالعزیز تا حدودی به شـکایات مردم رسیدگی می کرد و در غذا و لباس و امور اقتصادی میانه روی را رعایت می نمود. او پس از رسیدن به خلافت، دربار را از مظاهر تشـریفات و اشـرافی گری پاکسازی و بساط میگساری را جمع کرد. مورخان در این زمینه داد سخن داده او را به این مناسبت ستوده اند (۱۰).

البته به نظر می رسد که انگیزه مهتدی در این حرکت،

ملاحظات اجتماعی و سیاسی بوده است. او این معنا را درک می کرد که در جامعه اسلامی افرادی به مراتب از او بهتر و آگاهتر و شایسته تر وجود دارند و با وجود چنین شخصیتهایی او باید زمام کار مسلمانان را به آنان بسپارد و خود از صحنه سیاست و زمامداری کنار برود و با این ژست ها می خواست پایگاه مردمی پیدا کند، وگرنه شخصی که به قول برخی از مورخان، روزها روزه می گرفت و با نان و سرکه و نمک افطار می کرد (۱۱)، باید آنچنان هوسهای نفسانی خویش را سرکوب کرده باشد که خلافت را به چیزی نخرد، در صورتی که می بینیم او تا آخرین لحظه عمر و تا روزی که مانند برادر خود معتز کشته شد، بر مسند خلافت تکیه زده بود. تاریخ از این زمامداران زیاد دیده و بسیار بعید است که این نوع کارها انگیزه الهی داشته باشد. روشنترین گواه بر دنیاطلبی و طغیانگری مهتدی این است که وی امام عسکری را به زندان فرستاد و در دوران حکومت او تا شبی که کشته شد امام در زندان به سر می برد و حتی تصمیم داشت امام را به قتل برساند. (۱۲)

۳ – معتمد

سومین خلیفه معاصر امام عسکری – علیه السلام – معتمد عباسی است. چهار سال از دوران امامت حضرت عسکری – علیه السلام – در دوران حکومت او سپری شده است.

معتمد در سال ۲۲۹ متولد شد و در سال ۲۵۶ به وسیله ترکان به خلافت رسید و در سال ۲۷۹ در گذشت.

اگر مورخان درباره مهتدی (پسر عموی معتمد) (۱۳) مطالبی تمجید آمیز نوشته و تا حدی او را ستوده اند، در مقابل، در بیان

فساد اخلاق معتمد داد سخن داده اند و اتفاق نظر دارند که او شیفته عیاشی و خوشگذرانی بود و آنچه برای او مطرح نبود کار و گرفتاریهـای مردم بـود. از این جهت مردم نیز از او روی گردان بودنـد و چشم امیـد به برادر او «موفـق» (طلحه) دوخته بودند زیرا به علت آنکه او بشـدت در فساد اخلاق و شـهوات غوطه ور شـده بود (۱۴)، برادرش «موفق» زمـام امور را به دست گرفته بود.

مورخـان در بـاب اقتـدار «موفق» در عصـر معتمـد می نویسـند: گرچه زمـام خلافـت بظـاهر در دست «معتمـد» بود، امـا در واقع گرداننده خلافت «موفق» بود و برای معتمد از خلافت نامی بیش نبود. (۱۵)

اوضاع سیاسی، اجتماعی عصر امام عسکری (ع)

چنانکه دیـدیم، خلفای عباسـی از هر گونه اِعمال فشار و محـدودیت نسـبت به امامان دریغ نمی کردند و این فشارها در عصـر امام جواد و امام هادی و امام عسـکری در سامّرا به اوج خود رسید. شدّت این فشارها به قدری بود که سه پیشوای بزرگ شیعه که در مرکز حکومت آنها (سامّرا) می زیستند، با عمر کوتاهی جام شهادت نوشیدند: امام جواد در سن ۲۵ سالگی، امام هادی در سن ۴۱ سـالگی و امام عسـکری در سن ۲۸ سـالگی که جمعاً ۹۲ سـال می شود؛ و این حاکی از شـدّت فشارها و صـدمات رسـیده بر آنها می باشـد. ولی در این میان، فشارها و محـدودیتهای زمان امام حسن عسـکری، به دو علّت، از دو پیشوای دیگر بیشتر بود:

۱ – در زمان امام عسکری – علیه السلام – شیعه به صورت یک قدرت عظیم در عراق درآمده بود و همه مردم می دانستند که این گروه به خلفای وقت

معترض بوده و حکومت هیچ یک از عباسیان را مشروع و قانونی نمی داند، بلکه معتقد است امامت الهی در فرزندان علی – علیه السلام – باقی است، و در آن زمان شخصیت ممتاز این خانواده امام حسن عسکری – علیه السلام – بود. گواه قدرت شیعیان، اعتراف «عبید اللّه»، وزیر «معتمد» عباسی، به این موضوع است. توضیح اینکه پس از شهادت حضرت عسکری، برادرش جعفر «کذّاب» نزد عبید الله رفت و گفت: منصب برادرم را به واگذار، من در برابر آن سالیانه بیست هزار دینار به تو می دهم. وزیر به او پرخاش کرد و گفت: احمق! خلیفه آن قدر به روی کسانی که پدر و برادر تو را امام می دانند، شمشیر کشید تا بلکه بتواند آنان را از این عقیده برگرداند، ولی نتوانست، و با تمام کوشش هایی که کرد توفیقی به دست نیاورد، اینک اگر تو در نظر شیعیان امام باشی نیازی به خلیفه و غیر خلیفه نداری واگر در نظر آنان چنین مقامی نداشته باشی، کوشش ما، در این راه کوچکترین فایده ای نخواهد داشت. (۱۶)

۲ – خاندان عباسی و پیروان آنان، طبق روایات و اخبار متواتر، می دانستند مهدی موعود که تار و مار کننده کلیه حکومتهای خودکامه است، از نسل حضرت عسکری – علیه السلام – خواهد بود، به همین جهت پیوسته مراقب وضع زندگی او بودند تا بلکه بتوانند فرزند او را به چنگ آورده و نابود کنند (همچون تلاش بیهوده فرعونیان برای نابودی موسی!) چنانکه در جریان شهادت امام توضیح خواهیم داد.

به دلائل یاد شده در بالا، فشار و اختناق در مورد پیشوای یازدهم فوق العاده شدید بود و از هر طرف

او را تحت کنترل و نظارت داشتند. حکومت عباسی به قدری از نفوذ و موقعیت مهم اجتماعی امام نگران بود که امام را ناگزیر کرده بود هر هفته روزهای دوشنبه و پنجشنبه در دربار حاضر شود. (۱۷) (۱۸)

دربار عباسی به قدری وحشت داشت که به این مقدار کفایت نکرد، بلکه «معتز» امام را بازداشت و زندانی کرد (۱۹) و حتی به «سعید حاجب» دستور داد امام را به سمت کوفه حرکت داده و در راه او را به قتل برساند، ولی پس از سه روز، ترکان، خودِ او را به هلاکت رساندند (۲۰) /

پس از او «مهتدی» نیز امام را بازداشت و زندانی کرد و تصمیم به قتل حضرت داشت که خداوند مهلت نداد و ترکان بر ضدّ او شوریدند و وی را به قتل رساندند (۲۱).

## تدابیر امنیتی امام عسکری (ع)

علاوه بر آنچه گفتیم، اسناد و شواهد دیگری در دست است که از یک سو عمق شیطنت و وسعت نقشه های خائنانه دربار عباسی در مورد امام و یارانش را نشان می دهد، و از سوی دیگر هشیاری و تدابیر امنیتی امام را بخوبی جلوه گر می سازد که از آن جمله چند مورد یاد شده در زیر را می توان نام برد:

۱ - «ابو هاشم داود بن قاسم جعفری» (۲۲) می گوید: ما چند نفر در زندان بودیم که «امام عسکری» و برادرش «جعفر» را وارد زندان کردند. برای عرض ادب و خدمت، به سوی حضرت شتافتیم و گرد ایشان جمع شدیم. در زندان، مردی «جمحی» (خ ل: عجمی) بود و ادعا می کرد که از علویان است. امام متوجه حضور وی شد و گفت: اگر در جمع شما فردی که از

شما نیست نمی بود، می گفتم کی آزاد می شوید. آنگاه به مرد «جمحی» اشاره کرد که بیرون رود، و او بیرون رفت. سپس فرمود: این مرد از شما نیست، از او بر حذر باشید، او گزارشی از آنچه گفته اید برای خلیفه تهیه کرده که هم اکنون در میان لباسهای اوست. یکی از حاضران او تفتیش کرد و گزارش را که در لای لباس پنهان کرده بود، کشف کرد، مطالب مهم و خطرناکی درباره ما نوشته بود. (۲۳)

این حادثه نشان می دهد که حتی در زندان هم برای کنترل امام و شیعیان، مأمور مخفی گماشته بودند.

۲ - یکی از یاران امام بنام «احمد بن اسحاق» می گوید: به حضور امام رسیدم و از او درخواست کردم که چیزی بنویسد و من خط او ببینم تا اگر نامه ای از او رسید، خطش را بشناسم (و دشمن نتواند بنام امام نامه جعل کند) امام فرمود: خط من، گاهی با قلم باریک و گاهی با قلم پهن است، اگر چنین تفاوتی مشاهده کردی نگران نباش ... (۲۴)

۳ - یکی از یاران امام می گوید: ما گروهی بودیم که وارد سامّرا شدیم و مترصد روزی بودیم که امام از منزل خارج شود تا بتوانیم او را در کوچه و خیابان ببینیم. در این هنگام نامه ای به این مضمون از طرف امام به ما رسید: هیچ کدام بر من سلام نکنید، هیچ کس از شما به سوی من اشاره نکند، زیرا برای شما خطر جانی دارد! (۲۵)

۴ - «عبدالعزیز بلخی» می گوید: روزی در خیابان منتهی به بازار گوسفند فروش ها نشسته بودم. ناگهان امام حسن عسکری را دیدم که به سوی دروازه شهر حرکت می کرد. در دلم

گفتم: خوب است فریاد کنم که: مردم! این حجت خدا است، او را بشناسید. ولی با خود گفتم در این صورت مرا می کشند! امام وقتی به کنار من رسید و من به او نگریستم، انگشت سبابه را بر دهان گذاشت و اشاره کرد که سکوت! من بسرعت پیش رفتم و بوسه بر پاهای او زدم. فرمود: مواظب باش، اگر فاش کنی، هلاک می شوی! شب آن روز به حضور امام رسیدم. فرمود: باید رازداری کنید وگرنه کشته می شوید، خود را به خطر نیندازید. (۲۶)

۵ – در زمان امام عسکری – علیه السلام – شخصی از علویان به عزم کسب و کار از سامّرا بیرون آمده و به سوی بلاد جبل (قسمتهای کوهستانی غرب ایران تا همدان و قزوین) رفت. شخصی از دوستداران امام از مردم «حلوان» (پل ذهاب) به او برخورد کرد و پرسید:

– از کجا آمده ای؟

– از سامّرا.

– آیا فلان محله و فلان کوچه را می شناسی؟

– آری.

– از حسن بن علی خبری داری؟

– نه.

– برای چه به جبل آمده ای؟

– برای کسب و کار.

– من پنجاه دینار دارم، آن را بگیر و با هم به سامّرا برویم و مرا به خانه حسن بن علی (عسکری) برسان. علوی پذیرفت و او را به خانه امام برد ... (۲۷)

این ماجرا بخوبی نشان می دهد که به واسطه کنترل بسیار شدید حکومت، دسترسی به امام تا چه حدّ دشوار بوده است.

از طرف دیگر، مبلغی که مرد حلوانی – در برابر راهنمایی او به خانه حضرت – به شخص علوی پرداخت، نشانه اهمیّت دیدار با امام در آن روزگار است، زیرا پنجاه دینار در آن زمان مبلغ قابل توجهی بوده

است، چه، ارزش یک دینار در آن زمان را برخی از دانشمندان، معادل یک شتر دانسته اند (۲۸)، بنابر این پنجاه دینار از نظر قدرت خرید در آن زمان، مثل این بوده است که کسی در زمان ما، قیمت پنجاه شتر را بپردازد!

ابعاد هفتگانه فعالیت امام عسکری (ع)

امام عسکری، با وجود همه این فشارها و کنترل ها و مراقبتهای بی وقفه حکومت عباسی، یک سلسله فعالیتهای سیاسی و اجتماعی و علمی در جهت حفظ اسلام و مبارزه با افکار ضد اسلامی انجام می داد که می توان آنها را بدین گونه خلاصه کرد:

۱ - کوششهای علمی در دفاع از آیین اسلام و ردّ اشکال ها و شبهات مخالفان، و نیز تبیین اندیشه صحیح اسلامی،

۲ - ایجاد شبکه ارتباطی با شیعیان مناطق مختلف از طریق نمایندگان و اعزام پیک ها و ارسال پیامها،

۳ - فعالیتهای سرّی سیاسی بر رغم تمامی کنترل ها و مراقبتهای حکومت عباسی،

۴ - حمایت و پشتیبانی مالی از شیعیان، بویژه یاران خاص خود،

۵ - تقویت و توجیه سیاسی رجال و عناصر مهم شیعه در برابر مشکلات،

۶ - استفاده گسترده از آگاهی غیبی برای جلب منکران امامت و دلگرمی شیعیان،

۷ - آماده سازی شیعیان برای دوران غیبت فرزند خود امام دوازدهم

اینک هر کدام از این فعالیتها، را جداگانه توضیح می دهیم

۱ - کوششهای علمی

گرچه امام عسکری به حکم شرائط نامساعد و محدودیت بسیار شدیدی که حکومت عباسی برقرار کرده بود، موفق به گسترش دانش دامنه دار خود در سطح کل جامعه نشد، اما در عین حال، با همان فشار و خفقان شاگردانی تربیت کرد که هر کدام به سهم خود در نشر و گسترش معارف اسلام و رفع شبهات دشمنان

نقش مؤثری داشتند

«شیخ طوسی» - ره - تعداد شاگردان حضرت را متجاوز از صد نفر ثبت کرده است (۲۹) که در میان آنان چهره های روشن، شخیت های برجسته و مردان وارسته ای مانند: احمد بن اسحاق اشعری قمی، ابو هاشم داود بن قاسم جعفری، عبدالله بن جعفر حمیری، ابو عمرو عثمان بن سعید عَمری، علی بن جعفر و محمد بن حسن صفّار به چشم می خورند که شرح خدمات و کوششهای آنان در این کتاب نمی گنجد و زندگینامه پر افتخار و آموزنده آنان را می توان در کتب رجال خواند

علاوه بر تربیت این شاگردان، گاهی چنان مشکلات و تنگناهایی برای مسلمانان پیش می آمد که جز حضرت عسکری کسی از عهده حل آنها بر نمی آمد. امام در این گونه مواقع، در پرتو علم امامت، با یک تدبیر فوق العاده، بن بست را می شکست و مشکل را حل می کرد. برای این مطلب می توان دو نمونه ذکر کرد:

الف - اشتباه فیلسوف!

«ابن شهر آشوب» می نویسد: «اسحاق کِندی» که از فلاسفه اسلام و عرب به شمار می رفت و در عراق اقامت داشت (۳۰)، کتابی تألیف نمود به نام «تناقضهای قرآن» ! او مدتهای زیادی در منزل نشسته و گوشه نشینی اختیار کرده و خود را به نگارش آن کتاب مشغول ساخته بود. روزی یکی از شاگردان او به محضر امام عسکری - علیه السلام شرفیاب شد. هنگامی که چشم حضرت به او افتاد، فرمود:

آیا در میان شما مردی رشید وجود ندارد که گفته های استادتان «کندی» را پاسخ گوید؟ شاگرد عرض کرد: ما همگی از شاگردان او هستیم و نمی توانیم به اشتباه استاد اعتراض کنیم. امام فرمود: اگر مطالبی به شما

تلقین و تفهیم شود می توانید آن را برای استاد نقل کنید؟

شاگرد گفت: آری، امام فرمود:

از اینجا که برگشتی به حضور استاد برو و با او به گرمی و محبت رفتار نما و سعی کن با او انس و الفت پیدا کنی. هنگامی که کاملاً انس و آشنایی به عمل آمد، به او بگو: مسئله ای برای من پیش آمده است که غیر از شما کسی شایستگی پاسخ آن را ندارد و آن مسئله این است که: آیا ممکن است گوینده قرآن از گفتار خود معانی ای غیر از آنچه شما حدس می زنید اراده کرده باشد؟

او در پاسخ خواهد گفت: بلی، ممکن است چنین منظوری داشته باشد. در این هنگام بگو شما چه می دانید، شاید گوینده قرآن معانی دیگری غیر از آنچه شما حدس می زنید، اراده کرده باشد و شما الفاظ او را در غیر معنای خود به کار برده اید؟ امام در اینجا اضافه کرد: او آدم باهوشی است، طرح این نکته کافی است که او را متوجه اشتباه خود کند

شاگرد به حضور استاد رسید و طبق دستور امام رفتار نمود تا آنکه زمینه برای طرح مطلب مساعد گردید. سپس سؤال امام را به این نحو مطرح ساخت:

آیا ممکن است گوینده ای سخنی بگوید و از آن مطلبی اراده کند که به ذهن خواننده نیاید؟ و به دیگر سخن: مقصود گوینده چیزی باشد مغایر با آنچه در ذهن مخاطب است؟ فیلسوف عراقی با کمال دقت به سؤال شاگرد گوش داد و گفت: سؤال خود را تکرار کن. شاگرد سؤال را تکرار نمود. استاد تأملی کرد و گفت: آری، هیچ بعید نیست امکان دارد که چیزی در

ذهن گوینـده سـخن باشـد که به ذهن مخاطب نیایـد و شـنونده از ظاهر کلام گوینـده چیزی بفهمد که وی خلاف آن را اراده کرده باشد

اسـتاد که می دانست شاگرد او چنین سؤالی را از پیش خود نمی توانـد مطرح نمایـد و در حـدّ انـدیشه او نیست، رو به شاگرد کرد و گفت: تو را قسم می دهم که حقیقت را به من بگویی، چنین سؤالی از کجا به فکر تو خطور کرد؟

شاگرد: چه ایرادی دارد که چنین سؤالی به ذهن خود من آمده باشد؟ اسـتاد: نه، تو هنوز زود است که به چنین مسائلی رسـیده باشی، به من بگو این سؤال را از کجا یاد گرفته ای؟

شاگرد: حقیقت این است که، «ابو محمد» (امام حسن عسکری – علیه السلام –) مرا با این سؤال آشنا نمود

استاد: اکنون واقع امر را گفتی. سپس افزود: چنین سؤالهایی تنها زیبنده این خاندان است (آنان هستند که می توانند حقیقت را آشکار سازند) (۳۱)

آنگـاه اسـتاد بـا درک واقعیت و تـوجه به اشـتباه خـود، دسـتور داد آتشـی روشن کردنـد و آنچه را که به عقیـده خـود دربـاره «تناقضهای قرآن» نوشته بود تماماً سوزاند! (۳۲)

ب – مشت راهب باز می شود!

یک سال در سامّرا قحطی سختی پیش آمد. «معتمد»، خلیفه وقت، فرمان داد مردم به نماز استسقا (طلب باران ) بروند. مردم سه روز پی در پی برای نمـاز به مصـلاّ رفتنـد و دست به دعـا بر داشـتند، ولی بـاران نیامـد. روز چهـارم «جـاثِلیق»، بزرگ اسـقفان مسـیحی، همراه مسـیحیان و راهبان به صـحرا رفت. یکی از راهبان هر وقت دست خود را به سوی آسـمان بلنـد می کرد بارانی درشت فرو می بارید. روز بعد نیز جاثلیق همان کار را

کرد و آنقدر باران آمد که دیگر مردم تقاضای باران نداشتند، و همین امر موجب شگفت مردم و نیز شک و تردید و تمایل به مسیحیت در میان بسیاری از مسلمانان شد. این وضع بر خلیفه ناگوار آمد و ناگزیر امام را که زندانی بود، به دربار خواست و گفت: امت جدت را دریاب که گمراه شدند!

امام فرمود: از جاثلیق و راهبان بخواه که فردا سه شنبه به صحرا بروند

خلیفه گفت: مردم دیگر باران نمی خواهند، چون به قدر کافی باران آمده است، بنابراین به صحرا رفتن چه فایده ای دارد؟

امام فرمود: برای آنکه ان شأ الله تعالی شک و شبهه را برطرف سازم

خلیفه فرمان داد پیشوای مسیحیان همراه راهبان سه شنبه به صحرا رفتند. امام عسکری – علیه السلام – نیز در میان جمعیت عظیمی از مردم به صحرا آمد. آنگاه مسیحیان و راهبان برای طلب باران دست به سوی آسمان برداشتند. آسمان ابری شد و باران آمد. امام فرمان دست راهب معینی را بگیرند و آنچه در میان انگشتان اوست بیرون آوردند. در میان انگشتان او استخوان سیاه فامی از استخوانهای آدمی یافتند. امام استخوان را گرفت، در پارچه ای پیچید و به راهب فرمود: اینک طلب باران کن! راهب این بار نیز دست به آسمان برداشت، اما به عکس ابر کنار رفت و خورشید نمایان شد! مردم شگفت زده شدند. خلیفه از امام پرسید:

این استخوان چیست؟

امام فرمود: این استخوان پیامبری از پیامبران الهی است که از قبور برخی پیامبران برداشته اند و استخوان هیچ پیامبری ظاهر نمی گردد جز آنکه باران نازل می شود. خلیفه امام را تحسین کرد. استخوان را آزمودند، دیدند همان طور است که

امام می فرماید

این حادثه باعث شد که امام از زندان آزاد شود و احترام او در افکار عمومی بالا رود. در این هنگام امام از فرصت استفاده کرده و آزادی یاران خود را که با آن حضرت در زندان بودند، از خلیفه خواست و او نیز خواسته حضرت را به جا آورد (۳۳)

۲ – ایجاد شبکه ارتباطی با شیعیان

در زمان امام عسکری – علیه السلام – تشیع در مناطق مختلف و شهرهای متعددی گسترش و شیعیان در نقاط فراوانی تمرکز یافته بودند. شهرها و مناطقی مانند: کوفه، بغداد، نیشابور، قم، آبه (آوه)، مدائن، خراسان، یمن ری آذربایجان، سامّرا، جرجان و بصره از پایگاههای شیعیان به شمار می رفتند. در میان این مناطق، به دلائلی، سامّرا، کوفه بغداد قم و نیشابور از اهمیت ویژهای برخوردار بود (۳۴)

گستردگی و پراکندگی مراکز تجمع شیعیان، وجود سازمان ارتباطی منظمی را ایجاب می کرد تا پیوند شیعیان را با حوزه امامت از یک سو، و ارتباط آنان را با همدیگر از سوی دوم برقرار سازد، و از این رهگذر، آنان را از نظر دینی و سیاسی رهبری و سازماندهی کند

این نیاز، از زمان امام نهم احساس می شد و چنانکه در سیره آن حضرت و امام دهم توضیح دادیم، شبکه ارتباطی وکالت و نصب نمایندگان در مناطق گوناگون، به منظور برقراری چنین سیستمی، از آن زمان به مورد اجرا گذاشته می شد

این برنامه در زمان امام عسکری – علیه السلام – نیز تعقیب گردید: به گواهی اسناد و شواهد تاریخی، امام عسکری – علیه السلام – نمایندگانی از میان چهره های درخشان و شخصیتهای برجسته شیعیان، برگزیده، در مناطق متعدد منصوب کرده و با آنان در

ارتباط بود و از این طریق پیروان تشیع را در همه مناطق زیر نظر داشت. از میان این نمایندگان، می توان از «ابراهیم بن عبده»، نماینده امام در «نیشابور»، یاد کرد

امام طی نامه مفصلی خطاب به «اسحاق بن اسماعیل» و شیعیان نیشابور، پس از توضیح نقش امامت در هدایت امت اسلامی، تشریح ضرورت و اهمیت پیروی از امامان و هشدار از سرپیچی از فرمان امام نوشت:

« ... ای اسحاق! تو فرستاده من نزد ابراهیم بن عبده هستی تا وی به آنچه من در نامه ای که توسط محمد موسی نیشابوری فرستاده ام عمل کند. تو و همه کسانی که در شهر تو هستند موظفید بر اساس نامه مزبور عمل کنید/

ابراهیم بن عبده این نامه مرا برای همه بخواند تا جای سؤال و ابهامی باقی نماند ... درود و رحمت فراوان خدا بر ابراهیم بن عبده و بر تو و همه پیروان ما باد! همه کسانی که از پیروان من و از مردم شهر تواند و این نامه را بخوانند و کسانی که در آن ناحیه از حق منحرف نشده اند، باید حقوق مالی ما را به ابراهیم بن عبده بپردازند و او نیز باید آن را به «رازی» (۳۵) یا به کسی که وی معرفی می کند، تحویل بدهد، و این دستور من است..» (۳۶) /

از این نامه، علاوه بر موضوع جمع آوری وجوه مالی شیعیان که اهمیت بسزایی در تقویت و تحکیم وضع اقتصادی جبهه تشیع داشت، استفاده می شود که نمایندگان امام دارای سلسله مراتبی بودند و حوزه فعالیت هر کدام از آنان مشخص بود و وجوه جمع آوری شده می بایست در نهایت به دست وکیل اصلی

برسد و او به امام برساند/

امام، گویا برای تقویت و تثبیت موقعیت ابراهیم بن عبده و نیز برای روشن ساختن شعاع حوزه فعالیت او، طی نامه ای به «عبدالله بن حَمدِویه بیهقی» چنین نوشت:

«من ابراهیم بن عبده را برای دریافت حقوق مالی آن سامان و ناحیه شما منصوب کردم و او را وکیل امین و مورد اعتماد خویش نزد پیروان خود قرار دادم. تقوا در پیش گیرید و مراقب باشید و وجوه مالی واجب را بپردازید که هیچ کس در ترک یا تأخیر پرداخت آن معذور نیست ... » (۳۷) گویا برخی از شیعیان در مورد اصالت خط و نامه امام درباره ابراهیم ایجاد شبهه و تردید کرده احتمال داده بودند که مجعول باشد، از اینرو امام طی نامه جداگانه ای نوشت:

«نامه ای که درباره وکالت ابراهیم از ناحیه من - جهت دریافت حقوق مالی مربوط به من از شیعیان آن منطقه - رسیده، به خط خود من است ... » (۳۸)

یکی دیگر از نمایندگان امام «احمد بن اسحاق بن عبدالله قمی اشعری»، از یاران خاص امام و از شخصیتهای بزرگ شیعی در قم، بود/

بعضی از دانشمندان علم رجال، از او به عنوان رابط بین قمی ها و امام و از جمله اصحاب خاص آن حضرت یاد کرده اند (۳۹). اما دانشمندان دیگر، او را وکیل و نماینده امام دانسته اند (۴۰). از روایتی در «بحار الأنوار» استفاده می شود که او نماینده امام در موقوفات قم بوده است (۴۱) /

«محمد بن جریر طبری» می نویسد: احمد بن اسحاق قمی اشعری، استاد شیخ صدوق، نماینده امام ابو محمد عسکری بود. وقتی که آن حضرت درگذشت، وکالت حضرت

صاحب الزمان را به عهده گرفت. از طرف حضرت نامه هایی خطاب به او صادر می شد، و او وجوه و حقوق مالی قم و اطراف آن را گرد آوری نموده و به امام می رساند (۴۲). احمد بن اسحاق صدو شصت کیسه طلا و نقره را که از شیعیان قم گرفته بود، به امام تسلیم کرد (۴۳) و این، حجم چشمگیر وجوه جمع آوری شده را نشان می دهد/

«ابراهیم بن مهزیار» اهوازی، یکی دیگر از وکلای امام بود. اموالی از بیت المال نزد او جمع آوری شده بود و موفق نشده بود به حضرت عسکری تحویل دهد. پس از شهادت امام، هنگامی که ابراهیم بیمار شد، به فرزندش محمد وصیت کرد که آن اموال را به محضر حضرت صاحب الزمان برساند. او نیز این مأموریت را انجام داد و به جای پدرش به نمایندگی امام دوازدهم منصوب گردید (۴۴) /

در رأس سلسله مراتب وکلای امام، «محمد بن عثمان عَمری» قرار داشت که وکلای دیگر، به وسیله او با امام در ارتباط بودند. آنان نوعاً اموال و وجوه جمع آوری شده را به وی تحویل می دادند و او به محضر امام می رساند (۴۵)

### پیک ها و نامه ها

علاوه بر شبکه ارتباطی وکالت، امام از طریق اعزام پیک ها نیز با شیعیان و پیروان خود ارتباط برقرار می ساخت و از این رهگذر مشکلات آنان را برطرف می کرد. در این زمینه، به عنوان نمونه، می توان از فعالیتهای «ابوالأدیان»، یکی از نزدیکترین یاران امام یاد کرد (۴۶). او نامه ها و پیامهای امام را به پیروان آن حضرت می رساند، و متقابلاً نامه ها، و سؤالها، مشکلات، خمس و دیگر وجوه ارسالی شیعیان را دریافت نموده و در

سامّرا به محضر امام عسکری می رساند. آخرین مأموریت او را که در روزهای آخر حیات امام عسکری رخ داد، در بخش جریان شهادت آن حضرت توضیح خواهیم داد/

گذشته از پیک ها، امام از طریق مکاتبه نیز با شیعیان ارتباط برقرار می ساخت و از این رهگذر آنان را زیر چتر هدایت خویش قرار می داد. نامه ای که امام به «ابن بابویه» نوشته - و در بخش تقویت و توجیه سیاسی عناصر مهم شیعه از آن یاد خواهیم کرد - نمونه ای از این نامه ها است (۴۷). از این گذشته، امام دو نامه به شیعیان قم و آبه (آوه) نوشته است که متن آنها در کتابهای ما مضبوط است (۴۸). نامه های دیگری نیز به مناسبتهای دیگر از امام در دست است (۴۹) بر اساس روایتی، امام عسکری بامداد روز هشتم ربیع الأول سال ۲۶۰ ه'، اندکی پیش از رحلت، نامه های فراوانی به مردم مدینه نوشت (۵۰)

۳ - فعالیتهای سرّی سیاسی

امام عسکری - علیه السلام - به رغم تمامی محدودیتهای و کنترل هایی که از طرف دستگاه خلافت به عمل می آمد، یک سلسله فعالیتهای سرّی سیاسی را رهبری می کرد که با گزینش شیوه های بسیار ظریف پنهان کاری، از چشم بیدار و مراقب جاسوسان دربار، بدور می ماند. در این زمینه نمونه های فراوانی به چشم می خورد که ذیلاً دو مورد آن را از نظر خوانندگان محترم می گذرانیم:

۱ - «عثمان بن سعید عَمری» که از نزدیکترین و صمیمی ترین یاران امام بود (۵۱)، زیر پوشش روغن فروشی فعالیت می کرد. شیعیان و پیروان حضرت عسکری - علیه السلام - اموال و وجوهی را که می خواستند به امام تحویل دهند، به او می رساندند و او آنها را در

ظرفها و مشکهای روغن قرار داده و به حضور امام می رساند (۵۲) /

۲ - «داود بن اسود»، خدمتگزار امام که مأمور هیزم کشی و گرم کردن حمام خانه حضرت عسکری بود، می گوید: این چوب را بگیر و نزد «عثمان بن سعید» ببر و به او بده. من چوب را گرفته روانه شدم. در راه به یک نفر سقّا برخوردم. قاطر او راه مرا بست. سقا از من خواست حیوان را کنار بزنم. من چوب را بلند کردم وبه قاطر زدم. چوب شکست و من وقتی محل شکستگی آن را نگاه کردم، چشمم به نامه هایی افتاد که در داخل چوب بوده است! بسرعت چوب را زیر بغل گرفته و برگشتم و سقا مرا به باد فحش و ناسزا گرفت.

وقتی به در خانه امام رسیدم، «عیسی» خدمتگزار امام کنار در به استقبالم آمد و گفت: آقا و سرورت می گوید: چرا قاطر را زدی و چوب را شکستی؟ گفتم: نمی دانستم داخل چوب چیست؟ امام فرمود: چرا کاری می کنی که مجبور به عذر خواهی شوی؟ مبادا بعد از این چنین کاری کنی، اگر شنیدی کسی به ما ناسزا (هم) می گوید، راه خود را بگیر و برو و با او مشاجره نکن. ما، در شهر بد و دیار بدی به سر می بریم، تو فقط کار خود را بکن و بدان گزارش کارهایت به ما می رسد (۵۳) /

این قضیه نشان می دهد که امام، اسناد، نامه ها و نوشته هایی را که سرّی بوده، در میان چوب، جاسازی کرده و برای «عثمان بن سعید» که شخص بسیار مورد اعتماد و رازداری بوده، فرستاده بوده و این کار را به عهده مأمور حمام

که کارش هیزم آوردن و چوب شکستن و امثال اینها بوده - و طبعاً سوءظن کسی را جلب نمی کرده واگذار کرده بوده است، ولی بر اثر بی احتیاطی او، نزدیک بوده این راز فاش شود!

۴ - حمایت و پشتیبانی مالی از شیعیان

یکی دیگر از موضعگیریهای امام عسکری - علیه السلام - حمایت و پشتیبانی مالی از شیعیان، بویژه از یاران خاص و نزدیک آن حضرت، بود. با یک مطالعه در زندگانی آن حضرت، این مطلب به خوبی آشکار می شود که گاهی برخی از یاران امام، از تنگنای مالی، در محضر امام شکوه می کردند و حضرت، گرفتاری مالی آنان را برطرف می ساخت و گاه حتی پیش از آنکه اظهار کنند، امام مشکل آنان را برطرف می کرد. این اقدام امام مانع از آن می شد که آنان زیر فشار مالی، جذب دستگاه حکومت عباسی شوند. در این زمینه می توان برای نمونه چند مورد زیر را یاد کرد:

۱ - «ابو هاشم جعفری» (۵۴) می گوید: از نظر مالی در مضیقه بودم. خواستم وضع خود را طی نامه ای به امام عسکری - علیه السلام - بنویسم، ولی خجالت کشیدم و صرفنظر کردم. وقتی که وارد منزل شدم، امام صد دینار برای من فرستاد و طی نامه ای نوشت: هر وقت احتیاج داشتی، خجالت نکش، و پروا مکن، و از ما بخواه که بخواست خغا به مقصود خود می رسی (۵۵) /

۲ - «علی بن زید علوی» می گوید: امام عسکری - علیه السلام - مبلغی پول به من داد و فرمود: با این پول کنیزی بخر، زیرا کنیز تو مرده است. وقتی که به منزل برگشتم، دیدم کنیز مرده است! (۵۶)

۳ - «ابو

هـاشم جعفری» می گویـد: نیـاز مـالی خود را به اطلاـع امام رسانـدم، امام کیسه ای حاوی پانصـد دینار به من داد و فرمود: ابو هاشم! این را بگیر و اگر کم است عذر ما را بپذیر! (۵۷)

۴ - «ابو طـاهر بن بلالـ» یک سال به حـج مشـرف شـد و در مراسم حـج مشاهـده کرد که «علی بن جعفر» (۵۸) مبالغ هنگفتی انفاق کرد. وقتی که از حـج بازگشت، جریان را به امام گزارش کرد. امام در پاسـخ نوشت: «قبلاً دسـتور داده بودیم صـد هزار دینار به وی بدهنـد، سپس مجـدداً بالغ بر همین مبلغ برای او حواله کردیم ولی او برای رعایت حال ما نپـذیرفت» . بعـد از این جریان «علی بن جعفر» به حضور امام شرفیاب شد، به دستور حضرت سی هزار دینار به وی پرداخت گردید. (۵۹)

این روایت نشـان می دهـد که «علی بن جعفر» مبـالغ درشتی در حجـاز توزیع می کرده است، و اگر چه مورد مصـرف آنها در روایت معین نشـده ولی حجم بزرگ پولها نشان می دهد که این، یک برنامه وسـیع و طراحی شده بوده و طبعاً شـیعیان نیازمند وشخصـیتهای بزرگ و مبارز شـیعه از آن برخوردار می شـده انـد و این برنامه با آگاهی و هدایت و حمایت مالی امام اجرا می شده است/

البته پرداخت چنین مبلغ هـایی بـا تـوجه به محـدودیت امـام، نبایـد موجب تردیـد یـا انکـار گردد زیرا به رغم آنکه فعالیتهـای اجتمـاعی و سیاسـی امـام بشـدّت تحت کنـترل حکومت عباسـی بود، رقمهـای قابـل توجهی از شـیعیان منـاطق مختلف، توسـط نمایندگان امام به آن حضرت می رسید. مثلاً تاریخ می گوید: شخصی از «جرجان» به محضر امام رسید و اموالی را که شیعیان آن منطقه فرستاده بودند

به پیشکار امام به نام «مبارک» تسلیم کرد (۶۰)، یا شخصی که از جبل (قسمتهای کوهستانی ایران تا قزوین و همدان) با راهنمایی یک نفر علوی به حضور امام رسیده بود، چهار هزار دینار به امام تقدیم کرد (۶۱)، یا چنانکه قبلاً گفتیم، نماینده امام در قم (احمد بن اسحق) صد و شصت کیسه طلا نقره که از شیعیان آن شهر تحویل گرفته بود، به امام تسلیم کرد (۶۲). غیر از اینها اموال و وجوه قابل توجهی نیز توسط نمایندگان امام عسکری - علیه السلام - جمع آوری شده بود که تحویل آنها تا زمان شهادت حضرت به تأخیر افتاد و طبعاً به پیشگاه حضرت ولی عصر تقدیم شد که می توان به عنوان نمونه از اموال فراوانی یاد کرد که در اختیار «ابراهیم بن مهزیار» بوده و پس از مرگ او پسرش «محمد» به نماینده امام عصر تحویل داد (۶۳) /

همچنین می توان از هفتصد دیناری که نزد یکی از اهالی جبل بوده (۶۴)، و نیز از پانصد دیناری که در اختیار یکی دیگر از شیعیان بنام «عمران همدان» بوده (۶۵)، نام برد/

۵ - تقویت و توجیه سیاسی رجال و عناصر مهمّ شیعه

از جالبترین فعالیتهای سیاسی امام عسکری - علیه السلام - تقویت و توجیه سیاسی رجال مهم شیعه در برابر فشارها و سختیهای مبارزات سیاسی، در جهت حمایت از آرمانهای بلند تشیع بود. از آنجا که شخصیتهای بزرگ شیعه در فشار بیشتری بودند، امام به تناسب مورد، هر یک از آنان را به نحوی دلگرم و راهنمایی می کرد و روحیه آنان را بالا می برد تا میزان تحمل و صبر و آگاهی آنان در برابر فشارها،

تنگناها و فقر و تنگدستی ها فزونی یابد و بتوانند مسئولیت بزرگ اجتماعی و سیاسی و وظایف دینی خود را بخوبی انجام دهند.

«محمد بن حسن بن میمون» می گوید: نامه ای به امام عسکری – علیه السلام – نوشتم و از فقر و تنگدستی شکوه کردم، ولی بعداً پیش خود گفتم: مگر امام صادق – علیه السلام – نفرموده که: فقرا با ما بهتر از توانگری با دیگران است، و کشته شدن با ما بهتر از زنده ماندن با دشمنان ما است.

امام در پاسخ نوشت:

هرگاه گناهان دوستان ما زیاد شود، خداوند آنها را به فقر گرفتار می کند و گاهی از بسیاری از گناهان آنان در می گذرد. همچنان که پیش خود گفته ای، فقر با ما بهتر از توانگری با دیگران است. ما برای کسانی که به ما پناهنده شوند، پناهگاهیم، و برای کسانی که از ما هدایت بجویند، نوریم. ما نگهدار کسانی هستیم که (برای نجات از گمراهی) به ما متوسل می شوند. هر کس ما را دوست بدارد، در رتبه بلند (تقرّب به خدا) با ماست، و کسی که پیرو راه ما نباشد، به سوی آتش خواهد رفت (۶۶).

نمونه دیگر در این زمینه نامه ای که امام عسکری – علیه السلام – به «علی بن حسین بن بابویه قمی»، یکی از فقهای بزرگ شیعه، نوشته است. امام در این نامه پس از ذکر یک سلسله توصیه ها و رهنمودهای لازم، چنین یاد آوری می کند: صبر کن و منتظر فرج باش که پیامبر فرموده است: برترین اعمال امت من انتظار فرج است.

شیعیان ما پیوسته در غم و اندوه خواهند بود تا فرزندم (امام دوازدهم) ظاهر شود؛ همان کسی که پیامبر

بشارت داده که زمین را از قسط و عدل پر خواهد ساخت، همچنانکه از ظلم و جور پر شده باشد.

ای بزرگمرد و مورد اعتماد و فقیه من! صبر کن و شیعیان مرا به صبر فرمان بده! زمین از آن خداست و هر کسی از بندگانش را که بخواهد، وارث (حاکم) آن قرار می دهد. فرجام نیکو، تنها از آنِ پرهیزگاران است. سلام و رحمت خدا و برکات او بر تو و بر همه شیعیان باد! (۶۷)

۶ - استفاده گسترده از آگاهی غیبی

می دانیم که امامان، در پرتو ارتباط با پروردگار جهان، از آگاهی غیبی برخوردار بودند و در مواردی که اساس حقانیت اسلام یا مصالح عالی امت اسلامی (همچون مشروعیت امامت آنان) در معرض خطر قرار می گرفت، از این آگاهی به صورت «ابزار» هدایت استفاده می کردند. پیشگویی ها و گزارشهای غیبی امامان، بخش مهمی از زندگینامه آنان را تشکیل می دهد، اما با یک مطالعه در زندگی امام عسکری چنین به نظر می رسد که: آن حضرت بیش از امامان دیگر آگاهی غیبی خود را آشکار می ساخته است.

بر اساس تحقیق یکی از دانشمندان معاصر، از کرامات و گزارشهای غیبی و اقدامات خارق العاده امام عسکری - علیه السلام -، «قطب راوندی» در کتاب «خرائج» جمعاً چهل مورد، «سید بحرانی» در «مدینه المعاجز» صد و سی و چهار مورد، «شیخ حر عاملی» در «اثبات الهداه» صد و سی و شش مورد، و «علامه مجلسی» در «بحار الأنوار» هشتاد و یک مورد را ثبت کرده اند (۶۸) و این، بخوبی روشنگر فزونی بروز کرامات و گزارشهای غیبی از ناحیه آن حضرت می باشد.

به نظر می رسد علت این امر شرائط نامساعد و جوّ پر اختناقی

بود که امام یازدهم و پدرش امام هادی در آن زندگی می کردند؛ زیرا از وقتی که امام هادی از سر اجبار به سامّرا منتقل گردید - به شرحی که در سیره آن حضرت گفتیم - بشدّت تحت مراقبت و کنترل بود، از اینرو امکان معرفی فرزندش «حسن» به عموم شیعیان به عنوان امام بعدی وجود نداشت و اصولاً این کار، حیات او را از ناحیه حکومت وقت در معرض خطر جدی قرار می داد. به همین جهت کار معرفی امام عسکری - علیه السلام - به شیعیان و گواه گرفتن آنان در این باب، در ماههای پایانی عمر امام هادی - علیه السلام - صورت گرفت، (۶۹) به طوری که هنگام رحلت آن حضرت هنوز بسیاری از شیعیان از امامت حضرت «حسن عسکری» آگاهی نداشتند (۷۰).

گویا عامل دیگری نیز در این زمینه بی تأثیر نبوده و آن اعتقاد گروهی از شیعیان به امامت «محمد بن علی»، برادر حضرت عسکری، در زمان حیات امام هادی بوده است. این گروه بر اساس همین پندار او را در محضر امام هادی احترام می کردند، ولی حضرت با این پندار مبارزه می کرد و آنان را به امامت فرزندش حسن راهنمایی می نمود.

پس از شهادت حضرت هادی گروهی از خیانتکاران و نادانان، همچون «ابن ماهویه»، این پندار را دستاویز قرار داده و به اغوای مردم و منحرف ساختن افکار از امامت حضرت عسکری پرداختند.

این عوامل دست به دست هم داده و موجب شک و تردید گروهی از شیعیان در امامت آن حضرت در آغاز کار گردیده بود، چنانکه برخی از آنان در صدد آزمایش امام بر می آمدند (۷۱) و برخی دیگر در این

زمینه با امام مکاتبه می کردند (۷۲). این تزلزل ها و تردیدها به حدّی بود که امام در پاسخ گروهی از شیعیان در این زمینه با آزردگی و رنجش فراوانی نوشت:

«هیچ یک از پدرانم، مانند من، گرفتار شک و تزلزل شیعیان در امر امامت نشده اند ... » (۷۳)

امام عسکری برای زدودن زنگار این شکها و تردیدها، و نیز گاه برای حفظ یاران خود از خطر، و یا دلگرمی آنان، و یا هدایت گمراهان، ناگزیر می شد پرده های حجاب را کنار زده، از آن سوی جهان ظاهر، خبر دهد، و این، از مؤثرترین شیوه های جلب مخالفان و تقویت ایمان شیعیان بود.

«ابوهاشم جعفری» که قبلاً گفتیم یکی از نزدیکترین یاران امام بود، می گوید: هر وقت به حضور امام عسکری - علیه السلام - می رسیدم، برهان و نشانه تازه ای بر امامت او مشاهده می کردم (۷۴).

اینک که انگیزه های امام در این زمینه روشن گردید، چند نمونه از پیشگویی های غیبی امام عسکری - علیه السلام - را از نظر خوانندگان گرامی می گذرانیم:

۱ - «محمد بن علی سمری» که یکی از نزدیکترین و صمیمی ترین یاران امام بود، می گوید: حضرت عسکری - علیه السلام - طی نامه ای به من نوشت: «فتنه ای برای شما پیش خواهد آمد، آماده باشید» .

بعد از سه روز در میان افراد بنی هاشم اختلافی روی داد. به امام نوشتم: آیا این همان فتنه است؟ حضرت پاسخ داد: «این، آن نیست! مواظب باشید!» . چند روز بعد «معتز» کشته شد! (۷۵)

۲ - امام حدود بیست روز پیش از قتل «معتزّ» به «اسحاق بن جعفر زبیری» نوشت: در خانه خود بمان، حادثه مهمی اتفاق خواهد افتاد! وی می گوید: پس

از آنکه «بریحه» کشته شد، به محضر امام نوشتم: حادثه ای که گفته بودید، رخ داد، اینک چه کار کنم؟ امام پاسخ داد: حادثه ای که گفتم، حادثه دیگری است! طولی نکشید «معتز» کشته شد! (۷۶)

۳ - «محمد بن حمزه سروی» می گوید: توسط «ابو هاشم جعفری» که از نزدیکترین یاران حضرت عسکری - علیه السلام - بود، نامه ای به آن حضرت نوشتم و در خواست کردم دعائی در حق من بکند تا توانگر شوم. امام به خط خود جواب داد: مژده باد بر تو! خداوند به این زودی تو را بی نیاز گردانید. پسر عموی تو «یحیی بن حمزه» درگذشت و وارثی ندارد، دارایی او که صد هزار درهم است بزودی به دست تو خواهد رسید. (۷۷)

۴ - «ابو هاشم جعفری» می گوید: زندانی بودم. از فشار زندان و سنگینی غل و زنجیر به حضرت شکایت کردم. امام در پاسخ نوشت: امروز نماز ظهر را در منزل خود خواهی خواند. طولی نکشید از زندان خلاص شدم و نماز را در منزل خواندم! (۷۸)

۵ - «احمد بن محمد» می گوید: موقعی که «مهتدی»، خلیفه عباسی، شروع به کشتار «موالی» کرد، طی نامه ای به حضرت عسکری - علیه السلام - نوشتم: شکر خدا که خلیفه گرفتاری پیدا کرده و فرصت مزاحمت به شما را ندارد، شنیده ام شما را تهدید می کرده و می گفته: «باید اینها را از روی زمین بردارم» .

امام در پاسخ با خط خود نوشت: عمر او کوتاهتر از آن خواهد بود که این تهدیدها را عملی کند. از امروز بشمار، در روز ششم با خواری و خفت کشته خواهد شد. شش روز بعد، همان گونه که امام پیشگویی کرده

بود، مهتدی به قتل رسید. (۷۹)

۶ - «جعفر بن محمد قلانسی» می گوید: برادرم محمد که همسرش آبستن بود، نامه ای به حضرت عسکری - علیه السلام - نوشت و خواهش کرد که حضرت دعا کند زایمان همسرش بی خطر، و نوزاد او پسر باشد. امام در پاسخ نوشت: خداوند فرزند پسر به تو عنایت می کند، و «محمد» و «عبد الرحمن» دو اسم خوبی هستند. آن زن پسر آنهم دو قلو زایید، یکی را محمد و دیگری را عبدالرحمن نانم نهادند (۸۰).

۷ - «محمد بن عیاش» می گوید: چند نفر بودیم که در مورد کرامات امام عسکری - علیه السلام - با هم گفتگو می کردیم. فردی ناصبی (دشمن اهل بیت) گفت: من نوشته ای بدون مرکّب برای او می نویسم، اگر آن را پاسخ داد، می پذیرم که او بر حق است.

ما مسائل خود را نوشتیم. ناصبی نیز بدون مرکّب روی برگه ای مطلب خود را نوشت و آن را با نامه ها به خدمت امام فرستادیم. حضرت پاسخ سؤالهای ما را مرقوم فرمود و روی برگه مربوط به ناصبی، اسم او و اسم پدرش را نوشت!. ناصبی چون آن را دید از هوش رفت، و چون به هوش آمد، حقانیت حضرت را تصدیق کرد و در زمره شیعیان قرار گرفت. (۸۱)

۸ - «اسماعیل بن محمد» می گوید: بر درِ خانه امام عسکری - علیه السلام - نشستم. وقتی امام بیرون آمد، جلو رفتم و از فقر و نیازمندی خویش شکوه کردم و سوگند خوردم که حتی یک درهم ندارم!

اما فرمود: سوگند یاد می کنی، درصورتی که دویست دینار در خاک پنهان کرده ای؟! آنگاه افزود: این را برای آن نگفتم که به تو عطائی نکنم،

و آنگاه رو به غلام خود کرد و فرمود: آنچه همراه داری به او بـده. غلام صـد دینار به من داد. خـدای متعال را سـپاس گفتم و باز گشتم.

حضـرت فرمود: می ترسم آن دویست دینار را، در وقتی که بسـیار نیازمند آن هستی، از دست بدهی. من سـراغ دینارها رفتم و آنهـا را در جـای خـود یـافتم. جایشـان را عـوض کردم و طوری پنهـان سـاختم که هیـچ کس مطلع نشود. از این قضـیه مـدتی گذشت. به دینارها نیازمند شدم. سـراغ آنها رفتم چیزی نیافتم و این امر بر من بسیار گران آمد. بعداً فهمیدم پسرم جای آنها را یافته و دینارها را برداشته و برده است! در نتیجه چیزی از آنها به دست من نرسید و همان طور شد که امام فرموده بود! (۸۲)

۹ – شخصی بنام «حلبی» می گوید: در سامّرا گرد آمده بودیم و منتظر خروج ابو محمد (امام عسکری – علیه السلام –) از خانه بودیم تا او را از نزدیک ببینیم. در این هنگام نامه ای از حضرت دریافت کردیم که در آن نوشته بود: «هشدار که هیچ کس بر من سـلام نکند و کسـی با دست، به سوی من اشاره نکند، در غیر این صورت جانتان به خطر خواهد افتاد!» در کنار من جوانی ایسـتاده بود، به او گفتم: از کجایی؟ گفت: از مدینه. گفتم: اینجا چه می کنی؟ گفت: درباره امامت «ابو محمد» – علیه السـلام – اختلاف پیش آمـده است، آمـده ام تـا او را ببینم و سـخنی از او بشـنوم یـا نشـانه ای ببینم تـا دلم آرام گیرد، من از نوادگان «ابوذر غِفاری» (۸۳) هستم. در این هنگام امام حسن – علیه السلام

– همراه خادمش بیرون آمد. وقتی که روبروی ما رسید، به جوانی که در کنار من بود، نگریست و فرمود: آیا تو غِفاری هستی؟ جوان پاسخ داد: آری. امام فرمود: مادرت «حمدویه» چه می کند؟ جوان پاسخ داد: خوب است. امام پس از این سخنان کوتاه از کنار ما گذشت. رو به جوان کردم و گفتم: آیا او را قبلاً دیده بودی؟ پاسخ داد: خیر. گفتم: آیا همین تو را کافی است؟ گفت: کمتر از این نیز کافی بود! (۸۴)

۱۰ – جعفر بن محمد می گوید: امام عسکری – علیه السلام – در راه حرکت می کرد و ما در رکاب او بودیم. من آرزو داشتم که دارای فرزندی شوم، در دلم گفتم: ای ابا محمد (عسکری) آیا من صاحب فرزندی خواهم شد؟ در این هنگام امام نگاهی به من کرد و با سر اشاره کرد که: آری. در دلم گفتم: پسر خواهد شد؟ حضرت با سر اشاره کرد که: نه! چندی بعد خدا فرزند دختری به ما داد! (۸۵)

۱۱ – علی بن محمد بن زیاد می گوید: نامه ای از طرف حضرت به من رسید که: خطری تو را تهدید می کند، از خانه خارج نشو. در آن روزها یک گرفتاری برای من پیش آمد که از آن وحشت کردم، نامه ای به امام نوشتم و پرسیدم که: این همان خطر است؟ امام در پاسخ نوشت: خطری که گفتیم از این بدتر خواهد بود. طولی نکشید بخاطر «جعفر بن محمود» تحت تعقیب قرار گرفتم، و از طرف حکومت برای دستگیر کننده من صد هزار درهم جایزه اعلام گردید! (۸۶)

۷ – آماده سازی شیعیان برای دوران غیبت

از آنجا که غائب شدن امام

و رهبر هر جمعیتی، یک حادثه غیر طبیعی و نامأنوس است و باور کردن آن و نیز تحمل مشکلات ناشی از آن برای نوع مردم دشوار می باشد، پیامبر اسلام و امامان پیشین بتدریج مردم را با این موضوع آشنا ساخته و افکار را برای پذیرش آن آماده می کردند.

این تلاش در عصر امام هادی - علیه السلام - و امام عسکری - علیه السلام - که زمان غیبت نزدیک می شد، به صورت محسوس تری به چشم می خورد. چنانکه در زندگانی امام هادی دیدیم، آن حضرت اقدامات خود را نوعاً توسط نمایندگان انجام می داد و کمتر شخصاً با افراد تماس می گرفت.

این معنا در زمان اما عسکری - علیه السلام - جلوه بیشتری یافت؛ زیرا امام از یک طرف، با وجود تأکید بر تولد حضرت مهدی - علیه السلام - او را تنها به شیعیان خاصّ و بسیار نزدیک نشان می داد و از طرف دیگر تماس مستقیم شیعیان با خود آن حضرت روز برزو محدودتر و کمتر می شد، به طوری که حتی در خود شهر سامّرا به مراجعات و مسائل شیعیان از طریق نامه یا توسط نمایندگان خویش پاسخ می داد و بدین ترتیب آنان را برای تحمل اوضاع و شرائط و تکالیف عصر غیبت و ارتباط غیر مستقیم با امام آمده می ساخت، و چنانکه خواهیم دید این همان روشی است که بعداً امام دوازدهم در زمان غیبت صغری در پیش گرفت و شیعیان را بتدریج برای دوران غیبت کبری آماده ساخت.

اشاره کردیم که گاهی برخی از شیعیان خاص، موفق به دیدار حضرت مهدی - علیه السلام - می شدند، اینک در اینجا به عنوان نمونه یک مورد از این دیدارها

را می آوریم:

## پیشگویی غیبت مهدی (عج)

«احمد بن اسحاق»، یکی از یاران خاص و گرانقدر امام عسکری - علیه السلام -، می گوید: به حضور امام عسکری - علیه السلام - رسیدم می خواستم درباره امام بعد از او بپرسم، حضرت پیش از سؤال من فرمود:

ای «احمد بن اسحاق» ! خداوند از زمانی که آدم را آفریده تا روز رستاخیز، هرگز زمین را از «حجت» خالی نگذاشته و نمی گذارد. خداوند از برکت وجود «حجت» خود در زمین، بلا را از مردم جهان دفع می کند و باران می فرستد و برکات نهفته در دل زمین را آشکار می سازد.

عرض کردم: پیشوا و امام بعد از شما کیست؟ حضرت بسرعت برخاست و به اطاق دیگر رفت و طولی نکشید که برگشت، در حالی که پسر بچه ای را که حدود سه سال داشت و رخسارش همچون ماه شب چهارده می درخشید به دوش گرفته بود.

فرمود: «احمد بن اسحاق» ! اگر پیش خدا و امامان محترم نبودی، این پسرم را به تو نشان نمی دادم، او همنام و هم کنیه رسول خداست، زمین را پر از عدل و داد می کند چنانکه از ظلم و جور پر شده باشد. او در میان این امت (از نظر طول غیبت) همچون «خضر» و «ذوالقرنین» است، او غیبتی خواهد داشت که (در اثر طولانی بودن آن) بسیاری به شک خواهند افتاد و تنها کسانی که خداوند آنان را در اعتقاد به امامت او ثابت نگه داشته و توفیق دعا جهت تعجیل قیام و ظهور او می بخشد، از گمراهی نجات می یابند ... (۸۷).

جلوه درخشان حقیقت

با تمام دشمنی ها و کینه توزی هایی که درباریان عباسی نسبت به امام عسکری - علیه السلام -

داشـتند، عظمت معنوی و فروغ کمالات او گاه آنان را چنان تحت تأثیر قرار می داد که ناگزیر در برابر آن حضـرت سر تعظیم فرود می آوردنـد و زبان به مـدح و سـتایش آن بزرگوار می گشودنـد. «عبیـد الله بن خاقان» از درباریان و رجال مهمّ حکومت عباسـی بود و پسـرش «احمد» متصدی اراضـی «قم» و مأمور اخذ مالیات این شهر و از ناصبیان (دشمنان امامان) شمرده می شد. حسن بن محمـد اشـعری و محمـد بن یحیی و دیگران آورده انـد که روزی در مجلس او سـخن از علویان و عقایدشان به میان آمد. «احمد» گفت:

من در «سـامّرا» کسـی از علویـان را از نظر روش و وقار و عفت و نجابت و فضـیلت و عظمت در میان خانواده خویش و تمامی بنی هاشم مانند حسن بن علی بن محمد (امام عسکری) ندیدم. خاندانش او را بر بزرگسالان و سران خود مقدم می داشتند. در نزد سـران سـپاه و وزیران و عموم مردم نیز همین وضع را داشت. به یـاد دارم روزی نزد پـدرم بودم، دربانـان خـبر آوردنـد: ابو محمد، ابن الرضا (۸۸) (امام حسن عسـکری – علیه السـلام –) می خواهـد وارد شود، پدرم با صدای بلند گفت: بگذارید وارد شود. من از اینکه در بانان نزد پدرم از او با کنیه و با احترام یاد کردند، شـگفت زده شدم، زیرا نزد پدرم جز خلیفه یا ولیعهد یا کسـی را کـه خلیفه دسـتور داده بـود او را به کنیه (۸۹) یـاد کننـد، این گونه یاد نمی کردنـد. آنگاه مردی گنـدم گون، خوش قامت، خوشرو، نیکو اندام، جوان و دارای هیبت و جلالت وارد شد. چون چشم پدرم به او افتاد، از جا

برخاست و چند گام به استقبال او رفت. به یاد نداشتم پدرم نسبت به کسی از بنی هاشم یا فرماندهان سپاه چنین احترامی ابراز کرده باشد. پدرم دست در گردن او انداخت و صورت و سینه او را بوسید و دست او را گرفت و بر جای نماز خود که در آنجا نشسته بود، نشانید، و خود، رو بروی او نشست و با او به صحبت پرداخت، و در ضمن صحبت، به او «فدایت شوم» می گفت. من از آنچه می دیدم در شگفت بودم. ناگاه دربانی آمد و گفت «موفق» عباسی (برادر خلیفه) آمده است و می خواهد وارد شود. معمول این بود که هرگاه «موفق» می آمد، پیش از او دربانان و نیز فرماندهان ویژه سپاه او می آمدند و در فاصله در ورودی قصر تا مجلس پدرم در دو صف می ایستادند و به همی حال می ماندند و «موفق» از میان آنها عبود می کرد.

باری، پدرم پیوسته متوجه «ابو محمد» (امام عسکری - علیه السلام) بود و با او گفتگو می کرد تا آنگاه که چشمش به غلامان مخصوص «موفق» افتاد، در این موقع به او گفت: فدایت شوم اگر مایلید، تشریف ببرید، و به دربانان خود دستور داد او را از پشت صف ببرند تا «موفق» او را نبیند. ابومحمد برخاست و پدرم نیز برخاست و دست در گردن او انداخت و با او خداحافظی کرد و او بیرون رفت.

من به دربانان و غلامان پدرم گفتم: وه! این چه کسی بود که او را در حضور پدرم به کنیه یاد کردید و پدرم نیز با او چنین رفتار کرد؟!.

گفتند: او یکی از علویان است که به او «حسن بن

علی – علیهما السلام –» می گویند و به «ابن الرضا» معروف است. تعجب من بیشتر شد و آن روز همه اش در فکر او و رفتار پدرم با او بودم تا شب شد. عادت پدرم این بود که پس از نماز عشأ می نشست و گزارشها و اموری را که لازم بود به اطلاع خلیفه برساند، بررسی می کرد. وقتی نماز خواند و نشست، من آمدم و نزد او نشستم. کسی پیش او نبود. پرسید: احمد! کاری داری؟

گفتم: آری پدر، اگر اجازه می دهی بگویم.

گفت: اجازه داری.

گفتم، پدر! این مرد که صبح او را دیدم چه کسی بود که نسبت به او چنین تواضع و احترام نمودی و در سخنانت، به او «فدایت شوم» می گفتی و خود و پدر و مادرت را فدای او می ساختی؟! گفت: پسرم! او امام «رافضیان» (۹۰)، «حسن بن علی» معروف به «ابن الرضا» است.

آنگاه اندکی سکوت کرد. من نیز ساکت ماندم. سپس گفت: پسرم! اگر خلافت از دست خلفای بنی عباس بیرون رود، کسی از بنی هاشم جز او سزاوار آن نیست، و این به خاطر فضیلت و عفت و زهد و عبادت و اخلاق نیکو و شایستگی اوست، پدر او نیز مردی بزرگوار و با فضیلت بود.

با این سخنان اندیشه و نگرانی ام بیشتر و خشمم نسبت به پدر فزونتر شد. دیگر هم و غمی جز این نداشتم که درباره ابن الرّضا پرس و جو کنم و پیرامون او کاوش و بررسی نمایم. از هیچ یک از بنی هاشم و سران سپاه و نویسندگان و قاضیان و فقیهان و دیگر افراد درباره او سؤال نکردم مگر آنکه او را در نظر آنان در

نهایت بزرگی و ارجمندی و والایی یافتم، همه از او به نیکی یاد می کردند و او را بر تمامی خاندان و بزرگان خویش مقدم می شمردند. (بدین گونه) مقام او در نظرم بالا رفت، زیرا هیچ دوست و دشمنی را ندیدم مگر آنکه در مورد او به نیکی سخن می گفت و او را می ستود ... (۹۱).

## شهادت امام، و توطئه های بی ثمر

معتمد عباسی که همواره از محبوبیت و نفوذ معنوی امام در جامعه نگران بود، چون دید توجه مردم به امام روز بروز بیشتر می شود و زندان و اختناق و مراقبت تأثیر معکوس دارد، سرانجام به همان شیوه مزورانه دیرینه متوسل شد و امام را پنهانی مسموم ساخت.

دانشمند نامدار جهان تشیع، «طبرسی»، می نویسد: بسیاری از دانشمندان ما گفته اند: امام عسکری - علیه السلام - بر اثر مسمومیت به شهادت رسید، چنانکه پدرش و جدش و همه امامان، با شهادت از دنیا رفته اند. (۹۲) «کفعمی»، دانشمند معروف شیعه، می گوید: او را «معتمد» مسموم ساخت (۹۳) و «محمدبن جریر بن رستم»، از دانشمندان شیعی در قرن چهارم، معتقد است که: امام عسکری - علیه السلام - در اثر مسمومیت به درجه شهادت رسید. (۹۴)

یکی از نشانه های شهادت امام توسط دربار عباسی، تحرّکها و تلاشهای فوق العاده ای بود که معتمد عباسی در روزهای مسمومیت و شهادت امام، برای عادی جلوه دادن مرگ آن حضرت از خود نشان داد.

«ابن صبّاغ مالکی»، یکی از دانشمندان اهل سنت، از قول «عبید الله بن خاقان»، یکی از درباریان عباسی (که از احترام او نسبت به امام یاد کردیم) می نویسد:

« ... هنگام در گذشت ابو محمد حسن بن علی عسکری - علیه السلام - معتمد، خلیفه

عباسی حال مخصوصی پیدا کرد که ما از آن شگفت زده شدیم و فکر نمی کردیم چنین حالی در او (که خلیفه وقت بود و قدرت را در دست داشت) دیده شود. وقتی «ابو محمد» (امام عسکری) رنجور شد، پنج نفر از اطرافیان خاص خلیفه که همه از فقیهان درباری بودند، به خانه او گسیل شدند. معتمد به آنان دستور داد در خانه ابو محمد بمانند و هرچه روی می دهد به او گزارش کنند، نیز عده ای را به عنوان پرستار فرستاد تا ملازم او باشند، و همچنین به «قاضی بن بختیار» فرمان داد ده نفر از معتمدین را انتخاب کند و به خانه ابو محمد بفرستد و آنان هر صبح و شام نزد او بروند و حال او را زیر نظر بگیرند. دو یا سه روز بعد به خلیفه خبر دادند حال ابو محمد سخت تر شده و بعید است بهتر شود. خلیفه دستور داد شب و روز ملازم خانه او باشند و آنان پیوسته ملازم خانه آن بزرگوار بودند تا پس از چند روزی رحلت فرمود. وقتی خبر درگذشت آن حضرت پخش شد، سامّرا به حرکت در آمد و سراپا فریاد و ناله گردید و بازارها تعطیل و مغازه ها بسته شد. بنی هاشم، دیوانیان، امرای لشکر، قاضیان شهر، شعرا، شهود و گواهان و سایر مردم برای شرکت در مراسم تشییع حرکت کردند، سامّرا در آن روز یاد آور صحنه قیامت بود!

وقتی جنازه آماده دفن شد، خلیفه برادر خود، «عیسی بن متوکل»، را فرستاد تا بر جنازه آن حضرت نماز بگزارد. هنگامی که جنازه را برای نماز روی زمین گذاشتند، عیسی نزدیک رفت و صورت آن حضرت

را بـاز کرد. و به علویـان و عباسـیان و قاضـیان و نویسـندگان و شـهود نشان داد و گفت: این «ابو محمـد عسـکری» است که به مرگ طبیعی درگذشـته است و فلان و فلان از خـدمتگزاران خلیفه نیز شاهـد بوده انـد!! بعد روی جنازه را پوشاند و بر او نماز خواند، و فرمان داد برای دفن ببرند ... » (۹۵)

البته این نماز جنبه تشریفاتی داشت و طرحی بود که رژیم حاکم برای لوث کردن ماجرای شهادت امام ریخته بود و چنانکه در میان دانشـمندان شـیعه مشـهور است، حضـرت مهدی – عج – به طور خصوصی بر جنازه پدر بزرگوارش، امام عسکری – علیه السلام – نماز گزارد (۹۶).

## تلاش مذبوحانه جعفر کذّاب

«ابوالأدیان» می گوید: من از خدمتگزاران امام عسـکری – علیه السـلام – بودم و نامه ها آن حضـرت را به شـهرها می بردم. در مرضـی که امام با آن از دنیا رفت، به خـدمتش رسـیدم. حضـرت نامه هایی نوشت و فرمود: اینها را به «مـدائن» می بری، پانزده روز در سامّرا نخواهی بود، روز پانزدهم که داخل شهر شدی، خواهی دید که از خانه من ناله و شیون بلند است و جسد مرا در محل غسل گذاشته اند.

گفتم: سـرور من! اگر چنین شود، امـام بعـد از شـما کیست؟ فرمود هر کس به جنـازه من نماز گزارد، قائم بعـد از من او است. گفتم: نشانه دیگری بفرماییـد. فرمود: هر کس از آنچه در میان همیان (کمر بند) است خبر دهد، او امام بعد از من است. هیبت و عظمت امام مانع شد که بپرسم: مقصود از آنچه در همیان است چیست؟

من نامه های آن حضرت را به «مدائن» بردم و جواب آنها را گرفته و روز

پـانزدهم وارد سامّرا شـدم، دیـدم همان طور که امام فرموده بود، از خانه امام صـدای ناله بلنـد است. نیز دیـدم برادرش «جعفر» (کـذّاب) در کنـار خـانه آن حضـرت نشسـته و گروهی از شـیعیان، اطراف او را گرفته به وی تسلیت، و به امامتش تبریک می گویند (!!)

من از این جریـان یکّه خوردم و بـا خود گفتم: اگر جعفر امام باشـد، پس وضع امامت عوض شـده است، زیرا من با چشم خود دیده بودم که جعفر شراب می خورد و قمار بازی می کرد و اهل تار و طنبور بود. من هم جلو رفته و رحلت برادرش را تسلیت و امامتش را تبریک گفتم، ولی از من چیزی نپرسید!

در این هنگام «عقیـد»، خادم خانه امام، بیرون آمـد و به جعفر گفت: جنازه برادرت را کفن کردنـد، بیاییـد نماز بخوانید. جعفر وارد خانه شد. شیعیان در اطراف او بودند. «سمّان» (۹۷) و «حسن بن علی» معروف به «سلمه» پیشاپیش آنها قرار داشتند.

وقتی که به حیاط خانه وارد شدیم، جنازه «امام عسـکری – علیه السلام –» را کفن کرده و در تابوت گذاشته بودند. جعفر پیش رفت تا بر جنازه امام نماز گزارد. وقتی که خواست تکبیر نماز را بگویـد، ناگاه کودکی گنـدمگون و سـیاه موی که دنـدانهای پیشـینش قـدری با هم فاصـله داشت، بیرون آمد و لباس جعفر را گرفت و او را کنار کشـید و گفت: عمو! کنار برو، من باید بر پدرم نماز بخوانم. جعفر، در حالی که قیافه اش دگرگون شده بود، کنار رفت. آن کودک بر جنازه امام نماز خواند و حضرت را در خانه خود در کنار قبر پدرش امام هادی دفن کردند.

بعد همان کودک رو

به من کرد و گفت: ای مرد بصری! جواب نامه را که همراه تو است بده! جواب نامه ها را به وی دادم و با خود گفتم: این دو نشانه (: نماز بر جنازه، و خواستن جواب نامه ها)، حالا فقط همیان مانده. آنگاه پیش جعفر آمدم و دیدم سر و صدایش بلند است. «حاجز وشأ» که حاضر بود به جعفر گفت: آن کودک کی بود؟!! او می خواست با این سؤال جعفر را (که بیخود ادعای امامت می کرد) محکوم کند. جعفر گفت: والله تا به حال او را ندیده ام و نمی شناسم!

در آنجا نشسته بودیم که گروهی از اهل «قم» آمدند و از امام حسن عسکری - علیه السلام - پرسیدند، و چون دانستند که امام رحلت فرموده است، گفتند: جانشین امام کیست؟ حاضران جعفر را نشان دادند. آنها به جعفر سلام کرده تسلیت و تهنیت گفتند و اظهار داشتند: نامه ها و پولهایی آورده ایم، بفرمایید: نامه ها را چه کسانی نوشته اند و پولها چقدر است؟ جعفر از این سؤال بر آشفت و برخاست و در حالیکه گرد جامه های خود را پاک می کرد، گفت: اینها از ما انتظار دارند علم غیب بدانیم!! در این میان خادمی از خانه بیرون آمد و گفت: نامه ها از فلان کس و فلان کس است و در همیان هزار دینار است که ده تا از آنها را آب طلا داده اند.

نمایندگام مردم قم نامه ها و همیان را تحویل داده و به خادم گفتند: هر کس تو را برای گرفتن همیان فرستاده، او امام است ... (۹۸)

### تلاشهای بی ثمر

«معتمد» عباسی که با شهادت امام عسکری - علیه السلام - به خیال خام خویش، به مقصد و مراد

خود رسیده بود، تصور می کرد دیگر خطری سر راه حکومت خودکامه وی وجود ندارد، ولی برای اطمینان خاطر خود دست به اعمال دیگری زد که نشانه جاه طلبی و عمق نگرانی او از ناحیه فرزند امام بود. او به عده ای مأموریت داد که وارد منزل امام شوند و اثاثیه حضرت را کاملاً بازرسی کرده آنها را مهر و موم نمایند.

از طرف دیگر، چون شنیده بود که از حضرت عسکری - علیه السلام - فرزندی باقی مانده، در صدد یافتن او بر آمد و دستو داد عده ای از قابله ها، زنان و کنیزان آن حضرت را معاینه نمایند و اگر آثار حملی در آنان مشاهده شد، گزارش کنند. نقل شده است که یکی از قابله ها به کنیزی ظنین شد و از طرف خلیفه دستور داده شد که آن کنیز را در محلیل تحت نظر قرار بدهند و «نحریر» (یکی از درباریان، و پیشکار مخصوص خلیفه) همراه عده ای از زنان مراقب حال او باشند تا صدق و کذب گزارش معلو گردد. (۹۹) مدّت دو سال آن کنیز تحت نظر بود ولی سر انجام اثری از حمل ظاهر نشد و کذب گزارش روشن گشت! (۱۰۰)

در این هنگام معتمد برای آنکه وانمود کند که از امام عسکری - علیه السلام - فرزندی باقی نمانده، و شیعیان از وجود امام بعدی نومید گردند، دستور داد میراث آن حضرت میان مادر و برادرش جعفر تقسیم شود (۱۰۱)، ولی شیعیان همچنان عقیده داشتند که از امام فرزندی باقی مانده است که امامت را به عهده دارد (۱۰۲)، زیرا تعدادی از آنان فرزند خردسال امام را قبلاً دیده بودند (چنانکه نمونه آن را قبلاً گفتیم).

در

هر حال فشار و اختناق و انواع محدودیتها در مورد خاندان امام برای یافتن امام دوازدهم همچنان ادامه داشت تا آنکه قیام «یعقوب بن لیث صفاری» در «خراسان»، و مرگ ناگهانی «عبد الله بن یحیی بن خاقان» و آشوب و فتنه «صاحب الزنج» در «بصره» پیش آمد و دربار عباسی تمام نیروی خود را برای مقابله با این حرکتها بسیج کرد و دیگر مجال تعرّض و سختگیری در مورد خاندان امام باقی نماند! (۱۰۳) (۱۰۴)

## پی نوشت ها

۱- کلینی، اصول کافی، تهران، مکتبه الصدوق، ۱۳۸۱ ه'. ق، ج ۱، ص ۵۰۳ - شیخ مفید، الارشاد، قم، مکتبه بصیرتی، ص ۳۳۵ - ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، قم، کتابفروشی مصطفوی، ج ۴، ص ۴۲۲ - طبرسی، اعلام الوری، الطبعه الثالثه، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ص.۳۶۷ مسعودی و علی بن عیسی اربلی تولد حضرت را در سال ۲۳۱ دانسته اند.

۲- شیخ مفید، همان کتاب، ص ۳۳۵ - طبرسی، همان کتاب، ص.۳۶۶

۳- کلینی، همان کتاب، ص ۵۰۳ - علی بن عیسی اربلی، کشف الغمّه، تبریز مکتبه بنی هاشمی، ۱۳۸۱ ه'. ق، ص.۱۹۲

۴- وکانت من العارفات الصالحات وکفی فی فضلها انّها کانت مفزع الشیعه بعد وفاه أبی محمد (حاج شیخ عباس قمی، الأنوار البهیه، مشهد، کتابفروشی جعفری، ص ۱۵۱).

۵- صدوق، علل الشرایع، قم، مکتبه الطباطبائی، ج ۱، باب ۱۷۶، ص ۲۳۰ - نیز صدوق، معانی الأخبار، تهران، مکتبه الصدوق - مؤسسه دار العلم، ۱۳۷۹ ه'. ق، ص.۶۵

۶- ابو جعفر محمد بن جریر الطبری، دلائل الامامه، الطبعه الثالثه، قم، منشورات الرضی،، ۱۳۶۳ ه'. ش، ص.۲۲۳

۷- شیخ مفید، الارشاد، قم، مکتبه بصیرتی، ص ۳۴۵ - شیخ عبد الله الشبراوی، الاتحاف بحبّ الأشراف، ط

۲، قم، منشورات الرضی،، ۱۳۶۳ ه'. ش، ص ۱۷۸ -.۱۷۹

۸- ابن طقطقا، الفخری، بیروت، دار صادر، ۱۳۸۶ ه'. ق، ص.۲۴۳

۹- ابن طقطقا، همان کتاب، ص ۲۴۳ - ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، بیروت، دار صادر، ج ۷، ص ۱۹۵ -.۱۹۶ کیفیت کشته شدن معتز به گونه های دیگر نیز نقل شده است، ر.ک به: سیوطی، تاریخ الخلفأ، الطبعه الثالثه، بغداد، مکتبه المثنی، ۱۳۸۳ ه'. ق، ص ۳۶۰ - مسعودی، مروج الذهب، بیروت، دار الأندلس، ج ۴، ص.۹۷

۱۰- دکتر ابراهیم حسن، تاریخ سیاسی اسلام، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ چهارم، تهران، انتشارات جاویدان، ۱۳۶۰ ه' ش، ج ۳، ص ۳۷۷ - مسعودی، مروج الذهب، بیروت، دار الأندلس، ج ۴، ص ۹۶ و ۱۰۳ - ابن طقطقا، الفخری، بیروت، دار صادر، ۱۳۸۶ ه'. ق، ص ۲۴۶ - ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، بیروت، دار صادر، ج ۷، ص ۲۳۳ و ۲۳۴ - سیوطی، تاریخ الخلفأ، ص.۳۶۲

۱۱- ابن اثیر، همان کتاب، ص ۲۳۴ - ابن طقطقا، همان کتاب، ص ۲۴۶ - دکتر ابراهیم حسن، همان کتاب، ص.۳۷۷

۱۲- مجلسی، بحار الأنوار، الطبعه الثانیه، تهران، ۱۳۹۵ ه'. ق، ج ۵۰، ص ۳۱۳ - مسعودی، اثبات الوصیه، الطبعه الرابعه، نجف، المطبعه الحیدریه، ۱۳۷۴ ه'. ق، ص.۲۴۵

۱۳- مهتدی فرزند «واقف بن معتصم» و «معتمد» فرزند متوکل بن معتصم» بود.

۱۴- سیوطی، تاریخ الخلفأ، الطبعه الثالثه، بغداد، مکتبه المثنی، ص ۳۶۳ و ۳۶۷ - مسعودی، مروج الذهب، بیروت، دار الأندلس، ج ۴، ص ۱۲۳ و.۱۳۱

۱۵- ابن طقطقا، الفخری، بیروت، دار صادر، ۱۳۸۶ ه'. ق، ص ۲۵۰ - دکتر ابراهیم حسن، تاریخ سیاسی اسلام، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۴، انتشارات جاویدان، ۱۳۶۰ ه'. ش، ج ۲، ص.۳۷۸

۱۶-

علی بن عیسی الاربلی، کشف الغمّه، تبریز، مکتبه بنی هاشمی، ۱۳۸۱ ه'. ق، ج ۳، ص ۱۹۷ - ابن شهر آشوب، مناقب آل أبی طالب، قم، کتابفروشی مصطفوی، ج ۴، ص ۴۲۲ - کلینی، اصول کافی، تهران، مکتبه الصدوق، ۱۳۸۱ ه'. ق، ج ۱، ص ۵۰۳ - شیخ مفید، الارشاد، قم، مکتبه بصیرتی، ص ۳۳۸ - طبرسی، اعلام الوری، ط ۳، دار الکتب الاسلامیه، ص ۳۷۶ - فتّال نیشابوری، روضه الواعظین، ط ۱، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۶ ه'. ق، ص ۲۷۴ - سید محسن امین، اعیان الشیعه، بیروت، دار التعارف للمطبوعات، ۱۴۰۳ ه'. ق، ج ۲، ص.۴۳

۱۷- ابن شهر آشوب، مناقب آل أبی طالب، قم، کتابفروشی مصطفوی، ج ۴، ص ۴۳۴ - محمد بن جریر طبری، دلائل الامامه، ط ۳، قم، منشورات الرضی،، ۱۳۶۳ ه'. ش، ص ۲۲۶ - مجلسی، بحار الأنوار، ط ۲، تهران، المکتبه الاسلامیه، ۱۳۹۵ ه'. ق، ج ۵۰، ص.۲۵۱ البته، بر رغم نیت پلید خلیفه، هر بار امام رفت و آمد می کرد، هزاران نفر جمعیت مشتاق، در مسیر حرکت امام اجتماع می کردند، و آن چنان غلغله شادی به راه افکنده و ابراز احساسات می کردند که از کثرت جمعیت، راهها بند می آمد و عبور و مرور قطع می شد، و به محض آنکه حضرت را مشاهده می کردند که از کثرت جمعیت، راهها بند می آمد و عبور و مرور قطع می شد، و به محض آنکه حضرت را مشاهده می کردند سر و صدا خاموش می شد و برای حضرت راه باز می کردند، و پس از عبور امام، وضع به حال طبیعی بر می گشت (ر.ک به: سه مأخذ یاد شده و نیز غیبه شیخ طوسی، تهران،

مکتبه نینوی الحدیثه، ص ۲۹).

۱۸- اینجا ممکن است این سؤال پیش آید که با وجود ضعف و تزلزل دستگاه خلافت، و تسلط ترکان و موالی بر امور مملکت، چگونه فشار و اختناق در مورد امام به همان شدّت ادامه داشت؟

در پاسخ باید گفت: اگر نگرانی از ناحیه قدرت معنوی امام، منحصر به شخص خلیفه یا اطرافیان او بود، کار سهل بود و امام می توانست از راههای گوناگون، به فعالیت سرّی بپردازد، ولی این بیم و نگرانی بر یک طیف وسیع سیاسی سایه افکنده بود که خلیفه هم جزئی از آن بود، و این طیف بقیه سردمداران و همه کسانی را نیز که به نحوی با حکومت، منافع مشترک داشتند، شامل می شد، به همین جهت مخالفت و اعمال فشار و محدودیت در مورد امام، ویژگی اصلی خط حاکم بر کشور محسوب می شد و حتی با قتل خلیفه ای، و جایگزینی خلیفه ای دیگر تغییر نمی یافت!

۱۹- مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۰، ص.۳۱۱

۲۰- مجلسی، همان مأخذ، ص.۳۱۳

۲۱- شیخ طوسی، کتاب الغیبه، تهران، مکتبه نینوی الحدیثه، ص.۱۳۴

۲۲- ابوهاشم جعفری از نسل جعفر طیّار (سمعانی، الأنساب، ج ۱، ص ۶۷) و اهل بغداد بود و از چهره های بسیار درخشان و گرانمایه شیعه و از یاران بسیار صمیمی امام جواد و امام هادی و امام عسکری - علیهم السلام - به شمار می رفت و نزد آنان مقام ومنزلت والایی داشت (محمد تقی شوشتری، قاموس الرجال، ج ۴، ص ۲۵۵ - ۲۵۸) او که مردی آزاده و شجاع و بی باک بود، در سال ۲۵۲ ه' در بغداد بازداشت، و به زندان سامّرا منتقل گردید (خطیب، تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۳۶۹ - سمعانی،

الأنساب، ج ۲، ص ۶۷).

به گفته شیخ طوسی، زندانی شدن او و همراهانش، با قتل «عبد الله بن محمد عباسی» مرتبط بوده است (الغیبه، تهران،

مکتبه نینوی الحدیثه، ص ۱۳۶). طبرسی می گوید: او در سال ۲۵۸ ه'. ق با امام عسکری و گروهی از علویان در زندان بوده است (اعلام الوری، ص ۳۷۳). خطیب بغدادی و سمعانی، در گذشت او را در سال ۲۵۱ نوشته اند.

۲۳- ابن صباغ مالکی، الفصول المهمه، ط قدیم، ص ۳۰۴ - شبلنجی، نور الأبصار، قاهره، مکتبه المشهد الحسینی، ص ۱۶۶ - علی بن عیسی الاربلی، کشف الغمّه، تبریز، مکتبه بنی هاشمی، ۱۳۸۱ ه'. ق، ج ۳، ص ۲۲۲ - طبرسی، اعلام الوری، ط ۳، دار الکتب الاسلامیه، ص ۳۷۳ - ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، قم، کتابفروشی مصطفوی، ج ۴، ص.۴۳۷

۲۴- ابن شهر آشوب، همان کتاب، ج ۴، ص.۴۳۳

۲۵- مجلسی، بحار الأنوار، ط ۲، تهران، المکتبه الاسلامیه، ۱۳۹۵ ه'. ق، ج ۵۰، ص.۲۶۹

) ۲۶ مسعودی، اثبات الوصیه، الطبعه الرابعه، نجف، المکتبه الحیدریه، ص.۲۴۳

۲۷- علی بن عیسی الاربلی، کشف الغمّه، تبریز، مکتبه بنی هاشمی، ۱۳۸۱ ه'. ق، ص.۲۱۶

۲۸- شریف القرشی، باقر، حیاه الامام الحسن العسکری،، بیروت، دار الکتاب الاسلامی،، ۱۴۰۹ ه'. ق، ص.۱۸۱

۲۹- رجال، ط ۱، نجف، المکتبه الحیدریه، ۱۳۸۱ ه'.ق، ص ۴۲۷به بعد

۳۰- فیلسوفی که چنین کتابی نوشته بوده، پسر اسحاق کندی بنام «یعقوب» بوده است و نه خود اسحاق، و بنا به نوشته «محمد لطفی جمعه»، «اسحاق» حاکم کوفه در زمان سه نفر از خلفای عباسی یعنی مهدی و هادی و هارون بوده است (تاریخ فلاسفه الاسلام فی المشرق و المغرب، المکتبه العلمیه، ص ۱). گویا نام پدر و پسر

با هم اشتباه شده و یا در موقع نقل و استنساخ، نام پسر از قلم افتاده است

۳۱- الأن جئت بالحق و ما كان ليخرج مثل هذا الامن ذلك البيت

۳۲-این قضیه را ابن شهر آشوب در کتاب «مناقب» (ج ۴، ص ۴۲۴) از کتاب «التبدیل» نوشته ابوالقاسم کوفی نقل کرده است برخی از دانشمندان معاصر، در صحت این قضیه ابراز تردید نموده و نوشته اند: این قضیه نشان می دهد که کندی در یک بی ثباتی فکری به سر می برده و به اسلام عقیده نداشته است، و این موضوع گرچه امکان پذیر است، اما چون تنها در کتاب ابوالقاسم کوفی آن هم به صورت مرسل (بدون سند) آمده و ابن شهر اشوب نیز از او نقل کرده است، نمی توان برای اثبات قضیه تاریخی به آن اکتفا کرد (محمد الصدر، تاریخ الغیبه الصغری، ص ۱۹۶)

اما با توجه به گوشه هایی از تفکر کندی که در کتب مربوط به تاریخ فلاسفه اسلامی آمده، چنین قضیه ای بعید به نظر نمی رسد. چنانکه «حنا الفاخوری» و «خلیل الجر» ضمن تحلیل مبانی فکری و فلسفی وی نوشته اند: « ... اما گاه شود که میان تعلیمات فلسفه و آیات قرآن تناقضی مشهود شود، و این تناقض است که پاره ای را به مخالفت با فلسفه واداشته است. کندی حل این مشکل را در تأویل آیات یافته است. او می گوید: کلمات عربی را یک معنای حقیقی است و یک معنای مجازی، و بدین طریق متفکر می تواند از منطوق برخی آیات، معانی مجازی آنها را از راه تأویل دریابد ... » (تاریخ فلسفه در جهان اسلامی، ترجمه عبد المحمد آیتی، تهران، چاپ دوم، کتاب زمان، ۱۳۵۸ ه'.ش، ج ۲، ص ۳۸۰)

۳۳- شبلنجی، نور

الأبصار، قاهره، مكتبه المشهد الحسینی، ص.۱۶۷ و نیز ر.ك به: ابن شهر آشوب، مناقب آل أبی طالب، قم، کتابفروشی مصطفوی، ج ۴، ص ۴۲۵ - علی بن عیس الاربلی، کشف العمّه، تبریز، مکتبه بنی هاشمی، ۱۳۸۱ ه'.ق، ج ۳، ص ۲۱۹- ابن حجر الهیتمی، الصواعق المحرقه، قاهره، مکتبه القاهره، ص ۲۰۷ - ابن صبّاغ المالکی، الفصول المهمه، ط قدیم، ص ۳۰۴ - ۳۰۵

۳۴- طبسی، شیخ محمد جواد، حیاه الامام العسکری، ط ۱، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۱ ه'.ش، س ۲۲۳ -.۲۲۶ و نیز ر. ك به: الشیخ محمد حسین المظفر تاریخ الشیعه، قم، مکتبه بصیرتی، صفحات: ۶۲، ۷۸، ۱۰۲

۳۵- ظاهراً مقصود، احمد بن اسحاق رازی، یکی از بزرگان شیعیان اهل ری، و یکی دیگر از نمایندگان امام عسکری است. (ر. ك به: حیاه الامام العسکری، شیخ محمد جواد طبسی، ۳۳۲)

۳۶- طوسی، اختیار معرفه الرجال (معروف به رجال کشّی)، مشهد، دانشگاه مشهد، ص ۵۷۵ - ۵۸۰، حدیث ۱۰۸۸ - مجلسی، بحار الأنوار، ط ۲، تهران، ۱۳۹۵ ه'.ق، ج ۵۰، ص ۲۱۹ -.۳۲۳ این نامه به اختصار در تحف العقول (ص ۴۸۴) نیز آمده است

۳۷- طوسی، همان کتاب، ص ۵۸۰، حدیث ۱۰۸۹

۳۸- طوسی، همان کتاب، ص ۵۸۰، حدیث ۱۰۸۹

۳۹- نجاشی، فهرست اسمأ مصنفی الشیعه، قم، مکتبه الداوری، ص ۶۶ - شیخ طوسی، الفهرست، مشهد، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، ۱۳۵۱ ه'.ش، ص ۲۳

۴۰- طبسی، حیاه الامام العسکری، ص ۳۳۳

۴۱- ج ۵۰، ص ۳۲۳

۴۲- دلائل الامامه، الطبعه الثالثه، قم منشورات الرضی، ۱۳۶۳ ه'.ش، ص ۲۷۲

۴۳- طبرسی، الاحتجاج، نجف، المطبعه المرتضویه، ۱۳۵۰، ص ۲۵۷

۴۴- شیخ مفید، الارشاد، قم، مکتبه بصیرتی، ص ۳۵۱ - طبرسی، اعلام الوری، الطبعه الثالثه، تهران، دار الکتب الاسلامیه،

ص ۴۴۵ - تستری، شیخ محمد تقی، قاموس الرجال، الطبعه الثانیه، قم، مؤسسهالنشر الاسلامی التابعه لجامعه المدرسین، ج ۱، ص ۳۱۶ - کلینی، اصول کافی، تهران، مکتبه الصدوق، ۱۳۸۱ ه'.ق، ج ۱، ص ۵۱۸

۴۵ طوسی، اختیار معرفه الرجال، مشهد، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، ۱۳۴۸ ه'.ش، ص ۵۳۲، حدیث ۱۰۱۵ - تستری، همان کتاب، ج ۱، ص.۳۱۵ عَمری بعدها به وکالت از طرف حضرت صاحب الزمان - عج - منصوب گردید و ما به خواست خدا در بخش آینده پیرامون عظمت و فضیلت او سخن خواهیم گفت

۴۶- ابو الأدیان علی بصری، در اواخر قرن سوم هجری در گذشته و کنیه او در اصل «ابوالحسن» بوده است، نامبرده به این جهت به ابوالأدیان شهرت یافته بود که با پیروان تمام دینها مناظره می کرد و مخالفین را مجاب می نمود (مدرس تبریزی، محمد علی، ریحانه الأدب، چاپ سوم، تهران، کتابفروشی خیام، ۱۳۴۷ ه'.ش، ج ۷، ص ۵۷۰)

انتخاب ابوالأدیان برای انجام این مأموریت، نشان می دهد که حضرت افراد ویژه ای را به این کار می گمارده است

۴۷- ابن شهر اشوب، مناقب آل ابی طالب، قم، کتابفروشی مصطفوی، ج ۴، ص ۴۲۵ - مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۰، ص ۳۱۷ - فیض کاشانی، معادن الحکمه فی مکاتیب الأئمه، قم مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین، ط ۲، ۱۴۰۹ ه'.ق، ج ۲، ص ۲۶۵

۴۸-فیض کاشانی، همان کتاب ص ۲۶۴ - مجلسی، همان کتاب، ص.۳۱۷

۴۹-حسن بن علی بن شعبه، تحف بالعقول، ط ۲، قم مؤسسه بالنشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین، ۱۳۶۳ ه'.ش، ص ۴۸۶

۵۰-مجلسی، همان کتاب، ص ۳۳۱

۵۱-عثمان بن سعید بعدها به افتخار نمایندگی امام دوازدهم در غیبت صغری نائل گردید و ما به خواست خدا در بخش نمایندگان امام دوازدهم

شرح حال او را خواهیم نوشت

<h۲- شیخ طوسی، الغیبه، تهران، مکتبه نینوی الحدیثه، ص ۲۱۴ - حاج شیخ عباس قمی، سفینه البحار، تهران، کتابخانه سنائی، ج ۲، ص ۱۵۸

۵۳- ابن شهر آشوب، مناقب، قم کتابفروشی مصطفوی، ج ۴، ص ۴۲۷

۵۴- درباره شخصیت و فضیلت ابو هاشم جعفری در چند صفحه پیش، توضیح دادیم

۵۵- شیخ مفید، الارشاد، قم، مکتبه بصیرتی، ص ۳۴۳ - ابن شهر آشوب، مناقب آل أبی طالب، قم، کتابفروشی مصطفوی، ج ۴، ص ۴۳۹- مسعودی، اثبات الوصیه، نجف، المطبعه الحیدریه، ۱۳۷۳ ه'.ق، ص ۲۴۲ - سید محسن امین، اعیان الشیعه، بیروت، دار التعارف للمطبوعات، ۱۴۰۳ ه'.ق، ص ۴۰ - طبرسی، اعلام الوری، ط۳، دار الکتب الاسلامیه، ص ۳۷۲ - کلینی، اصول کافی، تهران، مکتبه الصدوق، ۱۳۸۱ ه'.ق، ج ۱، ص ۵۰۸

۵۶- ابن شهر آشوب، مناقب آل أبی طالب، قم، کتابفروشی مطصفوی، ج ۴، ص ۴۳۱ - علی بن عیسی الاربلی، کشف الغمّه، تبریز، مکتبه بنی هاشمی، ۱۳۸۱ ه'.ق، ج ۳، ص ۲۱۸

۵۷- ابن شهر آشوب، مناقب آل أبی طالب، قم، کتابفروشی مطصفوی، ج ۴، ص ۴۳۱ - علی بن عیسی الاربلی، کشف الغمّه، تبریز، مکتبه بنی هاشمی، ۱۳۸۱ ه'.ق، ج ۳، ص ۲۱۸

۵۸علی بن جعفر از دوستداران صمیمی و یاران ویژه و بسیار مورد اعتماد امام هادی و امام عسکری - علیهما السلام - و از کارگزاران آن دو بزرگوار بوده است. او به جرم نمایندگی از طرف امام هادی، توسط متوکل عباسی مدتی زندانی گردید و پس از آزادی، به امر امام، به مکه رفت و در آنجا مقیم گردید. گویا او همچنان در مکه بوده که انفاق او را ابوطاهر دیده است.ر.ک به: شریف القرشی، باقر، حیاه الامام العسکری،

دار الکتاب الاسلامی، ص ۱۵۵ – ۱۵۶ – شیخ طوسی، مأخذ گذشته، ص ۲۱۲ – مامقانی، تنقیح المقال، تهران انتشارات جهان، ج ۲، ص ۲۷۱ – ۲۷۲ – شیخ طوسی، اختیار معرفه الرجال (معروف به رجال کشّی)، مشهد، دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸ ه'.ش، ص ۵۲۳ و ۶۰۷

۵۹- طوسی، الغیبه، تهران، مکتبه نینوی الحدیثه، ص.۲۱۲ این روایت با مقداری تفاوت، در کتاب «مناقب» این شهر اشوب نیز نقل شده است، ولی به نظر نگارنده آنچه در غیبت شیخ طوسی نقل شده به صحت نزدیکتر است

۶۰-علی بن عیسی الاربلی، کشف الغمّه، تبریز، مکتبه بنی هاشمی، ۱۳۸۱ ه'.ق، ج ۳، ص ۲۱۷

۶۱- علی بن عیسی، همان کتاب، ص ۲۱۶

۶۲- طبرسی، احتجاج، نجف المطبعه المرتضویه، ۱۳۵۰، ص ۲۵۷

۶۳- شیخ مفید، الارشاد، قم، مکتبه بصیرتی، ص ۳۵۱ – اعلام الوری، ط۳، دار الکتب الاسلامیه، ص ۴۴۵

۶۴- طبرسی، اعلام الوری، ص ۴۴۸ و ۴۴۹

۶۵- طبرسی، اعلام الوری، ص ۴۴۸ و ۴۴۹

۶۶- ابن شهر آشوب، مناقب آل أبی طالب، قم، کتابفروشی مصطفوی، ج ۴، ص ۴۳۵ – علی بن عیسی الاربلی، کشف الغمّه، تبریز مکتبه بنی هاشمی، ۱۳۸۱ ه'. ق، ج ۳،.۲۱۱

۶۷- ابن شهر آشوب، همان کتاب، ج ۴، ص ۴۲۵ – حاج شیخ عباس قمی، الأنوار البهیه، مشهد، کتابفروشی جعفری، ص ۱۶۱ – تتمه المنتهی، چاپ دوم، تهران، کتابفروشی مرکزی، ۱۳۳۳ ه'. ق، ص ۲۹۹ با اندکی اختلاف در الفاظ.

با توجه به این که شهادت امام عسکری – علیه السلام – در سال ۲۶۰ و در گذشت علی بن حسین بابویه در سال ۳۲۹ یعنی ۶۹ سال پس از شهادت حضرت عسکری رخ داده، برخی، نگارش چنین نامه ای را با عناوینی مانند: بزرگمرد

و فقیه و مورد اعتماد من، از طرف امام به وی که در آن زمان جوانی بیست ساله بوده، بعید شمرده اند، مگر آنکه بگوییم: وی در عین جوانی از نظر فضیلت و شخصیت معنوی در چنان رتبه والا-یی قرار داشته که شایسته ذکر چنین القابی بوده است (تاریخ الغیبه الصغری، محمد صدر، الطبعه الأولی، بیروت، دار التعارف للمطبوعات، ۱۳۹۲ ه'. ق، ص ۱۹۶).

۶۸- طبسی، شیخ محمد جواد، حیاه الامام العسکری، الطبعه الأولی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۱۳ ه'. ق، ص.۱۲۱

۶۹- طبسی، همان کتاب، ص.۲۱۷

۷۰- مسعودی، اثبات الوصیّه، الطبعه الرابعه، نجف، المطبعه الحیدریه، ۱۳۷۴ ه'. ق، ص.۲۳۴

۷۱- مسعودی، همان کتاب، ص.۲۴۶

۷۲- مسعودی، همان کتاب، ص.۲۳۸

۷۳- حسن بن علی بن شعبه، تحف العقول، الطبعه الثانیه، ۱۳۶۳ ه'. ش، قم، مؤسسه النشر الاسلامی (التابعه) لجماعه المدرسین بقم المشرّفه، ص.۴۸۷

۷۴-طبرسی،، اعلام الوری، الطبعه الثالثه، دار الکتب الأسلامیه ص.۳۷۵

۷۵- علی بن عیسی الاربلی، کشف الغمّه، تبریز، مکتبه بنی هاشمی، ۱۳۸۱ ه'. ق، ج ۳، ص ۲۰۷ - مجلسی، بحار الأنوار، ط ۲، تهران، المکتبه الاسلامیه، ۱۳۹۵ ه'. ق، ج ۵۰، ص.۲۹۸

۷۶- شیخ مفید، الارشاد، قم، مکتبه بصیرتی، ص ۳۴۰ - ابن شهر اشوب، مناقب آل أبی طالب، قم، کتابفروشی مصطفوی، ج ۴، ص ۴۳۶ - مجلسی، همان کتاب، ص ۲۷۷ - کلینی، اصول کافی، تهران، مکتبه الصدوق، ۱۳۸۱ ه'. ق، ج ۱، ص.۵۰۶

۷۷- علی بن عیسی الاربلی، کشف الغمّه تبریز، مکتبه بنی هاشمی، ۱۳۸۱ ه'. ق، ص ۲۱۴ - شبلنجی، نور الأبصار، قاهره، مکتبه المشهد الحسینی، ص ۱۶۸ - ابن صبّاغ مالکی، الفصول المهمه، ط قدیم، ص.۳۰۳

۷۸- طبرسی، اعلام الوری، ط ۳، دار الکتب الاسلامیه، ص ۳۷۲ - ابن شهر

آشوب، همان کتاب، ص ۴۳۲ – مسعودی، اثبات الوصیه، نجف، المطبعه الحیدریه، ۱۳۷۴ ه'.ق، ص.۲۴۱

۷۹– طبرسی، اعلام الوری، ط ۳، دار الکتب الاسلامیه، ص ۳۷۵ – مسعودی، همان کتاب، ص ۲۴۲ – کلینی، اصول کافی، تهران، مکتبه الصدوق، ۱۳۸۱ ه'.ق، ج ۱، ص ۵۱۰ – شیخ مفید، الارشاد، قم، مکتبه بصیرتی ص ۳۴۴ – علی بن عیسی الاربلی، همان کتاب، ج ۳، ص.۲۰۴

۸۰– مسعودی، همان کتاب، ص.۲۴۱

۸۱– ابن شهر اشوب، مناقب آل أبی طالب، قم، کتابفروشی مصطفوی، ج ۴، ص.۴۴۰

۸۲– ابن صبّاغ مالکی، الفصول المهمه، ط قدیم، ص ۳۰۳ – ابن شهر آشوب، همان کتاب، ص ۴۳۲ – شبلنجی،، نور الأبصار، قاهره، مکتبه المشهد الحسینی،، ص ۱۶۷ (با اندکی تفاوت).

۸۳– غِفار نام قبیله ابوذر بود.

۸۴– مجلسی، بحار الأنوار، ط ۲، تهران، المکتبه الاسلامیه، ۱۳۹۵ ه'. ق، ج ۵۰، ص.۲۶۹

۸۵– طبسی، شیخ محمد جواد، حیاه الامام العسکری،، ط ۱، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۱۷ ه'. ش، ص ۱۳۶، به نقل از کتاب الهدایه الکبری تألیف حسین بن حمدان حضینی، ص.۳۸۶

۸۶– علی بن عیسی الاربلی، کشف الغمّه، ج ۳، ص ۲۰۷ – مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۰، ص.۲۹۷

۸۷– صدوق، کمال الدین، قم، مؤسسه النشر الاسلامی (التابعه) لجماعه المدرسین، ۱۴۰۵ ه'. ق، ج ۲، ص ۳۸۴ (باب ۳۸).

۸۸– پس از امام رضا – علیه السلام – در جامعه آن روز و نیز در دربار حکومت عباسیان، امامان بعدی یعنی امام جواد و امام هادی و امام عسکری – علیهم السلام – را به احترام انتساب به امام رضا – علیه السلام – «ابن الرضا» (فرزند رضا) می نامیدند.

۸۹– در بین عرب، مرسوم است که برای ادای احترام، افراد را

با کنیه مورد خطاب قرار می دهند.

۹۰–دشمنان شیعیان، آنان را به طعنه «رافضی» می نامیدند.

۹۱–شیخ مفید، الارشاد، قم، مکتبه بصیرتی، ص ۳۳۸ – فتّال نیشابوری، روضه الواعظین، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ص ۲۷۳ – ۲۷۵ – طبرسی، اعلام الوری، الطبعه الثالثه، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ص ۳۷۶ – ۳۷۷ – کلینی، اصول کافی، تهران، مکتبه الصدوق، ۱۳۸۱ ه'. ق، ج ۱، ص ۵۰۳ – علی بن عیسی الاربلی، کشف الغمّه، تبریز، مکتبه بنی هاشمی، ۱۳۸۱ ه'. ق، ج ۳، ص ۱۹۷ – پیشوای یازدهم حضرت امام حسن عسکری – علیه السلام – نشریه مؤسسه در راه حق، ص ۱۳ –.۱۷

۹۲–اعلام الوری، الطبعه الثالثه، دار الکتب الاسلامیه، ص.۳۶۷

۹۳–حاج شیخ عباس قمی، الانوار البهیه، مشهد، کتابفروشی جعفری، ص.۱۶۲

۹۴–دلائل الامامه، نجف، منشورات المکتبه الحیدریه، ۱۳۸۳ ه'. ق، ص.۲۲۳

۹۵–الفصول المهّمه، چاپ قدیم، ص ۳۰۷ –.۳۰۸ این قضیه را مرحوم شیخ مفید در ارشاد و فتّال نیشابوری در روضه الواعظین و طبرسی در اعلام الوری و علی بن عیسی الاربلی از قول احمد پسر عبد الله بن خاقان نقل کرده اند. این گزارش نشان می دهد که امام در جامعه چه موقعیتی داشته و حکومت عباسی چرا نگران بوده است و نیز روشن می کند که خلیفه از برملا شدن مسمومیت و قتل امام تا چه حد وحشت داشته است و لذا با زمینه سازی قبلی کوشیده است شهادت امام را مرگ طبیعی قلمداد کند!

۹۶–صدوق، کمال الدین، قم، مؤسسه النشر الاسلامی،، (التابعه) لجماعه المدرسین بقم المشرفه، ۱۴۰۵ ه'. ق، باب ۴۳، ص ۴۷۵ – مجلسی، بحار الأنوار، الطبعه الثانیه، تهران، المکتبه الاسلامیه، ۱۳۹۵ ه'. ق، ج ۵۰، ص ۳۳۲ –.۳۳۳

۹۷–مقصود، عثمان بن سعید عَمری از

یاران نزدیک امام عسکری – علیه السلام – است که به مناسبت شغلش که روغن فروشی بود، به سمّان (= روغن فروش) معروف شده بود.

۹۸–صدوق، کمال الدین، قم، مؤسسه النشر الاسلامی (التابعه) لجماعه المدرسین بقم، ۱۴۰۵ ه'. ق، ص.۴۷۵

۹۹–کلینی، اصول کافی، تهران، مکتبه الصدوق، ۱۳۸۱ ه'. ق، ج ۱، ص ۵۰۵ – مجلسی، بحار الأنوار، ط ۲، تهران، المکتبه الاسلامیه، ۱۳۹۵ ه'. ق، ج ۵۰، ص.۳۲۹

۱۰۰–کلینی، اصول کافی، تهران، مکتبه الصدوق، ۱۳۸۱ ه'. ق، ج ۱، ص ۵۰۵ – مجلسی، بحار الأنوار، ط ۲، تهران، المکتبه الاسلامیه، ۱۳۹۵ ه'. ق، ج ۵۰، ص.۳۲۹

۱۰۱–کلینی، اصول کافی، تهران، مکتبه الصدوق، ۱۳۸۱ ه'. ق، ج ۱، ص ۵۰۵ – مجلسی، بحار الأنوار، ط ۲، تهران، المکتبه الاسلامیه، ۱۳۹۵ ه'. ق، ج ۵۰، ص.۳۲۹

۱۰۲–علی بن عیسی الاربلی، کشف الغمه، تبریز، مکتبه بنی هاشمی، ۱۳۸۱ ه'. ق، ج ۳، ص ۱۹۹ – فتّال نیشابوری، روضه الواعظین، ط ۱ بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۶ ه'. ق، ص.۲۷۶

۱۰۳–مجلسی، بحار الأنوار، ط ۳، تهران، المکتبه الاسلامیه، ۱۳۹۵ ه'.ق، ج ۵۰ ص ۳۳۱ – محمد بن جریر بن رستم طبری، ط ۳، قم، منشورات الرضی،، ۱۳۶۳ ه'. ش، ص ۲۲۴ – صدوق، کمال الدین، قم، مؤسسه النشر الاسلامی (التابعه) لجماعه المدرسین، ۱۴۰۵ ه'. ق، ص.۴۷۵

در تنظیم و نگارش این بخش از کتاب، علاوه بر مآخذی که در پاورقیها آمده، از منابع یاد شده در زیر استفاده شده است که لازم می دانم در اینجا از نویسندگان آنها سپاسگزاری کنم: پیشوای یازدهم حضرت اما حسن عسکری (نشریه مؤسسه در راه حق). دورنمایی از زندگانی پیشوایان اسلام تألیف استاد آیت الله جعفر سبحانی – خاندان وحی، تألیف

حجه الاسلام و المسلمین سید علی اکبر فزشی.

## منبع

سیره پیشوایان، مهدی پیشوایی، ص ۶۱۵ - ۶۶۲

# اسوه های بشریّت (۱۱)

## امام حسن عسکری (ع)

رسول جعفریان

ولادت، وفات

امـام حسن بن علی عسـکری علیه السـلام یـازدهمین امـام شـیعیان، بنا به نقل مرحوم کلینی در ماه رمضان یا ربیع الآخر ۲۳۲ ق چشم به جهان گشود و ۲۸ سال زندگی کرد. ابن خلّکان تولد ایشان را روز پنجشنبه یکی از ماههای سال ۲۳۱ ق دانسته و قول دیگری نیز که ششم ربیع الآخر از سال ۲۳۲ باشـد، نقل کرده است. شـیخ مفیـد و سـعد بن عبدالله، ربیع الآخر را پذیرفته اند. مسعودی سن آن حضرت را به هنگام شهادت ۲۹ سال دانسـته است بنابراین، او بایـد تولد آن حضـرت در سال ۲۳۱ را معتبر دانسته باشد.

رحلت امام عسکری (ع) بنا به گزارش اکثریت روات، هشتم ربیع الاول از سال ۲۶۰ ق اتفاق افتاده و جمادی الاولی همین سال نیز به عنوان قولی دیگر در این مورد نقل شده است.

از آنجا که رحلت امام هادی (ع) در سال ۲۵۴ ق اتفاق افتاده، طبعاً دوران امامت حضرت عسکری (ع) طبق روایت شیخ مفید، شش سال و براساس نقل سعد بن عبدالله پنج سال و هشت ماه بوده است.

در مورد نام مادر آن حضـرت که ام ولـد نیز بوده گزارشـهای مختلفی وجود دارد. در برخی از مصادر، «حـدیث» یا «حدیثه» و در برخی دیگر نـام آن بـانو «سوسن» ذکر شـده است. عیون المعجزات نام صـحیح او را «سـلیل» دانسـته و با عبارت «کانَتْ مِن العارفات الصّالحات» وی را ستوده است.

القـاب خود آن بزرگوار را «الصّامت»، «الهادی»، «الرّفیق»، «الزّکی» و «النّقی» ذکر کرده انـد و برخی از مورخین لقب «الخالص» را نیز بر القاب آن حضرت افزوده اند. «ابن الرضا» نیز

کنیه ای بوده که امام جواد و امام عسکری (ع) هر دو با آن مشهور شده بودند. چنانکه امام هادی و امام عسکری (ع) به لقب عسکریین معروف شده اند. نقش انگشتری امام عسکری (ع) به دو صورت «سبحان من له مقالید السّموات والارض» و «إنّ الله شهید» ذکر شده است.

احمد بن عبیدالله بن خاقان مشخصات ظاهری آن بزرگوار را چنین وصف کرده است: او دارای چشمانی سیاه، قامتی نیکو، صورتی زیبا و بدنی خوب بوده است.

## امامت آن حضرت

با رحلت امام هادی (ع) در سال ۲۵۴ق و به تنصیص آن حضرت، فرزندش امام عسکری (ع) به سِمت امامت شیعیان اثنی عشری منصوب گردید.روایاتی که در وصیت و تنصیص امام هادی (ع) درباره امامت فرزندش وارد شده در بسیاری از کتب حدیث و تاریخ شیعه، فراوان به چشم می خورد و با نظر به این وصیت و تنصیص که از نظر شیعیان نشانه صحت امامت است، آنان امام حسن عسکری (ع) را به امامت پذیرفتند.

بنا به نقل سعد بن عبدالله جز عده ای که به امامت محمد بن علی که در زمان حیات پدرش امام هادی (ع) وفات کرد گرویدند و تعداد انگشت شماری که جعفر بن علی را امام خود دانستند، اکثریت یاران امام هادی (ع) به امامت حضرت عسکری گردن نهادند. پیروان جعفر بن علی «جعفریه خُلَّص» لقب یافته اند. مسعودی، جمهور شیعه را از پیروان امام عسکری و فرزندش می داند که این فرقه در تاریخ به لقب «قطعیّه» معروف شده اند.

## امام عسکری (ع) در سامرا

بنا به گزارش شیخ مفید امام هادی (ع) مدت ده سال و اندی در عسکر (سامرا) تحت نظر عباسیان زندگی کرده است بنا بر این روایت طبعاً ورود آن حضرت همراه فرزندش حضرت عسکری (ع) به سامرا باید در سال ۲۴۴ و یا ۲۴۳ رخ داده باشد ولی ابن خلّکان این مدت را بیست سال و نه ماه ذکر کرده و همین را دلیل شهرت این دو امام همام به عسکریین دانسته است.

آنچه مسلم است آوردن این دو امام بزرگوار به «سامرا» مرکز خلافت عباسی در آن عصر- از جهاتی شبیه سیاست مأمون در آوردن امام رضا (ع) به شهر خود بود؛ زیرا این

نزدیکی کنترل روابط امام با شیعیان و شناسایی شیعیانی را که در سر تا سر بلاد اسلامی مناسبات نزدیکی با امام خود داشته و خطری برای حکومت به حساب می آمدند، برای دستگاه حاکمه آسانتر می کرد، مدتی که امام در این شهر می زیست بجز چند نوبتی که به زندان افتاد به صورت یک شهروند عادی در آنجا حضور داشت و طبعاً رفتار وی زیر نظر کامل و محتاطانه حکومت قرار داشت؛ زیرا ائمه شیعه از جمله امام عسکری (ع) اگر از آزادی عمل برخوردار بودند مدینه را برای زندگی اختیار می فرمودند. از این رو اقامت طولانی ایشان در سامرا به جز نوعی بازداشت از طرف خلیفه با چیز دیگری توجیه پذیر نیست. این مسئله بخصوص به علت وجود شبکه منظم و متشکل شیعیان که از مدتها قبل شکل گرفته بود در نظر خلیفه از اهمیت فراوانی برخوردار بوده و موجبات نگرانی و وحشت او را فراهم می آورد که می بایست به نحوی کنترل می شد.

به همین جهت از امام خواسته بودند حضور خود را در سامرا مرتباً به اطلاع حکومت برسانند چنانکه طبق نقل یکی از خدمتکاران امام، آن حضرت هر دو شنبه و پنجشنبه مجبور بود در دارالخلافه حاضر شود. چنین حضوری گرچه ظاهراً احترام برای آن حضرت تلقی می شد ولی در واقع تنها وسیله کنترل او و از نظر خلیفه بود به طوری که یک بار موقعی که خلیفه برای دیدن صاحب البصره می رفت امام را نیز همراه خویش می بَرد و اصحاب امام تنها در طول راه خود را برای دیدن آن حضرت آماده می کنند. از این روایت بخوبی می توان فهمید که در زندگی امام حداقل دورانی

وجود داشته که کسی را امکان دیدار مستقیم با آن بزرگوار در خانه اش نبوده است.

اسماعیل بن محمد می گوید: برای طلب پول در سر راه آن حضرت نشستم و هنگام عبور امام تقاضای کمک مالی از وی کردم.

ابوبکر فهفکی می گوید: برای کاری دیدن امام از سامرا خارج شدم و در روز «موکب» در خیابان ابی قطیعه بن داود منتظر رسیدن امام شدم تا او را در حال حرکت به دارالعامه ملاقات کنم.

محمد بن عبدالعزیز بلخی نیز هنگام حرکت امام به دارالعامه در خیابان الغنم منتظر تشریف فرمایی آن حضرت بوده است.

محمد بن ربیع شیبانی می گوید: به منظور دیدن امام، در باب احمد بن خضیب نشسته بودم که او را در حال عبور دیدم.

علی بن جعفر از حلبی نقلی می کند: در یکی از روزهایی که قرار بود امام به دارالخلافه برود ما در عسکر به انتظار دیدار وی جمع شدیم، در این حال از طرف آن حضرت توقیعی بدین مضمون به ما رسید:

ألّا یسلّمنّ علیّ أحد و لا یشیر إلیّ بیده و لا یؤمی فإنّکم لا تؤمنون علی أنفسکم.

کسی بر من سلام و حتی اشاره ای هم به طرف من نکند؛ زیرا شما خودتان در امان نیستید.

این روایت بخوبی نشان می دهد که دستگاه خلافت تا چه حد روابط امام با شیعیانش را زیر نظر گرفته و آن را کنترل می کرده است. البته امام و شیعیانش در فرصتهای گوناگونی همدیگر را ملاقات می کرده اند و سر پوشهایی نیز برای این تماسها وجود داشته است. یکی از بهترین راههای ارتباطی شیعیان با امام مکاتبه بود که در مصادر نیز فراوان به آن بر می خوردیم.

### موقعیت امام در سامرا

امام عسکری (ع) اگر چه بسیار

جوان بود ولی به دلیل موقعیت بلند علمی و اخلاقی بویژه رهبری شیعیان و اعتقاد بی شائبه آنان به امام و احترام بی چون و چرای مردم از وی، شهرت فراوانی پیدا کرده بود و چون مورد توجه عام و خاص بود، حاکمیت عباسی نیز جز در مواردی چند ظاهراً رفتار احترام آمیزی از خود نسبت به آن حضرت نشان می داد.

روایتی طولانی که همه مصادر مربوط به شرح حال آن حضرت به ذکر آن پرداخته اند حاکی از اهمیت و عظمت موقعیت روز افزون امام در سامرا می باشد. اینک به خاطر اهمیت این روایت به ذکر قسمتهایی از آن می پردازیم:

سعد بن عبدالله اشعری از علمای معروف شیعه که احتمالاً به ملاقات امام عسکری (ع) نیز شرفیاب شده است می گوید:

در شعبان سال ۲۲۸ هیجده سال پس از سال رحلت امام (ع) در مجلس احمد بن عبیدالله بن خاقان که آن روزها مسئولیت خراج قم را بر عهده داشت و به آل محمد و مردم قم نیز عداوت می ورزید نشسته بودیم. سخن از طالبیون ساکن سامرا و مذهب و موقعیت آنان در پیش سلطان به میان آمد، احمد گفت: من کسی از علویان را چون حسن بن علی عسکری (ع) در سامرا ندیده و نشنیده بودم که این چنین به وقار و عفاف و زیرکی و بزرگ منشی در میان اهل بیت خود شناخته شده و پیش سلطان و بنی هاشم محترم باشد چنانکه او را بر افراد مسن حتی امراء و وزراء و منشیان نیز برتری می دادند. روزی من بالای سر پدرم ایستاده بودم، آن روز پدرم برای دیدار با مردم نشسته بود. یکی از حاجبان

وارد شـده و گفت: ابن الرضا در بیرون در ایسـتاده است. پـدرم با صـدای بلندی گفت: او را اجازه ورود بدهید و آن حضـرت وارد شد ... وقتی پدرم او را دید چند قدم به سوی او رفته و کاری که ندیده بودم با کسـی حتی امرا و وُلات عهد انجام بدهد با او کرد، وقتی به او نزدیک شد دست به گردنش انداخته و صورت و پیشانی او را بوسـید، آنگاه دسـتش را گرفته و در جای خود نشاند. پدرم خود روبروی او نشـست و با وی به گفتگو پرداخت. در سخنان خود، او را با کنیه که حاکی از احترام او بود مورد خطاب قرار داده و مرتباً می گفت: پدر و مادرم فدایت ...

شب هنگام نزد پدرم رفتم و ... پرسـیدم: پدر آن شـخص که امروز آن همه اجلال و احترامش نمودی چه کسـی بود که حتی پـدر و مادرت را فـدای او می کردی؟ گفت: او ابن الرضا امام رافضـیان بود و آنگاه ساکت شـد. چنـد لحظه بعد سـکوتش را شکسـته ادامه داد: فرزندم اگر روزی خلافت از دست بنی عباس بیرون رود از بنی هاشم جز او کسـی شایسـتگی تصدی آن را ندارد. او به خاطر فضل، صـیانت نفس، زهد، عبادت و اخلاق نیکو سـزاوار مقام خلافت است. اگر پدرِ او را دیده بودی مردی بود بزرگوار، عاقـل، نیکوکـار و فاضـل. بـا شـنیدن این سـخنان آتش خشم سـر تا سـر وجودم را فرا گرفت، در عین حال حس کنجکـاویم برای شـناختن او برانگیخته شـد. از هر کس از بنی هـاشم، منشـیان، قضـات، فقهـا، حتی مردم عادی که درباره اش سؤال می کردم او

را در نزد آنان در نهایت جلالت و بزرگواری و مقدم بر سایر افراد اهل بیت می یافتم. همه می گفتند: او امام رافضیان است. از آن پس اهمیت وی پیش من رو به فزونی گذاشت؛ زیرا دوست و دشمن او را به نیکی می ستودند.

این روایت با توجه به راوی آن که خود یکی از معاندین سرسخت اهل بیت بود موقعیت اخلاقی و اجتماعی امام را در میان عامه مردم و حتی خواص به روشنی نشان می دهد.

خادم امام عسکری (ع) می گوید: روزهایی که امام به مقر خلافت می رفت شور و شعف عجیبی در مردم پیدا می شد، خیابانهای مسیر آن حضرت از جمعیتی که سوار بر مرکبهای خود بودند پر می شد وقتی امام تشریف می آورد هیاهو یکباره خاموش می شد و آن حضرت از میان جمیعت گذشته و وارد مجلس می شد.

اکثریت این افراد شیعیانی بودند که از مناطق دور و نزدیک برای دیدن امام به سامرا می آمدند هر چند ارادت سایر مردم نسبت به فرزندان رسول خدا نیز، سبب می شد برای دیدن آن حضرت در مسیر او حضور یافته، موجب فزونی این ازدحام شوند.

### دورانهای بازداشت امام

همانگونه که اشاره شد جلب امام هادی (ع) به همراه امام عسکری (ع) به سامرا توسط متوکل عباسی، خود به معنای زندانی کردن این دو امام در آن شهر به منظور کنترل آنها و روابطشان با شیعیان بود. در مواردی در بازداشت این پدر و پسر سختگیری هر چه بیشتر اعمال می شد بویژه هنگام بروز جریانات خاصی که متضمن تهدیدی علیه حاکمیت بود، شخص امام با تعدادی از یاران نزدیکش به زندان می افتادند.

روایات زیادی درباره بازداشت امام عسکری (ع) وجود دارد که از جهاتی با

هم ناسازگارند. علت این امر علاوه بر اینکه می تواند تعدد بازداشتهای آن حضرت باشد، اشتباه مردم در نام خلفا نیز هست و طبعاً با گردآوری تمام گزارشهای مربوط و مقایسه آنها با هم امید دست یابی به حقیقت مسئله بیشتر می شود.

روایتی حاکی از آن است که معتز (معزول و مقتول به سال ۲۵۵) هنگامی که قصد سفر به کوفه را داشت دستور بازداشت امام عسکری (ع) را صادر کرده و مأموریت اجرای آن را به سعید حاجب می دهد. ابوالهیثم بن سبانه نگرانی خود را به امام نوشته و امام در جواب او می نویسد: پس از سه روز فرجی حاصل خواهد شد و معتز کشته می شود.

مسلم است که امام عسکری (ع) در دوران مهتدی (۲۵۵ ۲۵۶ ق) مدتی در زندان به سر برده است. پیش از آن عده ای از شیعیان به زندان افتاده بودند.

داود بن قاسم معروف به ابوهاشم جعفری که از شخصیتهای برجسته شیعه بود گویا در سال ۲۵۲ در زندان بوده است، خطیب بغدادی از قول ابن عرفه علت بازداشت وی را چنین بیان می کند؛ سخنانی از او شنیده شده که باعث زندانی شدن وی گردید. در روایتی که شیخ طوسی نقل کرده بازداشت ابوهاشم مذکور با تنی چند از بنی هاشم و غیر آنها به علت کشته شدن عبدالله بن محمد عباسی بوده است. مسئول این زندان آن گونه که در پاره ای از روایات آمده صالح بن وصیف بوده که در سال ۲۵۶ توسط موسی بن بغا کشته شد. از این رو و به احتمال قوی بازداشت امام عسکری (ع) در سال ۲۵۵ در دوران مهتدی بوده است.

در یک گزارش تاریخی ابوهاشم جعفری

گفته است: در دوران مهتدی هنگامی که در زندان بودم امام عسکری (ع) را نیز به زندان آوردند که با کشته شدن مهتدی در سال ۲۵۶ خدا، جان او را از خطر مرگ رها نمود؛ زیرا خلیفه قصد کشتن آن حضرت را داشت.

محل زندان امام در جوسق بود جایی که خود مهتدی و همچنین صالح بن وصیف بعدها در همانجا زندانی شده و به قتل رسیدند، جوسق گویا قلعه ای بوده که از آن به عنوان زندان استفاده می شده است.

آنچه در مورد وضع داخلی این زندان می دانیم عبارت است از:

أ: وقتی امام وارد زندان شد با اشاره به یک مرد عجمی (خ ل جمعی) فرمود: اگر این مرد نبود می گفتم پس از چه مدتی از این زندان رها می شوید؛ زیرا او شما را زیر نظر گرفته و حرکاتتان را به خلیفه گزارش می کند. ابوهاشم می گوید: روزی ما این مرد را غافلگیر کرده و کاغذی را که در آن درباره تک تک ما گزارشهای بدی برای خلیفه آماده کرده بود از لباسش درآوردیم.

ب: رفتار امام در زندان بویژه با زندانبانان خود به گونه ای بود که بالاخره باعث خجلت آنان می شد نظیر همین رفتار درباره امام کاظم (ع) نیز روایت شده است. صالح بن وصیف از ایادی عباسیان که حراست امام را در زندان بر عهده داشت از طرف برخی شخصیتهای عباسی به سختگیری بر آن حضرت و آزار وی تشویق می شد که در پاسخ آنها گفت:

قد وكّلت به رجلين شرّ من قدرت عليه فقد صارا من العباده و الصّلاه إلى أمر عظيم.

دو تن که آنها را بدترین مردم می دانستم بر او مأمور کردم ولی آنان

چنان تحت تأثیر امام عسکری قرار گرفتند که در عبادت و نماز به حد والایی رسیدند.

مدارکی حاکی از آن است که شخص امام در زندان به طور دائم روزه بوده اند.

بار دیگر که امام زندانی شد در عصر معتمد عباسی بود که از سال ۲۵۶ تا ۲۷۹ خلافت کرد. در روایتی آمده که آن حضرت در سال ۲۵۹ ق در زندان معتمد عباسی بوده و علی بن جرین زندانبان او بوده است. او در پاسخ معتمد که درباره امام از وی سؤالاتی نموده، چنین گفته است: همواره روزها روزه دار و شبها مشغول نماز است.

همچنین صمیری در کتاب «الاوصیاء» از محمودی روایت کرده که گفت: من خود خط ابومحمد عسکری (ع) را هنگام خروج از زندان معتمد دیدم که این آیه را نوشته بود.

یریدون لیطفئوا نور الله بأفواههم و الله متمّ نوره و لو کره الکافرون.

شیخ مفید از محمد بن اسماعیل علوی روایت کرده:

امام عسکری (ع) نزد علی بن او تامش (یا بارمش) زندانی شد. این مرد از دشمنان سرسخت آل ابیطالب بود. به وی دستور داده شد درباره امام هر چه می تواند تند و سختگیر باشد ولی او وقتی آن حضرت را دید ... در حالی از او جدا شد که بیش از دیگران عظمت الهی آن حضرت را شناخته و از او ستایش می کرد.

به احتمال قریب به یقین این زندان برای امام در سال ۲۵۹ اتفاق افتاده است و شاهدی که در تأکید این مطلب وجود دارد روایت ذیل است:

کشّی در رجال خود روایت می کند: محمد بن ابراهیم سمرقندی گفت: عازم حج بودم که تصمیم گرفتم در سر راهم به یکی از دوستان

به نام بودق بوشنجانی (بوشنجان روستایی است از قرای هرات) که به صدق و صلاح و ورع و خیر معروف بود سری بزنم. پیش او بودم که سخن از فضل بن شاذان به میان آمد، بودق گفت: او به دلیل نفخ معده شدیداً مریض است و ... بودق در ادامه سخنانش گفت: در سفری که به قصد انجام مراسم حج عازم مکه بودم نزد محمد بن عیسی العبیدی که شیخی فاضل بود ... رفتم. در خانه او عده ای را که با حالتی افسرده و مغموم نشسته بودند دیدم. علت را جویا شدم گفتند: ابومحمد (ع) زندانی شده است.من سفر خود را دنبال کرده و در بازگشت باز به دیدن محمد بن عیسی رفتم او را با چهره ای شاد و سرحال دیدم، چگونگی را از وی پرسیدم، جواب داد: امام آزاد شده است. من در حالی که کتاب یوم و لیله را همراه داشتم به سامرا رفته و به محضر ابومحمد (ع) شرفیاب شدم. کتاب را به آن حضرت نشان داده و گفتم: فدایت شوم این کتاب را ببینید امام در حالی که ورق به ورق آن را می دید، فرمود: صحیح است، سزاوار است به آن عمل شود. عرض کردم: فضل شدیداً مریض است و شنیدم به خاطر دعای شما به این مرض دچار شده است؛ زیرا درباره او به شما گفته اند که وی وصی ابراهیم را برتر از وصی رسول خدا می داند. در حالی که چنین نیست و این سخن را به دروغ بر او بسته اند. امام فرمود: آری خدا فضل را رحمت کند. بودق می گوید: من باز گشتم و دیدم در همان ایامی که

امام فرمود: «رحم الله الفضل» فضل بدرود حیات گفته است.

اگر چنانچه مشهور است بپذیریم که فضل بن شاذان در سال ۲۶۰ ق وفات کرده است طبعاً باید بپذیریم که در اواخر سال ۲۵۹ قبل از ذی حجه امام در زندان بوده است.

## امام و ارتباط او با شیعیان

پس از آنکه امام رضا (ع) به خراسان آمده سادات علوی به دلایل گوناگونی به نقاط مختلف کشور پهناور اسلامی مهاجرت کردند و این مهاجرت از زمانی که فشار و اختناق به علویان و شیعیان در عراق شدت گرفت رو به گسترش نهاد. شیعیان ناگزیر به فکر یافتن مناطق امن تری برای زندگی خود افتادند. سرزمین عرب به علت تسلط روحیات و طرز تفکر اموی در آن، نمی توانست جای امنی برای آنان باشد، در عوض شرق بویژه ایران زمنیه های مناسبی برای این هدف در خود داشت، لذا عده زیادی از شیعیان به این سرزمین سرازیر شده و در شهرهایی با فاصله های دور از هم به زندگی پرداختند. آنها در درجه اول احتیاج مبرمی به ایجاد ارتباط در بین خود داشتند؛ زیرا هم امامِ حاضر داشتند و هم نیازمند به حل پرسشهای دینی و احیاناً یافتن راه حلهایی برای مشکلات سیاسی و اجتماعی که با آن روبرو می شدند، بودند لذا از سیستم های مختلف ارتباطی از قبیل اعزام افراد خاصی پیش امام، و تماس با وی در ایام حج و ... استفاده کردند و از این راهها به دریافت روایات و رهنمودهای عملی از آن حضرات توفیق یافتند.

پراکندگی شیعیان را در شصت سال پایانی دوران حضور تا آغاز غیبت صغری از شواهد و قرائن تاریخی که حتی در احادیث فقهی نیز فراوان به چشم می خورد بروشنی می توان

دریافت. در اینجا ابتدا پراکندگی شیعیان در دوران مذکور و سپس نحوه ارتباط امام با آنها را مورد بحث قرار می دهیم. البته بحث ما تنها شامل شیعیانی می شود که ارتباط فکری و دینی در حدّ اعتقاد به امامت ائمه دوازده گانه پس از رسول خدا داشتند، نه محبّین آنها که تنها دوستدار اهل بیت به معنای عام آن بودند. تفاوت این دو گروه در روایتی از امام عسکری (ع) مطرح و دقیقاً روشن شده است.

از جمله مناطق مهمی که شیعیان فراوانی را در خود جای داده و با امام نیز در ارتباط بودند نیشابور را می توان نام برد. اصولاً شرق ایران جزو مناطقی است که نام تعدادی از اصحاب ائمه و همچنین نام علمای مشهوری از شیعیان در قرنهای سوم و چهارم در تاریخ آن به چشم می خورد، یکی از نمونه های بارز اینگونه شخصیتها فضل بن شاذان است که مقام ارجمندی در میان اصحاب ائمه و علمای شیعه داشته است. غیر از نیشابور مناطقی مانند سمرقندی، بیهق و طوس نیز از محلهای تجمع شیعیان به شمار می رفت در بیهق اکثریت مردم، از شیعیان بودند. پراکندگی بدین شکل که مشابه آن در مناطق دیگری نیز وجود داشت یک سیستم یا حداقل به حفظ وضعیت موجود آن دست یازید. این سیستم با تعیین وکلا از طرف ائمه شکل می گرفت و با ارتباطی که بین امام و وکلای وی بویژه درشکل مکاتبه ای به وجود می آمد، سعی می شد تا راهنماییهای لازم از نظر دینی و سیاسی ارائه شود و این حرکت سابقه داری بود که امام عسکری (ع) نیز در دوران حیات خود به آن نظر داشت و در توسعه

و استفاده از آن می کوشید. افرادی که سابقه علمی درخشان و همچنین ارتباط استواری با امامان قبلی یا خود آن حضرت داشتند و می توانستند از نظر حدیثی پشتوانه ای برای شیعیان به شمار آیند به عنوان وکیل انتخاب می شدند.

نیشابور که مرکزیت آن از نظر علمی و فرهنگی و همچنین از نظر اقتصادی بسیار قویتر از سایر نقاط بود، برای خراسان اهمیت زیادی داشت. وکیل امام در این شهر طبق روایتی که ذیلاً ـ به نقل آن می پردازیم ابراهیم بن عبده بود. در اینجا برای آنکه اهمیت این سیستم و کارهای انجام شده از طریق آن روشن شود نامه های امام درباره این وکالت را به اختصار مرور می کنیم:

در نامه ای که امام عسکری (ع) به عبدالله بن حمدویه نوشته، آمده است:

حقوق واجب ما را به او بپردازند. من او را امین خود برای دوستانم در آن نواحی قرار دادم، تقوا پیشه کنید و مراقب باشید که حقوق را ادا کنید که در ترک و یا تأخیر آن عذری نیست.

از این نامه استفاده می شود که شعاع وکالت و فعالیت ابراهیم، تمام نواحی و حتی ناحیه عبدالله بن حمدویه بیهقی ناحیه عبدالله احتمالاً ـ همان بیهق بود را در برمی گرفته است. ظاهراً بعضی از شیعیان در مورد اصالت خط امام درباره ابراهیم دچار تردید شدند لذا امام نامه ای به شرح زیر نوشت:

نامه ای که در آن ابراهیم به عنوان وکیل من تعیین و به وی مأموریت اخذ حقوق من از دوستانم داده شده از خود من است و آن را به خط خود نوشته ام. من او را در شهر خودشان به حق منصوب کرده ام. از خدا بترسید و حقوق مرا

به وی بپردازید که من به او اجازه تام و کامل در این مورد داده ام.

طولانی ترین نامه از توقیعات امام عسکری (ع) درباره همین ابراهیم بن عبده می باشد که به اسحاق بن اسماعیل نیشابوری فرستاده است. این نامه مشحون از پندهای اخلاقی و رهنمودهای بسیار با ارزش است. امام در آغاز نامه پس از مقدمه ای طولانی درباره اهمیت هدایت الهی از طریق اوصیاء و اینکه ائمه هدی (ع) ابواب علم الهی هستند، آیه «الیوم اکملتُ لکم دینَکم ... » را دلیل بر منت خدا بر انتخاب آنان جهت هدایت مردم شمرده است. آن حضرت همچنین از ابراهیم بن عبده از طرف من تعیین شده است. تو ای اسحاق فرستاده من نزد ابراهیم عبده هستی تا او به آنچه من طی نامه ای به محمد بن موسی نیشابوری فرستاده ام عمل کند و همچنین تو خود و کلیه کسانی که در شهر تو زندگی می کنند مأمور هستید به محتوای آن نامه عمل کنید. بر ابراهیم و تو و تمامی دوستان ما. کسانی که این نامه را بخوانند و کسانی که در ناحیه شما بوده و دچار انحراف نیستند باید حقوق ما را به ابراهیم بپردازند تا آن هم به رازی برساند و این دستور من است. ای اسحاق نامه مرا برای بلالی که مورد اعتماد ما است و همچنین برای محمودی و هنگامی که به بغداد رفتی برای دهقان که وکیل و مورد وثوق ما بوده و پول از دوستان ما می گیرد و بالأخره برای هر کس از موالی ما که دیدی، بخوان و اگر کسی خواست نسخه ای از آن بردارد مانعی نیست. به هر حال جز از شیطانی

که مخالف شما است آن را از کسی پنهان مدار، از شهر بیرون نرو تا عُمَری را ببینی که هر چه از دوستان به ما رسد در نهایت پس از چند واسطه به دست او می رسد تا بما برساند.

از این نامه نکات مهمی درباره سیستم وکالت به دست می آید: موضوع آن بالخصوص هدایت شیعیان در شیوه پرداخت واجبات مالی شان است که ضرورت اساسی در حفظ و حراست آنها داشته است. معرفی وکلا و اظهار اعتماد کامل به آنها برای اِحکام موقعیت شان از جمله نکاتی است که بروشنی در این توقیعات به چشم می خورد، اضافه بر این روشن می کند که در میان وکلای مناطق، سلسله مراتبی وجود داشته که حقوق مالی امام بایستی از طریق آن به وکیل اصلی وی رسیده و به وسیله او به آن حضرت برسد و بالأخره نکته دیگری که از نامه فوق استفاده می شودآن است که گاهی شبهاتی در مورد وکالت افرادی به وجود می آمد که در چنین مواردی امام مجبور بود با ارسال نامه های دیگری این شبهات را از بین ببرد.

ایجاد و حفظ چنین پیوندهایی بود که باعث احیای شیعیان در عرصه حیات فرهنگی و اجتماعی و مانع از پیدایش ضعف در تشکیلات آنها و در نتیجه هضم شدن در جامعه تسنن می شده است، امری که به هر حال برای هر اقلیّتی امکان داشت. این سیستمی بود که شبیه آن را زمانی عباسیان و مدتی طولانی نیز اسماعیلیان به کار بسته بودند و طبعاً حاصل آن چیزی جز حراست شیعه در مقابل خطرات بنیان کن که همواره متوجه آنها بوده و موجودیت آنان را تهدید می کرد نبوده است. علاوه بر

آن استفاده از چنین سیستم ارتباطی دقیق، موجب جریان دانش و بینش لازم در سر تا سر اجتماعات شیعی را تضمین می کرد. چنانکه مناطقی چون کَشّ و سمرقند با آنکه از مراکز زندگی ائمه بسیار دور بودند بخش مهمی از علمای شیعه از آن برخاسته اند. به طوریکه ذکر شد اشکالات ناشی از این پراکندگی را فرستادگان و نامه های پربار و بموقع ائمه هدی (ع) به طرز تحسین برانگیزی خنثی می کرد، ارتباط به وسیله نامه در این دوران بسیار گسترده و از نوع پیشرفته آن به حساب می آمده است گرچه معمولاً به لحاظ امنیتی و ... از اینگونه نامه ها اثری باقی نمی ماند ولی باز ما اکنون مقدار زیادی از این نامه ها و شواهدی را که دلیل بر وفور آنها است در دست داریم.

ابوالادیان می گوید: من خدمتگزار امام عسکری (ع) بودم، کار من بردن نامه های آن حضرت به شهرهای مختلف بود، آخرین باری که حامل نامه ای از او بودم امام مریض بود، نامه را به من داده و فرمود: این را به مدائن ببر، پانزده روز دیگر که باز می گردی مرا در حال تغسیل و تکفین خواهی دید، من نامه را بردم و موقع بازگشت همان را که امام به من فرمود اتفاق افتاده بود.

این روایت نشان می دهد که امام برای بردن و آوردن نامه پیک مخصوصی داشته است.

محمد بن حسین بن عباد می گوید: ابومحمد حسن بن علی عسکری (ع) روز جمعه هشتم ربیع الاول از سال ۲۶۰ در حالیکه ۲۹ سال تمام داشت در حین ادای نماز صبح رحلت فرمود، حضرت همان شب، نامه های زیادی برای مدینه نوشته بود. اینک ما نامه ای از امام عسکری (ع)

به مردم قم و آبه (آوه) در اختیار داریم همچنین ابن شهر آشوب نوشته است که امام عسکری (ع) نامه ای به علی بن حسین بن بابویه نوشته است گرچه با توجه به فوت ابن بابویه در سال ۳۲۹ این امر بسیار بعید به نظر می رسد، البته وی توسط حسین بن روح ارتباط مکاتبه ای با امام زمان (ع) داشته است.

تماس مستقیم با امام با فرستادن افرادی از طرف شیعیان به محضر آن حضرت نوع دیگری از وجود ارتباط در بین امام و دوستانش بود. از جعفر بن شریف جرجانی نقل شده:

من سالی به زیارت خانه خدا مشرف شدم و در سامرا به خدمت امام عسکری (ع) رسیدم، خواستم اموالی را که دوستان به وسیله من فرستاده بودند به آن حضرت بدهم. پیش از آنکه من بپرسم، به چه کسی بدهم فرمود: آنچه را همراه آورده ای به مبارک، خادم من بسپار.

در روایتی دیگر آمده: مردی از علویان برای به دست آوردن «فضل» راهی منطقه جبل شد، در حلوان مردی او را دید آن مرد از علوی پرسید: از کجا می آیی؟ گفت: از سامرا، پرسید: آیا در سامرا خانه فلانی را می شناسی؟ جواب داد: آری، آن مرد پرسید: آیا از حسن بن علی خبری داری؟ گفت: نه، مرد پرسید: برای چه آمده ای؟ گفت: برای پول، آن مرد گفت: من به تو ۵۰ دینار می دهم، تا مرا در سامرا نزد حسن بن علی (ع) ببری، علوی پول را گرفت و با آن مرد پیش امام عسکری (ع) آمدند و آن مرد چهار هزار دینار خدمت امام (ع) تقدیم کرد.

از دیگر وکلای امام از ابراهیم بن مهزیار اهوازی که

در اهواز ساکن بود می توان نام برد.

قم اصیل ترین شهری بود که گروه انبوهی از شیعه را در خود جای داده بود و از زمان امام صادق (ع) به طور مرتب و منظم با ائمه معصومین (ع) در ارتباط بوده است. از جمله شخصیت های شیعی قم که با امام عسکری (ع) روابطی داشت احمد بن اسحاق بن عبدالله اشعری بود که نجاشی او را با عنوان «کان وافد القمیّین» واسطه بین قمی ها و امام دانسته و تصریح کرده است که احمد از خواص اصحاب ابومحمد العسکری (ع) بوده است. امام عسکری (ع) به اعتماد خود به احمد بن اسحاق مورد بحث تصریح فرموده است. و دیگران وکالت او را برای امام (ع) صریحاً ذکر کرده اند. از مهمترین وکلای امام (ع) که بعداً به نیابت خاص حضرت بقیه الله (عج) نیز منصوب شد، عثمان بن سعید مشهور به سمّان بود. او از طرف امام هادی و عسکری (ع) به وکالت برگزیده شد، شیخ طوسی با اشاره به این مطلب درباره وجه تسمیه او به سمّان می نویسد:

او به تجارت روغن مشغول بود تا به عنوان سرپوشی برای کار اصلی خود (وکالت) بهره برداری کند. در مواقعی که مالی از شیعیان به او می رسید آن را در ظرف روغن جاسازی کرده و مخفیانه نزد ابومحمد عسکری (ع) می فرستاد.

در روایتی که قبلاً آوردیم تصریح شده است که عثمان بن سعید در رأس سلسله مراتب قرار داشت و مسائل و اموالی که می بایست به دست امام برسد از آن طریق به آن حضرت می رسیده است امام هادی و عسکری (ع) بر اعتماد خود نسبت به او بارها تأکید فرموده اند. عده ای از

شیعیان یمن به منظور زیارت آن حضـرت و ضـمناً پرداخت وظایف مالی خود به سامرا آمده بودند که امام عثمان بن سـعید را فرستاد تا اموالی را که آنها با خود آورده بودند تحویل بگیرد.

آنچه در مورد وکلای ائمه هدی موجب تعجب آمیخته با تأسف عمیقی شده، آنکه گاه و بیگاه در میان وکلا، افرادی پیدا می شدنـد که در مقابـل اموالی که شـیعیان به آنها می سپردنـد تا به امام برساننـد دچار وسوسه شـده ودست به خیانت می زدنـد و بـدین خاطر از طرف امام مورد لعن و سـرزنش قرار گرفته و طرد می شدند، چنانکه برخی از وکلا پس از رحلت امامی، وفات او را انکار می کردنـد تا آن را بهانه قرار داده و از پرداخت پولهایی که نزد آنها جمع شده بود به امام بعدی طفره روند. اصولاً می توان همین پیش آمدها را یکی از ریشه های بسیار مهم پیدایش «وقف» در میان شیعیان دانست.

عروه بن یحیی معروف به دهقـان که قبلاً در نامه امام به اسـحاق بن اسـماعیل نیشابوری توثیق شـده و از وکلای امام در بغـداد بود به خـاطر دروغهایی که به امام هادی و عسـکری (ع) نسـبت داد گرفتار لعن و طرد از طرف امام عسـکری (ع) گردیـد. آن حضـرت دسـتور داد تـا همه شـیعیان او را لعن و نفرین کننـد و از او دوری نماینـد؛ زیرا او در سـمت مسـئول خزانه داری امام، اموالی را از خزانه اختلاس کرده به خود اختصاص داده بود.

توقیعاتی که در چنین زمینه هایی از طرف امام صادر می شد به سـرعت وبه طرز شگفت آوری در میان شیعیان شایع می شد و بدین ترتیب همه آنها از مضمون توقیع آگاهی یافته و

بلافاصـله شخص مورد نظر امام از جامعه شیعه طرد می شد. بر علیه احمد بن هلال نیز که عمری در مصاحبت ائمه سپری کرده و سـپس به خاطر اشـکالاتی که در روابط او با امام عسکری (ع) پیش آمد توقیعاتی از طرف آن حضرت صادر گردید. امام به وکلای خـود در عراق نـوشت: إحـذروا الصّـوفیّ المتصـنّع (از صـوفی خـود آرا دوری کنیـد) و چون عـده ای به علت شـدت اعتمادشان به احمد در صحت توقیع به تردید افتادند امام نامه مفصلتری خطاب به شیعیان نوشته و خطاهای او را که عمده ترین آنهـا بی اعتنـایی به دسـتورات امـام و خـود رأی بـودن در مقابـل حضـرتش بـود برشـمرد و در پایـان، دهقـان را که عمری در مصاحبت و خدمت امام گذرانده بود طرد کرد.

همچنین امـام در مواردی کسـانی را که بی جهت در کـار وکلاـ دخالت کرده و به عنوان نمونه پرداختهای پولی آنان را به باد انتقاد می گرفتند مورد عتاب قرار داده و آنها را از دخالت در مسائلی که ربطی به آنها ندارد بر حذر می داشت.

بـدین سـان بود که سیسـتم وکـالت، نقش خود را در زمینه ایجاد پیونـد بین امام و شـیعیان بویژه در اخـذ وجوهات شـرعی که بخش عمده آن برای رسـیدگی به وضع شیعیان نیازمند به مصرف می رسید ایفا می کرد چنانکه در کتب مربوط به شرح حال امام، بارها به این نمونه کمکها اشاره شده است.

نفوذ واقفیه، غلات و سایر افکار انحرافی در شیعیان بخصوص آن دسته از شیعیانی که در بلاد دور از زیستگاه امام زندگی می کردند، از همین طریق وکالت کنترل و دفع می شد و این خود در حفظ اصالت فرهنگی شیعه و جلوگیری

از آلودگی دیدگاههای آنها به انحراف، نقش بسزائی داشته است.

## اصحاب امام و حفظ میراث فرهنگی شیعه

سابقه ترتیب و تألیف جوامع حدیثی در میان اصحاب ائمه بسیار طولانی است، بخصوص پس از دوران امام صادق (ع) افراد زیادی در جامعه شیعه پیدا شدند که غالب اوقات خود را مشغول جمع آوری روایات صادره از ائمه معصومین (ع) و ارسال آنها به شیعیان ساکن در کشورهای دور و نزدیک به منظور راهیابی به افکار و اندیشه های اهل بیت بوده اند، با گذشت زمان بر تعداد این مؤلفین افزوده شده و کتابهای مفصلتر و بیشتری تألیف و عرضه می شده است. این امر بویژه در دوران امام عسکری (ع) با گستردگی هر چه بیشتر دنبال شد و نقش مهمی در حفظ میراث حدیثی شیعه ایفا کرد. در میان اصحاب امام عسکری (ع) از آن دسته که به کار تألیف می پرداختند حسین بن اشکیب سمرقندی را باید نام برد. کسی که مدتی در قم متولی آستانه حضرت معصومه علیها السلام بوده و بعدها به سمرقند رفته و در آنجا ماندگار شد. نجاشی تألیفات او را بر شمرده که درمیان آنها کتابی با عنوان «الرد علی الزید» به چشم می خورد. نظر به شدت فعالیت زیدیها در این دوران و قیامهای مکرر آنها احتمال آن می رفت که تعدادی از شیعیان تحت تأثیر آنان قرار بگیرند. بدین سبب این دست کتابها که غالباً با استناد به روایات صادره از ائمه معصومین (ع) و دیگر ادلّه تدوین می شد، وسیله خوبی برای کنترل این گونه انحرافات بود.

احمد بن محمد بن خالد یکی از شیعیان معاصر با امام هادی (ع) و از اصحاب آن حضرت بود که کتاب المحاسن وی شکل دائره المعارفی

را به خود گرفت که کلیه معارف دینی از قبیل: فقه، اخلاق، تفسیر و ... را در برداشت.حسن بن موسی الخشاب از اصحاب امام عسکری (ع) تألیفاتی از خود باقی گذاشته که کتاب الرد علی الواقفه از آن جمله است. اهمیت این نوشتار با توجه به مشکلاتی که در آن دوران به دست واقفه ایجاد می شده بخوبی معلوم است. علاوه بر کتابهایی که به عنوان رد بر فرق و یا در مسائل فقهی نوشته می شد، بعضاً به تألیفات کتابهایی در تاریخ نیز پرداخته می شد. محمد بن علی بن حمزه از اصحاب امام عسکری (ع) کتابی با عنوان مقاتل الطالبیّین نوشته است. علی بن حسن بن علی فضال علیرغم آنکه از فَطَحیه پیروی می کرد مورد اعتماد و وثوق امام عسکری (ع) بوده و کتابهای فراوانی از خود به یادگار گذاشت. عیاشی درباره او می نویسد: هیچ کتابی در هر موضوعی از ائمه باقی نمانده بود جز آنکه پیش او وجود داشت. این روایت بویژه بر وجود روایات ائمه و حتی مکتوبات آنان در دسترس اصحاب تأکید ورزیده و نشانه یک جنبش قابل تقدیر علمی است که خود پشتوانه اصلی تشیع به حساب می آید. اصولی که تا این دوره تألیف شده پایه های اصلی جوامع حدیثی بزرگتری مانند کافی و ... را که با استفاده از همین مدوّنات اصحاب شکل گرفته، تشکیل داد. گاهی اصحاب درباره پاره ای از کتابها (اصول اولیه)، نظرات ائمه را جویا می شدند که از جمله آنها طبق روایتی که سابقاً آوردیم همان بورق بوشنجانی بود که کتاب یوم و لیله را به امام عسکری (ع) تقدیم داشته و نظر آن حضرت را درباره آن خواسته

است. در میان اصحاب امام عسکری (ع) کسانی نیز پیدا می شدند که در زمینه مسائل علمی دست به تألیف می زدند، نجاشی پس از ذکر احمد بن ابراهیم بن اسماعیل به عنوان یکی از خواصّ و نزدیکان امام عسکری (ع) ضمن برشماری آثار او از کتابی با عنوان با اسماء الجبال و المِیاه و الاودیه که گویا تألیفی در موضوع جغرافی بوده است نام می برد.

امام عسکری (ع) و یعقوب بن اسحاق الکندی

ابن شهر آشوب به روایت از کتاب التبدیل [والتحریف] تألیف ابوالقاسم کوفی می نویسد:

یعقوب بن اسحاق کندی (۱۸۵ حدود ۲۵۲) فیلسوف عرب در عصر خود دست به تألیف کتابی[به زعم خود] در تناقضات قرآن زده و کسی را در جریان کار خود نگذاشت. روزی یکی از شاگردان او به حضور امام عسکری (ع) رسید. امام به او فرمود:

آیا در میان شما کسی نیست تا استادتان را از آنچه درباره قرآن انجام می دهد باز دارد؟ او گفت: ما شاگرد او هستیم چگونه می توانیم درباره این موضوع یا غیر آن به او اعتراض کنیم؟ امام به او گفت: اگر چیزی بگویم به کندی می گویی؟ آن مرد گفت: آری، امام فرمود: پیش او برو و از وی بپرس: آیا از نظر شما ممکن است منظور قرآن غیر از آن معانی باشد که شما گمان کرده و پذیرفته اید؟ خواهد گفت ممکن است؛ زیرا اهل فهم است بعد بگو: چه می دانی؟ شاید همانگونه که امکان آن را پذیرفتی مراد قرآن غیر از ان باشد که تو می فهمی و سخنان آن برای معانی دیگری بکار گرفته شده باشد. آن مرد نزد کندی آمد و سخنان امام را به او گفت،

کندی که این مسئله را در سخن، امری محتمل و از نظر عقلی جایز می دانست گفت: قسم می خورم که این کلام از تو نیست. آن مرد گفت: این سخنان از ابو محمد عسکری (ع) است. کندی گفت هم اکنون پیش او می روم که این امر جز از این خاندان بر نمی آید، آنگاه آتش خواسته و همه آنچه را که نوشته بود سوزانده و از بین برد.

روایت فوق تنها از طریق ابن شهر آشوب نقل شده و ابوالقاسم کوفی، راوی آن نیز مورد اعتماد نبوده است. برخی گفته اند سیاق این روایت به گونه ای است که کندی را تا سر حد ناباوری به اسلام پیش برده است و این در حق او روا نیست، علاوه بر این دلیلی هم که این روایت را تأکید کند در دست نیست. و دیگر اینکه اگر کندی در سال ۲۵۲ از دنیا رفته باشد در زمان او هنوز امام عسکری (ع) به عنوان امام شیعیان در صحنه نبوده است.

در مقام پاسخ (به صورت احتمال) به اشکالات فوق می توان گفت: اولاً تاریخ وفات کندی احتمالی است و در آن دقت کافی نشده است و طبعاً امکان دارد فوت کندی چند سال پس از تاریخ فوق اتفاق افتاده باشد. ثانیاً لزومی ندارد که امام عسکری (ع) حتماً در دوران امامت خود این سخنان را به کندی گفته باشد و اما درباره اینکه این روایت، کندی را تا حد عدم اعتراف به اسلام پیش برده باید گفت: روایت مورد بحث الزاماً چنین مفهومی را نمی رساند؛ زیرا چه بسا ممکن است کندی به خاطر عقل گرایی بیش از حدی که داشته در درون خود دچار

اشکالاتی شده و لذا کسی را از آن آگاه نکرده است چنانکه کاملاً طبیعی است برای بسیاری که در حد کندی هستند چنین اشکالاتی پیش بیاید. درست است که ابوالقاسم کوفی مورد اعتماد نبوده ولی می توان مؤیدی گرچه محدود و حداقل نشانگر آنکه کندی در مقام درک معانی آیات به تأویل دست می زده است پیدا کرد. گرچه این مؤید، روایت را به طور مستقیم تأیید نمی کند.

هنری توماس در شرح حال کندی آورده است:

«کندی می گوید اگر فلسفه، علم به حقایق اشیاء باشد در این صورت میان دین و فلسفه خلافی نیست ... فلسفه، حقیقت است، دین نیز علم حقیقت است. پس همچنان که اگر کسی به حقایق دینی عصیان ورزد کافر شناخته می شود، منکر فلسفه نیز از آنجا که منکر حقیقت است کافر محسوب می گردد. اما با این همه میان اندیشه های فلسفی و آیات قرآنی تناقضاتی وجود دارد. این تناقضات را چگونه باید حل کرد؟ کندی برای این مشکل نیز راه حل پیشنهاد می کند و آن تأویل است. به عقیده کندی لغات عربی دارای یک معنی حقیقی و یک معنی مجازی است از این رو بسیاری از جاها، آیات قرآنی را باید با معانی مجازی آنها تأویل کرد. در این صورت میان اندیشه فلسفی و تفکر دینی اختلافی وجود نخواهد داشت.

گزارش هنری توماس حاکی از همان مطلبی است که در روایت کوفی از طرف امام به کندی پیام داده شده بود و این تأیید ضمنی، احتمالاً می تواند کمکی به اثبات اصل قضیه که از اهمیت ویژه ای برخوردار است بکند.

کتب منسوب به امام عسکری (ع)

أ: تفسیر کتاب تفسیر به امام عسکری (ع) نسبت داده شده

که شامل تفسیر سوره حمد و قسمتی از سوره بقره است. این کتاب از ابتدای طرح آن در محافل علمی از قرن چهارم تا کنون مورد قضاوتهای گوناگونی قرار گرفته است.

عده ای آن را از اثار امام دانسته و احادیثی نیز از آن نقل کرده اند و برخی دیگر آن را ساختگی شمرده و اعتبار علمی اش را منتفی دانسته اند. بخشی از این قضاوتها متکی به سند کتاب است؛ زیرا دو نفر به نامهای یوسف بن محمد بن زیاد، و محمد بن سیّار، اساس روایت آن هستند و واسطه این دو و صدوق، محمد بن قاسم استرآبادی است، گرچه براساس روایت ابن شهر آشوب، حسن بن خالد برقی نیز راوی این تفسیر است. علاوه بر ابهام و اشکالاتی که در هویت افراد فوق به جز خالد بن حسن وجود دارد در کیفیت سند و نیز اینکه آیا این دونفر خود راوی کتاب هستند یا پدرانشان، صحت انتساب آن به امام (ع) را زیر سؤال می برد. و برخی از علما به اشکالات بالا پاسخ داده اند.

اشکال دیگری که بر کتاب وارد شده این است که در آن روایاتی نقل شده که از نظر محتوی جداً قابل انتقال و ایراد بوده و گاهی به صورتی آمیخته با خرافات است که به هیچ وجه نمی توان آن را به امام (ع) نسبت داد چنانکه علامه تستری چهل مورد از این نمونه ها را ارائه داده است. از میان مخالفین، ابن الغضائری، علامه حلّی، علامه بلاغی و آیت الله خوئی (قده) را می توان نام برد.

در مقابل، عده ای دیگر سخت با نسبت آن به امام موافقند که از آنان، صدوق، طبرسی صاحب احتجاج، کَرَکی، مجلسی اول

و دوم شیخ حرّعاملی را می توان نام برد.

برخی دیگر از علما حد وسط را برگزیده و نظر داده اند که این تفسیر نیز مانند کتب دیگر می تواند مورد انتقاد قرار گرفته و روایات صحیح آن پذیرفته شود، علامه بلاغی ضمن رساله ای در نقد آن، مواردی را که موجب سلب اعتبار از آن تفسیر می شود، برشمرده است.

نکته مهم این است که علی بن ابراهیم قمی و محمد بن مسعود عیاشی هیچ کدام در تفسیرهای خود، روایتی از این کتاب نقل نکرده اند و این خود می تواند نقش تعیین کننده ای در قضاوت درباره این تفسیر داشته باشد.

ب: کتاب المقنعه کتاب دیگری به امام نسبت داده شده که راوی آن گویا ابن شهر آشوب است.

این کتاب در نسخه ای از مناقب با عنوان «کتاب المنقبه» ضبط شده و صاحب ذریعه نیز تحت همین عنوان بدان اشاره کرده است اما در چاپ نجف و قم از مناقب با عنوان «رساله المقنعه» از آن یاد شده است. بیاضی نیز بعدها از آن با عنوان «کتاب المقنعه» یا «رساله المقنعه» یاد کرده است. در هر دو کتاب اشاره شده که این کتاب مشتمل بر علم حلال و حرام است، بنابر این طبعاً نمی تواند مجموعه ای در مناقب باشد و لابد باید در آن تصحیفی صورت گرفته باشد. آنچه که مطلب را کاملاً آشکار می کند این است که نجاشی در ذیل نام «رجاء بن یحیی بن سامان عبرتائی کاتب» می نویسد: او از امام هادی (ع) روایت می کرده و به وسیله پدرش که در خانه ابوالحسن کار می کرده به خانه آن حضرت راه یافته و از خواص وی شده و کتابی با عنوان «المقنعه فی ابواب الشریعه»

از او نقل کرده است و ابوالمفضل شیبانی نیز آن را از رجاء بن یحیی روایت کرده است. اگر در کنار این نقل روایت سید بن طاووس را به نقل از آقابزرگ از علی بن عبدالواحد که می گوید: «انّه اخرج المقنعه من دار ابی محمد العسکری فی سنه ۲۵۵» و روایت مناقب را که می گوید: رساله مقنعه امام عسکری درسال ۲۵۵ ق تألیف شده قرار دهیم بروشنی معلوم می شود که «المقنعه» مورد بحث همان کتاب رجاء بن یحیی است که آن را از امام هادی (ع) روایت کرده و در خانه امام عسکری (ع) بوده که در سال ۲۵۵ از آن خانه بیرون آورده شده است.

جالب توجه است که در مناقب تصریح شده: در آغاز کتاب «المقنعه» آمده: أخبرنی علی بن محمّد بن موسی (که همان امام هادی (ع) است). ابوالمفضل در سال ۳۱۴ از رجاء بن یحیی نقل حدیث کرده که فوت رجاء نیز در همین سال اتفاق افتاده است.

## رحلت امام عسکری (ع)

چنانکه گذشت رحلت امام عسکری (ع) در هشتم ربیع الاول سال ۲۶۰ رخ داده است و در این باره که آیا امام به مرگ طبیعی بدرود حیات گفته و یا به شهادت رسیده است کماکان اختلاف نظر وجود دارد گرچه بنا به نقل طبرسی و دیگران اکثریت علمای شیعه با الهام از امام صادق (ع) که فرمود: ما منّا الّا مَسموم أو مَقتول حتی درباره امامانی که روایتی دایر بر شهادتشان در دست نیست عقیده دارند که خلفای جور، آنان را به شهادت رسانده اند. البته روایتی درباره شهادت امام عسکری (ع) در یکی از منابع تاریخی قرن ششم وجود دارد. از این روی شهادت

آن حضرت امری کاملاً محتمل است. سوابق بازداشت و خطری که همواره از طرف دستگاه حاکم متوجه جان حضرتش بود و اینکه آن حضرت یک شخصیت مخالف سیاسی به حساب می آمده و رحلت او در سنین جوانی رخ داده همگی می تواند مؤید این معنی باشد. از آنجا که امام یک چهره کاملاً شناخته شده در سامرا بود هنگام رحلتش هاله ای از غم و بهت زدگی فضای سامرا را فرا گرفت. احمد بن عبیدالله در روایتی که قسمتی از آن پیش از این ارائه شد این صحنه غم انگیز را چنین وصف کرده: وقتی امام عسکری رحلت کرد صدای شیون و فریاد همه جا را در برگرفت مردم فریاد می زدند: ابن الرضا رحلت کرد آنگاه برای تدفین آماده شدند، بازار به حال تعطیل درآمد، پدر من (وزیر معتمد عباسی)، بنی هاشم، شخصیت های نظامی و قضائی و منشیان ومردم به سوی جنازه هجوم آوردند، آن روز در سامرا قیامتی بر پا بود.

با حضور امام (ع) و پدرش به مدت حداقل ۱۷ سال در سامرا نه تنها مردم جذب آنان شده بودند بلکه بسیاری از شیعیان نیز بدین شهر هجوم آورده بودند، در چنین شرایطی طبیعی بود که هنگام رحلت آن حضرت، سامرا یکپارچه در ماتم فرو رفته و در سوگ از دست دادن فرزند پیامبر (ص) بی تابی کند و عزا بگیرد.

## شناخت مختصری از زندگانی امام عسگری (ع)

کتاب: سیره پیشوایان، ص. ۶۱۵

نویسنده: مهدی پیشوائی

امام عسکری، یازدهمین پیشوای شیعیان، در سال ۲۳۲ ه. ق چشم به جهان گشود (۱). پدرش امام دهم، حضرت هادی-علیه السلام-و مادرش بانوی پارسا و شایسته، «حدیثه »، است (۲) که برخی، از او بنام «سوسن » یاد کرده اند (۳). این بانوی

گرامی، از زنـان نیکوکار و دارای بینش اسـلامی بود و در فضـیلت او همین بس که پس از شـهادت امام حسن عسـکری-علیه السلام-پناهگاه و نقطه اتکای شیعیان در آن مقطع زمانی بسیار بحرانی و پر اضطراب بود (۴).

از آنجـا که پیشوای یازدهم به دسـتور خلیفه عباسـی در «سامراء»، در محله «عسـکر» سـکونت (اجباری) داشت، به همین جهت «عسکری » نامیده می شود. (۵) از مشـهورترین القاب دیگر حضرت، «نقی » و «زکی » (۶) و کینه اش «ابو محمد» است. او ۲۲ ساله بود که پـدر ارجمندش به شـهادت رسـید. مدت امامتش ۶ سال و عمر شـریفش ۲۸ سـال بود، در سال ۲۶۰ ه به شهادت رسید و در خانه خود در سامراء در کنار مرقد پدرش به خاک سپرده شد. (۷)

پی نوشتها:

۱) کلینی، اصول کافی، تهران، مکتبه الصدوق، ۱۳۸۱ ه. ق، ج ۱، ص ۵۰۳-شیخ مفید، الارشاد، قم، مکتبه بصیرتی، ص ۳۳۵-ابن شـهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، قم، کتابفروشـی مصطفوی، ج ۴، ص ۴۲۲-طبرسی، اعلام الوری، الطبعه الثالثه، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ص ۳۶۷. مسعودی و علی بن عیسی اربلی تولد حضرت را در سال ۲۳۱ دانسته اند.

۲) شیخ مفید، همان کتاب، ص ۳۳۵-طبرسی، همان کتاب، ص ۳۶۶.

۳) کلینی، همان کتاب، ص ۵۰۳-علی بن عیسی اربلی، کشف الغمه، تبریز، مکتبه بنی هاشمی، ۱۳۸۱ ه. ق، ص ۱۹۲.

۴) و کانت من العارفات الصالحات و کفی فی فضلها انها کانت مفزع الشیعه بعد وفاه ابی محمد (حاج شیخ عباس قمی، الانوار البهیه، مشهد، کتابفروشی جعفری، ص ۱۵۱).

۵) صدوق، علل الشرایع، قم، مکتبه الطباطبائی، ج ۱، باب ۱۷۶، ص ۲۳۰-نیز صـدوق، معانی الاخبار، تهران، مکتبه الصدوق-مؤسسه دار العلم، ۱۳۷۹ ه. ق، ص

.۶۵

۶) ابو جعفر محمد بن جریر الطبری، دلائل الامامه، الطبعه الثالثه، قم، منشورات الرضی، ۱۳۶۳ ه. ش، ص ۲۲۳.

۷) شیخ مفید، الارشاد، قم، مکتبه بصیرتی، ص ۳۴۵–شیخ عبد الله الشبراوی، الاتحاف بحب الاشراف، ط ۲، قم، منشورات الرضی، ۱۳۶۳ ه. ش، ص ۱۷۸–۱۷۹.

## امام عسکری (ع)

### اصحاب و یاران امام دهم (ع)

در میان اصحاب امام دهم، بر می خوریم به چهره هایی چون ((علی بن جعفر میناوی)) که متوکل او را به زندان انداخت و می خواست بکشد. دیگر ادیب معروف، ابن السکیت که متوکل او را شهید کرد. و علت آن را چنین نوشته اند که دو فرزند متوکل خلیفه عباسی در نزد ابن سکیت درس می خواندند. متوکل از طریق فرزندان خود کم کم، متوجه شد که ابن سکیت از هواخواهان علی (ع) و آل علی (ع) است. متوکل که از دشمنان سرسخت آل علی (ع) بود روزی ابن سکیت را به حضور خود خواست و از وی پرسید:

آیا فرزندان من شرف و فضیلت بیشتر دارند یا حسن و حسین فرزندان علی (ع)؟

ابن سکیت که از شیعیان و دوستداران با وفای خاندان علوی بود، بدون ترس و ملاحظه جواب داد:

فرزندان تو نسبت به امام حسن (ع) و امام حسین (ع) که دو نوگل باغ بهشت و دو سید جنت ابدی الهی اند قابل قیاس و نسبت نیستند. فرزندان تو کجا و آن دو نور چشم دیده مصطفی کجا؟

آنها را با قنبر غلام حضرت (ع) هم نمی توان سنجید.

متوکل از این پاسخ گستاخانه سخت برآشفت. در همان دم دستور داد زبان ابن سکیت را از پشت سر درآوردند و بدین صورت آن شیعی خالص و یار راستین امام دهم (ع) را شهید کرد. (۱۱۲)

دیگر

از یاران حضرت هادی (ع) حضرت عبدالعظیم حسنی است. بنا بر آنچه محدث قمی در ((منتهی الا مال)) آورده است: ((نسب شریفش به چهار واسطه به حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام منتهی می شود ... از اکابر محدثین و اعاظم علماء و زاهدان و عابدان روزگار خود بوده است و از اصحاب و یاران حضرت جواد (ع) و حضرت امام هادی (ع) بود. صاحب بن عباد رساله ای مختصر در شرح حال آن جناب نوشته.

نوشته اند: ((حضرت عبدالعظیم از خلیفه زمان خویش هراسید و در شهرها به عنوان قاصد و پیک گردش می کرد تا به ری آمد و در خانه مردی از شیعیان مخفی شد ... )). (۱۱۳)

((حضرت عبدالعظیم، اعتقاد راسخی به اصل امامت داشت. چنین استنباط می شود که ترس این عالم محدث زاهد از قدرت زمان، به خاطر زاهد بودن و حدیث گفتن وی نبوده است، بلکه به علت فرهنگ سیاسی او بوده است. او نیز مانند دیگر داعیان بزرگ و مجاهد حق و عدالت، برای نشر فرهنگ سیاسی صحیح و تصحیح اصول رهبری در اجتماع اسلامی می کوشیده است، و چه بسا از ناحیه امام، به نوعی برای این کار ماءموریت داشته است. زیرا که نمی شود کسی با این قدر و منزلت و دیانت و تقوا، کسی که حتی عقاید خود را بر امام عرضه می کند تا از درست بودن آن عقاید، اطمینان حاصل کند - بطوری که حدیث آن معروف است - اعمال او، بویژه اعمال اجتماعی و موضعی او، بر خلاف نظر و رضای امام باشد. حال چه به این رضایت تصریح شده باشد، با خود حضرت عبدالعظیم با فرهنگ دینی و

فقه سیاسی بدان رسیده باشد)). (۱۱۴)

صورت و سیرت حضرت امام هادی (ع)

حضرت امام دهم (ع) دارای قامتی نه بلند و نه کوتاه بود. گونه هایش اندکی بر آمده و سرخ و سفید بود. چشمانش فراخ و ابروانش گشاده بود. امام هادی (ع) بذل و بخشش بسیار می کرد. امام آن چنان شکوه و هستی داشت که وقتی بر متوکل خلیفه جبار عباسی وارد می شد او و درباریانش بی درنگ به پاس خاطر وی و احترام بر می خاستند.

خلفایی که در زمان امام (ع) بودند: معتصم، واثق، متوکل، منتصر، مستعین، معتز، همه به جهت شیفتگی نسبت به قدرت ظاهری و دنیای فریبنده با خاندان علوی و امام همام حضرت هادی (ع) دشمنی دیرینه داشتند و کم و بیش دشمنی خود را ظاهر می کردند ولی همه، به خصال پسندیده و مراتب زهد و دانش امام اقرار داشتند، و این فضیلتها و قدرت های علمی و تسلط وی را بر مسائل فقهی و اسلامی به تجربه، آزموده و مانند نیاکان بزرگوارش (ع) در مجالس مناظره و احتجاج، وسعت دانش وی را دیده بودند. شبها اوقات امام (ع) پیوسته به نماز و طاعت و تلاوت قرآن و راز و نیاز با معبود می گذشت. لباس وی جبّه ای بود خشن که بر تن می پوشید و زیر پای خود حصیری پهن می کرد. هر غمگینی که بر وی نظر می کرد شاد می شد. همه او را دوست داشتند. همیشه بر لبانش تبسم بود، با این حال هیبتش در دلهای مردم بسیار بود.

### شهادت امام هادی (ع)

امام دهم، حضرت هادی (ع) در سال ۲۵۴ هجری به وسیله زهر به شهادت رسید. در سامرا در خانه ای که تنها فقط

فرزندش امام حسن عسکری بر بالین او بود. معتمد عباسی امام دهم را مسموم کرد. از این سال امام حسن عسکری پیشوای حق شد و بار تعهد امامت را بر دوش گرفت. و در همان خانه ای که در آن بیست سال زندانی و تحت نظر بود، سرانجام به خاک سپرده شد.

### زن و فرزندان امام هادی (ع)

حضرت هادی (ع) یک زن به نام سوسن یا سلیل و پنج فرزند داشته است.

۱ - ابومحمّد حسن علیه السلام (امام عسکری (ع) یازدهمین اختر تابناك ولایت و امامت است) ...

۲ - حسین ...

۳ - سید محمّد که یک سال قبل از پدر بزرگوارش فوت کرد، جوانی بود آراسته و پرهیزگار که بسیاری گمان می کردند مقام ولایت به وی منتقل خواهد شد. قبر مطهرش که مزار شیعیان است در نزدیکی سامرا می باشد.

۴ - جعفر

۵ - عایشه، یا به نقل شادروان شیخ عباس قمی ((علیّه)).

از سخنان حضرت هادی (ع)

۱ - هر که از خود راضی و خودپسند باشد مردم بر او خشمناك می شوند.

۲ - مصیبت شخص صبر کننده یکی است، امّا برای آن که در مصیبت جزع و بی تابی کند دوتاست.

۳ - بیهوده گویی و شوخی کردن، خوش منشی بیخردان و صفت نادانان است.

۴ - بیداری بسیار موجب افزایش لذت خواب می شود، و گرسنگی بسیار، خوشی و خوبی طعام را افزون می کند.

۵ - مقدرات، چیزهایی را به تو نشان دهد که حتی به دل تو خطور نکرده اند.

۶ - حکمت در طبعهای فاسد تاءثیر نمی کند.

۷ - خدا را بقعه هاست که دوست دارد در آنها به درگاه او دعا شود، و او آن دعاها را به اجابت رساند و حائر حسین

(ع) یکی از آنهاست.

۸ - هر که از خـدا پروا کنـد مردم از او پروا کنند. هر که خدا را اطاعت کند، از او اطاعت کنند. هر که مطیع خداست باک از خشم مخلوق ندارد، هر که خدا را به خشم آورد، باید یقین کند که به خشم مخلوق دچار می شود.

۹ - براستی خـدا را نتوان وصف کرد، جز بدانچه خودش خود را وصف کرده. کجا وصف شود آنکه حواس از درکش عاجز است و اوهام بدو نرسد.

معصوم سیزدهم - امام حسن عسکری (ع) - امام یازدهم

وارث دیهیم ولایت حسن

آیت دانایی و دانشوری

نو گل ((قائم)) دمد از گلشنی

با گل ((نرگس)) چو کند همسری

گلشن ایام نیارد دگر

غنچه، بدین لطف و صفا و طری

شادروان دکتر رسا

امـام حسن عسـکری (ع) در سال ۲۳۲ هجری در مـدینه چشم به جهـان گشود. مـادر والا ـگهرش سوسن یـا سـلیل زنی لایق و صاحب فضیلت و در پرورش فرزند نهایت مراقبت را داشت، تا حجت حق را آن چنان که شایسـته است پرورش دهد. این زن پرهیزگار در سفری که امام عسکری (ع) به سامرا کرد همراه امام بود و در سامرا از دنیا رحلت کرد.

کنیه آن حضرت ابامحمّد بود.

صورت و سیرت امام حسن عسکری (ع)

امام یازدهم صورتی گندمگون و بدنی در حد اعتدال داشت. ابروهای سیاه کمانی، چشـمهای درشت و پیشانی گشاده داشت. دنـدان ها درشت و بسـیار سـفید بود. خالی بر گونه راست داشت. امام حسن عسـکری (ع) بیانی شـیرین و جذاب و شخصـیتی الهی با شـکوه و وقار و مفسری کم مانند برای قرآن مجید بود. راه مستقیم عترت و شیوه صحیح تفسیر قرآن را به مردم و بویژه برای اصحاب

بزرگوارش - در ایام عمر کوتاه خود - روشن کرد.

## دوران امامت

بطور کلی دوران عمر ۲۹ ساله امام حسن عسکری (ع) به سه دوره تقسیم می گردد: دوره اول ۱۳ سال است که زندگی آن حضرت در مدینه گذشت.

دوره دوم ۱۰ سال در سامرا قبل از امامت.

دوره سوم نزدیک ۶ سال امامت آن حضرت می باشد.

دوره امامت حضرت عسکری (ع) با قدرت ظاهری بنی عباس رو در روی بود. خلفایی که به تقلید هارون در نشان دادن نیروی خود بلند پروازی هایی داشتند.

امام حسن عسکری (ع) از شش سال دوران اقامتش، سه سال را در زندان گذرانید. زندانبان آن حضرت صالح بن وصیف دو غلام ستمکار را بر امام گماشته بود، تا بتواند آن حضرت را - بوسیله آن دو غلام - آزار بیشتری دهد، امّا آن دو غلام که خود از نزدیک ناظر حال و حرکات امام بودند تحت تاءثیر آن امام بزرگوار قرار گرفته به صلاح و خوش رفتاری گرائیده بودند. وقتی از این غلامان جویای حال امام شدند، می گفتند این زندانی روزها روزه دار است و شبها تا بامداد به عبادت و راز و نیاز با معبود خود سرگرم است و با کسی سخن نمی گوید.

عبیداللّه خاقان وزیر محمّد عباسی با همه غروری که داشت وقتی با حضرت عسکری ملاقات می کرد به احترام آن حضرت بر می خاست، و آن حضرت را بر مسند خود می نشانید. پیوسته می گفت: در سامره کسی را مانند آن حضرت ندیده ام، وی زاهدترین و داناترین مردم روزگار است.

پسر عبیداللّه خاقان می گفت: من پیوسته احوال آن حضرت را از مردم می پرسیدم. مردم را نسبت به او متواضع می یافتم. می دیدم همه مردم به بزرگواریش

معترفند و دوستدار او می باشند.

با آنکه امام (ع) جز با خواص شیعیان خود آمیزش نمی فرمود، دستگاه خلافت عباسی برای حفظ آرامش خلافت خود بیشتر اوقات، آن حضرت را زندانی و ممنوع از معاشرت داشت.

((از جمله مسائل روزگار امام حسن عسکری (ع) یکی نیز این بود که از طرف خلافت وقت، اموال و اوقاف شیعه، به دست کسانی سپرده می شد که دشمن آل محمّد (ع) و جریانهای شیعی بودند، تا بدین گونه بنیه مالی نهضت تقویت نشود. چنانکه نوشته اند که احمد بن عبداللّه بن خاقان از جانب خلفا، والی اوقاف و صدقات بود در قم، و او نسبت به اهل بیت رسالت، نهایت مرتبه عداوت را داشت)).

((نیز اصحاب امام حسن عسکری، متفرق بودند و امکان تمرکز برای آنان نبود، کسانی چون ابوعلی احمد بن اسحاق اشعری در قم و ابوسهل اسماعیل نوبختی در بغداد می زیستند، فشار و مراقبتی که دستگاه خلافت عباسی، پس از شهادت حضرت رضا (ع) معمول داشت، چنان دامن گسترده بود که جناح مقابل را با سخت ترین نوع درگیری واداشته بود. این جناح نیز طبق ایمان به حق و دعوت به اصول عدالت کلی، این همه سختی را تحمل می کرد، و لحظه ای از حراست (و نگهبانی) موضع غفلت نمی کرد)). (۱۱۵)

اینکه گفتیم: حضرت هادی (ع) و حضرت امام حسن عسکری (ع) هم از سوی دستگاه خلافت تحت مراقبت شدید و ممنوع از ملاقات با مردم بودند و هم امامان بزرگوار ما - جز با یاران خاص و کسانی که برای حل مشکلات زندگی مادی و دینی خود به آنها مراجعه می نمودند - کمتر معاشرت می کردند به جهت آن بود که دوران

غیبت حضرت مهدی (ع) نزدیک بود، و مردم می بایست کم کم بدان خو گیرند، و جهت سیاسی و حل مشکلات خود را از اصحاب خاص که پرچمداران مرزهای مذهبی بودند بخواهند، و پیش آمدن دوران غیبت در نظر آنها عجیب نیاید. باری، امام حسن عسکری (ع) بیش از ۲۹ سال عمر نکرد ولی در مدت شش سال امامت و ریاست روحانی اسلامی، آثار مهمی از تفسیر قرآن و نشر احکام و بیان مسائل فقهی و جهت دادن به حرکت انقلابی شیعیانی که از راههای دور برای کسب فیض به محضر امام (ع) می رسیدند بر جای گذاشت.

در زمان امام یازدهم تعلیمات عالیه قرآنی و نشر احکام الهی و مناظرات کلامی جنبش علمی خاصی را تجدید کرد، و فرهنگ شیعی - که تا آن زمان شناخته شده بود - در رشته های دیگر نیز مانند فلسفه و کلام باعث ظهور مردان بزرگی چون یعقوب بن اسحاق کندی، که خود معاصر امام حسن عسکری بود و تحت تعلیمات آن امام گردید.

در قدرت علمی امام (ع) - که از سرچشمه زلال ولایت و اهل بیت عصمت مایه ور بود - نکته ها گفته اند. از جمله: همین یعقوب بن اسحاق کندی فیلسوف بزرگ عرب که دانشمند معروف ایرانی ابونصر فارابی شاگرد مکتب وی بوده است، در مناظره با آن حضرت درمانده گشت و کتابی را که بر ردّ قرآن نوشته بود سوزانید و بعده از دوستداران و در صف پیروان آن حضرت در آمد.

### شهادت امام حسن عسکری (ع)

شهادت آن حضرت را روز جمعه هشتم ماه ربیع الاول سال ۲۶۰ هجری نوشته اند. در کیفیت وفات آن امام بزرگوار آمده است: فرزند عبداللّه

بن خاقان گوید روزی برای پدرم (که وزیر معتمد عباسی بود) خبر آوردند که ابن الرضا - یعنی حضرت امام حسن عسکری - رنجور شده، پدرم به سرعت تمام نزد خلیفه رفت و خبر را به خلیفه داد. خلیفه پنج نفر از معتمدان و مخصوصان خود را با او همراه کرد. یکی از ایشان نحریر خادم بود که از محرمان خاص خلیفه بود، امر کرد ایشان را که پیوسته ملازم خانه آن حضرت باشند، و بر احوال آن حضرت مطلع گردند. و طبیبی را مقرر کرد که هر بامداد و پسین نزد آن حضرت برود، و از احوال او آگاه شود. بعد از دو روز برای پدرم خبر آوردند که مرض آن حضرت سخت شده است، و ضعف بر او مستولی گردیده. پس بامداد سوار شد، نزد آن حضرت رفت و اطبا را - که عموما اطبای مسیحی و یهودی در آن زمان بودند - امر کرد که از خدمت آن حضرت دور نشوند و قاضی القضات (داور داوران) را طلبید و گفت ده نفر از علمای مشهور را حاضر گردان که پیوسته نزد آن حضرت باشند. و این کارها را برای آن می کردند که آن زهری که به آن حضرت داده بودند بر مردم معلوم نشود و نزد مردم ظاهر نسازند که آن حضرت به مرگ خود از دنیا رفته، پیوسته ایشان ملازم خانه آن حضرت بودند تا آنکه بعد از گذشت چند روز از ماه ربیع الاول سال ۲۶۰ ه ق آن امام مظلوم در سن ۲۹ سالگی از دار فانی به سرای باقی رحلت نمود. بعد از آن خلیفه متوجه تفحص و

تجسس فرزند حضرت شد، زیرا شنیده بود که فرزند آن حضرت بر عالم مستولی خواهد شد، و اهل باطل را منقرض خواهد کرد ... تا دو سال تفحص احوال او می کرد ... (۱۱۶)

این جستجوها و پژوهش ها نتیجه هراسی بود که معتصم عباسی و خلفای قبل و بعد از او - از طریق روایات مورد اعتمادی که به حضرت رسول اللّه (ص) می پیوست، شنیده بودند که از نرگس خاتون و حضرت امام حسن عسکری فرزندی پاک گهر ملقب به مهدی آخرالزمان - همنام با رسول اکرم (ص) ولادت خواهد یافت و تخت ستمگران را واژگون و به سلطه و سلطنت آنها خاتمه خواهد داد. بدین جهت به بهانه های مختلف در خانه حضرت عسکری (ع) رفت و آمد بسیار می کردند، و جستجو می نمودند تا از آن فرزند گرامی اثری بیابند و او را نابود سازند.

براستی داستان نمرود و فرعون در ظهور حضرت ابراهیم (ع) و حضرت موسی (ع) تکرار می شد. حتی قابله هایی را گماشته بودند که در این کار مهم پی جویی کنند. امّا خداوند متعال - چنانکه در فصل بعد خواهید خواند - حجت خود را از گزند دشمنان و آسیب زمان حفظ کرد، و همچنان نگاهداری خواهد کرد تا ماءموریت الهی خود را انجام دهد.

باری، علت شهادت آن حضرت سمی می دانند که معتمد عباسی در غذا به آن حضرت خورانید و بعد از کردار زشت خود پشیمان شد. بناچار اطبای مسیحی و یهودی که در آن زمان کار طبابت را در بغداد و سامره به عهده داشتند، بویژه در ماءموریت هایی که توطئه قتل امام بزرگواری مانند امام حسن عسکری (ع) در

میـان بـود، برای معـالجه فرسـتاد. البتـه از ایـن دلسوزیهـای ظـاهری هـدف دیگری داشت، و آن خشـنود سـاختن مردم و غـافل نگهداشتن آنها از حقیقت ماجرا بود.

بعد از آگاه شدن شـیعیان از خبر درگذشت جانگداز حضـرت امام حسن عسـکری (ع) شـهر سامره را غبار غم گرفت. و از هر سوی صدای ناله و گریه برخاست. مردم آماده سوگواری و تشییع جنازه آن حضرت شدند.

ماجرای جانشین بر حق امام عسکری

ابوالادیان می گویـد: من خدمت حضـرت امام حسن عسـکری (ع) می کردم. نامه های آن حضـرت را به شـهرها می بردم. در مرض موت، روزی مرا طلب فرمود و چنـد نـامه ای نوشت به مـدائن تا آنها را برسانم. سـپس امام فرمود: پس از پانزده روز باز داخل سامره خواهی شد و صدای گریه و شیون از خانه من خواهی شنید، و در آن موقع مشغول غسل دادن من خواهند بود.

ابوالا دیان به امام عرض می کند: ای سید من، هرگاه این واقعه دردناک روی دهد، امامت با کیست؟

فرمود: هر که جواب نامه مرا از تو طلب کند.

ابوالادیان می گوید: دوباره پرسیدم علامت دیگری به من بفرما.

امام فرمود: هر که بر من نماز گزارد.

ابوالا دیان می گوید: باز هم علامت دیگری بگو تا بدانم.

امام می گوید: هر که بگوید که در همیان چه چیز است او امام شماست.

ابوالادیان می گوید: مهابت و شکوه امام باعث شد که نتوانم چیز دیگری بپرسم. رفتم و نامه ها را رساندم و پس از پانزده روز برگشتم. وقتی به در خانه امام رسیدم صدای شیون و گریه از خانه امام بلند بود. داخل خانه امام، جعفر کذاب برادر امام حسن عسکری را دیدم که نشسته، و شیعیان به او تسلیت

می دهند و به امامت او تهنیت می گویند. من از این بابت بسیار تعجب کردم پیش رفتم و تعزیت و تهنیت گفتم. امّا او جوابی نداد و هیچ سؤالی نکرد.

چون بدن مطهر امام را کفن کرده و آماده نماز گزاردن بود، خادمی آمد و جعفر کذّاب را دعوت کرد که بر برادر خود نماز بخواند. چون جعفر به نماز ایستاد، طفلی گندمگون و پیچیده موی، گشاده دندانی مانند پاره ماه بیرون آمد و ردای جعفر را کشید و گفت: ای عمو پس بایست که من به نماز سزاوارترم.

رنگ جعفر دگرگون شد. عقب ایستاد. سپس آن طفل پیش آمد و بر پدر نماز گزارد و آن جناب را در پهلوی امام علی النقی علیه السلام دفن کرد. سپس رو به من آورد و فرمود: جواب نامه ها را که با تو است تسلیم کن. من جواب نامه را به آن کودک دادم. پس ((حاجزوشا)) از جعفر پرسید: این کودک که بود، جعفر گفت: به خدا قسم من او را نمی شناسم و هرگز و را ندیده ام.

در این موقع، عده ای از شیعیان از شهر قم رسیدند، چون از وفات امام (ع) با خبر شدند، مردم به جعفر اشاره کردند. چند تن از آن مردم نزد جعفر رفتند و از او پرسیدند: بگو که نامه هایی که داریم از چه جماعتی است و مالها چه مقدار است؟ جعفر گفت: ببینید مردم از من علم غیب می خواهند! در آن حال خادمی از جانب حضرت صاحب الامر ظاهر شد و از قول امام گفت:

ای مردم قم با شما نامه هایی است از فلان و فلان و همیانی (کیسه ای)

که در آن هزار اشرفی است که در آن ده اشرفی است با روکش طلا.

شیعیانی که از قم آمده بودند گفتند: هر کس تو را فرستاده است امام زمان است این نامه ها و همیان را به او تسلیم کن.

جعفر کذاب نزد معتمد خلیفه آمد و جریان واقعه را نقل کرد. معتمد گفت: بروید و در خانه امام حسن عسکری (ع) جستجو کنید و کودک را پیدا کنید. رفتند و از کودک اثری نیافتند. ناچار ((صیقل)) کنیز حضرت مام عسکری (ع) را گرفتند و مدتها تحت نظر داشتند به تصور اینکه او حامله است. ولی هر چه بیشتر جستند کمتر یافتند. خداوند آن کودک مبارک قدم را حفظ کرد و تا زمان ما نیز در کنف حمایت حق است و بظاهر از نظرها پنهان می باشد. (۱۱۷) درود خدای بزرگ بر او باد.

## سخنان امام حسن عسکری (ع)

۱ - دو صفتی که برتر از آن چیزی نیست:

ایمان به خداوند عالم و کمک و نفع رساندن به برادران دینی ات.

۲ - هیچ عزیز و صاحب اقتداری حق را ترک نکرد مگر آنکه ذلیل و خوار شد و هیچ ذلیلی به حق تمسک نکرد مگر آنکه عزیز شد.

۳ - چه بد بنده ای است آنکه دو رو باشد، و نسبت به برادران دینی خود دو زبان داشته باشد. در حضور، آنها را بستاید و از آنها تعریف کند و در غیاب از آنها مذمت و نکوهش نماید و غیبت نماید. اگر همان برادر دینی به او بخشش کند حسد ورزد، و اگر مبتلا شود خیانت نماید.

۴ - خشم و غضب کلید همه زشتی هاست.

۵ - پارساترین و پرهیزکارترین مردم آن کسی

است که حرام را ترک کند.

۶ - شرک به خدا در مردم مخفی تر است از راه رفتن مورچه بر سنگ سیاه در شب تاریک.

۷ - خدا و مرگ را پیوسته به یاد آورید و بر تلاوت قرآن و درود بر پیغمبر (ص) مواظبت کنید.

۸ - عبادت تنها به روزه گرفتن و نماز گزاردن نیست بلکه در این است که درباره آثار عظمت حق و عالم خلقت تفکر کنید. (۱۱۸)

## پی نوشت ها

۱۱۲-جاذبه و دافعه علی علیه السلام، استاد شهید مطهری، ص ۲۴.

۱۱۳-از ((منتهی الا مال)) شیخ عباس قمی با اندکی تغییر.

۱۱۴-امام در عینیت جامعه.

۱۱۵-امام در عینیت جامعه، محمّد رضا حکیمی ص ۹۱.

۱۱۶-امام در عینیت جامعه، ص ۹۲، به نقل از ((منتهی الا مال.))

۱۱۷- ((منتهی الا مال -)) شیخ عباسی قمی، با تلخیص و تغییر اندک.

۱۱۸- ((تحف العقول،)) ابی محمّد حسن بن علی الحرّانی. از صفحه ۵۱۶ به بعد کتابفروشی اسلامیه، تهران.

## تاریخ امام یازدهم

در تاریخ ولادت و اسم و لقب و کنیت حصرت عسکری علیه السلام واحوال والده ماجده آن حضرت است

بدان که ولادت باسعادت آن حضرت در مدینه طیبه در سنه دویست و سی و دوم هجری در ماه ربیع الثانی بوده و در تعیین روز آن خلاف است. علامه مجلسی رحمه اللّه فرموده اشهر آن است که روز ولادت، روز جمعه هشتم ماه ربیع الثانی بود و بعضی دهم ماه مذکور و بعضی در شب چهارم نیز گفته اند. و شیخنا الحر العاملی رحمه اللّه نیز به همین اختلاف اشاره فرموده در ارجوزه خود در تاریخ آن حضرت فی قوله:

مَوْلِدُهُ شَهْرُ رَبیعِ الا خِرِ

وَ ذاکَ فِی الْیَوْمِ الشَّریفِ الْعاشِرِ

فی یَوْمِ الاِثْنَیْنِ وَ قیل الرابعُ

وَ قیلَ فِی الثّامِنِ وَ هُوَ شایِعٌ

اسم شـریف آن حضـرت حسن و کنیه اش ابومحمّد و اشهر القابش زکی و عسکری است و به آن حضرت و همچنین به پدر و جدش علیهما السـلام (ابن الرضا) می گفتند (۱) و نقش خاتمش: (سُبْحانَ مَنْ لَهُ مَقالِیـدُ السَّمواتِ وَ الاَرْض) و به قولی (اَنَا للّهِ شَهیدٌ) بوده (۲) و تسبیحش در روز شانزدهم و هفدهم ماه است.و این است تسبیح آن حضرت:

(سُبْحانَ مَنْ هُوَ

فی عُلُوِّهِ دانٍ وَ فی دُنُوِّهِ عالٍ وَ فی اِشْراقِهِ مُنیرٌ وِ فی سُلْطانِهِ قَوِیٌّ سُبْحانَ اللّهِ وَ بِحَمْدِهِ). (۳)

والـده ماجده آن حضـرت نامش (حدیث) و به قولی (سـلیل) بوده و او را (جده) می گفتند و در نهایت صـلاح و ورع و تقوی بوده. (۴) و در (جنات الخلود) است که در ولایت خودش پادشاه زاده بوده و کافی است در فضـیلت او که مفزع شیعه و پناه و دادرس ایشان بوده بعد از وفات حضـرت امام حسن عسـکری علیه السـلام. مسعودی در (اثبات الوصیه) فرموده که روایت شده از (عالم) علیه السـلام که وقتی که داخل شد سـلیل مادر حضـرت امام حسن عسـکری علیه السلام بر امام علی نقی علیه السلام فرمود: سـلیل بیرون کشیده شده از هر آفت و عاهت و هر پلیدی و نجاست بعد فرمود به او زود است که حق تعالی عطا فرماید به تـو حجت خود را بر خلق خود که پر کنـد زمین را از عـدل همچنـان که پر شـده باشـد از جور. آنگـاه مسعودی فرموده که حامله شد آن مخدره به امام حسن عسـکری علیه السـلام در مدینه و متولد شد آن حضـرت در مدینه در سـنه دویست و سی و یک و سن شریف امام علی نقی علیه السلام در آن زمان شانزده سال و چند ماه بود و حرکت فرمود با آن حضرت به عراق در سنه دویست و سی و شش و سن مبارکش چهار سال و چند ماه بود. (۵)

فقیر گوید: در احوال حضـرت هادی علیه السـلام در ذکر سید محمّد، نصوصی از حضرت هادی علیه السلام بر امامت حضرت امام حسن عسکری

علیه السلام مذکور شد.

۱- (بحارالانوار) ۵۰/۲۳۸.

۲- (جلاءالعیون) علامه مجلسی ص ۹۸۹ ۹۹۰.

۳- (دعوات راوندی) ص ۹۴.

۴- (بحارالانوار) ۵۰/۲۳۸.

۵- (اثبات الوصیه) ص ۲۴۴.

## درود بر هدایتگران و مجاهدان..

### قسمت اول

وقتی سالگرد شهادت و یا ولادت یکی از ائمه هدی علیهم السلام فرامی رسد، ما رابه عمق شکافی که میان زندگی ما و حیاتی که وحی نوید آن را داده و در سیره پیغمبر وخاندان بزرگوارش تجلی یافته است، متوجه می سازد.

مصیبت بزرگتر در این نهفته که بسیاری از ما از زندگی ائمه علیهم السلام آگاهی چندانی نداریم، با این وصف آیا پیروی از آنان و پیشه کردن سیره وشیوه آنان در زندگی برای ما امکان پذیر است؟! روز هشتم ربیع الاوّل مصادف با یاد بود شهادت امام حسن عسکری است، یازدهمین ستاره ای که در شهر سامراء که خلفای عباسی پس از آنکه بغداد نخستین پایتختشان از دست بیهوده کاری و بازیهای آنها به افغان درآمدآن را به عنوان پادگانی برای سپاهیان ترک خود ساختند، از افق امامت کناره گرفت.

هنگام ترسیم تصویر زندگی امام حسن عسکری علیه السلام ناگزیرم اعتراف کنم که ما درباره زندگی ائمه اطهار بخصوص بعد از امام رضاعلیه السلام با کمبودمنابع و مآخذ روبه رو هستیم و نمی دانم علت این امر چیست؟ من پیش خودچنین می انگارم که کمی تحقیقات مورخان در این برهه که با آرامشی نسبی درعرصه سیاست متمایز شده، اگر چه در سایر عرصه ها شاهد رشد مسایل دیگرهستیم، مربوط به این امر باشد که اغلب مورخان گذشته بیش از آنکه به رویدادهای مؤثر تاریخی توجه کنند به حوادث و رخدادهای بزرگ اهتمام می ورزیدند.

محمّدتقی مدرّسی

نام: حسن پدر و مادر: امام هادی و سلیل شهرت: عسکری کنیه: ابو

محمّد زمان و محلّ تولّد: هشتم ربیع الثّانی یا ۲۴ربیع الاول سال ۲۳۲ ه. ق در مدینه. زمان و محلّ شهادت: هشتم ربیع الاول سال ۲۶۰ ه. ق به دسیسه معتمد) چهاردهمین خلیفه عبّاسی (در شهر سامره، در سنّ ۲۸ سالگی به شهادت رسید.

مرقد شریف: سامراء، واقع در عراق.

دوران زندگی: در دو بخش:

۱ – قبل از امامت (۲۲ سال) از ۲۳۲تا۲۵۴ ه. ق.

۲ – دوران امامت (۶ سال) از ۲۵۴ تا ۲۶۰ ه. ق.

آن حضرت، همواره تحت نظر و در زندان طاغوتهای عصر خود بود، سرانجام با زهر جفا به شهادت رسید.

میلاد فرخنده در روز هشتم ربیع الثانی – ویا ۲۴ ربیع الاوّل ۲۳۲ هجری و در مدینهالرسول خانه شریف امام هادی علیه السلام به پیشواز دوّمین فرزندش از بانوئی دانا و پارسا که او را حدیث یا سلیل می خواندند، رفت. (۱)

تا سال ۲۴۳ ه در مدینه ماند زیرا چنین به نظر می رسد که پس از این سال همراه با پدر بزرگوار خویش به پایتخت خلافت عبّاسی یعنی شهرسُرّمن رأی منتقل شد و در آنجا با پدر خود در منطقه ای به نام عسکرمسکن گزید و بر همین اساس ملقب به عسکری شد.

علاوه بر این لقب، آن حضرت را به القاب دیگری نیز می خواندند که عبارتند از:

صامت، هادی، رفیق، زکی، نقی.

این القاب خودمنعکس کننده خصلتهای پسندیده ای هستند که در طول زندگی آن حضرت برای مردم ظاهر شد.

کنیه او "ابو محمّد" بود و عامه مردم آن حضرت وپدر و جد او را ملقب به ابن الرضا می کردند. (۲)

امام حسن عسکری علیه السلام برادری داشت از خودش بزرگ تر که او رامحمّد می خواندند.

این محمّد

مردی بزرگ و والامقام بود چنانکه چشمان شیعیان بدو به عنوان جانشین پدرش دوخته شده بود.

زیرا وی بزرگ ترین فرزند امام هادی بود امّا حضرت هادی به یاران وخواص اشاره می کرد که امام بعد از وی امام حسن خواهد بود.

و محمّد (برادر امام حسن) نیز عملاً در سن جوانی از دنیا رفت و اینک مزار او در جایی میان بغداد و سامراء واقع است و زوار به گرد حرمش جمع می آیند و خدا رامی خوانند و خدا هم برای بزرگداشت محمّد وپدران پاکش، دعای آنها رامستجاب می گرداند.

با وفات "سید محمّد" (نامی که وی بدان در میان مردم شناخته شده است) همه دانستند که یازدهمین امام، ابو محمّد حسن خواهد بود.

برای توضیح بیشتر امام هادی علیه السلام در کنار جنازه فرزندش محمّد، خطاب به امام حسن عسکری فرمود: "فرزندم برای خدا سپاسی تازه به جای آر که درباره تو فرمانی تازه پدید آورد".

شاید، آنچه که خداوند برای او پدید آورد نعمت اتفاق و عدم بروزاختلاف پیرامون امامت او پس از پدرش بوده باشد.

زیرا پس از وفات محمّد، آن حضرت بزرگ ترین فرزند پدرش محسوب می شد.

اگر چه امامت موهبت الهی است که اصلاً با ملاکهایی همچون سن ونظایر آن پیوستگی ندارد.

دلیل ما بر این نکته آن است که امام هادی علیه السلام پیش ازوفات پسرش محمّد (معروف به سید محمّد) به امامت حسن اشاره می فرمود چنانکه روایات دیگری نیز در تأیید این مطلب (امامت امام حسن) از سوی پدران بزرگوار آن حضرت نقل شده است.

بیایید با هم برخی از نصوصی را که شیعه بر محتوای آنها اتفاق دارد بخوانیم.

این روایات بر امامت امام حسن عسکری از دلالت

کافی برخوردارند.

علی بن عمر نوفلی گوید: با امام هادی در خانه اش بودم که ابو جعفر برما گذشت.

پرسیدم: آیا این صاحب ماست؟ فرمودند: نه، صاحب شماحسن است. (۴)

علی بن عمرو عطار در روایتی گوید: در زمان حیات محمّد) سیدمحمّد (خدمت حضرت هادی رسیدم و من گمان می کردم او امام یازدهم است، به آن حضرت عرض کردم: فدایت شوم! کدام یک از فرزندانت رابه امامت تخصیص دهم؟ فرمود: هیچ یک را تخصیص ندهید تا فرمان من برای شما صادر شود، بعد از آن نامه ای نوشتم که این امر (امامت) دردست کیست.

آنگاه برای من نوشت: در دست فرزند بزرگترم و ابو محمّداز جعفر بزرگتر بود. (۵)

این جعفر همان کسی است که بعداً ملقّب به کذاب یا تواب شد زیرامدّتی ادعای امامت کرد و سپس از ادعای خود بازگشت و توبه کرد.

ابوجعفر (سید محمّد) بزرگ ترین فرزند امام هادی علیه السلام بود.

امّا چنانکه پیداست او در آن هنگام دنیا را بدرود گفته بود.

امام هادی به ابو بکر فهفکی نامه ای نگاشت و به او فرمود: "فرزندم ابو محمّد از دیگر خاندان محمد نیک سرشت تر و حجّت و برهانش ازدیگران استوارتر است و او بزرگترین فرزندان من است و جانشین من وزمام و احکام امامت به وی می رسد.

پس هر چه می خواهی از من بپرسی، از او سؤال کن که آنچه بدان نیازمندی نزد اوست". (۶)

امام جوادعلیه السلام نیز به این حقیقت اشاره کرده و در حدیثی که توسّطعقر فرزند دلف روایت شده، آمده است: "از ابو جعفر، محمّد بن علی الرضا، شنیدم که می فرمود: پیشوای پس از من فرزندم علی است، فرمان او فرمان من و گفتار او

گفتار من، و طاعت از او طاعت از من و پیشوای پس از او فرزندش حسن است". (۷)

بعلاوه روایات مستفیضی از سوی پیشوایان مورد اعتماد حدیث به نقل از پیامبر وارد شده که تعداد ائمه اثنی عشر و نام و صفات آنها را بیان کرده است تا آنجا که در مؤمنان جای تردیدی در این نکته باقی نمی گذارد که پس از امام هادی حجّت بالغه خداوند سرور ما حضرت امام حسن عسکری علیه السلام است.

بدینسان وظیفه امامت اسلامی و خلافت الهی پس از وفات امام هادی به امام حسن عسکری که در آن هنگام **۲۳** سال از سن شریفش می گذشت انتقال یافت.

سالهایی که آن حضرت امامت مردم را عهده دار گردید مصادف شد بابقیه دوران حکومت معتز عبّاسی و پس از آن حکومت مهتدی و در نهایت پنج سال از حکومت معتمد. (۸)

صفات و کرامات امام حسن عسکری برخی از معاصران امام او را چنین وصف کرده اند: آن حضرت سبزه بود وچشمانی فراخی داشت، بلند بالا و زیبا چهره و خوش هیکل وجوان بود و از شکوه و هیبت بهره داشت. (۹)

شکوه و عظمت او را وزیر دربار عبّاسی در عصر معتمد، یعنی احمدبن عبیداللّه بن خاقان، به وصف کشیده است اگر چه او خود سر دشمنی باعلویها را داشت و در گرفتار کردن آنها می کوشید، در وصف آن حضرت چنانکه در روایت کلینی آمده چنین گفته است: در شهر "سُرّمن رأی" هیچ کس از علویان را همچون حسن بن علی بن محمّد بن الرضا، نه دیدم و نه شناختم و در وقار و سکوت و عفاف وبزرگواری وکرمش، در میان خاندانش و نیز

در نزد سلطان و تمام بنی هاشم همتایی چون او ندیدم.

بنی هاشم او را بر سالخوردگان وتوانگران خویش مقدّم می دارند و بر فرماندهان و وزیران و دبیران وعوام الناس او را مقدّم می کنند و در باره او از کسی از بنی هاشم وفرماندهان ودبیران و داوران و فقیهان و دیگر مردمان تحقیق نکردم جز آنکه او را در نزد آنان در غایت شکوه و ابهّت و جایگاهی والا وگفتارنکو یافتم و دیدم که وی را بر خاندان و مشایخش و دیگران مقدّم می شمارند و دشمن و دوست از او تمجید می کنند. (۱۰)

شاکری یکی از کسانی که ملازم خدمت آن حضرت بوده، در توصیف وی چنین گفته است: "استاد من (امام عسکری علیه السلام) مرد علوی صالحی بود که هرگز نظیرش را ندیدم، روزهای دو شنبه و پنج شنبه در سامره به دار الخلافه می رفت، در روز نوبه، عدّه بسیاری گرد می آمدند و کوچه ازاسب و استر و الاغ و هیاهوی تماشاچیان پر می شد و راه آمد و شد بندمی آمد، وقتی که او می رسید هیاهوی مردم آرام می شد و چهار پایان کنارمی رفتند و راه باز می شد به طوری که لازم نبود جلوی حیوانات رابگیرند.

سپس او داخل می شد و در جایگاهی که برایش آماده کرده بودند، می نشست و چون عزم خروج می کرد ودربانان فریاد می زدند: "چهارپای ابو محمّد را بیاورید.

سرو صدای مردم وحیوانات فرو می نشست وبه کناری می رفتند تا آن حضرت سوار می شد و می رفت".

شاکری در توصیف امام می افزاید: "در محراب می نشست و سجده می کرد در حالی که من پیوسته می خوابیدم و بیدار می شدم و می خوابیدم در حالی که او در سجده بود، کم خوراک

بود.

برایش انجیر و انگور و هلوو چیزهـایی شبیه اینهـا می آوردنـد و او یکی دو دانه از آنهـا می خوردومی فرمود: محمّـد! اینهـا را برای بچّه هایت ببر.

من گفتم: تمام اینها را؟ او فرمود: آنها را بردار که هرگز بهتر از این ندیدم. (۱۱)

" هنگامی که طاغوت بنی عبّاس آن حضرت را در بند انداخت، بعضی ازعبّاسیان به صالح بن وصیف که مأمور زندانی کردن امام بود، گفت: بر اوسخت بگیر و او را آسوده مگذار.

صالـح گفت: با او چه کنم؟ من دو تن ازبـدترین کسانی را که توانسـتم پیـدا کنم، یافتم و آنها را مأمور وی ساختم واینک آن دو در عبادت و نماز به جایگاهی بزرگ رسیده اند.

سپس دسـتور داد آن دو تن را احضـار کننـد، از آن دو پرسـید: وای بر شـما! شـما بـااین مرد (امـام حسن) چه کردیـد؟ آن دو گفتند: چه توانیم گفت درباره مردی که روزها روزه می دارد وتمام شب را به نماز می ایسـتد و با کسی هم سخن نمی شود و به کاری جز عبادت نمی پردازد.

چون به ما می نگرد به لرزه می افتیم و چنان می شویم که اختیارمان از کف بیرون می شود! (۱۲)

همه از ارزش و نهایت کرامت آن حضرت در پیشگاه پروردگارش آگهی داشتند، تا آنجا که معتمد خلیفه عبّاسی وقتی در آن شرایط بحرانی ونا آرامی که هر خلیفه تنها یک یا چند سال معدود بر تخت خلافت می توانست بنشیند، روی کار آمد.

### قسمت دوم

نزد امام عسـکری علیه السـلام رفته از وی خواست که دعا کنـد تا خلافت او بیست سال به طول انجامـد به نظرمعتمد این مدّت در قیاس با مدّت زمامداری خلفای پیش از وی بسیاردراز بوده است! امام

علیه السّلام نیز دعا کرد و فرمود: خداوند عمر تو رادراز گرداند! دعای امام در حقّ معتمد اجابت شد و وی پس از بیست سال در گذشت (۱۳)

این یکی از کرامتهای امام علیه السلام است در حالی که کتابهای حدیث ازکرامتهای بی شمار آن حضرت که ذکر آنها از حوصله این کتاب مختصربیرون است، آکنده و سرشار می باشد.

مقصود ما از ذکر برخی از کرامات امام برای این است که به حقّ او آگاه شویم و این نکته را دریابیم که ائمه هدی علیهم السلام، همه نور واحدند و از ذریّتی پاک که خدا برای ابلاغ و اتمام حجّتش و اکمال نعمتهایش بر ما، آنها را برگزید.

بگذارید با هم به راویان گوش بسپاریم تا ببنیم چگونه این کرامتها را برای ما بیان می کنند:

۱ - یکی از راویان به نام ابو هاشم گوید: محمّد بن صالح از امام عسکری علیه السلام در باره این فرموده خدای تعالی: (لِلَّهِ الْأَمْرُ مِن قَبْلُ وَمِنْ بَعْد). (۱۴)

"امر از آن خداست از قبل و از بعد. "پرسید: امام پاسخ داد: امر از آن اوست پیش از آنکه بدان امر کرده باشدوباز امر از آن اوست بعد از آنکه هر آنچه خواهد بدان امر کرده باشد.

من با شنیدن این جواب با خود گفتم: این همان سخن خداست که فرمود: أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَکَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِینَ (۱۵)

خلق و امر از آن اوست، بزرگ است خداوند پروردگار جهانیان. " پس امام رو به من کرد و فرمود: همچنانکه تو با خود گفتی: أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَکَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِینَ.

من گفتم.

گواهی می دهم که توحجّت خدایی و فرزند حجّت خدا بر

خلقش. (۱۶)

۲ - یکی دیگر از راویـان به نام علی بن زیـد نقل می کنـد که همراه با امام حسن عسـکری علیه السـلام از دار العامه به منزلش آمدم.

چون به خانه رسید و من خواستم بر گردم فرمود: اندکی درنگ کن.

سپس به من اجازه ورود دادوچون داخل شـدم دویست دینار به من داد و فرمود: با این پول برای خودکنیزی بخر که فلان کنیز تو مُرد.

در صورتی که وقتی من از خانه بیرون آمدم آن کنیز در کمال نشاط وخرّمی بود.

چون برگشتم غلام را دیدم که گفت: همین حالا کنیزت فلانی بمرد.

پرسیدم: چطور؟ گفت: آب درگلویش گیر کرد و جان داد. (۱۷)

۳ - ابو هاشم جعفری گوید: از سختی زندان و بند و زنجیر به امام عسکری شکایت بردم.

آن حضـرت برایم نـوشت: تو نمـاز ظهر را در خـانه خود می گزاری پس به وقت ظهر از زنـدان آزاد شـدم و نمـاز را در منزل خودبه جای آوردم. (۱۸)

۴ - از ابو حمزه نصـیر خادم روایت شده که گفت: بارها شـنیدم که امام عسکری علیه السلام با غلامانش و نیز دیگر مردمان با همان زبان آنها سخن می گوید در حالی که در میان آنها، اهل روم، ترک و صقالبه بودند.

از این امر شـگفت زده شـدم و گفتم: او در مدینه به دنیا آمده و تا زمان وفات پدرش در بین مردم ظاهر نشده و هیچ کس هم او را ندیـده پس این امرچگـونه ممکن است؟ من این سـخن را بـا خـود گفتم پس امـام رو به من کردوفرمود: خداونـد حجّت خویش را از بین دیگر مخلوقاتش آشکار ساخت و به او معرفت هر چیز را عطا کرد.

او زبانها

ونسبها و حوادث را می داندو اگر چنین نبود هرگز میان حجّت خدا و پیروان او فرقی دیده نمی شد. (۱۹)

۵ - امام را به یکی از عمّال دستگاه ستم سپردند که نحریر نام داشت تاامام را در منزل خود زندانی کند.

زن نحریر به وی گفت: از خدا بترس.

تو نمی دانی چه کسی به خانه ات آمده آنگاه مراتب عبادت و پرهیزگاری امام را به شوهرش یادآوری کرد و گفت: من بر تو از ناحیه او بیمناکم، نحریر به او پاسخ داد: او را میان درندگان خواهم افکند.

سپس در باره اجرای این تصمیم از اربابان ستمگر خود اجازه گرفت.

آنها هم به او اجازه دادند.

این عمل در واقع به مثابه یکی از شیوه های اعدام در آن روزگاربوده است.

نحریر، امام را در برابر درندگان انداخت و تردید نداشت که آنها امام را می درند و می خورند.

پس از مدّتی به همان محل آمدند تا بنگرند که اوضاع چگونه است.

ناگهان امام را دیدند که به نماز ایستاده است ودرندگان گرداگردش را گرفته اند. (۲۰)

لذا دستور داد او را از آنجا بیرون آوردند.

۶ - از همدانی روایت کرده اند که گفت: به امام عسکری نامه ای نوشتم و از او خواستم که برایم دعا کند تا خداوند پسری از دختر عمویم به من عطا فرماید.

آن حضرت نوشت: خداوند تو را فرزندان ذکور عطا فرمود.

پس چهار پسر برایم به دنیا آمد. (۲۱)

۷ - عبدی روایت کرده است: پسرم را به حال بیماری در بصره رهاکردم و به امام عسکری علیه السلام نامه ای نگاشتم و از وی تقاضا کردم که برای بهبود پسرم دعا کند.

آن حضرت به من نوشت: خداوند پسرت را اگرمؤمن بود،

بیامرزد. راوی گوید: نامه ای از بصره به دستم رسید که در آن خبر مرگ فرزندم را درست در همان روزی که امام خبر مرگ او را به من رسانده بود، داده بودند و فرزندم به خاطر اختلافی که میان شیعه درگرفته بود، در امامت تردید داشت. (۲۲)

۸ - یکی از راویان از شخصی به نام محمّد بن علی نقل می کند که گفت: کار زندگی برما سخت شد.

پدرم گفت: بیا برویم نزد این مرد، یعنی حضرت عسکری علیه السلام، می گویند مردی بخشنده است.

گفتم: او را می شناسی؟ گفت: نه او را می شناسم و نه تا به حال او را دیده ام.

به قصد منزل او در حرکت شدیم.

در بین راه پدرم به من گفت: چقدرمحتاجیم که او دستور دهد پانصد درهم به ما بدهند؟ دویست درهم برای لباس و دویست درهم برای آرد و صد درهم برای هزینه.

محمّدفرزندش گوید: من نیز با خود گفتم، ای کاش او سیصد درهم برای من دستور دهد، صد در هم برای خرید یک مرکوب و صد درهم برای هزینه و صد درهم برای پوشاک تا به ناحیه جبل (اطراف قزوین) بروم.

چون به سرای امام رسیدیم، غلامش بیرون آمد و گفت: علی بن ابراهیم وپسرش محمّد وارد شوند.

چون داخل شدیم و سلام کردیم به پدرم فرمود: چرا تا الان اینجا نیامدی؟ پدرم عرض کرد: سرورم! شرم داشتم شما را با این حال دیدار کنم.

چون از محضر آن امام بیرون آمدیم غلامش نزد ما آمد و کیسه ای به پدرم داد و گفت: این ۵۰۰ درهم است! دویست درهم برای خرید لباس ودویست درهم برای خرید آرد و صد درهم برای هزینه.

آنگاه کیسه

ای دیگر در آورد و به من داد و گفت: این سیصد درهم است! صد درهم برای خرید یک مرکوب و صد درهم برای خرید لباس و صد درهم برای هزینه، ولی به ناحیه جبل نرو بلکه به طرف سورا (جایی در اطراف بغداد) رکت کن. (۲۳)

۹ - در روایتی از علی بن حسن بن سابور روایت شده است که گفت: درزمان حیات امام حسن عسکری علیه السلام در سامراء خشکسالی روی داد.

خلیفه به دربان و مردم مملکت خود دستور داد برای خواندن نمازِ باران ازشهر بیرون روند.

سه روز پیاپی رفتند و هر چه دعا کردند باران نبارید.

در چهارمین روز، بزرگ مسیحیان (جاثلیق) وراهبان وتعدادی ازمسیحیان در این مراسم شرکت کردند.

در میان آنها راهبی بود که هرگاه دست خویش را به سوی آسمان بالا می برد، باران باریدن می گرفت، مردم از کار او در دین خود به شکّ افتادند و شگفت زده شدند و به دین نصاری گراییدند.

خلیفه کسی را به سراغ امام عسکری علیه السلام که در زندان بود فرستاد.

اورا از زندان نزد خلیفه آوردند.

خلیفه گفت: امّت جدّت را دریاب که هلاک شدند.

امام فرمود: به خواست خدای تعالی فردا به صحرا خواهم رفت و شکّ و تردید را بر طرف خواهم کرد.

روز پنجم که رئیس نصاری و راهبان بیرون آمدند، حضرت با عدّه ای از یاران بیرون رفت.

همین که نگاهش به راهب افتاد که دست خود را به سوی آسمان بلند کرده بود به یکی از غلامانش دستور داد دست راست راهب را و آنچه را که میان انگشتانش بود، بگیرد.

غلام فرمان امام رااطاعت کرد و از بین انگشتان او استخوان سیاهی را در آورد.

امام

عسکری استخوان را در دست گرفت و فرمود: اینک دعا کن و باران بخواه.

راهب دعا کرد، امّا ابرهایی که آسمان را گرفته بودند کنار رفتند و خورشیدپیدا شد!! خلیفه پرسید: ابو محمّد! این استخوان چیست؟ امام علیه السلام فرمود: این مرد از کنار قبر یکی از پیامبران گذر کرده و این استخوان را برداشته است.

و هیچ گاه استخوان پیامبری را آشکار نسازند جز آنکه آسمان باریدن گیرد. (۲۴)

۱۰ - ابو یوسف شاعر متوکّل معروف به شاعر قصیر یعنی شاعر کوتاه قد.

روایت کرده است که پسری برایم زاده شد و تنگدست بودم.

به عدّه ای یادداشتی نوشتم و از آنها کمک خواستم.

با نا امیدی بازگشتم به گرد خانه امام حسن علیه السلام یک دور چرخ زدم و به طرف در رفتم که ناگهان ابو حمزه که کیسه ای سیاه در دست داشت بیرون آمد.

درون کیسه چهار صد درهم بود.

او گفت: سرورم می گوید: این مبلغ را برای نوزادت خرج کن که خداوند در اوبرای تو برکت قرار دهد. (۲۵)

۱۱ - ابو هاشم گوید: یکی از دوستان امام علیه السلام نامه ای به او نوشت و ازاو خواست دعایی به وی تعلیم دهد.

امام به او نوشت: این دعا را بخوان: "یا أَسْمَعَ السّامِعینَ، وَیا أَبْصَرَ الْمُبْصِرینَ، وَیا عِزَّ النّاظِرینَ، وَیا أَسْرَعَ الْحاسِبینَ، وَیا أَرْحَمَ الرّاحِمینَ، وَیا أَحْکَمَ الْحاکِمینَ، صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍوَآلِ مُحَمَّدٍ، وَاوْسِعْ لی فی رِزْقی وَمُدَّ فی عُمْری، وَامْنُنْ عَلَیَّ بِرَحْمَتِکَ، وَاجْعَلْنی مِمَّنْ تَنْتَصِرُ بِهِ لِدینِکَ وَلا تَسْتَبْدِلْ بی غیری".

ابو هاشم گوید: با خود گفتم: خدایا، مرا در حزب و زمره خویش قرار ده.

پس امام عسکری علیه السلام به من رو کرد و فرمود: تو نیز اگر به

خداایمان داشته باشی و پیامبرش را تصدیق کنی و اولیایش را بشناسی و آنان راپیرو باشی در حزب و گروه او هستی پس شاد باش! (۲۶) آنچه گفته شد، گزیده ای اندک از کرامات امام عسکری علیه السلام است.

امّاکرامتهای فراوان دیگری نیز از آن حضرت به ظهور رسیده که این اوراق، گنجایش آن را ندارند و بسیاری دیگر نیز هست که راویان، آنها را نقل نکرده اند.

بدلیل همین کرامتها بود که مردم به ایشان به عنوان جانشین بر حقِ رسول خدا و امام معصوم از ذریّه آن حضرت ایمان داشته اند.

نظاره گر عصر خود خواننده ارجمندی که همراه ما زندگی پیشوایان هدایتگر را دنبال کرده به نیکی می داند که نقش ائمه علیهم السلام امتداد نقش پیامبران است و رسالت آنان همان رسالت جاودانه ای است که کتابهای آسمانی، نوید آن راداده اند.

## قسمت سوم

این رسالت عبارت است از دعوت مردم به خداوند و ترغیب آنان در کسب پاداش از سوی خداوند و بیم دادنشان از کیفر سخت الهی!!وواداشتن مردم به تبعیّت از رضوان و خشنودی کرد گار و پاک کردن نفوس آنان از رذایل و پلیدیها و تطهیر آنها با عشق و ایمان و خوی و الاوسر انجام آموختن دستورات دینی به آنها.

یکی از بزرگترین مسئولیّتهای پیامبران رهبری جامعه مؤمن است بدانچه که با این مسئولیّت پیوند دارد، همانند تطبیق اصول و ارزشهای الهی بر جزئیات زندگی روزانه و متبلور ساختن این اصول در چهار چوب مواضع و عملکردها و فعالیتها تا آنجا که پیامبرصلی الله علیه وآله و پیشوای پس از اووسپس صدیقان به مثابه الگوها و حجّتهای خداوند بر مردم در می آیندوباب عذرها و

بهانه ها بر روی آنان بسته می شود و باید سریع و قاطعانه عمل کنند و عزم خویش را با پرتوهای درخشان اراده جزم سازند.

ازهمین روست که نباید نقش امام را تنها در صحنه سیاسی، به معنی محدودکلمه، محصور کرد، اگر چه سیاست خود با سایر امور نیز در ارتباط وپیوند است.

آیا مگر فرهنگ بر سیاست تأثیر نمی گذارد؟ و مگر نه اینکه اقتصاد و تعلیم وتربیت و سیستمهای اجتماعی عواملی هستند که سیاست آنها را پدید می آورد؟ بنابر این باید میان این دو مفهوم از سیاست تفاوت قائل شویم، یکی سیاست به معنی خاصّ است که به معنی اداره نیروهای اجتماعی مؤثر درجهان حکومت است که زمامداران و رهبران سیاسی در پی آنند.

این همان سیاست مستقیم است (به عبارت دیگر سیاست به معنی محدود آن)

مفهوم دیگر سیاست، معنی عامّ آن است یعنی پدید آوردن نیروهای فعال در جامعه که در نهایت در جهان حکومت تأثیر می گذارند.

این سیاست غیر مستقیم است که معمولاً مصلحان وصاحبان اصول تحوّل ساز به دنبال تحقّق آن حرکت می کنند (به عبارت دیگر سیاست به معنی عامّ آن).

تردیدی نیست که پیامبران و جانشینان آنها استراتژی تغییر و انقلاب اصلاحگرایانه را در تمام ابعاد فرهنگی) نشر دعوت (و تربیتی) تزکیه نفوس (و اجتماعی) ساختن جامعه ای ایمانی و تنظیم روابط آن (رهبری می کردند.

البته گاهی آنان نیز در پی سیاست به معنی خاصّ و محدود آن بوده اند، یعنی کشور را به صورت انفرادی اداره می کردند یا آنکه با دیگرنیروها در اداره کشور مشارکت می جُستند.

پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه وآله نیز به اصلاح جامعه مکّه همّت گمارد و درآنجا هسته تجمع ایمانی را بنیان

نهاد و روابط آنها را نظم داد و سپس حکومت خویش را با استفاده از همان افراد، در مدینه منوره پایه ریزی کرد.

امام علی علیه السلام طی سالها خلافت ظاهری اش، سیاست به شیوه مستقیم را پی گرفت در حالی که پیش از این و در زمان حکومت خلفای پیش از خود عهده دار نقش اصلاحگرایانه بود ودر همان زمان به اشکال مختلف در سیاست به شیوه مستقیم همکاری نموده، سهم می گرفت.

ائمه اطهارعلیهم السلام با تمام امکانات و قدرتی که در اختیار داشتند کمر به اصلاح می بستند و نیروی سیاسی فعالی در جامعه پدید می آوردند.

آنان ازراه رهبری مستقیم مؤمنان گزیده از پیروانشان به این هدف نایل می آمدند.

این وضع همچنان ادامه داشت تا آنکه امام حسن عسکری علیه السلام به امامت رسید.

آن حضرت در خلال سالهایی که پیشوایی مسلمانان را برعهده داشت، اقدام به اداره شیعیان کرد.

شیعه ای که در روزگار امام کاظم علیه السلام تبدیل به وزنه سیاسی بزرگی شده بود ودر دوران پس ازولایتعهدی امام رضاعلیه السلام تا پس از غیبت امام زمان "عج" شیعیان را به عنوان یک قدرت سیاسی به رسمیت می شناختند.

امام عسکری چگونه شیعه را اداره می کرد؟ و چگونه از طریق شبکه وکلا که در حقیقت نمایندگی اورا بر عهده داشتند، در سرتاسر گیتی تشکّل پیدا کرد؟ ونامه نگاری میان وکلا و آن حضرت چگونه انجام می شد؟ اینها حقایقی است که متأسفانه تاریخ که تنها به وصف پادشاهان وجنگها وشبهای باده گساری آنها اکتفا کرده، از آنها ذکری به میان نیاورده و زندگی مردم و جریاناتی را که در جامعه وجود داشته، ناگفته گذارده است.

امّا احادیثی که بسیاری از جزئیات زندگی

ائمه را در خود ثبت کرده، سند مورد وثوقی است که می توانیم از خلال مطالعه آنها به پاره ای ازحقایق پی ببریم ولی باید در نظر داشت که حتّی این احادیث هم در همین حد باقی می مانند و به تنهایی تمام تصویری را که ما مایلیم برای شناخت زندگی امام علیه السلام از آن بهره ببریم، منعکس نکرده است.

این دوران همچون زندگی دیگر ائمه به ویژگی پنهانکاری مطلق متمیز است آن هم نه فقط از ترس زمامداران طاغوتی بلکه به عنوان عملّیات احتیاطآمیز برای آینده و دگرگونیهائی که بر آن حاکم بود و نیز به عنوان روشی در پرورش مردم برای آموزش حقایق بزرگتری که قلب اکثر آنان تاب تحمّل سنگینی آن را نداشت.

آنچه در سطور بعد نقل می کنیم پاره ای از حقایق مربوط به زندگی امام عسکری است که البته باید با شناخت خود از سیره دیگر ائمه علیهم السلام آن راکامل کنیم.

امام عسکری و تقیّه شدید از آنجا که امام برای غیبت کبری زمینه سازی می کرد ویکی از ویژگیهای عصر غیبت تقیّه است، زندگی او حتّی بیشتر از دیگر امامان به شدیدترین حالات پنهانکاری متمایز شده است.

ماجراهای زیر می توانند گوشه ای ازحالات تقیّه را در دوران امام بازگو کنند:

الف - داوود بن اسود گوید: سرورم (امام عسکری علیه السلام) را فرا خواندوچوبی که گویا پایه دری بود، گرد و دراز به اندازه کف دست، به من دادوفرمود: این چوب را به عمری یکی از نمایندگان مقرب آن حضرت رسان.

به راه افتادم.

در خیابانی با یک سقّاء که استری داشت رو به روگشتم.

استر راه مرا سدّ کرده بود.

سقّاء بانگ زد که راه را باز

بگذار.

من همان تکه چوب را بالا بردم و بر استر زدم، چوب شکست.

به قسمت شکستگی چون نگاه کردم، چشمم به نامه هایی که در آن تعبیه شده بود، افتاد.

شتابان چوب را در آستینم نهان کردم.

سقّاء شروع به داد و فریادکرد و به من و سرورم دشنام داد. (۲۷)

امام از شیوه پنهانکاری اینگونه و با این سطح عالی، حتّی برای رساندن نامه هایش از خانه ای به خانه دیگر و یا از شهری نزدیک به شهر نزدیک دیگر، استفاده می کرد.

در پایان این ماجرا هم می بینیم که حامل نامه به خاطر عدم رعایت اصول پنهانکاری باعتاب شدید مواجه می گردد.

خادم امام به نقل از آن حضرت می گوید: اگر شنیدی کسی به ما دشنام می گوید به راهی که به تو فرموده ام برو، مبادا در صدد جوابگویی بر آیی ویا بخواهی بدانی که آن شخص کیست؟ چون من در شهر و دیاری بدزندگی می کنم.

پس راه خود گیر که اخبار و احوال تو به ما می رسد، این نکته را بدان. (۲۸)

ب - شیوه سخن گفتن با اشاره و رمز در محافل شیعه امری بس شایع بوده است.

این امر از بسیاری از ماجراهایی که نقل شده، کاملاً محسوس است.

در ماجرای زیر به این شیوه بر می خوریم و همچنین میزان عمق هشدار امام از مخالفت با تقیّه را در می یابیم.

اجازه دهید با هم به این ماجرا گوش فرا دهیم: محمّد بن عبد العزیز بلخی گوید: روزی در خیابان گوسفندان بودم که ناگهان امام عسکری را دیدم که به قصد دار العامه.

از خانه اش بیرون آمده بود.

با خود گفتم: اگر فریاد برآرم که ای مردم این حجّت خدا بر شماست، او را بشناسید، آیا

مراخواهند کشت؟ چون به من نزدیک شد، انگشتان سبابه اش را بر دهانش گذارد به این معنی که ساکت باش و همان شب آن حضرت را دیدم که می فرمود: یا پنهانکاری است یا کشته شدن پس از خدا بر خویشتن بترس. (۲۹)

ج – باز در باره به کارگیری شیوه سخن گفتن با اشاره به ماجرای علی بن محمّد بن حسن بر می خوریم.

وی گوید: جماعتی از اصحاب ما از اهوازآمده بودند و من نیز با ایشان بودم.

سلطان به سوی صاحب بصره (که دربصره خروج کرده بود و همان صاحب الزنج معروف است) مده بود.

ما نیز برای دیدن امام عسکری علیه السلام (که معمولاً برای اجرای اصل تقیّه، درچنین مناسباتی سلطان را همراهی می کرد) رون آمده بودیم.

در حالی که راه می رفت و می گذشت به او می نگریستیم و خود میان دو دیوار در سُرّمن رأی نشسته، بازگشتش را انتظار می کشیدیم.

آن حضرت بازگشت وهمین که به موازات ما رسید و به ما نزدیک شد، ایستاد و دستش را به طرف کلاهش برد وآن را از روی سرش برداشت و به دست دیگرش داد و با آن یکی دست بر سرش کشید و در چهره یکی ازافراد ما خندید.

مرد فوراً گفت: گواهی می دهم که تو حجّت و برگزیده خداوندی.

به او گفتم: فلانی مشکل تو چه بود؟ گفت: من در مورد او شک داشتم.

پس با خود گفتم: اگر او باز گشت و کلاه از سر گرفت به امامتش اقرارمی کنم. (۳۰)

ویژگیهای دوران امام عسکری چرخ تمدّن در هر یک از امّتهای بشری به سوی فرجام فاجعه آمیزخود شتاب می جوید مگر آنکه مصلحان امّت به پا خیزند و کشتی حیات را از طوفانهای

هلاک وابرهای فتنه دور سازند.

شاید آیه زیر نیز به همین حقیقت اشاره داشته باشد: ) فَلَوْلَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِن قَبْلِكُمْ أُولُوا بَقِيَّةٍ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ إِلَّا قَلِيلًا. (۳۱)

"پس چرا نبود از قرنهای پیش از شما بازماندگانی که از تباهکاری درزمین نهی کنند مگر اندکی.

" سپس می افزاید: (وَمَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقُرَى بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا مُصْلِحُونَ) (۳۲)

"و پروردگار تو چنان نیست که شهرها را به ستم بکشد در حالی که مردم آنها اصلاح کنندگان باشند.

" پس تا زمانی که حرکت اصلاح در جامعه جریان داشته باشد و به امربه معروف و نهی از منکر همّت گمارد پیوسته در برابر کانونهای فساد) طاغوتیان، عیّاشان بی درد و هواداران نادان (استقامت ورزد، عذاب الهی در مورد آن به تأخیر می افتد.

چه، این جامعه به نیرویی تبدیل شده که امّت را از فرو افتادن در پرتگاه باز می دارد.

در دوران امام عسکری علیه السلام عوامل نابودی و از هم گسیختگی در تمدّن اسلامی فزونی گرفته بود واگر دفاع امام وهواخواهانش از ارزشهای حق وعدل وجهاد آنان بر ضدّ تجمّل گرایی وستم وجهل نبود، چه بسا که این تمدّن بطور کلی از هم می پاشید وبه نابودی می گرایید.

خلفا واطرافیان فاسد آنها در ترور و سرکوب وسرقت اموال مردم واسراف در صرف آنها در محافل عیاشی وخوشگذرانی خود با خریدوجدان شاعران فرومایه غرق گشته بودند.

ترور و سرکوب آزادگان ومصلحان توسط زمامداران، قانون حکومتی ایشان بود.

به عنوان نمونه هنگامی که شام بر ضد حکومت آل عبّاس درعهد متوکّل به پا خاست، خلیفه مذکور سپاه قوامه را متشکل از سه هزارنیروی پیاده و هفت هزار سواره به سوی آنان روانه کرد.

این سپاه واردشام شد

و سه روز (همه کاری را) در دمشق روا شمردند. (۳۳)

یکی از شیوه های اعدام کردن افراد در آن روزگار این بود که شخص متهم را جلوی درندگان می انداختند تا دریده و خورده شود و یا آنکه او رادر تنور می انداختند و یا تا سر حدّ مرگ به باد کتک می گرفتند.

سرکوب واختناق تا آنجا گسترش یافته بود که به مثابه شیوه ای در مبارزات داخلی میان خاندان حاکم در آمده بود و هم از این روست که می بینیم انقلابهاوترورها در بین افراد خاندان خلیفه به تنها زبان گویا مبدل شده بود.

## قسمت چهارم

این متوکّل ستمکار است که خداوند فرزندش منتصر را بروی چیرگی می دهد.

او با برخی از فرماندهان ترک سپاه خویش پیمان می بندد وشبانه بر متوکّل هجوم می برند و او و وزیر ستمگرش فتح بن خاقان را که هر دوغرق در لهو و فجور بوده اند، می کشند.

تا آنجا که شاعر در حقّ اومی گوید: هکذا لتکن منایا الکرام بین نای ومزهر ومدام بین کأسین اورثاه جمیعا کأس لذاته وکأس الحمام لم یزل نفسه رسول المنایا بصنوف الاوجاع والاسقام ترجمه: "مرگ بزرگان باید اینگونه باشد: میان (بانگ) نای و عودوشراب، میان دو جام که هر دو را به میراث به او دادند، جام لذّاتش وجام مرگ، همواره نفس او پیک مرگ بود با انواع دردها و بیماریها". (۳۴)

پس از مرگ متوکّل، دوران حکومت پسرش وقاتلش چندان به درازانپایید زیرا ترکهایی که او را در از میان برداشتن پدرش یاری کرده بودند، ترسیدند که مبادا علیه خود آنها بشورد.

از این رو به وسیله پزشک ویژه اش معروف به ابن طیغور او را مسموم ساختند.

آنها برای این کار سی هزار

دینار به این پزشک رشوه دادند و او هم با قلمی مسموم منتصر رارگ زد و وی در همان ساعت جان داد. (۳۵)

پس از منتصر، نوبت به حکومت مستعین رسید که ترکها او را خلع وبا معتز بیعت کردند.

مستعین به بغداد گریخت و برای نبرد با ترکهاسپاهی فراهم آورد امّا ترکها او و سپاهش را شکست دادند و خود او را که هنوز به سی و دو سالگی نرسیده بود، کشتند.

امّا معتز که دشمن سر سخت اهل بیت علیهم السلام بود و از پدرش کینه وعداوت با خاندان شریف نبوی را به ارث برده بود، نفر بعدی بود که به دست ترکها از بین رفت.

او را در روزی بشدّت گرم زیر آفتاب نگاه داشتند و او ناچار خود را در محضر قاضی بغداد از خلافت خلع کرد.

سپس وی را کشتند.

ترکها پس از قتل معتز، مهتدی را روی کار آوردند.

وی نیز درسرکوب و وارد آوردن فشار بر اهل بیت علیهم السلام و شیعیان و هواخواهان آنها، از سیره نیاکانش پیروی می کرد تا آنجا که گفته بود: به خدا قسم آنان را ازروی زمین درو خواهم کرد.

امّا خداوند پیش از آنکه او به گفته اش جامه عمل بپوشاند، روانه دوزخش کرد.

یکی از فرماندهان ترک بر او یورش برد و گردنش را زد و شروع به نوشیدن خون او کرد تا آنکه سیراب شد.

پس از مهتدی با معتمد بیعت کردند.

او نیز در هوسرانی و گنهکاری وسرکوب و اختناق چیزی از شجره ملعونه (بنی عبّاس) نداشت.

آنچه گفته شد تصویری گذرا از سرشت نظامی بود که پایه خود را درامور خارجی و داخلی بر اختناق و سرکوب بنیان نهاده بود.

سیطره ترکها

که عبّاسیان آنها را به عنوان مزدورانی برای حفاظت ازتاج وتخت خویش و مقابله با خشم عرب به استخدام گرفته بودند از یک سو و برگزیدن ایرانیان و برتر شمردن آنها از دیگران از دیگر سو، باگذشت زمان به مشکلی بزرگ برای حکومت عبّاسی مبدل شد.

زیرا سپاه ترکان مزدور چه بسا از جریانات سیاسی و فرهنگی خاصّی متأثر می شدندو جناح خود را بر ضدّ جریان دیگر کمک می کردند و به تبع همین امرعلیه خلیفه اقدام به کودتای نظامی می کردند.

در این میان البته وجودرهبرانی که پشتیبان و مؤید جناح علوی بوده اند، هیچ بعید نیست چنانکه برخی از شواهد تاریخی نیز بر این امر دلالت دارند.

در اینجا قانون سیاسی مشهوری وجود دارد که می گوید: هر گاه نظام در سر کوب و اختناق فرو رود، مردم را به هوسرانی و گنهکاری بیشترسوق می دهد تا بلکه مردم بدین وسیله از زندگی پر مرارت خویش که باآن مواجهند غفلت ورزند.

زمامداران عبّاسی نیز همین قانون را از روزهای آغازین حکمروایی شان به کار بستند.

داستانهای هزار ویک شب و اخبار کاخهای آکنده ازاسباب کامروایی وپستی، گواه همین مسأله می تواند باشد.

هر اندازه که زمان سپری می شد و سرکوب مردم وجدایی خلفای عباسی از توده ها فزونی می گرفت، در لذّات و خوشگذرانیها بیشترفرومی رفتند، تا آنجا که در روزگار روی کار آمدن متوکّل هرزگی و عیّاشی به اوج خود رسیده بود.

مجالس او بسیار پر آوازه اند تا آنجا که مورخان گفته اند که وی صاحب پنج هزار کنیزک بود که گفته می شود با همه آنهاهمبستر شده بود و یکی از غلامانش می گفت: اگر متوکّل به قتل نرسیده بود به خاطر کثرت جماع، چندان

عمر درازی نمی کرد. (۳۶)

هوسرانی و خوشگذرانی به حساب توده های مستضعف انجام می شد.

چون نظام مردم را وا می داشت تا خراج (که به مثابه مالیات امروزی بود).

بیشتر بپردازند و مخالفان را سرکوب کنند.

هر گاه عیاشیهاوهرزگیهای نظام، موجب تهی شدن خزانه می گردید، والیان برای جمع اموال از مردم و تحمیل مالیات گزاف دست بکار می شدند.

اموال دولتی را به خود اختصاص می دادند.

و شمار اموال نور چشمیهابه میلیونها می رسید.

خلیفه اموال گزافی را که شمار آن را هزاران هزارگفته اند بر سران سپاه، نزدیکان و بستگان و شعرای چاپلوس خود بذل وبخشش می کرد.

عطایای متوکّل به یکی از کنیزانش پنجاه هزار بود.

در زمان خلافت مقتدر مجسمه ای از یک روستا ساختند.

در این مجسمه هر آنچه که دریک روستا یافت می شد، به چشم می خورد، درختان و حیوانات وخانه هایی که همه از نقره ساخته شده بودند.

برای ساخت چنین مجسمه ای پول هنگفتی به مصرف رسید و سرانجام مقتدر آن را به یکی ازکنیزان مادرش هدیه داد.

متوکّل قصری با شکوه که یک میلیون و هفتصد هزار دینار برای آن هزینه کرده بود، ساخت.

یکی از اطرافیانش به نام یحیی نزد وی آمدوگفت: امیرالمؤمنین! امیدوارم خداوند تو را به خاطر ساختن این قصرسپاس بگذارد وبه پاس آن بهشت را نصیب تو گرداند.

متوکّل از سخن این چاپلوس فرومایه در شگفت شد چرا که او خودخوب می دانست که متوکّل از راه سرقت اموال مردم چنین قصری بنا کرده و پروردگار بدین امر راضی نبوده است، لذا از وی پرسید: چطور؟ یحیی پاسخ داد: چون تو با این قصر مردم را مشتاق بهشت می گردانی.

و همین مسأله باعث خواهد شد که آنان دست به انجام کردارهای شایسته ای بزنندکه

بدانها امید دخول در بهشت را دارند.

متوکّل از شنیدن این سخنان شادشد. (۳۷)

متوکّل دستور داد هیچ کس در این قصر پای ننهد مگر آنکه جامه ای ابریشمین ونگارین در بر کرده باشد.

وی همچنین بازیگران و نوازندگان رادر این قصر حاضر و آماده کرده بود.

شانه به شانه این عیاشی و هرزگی، عموم مردم در تنگدستی و بینوایی به سر می بردند که امام علی علیه السلام فرموده بود: "نعمتی سرشار ندیدم مگر آنکه در کنار آن حقّی تباه شده بود".

شاعران تنگدست از این زندگی دشواری که مردم با آن دست و پنجه نرم می کردند، بهترین تعبیرها را کرده اند.

یکی از آنها در توصیف حال خود که البته می تواند توصیف جامعه اش نیز باشد، شعری سروده و بیان کرده است که چگونه بر دخترانش گرسنگی فشار آورده بود.

وصبیه مثل صغار الذر سود الوجوه کسواد القدر جاء الشتاء و هم بشر بغیر قمص وبغیر ازر تراهم بعد صلاه العصر وبعضهم ملتصق بصدری وبعضهم ملتصق بظهری وبعضهم منحجر بحجری اذا بکو عللتهم بالفجر حتّی اذا لاح عمود الفجر ولاحت الشمس خرجت اسدی عنهم وحلوا باصول الجدر کانهم خنافس فی حجر هذا جمیع قصتی وامری فارحم عیالی و تول امری فانت انت ثقتی وذخری کنیت نفسی کنیه فی شعر انا ابو الفقر وام الفقر ترجمه: "وبچه هایی دارم مثل مورچه های کوچک، سیه چهره همچون سیاهی دیگ.

زمستان آمد و آنان با آنکه جزو بشرند، بی پیراهن ولباس اند.

ایشان را می بینی پس از نماز عصر (هنگام غروب) ه برخی از آنها به سینه ام چسبیده اند و برخی دیگر به پشتم و برخی به آغوشم چسبیده اند.

چون گریه کنند، آنان را تا صبح

وعده دهم و تا ستون سپیده آشکار گردد وخورشید سر زند خود را از دست آنان می رهانم و همه در پایه دیوار می افتند.

گویی سوسکهایی هستند در دیوار، این تمام ماجرا و کارمن است.

پس بر خانواده ام رحم آر و کار مرا بر عهده گیر که تو، خودت تکیه گاه و بر آورده حاجت منی.

کنیه ای در شعر بر خود گذارماینچنین (من ابو الفقر) پدر فقر (وام الفقر) مادر فقر هستم". (۳۸)

مخالفان حکومت با محاصره اقتصادی سختی رو به رو می شدند.

درعصر متوکّل محاصره سلاله علوی تا بدانجا پیش رفت که بانوان علوی تنهایک پیراهن داشتند، که به نوبت با پوشیدن آن، نماز خود را به جای می آوردند. (۳۹)

به خاطر همین وضع اجتماعی فلاکت بار، آتش انقلابهای اجتماعی شعله ور گردید.

یکی از بارزترین این انقلابها - در دوران امام عسکری علیه السلام - انقلاب یحیی بن عمر طالبی بود که در کوفه به وقوع پیوست.

یحیی کوفه را متصرف شد و زندانیان را از بند رها کرد.

امّا درنهایت این انقلاب توسط سپاه عبّاسی سرکوب شد و رهبر آن نیز به قتل رسید.

روز قتل یحیی در تاریخ جنبش مکتبی، روزی بزرگ است زیرااین حادثه یکی دیگر از حلقه های زنجیر مصیبتهایی است که بر خاندان پیامبرصلی الله علیه وآله وارد آمد.

شاعری در سوگ یحیی اشعاری سروده که برخی ازابیات آن چنین است: بکت الخیل شجوها وبکاه المهند المصقول وبکاه العراق شرقا وغرباً وبکاه الکتاب والتنزیل والمصلی والبیت والحجر جمیعاً علیه عویل کیف لم تسقط السماء علینا یوم قالوا ابو الحسین قتیل "سپاه در غم او گریست و شمشیرهای هندی و صیقل داده شد بر اوگریستند.

### قسمت پنجم

وعراق، از خاور تا باختر،

بر او گریست، و قرآن نیز بر او گریه کرد.

ومصلی وکعبه وحجر الاسود همه) بر مرگ او (شیون وفغان سردادند.

چسان آسمان بر ما فرو نیفتاد روزی که گفتند ابو الحسین (یحیی بن عمر) کشته شد". (۴۰)

یکی دیگر از این انقلابها، شورش زنج به رهبری علی بن عبد الرحیم از بنی عبد القیس بود که خود ادعا می کرد، علوی است.

امّا مورخان درصحّت ادعای او تردید می کنند و از امام عسکری علیه السلام نقل است که نسبت او را با اهل بیت علیهم السلام مردود دانسته است.

بی گمان این حرکت، یکی از بزرگ ترین انقلابهای آن دوره بوده است.

زیرا محرومان و تنگدستان از حرکت او پیروی کردند و این انقلاب توانست تا برهه ای از زمان مقداری از تاب و توان خلافت عبّاسی را مصروف خود سازد.

این شیوه قساوت باری که زمامداران به نام خلافت اسلامی، در اداره کردن کشور از آن بهره برداری می کردند تأثیری منفی بر فرهنگ دینی مردم از خود بر جای نهاد در این میان کسانی که از فلسفه یونان تأثیر پذیرفته بودند، فرصت را غنیمت شمرده در صدد بر آمدند تا مردم را نسبت به حقایق دینی گمراه کنند.

یکی از کسانی که کمر به این کار بسته بودفیلسوف معروف "اسحاق کندی" بود.

وی دست به تألیف کتابی در ردقرآن به شیوه فلاسفه که آشفتگی وسبکی افکار یکدیگر را به نقدمی کشیدند ورد می کردند کرد.

چون این خبر به گوش امام عسکری علیه السلام رسید، یکی از شاگردان کندی را خواست و به او فرمود: آیا در میان شما خردمندی نیست که استادتان کندی را از کاری که درباره قرآن پیش گرفته، باز دارد؟ چون شاگرد

کنـدی از امام در باره چگونگی این امر پرسـش کرد، آن حضـرت به او فرمود: آیا آنچه را که به تو القا کنم بـدو می رسانی؟ شاگرد گفت: آری.

پس امام فرمود: نزد او روانه شو و با وی اُنس بگیر و ملاطفت کن و در کاری که پیش گرفته یاری اش نما.

پس چون میان شما دوستی واقع شد به او بگو: مساله ای به نظرم رسیده که می خواهم در باره آن از شما پرسش کنم.

تو ازاو استدعای پاسخ می کنی.

به او بگو: اگر متکلّمی با این قرآن پیش شـما آیدو بپرسد آیا جایز است که خداوند از آن سخنی که در قرآن فرموده، معنایی جز آنکه تو اندیشیده ای و بدان رفته ای اراده کرده باشد؟! تو را خواهدگفت که جایز است.

چون او (کندی) ردی است که چون چیزی بشنودمی فهمد.

پس چـون به تـو این جواب را داد به او بگو: از کجـا می دانی شایـدآنچه خداونـد اراده فرموده غیر از آن معنـایی باشـد که تو بدان رفته ای و آن را مراد خداوند گرفته ای که خدا آن لفظ را در غیر معانی آن وضع فرموده است.

شـاگرد نزد کنـدی رفت و بنـا به دسـتوری که امام به او داده بود، رفتارکرد وسـخنی را که امام به او آموخته بود، با کنـدی در میان نهاد و در دل کندی مؤثر افتاد.

زیرا او همچنـانکه امـام فرمـوده بـود: مردی بـا هـوش وفهیـم بـوده و پی برد که به مجرّد احتمـال، چنـانکه فلاسـفه می گوینـد، استدلال باطل می شود و اگر این سخن در میان شاگردانش بپیچد کسی اندیشه های او را نمی پذیرد.

و او با تألیف چنین کتابی به کوتاه اندیشی خود حکم داده است.

از

این رو دست از تألیف کتاب کشید.

امّا از همان شاگرد پرسید: تو را سوگند به من بگو که این سؤال از کجا برایت پیدا شد؟ شاگرد گفت: بر قلبم عارض شد و آن را با شما در میان نهادم.

کندی گفت: هرگز چنین نباشد.

کسی مثل تو نمی تواند چنین سخنی بگوید.

مرد گفت: امام عسکری علیه السلام مرا بدین کار دستور داده بود.

کندی گفت: چنین سخنانی تنها از ناحیه این خاندان مطرح می شود.

آنگاه کتاب خود راگرفت و از بین برد. (۴۱)

اینگونه امام دین جدّ خویش را از نوشته های شبهه آمیز و گمراهانه رهانید.

شاید این شاگرد هم از شیعیان امام بوده که در دستگاه کندی نفوذکرده است.

زیرا به کار گیری این روشها از سوی رهبران مکتبی در مقابله با جریانهای منحرف، امری مطلوب به شمار می رود.

چه بسیار اقدامات شجاعانه دیگری بوده که رهبری مکتبی برای جلوگیری از هجومهای فکری دشمنان، آنها را پیاده کرده اند امّا به خاطر سرّی بودن آنها - مثل همین اقدام - و یا به خاطر از بین رفتن منابع و مآخذ تاریخی در بوته کتمان باقی مانده اند.

شهادت جانگداز امام حسن عسکری روز هشتم ربیع الاوّل سال ۲۶۰ هجری، روز درد آلودی در شهرسامراء بود خبر شهادت امام عسکری علیه السلام در عنفوان شباب همه جا را فراگرفت.

بازارها تعطیل شدند و مردم شتابان و گریان به سوی خانه امام رفتند.

مورخان این روز غمبار را به روز قیامت تشبیه کرده اند، چرا؟ چون توده های محرومی که مهر و محبت خود را نسبت به امام، از ترس سرکوب نظام همیشه در خود نهان می داشتند، آنروز عنان عواطف خروشان خویش را از کف دادند.

آه که

اهل بیت نبوّت در راه تحکیم شالوده های دین و نشر ارزشهای توحید چه رنجها که متحمّل نشدند.

چه خونها که از آنان نریختند و چه حرمتها که ندریدند و حقوق وقرابت آنان را به رسول خدا رعایت نکردند.

براستی محنت اولیای خدا در طول اعصار چه بی شمار بوده و پایگاه وپاداش آنان در پیشگاه پروردگار چه بزرگ است! این امام بزرگواری که اینک از دنیای آنان رخت بر می بندد در حالی که هنوز از عمر مبارکش ۲۸ سال نگذشته، با انواع محنتها دست و پنجه نرم کرد، از عهد متوکّل ستمکار و فرو مایه که دشمنی علیه اهل بیت رسالت را سر لوحه کار خویش قرار داد و مزار ابی عبد اللّه الحسین علیه السلام را ویران کرد تا دوران مستعین که به خاطر کینه ورزیدن به خاندان پیامبرصلی الله علیه وآله آن حضرت را نزد یکی از سر سخت ترین مردانش زندانی کرد.

این مرداوتاش نام داشت که بعداً پس از دیدن پاره ای از کرامتهای امام، به امامت آن حضرت ایمان آورد.

همین خلیفه، در دوران خویش نزدیک بود امام را بکشد امّا خداوند او را فرصت نداد و وی از خلافت بر کنار شد.

همچنین معتز در روزگار خویش می کوشید امام را دربند کند لیکن آن حضرت به درگاه خداوند تضرّع کرد تا انکه معتز نیز از دنیا رفت.

حتّی در روزگار مهتدی امام از آزار وی در امان نبود، او می کوشیدامام را در تنگنا قرار دهد تا آنجا که زندانی اش کرد و قصد کشتنش رانمود.

لیکن امام به یکی از اصحابش به نام ابو هاشم اطلاع داد که: "ابو هاشم! این ستمگر، قصد کرده مرا امشب

بکشد، امّا خداوندعمر او را کوتاه گرداند.

مرا فرزندی نیست و خداوند بزودی مرا فرزندی عطا خواهد فرمود". (۴۲)

بالاخره آنکه آن حضرت در دوره معتمد همواره تحت آزار و اذیت قرار داشت تا آنکه به دست وی به زندان افتاد.

آری امام عسکری علیه السلام بیشتر مدّت رهبری خویش را در دشواری وسختی گذارند و اکنون زمان وفات آن حضرت رسیده است: آیا امام به مرگ طبیعی وفات یافت؟ یا آنکه توسط زهر به شهادت رسید؟ زهر یکی از مشهورترین ابزارهای ترور در نزد زمامداران آن عهد بوده و ترس آنان نسبت به وجود رهبران دینی محبوبی مثل امام آنها را وامی داشته که با اتخاذ این روش ایشان را تصفیه کنند.

دلیل دیگر ما بر اتخاذ این شیوه از سوی خلیفه، طرز بر خورد آنان باامام به هنگام بیماری اش می باشد.

خلیفه به پنج تن از افراد مورد و ثوق خویش گفته بود که در طول مدّت بیماری حضرت، همواره با او باشند.

وی همچنین عدّه ای پزشک به خاطر آن حضرت طلبیده بود تا وی را شبانه روز همراه باشند. (۴۳)

علّت این امر چه بود؟ دو علّت می توان برای چنین رفتار شگفت آوری پیدا کرد: نخست: برائت جستن از مسئولیّت ترور امام در برابر توده ها برحسب ضرب المثلی که در میان سیاستمداران معروف است: او را بکش وزیر جنازه اش گریه کن.

دوم: همه مردم و بویژه زمامداران می دانستند که ائمه اهل بیت علیهم السلام همواره از احترام بسیار توده های مردم بر خوردارند و شیعه بر این باوراست که امامت در میان آنان یکی پس از دیگری منتقل می شود.

و اینک این امام یازدهم است که می خواهد از دنیا رخت

بربندد.

بنابر این بایدحتماً او را جانشینی باشد، امّا این جانشین چه کسی است؟ خلفای عبّاسی پیوسته می کوشیدند به هنگام شهادت یکی از ائمه پی ببرند که جانشین او کیست؟ به همین علّت ائمه علیهم السلام نیز به هنگام احساس خطر بر جانشین خود او را پنهان می کردند تا وقتی که خطر از بین برود.

از دیگر سو احادیثی که در باره حضرت مهدی (عج) ارد شده، ازخاور تا باختر را فرا گرفته است و دانشمندان می دانند که مهدی دوازدهمین جانشین است و اگر بگوییم که زمامداران عبّاسی چیزی از این احادیث نمی دانستند، نا معقول می نماید.

از همین روست که می بینیم آنان پیوسته و با هر وسیله ای می کوشند تا نور الهی را فرو نشانند امّاهیهات.

به این دلیل است که معتمد عبّاسی، به هنگام شدت گرفتن بیماری امام تدابیری استثنایی می اندیشد.

پس از آنکه امام چشم از جهان فرو می بندد، معتمد دستور می دهدخانه او را بازرسی کنند و کنیزانش را زیر نظر بگیرند.

او نمی دانست خداوند خود رساننده فرمان و کار خویش است و امام منتظر بیشتر از پنج سال است که به دنیا آمده و از دید جاسوسان مخفی شده است و برگزیدگان شیعه با وی بیعت کرده اند.

بدین گونه امام بواسطه زهر معتمد شهید شد. (۴۴)

پس از وفات و غسل و تکفین آن حضرت، ابو عیسی بن متوکّل ازجانب حکومت و به نیابت از خلیفه بر آن حضرت نماز گزارد و پس ازفراغت از نماز، صورت امام را نمایان ساخت و آن را بویژه به هاشمیهاوعلویها و مسئولان بلند مرتبه و قاضیان و پزشکان نشان داد و گفت: این حسن پسر علی پسر محمّد پسر رضاست که به

مرگ طبیعی، در بسترخویش مرده است و به هنگـام رحلتش فلانی و فلانی از خادمان ومحرمان امیر المؤمنین و فلانی و فلانی از قاضیان وفلانی از پزشکان بر بالین اوحضور داشته اند آنگاه چهره مبارک آن حضرت را پوشاند.

(۴۵) این اقـدامات برای این بود که مبـادا پـای حکومت در قتل امام به میان آیـد، و همین امر نشانگر آن است که حکومت از جانب مردم متّهم به کشتن امام بوده است.

بـدینسان امـام عسـکری علیه السـلام رحلت کرد و از پس خویش راهی درخشان بر جای نهاد تا نسلها از روشـنی آن هـدایت گردند.

آن حضـرت را در همـان اقامتگـاه شـریفش در شـهر سـامراء، در کنـار مزارپـدر بزرگوارش، به خـاک سپردنـد که تا امروز نیز زیارتگاه مسلمانان است.

درود خدا بر او باد روزی که زاده شد و روزی که به شهادت رسیدوروزی که زنده بر انگیخته خواهد شد.

و درود خدا بر هواخواهان وپیروان او تا روز رستاخیز.

آخرین وصیت آفتاب امامت غروب می کرد زیرا خداونـد این گونه مقدّر کرده بود که این آفتاب از پس پرده غیبت صـغرا و سپس غیبت کبرا پرتو افشانی کند.

ازاین رو امـام حسن عسـکری علیه السـلام بر دو بینش بسـیار مهم تأکیـد کرد: نخست: تأکیـد بر شـناخت غیبت و گرفتن بیعت برای ولی اللَّه اعظم امام منتظر. (عج)

### قسمت ششم

دوم: تحکیم شالوده های مرجعیّت دینی.

الف – گرفتن بیعت برای امـام منتظر احـادیث فراوانی در بـاره امـام حجّت منتظرعلیه السـلام وجود دارد که ازپیامبر وتمام ائمه علیهم السلام صادر شده امّا تأکید امام عسکری بر این امر تأثیررساتری داشت.

چون آن حضرت، شخصاً امام را برای خواص از یاران خویش مشخص کرد.

همچنین روایتهای فراوانی در این

باره وارد شده که به ذکر یکی از آنها اکتفا می ورزیم.

احمد بن اسحاق بن سعید اشعری روایت کرده است که: بر امام حسن عسکری وارد شدم و خواستم در باره جانشینش از وی بپرسم.

امّا آن حضرت خود بدون مقدّمه فرمود: "احمد بن اسحاق! خداوند تبارك و تعالی از زمانی که آدم را آفریدزمین را از حجّت خدا بر خلقش خالی نگذاشته و تا روز قیامت هم خالی نخواهد گذارد به برکت وجود او است که بلا از مردم زمین دور می شودوباران فرو می بارد وبرکات زمین برون می آیند".

گفتم: فرزند رسول خدا! پس از تو امام و خلیفه کیست؟ پس شتابان وارد اتاق شد.

سپس بیرون آمد و بچّه ای روی دوش گرفته بود صورتش گویی ماه شب چهارده بود و سه سال از عمرش می گذشت.

سپس امام فرمود: "احمد! اگر کرامت تو بر خدای عزّ و جل و بر حجّتهایش نمی بود، این کودکم را به تو نشان نمی دادم.

او همنام و هم کنیه رسول خدا و کسی است که زمین را از عدل و داد پر می کند پس از آنکه ستم و بیداد پر شده باشد.

احمد! حکایت او در این امّت همچون حکایت خضر و همانندداستان ذو القرنین است.

به خدا سوگند چنان غیبت درازی کند که هیچ کس از هلاکت در آن رهایی نیابد مگر آنکه خداوند او را بر اعتقاد به امامتش استوار کرده و در طول این مدّت با دعا برای تعجیل فرجش همراهی نموده باشد". (۴۶)

ب - مرجعیّت خردمندانه دینی برای این امامت که امتداد رسالت الهی است باید کیان و موجودیت اجتماعی در جهان وجود داشته باشد.

این کیان شیعیان مخلص وفداکارند.

از طرفی اینان نیز باید

از نظامی اجتماعی و استواری بر خوردار شوند تابتوانند در برابر رخدادها و مبارزه جوئیها توانا باشند.

این نظام در رهبری مرجعیّت تبلور می یابد.

بدین معنی که شیعیان به گرد محور عالمان الهی واُمَنای وی بر حلال وحرام، جمع شوند.

از این رو در دوران امام عسکری علیه السلام شالوده نظام مرجعیّت تحکیم یافت و نقش دانشمندان شیعه، بدین اعتبار که آنان وکلا ونوّاب و سفیران امام معصوم علیه السلام هستند، برجستگی ویژه ای پیدا کرد وروایتهای فراوانی از امام عسکری علیه السلام در باره نقش علمای دینی در بین مردم منتشر شد که یکی ازآنها همان روایت معروفی است که امام عسکری علیه السلام از جدّ خویش امام صادق علیه السلام روایت کرده است و در آن آمده: "آن که از فقیهان خویشتندار است و دین خویش را پاسدار و با هوا وهوس خود ستیزه کار و امر مولای خویش را فرمانبردار، پس بر عوام است که از اوتقلید کنند".

از همین رو دانشمندان هدایت یافته، به نور اهل بیت علیهم السلام امور امّت را در دوران امام عهده دار شدند و با امام در باره مسائل مشکلّی که با آنهابر خورد می کردند، نامه می نگاشتند و امام هم پاسخهای به آنها می نوشت و نامه ها را به امضای) توقیع (خویش مهر می کرد.

این نامه ها پیش علمابه تواقیع معروف شد و برخی از آنها از سوی امام عسکری علیه السلام شهرت خاصّی کسب کردند.

آنچه در زیر می آید نام گروهی از یاران امام و کسانی است که از وی روایت می کردند.

چنانکه از تاریخ پیداست برخی از این افراد در مرکزرهبری شیعه جای داشته اند:

۱ - ابراهیم بن ابی حفص:

نجاشی در باره وی می گوید، او یکی ازسالخوردگان یاران امام عسکری علیه السلام است.

و در تعریف او افزوده: وی ثقه و"وجیه" است و کتابی دارد به نام الردّ علی الغالیه وابوالخطاب. (۴۷)

از کلمه "وجیه" که در عبارت ابراهیم آمده است چنین می توان فهمیدکه وی شخصیّت معروفی در نزد شیعیان و یا تمام مردم داشته است.

۲ - احمد بن ادریس قمی.

نجاشی در باره وی گوید: اوثقه وفقیه بودودر میان اصحاب کثیر الحدیث و صحیح الروایه است. (۴۸)

۳ - احمد بن اسحاق اشعری.

وی نماینده و فرستاده مردم قم و از یاران خاصّ امام عسکری بوده است.

او همچنین کتابهایی از ائمه علیهم السلام روایت کرده است.

شیخ طوسی درباره او گوید: او از جمله کسانی است که صاحب الزمان را دیده است. (۴۹)

۴ - حسن بن شکیب مروزی.

او دانشمند، متکلّم ونویسنده چند کتاب بوده و در سمرقند سکنی داشته است.

شیخ طوسی این مرد را در شماریاران امام عسکری علیه السلام بر شمرده است. (۵۰)

۵ - حسن بن موسی خشاب.

نجاشی در باره او گوید: او از نامداران اصحاب ماست، مشهور و پر دانش و پر حدیث است.

چندین تألیف داردکه برخی از آنها عبارتند از: "الردّ علی الواقفه" و "النوادر". (۵۱)

۶ - حفص بن عمرو العمری شیخ طوسی

این توقیع بیانگر شیوه امام در تحکیم رهبری صالح در طایفه شیعه است تا مرجعیّت را برای رسیدگی به امور شیعیان سر و سامان بخشد واین امر برای قرون بعدی، به مثابه سنّتی حسنه در آید.

۷ - حمدان بن سلیمان ابو سعید نیشابوری.

شیخ طوسی او را جزویاران امام عسکری جای داده است.

او فردی ثقه و از نامداران شیعه بود. (۵۳)

۸ – سعد بن عبد

اللّه قمی.

سعد معاصر امام حسن عسکری علیه السلام بوده اگرچه شیخ طوسی در باره او گوید: نمی دانم آیا از او روایت کرده است. نجاشی در باره او گوید: سعد، شیخ این طایفه شیعه وفقیه و حجّت آن است و کتابهای فراوانی تألیف و برای شنیدن حدیث مسافرت کرده و ازپیشوایانش در حدیث که از امامان مذاهب مختلف بودند، حدیث شنیده است. (۵۴)

۹ - سید عبد العظیم حسنی.

نژاد او به امام مجتبی علیه السلام منتهی می شود.

او عالم، فقیه، پارسا و پرهیز گار و دشمن حکومتهای ستمگر بود.

ائمه علیهم السلام شیعیان خود را می گفتند که بدو مراجعه کنند.

ابو حماد رازی روایتی نقل کرده است: در سامراء بر امام هادی علیه السلام وارد شدم و از آن حضرت از برخی ازچیزهای حلال و حرام پرسیدم.

امام پاسخ سئوالهای مرا داد و همین که بااو خدا حافظی کردم، فرمود: "حماد! اگر در ناحیه خویش در باره مسأله ای دینی اشکالی برایت پیش آمد، آن را از عبد العظیم بن عبد اللّه حسنی بپرس و سلام مرا به اوبرسان.

" (۵۵) وی در منطقه ری در میان شیعیان از آوازه بلندی برخور دار بود، اگرچه همواره می کوشید مخفی باشد و کارهای خود را علنی نکند.

آن بزرگوار را وقتی از دنیا رفت، در باغی که هما نجا بود به خاك سپردند و تا امروز آرامگاهش زیارتگاه شیعیان است.

۱۰ - عبد اللّه بن جعفر حمیری.

وی شیخ اهل قم و از افراد معروف آنان بود.

کتابهای زیادی در عرصه های مختلف نگاشت.

حدود سال ۲۹۰ ه به کوفه آمد ومردم آنجا از وی احادیث بسیاری شنیدند. (۵۶)

۱۱ - علی بن جعفر همانی.

وی بنابه تعبیر برخی، مردی فاضل

وپسندیده واز وکلای امام هادی و امام عسکری بود.

کسی در باره اوحدیث جالبی نقل کرده که در آن آمده است: او در زمان خلافت متوکّل به جرم ارتباط با امام هادی محبوس شد.

چون مدّت حبس او دراز گردید یکی از امیران عبّاسی (عبد اللّه بن خاقان) ا به سه هزار دینار وعده داد تا با متوکّل در باره او سخن بگوید.

چون عبداللّه با متوکّل در باره شخصی به نام همانی صحبت کرد متوکّل گفت: عبداللّه! اگر به تو مشکوک شوم خواهم گفت که رافضی هستی.

و نیز افزود: این وکیل فلانی (امام هادی) ست و من در نظر دارم او را بکشم.

چون این خبر به همانی رسید، نامه ای به امام هادی نگاشت و گفت: سرورم!خدا را در باره من در نظرگیر.

به خدا می ترسم که به تردید دچار شوم.

امام در کاغذی کوچک پاسخ او را چنین نوشت: اگر کار تو تا آنجا رسید که من می دانم پس بزودی خدای را در باره ات قصد می کنم، از خدا نجات تو را خواهم خواست.

این ماجرا در شب جمعه روی داد.

فردا صبح متوکّل دچار تب شد و درروز دوشنبه تا آنجا حالش خراب شد که بر او ضجه و شیون می کشیدند.

متوکّل دستور داد، هر زندانی که نامش را نزد او می برند، آزاد کنند تا آنکه علی بن جعفر همانی را نیز یاد کردند.

متوکّل به عبد اللّه بن خاقان گفت: چرا کار او را بر من عرضه نداشتی؟ عبد اللّه گفت: هرگز نام او را تکرارنمی کنم.

متوکّل گفت: همین حالا او را آزاد کن و از وی بخواه که مراحلال کند.

همانی را آزاد کردند و او به فرمان امام هادی به

مکّه رفت و در آنجامجاور شد. (۵۷)

اختلافی میان علی بن جعفر و شخصی به نام فارس که در زعامت شیعه با وی به رقابت برخاسته بود، در گرفت.

یکی از شیعیان به امام عسکری در این باب نامه ای نوشت.

امام هم در پاسخ، علی بن جعفر را تأییدفرمود.

در ضمن این نامه آمده بود: خداوند منزلت علی بن جعفر را بزرگ گرداند و ما را بدو بهره مندسازد.

وافزود: در حوایج خویش نزد علی بن جعفر برو و از فارس بترسید و او را درچیزی از امورتان داخل مگردانید. (۵۸)

از این توقیع پیداست که ائمه علیهم السلام چگونه امور شیعه را از طریق وکلایشان سر و سامان می دادند و مرجعیّت دینی را در محافل خود تحکیم می بخشیدند.

۱۲ - محمّد بن حسن صفار.

او از سران شیعه در قم و مردی ثقه، بزرگوار بود که دهها کتاب تألیف کرد و در آنها احادیث اهل بیت علیهم السلام رادر مسائل مختلف حفظ نمود.

بین او و امام عسکری نیز نامه هایی ردوبدل شده است. (۵۹)

## قسمت هفتم

۱۳ - فضل بن شاذان.

او یکی از پرکارترین شیعیان است.

گفته اندبرخی از مؤلفات وی از رضایت و خشنودی امام عسکری بهره مند گشته وآن حضرت در باره احادیث او نوشته: این حدیث صحیح و سزاوار است بدان عمل شود.

همچنین گفته اند امام در یکی از مؤلفات فضل نگریست وفرمود: "اهل خراسان به جایگاه فضل بن شاذان وبودن او در میانشان بایدغبطه بخورند". (۶۰)

۱۴ - عثمان بن سعید عمری.

وی یکی از ستونهای نظام مرجعیّت دردوران امام حسن عسکری است و ائمه به جایگاه او اشاره کرده اند.

او درنزد شیعیان مقامی والا داشت و امام هادی پیروان خود را

بدو ارجاع می داد چنانکه این نکته در روایت احمد بن اسحاق قمی ذکر شده است.

وی گوید: یکی از روزها بر امام هادی علیه السلام وارد شدم و پرسیدم: سرورم! همیشه این امکان برای من نیست که خدمت شما مشرّف شوم.

پس سخن چه کسی را بپذیرم و فرمان چه کسی را اطاعت کنم؟ آن حضرت به من فرمود: "این ابو عمرو مردی است مورد اعتماد و امین.

آنچه به شما گفت ازجانب من می گوید و آنچه به شما رساند از جانب من رسانده است.

" چون ابوالحسن علیه السلام وفات یافت خدمت فرزندش حسن عسکری علیه السلام رسیدم و همان سؤالی که از پدرش کردم از او نیز پرسیدم.

آن حضرت به من گفت: "این ابو عمرو مردی است ثقه و امین و در زندگی و مرگ مورد اعتمادمن است.

آنچه به شما گفت از جانب من می گوید و آنچه به شما رساند ازجانب من رسانده است. " (۶۱)

پس از امام عسکری، عثمان بن سعید نیابت مولا و سرور ما امام مهدی را عهده دار شد و میان شیعیان و امام غایب به منزله پلی ارتباطی بود.

۱۵ – علی بن بلال.

وی نیز از سران شیعه در واسط (چنانکه معلوم می شود) ود.

وامامان علیهم السلام در نامه های خود بدو اعتماد می کردند در یکی از نامه هایی که از سوی امام عسکری بدو نوشته شده، آمده است: "من می دانم که تو بزرگ منطقه خویش هستی.

پس دوست داشتم نامه ای جداگانه به تو بنویسم و تو را به این وسیله مورد اکرام قرار دهم.

" همچنین آن حضرت در نامه ای دیگر خطاب به اسحاق (یکی ازیارانش) رباره علی بن بلال چنین نوشته است:

"اسحاق! نامه ما را بر علی بلالی که خدا از او راضی باد، بخوان که اوثقه ومورد اعتماد است و بدانچه بر او واجب است آگاه و داناست". (۶۲)

۱۶ - عمری، فرزند عثمان بن سعید.

او نیز همچون پدرش یکی ازارکان نظام مرجعیّت است که ائمه علیهم السلام در میان شیعیان پایه آن راگذاردند.

او از سوی ائمه در امور مربوط به شیعه، مورد اعتماد بود.

احمد بن اسحاق از امام عسکری پرسید: با چه کسی ارتباط داشته باشم؟ وجواب مسائل خود را از چه کسی بگیرم و سخن چه کسی راپذیرم؟ امام بدو فرمود: "عمری، عثمان بن سعید و فرزندش (یعنی محمّد) آن دو ثقه هستند وهرچه به تو رساندند از جانب من رسانده اند". (۶۳)

به هنگام وفات پدر محمّد بن عثمان، توقیعی از سوی امام منتظرعلیه السلام در این باره خطاب به وی صادر شد که در آن آمده بود: "خداوند تو را پاداش فراوان دهد و صبر نیکو در مصیبت او به تو عطافرماید.

تو مصیبت زده شدی و ما نیز مصیبت زده شدیم.

پس از فراق او تواونیز ما تنها ماندیم.

پس خداوند او را در آرامگاهش شاد دارد.

از کمال سعادت پدرت آن است که خداوند فرزندی چون تو بدو عطا فرموده که پس از وی جانشین او باشی و به کاری که او می کرد، بپردازی و از برای اوترحم کنی و طلب آمرزش نمایی. " (۶۴)

اینان که نامشان گفته شد برخی از وکلا و نوّاب امام و کسانی بودند که ارکان نظام مرجعیّت در میان امّت، بدانها استحکام یافت.

نظام مرجعیّت به مثابه شیوه ای در حرکت سیاسی و راهی استوار برای دعوت به خدا و سازماندهی

مکتبی برای جامعه، قلمداد می شود.

همچنین این نظام می تواند، به وقت بازگشت حکومت به دست اهل آن، نظامی سیاسی برای امّت باشد.

نظام مرجعیّت همچون نظام امامت از ژرفای دین سرچشمه می گیرد.

چون این نظام به دور از غوغای طایفه گرایی وعشیرت زدگی است همچنانکه با روح حزب گرایی و گروهگرایی، فاصله دارد.

طایفه شیعه همواره در زیر سایه این تشکّل مکتبی، از دوران ائمه اطهارعلیهم السلام، زندگی کرده و از تواناییهای شگرف آن برخوردار بوده است.

اگر چه عقب ماندگی مردم گاه موجب توقف آن می شده واجازه نمی داده است که این نظام در برخی ابعاد به سوی تکامل مورد نظر خود شتاب گیرد.

از آنجا که عصر امام حسن عسکری علیه السلام به تحکیم این رهبری (مرجعیّت) ویژگی می یابد و نیز به خاطر آنکه این رهبری تا کنون عهده دار امور دنیوی واخروی شیعیان بوده است، مناسبت دارد در همین جااندکی از واقعیت مرجعیّت و ابعاد آن سخن بگوییم: اوّلاً: از آنجا که مرجعیّت، نظامی الهی است و نیروی اجرائی اوامر آن از فطرت انسان و وجدان و روح تقوا در درون او سرچشمه می گیرد، این نظام می تواند با سایر احکام شرعی که آنها هم با روح تقوا به اجرا درمی آیند، منسجم و هماهنگ باشد.

سیاست در اسلام، همچون جامعه وامور شخصی، محراب عبادت ومعراج مؤمن است.

به خاطر خداست که مؤمن از ولّی امر خویش فرمان می برد و در راه خدا به نبرد با دشمنان خدا می شتابد و برای کسب خوشنودی خداست که زیر درفش جنبش دینی گرد می آید و او امر دین رابه اجرا می گذارد و برای تبعیّت از فرمان خداست که با طاغوت به مخالفت می پردازد و بر

ضدّ قدرت ستمگر می شورد و موجودیّتی سیاسی به جای آن بنا می نهد.

از این رو کلمه تقوا و نه غیرت جاهلی و عصبیّت تنگ و محدود آن، محور جامعه اسلامی می گردد و به صورت نقطه عطف آن و زنجیری که ارکان جامعه را به هم می پیوندد، در می آید. از همین روست که در قرآن می خوانیم: إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ فَأَنزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْ ءٍ عَلِيماً. (۶۵)

"هنگامی که کفر ورزان در دل خویش حمیّت نهادند، حمیّت جاهلیّت پس خداوند آرامش خود را بر پیامبرش و مؤمنان فرو فرستاد و کلمه تقوا راهمراه ایشان کرد که آنان بدان سزاوارتر و شایسته ترند و خدا به همه چیزداناست.

" فرق بسیاری است میان غیرت جاهلی و کلمه تقوا.

چون حمیّت که ابن خلدون آن را عصبیّت می نامد و آن را سبب فرمانروایی و محور مدنیّت می داند، از ارزشهای مادی نشأت می گیرد و به ستیز و خونریزی وامی داردو به هیچ وجه با احکام الهی که دارای ارزشهای انسانی پاک از شایبه های شرک و حقد و تحزب است، مناسبت ندارد.

از همین روست که خداوند سبحان می فرماید: (۶۶) طِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ.

"از پیامبر و صاحبان امر از میان خودتان پیروی کنید.

" بدین سان طاعت اولی الأمر، در راستای طاعت خدا و رسول جای دارد وحتّی تبلوری از آن دو، و وسیله ای برای رسیدن به آن دو است.

بنابراین اطاعت خدا و پیامبرش بدون اطاعت از این رهبری که خداوند بدان فرمان داده، چگونه امکان پذیر خواهد بود؟! ثانیاً: از آنجا که اساس

مرجعیّت، تقواست نه قوم گرایی بنابر این، این کیان از مرزهای اقلیم و نژاد و زبان و دیگر تمایزات مادّی که میان مردم جدایی می اندازد، پا فراتر می نهد و جامعه اسلامی پاکیزه ای پدیدمی آید که بر اساس طاعت از امام بر حقّ (ولّی امر مسلمانان) نیان گرفته و پلی است میان امتهای دیگر و وسیله ای است برای نزدیک شدن آنها بایکدیگر و محوری است برای آنکه به گرد آن فراهم آیند و در نتیجه مؤمنان به شریعت، موانع نژادی ومنطقه ای ومصالح شخصی را پشت سرگذارند.

و بر مردم به حق، گواه باشند و در میان آنها به اجرای قسطوعدل همّت گمارند.

چنانکه پروردگار سبحان نیز می فرماید: (۶۷) ذلِکَ جَعَلْنَاکُمْ أُمَّةً وَسَطاً لِتَکُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَکُونَ الرَّسُولُ عَلَيْکُمْ شَهِيداً.

"اینگونه شما را امتی میانه قرار دادیم تا گواهانی بر مردم باشید و پیامبر برشما گواه باشد.

" جامعه مقدّسی که مکاتب آسمانی ما را بدان می خوانند، سیاه و سپید، تهیدست و توانگر، عرب و عجم و دور و نزدیک را زیر پرتو توحید و درخانه صدق و بر خوان خدای رحمان گرد می آورد و مرجعیّت چیزی جزچهار چوبه این جمع مبارک و خجسته نیست! اگر رسالتهای الهی در طول اعصار و قرون، انسانها را به حکومت خدادر زمین مژده داده اند و از سیطره عشق و عدالت و احسان در این حکومت سخن رانده اند باید گفت که تجمّع مرجعیّت حق می تواند تصویری از این مملکت موعود باشد که عنایت پروردگار سبحان آن را می پروراند.

ثالثاً: از آنجا که محور تجمّع در سایه مرجعیّت خردمندانه همان تقواست که خداوند سبحان در باره آن می فرماید: أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا

خَلَقْنَاكُم مِن ذَكَرٍ وَأَنثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوباً وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُواإِنَّ أَكْرَمَكَمْ عِندَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ. (۶۸)

"ای مردم ما شما را از مرد وزنی بیافریدیم و شما را شاخه ها و تیره هایی گردانیدیم تا با هم آشنا شوید همانا گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست.

" پس لیاقت و امانت داری یگانه ابزار برای ارتقای افراد می باشد و دراین میان ثروت و نسب و نژاد و دیگر امتیازات جاهلی سودی ندارد.

بنابر این کفایت و امانت همچون گوی است که افراد جامعه برای دست یافتن بدان با یکدیگر به رقابت بر می خیزند و همّتها و آرمانهای آنهابواسطه همین امر برتری می گیرد و جامعه در آسمان مجد و عظمت بالامی آید.

چون کفایت و امانت، برای هر جامعه پیشرفته ای همچون دو بال هستند که او را به سعادت و رستگاری سوق می دهند.

سخن آخر آخرین سخن آنکه خداوند سبحان حجّت بالغه خویش را با این مرجعیّت خردمندانه، بر بندگانش تمام ساخت.

امّا آنها را به پذیرش آن مجبور نکرد همچنانکه به پذیرش سایر اصول و احکام وادار نکرده است.

و مردم به اندازه نزدیکی خود به این نمونه والا به نیک بختی می رسندواگر از آن فاصله بگیرند و دور شوند، حجّت بر آنها تمام شده است!

## قسمت هشتم

سخنان تابناک سخنان پیامبرصلی الله علیه وآله و خاندان او پرتوهایی هستند که از جانهای پاک آنان، پس از تابیدن آفتاب قرآن کریم بر آنها، در خشیدن می گیرد.

این نور، نور خداست وهدایتی از هدایتهای خدا.

روانهای نا آرام بدین نور به آرامش می رسند وکشتیهای بیچارگان پس از گردشی سخت در میان امواج شک و تردید، در ساحل امن آنها به راحتی و آسایش دست می یابند.

آنچه در سطور زیرین،

با یکدیگر می خوانیم کلمات نورانی است که تاریخ ازگفتارهای امام در خود جاودان نگاه داشته است.

امـام حسن عسـکری علیه السـلام در رهنمودی خردمنـدانه به یکی از پیروانش شـیوه شایسـته ای را که تبعیّت از آن در شـرایط بحرانی و دشوار سزاواراست، توصیّه می فرماید.

آن حضرت چنین می گوید: "شما را به ترس از خدا و پارسایی در دین خود و کوشش در راه خداوراستگویی توصیه می کنم و به امانت داری از هر کس که بوده باشد خوب و یابد وفادار باشید، و به طول دادن سجده ها و خوش همسایگی سفارش می کنم که محمّدصلی الله علیه وآله بدین روش آمده.

در عشایر آنان نماز بخوانید و بر سر جنازه آنهاحضور یابید، و بیمارهاشان را عیادت و حقوقشان را ادا کنید.

زیرا هر کس ازشـما که در دیـانت خود پارسایی پیشه کرد و راست گفت و امانت دار بود و بامردم خوشـرفتاری کرد و گفتند این) فرد (یک شیعه است، من از این امرشادمان می شوم.

از خدا بپرهیزید و زینتی باشید برای ما و نه مایه زشتی و ننگ.

هرگونه دوستی را برای ما جلب کنید و هر زشتی را از ما بگردانید.

چون هر خوبی که در باره ما گفته شود ما شایسته آنیم و هر بدی که در باره ما گفته شود ما چنان نیستیم.

ما را در کتاب خدا حقّی است، ثابت و قرابتی که با رسول خداصـلی الله علیه وآله داریم، و خداوند ما را پاک شمرده و احدی مـدّعی ایـن (کرامـت) نیسـت مگردروغگـو، خـدا و مرگ را بسـیار یـاد آریـد، و قرآن بخوانیـد و بر پیامبرصـلی الله علیـه وآله بسیاردرود فرستید که درود بر رسول خداصلی الله علیه وآله

ده حسنه دارد.

آنچه را به شما توصیه کردم خوب به خاطر سپارید، شما را به خدا می سپارم و بر شما درودمی فرستم". (۶۹)

ایمان مردم به رهبری شاهد و حاضر در میان آنها، بسی مشکلترو گرانتر است از ایمان آوردن آنان به کسی که از بین آنها رفته و رخت بربسته است.

زیرا آنها اگر به رهبر شاهد حاضر ایمان بیاورند، از آنهامی خواهد که از او پیروی کنند و تابع و مطیع دستوراتش باشند و فرمانبری بسیار گران است بویژه وقتی که دیدگاهها و منافع با یکدیگر تناقض پیداکنند.

از این رو شرایط توقف معروف به (وقف) نزد بسیاری از شیعیان، به هنگام وفات یک امام و جانشینی امامی دیگر پیدا می شود.

بسیاری ازاین توقفها از جانب وکلایی بوده که اموال وحقوق مردم در نزد آنها بوده است و طوفان ریاست و شهوت قدرت آنان را به بازی گرفته است.

امام حسن عسکری علیه السلام از ناحیه چنین افرادی، آزارهای بسیاری متحمّل شد به طوری که حتّی می توان گفت آن حضرت بیش از امامان پیشین آزار دید و رنج کشید چنانکه خود در حدیثی که از وی روایت کرده اند، فرموده است: "هیچ کدام از پدرانم آزموده نشدند چنانکه من به خاطر تردید این گروه در باره ام، آزموده شدم".

چه بسا عامل این تردید، شک در استمرار امامت بوده باشد.

از این روآن حضرت در رد این شک می فرماید: "اگر این امر (امامت) امری است که بدان باور آورده اید و برای آن سرتسلیم فرود آورده اید مؤقت می بود و سپس از هم گسسته می شد، پس جای شک بود، امّا اگر این امر تا زمانی که امور خدا ادامه دارد، متصل

و ناگسسته است، پس این شک چه معنایی دارد؟!". (۷۰)

آن حضرت به یکی از یاران مورد اعتماد خود به نام اسحاق بن اسماعیل نیشابوری که نامه های فراوانی میان او و امام رد و بدل گشته، نامه ای می نگارد.

در این نامه به احتجاج امام بر امامت و میزان اهمّیّت آن برمی خوریم.

بیایید در این نامه دقت به خرج دهیم.

"خداوند ما و شما را در پرده خود نگاه دارد و در همه کارهایت به نیروی صنع خویش تو را یار باد، خدایت رحمت کند، نامه ات را (خواندم و) هیمدم ما به شکر خدا و نعمت او اهل بیتی هستیم که بردوستان خود دلسوزیم، و به احسان پیاپی خدا و بخشش وی بدیشان خوشحالیم، و هر نعمتی که خدای تبارک و تعالی بر آنها ارزانی دارد به حساب آوریم.

ای اسحاق! خداوند بر تو وهَمتایانت نعمت خود را تمام کند، تمام آن کسانی که خداوند به آنها مهر ورزیده و به نعمت خود آنان راهمچون تو بینا کرده و کمال نعمت خود را به بهشت رفتن آنان، مقدّرداشته است.

هر نعمتی هر چه هم والاـ و با ارزش باشد چیزی نیست جزآنکه - به خاطر سپاس و ستایش خداوند و منزّه دانستن نام های مقدس او –باید شکر آن ادا شود.

و من می گویم "الحمد للّه" برترین چیزی است که ستاینده خدا او را تا ابد سپاس گزارده در برابر منّتی که خداوند بر تو نهاده است از رحمت خویش و تو را از هلاکت رهایی بخشیده، و راه تو را درگذر از آن گردنه هموار فرموده.

به خدا سوگند که آن گردنه ای است بس دشوار وگذر از آن

سخت و بلایش بزرگ و در کتابهای پیشینیان از آن یادشده.

شما در دوران امام گذشته تا زمانی که از دنیا رفت و در دوران امامت من کارهایی داشتید که پسندیده و موفّق نبود.

ای اسحاق! یقیناً بدان که هر کس از این دنیا کور و نابینا بیرون رفت در آخرت هم کور باشد و گمراهتر.

ای اسحاق! دیدگان کور نیستند بلکه دلهایی که درون سینه هایندکورانند واین سخن خداست در کتاب استوارش از قول ستمگری، آنجا که می فرماید: ) قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِی أَعْمَی وَقَدْ کُنتُ بَصِیراً * قَالَ کَذلِکَ أَتَتْکَ آیَاتُنَا فَنَسِیتَهَا وَکَذلِکَ الْیَوْمَ تُنسَی. (۷۱)

"پروردگارا! چرا مرا کور محشور کردی من بینا بودم.

خدا فرماید: اینچنین آیات ما به تو رسید پس آنها را فراموش کردی و) در برابر (تو هم امروز فراموش شدی".

وکدامین آیت بزرگتر از حجّت خدا بر حقش و امین او در بلادش وگواه او بر بندگانش می باشد؟! کسی که گذشتگان از پدران نخست او از پیامبرانند و پدران بعدی اش اوصیا که درود و برکات خدا بر تمام آنها باد.

شما را کجا سرگردان کردند و همچون چهار پایان به کجا رومی آورید؟! از حق رخ بر می تابید و به باطل می گرایید، ونعمت خدا را ناسپاسی می کنید یا از کسانی هستید که به پاره ای از کتاب ایمان می آورندوبه پاره ای دیگر کفر می ورزند.

پس پاداش آن کس که چنین می کند، ازشما یا غیر شما، چیزی نیست مگر خواری در زندگی دنیا و عذاب طولانی در زندگی پاینده اخروی، و به خدا که این رسوایی بزرگ است.

خداوند که از روی منّت و رحمتش بر شما فرایضی مقرّر فرمود، نه برای آن بود که بدانها نیاز

داشته، بلکه (قرار دادن این فرایض) حمتی بود از جانب او که معبودی جز او نیست، بر شما، تا پلید را، از پاک جداسازد و آنچه را که در دلهای شماست بیازماید و آنچه در دلهایتان است پاک و صاف کند تا به سوی رحمت خدا سبقت گیرید و جایگاههای شمادر بهشتش تفاوت یابند.

پس بر شما حجّ و عمره و گزاردن نماز وپرداختن زکات و روزه و ولایت را واجب فرمود و دری هم به روی شماگشود که درهای فرایض را بدان باز گشایید تا کلیدی (برای رسیدن) به راه او باشد.

اگر محمّد و جانشینانش از فرزندانش نبودند شما چون چهارپایان سر گشته می شدید، هیچ کدام از فرایض را در نمی یافتید.

و آیا می توان به شهری در آمد جز از راه دروازه اش؟! و چون بر شما منّت نهاد به قرار دادن اولیا (امامان) س از پیامبرتان، در کتاب خویش فرمود: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِيناً. (۷۲)

"امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را دین شما پسندیدم". پس برای اولیای خود بر شما حقوقی قرار داد و شما را به ادای آن دستورفرمود تا آنچه از زن و مال و خوردنی و نوشیدنی بر دوش دارید، برای شماحلال باشند، خداوند فرمود: قُل لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى. (۷۳)

"بگو از شما مزدی بر آن نخواستم جز دوستی با خویشانم".

و بدانید که هر کس بخل ورزد، بر خود بخل ورزیده و خداوند بی نیازاست و شما نیازمندانید که خدائی جز او نیست، و سخن در باره آنچه به سود و

زیان شما بود به درازا کشیده شد. " (۷۴)

ما به قلّه های حقایق رسیده ایم ائمه علیهم السلام به مقام دنیوی یا ثروت و یا شهرت، مباهات نمی کردندبلکه فخر آنان به حب خدا و انتساب به رسول خدا و علم و تقوا بود.

آنچه در زیر نقل می شود سخن شکوهمندی است منسوب به امام عسکری که آن را به خط مبارک ایشان یافته اند.

در این مکتوب آمده است: "ما به گامهای نبوّت و ولایت به قلّه های حقایق رسیده ایم و راههای هفتگانه را با نشانهای فتوّت روشن ساخته ایم.

ما شیران میدانهای کارزاریم وابرهای پر باران.

شمشیر و قلم در دنیا و درفش سپاس و دانش در آخرت درکف ماست.

فرزندان ما خلفای دینند وهم پیمانان یقین، و چراغهای امّتهایندو کلیدهای بزرگواری وبخشش.

کلیم) موسی علیه السلام (را وقتی حلّه نبوّت پوشاندند که ما از او پیمان و فاداری گرفتیم، و روح القدس در بهشت آسمان سوّم از باغهای تازه رسِ ما می چشید، و پیروان ما گروه رستگارانند و دسته پاکان.

برای ما یار و نگاهبانند و بر تیرگی باور و مددکار، و بزودی چشمه سارهای زندگی) واقعی (پس از شراره های آتش برای آنان شکافته می شود". (۷۵)

درسهایی برای زندگی بهترین درسها همان است که انسان از آنها در زندگانی خویش بهره برمی دارد.

ائمه هدی علیهم السلام آموزشهای زندگی بخش فراوانی ارائه داده اند که اگر ما به فهم آنها نایل شویم نیکبخت ترین مردم در دنیا و نزدیک ترین آنها به خشنودی خداوند در آخرت خواهیم بود.

در آنچه که ذیلاً نقل می شود به تأمل در باره پاره ای از سخنان امام در این عرصه مهم خواهیم پرداخت: "تا آنجا

که تحمّل داری، در خواست و سؤال مکن، زیرا برای هر روزی، رزق جدید است و بدان که پا فشاری و اصرار در سؤال و کمک خواستن هیبت انسان را از بین می برد وباعث رنج و سختی می گردد.

صبر پیشه کن تا خداونددری بروی تو بازکند که گذشتن از آن برای تو سهل و آسان باشد.

چه نزدیک است خداوند کارساز به انسان درمانده، وامنیّت و آسایش به شخص فراری ترسان، پس شاید غیرتها نوعی از تأدیب الهی باشد.

و بهره ها و نصیب هامراتبی است، پس بر چیدن میوه ای که نرسیده است عجله مکن، چرا که دروقت مناسب آنرا بدست خواهی آورد.

وبدان، تدبیر کننده کارت بوقتی که کارت را اصلاح کند آگاه تر است، به اختیار او در همه امور خود که بنفع توست اطمینان کن، و در بر آوردن حاجات خود قبل از رسیدن وقت آن، عجله منماکه قلب و سینه ات، تنگ می شود، و یأس بر تو چیره می شود.

و بدان که ازبرای بخشش، اندازه و مقداری است که اگر از آن فزونی یابد، اسراف خواهدبود و از برای مدارا و احتیاط اندازه ای است که هر گاه از آن بیشتر شود، جبن و ترس است و از برای اقتصاد و میانه روی مقدار است که زیادتر از آن بخل است و شجاعت را مقداری است که افزون آن تهوّر و بی باکی است و ازتیزهوش آرام بر حذر باش". (۷۶)

"بهترین برادران تو کسی است که گناهت را فراموش کرد و نیکی ترابه خویش یادآورد.

سست حیله ترین دشمنان کسی است که دشمنی خویش را آشکار ساخت".

"زیبائی چهره، جمال برون است و زیبایی عقل جمال درون

است" "سزاوارترین مردم به محبّت کردن، کسی است که از او امید محبّت کردن دارند.

" "پلیدیها در خانه ای قرار داده شدند و دروغ کلید آن خانه است".

"نادانی دشمن است، و حلم حکومت، و راحتی دلها را نشناخت آن که حلم، پاره های اندوه صبر و دشمنی را به وی جرعه جرعه نچشاند.

" "هر که بر پشت باطل سوار شد، در سرای پشیمانی فرود آمد.

" "تقدیرهای غالب با کشمکش دفع نگردند، و ارزاق نوشته شده را به آزنتوانند بدست آرند، و با امساک نتوان آنها را دفع گرداند".

## قسمت نهم

"عطایای (شخص) کریم تو را پیش او خوب جلوه می دهد و بدونزدیکت می سازد، و عطایای (شخص) فرو مایه تو را از او دور می کند و به نزدش منفورت می سازد".

"هر که پارسایی خوی او باشد و کرم سرشت او و بردباری عادت اودوستانش زیاد گردد و تمجید بر او فراوان، و با ستایشهایی نیکویی که از اومی کنند بر دشمنانش پیروز می شود.

" در تشویق به روزه گرفتن و نماز شب خواندن فرمود: "شب زنده داری گواراتر از خواب است و گرسنگی در خوبی خوراک فزاینده تر. " (۷۷)

"مؤمن برای مؤمن برکت است و بر کافر حجّت.

" "دل احمق در دهان اوست و دهان حکیم در دل او.

" "توجّه به رزقی که برایت تضمین شده، تو را از کار واجبت باز ندارد".

"هیچ عزیزی از حق جدا نشد جز آنکه خوار شد، و خواری حق رانگرفت مگر آنکه سر فراز شد.

" "دوست نادان، مایه رنج است.

" "دو خصلت است که والاتر از آنها چیزی نیست: ایمان به خداوند و سودرساندن به برادران".

"گستاخی فرزند بر پدر، در کوچکی، منجر به عاق

شدن در بزرگی اش شود.

" "اظهار شادمانی در برابر شخص غمزده، بی ادبی است.

" "بهتر از زندگی چیزی است که اگر از دستش بدهی، زندگی را منفور داری و بدتر از مرگ چیزی است که چون بر تو فرود آید مرگ را محبوب شماری".

"ریاضت دادن نادان و ترک دادن معتاد از چیزی که بدان عادت کرده، خود معجزه است.

" "تواضع نعمتی است که بر آن حسد نبرند.

" "آدمی را طوری گرامی ندار که بر او سخت بگذرد.

" "هر که برادرش را نهانی اندرز داد او را آراسته و آن که در برابر دیگرانش پند گفت، زشتش ساخته".

"هیچ بلایی نیست مگر اینکه برای خدا در پیرامون آن نعمتی است.

" "چه زشت است برای مؤمن گرایشی که او را خوار می کند. " (۷۸)

آن حضرت فرمود: "پارساترین مردم کسی است که به هنگام بر خورد با امور شبهه ناک بازایستد، عابدترین مردم کسی است که فرایض را بر پای دارد، زاهدترین مردم کسی است که از حرام دست شوید، سخت کوش ترین مردم کسی است که گناهان را ترک گوید.

شما در عمرهای کاسته شده و روزهای شمرده شده (اندک) هستید، ومرگ ناگهان سر می رسد.

هر که تخم نیکی بکارد خوشی بدرود، و آن که تخم بدی بکارد پشیمانی بدرود.

هر زارعی را همان چیزی است که می کارد، کندکار را بهره از دست نرود، و آزمند آنچه را که برایش مقدّر نیست به دست نیاورد.

هر که به خیری رسد خدایش داده و هر که از شرّی در امان نگاه داشته شود، خدایش نگاه داشته.

" در نامه مبارکش به ابن بابویه فقیه مشهور، فرموده است: "امّا بعد، تو را ای پیر و معتمد

و فقیهم، ابو الحسن علی بن حسین قمی، که خدایت برای کسب خشنودیهایش تو را موفّق بدارد و به رحمت خویش از صلب تو فرزندانی صالح عطایت فرماید، سفارش می کنم به تقوای خدا و بر پای داشتن نماز و پرداخت زکات که نماز از مانعان زکات پذیرفته نشود.

و تو را سفارش می کنم به آمرزش گناه، و فرو خوردن خشم، و صله رحم وهمدلی با برادران، و کوشش در (جهت رفع) نیازهای ایشان درسختی وآسانی، و بردباری در برابر نادانان، و نفقه در دین، و تربیت درکارها و رعایت قرآن، و خوشخویی، و امر به معروف و نهی از منکر که خداوند عزّ و جلّ فرمود: لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِّن نَّجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَمَن يَفْعَلْ ذلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْراً عَظِيماً. (۷۹)

"در بسیاری از راز گویی اینان هیچ چیزی نهفته نیست مگر آنکه به صدقه امر کند یا نیکی یا اصلاح میان مردم، و آن کسی که از پی خشنودی خدا این کاررا بکند بزودی پاداشی بزرگ عطایش فرماییم.

" و دوری از تمام زشتیها.

و بر تو باد گزاردن نماز شب سه بار این دستور را تکرار فرموده و هر که نماز شب را کوچك انگارد از ما نیست.

پس به وصیّت من عمل کن و شیعیانم را بگو تا بدان وادار شوند.

و برتو باد انتظار فرج که پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: "برترین اعمال امّت من، انتظارفرج است"، شیعیان ما همواره در اندوه خواهند بود تا آنکه فرزندم ظهورکند همان که پیامبرصلی الله علیه وآله بدو مژده داد که زمین را از عدل و داد پر

می کندپس از آنکه از ستم وبیداد پر شده باشد.

پس ای پیرو و شیعه من شکیبا باش و همه شیعیانم را به شکیبایی فرمان ده که: إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ ِیُورِثُهَا مَنْ یَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَهُ لِلْمُتَّقِینَ. (۸۰)

"زمین از آن خداست، آن را به هر که از بندگانش خواهد به میراث دهد، وفرجام از آنِ پرهیزکاران است.

" و درود بر تو و بر تمام شیعیانم و رحمت و برکات خدا بر ایشان باد.

خدا ما را بس است چه خوب وکیل و چه خوب سر پرست و چه خوب یاوری است. " (۸۱)

دعا: استراتژی مبارزه دعاهای مأثور از خاندان وحی علیهم السلام همواره به عنوان استراتژی مبارزه بر ضدّ تمام انواع فسادهای فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و بوده است.

مگر نه اینکه دعا قلب را به پروردگار نزدیک می کند.

و روح مؤمن رابه آفاق معرفت خدا به تعالی می برد؟ هر گاه معرفت انسان به خدا فزونی می گیرد.

ایمان او به خدا بیشتر می شود و - در نتیجه - تعهد او به تعالیم اسلامی بیشتر می شود، یکی از برجسته ترین مصادیق این تعالیم، انقلاب بر ضد طاغوتیان و صبر و پایداری در رویارویی با آنان و تسلیم نشدن دربرابر ابزارهای بیم دهنده و امیدوار کننده وگمراه کننده ایشان است.

کلمات دعا در نزد اهل بیت، که آن را از رسول خداصلی الله علیه وآله به میراث برده اند، چونان پر مایه ترین گنج و قیمتی ترین غنیمت است.

دعا در نزدآنان دایره المعارفی است الهی.

در آنها آیات حکمت و شیوه های تربیت وآگاهیهای سیاسی و دیدگاههای فرهنگی را می توان پیدا کرد.

دعایی که امام حسن عسکری علیه السلام به اهل قم آموخت و همچون یک

منشور سیاسی و سندی جهادی و استراتژی برای حرکت و شیوه ای مکتبی در آن برهه حساس منتشر شد، امروز از گنجینه های اهل بیت قلمدادمی شود، سزاوار است که ما شبانه روز به خواندن و تأمّل در این دعابپردازیم، تا شناخت و یقین و ثبات قدم و هدایت بیشتری فراچنگ خویش بیاوریم.

اینک بگذارید با هم عبارات این دعا را زمزمه کنیم و درآنها ژرف بیندیشیم: "سپاس خدای را به خاطر شکر نعمتهایش، و طلب افزونی آنها، وجلب روزی اش، و طلب خالص شدن برای او و در او و نه دیگری، و پناه از ناسپاسی وکفرپیشگی در عظمت و بزرگی او، سپاس کسی که می داند هر نعمتی که به او می رسد ازجانب پروردگارش است و هر کیفری که به او می رسد به خاطر بدکرداری اوست وخدا درود فرستد بر محمّد، بنده وپیامبرش و برگزیده خلقش و وسیله پیوندمؤمنان به رحمتش، ونیزدرود بر تبار پاک او ووالیان کار او".

"خدایا! تو خود مردم را به فضل خویش دعوت کردی، و به خواندنت فرمودی، واجابت دعا را برای بندگانت ضامن شدی، و ناامید نکردی کسی را که خواسته خود را بر تو عرضه کرد.

و با حاجت خود قصد درگاه تو را کرد، ودستی خواهشگر را از عطای خویش تهی باز نگرداندی، و از عطای بی عوض خویش ناامیدپس نزدی، و هر که به سوی تو کوچید تو را نزدیک بیافت، و هر که بر تو وارد شدموانع سر راه او را برداشتی.

"معبودا! و اینک من با خواسته خود درگاه تو را قصد کردم، و در فضل تو رادست خواهشم کوبید، و قلبم با خشوع و خواری

بـا تو راز ونیـاز می گویـد، و هم خود تو را بهـترین شـفیع خویش به درگـاهت یـافتم، تو خواهش مرا می دانی پیش ازآنکه به انـدیشه ام خطور کنـد یا در خاطرم راه یابـد، پس خدایا خواسـته ام را به اجابت وصل کن، و خواهش مرا با رسـیدن به حاجتم قرین گردان".

"خـدایا! کژی فتنه هـا مـا را در بر گرفت، و سـرپوش حیرت بر مـا چیره گشت، و فرو مایگـان و حقیران ما را درهم کوفتنـد، و آنان که در دین توبه ایشان اطمینان نبود بر ما حاکم شدند، و آن که حکم تو را معطل گذارد کارهای ما را به سـتم ربود، ودر نابودی بندگانت و در تباه ساختن دیارت کوشید.

"خداونـدا! فیی ء مـا پس از تقسـیم دست به دست گشت، و امارت ما پس ازمشورت یاوه شـد، و پس از انتخاب امّت به منزله میراث در آمـدیم، آنگاه باسـهم یتیم و بیوه زنان (اسـباب) وسـیقی و نوازنـدگی خریـداری شد، و در گزینش مؤمنان اهل ذمه اختیار دار شدند.

و فاسق هر قبیله کارهای آنان را بر عهده گرفت، پس مدافعی ایشان را از هلاکت باز ندارد، و پاسـبانی به دیده رحمت به آنها نَنِگرد، آن که داراست جگری سوخته از تشـنگی را سیر نکند، ایشان صاحبان متاعی اندکند درسرایی تباه شده، و طلایه داران مسکنت و بیچارگی اند، و خلفای اندوه و ذلّت. (۸۲)

"معبودا! کشتِ باطل درو شد، و نهایت آن در رسـید، و سـتونهای آن استواری یافت، وپاره هایش فراهم آمد، وجوانه اش زود سر برزد، وشاخه اش بالیدن گرفت.

"خداوندا! دروگری از حق برای او بیار تا تنه اش را درهم کوبد، وساقه اش رادرهم شکند، و کوهانش را

ازهم بدرد، و بینی اش را بر خاک مالد تا باطل با آن سیمای پلیدش نهان گردد، و حق با آن زیور زیبایش پدیدار شود".

"خدایا! برای ستم پشتوانه برجای مگذار مگر که ویرانش سازی، وسپری برجای منه مگر که آن را بدری، و وحدت کلمه ای قرار مده مگر که پراکنده اش کنی، ولشکری مجهز برای آن مگذار مگر که خوارش کنی، و ستونی بر قرار مدار مگر که آن را فروریزی، و بالابرنده درفشی برای آن باقی مگذار مگر که سر نگونش سازی، و سر سبزی قرار مده مگر که خشکش گردانی".

"خدایا! پس خورشیدش را درهم بپیچ ونورش را ببر، ونامش را محو کن، و به حق شَرِّ آن را بِکَن، وسپاهیانش را پراکنده ساز، ودلهای یاورانش را آکنده از هراس کن".

خداوندا! دنباله ای از آن باطل باقی مگذار مگر نابودش کنی، و نه بنیه ای جزآنکه با خاک یکسانش نمایی، و نه حلقه ای جز آنکه آنها را در هم بکوبیش، و نه سلاحی جز آنکه کندش گردانی، و نه مرکوبی مگر آنکه هلاـکش کنی، و نه بر دوش دارنده پرچمی جز آنکه سرنگونش دارای".

"بار خدایا! یارانش را پس از پیوستگی از هم گسسته دار، و پس از همسخنی پراکنده شان فرمای، وپس از چیرگی امّت سر افکنده وخوارشان بدار، و ازسیمای (روز) گرم و درخشان عدل و داد برای ما، نقاب برگیر، و آن را جاودانه به ما بنمایان بی آنکه ظلمتی در آن باشد، نوری بی آنکه تیرگی با آن باشد، و ابر پرباران آن را بر ما پیاپی بباران، و برکتش را بر ما فرود آر، و او را بر دشمنانش چیرگی

بخش و بر آنان که با او سر ستیز دارند یاری اش فرمای".

"خداوندا! حق را آشکاری ده، و تاریکی فراگیرستم و سپاهی حیرت را به اوروشن و نورانی کن.

خداوندا! دلهای مرده را بدو جان بخش، وخواستهای گوناگون و آرای پراکنده را به او جمع کن، و حدود ضایع شده و احکام وانهاده دینت را بدوبر پای دار، و شکمهای از گرسنگی بر آمده را بدو سیر کن، و بدنهای نا توان وخسته را بدو، راحتی بخش، همچنانکه ما را به خواندن او توفیق عنایت کردی، وغافلان را از اطراف او دور فرمودی، و در دلهای، مهر او و امید و خوش گمانی به اورا برای اقامه احکامش جای دادی".

"پروردگارا بهترین یقینها را در باره او برای ما به ارمغان آور، ای آن که تحقّق بخشنده گمانهای نیکی، و تصدیق کننده آرزوهای به تأخیر افتاده ای.

خدایا! دروغ کسانی را که در باره او با تو به ستیز برخاستند ظاهر کن، و به واسطه او گمانهای کسانی را که از رحمت تو مأیوس و ناامید گشته اند، باطل فرمای".

"بارالها! ما را یکی از اسباب او و یکی از پرچمهای او و یکی از دژهای او قرارده، چهره های ما را به زینت یافتن او شاداب و زیبا گردان، و ما را به نصرت اوارجمند بدار، و نیّت ما را نیکو کن تا ما را برای او، بدو پیروز گردانی، وحسودان و آنان را که چشم انتظار رسیدن به پشیمانیها و عقوبتها بر ما هستند به غمِ ما شادمکن، تو خود بی گناهی ما را می بینی، و دل ما را که هیچ کینه ای از آنان در خودنگرفته و

آرزوی وقوع بلا بر آنان را ندارد، نظاره گر هستی، حال آنکه اینان در باره ما پی فرصت می گردند، تا چون غافل شدیم بر ما یورش آورند".

## قسمت دهم

"خداوندا! تو ما را از خودمان آگهی دادی، و به عیبهای نهانمان بینا فرمودی، مامی ترسیم همین آشکاری اجابت تو ما را از تو غافل بدارد، حال آنکه تو بر آنان که سزاوار نیستند می بخشی، و بر خواهشگران آغازگر نیکی واحسانی، پس برحسب کرم و بخشش وفضل وامتنان خویش کار مارا راست آور که تو هر چه خواهی کنی و آنچه خواهی حکم دهی، ما به تو روی کرده ایم واز گناهان خود به درگاه تو توبه آورده ایم".

"پروردگارا! آن که به تو می خواند، و بنده تو که به قسط قیام می کند، محتاج رحمت توست، و نیازمند یاری تو بر طاعت، چون آغاز نعمت خویش بودی بر او، و جامه های کرامت خویش را تو خود بر قامت او پوشاندی، و محبّت طاعت خویش را بر او افکندی، و از محبّت خود گامهایش را در دلها استواری دادی، و او رابر کارهایی که اهل زمانش از آنها چشم پوشیدند توفیق عمل ارزانی کردی، و او رافریادرَس بندگان ستمدیده قرار دادی، و یاور کسانی که جز تو یاری نیافتند، وزنده کننده احکام وانهاده از کتابت، و بر افرازنده پرچمهای دینت و سنّتهای پیامبرت که سلام وصلوات ورحمت وبرکات تو بر او وخاندانش باد، قرارش دادی".

"پس خداوندا او را از عذاب و بلای تجاوز گران در دژی استوار محافظت فرمای، و دلهای پراکنده دین جویان را به نورش روشنایی بخش، و بهترین چیزی راکه به قیام کنندگان به عدل و

دادت از پیروان پیامبران، رساندی به او نیز برسان".

"بار الهی! خوار کن به واسطه او کسی را که در رجوع به محبّت تو با اوهمکاری نمی کند، و آن را که به دشمنی با او برخاسته است، و با سنگ کوبنده خویش بر آن که در صدد قیام علیه آئینت بکوب و آنرا ذلیل و خوار گردان وخشم گیربر آن که به خونخواهی او بر نمی خیزد و یاری نمی رساند، در حالی که او به خاطر توبا خویشان و بیگانان در ستیز ودشمنی می افتد که البته این منّتی است از جانب توبر او نه از او بر تو".

"کردگارا! پس همچنانکه او جان خویش را در راه تو آماج بیگانگان قرار داد، و در حمایت از مؤمنان برای تو خون خویش را تقدیم کرد، وشرّ نافرمانان مرتد رادفع کرد تا آنجا که گناهانی که آشکارا می کردند پنهان و نابود کرد و آنچه را که عالمان ترک کرده بودند، در حالیکه خداوند از آنها پیمان گرفته بود بر مردم آشکارش سازند و نهانش ندارند، ظاهر گرداند و مردم را خواند که تنها تو را به طاعت اختصاص دهند و از آفریده هایت برای تو نیازی نگیرند که فرمانش برتر ازفرمان تو باشد، با آن تلخیهای سخت و خونبار که با حواس دلش جرعه جرعه نوشید، واندوه و غمهایی که بر او دست داد، و رویدادهای مهم بر او هراس انداختندوغصه های گلوگیر او شد که گلوها از فرو دادنش ناتوان گشتند، و هیچ کسی بر اومهربانی نکرد، از بینندگانی که به کاری از کارهای تو می نگریستند، ودستی به دگرگون کردن آنها و باز گرداندن آن به حریم محبّت تو

بلند نشد".

"پس خـدایا! او را به یـاری خودت پشـتگرم فرما، و توانایی او را در آنچه ازانجام آن باز مانـده، مثل طرد آنان که در حریم تو خیمه زده انـد، بیفزای و از تأییـدخویش در نیرو و قـدرت او توانـایی قرار ده، و مـا را از أنس به او رمیـده مکن، و او راپیش از رسـیدن به آرمانش که همان فراگیر کردن صـلاح و راستی در همکیشان خویش و ظاهر کردن عدل و داد در امّتش می باشد، نمیران".

"پروردگـارا! بـه خـاطر اسـتقبالی که از قیـام به فرمـان تـو نشـان داد، جایگـاهش رادر روز رسـتاخیز و الاـ گردان، و پیـامبرت، محمّدصـلی الله علیه وآله، را که درود تو بر او ودودمـانش بـاد، به دیـدارش و نیز دیـدار کسانی که از دعوت او پیروی کردند شـاد بـدار، و به خـاطر آنچه از او دیـدی، مثل قیام به فرمانت پاداش او را کامل عطا کن، و او رادر زنـدگی اش به خود مقرب فرمـا، و به خواری ما به واسـطه دوری او رحمت آر، و اگر او را از دست دادیم به ضـعیفی ما در برابر کسانی که به همراهی او (قائم) نهارا سرکوب کردیم و دست کسانی که ما بر آنها چیره گشتیم تا از نافرمانی او دورشان سازیم، بر ما دراز گشت، رحم کن و به تفرقه ما پس از الفت ووحدت در زیر سایه حمایت او رحم آر، و به حسـرت ما هنگام فریاد خواهی از او در جایی که ما را ازیاری او باز نشاندی، ترحّم فرما".

"بار خدایا! او را از آنچه بر او بیم می رود ایمن و آسوده قرار ده، وتیرهای نیرنگ را که از

سوی بد کرداران به سوی او و همکارانش ویاورانش بر طاعت پروردگارش، آنان که سلاح و دژ و پناهگاه و اُنس او گردانیده ای، دور گردان.

کسانی که از زن و فرزند خویش دست شستند، واز وطن خود رخت بربستند، وبستر نرم را رها کردند، و از تجارت خود چشم پوشیدند، و زندگیشان را دستخوش زیان ساختند، و بی آنکه از سرنوشت خود بگریزند جمع و انجمن خود را رها کردند، وبا بیگانگان که مددکارشان بودند در آمیختند، و بستگان نزدیک خود را که رویاروی آنها ایستادند، ترک گفتند، وپس از پشت کردن وگسستن در طول عمرشان، دو باره گردهم آمدند، و اسباب متصل به متاع اندک دنیای گذران را از هم بریدند".

"پس خداوندا! آنهارا در امن حرز وسایه حمایت خویش بگیر، وخشم بندگانی که به دشمنی آهنگ آنها را کرده اند از ایشان باز بدار، و به خاطر دعوت ایشان کفایت و یاری خود را بر آنها تمام فرما، و به پشتیبانی و نصرتت آنان را تأیید فرماو با حق (آنان) باطل کسانی که می خواهند نور تو را خاموش کنند، نابود فرما".

"پروردگارا! به واسطه آنها سراسر آفاق و اقطار جهان را از عدل و داد ورحمت و فضیلت آکنده فرما، و مطابق کرم و بخشش خود تلاش آنها را پاس بدار، از همان سپاسی که به بندگانت که به عدل و داد قیام کردند ارزانی داشتی، و از پاداش خویش آن را بر ایشان ذخیره فرما تا به واسطه آن مراتبشان والا گردد، که تو هر کار که خواهی کنی و هر چه خواهی حکم دهی. (۸۳)

### پی نوشت ها

۱ (۲ و ۲ - بحارالانوار، ج ۵۰،

ص ۲۳۶.

۳) بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۲۴۴.

۴) بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۲۴۲.

۵) همان مأخذ، ص ۲۴۴.

۶) بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۲۴۵.

۷) همان مأخذ، ص ۲۳۹.

۸) بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۲۳۶.

۹) سیره الائمه الاثنی عشر، ص ۴۹۰.

۱۰) سیره الائمه الاثنی عشر، ص ۴۸۲.

۱۱) سیره الائمه الاثنی عشر، ص ۲۵۳.

۱۲) همان مأخذ، ص ۳۰۹.

۱۳) البته طول خلافت معتمد بیش از بیست سال بوده و شاید پس از گذشت مدّتی ازدوران خلافتش نزد امام آمده و این خواسته را مطرح کرده است.

همان مأخذ، ص ۳۰۹.

۱۴) سوره روم، آیه ۴.

۱۵) سوره اعراف، آیه ۵۴.

۱۶) سیره الائمه الاثنی عشر، ص ۲۵۷.

۱۷) همان مأخذ، ص ۲۶۴.

۱۸) همان مأخذ، ص ۲۶۷.

۱۹) سیره الائمه الاثنی عشر، ص ۲۶۸.

۲۰) سیره الائمه الاثنی عشر، ص ۲۶۸.

۲۱) همان مأخذ، ص ۲۶۹.

۲۲) همان مأخذ، ص ۲۷۴.

۲۳) سیره الائمه الاثنی عشر، ص ۲۷۴.

۲۴) سیره الائمه الاثنی عشر، ص ۲۷۱.

۲۵) همان مأخذ، ص ۲۹۴.

۲۶) سیره الائمه الاثنی عشر، ص ۲۹۹.

۲۷) بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۲۸۳.

۲۸) و ۲ - بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۲۸۳.

۲۹) ۳۰) بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۲۹۴.

۳۱) سوره هود، آیه ۱۱۶.

۳۲) سوره هود، آیه ۱۱۷.

۳۳) حیاه الامام العسکری، ص ۲۱۷.

۳۴) حیاه الإمام العسکری، ص ۲۴۲.

۳۵) همان مأخذ، ص ۲۴۶.

۳۶) حیاه الامام العسکری، ص ۲۳۱.

۳۷) حیاه الامام العسکری، ص ۱۹۲؛ به نقل از عیون التواریخ.

۳۸) حیاه الامام العسکری، ص ۱۹۵ به نقل از طبقات ابن معتز، ص ۳۷۷.

۳۹) همان مأخذ، ص ۲۳۴ به نقل از مقاتل الطالبیّین.

۴۰) حیاه الامام العسکری، ص ۲۱۶ به نقل از کامل بن اثیر، ج ۵، ص ۳۱۶ - ۳۱۴.

۴۱) حیاه الامام العسکری، ص ۲۲۱ - ۲۲۰ به نقل از مناقب، ج ۴، ص

۴۲۴.

۴۲) حیاه الامام العسکری، ص ۲۵۴، به نقل از مهج الدعوات، ص ۲۷۴.

۴۳) حیاه الامام العسکری، ص ۲۶۷ به نقل از ارشاد، شیخ مفید، ص ۳۸۳.

۴۴) حیاه الامام العسکری، ص ۲۶۷ به نقل از ارشاد ص ۳۸۳.

۴۵) همان مأخذ، ص ۲۶۸ به نقل از ارشاد همان مأخذ صفحه.

۴۶) حیاه الامام العسکری، ص ۲۶۳.

۴۷) حیاه الامام الحسن العسکری - باقر شریف القرشی، ص ۱۳۱.

۴۸) حیاه الامام العسکری، ص ۱۳۵.

۴۹) همان مأخذ، ص ۱۳۶.

۵۰) همان مأخذ، ص ۱۴۱.

۵۱) همان مأخذ، ص ۱۴۲.

۵۲) و ۳ - حیاه الامام العسکری، ص ۱۴۴.

۵۳) ۵۴) حیاه الإمام العسکری، ص ۱۴۸.

۵۵) همان مأخذ، ص ۱۵۰.

۵۶) حیاه الامام العسکری، ص ۱۵۱.

۵۷) حیاه الامام العسکری، ص ۱۵۶.

۵۸) همان مأخذ، ص ۱۵۷.

۵۹) حیاه الامام العسکری، ص ۱۶۱.

۶۰) همان مأخذ، ص ۱۵۳.

۶۱) حیاه الامام العسکری، ص ۱۵۵.

۶۲) حیاه الامام العسکری، ص ۱۵۵.

۶۳) و ۳ – حیاه الامام العسکری، ص ۱۶۸.

۶۴) همان

۶۵) سوره فتح، آیه ۲۶.

۶۶) سوره نساء، آیه ۵۹.

۶۷) سوره بقره، آیه ۱۴۳.

۶۸) سوره حجرات، آیه ۱۳.

۶۹) حیاه الامام العسکری، ص ۳۷۲.

۷۰) بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۳۷۲.

۷۱) سوره طه، آیات ۱۲۵ و ۱۲۶.

۷۲) سوره مائده، آیه ۳.

۷۳) سوره شوری، آیه ۲۳.

۷۴) بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۳۷۴ – ۳۷۶.

۷۵) همان مأخذ ص ۳۷۸.

۷۶) بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۳۸۹ – ۳۷۸.

۷۷) همان مأخذ، ص ۳۷۸.

۷۸) بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۳۷۸ – ۳۷۷.

۷۹) سوره نساء، آیه ۱۱۴.

۸۰) سوره اعراف، آیه ۱۲۸.

۸۱) حیاه الامام الحسن العسکری، ص ۸۱ – ۸۰.

۸۲) این قسمت از دعا نشانگر وضع آسفبار مردم در آن برهه وعلت فساد در میان آنهاست.

۸۳) مهج الدعوات – سیّد ابن طاووس، ص ۶۳ – ۶۷.

## سیمای امام حسن عسکری (ع)

### وجه تسمیه امام حسن عسکری (ع)

ابو محمد، الحسن العسکری،

ابن علی الهادی علیه السلام ابن خلکان در تاریخش می گوید: او یکی از ائمه دوازده گانه امامیه و نیز پدر امام منتظر، صاحب سرداب است، هم او و هم پدرش، علی، به عسکری معروفند ... عسکری - به فتح عین و سکون سین و فتح کاف و راء - منسوب است به سامرا، و آنرا معتصم بنا کرد و مقر سپاه خود را بدانجا منتقل نمود.و امام حسن را، عسکری گویند، از آن جهت که متوکل، پدر او را بدان جا تبعید کرد و ایشان مدت بیست و نه سال در آنجا ساکن بود. از این رو ایشان و فرزندش را به این مکان منسوب کرده اند. (۱۰۳۷)

## شمایل حضرت عسکری (ع)

در کتاب الخرائج والجرائح راوندی است که:

اخلاق او چون اخلاق رسول خدا صلی الله علیه وآله بود آن حضرت علیه السلام مردی بود سبزه و دارای قدری رشید و صورتی زیبا و بدنی موزون و سنی اندک، و چنان هیبت و جلالت و هیاءتی داشت که خاص و عام تعظیمش می کردند و بزرگش می داشتند؛ زیرا در برابر فضل و عفاف و صیانت و زهد و عیادت و صلاح او چاره ای جز آن نداشتند. او، جلیل و نبیل و فاضل و کریم بود که تحمل سختی هایش بسیار و در برابر مصائب و ناسازگاری های روزگار با ثبات بود. اخلاقش و خوی و کردارش خارق عادات بود. (۱۰۳۸)

## قضاوت امام

مردی نصرانی که به زنی مسلمان تجاوز کرده بود، نزد متوکل آوردند. متوکل بر آن شد تا بر او حد جاری کند، ولی او اسلام آورد و مسلمان شد. یحیی بن اکثم گفت: ایمان آوردنش، شرک و عمل خلافش را از میان برد.

بعضی دیگر گفتند: سه حد بر او واجب است.

دیگران نیز هر کدام چیزی گفتند که باید با او چنین و چنان کرد.

متوکل امر کرد تا نامه ای به امام ابوالحسن عسکری علیه السلام نوشتند و مساءله را از ایشان پرسیدند.

وقتی امام نامه را خواند چنین نوشت: باید آنقدر زده شود تا بمیرد!

یحیی و فقهای دیگر این حکم را انار کرده، گفتند: یا امیرالمؤمنین! در باره این حکم از او سوال کنید؛ زیرا چنین حکمی در کتاب و سنت نیست!

از اینرو متوکل نامه ای برای امام علیه السلام نوشت که فقهای مسلمین این حکم را قبول ندارند و می گویند: چنین حکمی در کتاب و سنت

نیست! پس برای ما روشن کن که چرا چنین حکمی را صادر فرموده ای؟

امام علیه السلام پاسخی داد بدین شرح: بسم الله الرحمن الرحیم فلما راو باءسنا قالوا آمنا بالله وحده و کفرنا بما کنا مشرکین فلم یکن ینفعهم ایمانهم لما راءوا باءسنا؛

امام ایمانشان، پس از دیدن مرگ و مشاهده عذاب ما بر آنان، هیچ سودی نبخشید. سنت خدا چنین حکم فرما بوده و آنجا کافران زیانکار شدند. (۱۰۳۹) (۱۰۴۰)

### داستان هاروت و ماروت

روزی به امام حسن عسکری علیه السلام، ابوالقاسم، عرض کردیم: قومی نزد ما هستند که گمان کنند، هاروت و ماروت دو ملک بوده اند که ملایکه چون عصیان بنی آدم بسیار شد آن دو را برگزیدند و خداوند، آنها را با کسی دیگر به دنیا فرو فرستاد. آن دو، به واسطه زهره به فتنه افتادند و اراده زنا کرده، شرب خمر کردند و مرتکب قتل نفس محرمه شدند و خداوند آن دو را در بابل عذاب فرمود و آن زن را مسخ کرد و به صورت همین ستاره ای که زهره نام دارد، مبدل نمود.

امام علیه السلام در پاسخ فرمود: معاذ الله! ملایکه، معصومند و به الطاف الهی، از کیفر و زشتی ها محفوظند؛ چنان که خدای عز و جل درباره آنها فرماید: لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یؤمرون؛ هرگز نافرمانی خدای نکنند و آنچه امر شوند انجام دهند. (۱۰۴۱)

و نیز فرمود: و له من فی السموات والارض و من عنده – یعنی ملائکه – لا یستکبرون عن عبادته و لا یستحسرون یسبحون اللیل و النهار لا یفترون؛ آنچه در آسمانها و زمین است، همه ملك اوست و آنان که در پیشگاهش

مقربند (فرشتگان) از عبادتش سرپیچی نکنند و خسته و ملول نشوند. (۱۰۴۲)

و نیز درباره شان فرماید: بل عباد مکرمون، لا یسبقونه بالقول و هم بامره یعملون ... مشفقون؛ (۱۰۴۳)

بلکه همه بندگان مقرب خدایند، که هرگز پیش از امر خداوند عملی انجام ندهند و هر چه کنند به فرمان اوست، و هر چه از ازل کرده و هر چه تا ابد کنند، همه را خدا داند و هرگز آن مقربان درگاه از احدی جز آن که خدای از او راضی است، شفاعت نکنند و آنان دایم از خوف خدای هراسانند.

خداوند این فرشتگان را در زمین جانشینان خود قرار داد و ایشان مانند انبیا و ائمه بودند در دنیا؛ آیا کسی از ائمه مرتکب قتل یا زنا شود؟!

سپس امام علیه السلام ادامه داد: آیا ندانی که خداوند، دنیا را از پیامبر یا امامی از نوع بشر خالی نگذارد؟ مگر چنین نیست که خداوند فرماید: و ما ارسلنا من قبلک - یعنی الی الخلق - الا رجالا نوحی الیهم من اهل القری؛ (۱۰۴۴) و ما هیچ کس را پیش از تو به رسالت نفرستادیم، جز آنکه رسولان همه (چون تو) مردانی بودند از شهرهای دنیا که به وحی ما مؤید شدند.

خداوند در این آیه بیان فرماید که ملایکه را به زمین نفرستاده تا امام و حاکم باشند؛ بلکه آنان را به سوی پیامبران خود، گسیل داشته است.

یوسف بن محمد و علی بن محمد سیار ادامه داده، گویند: به امام علیه السلام عرض کردیم: بنابراین دیگر ابلیس نباید ملک باشد؟

امام علیه السلام پاسخ داد: خیر! بلکه او از جنس جن بود. مگر نشنیده ای که خدای تعالی فرماید: و

اذ قلنا للملائکه اسجدوا لادم فسجدوا الا ابلیس کان من الجن؛ (۱۰۴۵)

و (ای رسول!) یاد آر هنگامی که فرشتگان را فرمان دادیم که آدم را سجده کنید! و آنان همه، سر به سجده بردند، مگر ابلیس که از جنیان بود.خداونـد بـدین وسـیله بیـان فرمایـد که ابلیس، جن بوده است، و او همان است که درباره اش فرمایـد: والجن خلقناه من قبل نار السموم؛ (۱۰۴۶) و جنیان را پیشتر از آتش گدازنده خلق کردیم.

امام علیه السـلام ادامه داده، فرمود: پـدرم از جدم، رضا و او از پدرش و پدرانش و آنها از علی علیه السـلام و او از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل کرده است که فرمود: خداوند، ما آل محمد را و نیز پیامبران و ملایک مقرب را برگزید، و این انتخاب او جز بر عمل و آگاهی از آنان به این که از ولایتش خارج و از عصـمتش جدا نشوند، و به کسانی که مستحق عذاب و نقمت الهی اند، ملحق نگردند، نبود.

به امـام (ع) عرض کردیم: برای ما روایت کرده انـد که علی علیه السـلام چون رسول خـدا صـلی الله علیه وآله به نص، او را به امامت نصب فرمود، خداوند ولایتش را بر فئام که از ملایک بودند عرضه داشت و آنها از قبولش سرباز زدند؛ خداوند نیز آنها را مسخ کرد و به صورت وزغ در آورد

امام (ع) فرمود: معاذالله آنان بر ما دروغ بسـته انـد! ملایک، رسولان خدایند همانند سایر انبیاء الهی که رسول آن خداوندند به سوی خلق؛ آیا از آنان کفر به خداوند سر زند؟

عرض کردیم: خیر!

فرمود: ملایکه نیز چنین اند؛ و شاءن ملایک عظیم و خطبشان

جلیل (۱۰۴۷) است.

## خلق اسماء

در احتجاج آمده: از ابو الحسن علیه السلام، در توحید سوال شد و از آن حضرت پرسیدند: برای ما بیان فرما که چگونه خداوند همواره خود، تنها بوده و چیزی همراهش نبوده و سپس اسماء را بدیعا خلق فرمود و آنها را برای خویش برگزید، حال آنکه این اسماء و حروف قدیم می باشند؟

امام علیه السلام نوشت: خداوند همواره بوده، سپس آنچه اراده فرمود به تکوین آورد، و گریزی از قضای او نیست و پس از حکم او حکمی نیست.

اوهام متوهمان در حیرت فرو رود و نگاه بینندگان قاصر ماند و اوصاف وصف کنندگان ره به جایی نبرد و گفته های مبطلان مضمحل گردد از درک عجیب شاءنش و یا رسیدن به علو مکانش. پس او در موضعی است نامتناهی، و در مکانی است که دید چشمان بدان نرسد و عبارات بدان اشاره نکند، هیهات! هیهات! (۱۰۴۸)

## مثل هابیل و قابیل

بعد از رحلت امام حسن عسکری علیه السلام برادر آن حضرت موسوم به جعفر کذاب ادعای امامت کرد و او را کذاب گفتند در مقابل امام جعفر صادق علیه السلام، چنانکه ابو خالد کابلی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام اسماء ائمه را پرسید، بنام حضرت صادق رسید عرض کرد: همه شما صادقید چرا او را صادق گویند؟

فرمود: چون پنجمی از اولاد او نیز جعفر نامیده می شود و دروغ می گوید در ادعای امامت.

حضرت امام علی نقی علیه السلام درباره او فرموده بود: حذر کنید از پسر من جعفر که به منزله پسر نوح است.

انه لیس من اخلک انه عمل غیر صالح. و با برادرش امام حسن علیه السلام حسد می ورزید چنانکه حضرت فرمود: مثل او با من، مثل

هابیل و قابیل است. (۱۰۴۹)

## معنای ایام

از صقر بن ابی دلف کرخی روایت شد که گفت: وقتی موکل، آقای ما ابوالحسن عسکری علیه السلام را آورد رفتم تا از حالش بپرسم (تا به اینجا که گفت): آنگاه عرضه داشتم آقای من! حدیثی از پیامبر صلی الله علیه وآله روایت شده که معنایش را نمی فهمم.

فرمود: آن چیست؟

عرضه داشتم: این سخن آن حضرت که: با ایام دشمنی نکنید که با شما دشمنی می کنند. معنای این حدیث چیست؟

فرمود: بلی! مادام که آسمانها و زمین برپا است ما ایام هستیم. (۱۰۵۰)

## اسم اعظم

در کافی از امام حسن عسکری علیه السلام نقل شده است که فرمودند: اسم اعظم خداوند هفتاد و سه حرف است و آصف تنها یک حرف آن را می دانست و به آن تکلم کرد و زمین برای او شکافته شد - و فاصله او و سبا از بین رفت - و عرض بلقیس را گرفت و نزد سلیمان آورد و پس از آن در کمتر از چشم به هم زدنی زمین گسترده شد. (۱۰۵۱) (۱۰۵۲)

## کو آن دل شکسته و آن حالت؟

حاج الحرمین الشریفین حاج جواد صباغ که از معتبرترین تجار و ثقه و معتمد بود و در سر من راءی سرکار تعمیر روضه متبرکه عسکریین در سرداب مقدس بود از جانب جعفر قلیخان خوئی در سنه یک هزار و دویست و ده که حقیر به عزم زیارت بیت الله الحرام به آن حدود مشرف شده به زیارت سر من راءی رفتم او در آنجا بود.

حکایت کرد که سید علی نامی بود که سابق بر این از جانب وزیر بغداد حاکم سر من راءی بود، حقیر او را در سنه یک هزار و دویست و پنج، که مشرف شده بودم دیده بودم گفت:

او از زوار عجم وجهی که هر سری یک ریال بود می گرفت و ایشان را رخص زیارت و دخول در روضه می داد و به جهت امتیاز وجه دادگان و نداد گان مهری برای ساق پای داشت هر که وجه داده بود می زد به جهت دفعات دیگر که داخل روضه می شوند نشان باشد.

روزی بر در صحن مقدس نشسته بود و سه نفر ملازم او هم ایستاده و چوبی بلند در پیش خود نهاده و قافله زواری از عجم وارد شده

بود پای هر یک را مهر می کرد و وجه را می گرفت و رخصت دخول می داد.

و جوانی از اخیار عجم آمد و زن او نیز همراه بود و از جمله اهل شرف و ناموس و حیاء و جمال بود و آن جوان دو ریال داد سید علی ساق پای آن جوان را مهر کرد و گفت: آن زن نیز باید تا ساق پای او را نیز مهر کنم. آن جوان گفت: هر دفعه این زن می آید و یک ریال می دهد می گذرد این فضیحت ضرور نیست!

سید علی گفت: ای رافضی بی دین! عصبیت و غیرت می کنی که ساق پای زن تو را ببینم!!

گفت: اگر در میان این جمعیت مردم غیرت کنم غلطی نکرده خواهم بود.

سید علی گفت: ممکن نیست تا ساق پای او را مهر نکنم اذن دخول بدهم.

آن جوان دست زن را گرفته گفت: اگر زیارت است همین قدر هم کافی است و خواست مراجعت کند، سید علی شقی گفت: ای رافضی! گفته من بر تو شاق و گران آمد همچنان که زن او رفت بگذرد. سر چوبی بر شکم او زد که افتاده و جامه او پس رفته بدن او مکشوف و نمایان شد، آن مرد دست آن زن را گرفته بلند کرد و رو به روضه مقدسه کرد: اگر شما بپسندید بر من نیز گوارا است! و به منزل خود مراجعت نمود.

حاجی جواد گفت: من در خانه بودم بعد از گذشتن سه یا چهار ساعت به تعجیل آدمی به نزد من آمده که مادر سید علی تو را می خواهد تا من روانه می شدم دو سه نفر دیگر آمدند من به تعجیل رفتم مرا به

انـدرون خانه بردنـد دیـدم سـید علیماننـد مار زخم خورده بر زمین می غلطـد و امان از درد دل می کنـد و عیال او در دور او جمـع شـده چون مرا دیدنـد مـادر و زن و دخـتران و خواهرانش بر پـای من افتادنـد عجز و زاری کردنـد که برو و آن جوان را راضـی کن و سـید علی فریاد می کنـد که: بارالها! غلط کردم و بد کردم، من آمدم تا منزل آن جوان را جسـتجو کردم و از او خواهش خشـنودی و دعا به جهت سـید علی کردم گفت: من او او گذشتم. اما کو آن دل شکسته من و آن حالت؟ و آن وقت مراجعت کرده مغرب بود آمـدم به روضه عسـکریین به جهت نمـاز مغرب و عشـاء دیـدم مادر و زن و دختران و خواهران سـید علی، سـرهای خود را برهنه کرده و گیسوهای خود را بر ضـریح مقدس بسته و دخیل آن بزرگوار شده اند و فریاد سید علی از خانه او به روضه می رسـید، من مشـغول نماز شـدم و در بین نماز صدای شـیون از خانه سـید علی بلند شد و متعلقان او به خانه رفتند آن شقی مرده بود.

آنرا غسـل دادنـد و چـون کلیـدهای روضه و رواق در آن وقت در دست من بـود به جهت مصالـح تعمیر و آلاـت آن خواهش کردند که تابوت تابوت او را در رواق گذارده چون صبح شود در آنجا دفن نمایند.

جنازه را آنجا گذاردند و من اطراف رواق را چنان که متعارف است ملاحظه کردم که مبادا پنهان شده باشد و چیزی از روضه مفقود شود و در را مقفل کرده و کلیدها را برداشته

رفتم و چون سحر شد آمدم و خدمه را گفتم: شمع ها را افروخته، در رواق را گشودم دیدم سگ سیاهی از رواق بیرون دوید رفت، من خشمناک شده به خدامی که بودند گفتم: چرا اول شب درست رواق را ندیده اید.

گفتند: ما غایت تفحص را نمودیم و هیچ چیز را رواق نبود، پس چون روز شد آمدند و جنازه سید علی را بداشته تا او را دفن کنند، دیدند کفن خالی در تابوت است و هیچ چیز در آنجا نیست! (۱۰۵۳)

### کرامت امام حسن عسکری (ع)

شیخ جلیل محمد جعفر نجفی قدس ره الزکی که از مشایخ اجازه این حقیر است، در سفری که به جهت زیارت عسکریین و سرداب مقدس به سر من رایِ مشرف شدیم با جناب ایشان همسفر بودیم.

روزی حکایت کرد که مرا در سر من رایِ آشنائی بود از اهل آنجا که هرگاه به زیارت آمدمی به خانه او رفتمی، وقتی آمدم آن شخص را رنجور و نحیف و زار و مریض دیدم که مشرف به موت بود از سبب ناخوشی استفسار کردم گفت:

چندی قبل از این قافله ای از تبریز به جهت زیارت به اینجا مشرف شدند و من چنانچه عادت خدام این قباب و اهل سر من رایِ هست به ملاحظه قافله رفتم که مشتری به جهت خود گرفته و استادی آنرا در زیارت کرده و از او منتفع شوم.

در میان قافله جوانی را دیدم در زی ارباب صلاح و نیکان در نهایت صفا و طراوت با جامه های نیکو برخاست و کنار دجله رفته غسلی به جا آورد و جامه های تازه پوشید در نهایت خضوع و خشوع روانه روضه متبرکه

شد، با خود گفتم: از این جوان می توان بسیار منتفع شد، پس دنباله او را گرفته رفتم دیدم داخل صحن مقدس عسکریین شد و در رواق ایستاده کتابی در دست دارد و مشغول خواندن دعای اذن شد و در غایت آنچه از خضوع متصور می شود و اشک از دو چشم او جاری بود و نزد او آمده گوشه ردای او را گرفته گفتم: می خواهم به جهت تو زیارت نامه بخوانم. او دست به کیسه کرده و یک دانه اشرفی به کف من گذارده اشاره کرد که برو و ترا با من رجوعی نباشد.

من که چند روز استادی می کردم به ده یک این شاکر بودم آنرا گرفته قدری راه رفتم، طمع مرا بر آن داشت که باز از آن اخذ کنم برگشتم دیدم در غایت خضوع و گریه مشغول دعای اذن دخول است باز مزاحم او شده گفتم: باید تو را تعلیم زیارت دهم؟

این دفعه نیم اشرفی به من داده و اشاره کرد که به من رجوع نداشته باش و برو من رفتم و با خود گفتم:

نیکو شکاری به دست آمده، باز مراجعت کردم در عین خضوع او را گفتم کتاب را بگذار و البته من باید به جهت تو، زیارت نامه بخوانم و ردای او را کشیدم.

این دفعه نیز یک عدد ریال به من داده و مشغول دعا شد من رفتم، باز طمع مرا بر معاودت داشته مراجعت کردم و همان مطلب را تکرار نمودم، این دفعه کتاب را در بغل گذارده و حضور قلب او تمام شده بیرون آمد و من از کرده خود پشیمان شدم و به نزد او آمدم و گفتم:

بر گرد و زیارت کن به هر نوع که می خواهی و مرا با تو کاری نیست!

گریه کنان گفت: مرا حال زیارتی نماند و رفت.

من بسیار خود را ملامت کرده مراجعت نمودم از در خانه داخل فضا شدم دیدم سه نفر بر لب بام خانه من محاذی در خانه رو به من ایستاده انـد آن که در میان بود جوان تر بود و کمانی در دست داشت نیر در کمان نهاد و به من گفت: چرا زائران ما را از ما باز داشتی؟ و کمان را زه کشیده، ناگاه سینه من سوخت و آن سه نفر غائب شدنـد و سوزش سینه من به تدریج اشتداد کرده بعد از دو روز مجروح شد و به تدریج جراحت آن پهن شده اکنون تمام سینه مرا فرو گرفته و سینه خود را گشوده دیدم مجموع سینه او پوشیده بود و دو سه روزی نگذشت که آن شخص بمرد. (۱۰۵۴)

## وسعت دل پیامبر

قرآن آنچنانی که شمه ای از وصف آن گفته آمد، یکبارگی بر قلب رسول خاتم صلی الله علیه وآله نازل شده است، و لاجرم سعه وجودی این قلب بایـد مسانـخ کتـابی آنچنـانی باشـد؛ جناب امام حسن عسکری علیه السلام فرموده است: حق تعالی دل حضرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله را بهترین دلها و خاشع تر و مطیع تر و بزرگ تر از همه دلها یافت که قرآن عظیم بر او نازل شده است. (۱۰۵۵)

## پی نوشت ها

۱۰۳۷-رساله امامت، ص ۲۳۱.

۱۰۳۸-رساله امامت، ۲۳۱.

۱۰۳۹-غافر، ۸۴و۸۵.

۱۰۴۰-رساله امامت، ص ۲۲۷.

۱۰۴۱-تحریم، آیه ۶

۱۰۴۲-انبیاء آیه ۱۹.

۱۰۴۳-انبیاء آیات ۲۸-۲۶.

۱۰۴۴-یوسف، آیه ۱۰۹.

۱۰۴۵-کهف، آیه ۵۰.

۱۰۴۶-حجر، آیه ۲۷.

۱۰۴۷–رساله امامت، ص ۲۳۳.

۱۰۴۸–رساله امامت، ص ۲۲۷.

۱۰۴۹–داستانهای حکیمانه، ص ۱۳۰.

۱۰۵۰–فص حکمه عصمتیه، حسن زاده آملی، ص ۶۲.

۱۰۵۱–اصول کافی، ج ۱، عربی، ص ۱۸۰.

۱۰۵۲–عیون مسائل نفس و شرح آن، ج ۱، ص ۴۲۹.

۱۰۵۳–خزائن، ص ۴۷۶.

۱۰۵۴–خزائن، ص ۴۷۴.

۱۰۵۵–گنجینه گوهر روان، ص ۲۴۹.

## سیره

## حضرت عسکری علیه السلام طلایه دار عبادت و عرفان (۲)

### مقدمه

عبدالکریم پاک نیا

عبادت، ستایش و عشق به معبود همواره در فطرت همه انسانها وجود دارد و آنان در کوران حوادث و در هنگام بروز پیشامدهای سخت و مشکلات طاقت فرسای زندگی، از این موهبت فطری خویش بهره می گیرند؛ به این جهت در همه ادیان و مذاهب برای عبادت جایگاه ویژه و آداب و رسوم خاصی منظور شده است. اما از آنجایی که برخی از انسانها راه و روش عبادت صحیح را نمی دانند و گاهی در این وادی راه خطا می پویند، خداوند متعال انبیا و اولیای خویش را مامور نموده است که راه صحیح عبادت، لوازم و آثار و موانع آن را به آحاد بشر بیاموزند و راه و روش عشق ورزیدن به معبود حقیقی را به آنان نشان دهند.

در بخش نخست این نوشتار که به مناسبت شهادت امام حسن عسکری علیه السلام در ماه ربیع الاول ارائه گردید، با گوشه هایی از سیره و سخن آن حضرت در زمینه عبادت و عرفان آشنا شدیم، در اینجا نیز به نقل و توضیح فرازهایی دیگر از رهنمودها و رفتارهای عبادی آن حجت الهی می پردازیم:

### مناجاتهای دلنواز

سالکـان حقیقت طلب و نیایشگران عـاشق، صـفای باطن و راحتی روح بلنـد خود را در مناجاتهای شـبانه و خلوتهای عارفانه با حضـرت دوست می دانند. آنان آرام جان غمناک و شـفای دل دردناک خویش را در راز و نیاز با پروردگار عالمیان می یابند و چاره حل همه مشـکلاتشان را به دست او می بیننـد. این عارفان بلنـد همت هرگز راحتی خود را جز در رضای حضـرت حق نمی طلبند و پیوسته در زیر لب زمزمه می کنند:

خاک درت بهشت من

مهر رخت سرشت من

عشق تو سرنوشت من

راحت من رضای تو

عشق تو سرنوشت

من

عشق تو سرنوشت من

امام عسکری علیه السلام در یک سخن عارفانه ای فرمود: «من انس بالله استوحش من الناس؛ (۱) هر کس با خداوند متعال انس بگیرد، از مردم وحشت می کند.»

همچنان که مولای عارفان علی علیه السلام چنین بود؛ هنگامی که معاویه از ضرار بن ضمره لیثی [یکی از یاران باوفا و از عاشقان علی علیه السلام] در مورد حالات امیرمؤمنان سؤال نمود، او در فرازی از پاسخ خود حالات امام را چنین توصیف کرد: «یستوحش من الدنیا وزهرتها ویستانس باللیل ووحشته؛ (۲) علی علیه السلام از [دلبستگی] به دنیا و مظاهر آن وحشت می نمود و با شب و وحشت آن کاملا مانوس بود.»

ناگفته پیداست که منظور از انس با خدا و دوری از مظاهر غیرخدایی، گوشه گیری، انزواطلبی و رهبانیت نیست، بلکه منظور خلوت با پروردگار عالمیان می باشد که سرچشمه تمام نیکیها، زیباییها و قدرتهاست. اساسا هر عمل اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی در ارتباط با مردم که در راستای رضایت حضرت حق انجام می گیرد، نوعی انس با خداوند و امری پسندیده و موجب خشنودی خداوند متعال خواهد بود.

امام حسن عسکری علیه السلام در فرازهایی از مناجات دلنشین خود با آفریدگار جهان هستی، چنین راز و نیاز می کند: «یا من مواعیده صادقه، یا من ایادیه فاضله، یا من رحمته واسعه، یا غیاث المستغیثین، یا مجیب دعوه المضطرین، یا من هو بالمنظر الاعلی، وخلقه بالمنزل الادنی ... فصل علی محمد وآله واهدنی من عندك وافض علی من فضلك وانشر علی من رحمتك وانزل علی من بركاتك انك انت الرب الجلیل وانا العبد الضعیف وشتان ما بیننا یا حنان یا منان، یا ذالجلال والاكرام؛ (۳) ای خدایی که در وعده هایش راستگوست! ای

آفریدگاری که نعمتهایش افزون است! ای کسی که سایه رحتمش گسترده است! ای دادرس دادخواهان! ای اجابت کننده دعای بیچارگان! ای کسی که در بالاترین مرتبه قرار داری و آفریده هایت در پایین ترین منزل جای دارند! ... بر محمد و آل او درود فرست و مرا خودت هدایت کن و فضل خودت را بر من افاضه کن و رحمت خود را بر من فراگیر ساز و برکات خودت را بر من نازل گردان، همانا که تو پروردگار بزرگ هستی و من بنده ضعیف و ناتوان؛ و چقدر تفاوت است بین من و تو، ای خدای مهربان و بخشاینده و ای صاحب جلالت و بزرگواری.»

## دستورالعمل های عرفانی

حضرت عسکری علیه السلام در رهنمودها و دستورالعمل های مختلفی مردم را به رفتارهای انسانی و سلوک معنوی دعوت می نمود. آن بزرگوار گاهی در نامه های خصوصی و عمومی مطالب خویش را به مشتاقان حقیقت عرضه می داشت. یکی از دستورالعمل های امام عسکری علیه السلام که برای جویندگان سعادت بویژه شیعیان راهگشا و قابل تامل است، رهنمود آن حضرت در ضمن نامه ای به اسحاق بن اسماعیل نیشابوری (۴) از اصحاب مورد اعتماد آن وجود گرامی است؛ پیشوای یازدهم در فرازی از آن رهنمود چنین می نگارد: «فاعلم یقینا یا اسحاق! انه من خرج من هذه الدنیا اعمی فهو فی الآخره اعمی واضل سبیلا، یابن اسماعیل! لیس تعمی الابصار ولکن تعمی القلوب التی فی الصدور، وذلک قول الله فی محکم کتابه (۵) حکایه عن الظالم اذ یقول «رب لم حشرتنی اعمی وقد کنت بصیرا قال کذلک اتتک آیاتنا فنسیتها وکذلک الیوم تنسی » (۶)؛ ای اسحاق! یقینا بدان هر کس از این دنیا نابینا [و گمراه] رود او در آخرت نیز

نابینا و گمراه خواهد بود. ای پسر اسماعیل! مقصود از نابینایی، کوری چشم نیست، بلکه قلبهایی که در اندرون سینه ها قرار دارد کور می شوند و این همان سخن پروردگار متعال است که در کتاب محکم خویش از زبان ستمگری حکایت می کند که وی [هنگامی که روز قیامت نابینا محشور می شود با اعتراض به خداوند] می گوید: «خداوندا! چرا مرا نابینا محشور کردی، در حالی که در دنیا بینا بودم. خداوند می فرماید: همچنان که در دنیا آیات ما به تو رسید و آنها را به فراموشی سپردی، همینطور امروز تو از فراموش شدگانی » .

## دستاورد عبادت

سلوک عرفانی و عبادت، انسان را به سوی کمال مطلق سوق می دهد و به همین جهت می تواند دستاوردها و آثار مثبت فراوانی را در زندگی انسان در پی داشته باشد. عظمت روحی، تعالی روانی و فکری، آثار جسمی، رفتاری و اجتماعی، مهار هوا و هوس، قویت باورهای توحیدی، ترقی نیروی ادراکی و معرفتی، توسعه افق فکر و اندیشه انسان، بخشی از آثار عبادت راستین در پیشگاه آفریدگار هستی است.

مردان بزرگی در عالم، راز موفقیتهای بی شمار خود را در پرتو همین رفتار معنوی جستجو می کردند. یکی از مهم ترین شخصیتها که از افتخارات دنیای اسلام به شمار می آید، دانشمند پر آوازه ایرانی، شیخ الرئیس ابوعلی سینا است.

او دارای نبوغ فوق العاده و صاحب اندیشه های ارزشمندی بود و آن چنان در کسب علم و دانش پیشرفت نمود که در دوران نوجوانی سرآمد دانشوران عصر، در تمام علوم رایج زمان خود گردید و از اساتید معاصر بی نیاز شد. بو علی سینا با همه موفقیتها و موقعیتهایی که در زندگی نصیبش شده بود، راز حل مشکلاتش را در عبادت

و عبادتگاهها می جست.

او در خاطرات خود آورده است: «شب و روز جز بـه تحصیل علم به چیز دیگری نمی اندیشیدم و به غیر از فهمیدن به چیز دیگری توجه نداشتم، و به همین طریق پیش می رفتم، تا اینکه حقیقت هر مسئله ای برای من مسلم می شد و هرگاه در مسئله ای حیران بودم و یا نمی توانستم قضیه را بفهمم، به مسجد پناه می بردم، نماز می گزاردم و خالق هستی را ستایش می کردم، در این حال معمای من حل و مشکل برطرف می شد. (۷)»

در اینجا به یکی از مهم ترین آثار عبادت در زندگی حضرت عسکری علیه السلام می پردازیم:

### پیوند با ابدیت

انسانهـای وارسته بـا دست یابی به مقام اطاعت و عبادت، از قیـد و بنـد اسارتها و بردگیهای درونی و برونی رهایی یافته، به قله های رفیع عظمت روحی و آزادی حقیقی می رسند. بندگان راستین حق که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و ائمه هـدی علیه السلام در راس آنها قرار دارنـد، با ساییـدن پیشانی خضوع در برابر قدرت لایزال حضرت باری تعالی به درجاتی از عظمت و شکوه دست می یابنـد کـه هرگز در مقابـل الهـه شرک و کفر و مظاهر مـادی و رهبران زر و زور و تزویر، ذره ای احساس شکست و تحقیر و ترس نمی کننـد و به غیر از خداوند عالمیان فرمانروایی را نمی شناسند و فقط خداوند در منظر آنان بزرگ و غیر خدا کوچک می نماید و اینجاست که به ابدیت پیوسته و مشمول خطاب خداوندی می شوند که: «عبدی اطعنی اجعلک مثلی، انـا حی لا ـ اموت اجعلـک حیـا لا ـ تموت، انـا غنی لا ـ افتقر اجعلـک غنیـا لا تفتقر، انا مهما اشاء یکون اجعلک مهما تشاء یکون؛ (۸)

بنده من! مرا اطاعت کن تا تو

را جلوه ای از خودم قرار دهم، من زنـده و ابـدی هسـتم تو را نیز زنـده و ابـدی گردانم، من غنی بی نیـاز هسـتم تو را نیز غنی گردانم، که نیازمند نباشی، من هر چه بخواهم انجام می شود تو را نیز چنین قرار دهم که هر چه بخواهی انجام شود.»

حضـرت عسـکری علیه السـلام نمونه بارزی از چنین بنـدگان شایسـته و ممتاز الهی بود که خداوند نیز همه چیز را در اختیار او نهاده و مطیعش گردانیده بود. به چند گزارش در این زمینه توجه کنید:

۱. هنگـامی که آن وجود گرامی را به یک زنـدانبان خشن و قسـی القلب به نام نحریر سپردنـد، آن مرد سـتم پیشه طبق دسـتور سرکردگان خود بر آن حضرت سخت گرفت و از آزار و اذیتش ذره ای فرو گذاری نکرد. همسر نحریر وی را از این عمل باز داشـته و بـا یـادآوری مراتب عبادت، اطاعت و پرهیزگاری امام، شوهرش را از عاقبت شوم اذیت و شـکنجه حضـرت عسـکری علیه السـلام ترسانیـده، پیوسـته سـعی می کرد که از فشارهـای نحریر بر امام علیه السـلام بکاهـد؛ اما سـخنان وی نه تنها در آن زندانبان زشت سـیرت هیچ گونه تاثیری نداشت، بلکه وی تصـمیم گرفت حضـرت امام حسن علیه السـلام را به قتل برساند. او بعـد از اجـازه از اربابان سـتمگر خود، امام را در «برکه السـباع » و در میان حیوانات درنـده و وحشـی رها ساخت و هیـچ گونه تردیـدی نـداشت که آن حضـرت به ست حیوانات وحشـی کشـته خواهـد شد؛ اما بعد از لحظاتی به همراه همکارانش مشاهده کرد که امام عسـکری علیه السـلام در گوشه ای به نماز ایسـتاده و حیوانات وحشی گرداگرد حضرت با کمال خضوع و احترام سر به زیر انداخته اند. در

اینجا بود که امام را فورا از آن محل بیرون آوردند و به منزلش بردند. (۹)

در زیارت آن حضرت بااشاره به این واقعه مهم چنین می خوانیم: «وبالامام الثقه الحسن بن علی علیه السلام الذی طرح للسباع فخلصته من مرابضها؛ (۱۰)

[خدایا تو را] به حق امام مورد اعتمادت، حضرت حسن بن علی عسکری علیه السلام که در میان درندگان افکنده شد و تو او را از میان حیوانات وحشی نجات دادی.»

۲. محمد بن اسماعیل علوی می گوید: «امام عسکری علیه السلام را زمانی در نزد علی بن اوتامش (۱۱) که یکی از دشمنان سرسخت آل محمدصلی الله علیه وآله بود، زندانی کردند. او مردی زشت خو و بدسیرت [بود] و با خاندان علی علیه السلام عداوتی دیرینه داشت. از طرف خلیفه به او دستور داده بودند که هر چه می تواند امام علیه السلام را اذیت کند و بر او سختگیری نماید. اما ابهت، هیبت و جلالت امام علیه السلام و حالات عرفانی و معنوی آن حضرت چنان آن مرد شقاوت پیشه را متحول کرد - بااینکه حضرت عسکری علیه السلام بیش از یک روز در زندان او نبود - که صورت خود را به احترام حضرتش بر خاک می نهاد و سر خود را بالا نمی گرفت، و همراهی یک روزه این مرد با پیشوای یازدهم، رفتار و گفتارش را عوض نمود و حضرت عسکری علیه السلام را در منظر او نیک ترین مردم قرار داد. (۱۲)»

۳. احمد بن خاقان در مورد عظمت روحی و جاذبه وصف ناپذیر حضرت عسکری علیه السلام می گوید: «در شهر «سر من رای » هیچ کس از علویان راهمچون حسن بن علی بن محمد بن الرضا، نه دیدم و نه شناختم.

در وقار، سکوت، عفاف، بزرگواری و

کرامت در میان خاندانش و نیز در نزد سلطان و تمام بنی هاشم همتایی نداشت. از هیچ یک از بنی هاشم، سران سپاه، نویسندگان، قاضیان، فقیهان، دبیران، وزیران، فرماندهان و دیگر افراد، درباره حسن بن علی سؤالی نکردم، مگر آنکه او را نزد آنان در نهایت بزرگی و ارجمندی یافتم. مقام بلند، سخنان نیک، اطاعت و عبادت و معنویت، احترام در میان فامیل و سایر بزرگان، از جمله ویژگی هایی بود که من از زبان آنان در ستایش حسن بن علی شنیدم. بعد از این، ارزش و مقام وی در نظرم بزرگ آمد و فهمیدم که دوست و دشمن او را به دیده احترام می نگرند و می ستایند. (۱۳)»

و این همه تکریم و عزت نفس بخاطر عبادت و اطاعت و خضوع آن حضرت در برابر حق بود. همچنان که خودش فرمود: «ما ترک الحق عزیز الا ذل ولااخذ به ذلیل الا عز؛ (۱۴)

هیچ عزیز [و صاحب شوکتی] از حق فاصله نگرفت، مگر اینکه خوار شد و هیچ خوار [و کوچکی] به حق نپیوست، مگر اینکه عزیز [و گرامی] شد.»

## عبادت و تفکر

عبادت کننده ای که در طول زندگی از قوه تفکر و نیروی عقلانی خود بهره نگیرد، از اعمال معنوی و عبادتهای خویش سود چندانی نخواهد برد؛ چرا که ارزش و مراتب عالی اعمال، بستگی به معرفت هر شخص نسبت به معبود خود دارد و معرفت نیز حاصل نمی شود، مگر اینکه انسان با دیده عقل و اندیشه و دلی بیدار در قدرت و شکوه لایزال آفریدگار هستی بنگرد و در زوایای حیرت انگیز و شگفت آور این جهان باعظمت و آفریده های متنوعی که در گستره این عالم پهناور، طبق نظم خاص خود

حرکت می نمایند و به دنبال اهداف خاصی سیر می کنند، بیندیشد.

عبادتی که توام بامعرفت باشد، هیچ گاه غرور آور نخواهد بود؛ بلکه هر چقدر شناخت و معرفت به معبود بالاتر رود، خضوع و تواضع در عبادت مضاعف گردیده، احساس لذت انس بیشتر خواهد شد و اینجاست که عبادت کنندگان با معرفت به همراه سرور و زینت عبادتگران، حضرت زین العابدین علیه السلام این زمزمه را سر خواهند داد که: «سبحانک ماعبدناک حق عبادتک؛ (۱۵)

معبودا! تو پاک و منزهی، ما حق عبادت تو را بجای نیاوردیم.»

با توجه به این نکات، گفتار خردمندانه حضرت عسکری علیه السلام را باید به دقت به گوش جان سپرد که فرمود: «لیست العباده کثره الصیام و الصلوه وانما العباده کثره التفکر فی امر الله؛ (۱۶)

عبادت [کامل] به بسیاری روزه و نماز نیست، همانا عبادت تفکر بسیار در امر خداوند است.»

## پی نوشت ها

۱) عده الداعی، ص ۱۹۴؛ شمس الضحی، ص ۵۹۴.

۲) عده الداعی، ص ۱۹۵.

۳) مصباح المتهجد، ص ۲۲۷؛ مهج الدعوات، ص ۲۷۷.

۴) اسحاق بن اسماعیل نیشابوری از بزرگان شیعه و از محدثین مورد اطمینان در نزد ائمه اهل بیت علیهم السلام بود. امام عسکری علیه السلام در تجلیل از مقام وی فرمود: «فاتم الله یا اسحاق علی من کان مثلک - ممن قد رحمه الله وبصره بصیرتک - نعمته، وقدر تمام نعمته دخول الجنه؛ ای اسحاق! خداوند نعمت خود را برای هر کسی که مثل توست - که خدا به او مهر ورزیده و همچون تو او را بینایش گردانیده - کامل گرداند و تمام نعمت خود را با بهشت رفتن مقدر فرماید.» (مهج الدعوات، ص ۶۳ - ۶۷)

۵) طه/۱۲۵ و ۱۲۶.

۶) تحف العقول، ص ۴۸۴؛ معجم رجال الحدیث ج ج، ص ۲۲۲.

۷) زندگی ابوعلی سینا، ص ۲۹.

۸) الجواهر

السنیه، ص ۳۶۱.

۹) الارشاد، ج ۲، ص ۳۳۴؛ شمس الضحی، ص ۵۹۵.

۱۰) مفتاح الفلاح، ص ۱۷۶؛ بحارالانوار، ج ۸۳، ص ۳۵۴.

۱۱) در کافی نام این مرد علی بن نارمش ثبت شده است.

۱۲) کشف الغمه، ج ۳، ص ۲۸۶؛ اصول کافی، باب مولد ابی محمد الحسن بن علی علیه السلام، حدیث ۸.

۱۳) الارشاد، ج ۲، ص ۳۲۱؛ اصول کافی، باب زندگانی امام عسکری علیه السلام حدیث اول.

۱۴) تحف العقول، ص ۴۸۹.

۱۵) صحیفه سجادیه، ص ۳۵.

۱۶) تحف العقول، ص ۴۸۸.

## اخلاق

کتاب: سیره معصومان، ج ۵، ص ۲۴۹

نویسنده: سید محسن امین

ترجمه: علی حجتی کرمانی

احمد بن عبیدالله بن خاقان، چنان که خواهد آمد، درباره امام حسن عسکری (ع) گفته است: در سر من رای، هیچ یک از علویان را ندیدم و نشناختم که بمانند حسن بن علی بن محمد بن رضا (ع) باشد. و در آرامش و وقار و پارسایی و نجابت و بزرگواری در نزد خاندانش و سلطان و تمام بنی هاشم نام کسی را بهتر از او نشنیدم. آنان وی را بر سالخوردگان خود مقدم می داشتند و نیز همواره بر امیران و وزیران و نویسندگان مردم عامی و معمولی مقدم داشته می شد. از هیچ یک از بنی هاشم و نیز امیران و نویسندگان و قاضیان و فقیهان و سایر مردمان درباره وی نپرسیدم جز آن که پی بردم آن حضرت در نزد مردم در غایت تجلیل و تعظیم و در جایگاهی والا قرار دارد و همه درباره او به نیکی یاد می کنند و او را بر اهل بیت و مشایخش مقدم می دارند. هیچ کس از دوستان و دشمنان آن حضرت را ندیدم جز آن که به نیکویی درباره آن حضرت سخن می گفتند و او را می ستودند.

همچنین پدر احمد بن عبیدالله در این باره گوید: اگر خلافت

از خانـدان بنی عبـاس بیرون شود هیـچ کس از بنی هـاشم را سـزاوار خلافت نیست مگر حسن عسـکری (ع). زیرا او با فضل و دانش و پارسایی و خویشتن داری و زهد و عبادت و اخلاق پسندیده و نیکوییهایش استحقاق تصدی مقام خلافت را داراست.

## پرتوی از سیره و سیمای امام حسن عسکری

### امام حسن عسگری (ع)

امـام حسن عسـکری، فرزنـد امام هادی (علیه السـلام)، در روز هشـتم ربیع الثّانی یا ۲۴ ربیع الاـوّل سال ۲۳۲ هجری قمری در مدینه به دنیا آمد.

نام مادر گرامی آن حضرت را، سوسن و بعضی «سلیل» و «حُدَیْث» نیز گفته اند.

او در هشتم ربیع الاوّل سال ۲۶۰ هجری قمری با توطئه معتمد خلیفه عبّاسی در شهر سامّرا، در ۲۸ سالگی به شهادت رسید.

آن حضرت بعد از شهادت پدر بزرگوارش در ۲۲ سالگی به مقام امامت رسید.

برنامه و مواضع او به عنوان مرجع فکری شیعیان قلمداد گردید و مصالح عقیدتی و اجتماعی آنان را کاملاً مراعات می کرد.

در عصـر آن حضـرت، دشواری هـا و گرفتـاری هایی پیش آمـد که از قـدرت عبّاسـیان کاست، تا جایی که موالی و ترکان بر حکومت دست یافتند، ولی فشار و شکنجه و آزار نسبت به امام و یارانش تخفیف پیدا نکرد.

متوکّل او را به زندان انداخت، بی آن که سبب آن کار را بگوید! عبّاسیان تلاش می کردند که امام عسکری (علیه السلام) را در دستگاه حکومت وارد کنند تا پیوسته مراقب او باشند و او را از پایگاه های خویش و از یاران و پیروانش دور سازند.

آن حضرت نیز مانند پدر بزرگوارش ناچار شد در سامّرا اقامت کند و زیر نظر باشد.

مواضع علمی امام عسکری (علیه السلام) در پاسخ های قاطع و استوار در مورد شبهه ها و افکار کفرآمیز

و بیـان کردن حقّ، بـا روش مناظره و گفتگوهای موضوعی و مناقشه ها و بحثهای علمی، روز به روز شخصـیّت آن حضـرت را بارزتر نشان می داد و مؤمنین را به شخصـیّت مکتبی و فکری خود مجهّز می نمود و از طرفی پایـداری و ایسـتادگی آنان را در برابر جریانهای فکری خطرناک تضمین می نمود.

کِنْدی (ابویوسف یعقوب بن اسحاق) فیلسوف عراقی در زمـان امـام (علیه السـلام)، به زعم خود، پیرامون متناقضات قرآنی به خیال خود، کتابی تدوین کرد، امام عسـکری (علیه السـلام) به وسـیله بعضی از منسوبانِ به حوزه علمی او، با او تماس گرفت و کوشش او را با شکست رو به رو کرد و کِنْدی را قانع نمود که در اشتباه بوده است، کِنْدی توبه کرد و اوراق خود را سوزانید.

امام (علیه السلام) بیانات علمی قابل توجّهی در باب خلق قرآن برای ابوهاشم جعفری ایراد فرمود و نیز مطالبی ارزشمند درباب تفسیر قرآن از او نقل شده است.

برای امام عسـکری (علیه السـلام) از مناطق گوناگون اسـلامی که پایگاه های مردمی او آنجا بود، به وسیله نمایندگانش که در آن مناطق پراکنده بودند، اموالی فراهم می آمد، و امام با دقّت بسیار و با روش های گوناگون می کوشید تا آن اموال را کاملاً از چشم دولتیان بپوشاند و پنهانی به مصرف رساند.

دولت عبّاسی در برابر یاران امام (علیه السلام) و در پاگاه هایی که پشتیبان او بودند، قاطعانه و بی رحمانه ایستادگی می کرد و برای از میان برداشتن خطّمشی و برنامه امام و پراکنده کردن و وادار کردن یاران او کوشش های فراوان به عمل آورد.

### مسأله مهدی و غیبت آن حضرت

امام عسکری به وضوح می دید که اراده خداوند برای ایجاد دولت الهی

بر روی زمین، بر این تعلّق گرفته است که فرزندش مهدی (علیه السلام) غیبت کند.

سخنـان ائمّه پیشـین و نصوص فراوان و پیاپی، به آمـدن مهـدی (علیه السـلام) بشارت می داد و در این موارد، روایات متواتر و صحیح از رسول اکرم (صـلی الله علیه وآله وسـلم) در دست است، و مؤلّفان صـحاح از اهل سنّت که معاصـران آن حضرت یا پیش از آن بوده اند، روایات مربوط به مهدی موعود (علیه السـلام) را نقل کرده اند که بخاری و مسلم و احمد بن حنبل از آن جمله اند.

امام عسـکری تلاش می کرد تا مردم را قانع سازد که زمان غیبت فرا رسـیده است و تنفیـذ آن در شـخص فرزندش امام مهدی (علیه السلام) صورت گرفته است.

این امر دربـاره افکار افراد عادی دشوار می نمود و امام (علیه السـلام) به هر ترتیب، فکر غیبت را در اذهان و افکار، رسوخ می داد و به مردم می فهماند که این حقیقت را باید بپذیرند و دیگران را به این اندیشه و اعتقاد و متفرّعات آن آگاه سازند.

دوسـتان و طرفـداران امام (علیه السـلام) به وسـیله مکاتبه و مراسـله با او تماس می گرفتند و درباره مهدی موعود از حضـرتش پرسش می نمودند و جواب لازم و کافی را دریافت می کردند.

شیعیـان وقتی اموالی را از حقوق شـرعی ای که بر آنـان واجب بود، برای امام عسـکری (علیه السـلام) میبردنـد ابتـدا حضور به «عثمـان بن سـعید عمری» وارد می شدنـد و او که برای سـرپوش گذاشـتن بر فعّالیّتهای امام (علیه السـلام) و برای مصـلحت او، تجارت روغن می کرد، پول هایی را که تحویل می گرفت در خیکهای روغن می گـذاشت و دور از چشم حاکمان، برای امام می فرستاد، زیرا اگر

بر قضیّه واقف می شدند همه آن را مصادره می کردند.

## قیام صاحب زنج و برخورد امام عسکری (علیه السلام)

در زمان خلافت مهتدی عبّاسی، صاحب الزّنج، به اتّفاق بردگان و فقرا و مستضعفین سر به قیام برداشت و توانست بر بصره و اطراف آن چیره گردد و ادّعا داشت که او از سلاله پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) است و نسبش به امام علی بن ابیطالب (علیه السلام) می رسد.

مسعودی در مروج الذّهب می نویسد: او زاده یکی از روستاهای ری بوده و بیشتر یارانش از موالی و زنجی ها بود که دشواری هایی برای عبّاسی ها پدید آورد و نزدیک بود بغداد، پایتخت آنها را پس از نبردهای سختی که میان او و خلفای عبّاسی جریان داشت به تصرّف خود درآوَرَد. امام عسکری (علیه السلام) فرمود: صاحب الزّنج از ما اهل بیت نیست.

در این حال، هر گاه سخن از قیام او به میان می آمد و به دنبال آن کشتن پیرمردان و کودکان و به اسارت گرفتن زنان و سوزاندن شهرها و خانه ها و دیگر اعمال ناروایی که اتّفاق می افتاد، انتساب او را به علوی ها تکذیب می کرد و آنان را با مشرب خوارج ارزیابی می نمود.

ولی کسی که حوادث آن دوره از تاریخ اسلامی را، که ترک ها و غلامان مقدّرات کشور را در قدرت خود گرفته بودند و نیز ظلم و بیدادی که سرتاسر مملکت اسلامی و مردم آن را فرا گرفته بود و در همان حال، خلیفه تقریباً هیچ کاره بود، مدّ نظر قرار دهد، به نظرش بعید نمی آید که حرکت صاحب الزّنج و پیروان او و همچون دیگر قیام ها به رهبری علوی ها و دیگران ترتیب داده می شده است تا از آنچه

بر مردم در آن زمان می رفت رهایی پیدا کنند و کارهای ناروایی که به آنها نسبت داده شده چه بسا ساخته و پرداخته خودِ حُکّام و دستگاه های آنها برای بدنام کردنشان بوده باشد.

و در مورد آنچه راویان از قول امام روایت کرده اند که «صاحب الزّنج» از ما نیست، شاید بتوان گفت: که این سخن بر فرض صحّت، صریحاً گویای تکذیب انتساب ایشان به خود نبوده، زیرا امکان دارد که منظور حضرت این باشد که او در کارها و اقدام هایش، از ما نیست؛ همچنان که امکان دارد امام از سوی حکّام وقت، مجبور به بیان چنین سخنی شده باشد.

برخی روایات، آن چنان که در «اکمال الدّین» شیخ صدوق آمده، اشاره به این دارند که او هرگز دروغگو نبوده است.

به هر حال، برخورد معتمد عبّاسی با امام حسن عسکری تفاوتی با برخوردهای حاکمان عبّاسی پیش از او با ایشان نداشت.

او امام را تحت مراقبت شدیدی قرار داد، به طوری که کسی جز در شرایط ویژه ای که امام با نزدیکان خود قرار گذاشته بود، امکان تماس با آن حضرت را نمی یافت و هر آنچه که از خارج به ایشان می رسید یا به خارج می دادند، از طریق مراسله بود.

وقتی که خبر کسالت امام به گوش معتمد عبّاسی رسید، دستور داد تا خانه آن حضرت را زیر نظر بگیرند.

پس از شهادت امام نیز تفتیش و بازجویی کامل به عمل آمد و همه اثاث خانه را مُهر و موم کردند و آن گاه در صدد تحقیق و بازجویی از فرزندان امام عسکری (علیه السلام) برآمدند و به قابله ها دستور دادند که زنان را تحت معاینه دقیق

قرار دهند و اگر آثار حمل در یکی از آنان دیدند به خلیفه گزارش کنند.

هراس و وحشت عبّاسیان از مهدی موعود که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) نوید ظهورش را بارها داده بود و او را بزرگترین مصلح در تاریخ جامعه بشری که طومار ظلم و ستم را در هم خواهد پیچید و عدالت اجتماعی را برقرار خواهد ساخت معرّفی کرده بود، روز به روز بالا می گرفت.

آنان میخواستند با کشتن نسل پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)، مانع ظهور امام منتَظر گردند و امام عسکری (علیه السلام) در نامه ای به همین مطلب اشاره کرده:

«پنداشته اند با کشتن من، نسلم را قطع خواهند کرد و حال آن که خداوند خواسته آنان را تکذیب کرده است و سپاس خدای را که مرا از جهان نَبُرْد تا آن که جانشین و امام بعد از من را نشانم داد. او در خلقت و اخلاق، شبیه ترین کس به پیامبر اکرم است. خداوند او را در دوران غیبت حفظ می کند، سپس او را ظاهر میسازد تا زمین را پس از آن که پر از ظلم و ستم شده باشد، سرشار از عدالت و برابری کند.»

## پاسداری از حریم عقاید سیره امام حسن عسکری (ع)

### اشاره

نویسنده: حجه الاسلام والمسلمین محمد محمدی اشتهاردی

بدون تردید یکی از مسؤولیت ها و وظایف مهمّ بزرگان و دانشمندان متعهّد، حفاظت از سنگر عقاید و معارف اسلام از دستبرد تحریف و تغییر، و به تبع آن مبارزه و ستیز با راهزنان فکر و اندیشه اسلامی است، چرا که سکوت و تساهل در برابر آنها، علاوه بر این که موجب تزلزل اندیشه مردم در اصول و ارکان دین و تحریف حقایق می گردد، نوعی

کتمان حقیقت نیز در پی دارد و انسان را مشمول این آیه می سازد که: «اِنَّ الّذینَ یَکْتُمُونَ ما اَنْزَلْنا مِنَ الْبَیّناتِ وَالْهُدی مِنْ بَعْدِ ما بَیَّنّاهُ للنّاسِ فِی الْکِتابِ اولئکَ یَلْعَنَهُمُ اللّهُ وَ یَلْعَنَهُمُ اللاّعِنُونَ؛ ۱ کسانی که دلایل روشن و وسیله هدایتی را که نازل کرده ایم، بعد از آن که در کتاب برای مردم بیان نمودیم، کتمان کنند، خدا آنها را لعنت می کند و همه لعنت کنندگان نیز آنها را لعن می کنند» .

سیره امامان (ع) ابعاد گوناگونی دارد. یکی از ابعاد مهم زندگی آنها دفاع از حریم حرمت عقاید، معارف و فرهنگ اسلام ناب بوده. آنها در این رهگذر کوشش فراوان کردند، حتی در سخت ترین اوضاع، در برابر تحریف گران و راهزنان طریق عقیده می ایستادند، و به عالمان شیعه تأکید می ورزیدند که در حفظ مرزهای عقاید و فرهنگ اسلام سر از پا نشناسند، و تا آخرین توان بکوشند، تا آن جا که امام باقر (ع) فرمود: «عُلماءُ شیعَتِنا مُرابِطُونَ فِی الثَّغْرِ الّذی یَلِی اِبْلیسُ وَ عَفارِیتُهُ یَمْنَعُونَهُمْ عَنِ الْخُروُجِ عَلی ضُعَفاء شِیعَتِنا، وَ عَنْ اَنْ یَتَسَلَّطَ عَلَیهِمْ اِبْلیسُ وَ شِیعَتُهُ النَّواصِبُ، اَلا فَمَنْ اِنْتَصَبَ کانَ اَفْضَلُ مِمَّنْ جاهَدَ الرُّومَ والتُّرْکَ والْخَزَرَ اَلْفَ اَلْفَ مَرَّةٍ لاَنَّهُ یَدْفَعُ عَنْ ادیانِ مُحِبّینا وَ ذلِکَ یَدْفَعُ عَنْ ابْدانِهِمْ؛ ۲ دانشمندان پیروان ما همانند مرزدارانی هستند که در برابر ابلیس و لشکرهایش صف کشیده اند، و از حمله وری آنها به شیعیان ما که توانایی دفاع از خود را ندارند جلوگیری می کنند، و نیز از تسلّط ابلیس و پیروان ناصبی او بر آنها جلوگیری می نمایند. آگاه باشید ارزش آن دانشمندان شیعه که چنین خود را در معرض دفاع قرار داده اند، هزار هزار

بار بالاتر از سپاهیانی است که در برابر هجوم دشمنان اسلام از کفّار و روم و ترک و خَزَر، پیکار می نمایند. زیرا دانشمندان شیعه نگهبانان عقاید و فرهنگ اسلام، و مدافع دین دوستان ما هستند، در حالی که مجاهدان، حافظ مرزهای جغرافیایی می باشند» .

## حفاظت از مرزهای معارف اسلام

امام حسن عسکری (ع) چه در عصر پدر، و چه در دوران شش ساله امامت خود (از سال ۲۵۴ تا ۲۶۰ ه.ق) علاوه بر طاغوت ستیزی، همواره با فرقه هایی که به نام اسلام، اسلام ناب را تحریف می کردند مبارزه می کرد، و به طور مکرّر در مورد خطر آنها به شیعیان خود هشدار می داد. آن حضرت در این راستا، بسیار کوشید، و با موضع گیری های قاطع در برابر آنها، به افشاگری پرداخت و از گسترش افکار ناراستین آنها جلوگیری کرد، چرا که وجود آنها سدّ بزرگی فرا راه تعمیق و گسترش در رشد اسلام ناب بود، و از سوی دیگر باعث تقویت دشمنان و طاغوت ها می شد و در نتیجه آب به آسیاب دشمن می ریخت.

امام حسن عسکری (ع) با جاذبه و دافعه نیرومند، دوستان خالص و دانشمندان کارآمد را به سوی خود جلب می کرد، و مخالفان و منحرفان دوست نما را که بر ریشه معارف اسلام تیشه می زدند به شدّت دفع می نمود، برای دریافتن این مهم در سیره امام حسن عسکری (ع) نظر شما را به چند فراز جلب می کنیم:

۱ فارس بن حاتم، یکی از بدعت گزاران بود. جمعی گرداگرد او را گرفته بودند، او با تحریف حقایق، مطالبی را به نام معارف اسلام بدانها می آموخت، وی به تذکّرات امامان و علمای شیعه اعتنا نکرده و از کار خود دست نکشید. سرانجام ابوجنید، به

دستور محرمانه امام هادی (ع) او را به هلاکت رساند.

در پی این عمل شجاعانه، امام هادی (ع) برای ابوجنید، حقوق ماهیانه تعیین کرد. پس از شهادت امام هادی (ع)، امام حسن عسکری (ع) به خصوص دستور داد که حقوق ماهیانه او را مانند سابق بپردازند، حتی در این مورد برای یکی از نمایندگانش نامه نوشت، به این ترتیب برای نابودی بدعت و بدعتگزار، جدّیت می نمود.۳

۲ امام حسن عسکری (ع) شنید شخصی به نام «احمد بن هلال» با خودنمایی و الفاظ بازی فریبنده ای به عقیده صاف شیعیان می تازد و با صوفی بازی و کج اندیشی، عقیده مردم را متزلزل می کند، با این که بعضی می خواستند او را درستکار و پاکدل و پارسا معرّفی کنند و می گفتند: او ۵۴ بار پیاده برای انجام حجّ به مکّه رفته است و ... امام حسن عسکری (ع) با قاطعیّت برای نمایندگانش در عراق نوشت: «اِحْذَروا الصُّوفِیَّ الْمُتَصَنِّعَ؛ از آن صوفی ساختگی و دروغین، دوری کنید» .

باز عدّه ای واسطه شدند تا بلکه فکر امام حسن (ع) را در مورد احمد بن هلال تغییر دهند، امام با کمال صراحت بدون هیچ گونه ابهام فرمود: «امر ما در مورد احمد بن هلال که خدایش او را نیامرزد، به شما رسید، خداوند گناهان او را نمی آمرزد، و لغزش او را پس نمی گیرد، او بدون کسب رضایت و نظریّه ما، با استبداد رأی در امور ما دخالت کرده است، و مطابق هوس های نفسانی خود رفتار می کند، خداوند اراده کرده که او را به دوزخ بفرستد، ما صبر می کنیم تا خداوند بر اثر نفرین ما، عمر او را کوتاه کند» .۴

۳ امام حسن (ع) در سرزنش

صوفیان و صوفی مسلکان، آن چنان برخورد شدیدی می کرد که در ضمن گفتاری که به منزله بیانیه ای برای همه شیعیان در تمام اعصار بود، چنین نوشت: «اَلا اِنَّهُمْ قُطّاعُ طَریقِ الْمُؤمِنینَ، وَالدُّعاةُ اِلی نِحْلَهِ الْمُلْحِدینَ، فَمَنْ اَدْرَکَهُمْ فَلْیَحْذَرْهُمْ، وَلْیَصُنْ دینَهُ وَ ایمانَهُ؛ آگاه باشید آنان راهزنان طریق مؤمنان هستند، و مردم را به راه ملحدان و منکران دین فرا

می خوانند، هر کس که با آنها رو به رو شود، باید قطعا از آنها دوری کند، و دین و ایمان خود را از گزند آنان حفظ نماید» ۵.

## موضع گیری در برابر منکران خدا و دوگانه پرستان

اسحاق کِنْدی، یکی از منکران اسلام و قرآن بود، و به عنوان دانشمند و فیلسوف عراق در بین مردم شهرت داشت، مخالفت او با اسلام به اندازه ای بود که تصمیم گرفت کتابی بر ضد قرآن بنویسد و به پندار خود تناقضات قرآن را در آن بیان کند.

امام حسن عسکری (ع) از این موضوع اطلاع یافت. یکی از شیعیانش را که شاگرد اسحاق کندی در علوم ادبی و غیر مذهبی بود، به حضور طلبید، او به محضر امام آمد. امام حسن (ع) به طور محرمانه و خصوصی به او فرمود: «سخنی به تو می آموزم، نزد اسحاق کِنْدی برو و همین سخن را به او بگو، البتّه نه بدون مقدّمه، بلکه نزد او برو (با برنامه از پیش طرح شده) او را در کاری که بر ضد قرآن شروع کرده، کمک کن. وقتی که با او دوست خصوصی و مأنوس شدی، به او بگو سؤالی به نظرم آمده می خواهم آن را از شما بپرسم، او می گوید بپرس، آن گاه به او بگو: «اگر گوینده قرآن (خداوند) نزد تو آید، آیا ممکن

است که بگوید مراد من از آیات قرآن، غیر از آن معنایی است که تو گمان کرده ای، بلکه منظور من معنای دیگری است» ؟!

اسحاق می گوید: آری چنین امکانی دارد.

در این هنگام به او بگو: «تو چه می دانی، شاید منظور خداوند از آیات قرآن، غیر از آن معانی باشد که تو می پنداری» .

شاگرد مطابق دستور امام حسن (ع) نزد اسحاق کِنْدی رفت، و مدّتی او را در کارش یاری رساند، به طوری که کاملاً با او مأنوس شد، تا این که در فرصتی به او گفت: «استاد! آیا ممکن است که خداوند غیر از این معنایی را که تو از آیات قرآن فهمیده ای اراده کرده باشد» ؟

استاد فکری کرد و سپس گفت: سؤال خود را دوباره بیان کن. شاگرد سؤالش را تکرار کرد.

استاد گفت: «آری ممکن است که خداوند اراده معانی دیگری غیر از معنای ظاهری که ما می فهمیم، کرده باشد» .

سپس به شاگرد گفت: این سخن را چه کسی به تو یاد داده است؟ شاگرد پاسخ داد: به دلم افتاد، و از تو پرسیدم. استاد گفت: این کلام بسیار ارجمند و عمیقی است که بعید است از ناحیه تو باشد.

شاگرد گفت: این سخن از امام حسن عسکری (ع) است، استاد گفت: «اینک حقیقت را گفتی، چنین مسایلی جز از خاندان نبوّت شنیده نمی شود» . آن گاه استاد درخواست آتش کرد، و تمام آنچه را که درباره وجود تناقض در قرآن، تألیف کرده بود سوزانید و نابود کرد.۶

در فراز دیگری از زندگی امام حسن عسکری (ع) می خوانیم: یکی از مسلمانان که پدرش دوگانه پرست بود، در ضمن نامه ای، از امام حسن (ع) خواست تا برای پدر

و مادرش دعا کنـد. امام حسن (ع) در پاسـخ او نوشت: «رَحِمَ اللّٰهُ والِدَتِکَ، والتّاءُ مَنْقُوطَهُ؛ ۷ خداونـد مادرت را رحمت کناد، آگـاه بـاش که تاء واژه والـده دو نقطه دارد» . یعنی خیال نکنی که به جای تا، یاء است و برای پـدرت نیز دعا کرده ام نه، فقط برای مادرت دعا کردم، چرا که برای دو گانه پرستان دعا نمی کنم.

## برخورد شدید با واقفیّه و غلات

واقفیّه فرقه ای بودند که به هفت امام اعتقاد داشتند و امامت امامان بعد از امام کاظم (ع) را قبول نداشتند. غُلات گروه دیگری از کژاندیشان و تندروها بودند که امامان را بیش از حدّ خود بالا می بردند، و در فکر و روش بر خلاف امامان (ع) حرکت می کردنـد. امـام حسن (ع) با آنان برخورد شدیـد نمود، آنها را از خود طرد کرد، و شـیعیان را از هرگونه گرایش و تمایل به آنها برحذر داشت، و با کمال صراحت از آنها بیزاری جست، در این رهگذر نظر شما را به دو حدیث زیر جلب می کنم:

یکی از شـیعیان کـه در قسـمت غرب ایران [کرمانشـاه و اطراف آن] می زیسـت برای امـام حسـن (ع) در ضـمن نـامه ای چنین نوشت: «نظر شما درباره واقفیّه چیست؟ آیا آنها را از خود می دانید، یا از آنها بیزاری می جویید» ؟

امام حسن (ع) در پاسخ او چنین نوشت: «آیا نسبت به عمویت (که از واقفیّه است) ترحّم می کنی؟ خدا او را رحمت نکناد، از او بیزاری بجوی. من در پیشگاه خدا از گروه واقفیّه بیزارم. آنها را به دوستی نگیر. از بیمارانشان عیادت نکن، و در تشییع جنازه آنها شرکت منمای، هرگز بر جنازه آنها نماز نخوان ... » .۸

و در سرزنش

غلات و تندروها در ضمن نامه ای نوشت: «من شما را افرادی افراطی می دانم که در پیشگاه خدا، دسته جدا کرده اید و در نتیجه در خسران و هلاکت افتاده اید. هلاکت و عذاب از آن کسی است که از اطاعت خداوند سرپیچی کند و نصیحت اولیای خدا را نپذیرد، با این که خداوند به شما فرمان داده که از خدا و رسول و اولی الامر، اطاعت کنید» .۹

## موضع گیری امام حسن (ع) در برابر طاغوت ها

امام حسن (ع) در مدّت شش سال امامت خود؛ یعنی از سال ۲۵۴ تا ۲۶۰ ه.ق، با سه طاغوت رو به رو بود که عبارتند از: ۱ معتزّ عبّاسی؛ ۲ مهتدی؛ ۳ معتمد (سیزدهمین، چهاردهمین و پانزدهمین خلیفه عباسی)، در این مدّت به سبب پاسداری از اساس تشیّع و ارکان اسلام، از گزند آن یاغیان خودکامه، همواره با آنها درگیر بود، از این رو، آن حضرت و یارانش همیشه در زندان های مختلف تحت شکنجه های طاقت سوز قرار داشتند، و در خطر و خفقان بسیار شدید بودند، به طوری که در مورد امام حسن عسکری (ع) نیز همچون جدّش امام کاظم (ع) گفته می شد: «لا یَزالُ یَنْتَقِلُ مِنْ سِجْنٍ إلی سِجْنٍ؛ همواره از زندانی به زندان دیگر، منتقل می شد» .

معتزّ عباسی رسما به مأمور جلّادش سعید حاجب، چنین فرمان داد: «اُخْرُجْ اَبا مُحَمَّدٍ اِلَی الْکُوفَهِ ثُمَّ اضْرِبْ عُنُقَهُ فِی الطَّریق؛ ابومحمد (حسن عسکری) را به سوی کوفه بیرون ببر و در مسیر راه (در جای خلوت) گردنش را بزن» .۱۰

امام حسن (ع) در عصر خلافت معتمد عباسی (۲۵۶ ۲۷۹ ه ق) مدتی در زندان صالح بن وصیف بود، زمانی در زندان علی بن نارمش و زمانی دیگر در زندان نحریر به

سر می برد، حتی در زنـدان جاسوسـی را بر او گماشـته بودند، تا گفتار و رفتار آن حضـرت را گزارش دهد. ابوهاشم جعفری، یکی از یـاران آن حضـرت می گویـد: بـا چنـد نفر در زنـدان بودم، ناگاه امام حسن (ع) را وارد زنـدان کردنـد، در این هنگام شخص بیگـانه ای که از گروه «جمحی» بود، زنـدانی شـده بود و ادّعا می کرد که از علویان است، امام حسن (ع) در غیاب او، به یارانش که در زندان بودند، فرمود: «این مرد جمحی از شما نیست، از او برحذر باشید، آنچه را گفته اید در نامه ای نوشته و آن را در میان لباس هایش پنهان کرده است تا آن را به خلیفه برسانـد» . یکی از حاضـران لباس های او را جسـتجو کرد، همان نامه را یافت که مطالب خطرناکی در مورد زندانیان در آن نوشته شده بود.۱۱

راز آن همه فشارها، و آن همه زندانی شدن ها و سـرانجام مسـموم شدن و شهادت امام (ع) چیزی جز این نبود که آن حضرت در حراست و حفظ اسـلام از دسـتبرد تحریف ها و گزند طاغوت ها، تا آخرین توان خود می کوشـید، و سرانجام جانش را در این راه فـدای اسـلام کرد. او برای حفظ این آرمان مقـدّس، همواره با شـیعیان تماس داشت، و در همه جا نمایندگانش حضور داشـتند، و نـامه هـای آن حضـرت همواره به آنهـا می رسـید. ارتبـاط شـیعیان با نماینـدگان مخفی او برقرار بود. از سوی دیگر مطـابق روایات بسـیار، همه مسـلمانان می دانسـتند که حضـرت قائم (عـج) درهم کوبنـده کاخ طاغوت ها، و احیاگر آیین ناب اسلام، از نسل آن حضرت است. از این رو، نسبت به او احساس خطر بیشتری می کردند. محدّث قمی در این باره

می نویسد:

«سه نفر از خلفای عبّاسی تصمیم بر کشتن امام حسن (ع) گرفتند، زیرا به آنها خبر رسیده بود که حضرت مهدی (عج) از صلب او ظاهر می شود» .۱۲

آری امامان (ع) این چنین برای حفظ کیان دین، پافشاری نموده و رنج ها و مرارت ها را تحمّل می کردند، ما نیز به پیروی از آنها باید در این راستا کوشا و جدّی باشیم، و هرگونه بی تفاوتی را از خود دور سازیم.

### پی نوشت ها

۱) بقره (۲) آیه۱۵۹.

۲) ابی منصور، احمد بن علی ابن ابی طالب طبرسی، احتجاج طبرسی، ج۱، ص۱۵۵.

۳) شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان، ترجمه ارشاد، ج۲، ص۳۴۳.

۴) علّامه محمد باقر مجلسی، بحار، ج ۵۰، ص۲۱۸.

۵) محقق اردبیلی، حدیقه الشّیعه، ص۵۹۲.

۶) شیخ عباس قمی، انوار البهیّه، ص۳۴۹.

۷) شیخ حرّ عاملی، اثباه الهداه، ج۳، ص۳۱۲.

۸) علی بن عیسی اربلی، کشف الغمّه، ج۳، ص۳۱۲.

۹) سیّد محمد کاظم قزوینی، الامام الحسن العسکری من المهد الی اللّحد، ص۸۱.

۱۰) ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج۴، ص۴۳۲.

۱۱) امین الاسلام طبرسی، اعلام الوری، ص۳۵۴.

۱۲) محدّث قمی، انوار البهیّه، ص۴۹۰.

## امام یازدهم

### حسن عسکری (ع)

امام عسگری (ع) همراه پدر، امام هادی (ع) ناراحتیهای بسیار تحمل کرد و بیشتر زندگانی را در پایتخت عباسیان سپری

ساخت.او همه رنجها و گرفتاری هایی را که پدر بزرگوارش با آن روبرو بود احساس کرده بود وامامت را پس از پدر بعهده گرفت، حالی که بیست و دو ساله بود.

کارها و مواضع او (ع) به عنوان مرجع فکری و روحی اصحاب، وپایگاه او ادامه راه و موضع پدر بود و مصالح عقیدتی و اجتماعی آنان را مراعات میکرد.علاوه بر آنچه گفته شد.برنامه ریزی و مقدمه چینی و آمادگی برای غیبت فرزندش حجه بن الحسن، مهدی (ع) نیز از وظایف وی بود. درعصر امام (ع)، دشواریها و گرفتاریها پیش آمد و از قدرت عباسیان کاست تا آنجا که موالی و ترکان بر حکومت دست یافتند.

در آن محیط و جوی که حکومت ناتوان شده بود، این انتظار میرفت که فشار و شکنجه و آزار به امام (ع) و یارانش تخفیف یافته باشد.اما چنین نشد و بلکه موج سختگیری و فشار و آزار بالا گرفت و با دست خلیفه معتمد، به

اوج خود رسید. بیم و وحشت از فعالیت امام و حرکت او تنها منحصر به خلیفه نبود بلکه در خط عمومی اجتماعی نمودار گردید که خلیفه جز یکی از آن افراد نبود.

آن خط اجتماعی، همه گیر و پیوسته، در مقابل خط امام و برنامه فکری و سیاسی او بود و با طرح حاکم که درین خط اجتماعی عام و طبقه ذینفع منحرف نمودار می گردید متمایز و متناقض بود.از اینجا بود که پیوسته میان آن دو خط متناقض، کشمکش وجود داشت و کوششهای حاکم برای دور داشتن طرح و برنامه امام (ع) و رهبری او از صحنه اجتماعی و سیاسی و بازخواست از او در هر عمل فعالانه و یا هر حرکت دخالت می کرد.حتی برای کوچکترین فعالیت و تحرک یا سخن چینی بی معنی، یا خبری بی اهمیت، قدرت حاکم به دست و پا می افتاد.

متوکل او را بزندان انداخت بی آنکه سبب آن کار را بگوید و تردیدنیست که سبب، همانا دشمنی و حسد و قبول افترای سخن چینان بود.هم آنسان که بین پدران بزرگوار امام (ع) با متوکل جریان داشت و آنان پیوسته گرفتاردر بدری و حبس و قتل و انواع آزارها و شکنجه ها می بودند.چنین روایت کرده اند که حضرتش (ع) به دست معتمد مسموم گردید و به شهادت رسید (۱).

ازین رو بود که توقع تحفیف و فشار، و فرو نشستن موج وحشت به مرورایام نمیرفت، بلکه به حکایت تاریخ بر آن شدتها و رنجها می افزود.

این کینه روز افزون در جنگ با امام (ع) سبب اصلی و موجب فهم واقعه «غیبت » گردید و انشاء الله بزودی آن را توضیح خواهیم داد.

## روش امام در رویاروئی با حوادث

### موضع نخستین

مواضع امام (ع) و برنامه هایش را در برابر حوادث می توان

چنین تقسیم کرد:

موضع او در برابر حکومت و حکمرانان است.سیاست عباسیان رویاروی پیشوایان (ع) از عهد حضرت امام رضا (ع) روشن و آشکار بود و درین نکته خلاصه می گردید که عباسیان، کوشش شدیدی داشتند تا امام و اهل بیت را دردستگاه حکومت وارد کنند و او را در آن محیط منحل نمایند و پیوسته مراقب باشند و امام را زیر نظر بدارند تا وی را از پایگاههای خود و از یاران وپیروانش دور سازند.این سیاست مزورانه درباره حضرت امام حسن عسگری (ع) اجرا شد و حکومت توانست از آن، امتیازات فراوان بدست آورد.

حضرت امام عسگری (ع) نیز مانند پدر ناچار شد در سامره اقامت کندو مجبور بود به دربار برود و هر دوشنبه و پنجشنبه در بارگاه خلیفه حضور یابد. (۲)

اما موضع و برخورد او در مقابل حکمرانان مانند موضع پدر بزرگوارش (ع) در ارتباط با حکومت، محتاطانه بود بی آنکه توجهی را جلب کند یا در دستگاه حکومت وارد شود، بلکه رابطه او به پیروی از خط پدرانش در برابر قدرت و دولت عباسی، رابطه ای بود ظاهری و به شکل روابط روز.موضع منفی امام (ع) در برابر حکومت، احترام و منزلتی رفیع برای وی فراهم آورد، این مسئله را از علاقه وزیران زمانش به او مشاهده می کنیم و می بینیم که امام چگونه شخصیت و جلال خود را حتی بر کسی که از حیث کینه به اهل بیت و ازنظر انحراف، شدیدترین مردم بود، یعنی «عبد الله بن یحیی بن خاقان »، تحمیل کرد.عبد الله می گفت: هیچ مردی از علویان مانند حسن بن علی بن محمد بن علی الرضا (ع)» در سامرا از حیث آرامش و سکون و عفاف و پاکی و شرف وبزرگی نزد

خاندانش و نزد همه بنی هاشم که او را بر همه سالخوردگان قوم خود برتری و سیادت دادند، ندیدم و نشناختم (۳).

از گفتار وزیر مزبور، اندازه احترام و تقدیس او در مورد امام (ع) ملاحظه می گردد.امام یکبار به دیدار او رفت و در جلسه ای کوتاه با او روبروگردید و خواست به آنان بفهماند که ایستادن او در کنار وزیر و همراه شدنش با او به جهت انتقاد از ستمگری و انحراف و فسادی است که دستگاه دولت رادر برگرفته است.به این منظور است که هر کجا حق و حقیقتی وجود داشته باشد امام آنرا تایید می کند.زیرا نزد او مساله امت و مکتب بالاتر و برتر ازدشمنی و عداوتهای شخصی و اختلافات است.شاید هم می خواست آنان رابه اشتباه در اندازد تا نپندارند که او بر ضد سیاست آنان است و آنان رامحکوم می کند.شاید هم علت این بود که حاکم را وادار سازد تا از فشار وتعقیبی که یاران امام از طرف حکومت دچار آن بودند بکاهد.

امام (ع) می خواست در ملاء عام یا در محل عمومی با وزیر ملاقات کند!

وقتی وزیر در جای خود نشسته بود حاجب اطلاع داد که «ابو محمد بن الرضا» در آستان در اطاق است.این خبر، توجه و احترام وزیر را جلب کرد.احمدفرزند او گفت: «از چیزی که از آنان شنیدم تعجب کردم و از گستاخی شان به شگفت دچار شدم که چطور جرئت کرده اند در محضر پدرم آیند که جز خلیفه یا ولیعهد، دیگری در آن محضر راه نداشت.او می افزاید: «مردی خوش قامت و زیباروی، با اندامی متناسب، جوان، با جلالت و هیبت دلنشین وارد شد.پدرم به او نظر کرد.برخاست و چند گام به سوی او رفت.او رادر آغوش

کشید و روی او را بوسید و بر سینه اش بوسه داد و او را بر بالای مجلس در محل نماز خود نشاند و در کنار او نشست و روی به او آغاز سخن کردو مدح او گفت » .

«احمد بن عبید الله » همچنان در کار و رفتار پدر با امام شگفتزده باقی ماند.از پدر خصت خواست که ازو پرسشی کند و گفت: «ای پدر مردی که صبح با جلال و عزت و احترام با او برخورد کردی کیست؟» گفت: ای فرزند، امام رافضیان «حسن بن علی » است.آنگاه خاموش گردید.من نیز خاموش شدم.گفت: «ای فرزند اگر امامت از دست خلفای ما بنی عباس بدر رود، هیچکس از بنی هاشم جر او به جهت فضل و عفاف و زهد و عبادت و اخلاق نیکو، شایسته خلافت نیست » (۴)

این مطلب بر این دلالت دارد که برای امام، از حیث محبت و عظمت و ادراک عدالت و شایستگی برای در دست گرفتن حکومت چه عقیده ای وجود داشت.

امام عسگری (ع) درباره بعضی از حوادث سکوت اختیار می کرد بی آنکه بطور مثبت یا منفی، در مورد آن نظری ابراز فرماید، همانگونه که با رهبرشورش «زنگ » که مدعی بود به امام علی (ع) منسوب است، رفتار کرد.

شورش او برخاسته از برنامه و خط مشی اهل بیت نبود.کشتار مردمی بسیار و مصادره اموال و آتش زدن شهرها و به اسارت بردن زنان، هیچیک از آن کارها، حساب یا انگیزه دینی نداشت.

موضع امام (ع) درباره رفتار شورشیان به علت کارهای خلاف احکام اسلامی که مرتکب شده بودند قطعا موضع مخالف و محکوم کننده بود.امام، سکوت را ترجیح داد، از روش آنان عیبجوئی نکرد به تفاصیل آنهم توجه نفرمود.

اگر چنین کرده بود این کار تایید ضمنی دولت به

شمار می رفت.چرا که شورش «زنگ »، با توجه به نقطه ضعفهای فراوان و منفی آن، در نهایت، برای ضعیف کردن حکومت عباسیان و در هم شکستن قدرت و نفوذشان با هدفهای امام (ع)

تطبیق می کرد و آن امری بود که شایستگی داشت که امام (ع) برای مصالح نهضت و عالیت خود از آن استفاده کند.چه، هر چند بین معارضان اختلاف باشد اما بالنتیجه همگی در مخالفت با دشمن واحد، اشتراک منافع دارند.

چنین بود وضع حاکم.

امام (ع) از نتایج جنبش «زنگ » استفاده می برد، زیرا دولت، ناتوان میگشت و نمی توانست در دو جبهه بجنگد و یا نیازهای سنگین خود را در دوجبهه تامین کند.

شاید آن شورش سبب می شد که تا حدی از فشار بر جبهه امام بکاهد، هر چند دولت می دید که فعالیت امام (ع) خطرناکتر از خطر شورش «زنگ » است و اثر آن در دراز مدت بیشتر از جنبش «زنگ » است که بزودی از میان می رفت.

### موضع دوم

موضع امام (ع) از نظرحرکت و جنبش علمی و آموزش عقیدتی مواضع علمی او (ع) در پاسخهای قاطع و استوار در مورد شبهه ها وافکار کفرآمیز و بیان کردن حق، با روش مناظره و گفتگوهای موضوعی و مناقشه هاو بحثهای علمی، و همزمان با آن فعالیتها، کوششهای دیگر از قبیل صادر کردن بیانیه های علمی و تالیف کتاب و مانندهای آن را بر عهده داشت.

با این مجاهدتها، از طرفی امت مؤمن را به شخصیت مکتبی و فکری خودمجهز می کرد، و از طرف دیگر پایداری و ایستادگی شان را در برابر جریانهای فکری که علیه مکتب، خطری را تشکیل می داد، تضمین می فرمود، و آنرا در نطفه خفه می نمود.امام (ع) با دانش گسترده ای که درباره محیط داشت توانا بودکه آغاز آن مسایل را احساس کند و اهمیت

و اثر آن را بسنجد سپس برای از بین بردن آن، برنامه ریزی نماید.

از اینرو، موضع امـام عسـگری (ع) هنگام اقامت در مـدینه با اهمیت دادن او به تهیه برنامه شـکل پیـدا کرد.کنـدی (ابو یوسـف یعقـوب بن اسـحاق) فیلسـوف عراقی در زمـان امـام (ع)، پیرامون متناقضـات قرآن، کتـابی تـدوین کرد.امـام بوسـیله بعضـی از منسوبـان به حوزه علمی او، با او تماس گرفت و کوشـش او رابا شـکست روبرو کرد و کنـدی را قانع فرمود که در اشـتباه بوده است. (۵) کندی توبه کرد و اوراق خود را سوزانید (۶)

برای ابو هاشم جعفری ایراد فرمود و (۷) بیاناتی ارزشمند در باب تفسیر قرآن دارد. (۸)

## موضع سوم

موضع امـام (ع) در این زمینه، نظـارت بر پایگاههـای مردمی خود و پشتیبـانی از آن پایگاههـا و بالاـ بردن درجه آگاهی آنها و مجهز کردن آن با همه اسلوبهاو روشهای پایداری و بالا بردن به سطح پیشتازان متعهد بود.

امـام (ع)، غالبـا آنـان را هشـدار می داد تـا در دام عباسـیان نیفتنـد و درمصـائب روزگـار از نظر اقتصـادی و اجتمـاعی به علت بدبختیها و رفتاربیرحمانه حکام که با آن روبرو می شدند، به آنان کمک می رسانید.امام (ع) برای «محمد بن علی سـمری » از یاران خاص خود و نائب چهارم فرزندش (ع)

«حجـه المهـدی » (ع) در غیبـت صـغری، برای پرهیز از فتنه نـوشت: «فتنه ای است که شـما را گمراه می کنـد ... پس آمـاده و هشیار باشید. (۹)»

به یـاران خود فرمـان می داد که خاموشـی اختیار کننـد و از فعالیت خود داری نماینـد تا کارها در مجرای خود افتـد و حوادث روبراه شود.

امام (ع) حتی وقتی یارانش در بند و زندان بودند، آنان را از شکوه و تظلم باز می داشت.یک بار گروهی از اصحاب او

را به زنـدان انداختنـدو آنان را زیر نظر «صالـح بن وصـیف » قرار دادنـد.یاران امام عبارت بودنـداز: ابو هاشم جعفری، داود بن قاسم، حسن بن محمد عقیقی، محمد بن ابراهیم العمری و دیگران.امام (ع) آنان را آگاه کرد که از کسـی که در زندان مدعی است که علوی می باشد بر حذر باشـند که او از آنان نیست.و در جامه او نوشـته ای وجود دارد که برای سـلطان نوشته است تا به او گزارش کنـد که از او چه می گوینـدپس یکی از آن گروه، جـامه او را بازرسـی کرد و هم آن سـان که امام فرموده بود، نوشته را یافت. (۱۰)

دیگر از مواضع امام، برخورد او با یارانش بود که آنان را در اوقات مورد لزوم با ارسال پول مورد نیاز یاری می داد.

برای امام، از مناطق گوناگون اسـلامی که پایگاههای توده ای او آنجابود، بوسیله نمایندگان او که در آن مناطق پراکنده بودند اموال بسیار می بردند.

و امام (ع) با دقت بسـیار و با روشـهای گوناگون می کوشید تا آن امر را کاملااز چشم دولتیان بپوشاند و به نحوی پنهانی عمل کند.می توان دید که امام، که تحت نظر و در زیر فشار بود، چگونه پولها را تحویل می گرفت و بطوری که صلاح می دانست به مصـرف می رسانید بی آنکه دولت از آن فعالیتها چیزی درک کند.بلکه ناتوان و دست بسته در مقابل امام به سر می برد، و بـا وجودکوشـش بسـیار، از کشف مسـاله نـاتوان بود و اگر گـاهی برخی از اموال را دولت کشف می کرد به این علت بود که بعضی از اطرافیان امام (ع) در اتخاذ روش صحیح سهل انگاری می کردند. (۱۱)

دولت عباسی در برابر یاران امام (ع) و در پایگاههائی که پشتیبان اوبودند، قاطعانه و بیرحمانه ایستادگی می کرد و

برای از میان برداشتن خط مشی و برنامه امام و پراکندن و اداره کردن یاران او کوششهای فراوان به عمل آوردو با مال بیحساب بسیار و عیش بی دغدغه اشرافی دست به خریداری وجدانها زد.

موضع امام در مقابل آن کوششها، پندگوئی بود که به یاران دلداری میداد و می فرمود: «تهیدست و با ما بودن، بهتر که توانگر بودن و با غیر مابودن.کشته شدن با ما، بهتر که زنده بودن با دشمن ما.ما برای هر کس که به ما پناه آورد، پناهگاهیم و برای آن کس که بخواهد به وسیله ما ببیند، نوریم، و آن کس را که به ما پناه آورد، عصمتیم و هر کس که ما را دوست بدارد، بحقیقت در بزرگی و مقام با ما است و هر کس که از ما منحرف گردد، جای او در آتش است » .

### موضع چهارم

موضع امام (ع) در آماده کردن مساله غیبت

امام عسگری (ع) که بوضوح می دید که اراده الهی برای ایجاد دولت «الله » بر روی زمین، و در بر گرفتن همه جهان انسانیت و گرفتن دست مستضعفان در زمین-تا خوف آنان به امنیت خاطر تبدیل گردد، و خدای را عبادت کنند، و هیچ چیز را شریک او نگیرند ... -بر این تعلق گرفته است که فرزندش غیبت کند.

او می دانست که هموار کردن راه غیبت فرزندش بر عهده اوست و این کار ازین روست که بشر به ادراک و معرفت حسی عادت کرده است و برای این انسان که فقط چنین می اندیشد، دشوار است که به تفکر وسیع دست زند.

محیط امام (ع) که محیطی فاسد و منحرف بود و سطح روحی آن پائین آمده بود، نمی توانست تا ژرفای این ایمان، بالائی گیرد و به بلندای این

تفکردست یابد.بخصوص که غیبت امام رویدادی بود که در تاریخ امت، مانندی نداشت.سخنان معجزه آسای پیشین و نصوص فراوان و پیاپی، به آمدن مهدی (ع) بشارت می داد و درین مورد روایات متواتر و صحیح از حضرت نبی اکرم (ص) موجود است و مؤلفان صحاح که معاصران آن زمان بوده اند یاپیش از آن زمان می زیسته اند، این سخنان را روایت کرده اند.بخاری و مسلم و احمد بن حنبل ... از آن جمله اند.

اینک می گوئیم اگر چه همه این نصوص و تبلیغات بطور کلی اثری بزرگ و عمیق در رسوخ فکر «انتظار مهدی (ع)» در نفوس مسلمانان داشت و ایمان آنان به این معنی، با عمق ایمان فرد و وسعت تفکر و اعتقاد مذهبی او در اسلام متناسب بود، اما آن نصوص، بیش ازین نبود که از یک طرف به امام کمک کند تا مردم را به ایمان بر غیبت قانع سازد و از طرف دیگر برای مردم ثابت کند که غیبت در مورد فرزندش مهدی (ع) صورت می گیرد.

دشوارترین کاری که امام عسکری (ع) بعنوان پدر مهدی (ع) متحمل آن بود و مسئولیت آنرا بر عهده داشت، این بود که مردم را قانع سازد که زمان غیبت فرا رسیده است و تنفیذ آن امر در شخص فرزندش امام مهدی (ع) صورت گرفته است.این معنی بالنسبه به فردی عادی، امری دشوار بود، چه، امکان داشت آن فرد، ناگهان ایمانش متزلزل گردد.

درباره غیبت، در منطق ایمان فرد عادی به شکل مؤجل تفاوت زیادی وجود دارد.فرد نمی تواند اثر آن را در زندگانی و بین ایمان به غیبت و اعتقادبه تنفیذ آن در زمان معاصر، حس کند.بررسی و ملاحظه آن معنی در فرضیه توضیحی زیر وجود دارد.

اگر شخصی که در صدق گفتارش تردید نداریم به ما خبر دهد

که به زودی رستاخیز بر پا می شود، یا به زودی اجل ما فرا می رسد، چنین خبری به ایمان مابه او صدمه می زند و در آن خدشه وارد می کند.زیرا ایمان به قبول وقوع چنین امری به نیروی مضاعف ایمان و اراده نیاز دارد و باید همه قدرت ایمانی و روحی خود را بسیج کنیم تا بدینوسیله به این امر غیبی مؤمن شویم.این حقیقت روانی و مشکلات آن، امام را به این راه کشانید که همه کوشش خود را بذل فرماید تا صدمه کمتری به افکار مردم وارد شود و اذهان مردم را بدون رد و انکار، برای استقبال از آن آماده سازد و یاران و پایگاههای خود را به ملزم بودن به آن دعوت کند.بخصوص نسلی آگاه بپروراند که هسته اصلی برای تربیت نسلهائی که با فعالیت خود تاریخ دو غیبت صغری و کبری را پایه گذاری کردند، تشکیل دهند.

باید آن شرایط و اوضاع دشواری را که امام و اصحابش از طرف دولت تحمل کردند و ضرورت عمل و تبلیغ اندیشه انقلابی مهدی (ع) را که در منطق حکام برای هستی شان و بیرون رفتن از محیط قدرتشان و تمرد و مخالفت بادولتشان امری خطرناک بود، بر این بیفزائیم.

از اینجا با کمال وضوح، دقت برنامه ریزی را که بر عهده امام (ع)

نهاده شده بود و دشواری موضع او را که دعوت و تبلیغ برای فرزندش مهدی (ع) بود، احساس می کنیم.

امام (ع) راه غیبت فرزندش مهدی (ع) را هموار می سازد

فعالیت امام عسکری (ع) و برنامه ریزی او در تحقق بخشیدن هدف مزبوربه دو کار مقدماتی نیاز داشت:

۱-مخفی کردن مهدی (ع) از چشم مردم و نشان دادن وی (ع) فقط به بعضی از خواص.

۲-آنکه به هر ترتیب،

فکر غیبت را در اذهان و افکار رسوخ دهـد و به مردم بفهمانـد که این مسـئولیت اسـلامی را بایـد تحمل کنند و مردم را به این اندیشه و متفرعات آن عادت دهند.

درین باب مشاهـده می کنیم که اعلامیه ها و بیانیه های امام عسـکری (ع) در واقع بـدنبال همان احادیث و نصوصـی بود که از ناحیه پیامبر اکرم و ائمه پس از ایشان متوالیا درین معنی صادر شده بود.

بیانیه های امام عسکری سه شکل داشت:

الف-اعلامیه ها یا بیانیه های کلی و عمومی درباره صفات مهدی (ع)

پس از ظهور و قیامش در دولت جهانی که تشـکیل می دهد.چنانکه در پاسخ به پرسش یکی از یاران خود راجع به قیام مهدی (ع) چنین فرمود: «وقتی قیام کند، در میان مردم با علم خود داوری خواهد کرد مانند داوری داود که از بینه ودلیل پرسشی نمی کرد» (۱۲).

ب-توجیه نقد سیاسـی در مورد اوضاع موجود، و مقرون کردن آن به اندیشه وجود مهدی (ع) و ضرورت ایجاد دگرگونیها از سوی او.و ازین قبیـل است: «وقـتی قـائم خروج کنـد به ویران کردن منـابر و جایگاههـای خصوصـی در مساجـد فرمـان خواهد داد.این جایگاهها به منظور امنیت و محافظت خلیفه از تعدی، و برای افزودن هیبت او در دل دیگران بنا شده است (۱۳)» .

ج-اعلامیه های کلی برای پایگاهها و اصـحابش که در آن، ابعاد اندیشه غیبت برای آنان و ضـرورت آمادگی و عمل به آن از ناحیه روانی و اجتماعی توضیح داده شده بود، تا غیبت امام (ع) و جدائی او را از آنان بپذیرند.

از جمله، امـام (ع) به این بـابویه نامه ای نوشت و در آن فرمود: «بر تو بادبردباری و انتظار گشایش.پیمبر فرمود: برتر عمل امت من انتظار کشیدن گشایش است و شیعه ما پیوسته در اندوه است تا فرزندم

ظهور کند.

پیامبر اکرم مژده داده است که او زمین را از قسط و عدل پر می سازد، آن سان که از جور و ستم آکنده شده است.ای شیخ من، شکیبا باش.ای ابو الحسن علی، همه شیعیان مرا به شکیبائی فرمان ده که زمین از آن خدا است و آن را بهر کس از بندگانش که بخواهد به ارث وا می گذارد و پایان فرخنده، مر پرهیزکاران راست (۱۴).

۳-امام عسگری (ع) موضعی دیگر نیز برگزید که وقتی فرزندش از چشم مردم دور شود، وضع را برای قبول غیبت آماده کرده باشد.در آنوقت فقطبه خواص اصحاب نمودار می گردید و وظیفه تبلیغ تعلیمات و فرمانهای خودرا بواسطه چند تن از خاصان خود اجرا می کرد و این امر را با مکاتبه و توقیع عمل می فرمود و به این ترتیب، برای آنچه که فرزندش، مهدی (ع) در غیبت صغرای خود بایستی، عمل می کرد، ایجاد آمادگی می نمود حال آنکه بایستی از مردم پنهان می ماند و بوسیله تعلیمات خود با آنان رابطه برقرار می کرد.

اگر این مساله بدون مقدمه و آمادگی قبلی برقرار می ماند، برای مردم امری شگفت آور و حیرت بخش و غافلگیر کننده بود.از اینجا بود که امام عسکری (ع) این اسلوب را عمل کرد و آن، برنامه ای ویژه برای آماده کردن ذهنیات امت و آگاه شدنشان بود تا آن روش را بپذیرند و بدون حیرت و شگفتی نمودن و همراه داشتن عواقب ناخوشایند و نا محمود، آن را حفظ کنند.

این روش، بگونه ای بسیط و ساده در دوره امام هادی (ع) آغاز شد که او (ع) بواسطه جور و ظلم حکام، از انظار پنهان شد و از راه توقعیات ونامه ها برای پیروان خود پیام می فرستاد و با آنان تماس می گرفت تا شیعیان، به تدریج

به این معنی عادت کنند و این روش با فهم و درک مردم بیشتر سازش داشت (۱۵).

دوستان و طرفداران او عادت کردند که بوسیله مکاتبه و مراسله با او تماس گیرند و از او (ع) پرسش کنند (۱۶).

همچنین نظام و روش وکالتی و وساطتی که امام عسکری (ع) باپایگاههای مردمی خود برگزید، روشی دیگر از روشهایی بود که برای آن، مساله غیبت آماده شده بود.

شیعیان وقتی اموالی را از حقوق شرعی که بر آنان واجب بود، برای امام (ع) می بردند ابتدا به «عثمان بن سعید عمری السمان » وارد می شدند و اوبرای سرپوش گذاشتن بر فعالیتهای امام (ع) و برای مصلحت او، تجارت روغن می کرد.پولهائی را که تحویل می گرفت در خیکهای روغن می گذاشت و دور از چشم حکام، برای امام (ع) می فرستاد.زیرا اگر بر قضیه واقف میشدند همه آنرا مصادره می کردند (۱۷).

در بحث آینده خواهیم دید که نظام «پنهان شدن و بوسیله نواب، مطالب خود را ابلاغ کردن در غیبت صغرای امام (ع) معمول بود و اجرامی شد زان پس که مردم به مسلک امامین عسکریین علیهما السلام به آن خوگرشدند، خاصه در زمان امام حسن عسکری (ع) به آن خو گرفتند، روشی بودکه در غیبت صغرای امام معمول گردید و انشاء الله در مبحث آینده آنرا توضیح خواهیم داد.

### پی نوشتها

۱- الموسوعه ص ۹۴.

۲- المناقب ج ۳ ص ۵۳۳.

۳- ارشاد ص ۳۱۸ و اعلام الوری ص ۳۵۷.

۴- ارشاد ص ۳۱۸.

۵- دور الائمه از صدر.

۶- مناقب-ج ۳ ص ۵۲۶.

۷- مدرک سابق.

۸- احتجاج-ج ۲ ص ۲۵۰.

۹- کشف الغمه.ج ۳ ص ۴۰۷.

۱۰- مدرک سابق و نیز اعلام الوری ص ۳۵۴.

۱۱- به تاریخ غیبت نوشته صدر ص ۲۰۶ مراجعه شود.

۱۲- ارشاد ص ۳۲۳.

۱۳- مناقب ج ۳ ص ۵۳۶.

۱۴-

مدرک سابق ص ۵۲۷.

۱۵- اثبات الوصیه ص ۲۶۲.

۱۶- ارشاد ص ۳۲۳ و کشف الغمه ج ۳ ص ۲۰۷.

۱۷- غیبت.از شیخ طوسی ص ۲۱۵-۲۱۹.

## سیری در سیره فردی و اجتماعی امام حسن عسکری (ع)

### مقدمه

عبدالکریم تبریزی

امام حسن عسکری علیه السلام در روز جمعه هشتم ربیع الثانی سال ۲۳۲ هجری قمری در مدینه منوره چشم به جهان گشود. پدر بزرگوار آن حضرت امام هادی علیه السلام و مادر مکرمه اش بانوی عارفه ایست که به نام های «سلیل»، «حدیثه» و «سوسن» خوانده می شود.۱ مدت امامت امام حسن عسکری علیه السلام شش سال بود که از سال ۲۵۴ هجری قمری شروع و در سال ۲۶۰ با شهادت آن حضرت پایان یافت. امام حسن عسکری علیه السلام در طول مدت زندگانی و به ویژه در دوران امامت خویش به واسطه مبارزه با طاغوت های زمان در تبعید و زندان و تحت نظر به سر می برد و سرانجام در هشتم ربیع الثانی سال ۲۶۰ و در ۲۸ سالگی در شهر سامراء و توسط احمد معتمد، پانزدهمین خلیفه عباسی به طرز مرموزی مسموم و به شهادت رسید.۲ زندگی آن حضرت در دوران شش تن از خلفای ستمگر عباسی سپری شد که به ترتیب جعفر متوکل، محمد منتصر، ابوالعباس احمد مستعین، ابو عبدالله معتز، محمد مهتدی و احمد معتمد می باشد.

از آنجایی که امام عسکری علیه السلام را در محّله عسکر که محل سکونت سپاهیان ترک عباسی بود جای داده بودند به آن حضرت عسکری می گویند.

حضرت حجه بن الحسن امام زمان علیه السلام یگانه فرزند و جانشین امام حسن عسکری علیه السلام است که بعد از آن حضرت سکاندار کشتی ولایت و امامت گردید و امروزه آفتاب وجودش در پشت پرده غیب قرار گرفته است و به اراده

خداوند متعال ظهور نموده و جهان را با نور وجودش پر از عدل و داد خواهد ساخت.

در مورد امامت امام عسکری علیه السلام روایات متعددی از ائمه معصومین علیهم السلام نقل شده است که یکی از آن روایات چنین است: یحیی بن یسار قنبری می گوید: امام هادی علیه السلام چهار ماه قبل از شهادت خویش به فرزندش امام حسن عسکری علیه السلام وصیت کرد و به امامت و خلافت او اشاره نمود و در آن حال مرا به همراه عده ای از دوستان و شیعیان بر آن گواه گرفت.۳ در این نوشتار فرازهایی از ویژگی های برجسته فردی واجتماعی آن حضرت را می خوانیم:

### ۱ عبادت

امام عسکری علیه السلام همانند پدران گرامی خود در توجه به عبادت خدا نمونه بود. آن حضرت به هنگام نماز از هر کاری دست می کشید و چیزی را بر نماز مقدم نمی داشت. ابوهاشم جعفری در این مورد می گوید: روزی به محضر امام یازدهم مشرف شدم، امام مشغول نوشتن چیزی بود، وقت نماز رسید، امام نوشته را کنار گذاشته و به نماز ایستاد ... ۴ عبادت امام عسکری آن چنان قلب ها را مجذوب خود می نمود که دیگران را به یاد خدا می انداخت و حتی افراد گمراه و منحرف رابه راه صحیح هدایت نموده و اهل عبادت و تهجد می نمود و بدترین افراد در اثر جذبه ملکوتی آن بزرگوار به بهترین انسان ها تبدیل می شدند.

روزی برخی از عباسیان از صالح بن وصیف (رئیس فرماندهان نظامی مهتدی عباسی) خواستند که بر امام عسکری علیه السلام سختگیری نماید. او گفت: دو نفر از بدترین و سختگیرترین زندانبانان خود را بر ابو محمدابن الرضا (امام عسکری علیه السلام) گماشته ام،

امّا آن دو در اثر معاشرت با او منقلب شده و در عبادت و مناجات به مراحل عالی قدم گذاشته اند. سپس آندو زندانبان را فراخوانده و در حضور عباسیان از حالات امام عسکری علیه السلام سؤال کرد و آنان گفتند: ما چه بگوییم در مورد کسی که روزها روزه می گیرد و همه شب به عبادت می ایستد و به غیر ذکر و سخن خدا هیچ سخن دیگری بر زبان نمی آورد و هنگامی که به ما نظاره می کند، بر بدن ما لرزه افتاده و کنترل خود را از دست می دهیم! وقتی عباسی ها چنین دیدند منقلب شده و بر گشتند.۵

## ۲ سخاوت

از آنجا که امامان معصوم علیهم السلام برترین نمونه و اسوه کامل صفات عالیه انسانی بودند، رفتار آنان در همه ابعاد می تواند برای پیروانشان درس آموز باشد. و یکی از آن صفات زیبا، سخاوت است. ما در مورد سخاوت امام عسکری علیه السلام فقط به نقل یک روایت بسنده می کنیم:

محمد بن علی می گوید: زمانی بر اثر تهیدستی کار زندگی بر ما سخت شد. پدرم گفت: بیا با هم به نزد ابو محمد (امام عسکری علیه السلام) برویم. می گویند او مردی بخشنده است و به جود و سخاوت شهرت دارد. گفتم: او را می شناسی؟ گفت: نه، او را هرگز ندیده ام.

با هم به راه افتادیم. در بین راه پدرم گفت: چقدر خوب است که آن بزرگوار دستور دهد به ما ۵۰۰ درهم بپردازند! تا با آن نیازهایمان را برطرف کنیم. دویست درهم برای لباس، دویست درهم برای پرداخت بدهی و صد درهم برای مخارج دیگر!

من پیش خود گفتم: کاش برای من هم سیصد درهم دستور دهد که با صد درهم آن

یک مرکب بخرم و صد درهم برای مخارج و صد درهم برای پوشاک باشد تا به کوهستان (در اطراف همدان و قزوین) بروم. هنگامی که به سرای امام رسیدیم، غلام آن حضرت بیرون آمده و گفت: علی بن ابراهیم و پسرش محمد وارد شوند. چون وارد شده و سلام کردیم، امام به پدرم فرمود: «یا عَلِیُّ! ما خَلَّفَکَ عَنّا اِلی هذَا الوَقْتِ؟؛ ای علی! چرا تا کنون نزد ما نیامده ای؟» پدرم گفت: ای آقای من! خجالت می کشیدم با این وضع نزد شما بیایم.

وقتی از نزد آن حضرت بیرون آمدیم، غلام آمده و کیسه پولی را به پدرم داد و گفت: این پانصد درهم است، دویست درهم برای پوشاک، دویست درهم برای بدهی و صد درهم برای مخارج دیگر. آنگاه کیسه ای دیگر درآورده وبه من داد و گفت: این سیصد درهم است، صد درهم برای خرید مرکب و صد درهم برای پوشاک و صد درهم دیگر برای سایر هزینه ها، اما به کوهستان نرو بلکه به سوراء برو ... ۶

### ۳ زهد و ساده زیستی

کامل بن ابراهیم مدنی در مورد زهد و ساده زیستی امام عسکری علیه السلام می گوید: جهت پرسیدن سؤالاتی به محضر آن حضرت شرفیاب شدیم. هنگامی که به حضورش رسیدیم، دیدم آن گرامی لباسی سفید و نرم به تن دارد. پیش خود گفتم: ولیّ خدا و حجت الهی خودش لباس نرم و لطیف می پوشد و ما را به مواسات و همدردی با برادران دینی فرمان می دهد و از پوشیدن چنین لباسی باز می دارد. امام در این لحظه تبسم نمود و سپس آستینش را بالا زد و من متوجه شدم که آن حضرت پوشاکی سیاه و زبر بر تن

نموده است. آن گاه فرمود: «یا کامِلُ! هـذا لِلّهِ وَ هـذا لَکَمْ؛ این لباس زبر برای خداست و این لباس نرم که روی آن پوشـیده ام برای شماست!۷»

### ۴ جذب عواطف و صید دل های مشتاق

فضائل و کمالات معنوی آن حضرت موجب شده بود که دوست و دشمن شیفته آن حضرت شده و از صمیم قلب به آن حضرت ارادت بورزند و وجود گرامی امام را خواسته یا ناخواسته محترم شمارند. به دو نمونه در اینجا اشاره می کنیم:

۱ احمد بن عبیدالله بن خاقان قمی نماینده خلیفه عصر و متصدی خراج شهر قم بود. او با اینکه یکی از دشمنان سرسخت و از آزار دهندگان اهل بیت علیهم السلام بود، در مورد ویژگی های اخلاقی امام حسن عسکری علیه السلام می گوید: من در شهر سامراء هیچ کس از علویان را ازلحاظ رفتار و وقار و پاکدامنی و نجابت و بزرگواری برتر از ابومحمد ابن الرضا (امام عسکری علیه السلام) نه دیدم و نه شناختم. او در میان خاندان خویش و قبیله بنی هاشم و سرلشکران و وزیران و سایر مردم و حتی در میان سالخوردگان و اشراف محترم تر و عزیزتر از همه بود، این حقیقت را من با چشم خودم مشاهده کردم.

روزی در کنار پدرم که یکی از افراد سرشناس دستگاه خلافت بود ایستاده بودم و در آن روز پدرم جلسه عمومی داشت وهمه افراد را به حضور می پذیرفت. ناگهان نگهبانان خبر آوردند که ابو محمد، ابن الرضا دم در ایستاده است. پدرم با صدای بلند گفت: اجازه دهید وارد شود.

من از این گفت و گو شگفت زده شدم، زیرا تا آن لحظه ندیده بودم که در حضور پدرم جز خلیفه و ولیعهد وی،

کس دیگری را با کنیه به او معرفی نمایند. سپس تازه جوانی گندمگون، خوش قامت، زیباروی و با اندامی موزون، با جلال و وقار ویژه وارد اتاق شد. پدرم با دیدن وی از جای برخاست و چند قدم به استقبالش رفت، با آنکه تا آن لحظه ندیده بودم که چنین رفتاری را با یک نفر هاشمی و یا یکی از فرماندهان لشکری نشان داده باشد. چون نزدیکش رسید، دست بر گردن او انداخته و از صورت و سینه اش بوسیده و دستش را گرفت و در روی تخت خود نشانید وخودش نیز پهلوی او نشست و با او به گفت و گوی صمیمانه پرداخت.

پدرم در ضمن صحبت به او «فدایت شوم» می گفت. از برخورد احترام آمیز پدرم با این جوان ناشناس هر لحظه بر حیرتم افزوده می شد. هنگام خداحافظی پدرم با احترام فوق العاده او را بدرقه کرده و او رفت.

احمد بن خاقان در ادامه می افزاید: بعد از رفتن او، من به غلامان پدرم گفتم: این چه کسی بود که او را در حضور پدرم با کنیه یاد کردید و پدرم با او این چنین رفتاری محترمانه داشت؟!

گفتند: او یکی از علویان است که به او حسن بن علی می گویند وبه ابن الرضا معروف است. شگفتی من بیشتر شد. هنگام شب وقتی پدرم تنها شد، به او گفتم: پدر! این جوان که صبح او را دیدم چه کسی بود که نسبت به او چنین احترام نمودی و در گفت و گوی با او «فدایت شوم» می گفتی؟! و خودت و پدر و مادرت را فدایش می ساختی؟ گفت: «پسرم! او امام رافضیان است، او حسن بن علی است که

به ابن الرضا معروف است.» آنگاه پدرم بعد از اندکی سکوت درادامه سخنانش چنین گفت: پسر جان! اگر حکومت از دست خلفاء بنی عباس بیرون رود، هیچ کس از بنی هاشم جز او سزاوار آن نیست و این به جهت فضیلت، پاکدامنی، زهد و پرهیزگاری و اخلاق شریف و شایستگی ذاتی اوست. اگر پدر او را دیده بودی، مردی بزرگوار، نجیب و شخصیت با فضیلتی را دیده بودی.» با شنیدن این سخنان اندیشه و نگرانیم دو چندان شد و خشمم نسبت به پدر افزون گشت. به نظرم سخنان پدر اغراق آمیز می آمد و بعد از آن دلم می خواست در مورد حسن بن علی پرس و جو کنم و پیرامون شخصیت وی کاوش و بررسی نمایم. از هیچ یک ازبنی هاشم و سران سپاه ونویسندگان و قاضیان و فقیهان و دیگر افراد، درباره حسن بن علی سؤالی نکردم مگر آنکه او را نزد آنان در نهایت بزرگی و ارجمندی یافتم. مقام بلند و سخنان نیک و تقدم بر فامیل و سایر بزرگان، از جمله ویژگی هایی بود که من از زبان آنان در ستایش حسن بن علی شنیدم. بعد از این، ارزش و مقام وی در نظرم بزرگ آمد و فهمیدم که دوست و دشمن او را به نیکی یاد کرده و می ستایند. احمد بن خاقان در ادامه سخنان خویش بعد از نقل ماجرای شهادت امام حسن عسکری علیه السلام می گوید: بعد از رحلت او، جعفر (برادر امام حسن عسکری علیه السلام) نزد پدرم آمد و گفت: «مقام و منصب برادرم را به من بده. من سالی بیست هزار دینار برایت می فرستم.» پدرم به او تندی کرده و

گفت: ای احمق! سلطان به روی کسانی که به امامت پدر و برادرت معتقد بودند شمشیر کشید تا آن ها را از عقیده شان برگرداند و نتوانست این کار را عملی سازد (زیرا مردم از روی اخلاص و صمیمیت به آن ها معتقد بودند.) پس اگر شیعیان، پدر و برادر تو را امام می دانند، نیازی به سلطان و غیر سلطان نداری که منصب آن ها را به تو بدهند و اگر نزد شیعیان این منزلت را نداری، بوسیله ما بدان نخواهی رسید.

پدرم به خاطر این سخن جعفر، او را پست و کم عقل خواند، وی را بیرون کرد و تا زنده بود به او اجازه ورود نداد.۸

۲ محمد بن اسماعیل می گوید: علی بن نارمش که دشمن ترین افراد نسبت به اولاد علی بن ابی طالب علیهم السلام بود، موظف به زندانبانی امام حسن عسکری علیه السلام شد. به او دستور دادند که هر چه می توانی بر او سخت بگیر. حضرت عسکری علیه السلام بیش از یک روز نزد او نبود که احترام و بزرگداشت آن حضرت در نظر او به جایی رسید که در برابر امام عسکری علیه السلام چهره بر خاک می گذاشت و دیده از زمین بر نمی داشت. امام از نزد او خارج شد در حالی که بصیرت او به آن حضرت از همه بیشتر و ستایشش برای او از همه نیکوتر بود.۹ ۵ پرورش نیروی تفکر و تعقل در افراد اسحاق کندی فیلسوف عراق بود. او به تألیف کتابی با موضوع تناقضات قرآن همت گماشت. او آن چنان با شور و علاقه مشغول تدوین این کتاب گردید که از مردم کناره گرفته و به تنهایی در خانه خویش به این

کار مبادرت می ورزید، تا اینکه یکی از شاگردانش به محضر پیشوای یازدهم شرفیاب شد.

امام به او فرمود: «آیا در میان شما یک مرد رشید پیدا نمی شود که استاد شما را از این کارش منصرف سازد؟!» عرض کرد: ما از شاگردان او هستیم، چگونه می توانیم در این کار یا کارهای دیگر به او اعتراض کنیم؟!

امام فرمود: «آیا آنچه بگویم به او می رسانی؟» گفت: آری. فرمود: «نزد او برو با او انس بگیر و او را در کاری که می خواهد انجام دهد یاری نما، آنگاه بگو سؤالی دارم، آیا می توانم از شما بپرسم؟ به تو اجازه سؤال می دهد. بگو: اگر پدیدآورنده قرآن نزد تو آید، آیا احتمال می دهی که منظور او از گفتارش معانی دیگری غیر از آن باشد که پنداشته ای؟ خواهد گفت: امکان دارد. و او اگر به مطلبی توجه کند، می فهمد و درک می کند. هنگامی که جواب مثبت داد، بگو: از کجا اطمینان پیدا کرده ای که مراد و منظور عبارات قرآن همان است که تو می گویی؟ شاید گوینده قرآن منظوری غیر از آنچه تو به آن رسیده ای داشته باشد و تو الفاظ و عبارات را در غیر معانی و مراد متکلّم آن به کار می بری؟!» آن شخص نزد اسحاق کندی رفت و همانطوری که امام به او آموخته بود، با مهربانی تمام با او انس گرفت، سؤال خود را مطرح کرد و او را به تفکر و اندیشیدن وادار نمود. اسحاق کندی از او خواست سؤال خود را تکرار کند، در این حال به فکر فرو رفت و این احتمال به نظر او ممکن آمده و قابل دقت بود، برای همین شاگردش را قسم داد

که منشأ این پرسش را برای او بیان کند. او گفت: به ذهنم رسید و پرسیدم. استاد گفت: باور نمی کنم که به ذهن تو و امثال تو این پرسش خطور نماید، راستش را بگو، این سؤال را از کجا آموخته ای؟ شاگرد گفت: ابو محمد عسکری به من یاد داد. استاد گفت: آری، الان حقیقت را گفتی. چنین سؤالی جز از آن خاندان نمی تواند باشد. آنگاه نوشته های خود را در این زمینه در آتش سوزانید.۱۰

### ۶ ترویج فرهنگ صرفه جویی

برنامه ریزی صحیح در زندگی موجب رشد اقتصادی و از زیر ساخت های توسعه اجتماعی و بالندگی اقتصادی یک جامعه محسوب می شود. در سیره امام حسن عسکری علیه السلام در این رابطه نکات قابل توجهی وجود دارد و در ذیل نمونه ای از آن را می خوانیم:

محمد بن حمزه سروری می گوید: توسط ابوهاشم جعفری -که با هم دوست بودیم- نامه ای به محضر امام عسکری علیه السلام نوشته و درخواست کردم که آن حضرت دعا کند تا خداوند متعال در زندگی من گشایشی ایجاد بفرماید. وقتی که جواب را توسط ابوهاشم دریافت کردم، آن حضرت نوشته بود: «ماتَ ابْنُ عَمِّکَ یَحْیَیَ بْنِ حَمْزَه وَ خَلَّفَ مِأَهَ أَلْف دِرْهَم وَ هِیَ وارِدَهٌ عَلَیْکَ، فَاشْکُرِاللّهَ وَ عَلَیْکَ بِالْأِقْتِصادِ وَ اِیّاکَ وَ الْأِسْرافَ، فَإِنَّهُ مِنْ فِعْلِ الشَّیْطَنَهِ؛ پسر عمویت یحیی بن حمزه از دنیا رفت و مبلغ صد هزار درهم ارث باقی گذاشت و این درهم ها بر تو وارد می شود (به ارث به تو می رسد) پس خدا را سپاسگذاری کن و بر تو باد به میانه روی، و از اسراف بپرهیز که اسراف از رفتارهای شیطانی است.» بعد از چند روزی، پیکی از شهر حرّان آمده و اسنادی

را مربوط به دارایی پسر عمویم به من تحویل داد. من با خواندن نامه ای که بین آن اسناد وجود داشت، متوجه شدم که پسرعمویم یحیی بن حمزه دقیقا همان روزی فوت کرده است که امام علیه السلام آن خبر را به من داد.

به این ترتیب از تنگدستی و فقر رهایی یافته و بعد از ادای حقوق الهی و احسان به برادرهای دینی ام، طبق دستور امام علیه السلام زندگی خود را بر اساس میانه روی تنظیم نموده و از اسراف و ولخرجی پرهیز نمودم و به این ترتیب زندگی ام سامان یافت در حالی که در گذشته فردی مبذّر و اسراف کار بودم.۱۱ ۷ تأکید بر اصل قرآنی تقیه امام عسکری علیه السلام برای حفظ نهضت اسلامی و ترویج فرهنگ اهل بیت علیهم السلام از روش های مختلفی استفاده می کرد. آن حضرت چون در عصر حاکمیت مستبدترین سلاطین عباسی زندگی می کرد و از خطرات بزرگ نسبت به مذهب شیعه و پیروان آن آگاه بود، همواره پیروان خود را به رعایت اصل قرآنی تقیه سفارش می نمود. آن حضرت طبق آیه تقیه که در سوره آل عمران بیان شده است: «لایَتَّخِذِ الْمُؤْمِنوُنَ الْکافِرینَ أَوْلیآءَ مِنْ دوُنِ الْمُؤْمِنینَ وَ مَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ فَلَیْسَ مِنَ اللّهِ فی شَیْءٍ اِلاّ أَنْ تَتَّقوُا مِنْهُمْ تَقیةً وَ یُحَذِّرُکُمُ اللّهُ نَفْسَهُ وَ اِلَی اللّهِ الْمَصیرُ۱۲»؛ «افراد با ایمان نباید به جای مؤمنان، کافران را به دوستی بگیرند و هر کس چنین کند، هیچ رابطه ای با خدا ندارد مگر اینکه از آنان به نوعی تقیه کنید و خداوند شما را از [عقوبت[خود بر حذر می دارد و بازگشت به سوی خداست.»، شیعیان را به تقیه توصیه نموده و

به این ترتیب از جان شیعیان پاسداری و حفاظت می کرد. به روایتی در این زمینه توجه کنید:

حلبی (یکی از ارادتمندان امام عسکری علیه السلام) می گوید: در شهر سامراء در روزی که قرار بود امام حسن عسکری علیه السلام به بیرون از منزل تشریف بیاورد، به اتفاق عده ای از شیعیان برای ملاقات آن حضرت در بیرون منزلش به انتظار ایستادیم. در آن حال نامه ای از امام علیه السلام دریافتیم که آن حضرت نوشته بود: «أَلا لایَسْلِمَنَّ عَلَیَّ أَحَدٌ وَ لا یُشیرَ اِلَیَّ بِیَدِهِ وَ لا یُومی فَاِنَّکُمْ لاتُؤْمِنوُنَ عَلی أَنْفُسِکُمْ۱۳؛ کسی [در این موقعیت] به من سلام نکند و با دست خود به من اشاره ننماید و [حتی کوچکترین] اشاره ای نکند، برای اینکه شما امنیت جانی ندارید.» ۸ تبیین جایگاه آل محمد علیهم السلام در جامعه ابوهاشم می گوید: از امام حسن عسکری علیه السلام تفسیر آیه زیر را پرسیدم: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْکِتابَ الَّذینَ اصْطَفَیْنا مِنْ عِبادِنا فَمِنْهُمْ ظالِمٌ لِنَفْسِهِ وَ مِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَ مِنْهُمْ سابِقٌ بِالْخَیْراتِ بِاِذْنِ اللّهِ» ۱۴؛ «سپس این کتاب را به گروهی از بندگان برگزیده خود به میراث دادیم، از میان آن ها عده ای بر خود ستم کردند و عده ای میانه رو بودند و گروهی به اذن خدا در نیکی ها پیشی گرفتند.» امام علیه السلام فرمود: هر سه دسته مربوط به آل محمد صلی الله علیه وآله می باشند. آنکه بر خود ظلم روا داشته، کسی است که اقرار به امام ننموده است و مقتصد کسی است که عارف به مقام امام است و گروه سوم و اشخاصی که سبقت درگرفتن فیض و خیرات دارند، امامان معصوم علیهم السلام هستند.

ابو هاشم می گوید: من در فکر فرو

رفتم که این چه عظمتی است که نصیب امامان معصوم علیهم السلام شده و مقداری هم اشک ریختم. امام عسکری علیه السلام نگاهی به من انداخته و فرمود: مقام ائمه بالاتر از آن است که تو در مورد عظمت شأن آل محمد صلی الله علیه وآله می اندیشی! شکر خدا را به جا آور که تو را از تمسک کنندگان به ریسمان ولایت آل محمد صلی الله علیه وآله قرار داده است و روز قیامت؛ زمانی که سایر مردم با رهبرانشان محشور می شوند، تو در ردیف پیروان آل محمد صلی الله علیه وآله بوده وبا آنان محشور خواهی شد. تو بهترین راه راانتخاب نموده ای!۱۵

### ۹ اهتمام به دو اصل تولی و تبری

سیره عملی امام عسکری علیه السلام در صحنه های اجتماعی، نکات برجسته ای برای پیروان آن حضرت دارد. یکی از مهم ترین فرازهای سیره اجتماعی آن حضرت، توجه به دو اصل تولی و تبری می باشد. در موارد متعدد و مناسبت های به دست آمده، امام یازدهم علیه السلام شیعیان رابه دوستی اهل بیت علیهم السلام و بیزاری از دشمنان آنان ترغیب می نمود. به عنوان مثال روزی علی بن عاصم کوفی که مردی نابینا بود به محضر امام شرفیاب شد. او ضمن گفت و گو با حضرت، ارادت خالصانه خویش را به خاندان نبوت اظهار نموده وگفت: من از یاری عملی شما ناتوانم و به غیر از ولایت و محبت شما و بیزاری از دشمنانتان و لعن به آنان در خلوت ها سرمایه ای ندارم، با این حال وضعیت من چگونه خواهد بود؟!

امام عسکری علیه السلام فرمود: پدرم از جدم رسول خدا روایت نمود که: «مَنْ ضَعُفَ عَلی نُصْرَتِنا أَهْلِ الْبَیْتِ وَ لَعَنَ فی خَلَواتِهِ أَعْداءَنا بَلَغَ اللّهُ صَوْتَهُ اِلی جَمیعِ الْمَلائِکَهِ

... فَاِذا بَلَغَ صَوْتُهُ اِلَی الْمَلائِکَهِ اسْتَغْفَرُوا لَهُ وَ أَثْنَوْ عَلَیْهِ؛ هر کس توانایی یاری نمودن ما اهل بیت را نداشته باشد و در خلوت هایش به دشمنان ما لعنت بفرستد، خداوند صدای او را به همه فرشتگان می رساند ... هنگامی که صدای او به فرشتگان برسد، آنان برای وی طلب آمرزش نموده و او را می ستایند.» امام علیه السلام در ادامه می فرماید: آن فرشتگان می گویند: «اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی رُوْحِ عَبْدِکَ هذَا الَّذی بَذَلَ فی نُصْرَهِ أَوْلِیائِهِ جُهْدَهُ وَ لَوْ قَدَرَ عَلی أَکْثَرَ مِنْ ذلِکَ لَفَعَلَ؛ خدایا بر روح این بنده ات درود فرست که در یاری اولیائش تمام تلاش خود را انجام می دهد و اگر بیش از این توانایی داشت انجام می داد.» در این حال از طرف خدای سبحان ندا می آید که ای ملائکه من! من دعای شما را درحق این بنده ام اجابت کردم و بر روح او درود فرستادم و در ردیف ارواح ابرار و از بهترین بندگان برگزیده خویش گردانیدم.۱۶»

احمدبن مطهر می گوید: یکی از شیعیان به امام عسکری علیه السلام نامه نوشته و در مورد ارتباط با واقفیه۱۷ سؤال کرد. آن حضرت در جواب نوشت: «آن ها را دوست نداشته باشید، به عیادت مریض های آنان نروید، در تشییع جنازه هایشان شرکت نکنید، بر مرده هایشان نماز نخوانید و در این مورد فرقی نمی کند که کسی امامت یکی از امامان معصوم را انکار کند یا اینکه فردی که دارای مقام امامت از طرف خدانیست را جزء امامان معصوم بداند و یا (مانند مسیحیان) قائل به تثلیث باشد. بدانید که منکر آخرین امامان معصوم علیه السلام همانند انکار کننده امامان قبلی است و هر کس

به تعداد امامان بیفزاید مثل کسی است که از امامان معصوم کم می کند.۱۸

## ۱۰ پاسخ به پرسش های روز

یکی از مهم ترین موارد در سیره اجتماعی امام عسکری علیه السلام پاسخ گویی به شبهه های فرهنگی و دینی جامعه بود.

ابوهاشم جعفری می گوید: روزی ابوبکر فهفکی از امام یازدهم پرسید: چرا زن بی نوا درارث یک سهم و مرد دو سهم می برد. امام فرمود: «چون جهاد و پرداخت مخارج به عهده زن نیست و نیز پرداخت دیه قتل خطا بر عهده مردان است و بر زن چیزی نیست.۱۹» ابوهاشم در ادامه می افزاید: من پیش خود گفتم که قبلاً ـ شنیده بودم «ابن ابی العوجا» از امام صادق علیه السلام همین را پرسید و همین جواب را شنید. در این هنگام که از قلب من چنین سخنی خطور نمود، حضرت رو به من نموده و فرمود: «آری، این سؤال ابن ابی العوجاء است و وقتی سؤال همان است، پاسخ ما نیز همان خواهد بود. اول و آخر ما در علم و منزلت مساوی هستند و برای رسول خدا صلی الله علیه وآله و امیر مؤمنان فضیلت و امتیازشان ثابت است.۲۰»

## ۱۱ تشویق عالمان و دانشمندان راستین

حمایت ائمه اطهار علیهم السلام از دانشمندان راستین و متفکران متعهد، در گسترش فرهنگ غنی و مترقی اهل بیت علیهم السلام نقش مهمی داشت.

امام عسکری علیه السلام با قدر دانی از چهره های فرهنگی شیعه، جرقه امید را در دل دانشوران و دانش دوستان پدید می آورد و آنان را برای تلاش هرچه بیشتر در راه گسترش فرهنگ شیعه امیدوارتر می ساخت.

ابوهاشم جعفری از یاران راستین امام عسکری علیه السلام و از نوادگان جعفر طیار علیه السلام می گوید: روزی کتاب «یوم و لیله» از تألیفات یونس بن عبدالرحمن را به حضرت امام حسن عسکری علیه السلام عرضه کردم. حضرت آن را مطالعه

نموده و پرسید: این کتاب تألیف کیست؟ گفتم: این از آثار یونس بن عبدالرحمن از منتسبین به آل یقطین است. امام علیه السلام فرمود: «أَعْطاهُ اللّهُ بِكُلِّ حَرْفٍ نوُرا يَوْمَ القِيامَةِ؛ خداوند در مقابل هر حرف [که در این کتاب نوشته، [نوری برای او در قیامت عطا فرماید.۲۱» همچنین امام عسکری علیه السلام در نامه ای به علی بن بابویه قمی –از دانشمندان برجسته شیعه در قم– به نحو شایسته ای او را می ستاید. در بخشی از آن نامه آمده است: ای بزرگ مرد و مورد اعتماد و فقیه شیعیان من، ابوالحسن علی بن حسین قمی! خداوند متعال تو را بر اموری که مورد رضای اوست موفق بگرداند و برای تو فرزندان صالح و شایسته عطا فرماید. ای مرد دانشمند و مورد اطمینان من، ابالحسن! صبرکن و شیعه مرا به صبر فرمان ده، همانا زمین از آن خداست که بندگانش را وارث آن می سازد. و سرانجام نیکو برای پرهیزگاران است و سلام و رحمت خدا و برکات او بر تو و بر همه شیعیانم باد.۲۲» ۱۲ رهبری مبارزات سرّی پیشوای یازدهم علی رغم فشارهای شدید سیاسی و با وجود حضور اجباری در مناطق نظامی و تحت کنترل، با تیز بینی خاصی با دوستان و شیعیان خویش ارتباطی عمیق ایجاد کرده بود.

به عنوان نمونه: امام حسن عسکری علیه السلام در یکی از روزها داود بن اسود را فرا خوانده و چوبی گرد و دراز به اندازه کف دست در اختیارش گذاشت و دستور داد که آن را به عثمان بن سعید عَمْری از افراد مورد اعتماد امام عسکری علیه السلام و اولین نائب خاص حضرت مهدی علیه السلام

برساند.

او می گوید: به قصد اجرای فرمان حضرت عسکری علیه السلام به راه افتادم. در راه با سقّایی روبه رو شدم که استرش راه را سدّ کرده بود. من آن چوب را به هدف راندن استر بالا برده و به حیوان زدم. ناگهان چوب شکسته و شکاف برداشت، چون چشمم به قسمت شکافته چوب افتاد نامه هایی را دیدم که در داخل آن جاسازی شده بود. با عجله چوب را در آستینم پنهان کردم. دراین حال مرد سقّا شروع کرد به داد و فریاد کردن، به من و سرورم دشنام می داد. بعد از انجام مأموریت، به خانه امام علیه السلام بازگشتم. عیسی از خدمتگزاران آن حضرت به نزدم آمد و گفت: مولای تو می گوید: «چرا استر را زدی و چوب را شکستی؟! دیگر کاری نکن که نیازی به عذر خواهی داشته باشد و از تکرار خطای خود خودداری نما. اگر شنیدی کسی به ما دشنام می دهد اعتنا نکن و از معرفی خود پرهیز کن، چون ما در سرزمینی بد زندگی می کنیم. پس راه خود را برو و بدان که اخبار و احوال تو به ما می رسد.۲۳»

### ۱۳ نجات جامعه از بحران های سرنوشت ساز

در سامراء قحطی سختی پیش آمد، معتمد خلیفه وقت فرمان داد مردم به نماز استسقاء (طلب باران) بروند، مردم سه روز پی در پی برای نماز به مصلّی رفتند و دست به دعا برداشتند ولی باران نیامد، روز چهارم جاثلیق (پیشوای اسقفان مسیحی) همراه مسیحیان و راهبان به صحرا رفت، یکی از راهبان هر وقت دست به سوی آسمان بلند می کرد بارانی درشت فرو می بارید. روز بعد جاثلیق همان کار را کرد و آن قدر باران آمد که مردم دیگر

تقاضای باران نداشـتند؛ همین موجب شـگفتی ونیز شک و تردید وتمایل به مسـیحیت درمیان بسیاری از مسلمانان شد و جامعه اسلامی در آستانه یک بحران سرنوشت ساز و خطرناک قرار گرفت.

این وضع برخلیفه ناگوار بود، پس به دنبال امام عسـکری علیه السـلام فرسـتاد و آن گرامی را از زنـدان آوردنـد. خلیفه به امام عرض کرد: امت جدّت را دریاب که گمراه شده اند!

امام فرمود: از جاثلیق بخواه که فردا سه شـنبه به صـحرا بروند. خلیفه گفت: مردم باران نمی خواهند بنابراین به صـحرا رفتن چه فایده ای دارد؟ امام فرمود: برای آنکه انشاءالله شک و شـبهه را برطرف سازم. خلیفه فرمان داد و پیشوای اسـقفان همراه راهبان سه شـنبه به صـحرا رفتند. امام علیه السـلام نیز در میان جمعیت عظیمی از مردم به صـحرا آمدند. آنگاه مسیحیان و راهبان برای طلب باران دست به سوی آسـمان برداشـتند، آسمان ابری شد وباران آمد. امام فرمان داد دست راهب معیّنی را بگیرند و آنچه در میان انگشـتان اوست بیرون آورند. در میان انگشـتان او اسـتخوان سـیاه فامی از استخوان های آدمی یافتند، امام استخوان را گرفت و در پـارچه ای پیچیـد و به راهب فرمود: اینک طلب باران کن. راهب این بار هم دست به آسـمان برداشت اما ابر کنار رفت و خورشید نمودار شد. مردم شگفت زده شدند. خلیفه از امام پرسید:

این اسـتخوان چیست؟ امام علیه السـلام فرمود: این استخوان پیامبری از پیامبران الهی است که از قبور برخی از پیامبران برداشته انـد و اسـتخوان پیامبری ظاهر نمی شود جز آنکه باران می آید. امام را تحسـین کردند و اسـتخوان را آزمودند دیدند همانطور است که امام می فرماید.۲۴

### پی نوشت ها

۱ بحارالانوار، ج ۵۰، ص۲۳۶.

۲ منتخب التواریخ، ص۸۲۸؛

بحارالانوار، ج ۵۰، ص۲۳۶؛ اصول کافی، ج ۱، باب مولد ابی محمد الحسن بن علی علیه السلام.

۳ اعلام الوری، ص ۳۷۰.

۴ بحارالانوار، ج ۵۰، ص۳۰۴.

۵ وفیات الائمه، من علماءالبحرین و القطیف، ص ۴۱۰.

۶ اصول کافی، کتاب الحجه، باب مولد ابی محمد الحسن بن علی، ح۳.

۷ مستدرک الوسائل، ج۳، ص۲۴۳. مستدرک سفینه البحار، ج۹، ص ۲۲۰.

۸ اصول کافی، کتاب الحجه، باب مولد ابی محمدالحسن بن علی علیه السلام، حدیث۱؛ الارشاد، ج۲، ص۳۲۱.

۹ همان، ح۸؛ الارشاد، ج۲، ص ۳۳۰.

۱۰ المناقب، ج۴، ص۴۲۴و ۴۲۵؛ بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۳۱۱ و ج ۱۰، ص۳۹۲.

۱۱ کشف الغمه، ج۲، ص۴۲۴.

۱۲ آل عمران/ ۲۸.

۱۳ بحارالانوار، ج ۵۰، ص۲۶۹.

۱۴ فاطر/ ۳۲.

۱۵ الخرائج و الجرائح، قطب الدین راوندی، ج ۲، ص ۶۸۷؛ بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۲۵۹.

۱۶ بحارالانوار، ج ۵۰، ص۳۱۶ و ۳۱۷.

۱۷ واقفیه کسانی هستند که تا امام هفتم را قبول دارند و به امامان بعدی ایمان ندارند.

۱۸ الخرائج و الجرائح، ج۲، ص۶۸۵.

۱۹ دیه قتل خطائی بر عهده عاقله از خویشاوندان قاتل است. عاقله، برادران، عموها، پسربرادر و پسر عمو و پدر و فرزند قاتل است.

۲۰ پیشوای یازدهم، ص۲۴ و ۲۵.

۲۱ رجال نجاشی، ص۴۴۷.

۲۲ انوار البهیه، ص ۲۲۰؛ بهجه الآمال، ج۵، ص۴۱۹.

۲۳ المناقب، ج۴، ص۴۲۷ و ۴۲۸؛ مستدرک الوسائل، ج۱۲، ص۲۱۴.

۲۴ پیشوای یازدهم، ص۲۲، به نقل از احقاق الحق، ج۱۲، ص۴۶۴.

# فضائل

## امام عسکری (ع) نماد فضیلت ها

### پیش گفتار

ابوالحسن ربّانی سبزواری

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام یازدهمین پیشوای شیعه است، رهبری که در تمام عمر کوتاه خویش (۲۸ سال) مدّتی را در پادگانی در سامّرا، به همراه پدرش امام هادی علیه السلام، تحت مراقبت بسیار شدید دستگاه استبدادی خلفای بنی عبّاس قرار داشت، و بعد از شهادت پدر بزرگوارش، این حالت استمرار یافت و نیز بارها به زندان جبّاران زمان، گرفتار شد.

دوران امامت آن رهبر

بزرگ الهی بیش از شش سال به درازا نکشید.

آن بزرگوار، همانند پدرانش به همه فضائل و خوبی ها آراسته و از همه بدی ها پیراسته بود. او آن چنان در قلّه شکوهمند کمال و فضیلت قرار داشت که نه تنها دوستان و پیروانش او را ستوده اند بلکه دشمنانِ کینه ورز و سرسخت، به مدح و ستایش او پرداخته اند. برای نشان دادن این حقیقت، به چند نمونه اشاره می شود.

### تجلّی فضائل

احمد بن عبیداللّه بن خاقان که پدرش از مهره های مهمّ دستگاه خلافتِ ستم پیشه بنی عبّاس و از وزیران آن به شمار می رفت و خود نیز از مخالفان و معاندانِ سرسخت امامان علیهم السلام بود و که در برهه ای، از طرف حکومت، مسئولیت گرفتن مالیات را در قم، به عهده داشت می گوید:

من در سامّرا ندیدم و نشناختم مردی را در میان علویّان، همانند حسن بن علی.

وی از جهت وقار، عفاف، بزرگواری و بخشندگی، در میان علویّیان، فرماندهان ارشد نظامی، وزراء و همه مردم، «نمونه و الگو» بود. و با هر کس سخن می گفتی، او را می ستود و به نیکی یاد می کرد.*

روزی ابو محمّد بر پدرم عبید اللّه بن خاقان وارد شد، من او را نگریستم؛ آثار بزرگی و عزّت و جلالت از سیمای او پیدا بود. پدرم، مقدم او را گرامی داشت و او را بسیار تکریم کرد. من از این روش پدرم، ناراحت و عصبانی شدم، از او سبب این بزرگداشت را پرسیدم، و خواستم که آن شخصیّت را به من معرّفی کند، پدرم گفت:

«او پیشوای شیعیان و بزرگ خاندان بنی هاشم است. او کسی است که شایستگی پیشوایی امّت را دارد، چون خصلت های برجسته ای دارد؛ همچون: فضیلت،

پاکی، وقار و متانت، صیانت نفس، زهد و بی رغبتی به دنیا، عبادت، اخلاق نیکو، صلاح و تقوا.»

آنگاه احمد بن عبیداللّه می افزاید:

ابومحمّد ابن الرّضا، در نهایت بزرگی و والائی بود.» ۱

## اخلاق وتحوّل آفرینی

حکومت ستمگر بنی عبّاس، امام عسکری علیه السلام را نزد شخصی به نام: علی بن نارمش که یکی از عناصر جنایتکار و از دشمنان سرسخت آل ابوطالب بود زندانی کرد. سران بنی عبّاس به او گفتند: ابومحمّد ابن الرّضاء را تا توان داری، آزار و اذیّت ده و او را به قتل برسان.

از زندان نمودن حضرت، چند روزی نگذشت، تا اینکه دیدند علی بن نارمش با آن همه دشمنی و عداوت، در برابر امام سر به زیر افکنده و آن چنان جذبه و عظمت و خُلق و خوی حضرت عسکری در او تأثیر نهاده که به حضرت نگاه نمی کند.

وقتی امام عسکری علیه السلام از این زندان خلاص شد، علی بن نارمش آن چنان دچار تحوّل روحی و معنوی گردید که دیدگاهش درباره حضرت، تغییر یافت و در گروه شایستگان زمان قرار گرفت.۲

بار دیگر امام حسن عسکری علیه السلام را نزد صالح بن وصیف زندانی کردند، او نیز شخصی پلید و بی رحم بود. گروهی از جنایت پیشگان بنی عبّاس نزد صالح بن وصیف رفتند و درباره امام به گفت و گو پرداختند. زندانبان به آنان گفت: آخر من چه کار کنم؟ دو نفر از بدترین افراد را بر او گماشتم، بعد از گذشت چند روز، باشگفتی دیدم آن دو به نماز، عبادت و روزه روی آورده اند، به آنان گفتم: چه چیز اتفاق افتاده است؟ گفتند:

«ما چه گوییم در پیرامون مردی که روزها روزه و

شب ها تا سحر نماز می خواند، کمتر سخن می گوید و به کارهای غیر ضروری نمی پردازد! ما هنگامی که به او می نگریستیم، بدنمان به لرزه می افتاد و توان استقامت در خود نمی دیدیم.» ۳

### سخاوت و بخشندگی

امام حسن عسکری علیه السلام بسان اجداد بزرگوارش در بخشندگی و کمک به مردم یگانه روزگار بود. شخصی به نام محمد بن علی همراه پدرش که از خاندان علویان بودند؛ ولی از گروه واقفیّه به شمار می رفتند در زندگی دچار بحران شدند و در مضیقه مالی سختی قرار گرفتند.

وی می گوید: پدرم گفت: برویم نزد این مرد امام حسن عسکری چون خصلت «بخشندگی» او را زیاد شنیده بودیم. در راه که می رفتیم، پدرم گفت: ای کاش آن حضرت برای برآورده شدن سه نیاز من، کمکم کند! من هم با خود گفتم: ای کاش به سه نیاز من توجّه و عنایت کند!

نزد آن حضرت رفتیم، از حال ما پرسید، پاسخ دادیم. هنگامی که با امام خداحافظی کرده و از خانه خارج شدیم، خادم حضرت آمد و به اندازه ای که نیاز داشتیم و آرزو کرده بودیم، کیسه هایی از اشرفی به ما داد.

آنان با آنکه از امام عسکری علیه السلام کرامت دیدند؛ ولی دست از مرام خود برنداشتند.۴

### پاسداشتِ نماز

امام عسکری علیه السلام به نماز اوّل وقت بسیار اهتمام می داد و نماز را بزرگ می داشت. ابوهاشم جعفری که یکی از یاران خاصّ و ویژه آن بزرگوار بود، می گوید:

نزد آن امام معصوم بودم. حضرت در حال نوشتن نامه بود که وقت اداء نماز فرا رسید، آن بزرگوار نامه را به سوئی نهاد و برای خواندن نماز حرکت کرد. از نماز که فارغ شد، دوباره تشریف آورد و قلم را برداشت و شروع کرد به نوشتن نامه.۵

### ترغیب به خدمت رسانی

ابوهاشم می گوید:

روزی در محضر امام عسکری علیه السلام بودم، آن حضرت فرمود:

«یکی از درهای بهشت، «بابُ المعروف» است. از آن در کسی داخل بهشت نمی شود مگر اینکه در دنیا کارهای نیک انجام داده و به مردم کمک و خدمت نماید.»

تا این را از حضرت شنیدم، خدا را سپاس گفتم و بسی خشنود گردیدم؛ زیرا یکی از برنامه های زندگی من، خدمت رسانی به مردم و رفع نیاز پا برهنگان و محرومان بود. تا این مطلب در دلم گذشت، حضرت به من نگاه کرد و فرمود:

«بله، کسانی که در این جهان به مردم کمک می کننـد، در جهان دیگر نیز سـر بلند و جایگاه آنان برجسـته است. ای ابوهاشم! خدا تو را از این گروه قرار دهد، خدای تو را رحمت کند.» ۶

### پی نوشت ها

* ما رأیتُ و لا عرفتُ بسرّمن رأی، رجلًا من العلویه مثل الحسن بن علی فی هدیه و سکونه و عفافه و نبله و کرمه عند اهل بیته و بنی هاشم ...

۱.اصول کافی، ج۱، ص ۵۰۳؛ مناقب آل ابی طالب (ع)، ج ۴، ص ۴۲۳؛ سیره الائمه، ج ۲، ص ۵۰۲.

۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۵۰۸.

۳. همان، ص ۵۱۲.

۴. همان، ص ۵۰۶.

## امام عسکری (ع) و تصوّف

### مقدمه

سیّد جعفر ربّانی

از جمله جریان های فاسدی که امام عسـکری علیه السلام به شدّت از آن بیزاری جسته و مردم را از گرویدن به آن بر حذر می داشت، گروه «صوفیه» است. این فرقه از آغاز پیدایش توسّط «ابوالقاسم کوفی بهشمیّه» توانست تحت پوشش اسلام، عدّه ای از مسلمانانِ ساده لوح را بفریبد. محمّد بن عبدالجبّار از امام عسکری علیه السلام نقل کرده که حضرتش فرمود:

از امام صادق علیه السلام در مورد «ابوهاشم کوفی» سؤال شد، امام صادق علیه السلام فرمود:

«او فردی بسیار فاسد العقیده بود و مسلکی به نام تصوّف اختراع کرد و آن را مرکزی برای اعتقادات پلید خود قرار داد.» ۱

آری، بـدعت، خودنمـایی، چلّه نشینی، تعطیل کردن احکام دین، انزوا و ... از مظاهر تصوّف است و ائمه علیهم السـلام با آن مقابله نموده اند. و موجب تأسّف آنکه این روش های غلط گاهی تحت عناوینی همچون: تشیّع، ابراز علاقه به اهل بیت علیهم السلام و یا تهذیب نفس انجام می گیرد!

امام حسن عسکری علیه السلام خطاب به صحابی گرانقدرش، ابوهاشم داود بن قاسم جعفری فرمود:

«زمانی بر مردم فرا می رسـد که چهره هایشان خنـدان، ولی دلهایی تاریک دارند. از دیدگاه آنان، سنّت یعنی بدعت و بدعت یعنی سُنّت. مؤمن را به دیده حقارت می نگرند

و فاسق را ارج می نهند. فرمانروایان آنان افرادی نادان و ستم پیشه اند و دانشمندان ایشان دریوزه دربار ستمگرانند. ثروتمندان آنها حقّ تهیدستان را به یغما می برند و کوچک ترها بر بزرگان خود پیشی می گیرند. انسان های نادان از دیدگاه ایشان فردی آگاه و اشخاص حیله گر را مهذّب می دانند. میان فرد با اخلاص و انسان مُردّد تمییز نمی دهند. آنان گوسفندان را از گرگ ها باز نمی شناسند. عالمان و اندیشمندان آنها بدترین آفریده های الهی در روی زمین اند؛ چرا که به فلسفه و تصوّف تمایل نشان می دهند. به خدا سوگند! آنها از عقیده [و فطرت] خود برگشته و از راه حق منحرف شده اند. در علاقه و محبّت به مخالفان ما زیاده روی می کنند و شیعیان و دوستداران ما را به گمراهی می کشانند. اگر به جاه و مقامی دست یابند، از گرفتن رشوه سیر نمی شوند و اگر به ذلّت گرفتار گردند، ریاکارانه خدا را پرستش می کنند. آگاه باشید که آنان راه (سعادت و حقیقت) را بر مؤمنان می بندند و مُبلّغان آئین کافرانند. کسانی که با آنها زندگی می کنند، باید از آنان بر حذر بوده و دین و ایمان خویش را حفظ کنند.»

سپس امام عسکری علیه السلام فرمود:

«ای ابوهاشم! این مطالب را پدرم از پدران بزرگوارش، از جعفر بن محمّد علیهم السلام برایم نقل نمود. این سخنان از اسرار ما است، آنها را جز برای اهلش بازگو مکن.» ۲

نفوذ افکار انحرافی و از جمله تصوّف در میان شیعیان، خطری بوده است که بزرگان از یاران ائمه علیهم السلام بدان اهتمام می ورزیده و گزارش آن را به امامان معصوم علیهم السلام منتقل می نموده اند.

احمد بن محمد بن عیسی از اصحاب امام حسن عسکری

علیه السلام در نامه ای به حضرت چنین گزارش می دهد:

«گروهی یافت شده اند که برای مردم سخنرانی می کنند و احادیثی می خوانند و آنها را به شما و پدران شما نسبت می دهند. در میان آنهاست احادیثی که قلوب ما آنها را نمی پذیرد ولی امکان ردّ این روایات وجود ندارد، چرا که آنها را از پدران شما نقل می نمایند. ایشان دو نفرند؛ یکی، علی بن حَسکه و دیگری، قاسم یقطینی.»

وی در ادامه می نویسد:

«از عقاید ایشان است که می گویند: مراد از سخن خدا که می فرماید:

«انّ الصّلوه تنهی عن الفحشاء و المنکر» ۳

مردی است که مردم را از فحشاء بازمی دارد نه آنکه مقصود، رکوع و سجود باشد. و مقصود از زکات نیز همان مرد است نه دراهم و اخراج مال.

و بر همین منوال، اوامر و نواهی خداوند را تأویل می کنند. بر ما منّت بگذارید و راه حق و سلامت از انحرافات را بیان نمایید.»

امام عسکری علیه السلام در پاسخ نوشت:

«ابن حَسکه دروغ می گوید و برای شما همین کافی است که ما او را در زمره دوستان خود نمی شناسیم. خدا، او را لعنت کند. به خدا قسم! که پروردگار، محمّد صلی الله علیه و آله وسلم و پیامبران قبل از او را نفرستاد مگر برای دین خالص و نماز و زکات و روزه و حج و ولایت. و پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم مردم را دعوت نکرد مگر به سوی خدای وحده لاشریک له و ما اوصیا از فرزندان پیامبر نیز بنده خدا هستیم و به او شرک نمی ورزیم. اگر اطاعتش کنیم، بر ما رحم خواهد کرد و اگر نافرمانی اش کنیم، ما را عذاب خواهد

نمود. ما بر خدا حجّت نداریم بلکه حجّت از اوست بر ما و بر همه خلقش. من این سخنان را نفی نموده، از این اشخاص بیزاری می جویم؛ شما نیز آنها را رها کنید. خداوند، لعنتشان کند. و آنان را در تنگنا قرار دهید و چنانچه آنها را در مکان خلوت یافتید، سرشان بر سنگ بکوبید.» ۴

### پی نوشت ها

۱. سفینه البحار، شیخ عباس قمی، ص ۱۴۵، بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس.

۲. همان.

۳. عنکبوت / ۴۵.

۴. رجال الکشّی، ج ۲، ص ۸۰۲ و ۸۰۳، مؤسّسه آل البیت علیهم السلام.

## امام حسن عسکری (ع) از منظر دیگران

### مقدمه

حسن بن علی بن محمد بن علی (ع) در ماه ربیع الثانی (ششم یا هشتم یا دهم) سال ۲۳۰ یا ۲۳۱ ه به دنیا آمد. مادر آن بزرگوار از زنان صالحه و عارفه بوده است که به نام حدیث، سلیل، و سوسن یاد شده است. (۱)

ولادت حضرت امسال همزمان شده است با دورانی که هنوز غم تخریب مرقد عسکریین (ع) بر آن سایه افکنده است و دلهای شیعیان بلکه مسلمانان را داغدار نمود، چرا که امام حسن عسکری (ع) نه تنها در منظر شیعیان بلکه در دیدگاه علمای اهل سنّت و شخصیت های جهان اسلام نیز از جایگاه والا ـ و با عظمتی برخوردار است، آنچه پیش رو دارید نگاهی است به شخصیّت امام حسن عسکری (ع) از منظر دیگران.

### ۱ معتمد عباسی

نقل شده است که جعفربن علی الهادی از معتمد درخواست کرد که او را به امامت نصب کند و مقام برادرش امام عسکری (ع) را بعد از ایشان به او واگذار نماید. معتمد گفت: «منزلت و مقام برادرت مربوط به ما نمی شود بلکه «انّما کانت باللّه عزّ و جلّ» فقط از طرف خداوند عزیز و جلیل است و ما هر چند در نابودی و پایین آوردن مقام آنها تلاش کردیم، خداوند از این کار اباء دارد و هر روز بر مقام و رفعت آنها افزود، از طریق حفظ و نگهداری، و نیکو سکوت کردن و از طریق (افزودن) علم و عبادت آنها، و امّا تو اگر در نزد شیعیان برادرت منزلت و مقام او را داری، نیازی به ما نداری، و اگر از چنان منزلتی برخوردار نیستی و آن اوصافی را که برادرت داشت دارا نیستی، از

ما در این رابطه کاری ساخته نیست.» (۲)

## ۲ طبیب دربار

بختیشوع المح طبیب معروف بود و در زمان امام حسن عسکری (ع) طبیب دربار عباسی نیز بود. روزی حضرت عسکری (ع) نیاز به طبیب پیدا کرد از بختیشوع درخواست کرد که یکی از شاگردان خود را در محضر حضرت بفرستد، او به یکی از شاگردان خود دستور داد که نزد امام حسن عسکری (ع) برود و از مقام و منزلت آن حضرت برای او نکاتی متذکر شد از جمله گفت: «طلب منی ابن الرضا من یقصده فصرالیه و هو اعلم فی یومنا هذا بمن تحت السّماء ...؛ ابن الرضا خواسته کسی نزد او بفرستم (برای طبابت) پس تو نزد او می روی در حالی که این مسئله را (بخوبی) باید بدانی که در این زمان زیر آسمان از او داناتر نیست، و آنچه به تو دستور می دهد اعتراض نکن.» (۳)

## ۳ احمد بن عبید اللّه بن خاقان

احمد عامل جمع آوری خراج و مالیات در منطقه قم بود، پدرش عبیداللّه بن خاقان وزیر معتمد عباسی بود، خود احمد از ناجین و دشمنان سرسخت اهل بیت (ع) به حساب می آمد، او مأمور شد که گزارش کسانی از آل ابی طالب را که مقیم سامّرا هستند و جایگاه و منزلت آنان را نسبت به سلطان بنویسد، پس او چنین گزارش داد: «در سامّرا ندیدم و نشناختم مردی از خاندان علی را به مانند حسن بن علی بن محمد بن الرضا (ع) و نشنیدم جز سکوت و عفت و بزرگی و کرم او در نزل اهل بیتش و تمام بنی هاشم، و همین طور همه او را مقدّم می داشتند بر بزرگان، پیرمردان و رهبران و وزراء و ... بعد از این ارزش و مقام وی در

نظرم بزرگ آمد و فهمیدم که دوست و دشمن او را به دیده احترام می نگرند.»

همین احمد نقل نموده که در مجلس پدرم عبیداللّه بودم که دربان ها وارد شدند و گفتند: ابن الرضا (ع) (یعنی امام عسکری (ع)) دم در است. پس پدرم با صدای بلند گفت: به او اجازه ورود دهید، احمد گوید: از جسارت دربانان که در نزد پدرم مردی را با کنیه (که نشانه احترام اوست) معرفی نمودند با این که در نزد او جز خلیفه یا ولی عهد یا فردی که شاه عباسی معرّفی نموده بود با کنیه معرّفی نمی کردند، پس دیدم مردی که قامت رسا و صورت زیبا و جوان نورس بود وارد شد به محضی که نگاه پدرم به او افتاد چندگام جلو رفت، و هرگز ندیده بودم پدرم با فردی از بنی هاشم و یا رهبران و یا ولی عهدها این گونه رفتار کند. پس زمانی که او داخل شد پدرم با او معانقه کرد و صورت و بازوی او را بوسید و او را بر مصلّای خویش نشاند. سپس احمد می گوید فردای آن روز بعد از این که پدرم نماز خواند نزد او رفتم، گفت: احمد حاجتی داری؟ گفتم: بلی، اجازه می دهی سؤالی مطرح کنم؟ گفت: اجازه داری پسرم هرچه دوست داری بگو. گفتم: پدر! آن مردی که دیروز آمد که بود. که آن همه تجلیل و احترام و تکریم نمودی و گفتی: جانم و پدر و مادرم فدای تو باد؟ پس گفت: او امام شیعیان، و ابن الرضا بود مدتی ساکت ماند آنگاه گفت: پسرم اگر خلافت از بنی عباس زائل شود هیچ کس از بنی

هاشم جز همین فرد مستحق آن نیست، زیرا او بخاطر فضل و عفت، صیانت نفس، عبادت، زهد، صلاحیت و رفتار زیبایش مستحق این مقام است اگر پدر او را دیده بودی، می دیدی که مردی بزرگوار، با جلالت، بهترین و فاضلترین بود.» (۴)

### ۴ نویسنده معتمد عباسی

از ابی جعفر احمد القیصر البصری نقل شده است که ما نزد آقایمان ابی محمد در عسکر (سامّرا) بودیم پس خادم سلطان (معتمد) وارد شد. عرض کرد: امیرمؤمنان!! به شما سلام رسانده و گفته است، کاتب (دربار) ما «انوش نی» می خواهد دو پسر خود را پاکیزه کند، درخواست می کنیم از شما که به نزد او بروی و برای سلامتی و بقای فرزندان او دعا فرمایی. پس من دوست دارم اکنون شما سوار اسب شده نزد او بروی و این کار را انجام دهی. البته این زحمت را برای آن به شما تحمیل کردیم که او (نصرانی) خود گفته است: ما (دوست داریم) با دعای بقایای نبوت و رسالت متبرک شویم پس آن گاه آقای ما (حسن عسکری (ع)) فرمود: «الحمد للّه الّذی جعل النصاری اعرف بحقنا من المسلمین؛ ستایش خدای را که نصاری را آگاهتر به حق ما از مسلمین (این زمان) قرار داد.» (۵)

آنگاه حضرت فرمود: اسبی را برایم آماده کنید، پس سوار شد تا بر «انوش» وارد شدیم، در حالی که او سربرهنه و پابرهنه همراه با عالمان و راهبان مسیحی در حالی که انجیل را بر سینه نهاده بود، به استقبال آن حضرت آمد و به امام عرض کرد: ای سید ما متوسّل می شوم به سوی تو با این کتاب (انجیل) که خود بر آن از ما داناتری، جز آن

که گناه جسارت زحمت خودت را بر من ببخشی قسم به حق مسیح بن مریم و آنچه که از انجیل از نزد خداوند آورده است ما از امیرالمؤمنین (خلیفه) شما را درخواست نکردیم مگر به این جهت که در انجیل (مقام شما را) یافتیم مانند مقام مسیح در پیشگاه الهی.

پس امام عسکری (ع) فرمود: «امّا ابنک هذا فباق علیك و امّ الآخر فمأخوذ عنك بعد ثلاثه ایام ای میّتاً و هذا الباقی یسلم و یحسن اسلامه و یتولّانا اهل البیت؛ امّا این پسرت باقی می ماند و اما دیگری از تو گرفته می شود یعنی می میرد بعد از سه روز و این که باقی می ماند، مسلمان می شود و اسلامش نیکوست و ما اهل بیت را دوست می دارد. پس انوش گفت: بخدا قسم ای سیّد من سخن تو حق است، و براستی مرگ این پسرم برایم آسان است، بخاطر آنچه که از پسر دیگر گفتی که مسلمان می شود و شما اهل بیت را دوست می دارد، پس برخی از کشیشان پرسید چرا خود مسلمان نمی شوی؟ انوش گفت: من مسلمانم و مولایم این را می داند پس مولای ما فرمود: راست می گوید و اگر نبود که مردم می گفتند: ما خبر وفات پسرت را دادیم و آنچنان که ما گفتیم واقع نشده، از خدا می خواستم بقای فرزندت را.

انوش: من جز آن چه اراده کرده ای نمی خواهم. ابوجعفر احمد می گوید: بخدا قسم این پسر بعد از سه روز از دنیا رفت و دوّمی بعد از یک سال مسلمان شد و با ما نزد امام حسن (ع) تا وفات آن حضرت بود. (۶)

روایت فوق سراسر عظمت امام حسن عسکری (ع) را می رساند، هم می رساند که

مسیحیان به مقام و عظمت اهل بیت آگاهی دارند، چرا که در انجیل عظمتی چون مسیح (بلکه بالاتر) از آن برای آنها بیان شده است و همین طور کاشف و بیانگر علم غیبی آن حضرت است که از آینده افراد خبر می دهد.و همین طور این نکته و درد را نیز آشکار می سازد که افرادی با این همه عظمت در بین مسلمین وجود داشته نه تنها از علم و عظمت آنها استفاده نبردند، بلکه آنان را با انواع اذیت و آزارها، رنج دادند و تنها در مواردی که درمانده می شدند و یا افتخار می خواستند برای خود کسب کنند درب خانه اهل بیت می آمدند.

### ۵ ابن صبّاغ مالکی

او درباره امام حسن عسکری (ع) و علم و عظمت او چنین می گوید: «او آقای مردم عصرش و امام روزگارش بود، سخنان او محکم، کارهایش پسندیده، اگر افاضل زمان او قصیده باشند او در خانه و معدن قصید قرار دارد، اگر گردنبدی از دُر را به نظم کشند رابط و تنظیم کننده او خواهد بود سوار بر علومی است که همسان ندارد و بیان کننده غوامض آن است که کسی با او مجادله نتواند کشف کننده حقایق است با نظر صائب خود، اظهار کننده دقائق است با فکر ژرف اندیش خود، بیان کننده امور غیبی در (جلسات) پنهانی بود. او دارای بزرگواری ریشه دار و روح و ذات کریم بود، خدای او را مورد رحمت فراوان خویش قرار داده در بهشت جایش دهد.» (۷)

### ۶ زندانبانان حضرت

خلیفه عباسی به صالح بن وصیف توصیه کرد که در حبس به امام حسن عسکری (ع) سخت گیرد، صالح گفت: چه کنم، من او را به دست دو نفر که بدترین اشخاص است سپرده ام بنام علی بن یارمش و دیگری افتامش ولی بعد از مدّتی این دو نفر اهل نماز و روزه شده اند، و به مقاماتی دست یافته اند، پس آن دو را احضار کردند، و مورد ملامت قرار دادند، که چرا بر امام حسن عسکری (ع) سخت نمی گیرید، گفتند: چه کنیم و چه بگوییم در حق مردی که روزها را روزه می گیرد و شب ها را تا صبح مشغول عبادت است ... و هر وقت به ما نظر می افکند بدن ما می لرزد چنان که مالك نفس خود نیستیم و نمی توانیم خود را نگهداریم، خلیفه وقتی سخنان آن دو را شنید، با ذلّت

از نزد صالح برگشت. (۸)

## ۷ محمد بن طلحه شافعی

او درباره امام حسن عسکری (ع) می گوید: «بدان منقبت عالی و مزیت بزرگی که خداوند او را به آن اختصاص داده است و گوهر آن را به گردن او آویخته است و آن را صفت دائمی که روزگار تازه گی آن را کهنه نمی کند و زبانها خواندن و نشر آن را فراموش نمی کند، این است که مهدی محمد (ع) از نسل اوست و از او آفریده شده و فرزند و پاره تن او می باشد.» (۹)

## ۸ سبط ابن الجوزی

او می گوید: «حسن بن علی بن محمد ... عالم و ثقه و مورد اطمینان بود و از پدرش و جدّش روایت نقل نموده است» (۱۰)

البته جملات فوق خیلی کمتر از قامت بلند عظمت علمی و شخصیتی حضرت عسکری (ع) است ولی از یک عالم سنّی به همین مقدار نیز می تواند قابل اهمّیت باشد.

## ۹ راهب دیرالعاقول

او از بزرگان مسیحیت و داناترین آنها بود، هنگامی که کرامات امام حسن عسکری (ع) را شنید، و دید آنچه دید از کرامات، با دست (مبارک) آن حضرت اسلام اختیار کرد، لباس نصرانیت را از تن بیرون آورد و لباس سفیدی بر تن نمود و زمانی که پزشک معروف پیش گفته، بختیشوع از او درباره دست برداشتن از دینش (و مسیحیت) پرسید، در جواب گفت: او را همچون مسیح و مانند او یافتم، لذا به دست او (امام عسکری (ع)) مسلمان شدم (آری) او مانند عیسی است در نشانه ها و برهانهایش، آنگاه نزد حضرت عسکری (ع) رفت و ملازم او بود تا از دنیا رفت. (۱۱)

## ۱۰ علّامه محمد ابوالهدی افندی

او درباره عظمت تمامی اهلبیت عصمت و طهارت، سخنان زیبایی دارد آن جا که می گوید: «مسلمانان شرق و غرب عالم می دانند که آنها رؤسای اولیاء و امامان برگزیده بعد از رسول اعظم (ص) هستند، و آنها از نسل او و فرزندان پاک او که یکی بعد از دیگری و نسلی بعد از نسل قبلی به دنیا آمده اند تا زمان ما می باشند. آنها اولیاء بدون شک و رهبران مردم به پیشگاه حضرت قدسیه (خداوندی) هستند،

محفوظ (و معصوم) از آلودگی و عیب می باشند، کسانی که بعد از طبقه اصحاب که همراه نبی اکرم (ص) بودند، در صدر اولیاء قرار دارند، یعنی حسن (ع) و حسین (ع) و سجاد (ع) و باقر (ع)، و کاظم (ع) و صادق (ع) و جواد (ع) و هادی (ع) و التقی (ع) و نقی (ع) و عسکری (ع).» (۱۲)

## ۱۱ علّامه شبراوی شافعی

او می گوید: یازدهمین امام حسن خالص ملقب به عسکری است، در شرف او همین بس که امام مهدی (عج) منتظر از اولاد

اوست. خدا به این بیت (اهل بیت) خیر کثیر دهد که بیت شریفی است، و نسب خالص و بلند مرتبه دارد و همین بس در افتخار این خانواده از علوّ و بلندی مقام ... خوشابحال حسن عسکری که از خانواده عالی مرتبه و بلند مرتبه ای می باشد و براستی در بلند مرتبگی غلبه یافته بر همه و رفعت یافته بر خورشید و قمر از نظر جایگاه، و همه کمالات بدون استثناء در او جمع آمده و هیچ کمالی با کلمه «غیر» و الاّ از او استثنا نشده است همچون دُر و گوهر در مجد وعظمت آن امامان به نظم آمده اند، اوّل آنها

با آخر آنها یکسانند. و چه بسیار کسانی که تلاش کردند مقام آنها را پایین آورند ولی خدا آنها را بالا برد. (۱۳)

### ۱۲ علی بن اوتاش (۱۴)

محمد بن اسماعیل علوی می گوید: «امام عسکری (ع) را زمانی در نزد علی بن اوتامش که یکی از دشمنان سرسخت آل محمد (ص) بود زندانی کردند او مردی زشت خو و بد سیرت (بود) و با خاندان علی (ع) عداوتی دیرینه داشت از طرف خلیفه به او دستور داده بودند که هر چه می تواند امام را اذیت کند و بر او سختگیری نماید. امّا ابهت، هیبت و صلابت امام (ع) و حالات عرفانی و معنوی آن حضرت چنان آن مرد شقاوت پیشه را متحوّل کرد با این که حضرت عسکری بیش از یک روز در زندان او نبود که صورت خود را به احترام حضرتش بر خاک می نهاد و سر خود را بالا نمی گرفت و همراهی یک روزه این مرد با پیشوای یازدهم، رفتار و گفتارش را عوض نمود و حضرت عسکری (ع) را در منظر او نیک ترین مردم قرار داد.»

### ۱۳ محمد شاکری

از همراهان امام عسکری (ع) درباره آن حضرت می گوید: او در محراب عبادت می نشست و سجده می کرد در حالی که من پیوسته می خوابیدم و بیدار می شدم و می خوابیدم در حالی که او در سجده بود او کم خوراک بود، برایش میوه هایی می آوردند،

او یکی دو دانه از آنها را می خورد و می فرمود: محمد! این ها را برای بچّه هایت ببر. (۱۵)

با توجه به آن چه که از سخنان عالمان و محدّثان و مورخان اهل سنّت و غیر آنها درباره امام عسکری (ع) نقل شد بخوبی بدست می آید که مقامات معنوی و فضائل علمی آن حضرت بر اثر اتصال به پروردگار ربوبی، و بر اثر عبادت و زهد بندگی، به این جهت به این بدخواهان و دشمنان

اهل بیت (ع) و آنهایی که در طول تاریخ سعی کرده اند از طریق حذف فیزیکی و شهادت امامان و یا از طریق حبس و زندان، و یا از راه تخریب قبور و بارگاه امامان، نام اهل بیت (ع) و مرام آنان را از زمین و یاد و محبّت آنها را از قلب ها بردارنـد، باید گفت که سخت در اشتباه هستند و هرگز بر این کار موفق نخواهند شد، آن زمانی که علی (ع) را خانه نشین کردند شیعیان آن حضرت بسیار محدود بود امّا با شهادت او و دیگر امامان و تخریب قبور ائمه بقیع، و تخریب مرقد امام حسین (ع) در کربلا که فقط ۱۷ بار توسط متوکّل عباسـی انجام گرفته است نه تنها از شـیعیان علی (ع) کاسته نشده بلکه امروزه با تمام افتخار می توان گفت چهارصـد میلیون شـیعه در جهان داریم. آری خداوند خواسـته نام اهل بیت و مکتب آنان را زنده نگهدارد هرگز کسـی قادر نخواهد بود جلو پیشرفت آن را بگیرد. به این جریان تاریخی توجه نمایید.

اربلی در کشف الغمّه نقل کرده است که مستنصر خلیفه عباسی، سالی جهت زیارت قبور اجداد خود (و تفریح) به سامرا رفت. ابتدا به زیارت عسـکریین (ع) مشرف گردید و سپس به مقبره خلفاء عباسی رفت. دید آنجا خراب گردیده است و پرندگان (و حیوانات) قبور خلفاء را آلوده کرده اند.

از این مسئله متأثر شد یکی از همراهان گفت: قدرت و ثروت در دست توست و خلیفه مسـلمین تو هستی، دسـتور ده که قبور پدرانت را مرتب کنند! همچنان که قبور این علویین را مشاهده می کنی که دارای صحن و بارگاه و فرش، چراغ و

خدمه و زوّار می باشند. مستنصر گفت: این امری است الهی و به زور نمی توان مردم را واداشت که به زیارت قبور پدران من بیایند و اگر هم اجبار کنم پذیرفته نیست. (۱۶)

### پی نوشت ها

۱۷. ر.ك الارشاد، شیخ مفید، ج ۱، ص ۳۱۳؛ و تذکره الخواص، سبط بن الجوزی، ص ۳۲۴.

۱۸. الخرائج و الجرائح، قطب راوندی، ج ۳، ص ۱۱۰۹ و محمد باقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۲ ص ۵۰ و اعلام الهدایه، ج ۱۳، ص ۲۲.

۱۹. الخرائج، همان، ج ۱، ص ۴۲۲ باب ۱۲، ح ۳؛ و اصول کافی ج ۱، ص ۵۱۲ باب ۱۲۴ ح ۲۴، و اعلام الهدایه، ص ۲۲.

۲۰. اصول کافی، همان، ج ۱، ص ۵۰۳ ۵۰۴ باب ۲۴ روایت ۱ و کمال الدین، ج ۱، ص ۴۱ ۴۲.

۲۱. مدینه المعاجز، ص ۵۸۳؛ حلیه الابرار، ج ۲، ص ۴۹۸؛ سفینه البحار، ج ۲، ص ۲۰۳.

۲۲. الفصول المهمّه، ص ۲۷۵ و اعلام الهدایه، ج ۱۳، ص ۲۷.

۲۳. شیخ عباس قمی، منتهی الآمال، سازمان انتشارات جاویدان، ص ۴۵۰ و کشف الغمه، ج ۳، ص ۲۹۰.

۲۴. محمد بن طلحه شافعی، مطالب السؤول، ج ۲، ص ۱۴۸ و اعلام الهدایه، ص ۲۶.

۲۵. تذکره الخواص، ص ۳۶۲ و اعلام الهدایه، ص ۲۷.

۲۶. الخرائج و الجرائح، قطب راوندی، ج ۱، ص ۴۲۲ و ۴۲۴، بحارالانوار، ج ۵۰ ص ۲۶۱ و اعلام الهدایه، همان، ج ۱۳، ص ۲۶.

۲۷. احقاق الحق، ج ۲، ص ۶۲۱، و کتاب ضوءالشمس الی الهدی افندی، ج ۱، ص ۱۱۹ و اعلام الهدایه، ص ۲۷.

۲۸. الاتحاف بحب الاشراف، ص ۱۷۸، و اعلام الهدایه.

۲۹. در کافی به نام (نارمش) یاد شده است.

۳۰. اربلی، کشف الغمه، ج ۳، ص ۲۸۶ اصول کافی،

باب مولد ابی محمد الحسن بن علی (ع)، حدیث ۸.

۳۱. بحارالانوار، محمد باقر مجلسی، ج ۵۰، ص ۲۵۳.

۳۲. تاریخچه عسکریین (ع)، سید مصلح الدین مهدوی، فردوس اصفهانی، ۱۳۸۱، ص ۳۶.

## اخلاق و نوادر احوال حضرت

### عبادت و هیبت امام حسن عسکری علیه السلام

اول شیخ مفید و غیره روایت کرده اند که بنی عباس داخل شدند بر صالح بن وصیف در زمانی که حبس کرده بود حضرت امام حسن عسکری علیه السلام را و به او گفتند که تنگ گیر بر او و وسعت مده بر او. صالح گفت: چه کنم من با او همانا سپرده ام او را به دست دو نفری که بدترین اشخاص می باشند که من پیدا کرده ام ایشان را، یکی را نام علی بن یارمش است و دیگری اقتامش و اینک آن دو نفر اهل نماز و روزه گشته اند و رسیده اند در عبادت به مقامی عظیم، پس امر کرد آن دو نفر را آوردند پس ایشان را عتاب کرد و گفت: وای بر شما! چیست شاءن شما با این شخص؟ گفتند: چه گوییم در حق مردی که روزها را روزه می گیرد و شبها را تا به صبح به عبادت مشغول است، تکلم نمی کند با کسی و مشغول نمی شود به غیر از عبادت و هر وقت نظر بر ما می افکند بدن ما می لرزد و چنان می شویم که مالک نفس خود نیستیم و خودداری نمی توانیم بکنیم. آل عباس چون این را شنیدند برگشتند از نزد صالح در کمال ذلت به بدترین حالی. (۶)

### زمینه سازی برای غیبت امام زمان علیه السلام

مؤلف گوید: از روایات ظاهر می شود که آن حضرت بیشتر اوقات محبوس و ممنوع از معاشرات بود و پیوسته مشغول بود به عبادت چنانچه از روایت بعد ظاهر می شود. و مسعودی روایت کرده که حضرت امام علی نقی علیه السلام پنهان می کرد خود را از بسیاری از شیعیان خود مگر از عدد قلیلی از خواص خود و چون امر منتهی

شـد به حضـرت امـام حسن عسـکری علیه السـلام از پشت پرده بـا خواص و غیر خواص تکلم می فرمود مگر در آن اوقات که سوار می شد برای رفتن به خانه سلطان، و این عمل از آن جناب و از پدر بزرگوارش پیش از او مقدمه بود برای غیبت حضرت صاحب الزمان علیه السـلام که شـیعه به این ماءلوف شونـد و از غیبت وحشت نکنند و عادت جاری شود در احتجاب و اختفاء. (۷)

رهایی از زندان معتمد عباسی

دوم روایت شده زمانی که معتمد حضـرت امام حسن عسـکری علیه السلام را حبس کرد در دست علی بن حزین و حبس کرد جعفر برادرش را با او، پیوسـته (معتمد) خبر آن حضـرت را از علی بن حزین می پرسید، او می گفت که روزها روزه می گیرد و شـبها مشـغول نماز است تا آنکه روزی از حال آن جناب پرسـید، علی همان جواب را داد، معتمد گفت: همین ساعت برو به نزد او و او را از من سـلام برسـان و به او بگـو برو به منزلت به سـلامت. علی بن حزین گفت: رفتم به سوی زنـدان دیـدم بر در زندان حماری زین کرده مهیا است داخل زندان شدم دیدم آن حضـرت را نشسـته، موزه و طیلستا و شاشه خود را پوشیده یعنی آنکه خـود را مهیـا فرموده بود برای بیرون شـدن از زنـدان و رفتن به منزل، پس چون مرا دیـد برخـاست، من ادا کردم رسـالت خود را، پس سوار شد بر حمار و ایسـتاد، من گفتم به آن حضـرت برای چه ایستادی ای سید من؟ فرمود: تا بیاید جعفر، گفتم: معتمد مرا امر کرده که شما را از حبس رها

کنم بـدون جعفر، فرمود: برگرد به نزد او و بگو ما هر دو با هم از یک خانه بیرون آمـده ایم پس من برگردم و او با من نباشد، خود شـما می دانیـد که در این چه خواهد بود. پس آن مرد رفت و برگشت گفت: می گوید من جعفر را رها کرده ام برای تو و من حبس کرده بودم او را به سـبب خیانت و تقصـیری که وارد کرده بود بر خود و بر تو و به سبب آن حرفهایی که از او سر زده بود. پس جعفر با آن حضرت رفت به خانه اش. (۸)

## خبر دادن از تولد فرزند

سوم از عیسـی بن صبیح روایت است که گفت: در اوقاتی که ما در محبس بودیم حضـرت امام حسن عسـکری علیه السـلام را نیز حبس کردند و آوردند آن حضـرت را در مجلس ما و من به آن جناب عارف و شناسا بودم، فرمود: تو شصت و پنج سال و چنـد ماه و روزی عمر کرده ای و بود با من کتاب دعایی که تاریخ ولادت من در آن نوشـته شده بود رجوع به آن کردم یافتم چنان بود که آن حضرت خبر داد! پس فرمود: فرزندی روزی تو شده؟ گفتم: نه، گفت: خدایا روزی کن او را ولدی که عضد و بازوی او باشد همانا خوب عضدی است ولد، پس متمثل شد به این شعر:

مَنْ کانَ ذاوَلَدٍ یُدْرِک ظَلامَتَهُ

اِنَّ الذّلیلُ الَّذی لَیْسَتْ لَهُ عَضُدٌ؛

یعنی هر که صاحب ولـد باشـد داد خود را می گیرد به درستی که ذلیل آن کسـی است که عضـد و بازو نـدارد. من گفتم: تو فرزند داری؟ فرمود: آری، به خدا قسم زود است

که خداوند تعالی پسری بر من کرامت فرماید که پر کند زمین را از عدل و داد، اما الان فرزند ندارم، آن وقت متمثل شد به این دو شعر:

لَعَلَّكَ یوما اَنْ تَرانی كَاَنَّما

بَنِیَّ حَوالِیّ الْاُسُودُ اللَّوابِدُ

فَاِنَّ تَمیما قَبْلَ اَنْ یَلِدَ الْحَصی

اَقامَ زَمانا وَ هُوَ فی النّاسِ واحِدٌ (۹)

### نماز خواندن حضرت در میان شیران و درندگان

چهارم روایت شده که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام را سپردند به نحریر و نحریر تنگ می گرفت بر آن حضرت و اذیت می کرد آن جناب را. زوجه اش به او گفت: ای مرد! بترس از خدا به درستی که تو نمی دانی که کیست در منزل تو، پس شروع کرد در بیان اوصاف حضرت عسکری علیه السلام از صلاح و عبادت و جلالت آن حضرت و گفت من می ترسم بر تو از این رفتار تو با آن حضرت، نحریر گفت: به خدا سوگند که من او را در برکه السباع میان شیران و درندگان خواهم افکند. پس اجازه طلبید از خلیفه در این امر، او را اجازه داد. پس آن حضرت را افکند به نزد شیران و شک نداشتند در آنکه شیران آن حضرت را خواهند خورد، پس نظر کردند در آن محل که از حال آن جناب خبری گیرند، دیدند آن جناب را [که] ایستاده نماز می خواند و سباع در دور آن حضرت می باشند پس امر کرد که آن جناب را بیرون آورند و به خانه اش برند. (۱۰)

مؤلف گوید: و به همین دلالت باهره اشاره شده در توسل به آن حضرت در دعای ساعت یازدهم روز:

(وَ بِالاِمامِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ علیه السلام اَلَّذی طُرِحَ لَلسِّباعِ فَخَلَّصْتَهُ مِنْ مَرابِضِهاوَامْتُحِنَ بِالدَّو آبِّ الصِّعابُ فَذَلَّلْتَ لَهُ مَراكِبَها)؛

یعنی متوسل

شدم به امام حسن عسکری علیه السلام آن آقایی که افکندند در میان درندگان پس به سلامت او را از محل درندگان بیرون آوردی، و ممتحن شد آن حضرت به دابه سرکش و حیوان چموش پس رام کردی برای او سوار شدن او را. (۱۱)

و در این فقره اشاره شده به آنچه نقل شده که مستعین باللّه خلیفه، استری داشت چموش و سرکش به حدی که احدی قدرت نداشت که او را لگام کند یا زین بر پشت او گذارد یا او را سوار شود، اتفاقا روزی حضرت به دیدن خلیفه رفت خلیفه به آن حضرت، گفت: خواهش می نمایم از شما که این استر را دهنه بر دهانش کنید. و غرضش آن بود که از این کار یا استر رام شود یا آنکه چموشی کند و آن حضرت را بکش پس حضرت برخاست و دست مبارک خود را بر کفل استر گذاشت آن حیوان عرق کرد به نحوی که عرق از او جاری شد و در نهایت آرامی و تذلل شد پس حضرت او را زین کرد و لجام بر دهنش زد و سوار گشت و قدری در منزل او را راه برد. خلیفه از این کار تعجب کرده استر را به آن حضرت بخشید. (۱۲)

تدبیر امام علیه السلام برای جلوگیری از تاءلیف کندی

پنجم ابن شهر آشوب از (کتاب تبدیل) ابوالقاسم کوفی نقل کرده که اسحاق کندی ک فیلسوف عراق بود در زمان خود شروع کرد در تاءلیف کتابی در تناقض قرآن و مشغول کرد خود را به آن امر به حدی که از مردم کناره کرده و در منزل بود و پیوسته به این

کار اهتمام داشت تا آنکه یکی از شاگردان او خدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام رسید، حضرت به او فرمود: آیا نیست در میان شما یک مرد رشیدی که برگرداند استاد شما کندی را از این شغلی که برای خود قرار داده؟ آن تلمیذ گفت: چگونه ما می توانیم اعتراض کنیم بر او در این امر یا در غیر این امر و شایسته نیست از ما نسبت به او این کار. حضرت فرمود: اگر من چیزی به تو القا کنم تو به او می رسانی؟ عرض کرد: آری، فرمود: برو به نزد او و انس بگیر با او و لطف و مدارا کن با او در مؤانست و اعانت او پس چون واقع شد انس فیمابین شما با وی بگو مساءله ای به نظرم رسیده می خواهم آن را از تو بپرسم، پس بگو با او که اگر بیاید به نزد تو متکلم به قرآن و بگوید که آیا جایز است که حق تعالی اراده فرموده باشد از آن کلامی که در قرآن است غیر آن معنی که تو گمان کرده ای و آن را معنی آن گرفته ای؟ او در جواب گوید: جایز است زیرا که او مردی است که فهم می کند چیزی را که شنید، پس به او بگو شاید که خداوندی اراده فرموده باشد در قرآن غیر آن معنی که تو برای آن نموده ای و آن را مراد حق تعالی گرفته ای فَتَكُونُ واضِعا لِغَيْرِ مَعانِيه. پس آن شاگرد رفت نزد کندی و ملاطفت کرد با او تا آنکه القا کرد بر او آن مساءله را که حضرت به او تعلیم فرموده بود،

کنـدی گفـت: که این مسـاءله را اعـاده کن بر من، اعـاده کرد، فکری کرد در آن یـافت که بر حسب لغت و نظر جـایز است و محتمـل است معنی دیگری را، گفت: قسم می دهم تو را که خبر می دهی به من که این مسـاءله را کی تعلیم تو کرده؟ گفت: به قلبم عـارض شـد، گفت: چنین نیست که تـو می گویی زیرا که این کلاـمی نیست که از ماننـد تو سـر زنـد و تو هنوز به آن مرتبه نرسیده ای که فهم چنین مطلبی کنی، با من بگو از کجا گفتی آن را؟ گفت: حضرت امام حسن عسکری علیه السلام مرا به آن امر فرمود، کنـدی گفت: الا ـ ن حقیقت حال را بیان کردی، این نحو مطالب بیرون نمی آیـد مگر از این بیت، پس آتش طلبید و آنچه در این باب تاءلیف کرده بود سوزانید. (۱۳)

## اثر محبت و ولایت

ششم علاـمه مجلسـی رحمه اللّه روایت کرده از بعض مؤلفـات اصـحاب مـا از علی بن عاصم کوفی خبری را که حاصـلش آن است که او وارد شد بر حضـرت امام حسن عسـکری علیه السلام حضرت به او نمود بساطی را که بر او نشسته بودند بسیاری از انبیاء و مرسـلین علیهما السـلام و نمود به او آثار قدمهای ایشان را. علی می گوید: افتادم بر روی آن و بوسیدم آن را و بوسیدم دست امام علیه السـلا را و گفتم من عاجزم از نصـرت شـما به دست خود و عملی ندارم غیر از موالات و دوستی شما و بیزاری جستن از دشمنان شما و لعن کردن بر ایشان در خلوات خود، پس چگونه خواهد بود حال من؟ حضرت فرمود: حدیث کرد

مرا پدرم از جدم از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم که فرمود هر که ضعف پیدا کند از نصرت ما اهل بیت و لعنت کند در خلوات خود دشمنان ما را برساند حق تعالی صوت او را به جمیع ملائکه، پس هر زمانی که لعن کند یکی از دشمنان ما را بالا برند آن را ملائکه و لعمت کنند کسی را که لعنت نکند ایشان را پس هرگاه برسد صوت او به ملائکه استفار کنند برای او و ثنا گویند بر او و بگویند:

(اَللّهُمّ صَلِّ عَلی رُوحِ عَبْدِکَ هذا الَّذی بَذَلَ فِی نُصْرَهِ اَوْلیائِهِ جُهْدَهُ وَ لَوْ قَدَرَ عَلی اَکْثَرَ مِنْ ذلِکَ لَفَعَلَ).

پس ندا آید از جانب حق تعالی که ای ملائکه من، من استجابت کردم دعای شما را در حق این بنده ام و شنیدم ندای شما را و صلوات فرستادم بر روح او و با ارواح ابرار و قرار دادم او را از مصطفین اخیار. (۱۴)

### روش امام علیه السلام در هدایت نزدیکان

هفتم در (بحارالانوار) است که صاحب (تاریخ قم) روایت کرده از مشایخ قم که ابوالحسن حسین بن حسن بن جعفر بن محمّد بن اسماعیل بن الا مام جعفر الصادق علیه السلام در قم بود و شرب خمر می کرد علانیه، پس روزی برای حاجتی رفت به در سرای احمد بن اسحاق اشعری که وکیل اوقاف بود به قم و اذن دخول خواست احمد او را اذن نداد سید برگشت به منزل خود با حال غم و اندوه. پس از این قصه احمد بن اسحاق متوجه به حج شد هیمن که به سرّ من راءی رسید اجازه خواست که خدمت ابومحمّد حسن عسکری علیه السلام

مشـرف شـد حضـرت او را اجازه نـداد، احمـد بـدین جهت گریه طولانی کرد و تضـرع نمود تا حضـرت اذنش داد. پس چون خـدمت آن حضـرت رسـید عرض کرد: یابن رسول اللّه! برای چه مرا منع کردی از تشـرف به خـدمت خود و حال آنکه من از شیعیـان و موالیان توام. فرمود به جهت اینکه تو برگردانیـدی پسـر عموی ما را از در منزل خود، پس گریست احمـد و قسم یاد کرد به خداونـد تعالی که او را منع نکرد از دخول در منزلش مگر به جهت آنکه توبه کند از شـرب خمر، فرمود: راست گفتی و لکـن چـاره ای نیست از احـترام و اکرام ایشـان بر هر حـالی، و آنکه حقیر نشـماری ایشـان را و اهـانت نکنی به ایشـان که از خاسرین خواهی بود به جهت انتسابشان به ما.

پس چون به احمد برگشت به قم اشـراف مردم به دیدن او آمدند و حسـین نیز با ایشان بود چون احمد، حسین را دید برجست از جای خود و اسـتقبال کرد او را و اکرام نمود او را و نشانیـد او را در صـدر مجلس خود، حسـین این کار را از احمـد بعیـد و بدیع شمرد و سبب آن را از او پرسید. احمد برای او نقل کرد آنچه مابین او و حضرت عسکری علیه السلام گذشته بود، حسین چون آن را شنید پشیمان شد از افعال قبیحه خود و توبه کرد از آن و برگشت به منزل خود و ریخت هرچه خمر داشت بر زمین و شکست آلات آن را و گردید از اتقیاء باورع و از صالحین اهل عبادت و پیوسته ملازمت مساجد داشت و

معتکف در مساجد بود تا وفات کرد و در نزدیکی مزار حضرت فاطمه بنت موسی علیه السلام مدفون گردید. (۱۵)

مؤلف گوید: که در (تاریخ قم) است که سید ابوالحسن مذکور اول کسی بود که از سادات حسینی به قم آمد و چون وفات کرد او را به مقبره بابلان دفن کردند و قبه او به قبه فاطمه بنت موسی علیها السلام باز رسیده است از آن جناب که از شهر به آن در، در آیند. انتهی.

دستور پیامبر درباره سادات

و بدان که نیز قریب به همین حکایت نقل شده از علی بن عیسی وزیر. و آن حکایت چنین است که علی بن عیسی گفت که من احسان می کردم به علویین و اجرا می داشتم برای هریک در سال در مدینه طیبه آن مقدار که کفایت کند طعام و لباس او را و کفایت کند عیالش را و این کار را در وقت آمدن ماه رمضان می کردم تا سلخ او، و از جمله ایشان شیخی بود از اولاد موسی بن جعفر علیه السلام و من مقرر داشته بودم برای او در هر سال پنج هزار درهم. و چنین اتفاق افتاد که من روزی در زمستان عبور می کردم پس دیدم او را که مست افتاده و قی کرده و به گل آلوده شده و او در بدترین حالی بود در شارع عام پس در نفس خود گفتم من می دهم مثل این فاسق را در سال پنج هزار درهم که آن را صرف کند در معصیت خداوند هر آینه منع می کنم مقرری امسال او را. چون ماه مبارک داخل شد حاضر شد آن شیخ در نزد من و ایستاد بر

در خانه چون رسیدم به او سلام کرد و مرسوم خود را مطالبه نمود، گفتم: نه، اکرامی نیست برای تو، مال خود را به تو نمی دهم که صرف کنی در معصیت خداوند، آیا ندیدم تو را در زمستان که مست بودی؟!

برگرد به منزلت و دیگر به نزد من میا. چون شب شد حضرت پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلم را در خواب دیدم که مردم در نزدش مجتمع بودند پس پیش رفتم، اعراض فرمود از من، پس مرا دشوار آمد و مرا بد گذشت پس گفتم: یا رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم! به من چنین می کنی با کثرت احسان من به فرزندانت و نیکی من با ایشان و وفور انعام من بر ایشان، پس مکافات کردی مرا که اعراض فرمودی از من؟ فرمود: آری، چرا فلان فرزند مرا برگردانیدی از در خانه ات به بدترین حالی و ناامید کردی او را و جائزه هر ساله اش را بریدی؟ پس گفتم: چون او را بر معصیتی قبیح دیدم و قضیه را نقل کردم و گفتم جائزه خود را منع کردم تا اعانت نکرده باشم او را در معصیت خدای تعالی، پس فرمود: تو آن را به جهت خاطر او می دادی یا برای من؟ گفتم: بلکه برای تو، فرمود: پس می خواستی بپوشانی بر او آنچه از او سر زد به جهت خاطر من و اینکه از احفاد من است، گفتم چنین خواهم کرد با او به اکرام و اعزاز، پس از خواب بیدار شدم، چون صبح شد فرستادم از پی آن شیخ، چون از دیوان مراجعت کردم و داخل خانه شدم امر

کردم که او را داخل کردند و حکم کردم به غلام که بیاور نزد او ده هزار درهم در دو کیسه و گفتم به او اگر به جهت چیزی کم آمد مرا خبر کن و او را خشنود برگرداندم، چون به صحن خانه رسید برگشت نزد من و گفت: ای وزیر! چه بود سبب راندن دیروز و مهربانی امروز تو و مضاعف کردن عطیه؟ من گفتم جز خیر چیزی نبود برگرد به خوشی. گفت: واللّه! برنمی گردم تا از قضیه مطلع نشوم. پس آنچه در خواب دیدم به او گفتم: پس اشک در چشمش ریخت و گفت: نذر کردم واجبی که دیگر عود نکنم به مثل آنچه دیدی و هرگز پیرامون معصیتی نگردم و محتاج نکنم جد خود را که با تو محاجه کند پس توبه کرد و توبه اش نیکو شد. (۱۶)

## شراب از دیدگاه احادیث

مؤلف گوید: که شرب خمر از معاصی بزرگ است بلکه روایت شده که خداوند تعالی قرار داده از برای شرّ، قفل هایی و قرار داده کلید این قفل ها را، شراب، (۱۷)

و در خبری است که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: شراب ام الخبائث است و سر هر شرّ است، بگذرد بر شارب آن ساعتی که ربوده شود عقل او پس نشانسد خدای خود را و نگذارد معصیتی را مگر آنکه مرتکب آن شود و نه حرمتی را مگر آنکه هتک آن کند و نه رحم چسبنده ای را مگر آنکه قطع آن کند و نه فاحشه ای را مگر آنکه اتیان به آن نماید، و آدم مست مهارش به دست شیطان است اگر امر کند او را برای بتها سجده کند و به

فرمان شیطان باشد هر کجا که او را بکشد. (۱۸) و در روایتی است از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام که فرمود: شرب خمر داخل می کند صاحبش را در زنا و دزدی و قتل نفس محترم و در شرک به خداوند تعالی و کارهای خمر علو دارد بر هر گناهی همچنان که درخت آن علو دارد بر هر درختی. (۱۹) و در روایات بسیار است که مدمن خمر مثل بت پرست است و آنکه شارب خمر، قابل دوستی نیست و با او مجالست نباید کرد و او را امین نباید شمرد، و هرگاه زن خواست، کریمه خود را به او ندهید و هرگاه ناخوش شد او را عیادت نکنید و هرگاه مرد به جنازه او حاضر نشوید. (۲۰) و کلام او را تصدیق نکنید و کسی که مسکر بیاشامد تا چهل روز نمازش مقبول نشود (۲۱) و نرسد شفاعت پیغبر صلی اللّه علیه و آله و سلم به او و وارد بر حوض کوثر نشود، و از طینت خبال (و آن چیزی است که از عورت زناکاران بیرون می آید) او را سقایت کنند. (۲۲)

## مفاسد شراب از دیدگاه اروپائیان

فقیر گوید: روایات در این باب زیاده از آن است که احصا شود و مفاسد و شروری که از شراب مسکرات مشاهده می شود محتاج به بیان نیست. لهذا نقل شده که در بسیاری از ممالك یوروپ (۲۳) حکم سخت در منع استعمال مسکرات شده و از بعض جرائد و روزنامه های آنها نقل شده که معایب و مفاسد مسکرات را مفصل نوشته اند که از جمله فقراتش این است: بهترین مشروبات آب خالص گوارا است اینکه در بعضی از مملکتها

اطباء به مناسبت فقدان آب گوارا و صاف یا مقتضیات هوا کمی از شراب را تجویز می کنند که برای رفع ثقلیت آب را به آن ممزوج کرده بخورند به اعتقاد ماها همان آب بهتر است و تا مرضی که مستلزم خوردن شراب است نباشد فایدتی در شرب آن نیست، تمامی مسکرات به وجود آدمی مضر است و مردمان فرزانه در باب مضرت مسکرات آنچه گفتنی است به تفصیله گفته اند و تصور فائده از مسکرات از نیش عقرب نوش جستن ماند هرگاه زهر را خاصیت تریاق حاصل آید، از شرب مسکرات نیز سودی چشم داشت توان نمود و هرگاه شخص صافی مشرب از ماهیت آن آگاهی حاصل نماید اگر هر قطره اش روحی تازه باشد هر آینه به حکم صفای طبیعت از شرب آنها امتناع می کند، شرابخوار کار امروز را به فردا افکنده و وجه گذاران فردا را نیز امروز خرج می کند، گذشته از اینکه بسی مفاسد از شرب آنها بروز می کند که سبب بدنامی خانواده نیکنامی گشته خرابی خانمانهای بزرگ را نیز بار می آورد. هرگاه به دیده انصاف بنگریم خواهیم دید که ظهور پاره ای از علل و امراض مهلکه از شیوع مسکرات است؛ زیرا در مملکتهایی که شراب و سائر مسکرات نیست و یا به حکم دیانت ممنوع است، سکنه آن ممالک از بعض امراض ایمن اند سهل است بلکه قوی البنیه و تندرست هم هستند.

بالجمله: از اینگونه مقالات نوشته اند و لکن مقام را گنجایش بیش از این نیست به همین مقدار اکتفا کرده و به این چند شعر از اوحدی مراغه ای اصفهانی کلام را ختم می نماییم:

می سرخت نمد فروش کند

بنگ

سبزت گلیم پوش کند

دل سیاهی دهند و رخ زردی

بهل این سرخ و سبز اگر مردی

خوردن آب گرم و سبزه خشک

خون بسوز آیدت چون نافه مشک

بت پرستی ز می پرستی به

مردن عاقلان ز مستی به

چند گوئی که باده غم ببرد

دین و دنیا ببین که هم ببرد

هشتم از ابوسهل بلخی روایت شده که گفت: نوشت مردی خدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام و از آن حضرت درخواست کرد که دعا فرماید بر والدین او و مادرش از غلات بود و پدرش مؤمن بود. توقیع شریف آمد: رحم اللّه والدک و دیگری نوشت و درخواست کرد دعا برای والدین خویش و مادرش مؤمنه بود و پدرش ثنوی بود یعنی خدا را دو می گفت و قائل به توحید نبود، توقیع آمد: (رَحِمَ اللّهُ والِدَتِکَ وَ التّاء منقوُطَه)؛ یعنی خدا رحمت کند والده تو را، و والده را ضبط فرمود که آخرتش تاء منقوطه است که به یاء تحتانیه خوانده نشود و (والدیک) شود. (۲۴)

### پی نوشت ها

۶- (ارشاد) شیخ مفید ۲/۳۳۴.

۷- (اثبات الوصیه) ص ۲۷۲.

۸- (مهج الدعوات) ابن طاوس ص ۳۳۰، در (مهج) به جای (حزین)، (جرین) ضبط شده.

۹- (بحارالانوار) ۵۰/۲۷۵ ۲۷۶.

۱۰- (بحارالانوار) ۵۰/۲۶۸.

۱۱- (مفتاح الفلاح شیخ بهائی) ترجمه آقا جمال خوانساری ص ۱۳۸.

۱۲- (مناقب) ابن شهر آشوب ۴/۴۷۱.

۱۳- (مناقب) ابن شهر آشوب ۴/۴۵۷.

۱۴- (بحارالانوار) ۵۰/۳۱۶.

۱۵- (بحارالانوار) ۵۰/۳۲۳.

۱۶- (دارالسلام) محدث نوری ۲/۸.

۱۷- (وسائل الشیعه) ۱۷/۲۶۳، چاپ ۲۰ جلدی.

۱۸- (بحارالانوار) ۶۳/۴۹۰.

۱۹- (بحارالانوار) ۷۶/۱۴۰.

۲۰- (بحارالانوار) ۶۳/۴۹۱.

۲۱- (بحارالانوار) ۶۳/۴۹۴.

۲۲- (بحارالانوار) ۶۳/۴۹۱.

۲۳- اروپا.

۲۴- ترجمه (کشف الغمه) ۳/۳۰۶.

## جایگاه علمی و هدایتی

## فروغ هدایت در سیره امام عسکری (ع)

### امامان هدایت (۱)

محمد عابدی

«انقلاب نبوی» آغازی بر زندگی اجتماعی بر پایه بنیان های الهی بود و «سلسله امامت» پاسدار آن نظام جاودانی است. از این روی نقش امامت، پاسداری مداوم از ارکان دین محمّدی صلی الله علیه و آله وسلم است. و وظیفه امّت در نبود پیامبر، تمسّک به این زنجیره هدایت می باشد. سلمان فارسی می گفت: رسول اکرم صلی الله علیه وآله در خطبه ای فرمود:

«معاشر الناس انّی راحل عنکم عن قریب و منطلق الی المغیب، أوصیکم فی عترتی خیرا، ایّاکم و البدع، فانّ کلّ بدعه ضلاله و کلّ ضلاله و أهلها فی النّار؛

ای مردم! من به زودی از میان شما می روم و به سرای دیگر راهی می شوم. شما را سفارش می کنم که با عترتم به نیکی رفتار کنید و از بدعت بپرهیزید؛ زیرا هر بدعتی، گمراهی است و هر گمراهی و اهل آن، در آتش دوزخ خواهند بود.»

سپس فرمود:

«معاشر النّاس من افتقد الشّمس فلیتمسّک بالقمر و من افتقد القمر فلیتمسّک بالفرقدین و من افتقد الفرقدین فلیتمسّک بالنّجوم الزّاهره بعدی. اقول قولی و استغفر اللّه لی و لکم؛

ای مردم! کسی که خورشید را از دست داد، به ماه متمسک شود

و آن که ماه را گم کرد، به فَرْقَدَیْن (دو ستاره پر نور) باید تمسّک جوید و آن که فرقدین را از دست داد، باید به ستارگان نورانی تمسّک بجوید. حرفم را زدم و برای خود و شما طلب غفران می کنم.»

وقتی سلمان در این باره از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم سؤال کرد، حضرت چنین توضیح داد:

«خورشید، من هستم و قمر، علی است. وقتی مرا از دست دادید، به علی تمسّک جویید. اما فرقدان، حسن و حسین اند. وقتی ماه را از دست دادید، به آن دو تمسّک جویید. اما ستارگان درخشان، ائمّه نه گانه از صلب حسین اند که نهمین آنها مهدی شان است.» ۱

امامان، دین را از خطر استحاله و دینداران را از خطر گمراهی و قرائت های بیمارگونه نجات می دهند.

امام حسن عسکری علیه السلام نیز خود را به عنوان «نجمی از نجوم زاهره» هدایتگر امّت در مسیر دین محمّدی می دید و در کوران حوادث و نا آرامی های سیاسی عصر عباسی، غوغای مذاهب ساختگی و عصر بدعت و نوآوری های آلوده، با شیوه های کارآمد «پرچم دین» را همواره در اهتزاز نگاه داشت. امام عسکری علیه السلام نقش هدایتگرانه پیامبر و اهل بیت و عترت را چنین یادآور شد:

«اِنّ للّه تعالی بجوده و رأفته قد مَنّ علی عباده بنبیّه محمّد صلی الله علیه و آله وسلم بشیرا و نذیرا و وفّقکم لقبول دینه و اکرمکم بهدایته ...؛ خدای متعال با بخشش و مهربانی خود، به وجود مقدّس پیامبرش بر بندگان منّت نهاد و او را برای «بشارت و بیم دادن» برانگیخت و شما را برای پذیرش آیین خود توفیق داد و با هدایتش گرامی داشت. در

دل گذشتگان شما، که خدا رحمتشان کند و آیندگانتان که خدا حامی شان باشد و عمرشان را در اطاعت خدا طولانی کند، بذر محبّت و علاقه «عترت هدایتگر» را کاشته است. هر یک از آنان که در مسیر صحیح و راه راست گام برداشتند، در جایگاه رستگاران وارد شدند و پاداش کارهای قبلی خویش را یافتند و آنچه را پیش فرستاده بودند، به دست آوردند.» ۲

## هدایت و اصلاحگری

تلاش های امام حسن عسکری علیه السلام در زمینه هدایت را می توان به دو بخش «هدایت خودی ها» و «اصلاح غیر خودی ها» تقسیم کرد و ضمن آن، گوشه هایی از فعالیت امام را به تماشا نشست.

### الف هدایت در حوزه خودی ها

#### ۱. ترویج فرهنگ تولّی و تبرّی

اصلی ترین بخش از تلاش های امام حسن عسکری علیه السلام مربوط به حوزه درون شیعی بود و امام می کوشید با ایفای نقش هدایتگرانه استحکام جامعه اسلامی را از لحاظ بنیان های دینی حفظ کند. نمونه هایی از این تلاش ها را می خوانیم:

«تولّی و تبرّی» و «حبّ و بغض» ابزار اساسی روحی و عاطفی برای مؤمنان است که به وسیله آن، دلهایشان همواره مالامال از حبّ و دوستی صالحان و نیکی هاست و سرشار از کینه و دشمنی فاسقان و آلودگی ها. بنابر این، از این دو اصل باید به عنوان بازوهای اجرایی امر به معروف و نهی از منکر و نیز ضامن بقای دین یاد کرد. امام عسکری علیه السلام همواره شیعیان را به این دو اصل توجّه می داد. از جمله، وقتی «عاصم بن کوفی» نزد حضرت آمد و گفت: با وجود ارادت به خاندان نبوّت، از یاری شما (به دلیل نابینایی) ناتوانم و به غیر ولایت شما و بیزاری از دشمنانتان در خلوت، سرمایه ای ندارم. حضرت به او فرمود: پدرم از جدّم رسول خدا نقل فرمود:

«مَن ضَعفَ علی نُصرتِنا اهل البیت و لعن فی خلواته اعداءنا بلغ اللّه صوتَه الی جمیع الملائکه فاذا بلغ صوته الی الملائکه اِستَغفروا لَه و أثنوا علیه: اللّهمّ صلّ علی روح عبدک هذا الذی بَذل فی نُصرَهِ أولیائه جُهْدَه و لو قَدَر علی اکثر من ذلک لَفَعَل ...؛ هر کس از یاری ما اهل بیت ناتوان باشد و

در خلوت، دشمنان ما را لعن کند، صدایش به همه ملائکه می رسد. وقتی صدایش به فرشتگان رسید، برایش طلب آمرزش می کنند و او را چنین می ستایند: «خدایا! بر روح این بنده ات درود فرست که در یاری اولیایش تلاشش را کرد و اگر توان بیش از آن داشت، انجام می داد.» در این حال، از سوی خداوند ندا می شود که: «ای فرشتگان! دعای تان را در حقّ این بنده پذیرفتم و به روح او درود فرستادم و در ردیف ارواح ابرار و از بهترین بندگان برگزیده ام قرار دادم.» ۳

علاّمه مجلسی نیز از «احمد بن مطهّر» روایت کرده است که: یکی از یاران ما از اهالی جبل (قهستان) نامه ای به حضرت نوشت و پرسید: کسانی را که در مورد امامت موسی بن جعفر توقّف کرده، دوست داری یا از آنها بیزاری می جویی؟ امام در نامه اش تبرّی از منحرفان را گوشزد و به او توصیه کرد: «آیا برای عمویت رحمت می خواهی! خدا به او رحم نکند. از او بیزاری بجوی، من در پیشگاه خدا از آنها بیزاری می جویم. با آنها سر دوستی نداشته باش. از بیمارانشان عیادت نکن، در تشییع جنازه های مردگانشان حاضر مشو و هرگز بر جنازه های امواتشان نماز نخوان؛ خواه امامی را از ناحیه خداوند انکار کرده، یا پیشوایی را که امامتش از سوی خدا نیست، بر امامان افزوده و یا قائل به تثلیث باشند. کسی که امامت آخرین ما را انکار کند، گویی امامت نخستین ما را انکار کرده است. و کسی که بر تعداد ما بیفزاید، مانند کسی است که از تعداد ما کاسته باشد و امامت ما را انکار نماید.» ۴

شخص سؤال کننده نمی دانست عمویش

در زمره آنهاست و امام، او را آگاه کرد تا نسبت به آنان شیوه «تبرّی» را پیش بگیرد. همچنین «وقتی ابراهیم بن عقبه» از حال آنان سؤال کرد، امام فرمود:

«در نمازت آنان را لعن کن.» ۵

### ۲. بیدار سازی و تقبیح گناهان

بیدارسازی مؤمنان از منکر و اهل آن، از شیوه های رایج در سیره امام عسکری علیه السلام است. لذا درباره حُرمت شراب، از طریق پدرانش تا رسول اکرم نقل می کند:

«میگسار همچون بت پرست است.» ۶ و این چنین قباحت آن را برای مؤمنان روشن می سازد.

یکی از جلوه های بیدارسازی مؤمنان و تقبیح گناهان را باید در نفرین های امام جست و جو کرد. امام با این شیوه، شدّت خشم خود از انحرافات را به شیواترین و صریح ترین صورت ممکن ابراز می کرد. از جمله درباره نخّاس دهقان که از وکلای حضرت بود؛ وی بعدا گمراه شد، اموال بیت المال را به آتش کشید و به امام دروغ بست امام از او بیزاری جست و شب تا صبح او را نفرین کرد. و به دعای حضرت نابود شد.۷

### ۳. قرآن؛ نقطه آغاز

از جمله مشکلات امر به معروف و نهی از منکر در عرصه عمل، یافتن نقطه مشترک برای ورود مناسب و ارتباط کار آمد است. امام عسکری علیه السلام از قرآن کریم برای تقویت ارتباط و پذیرش «هدایت» استفاده می کرد. از این روی در استنادها و استدلال هایش همواره توجّهی به قرآن داشت و همین امر، موجب خضوع قلبی مخاطبان می شد. امام حسن عسکری علیه السلام در نامه ای به اسحاق بن اسماعیل نیشابوری می نویسد:

«بعضی از شما در دوران امام قبلی تا زمانی که به درود حیات گفت و در این مدّت از دوران امامت من، کارهایی کردید که از نظر من پسندیده و قرین استواری نبود.

ای اسحاق! به یقین بدان؛ هر کسی از این دنیا کور بیرون برود، در آخرت نیز کور خواهد بود و سخت گمراه. ای اسحاق! مقصودم

کوری چشم نیست، بلکه نابینایی دلهای درون سینه هاست. و این، معنای گفته خدا در کتاب استوارش است که از قول ستمگران می فرماید: «ربّ لم حشرتنی اعمی و قد کنتُ بصیرا»؛ «پروردگارا! با این که در دنیا بینا بودم، چرا کور محشورم کردی؟» خداوند نیز می فرماید: «کذلک أتتک آیاتنا فنسیتها و کذلک الیوم تنسی» ۸؛ «این چنین آیات ما به تو رسید و فراموششان کردی، امروز هم تو فراموش شده ای.»

سپس امام عسکری علیه السلام مطالبی را به صحابی اش و دیگر شیعیان گوشزد می کند.۹

### ۴. اعلام موضع

در عصری که نا آرامی های سیاسی به اوج می رسد، ارکان قدرت برای بقای خود، به هر ابزاری از جمله «تنوّع مذهبی» دامن می زند و هر روزه نهضت و جنبشی مذهبی با رنگ و بوی الحادی، به وجود می آید. منطقی ترین راه هدایت امّت، اعلام موضع در برابر منکرات مذهبی، سیاسی و اجتماعی است. لذا امام عسکری علیه السلام با همین روش، گروه های زیادی از شیعیان را از افتادن در ورطه جهل و فساد احزاب و گروه ها نجات داد. در اهمیّت مبارزه با این جریانات منحرف، همین بس که بدانیم آن امام می فرمود:

«هیچ یک از پدرانم مانند من گرفتار شکّ و تزلزل شیعیان در امر امامت نشده اند.» ۱۰

آن حضرت در برابر قیام «صاحب الزّنج» که خسارت فراوانی به جا گذاشت و طی چهارده سال و چهار ماه و شش روز، هزاران قربانی گرفت و سرانجام در سال ۲۷۰ ق. توسّط موفّق عبّاسی کشته شد، امام در قالب پاسخ به نامه، اعلام موضع کرد و فرمود: «صاحب الزّنج از ما اهل بیت نیست.» ۱۱

به برخی از اعلام مواضع آن حضرت درباره انحرافات

اعتقادی اشاره می کنیم.

الف) صوفیّه: امام به «ابوهاشم جعفری» فرمود:

«ای ابوهاشم! زمانی می رسد که چهره مردم خندان و دلهایشان تاریک است. از دیدگاه آنان سنّت، بدعت و بدعت، سنّت است. مؤمن را به دیده حقارت می نگرند و فاسق را ارج می نهند، ... به خدا سوگند! آنها از عقیده خود بر گشته و از راه حق منحرف شده اند. در علاقه به مخالفان ما زیاده روی کرده و شیعیان و دوست داران ما را به گمراهی می کشانند ... » ۱۲

ب) واقفیّه: امام در بیزاری از این گروه نامه هایی نوشته است؛ از جمله آنچه که قبلاً به نقل از علاّمه مجلسی، از «احمد بن مطهّر» بیان کردیم.

ج) ثَنَویّه: شیخ حرّ عاملی می نویسد: یکی از یاران «ابوسهل بلخی» نامه ای به امام نوشت و خواست در حقّ پدرش (که ثنوی و دوگانه پرست بود) و مادرش (که مؤمن بود) دعا کند. امام مرقوم فرمود:

«رحم اللّه والدتک ...؛ خداوند، مادرت را بیامرزد ... » ۱۳

همین طور «محمد بن ربیع شأنی» با یکی از ثنوی ها در اهواز مناظره کرد و تمایلی به آنها یافت. وی در سامّرا در خانه احمد بن خصیب نشسته بود که امام او را به طور عبوری دید و با انگشت سبّابه اشاره فرمود: «احد، احد؛ خدا، یکی است.» وی با شنیدن این سخن، نقش بر زمین شد و از هوش رفت ... ۱۴

د) مفوّضه: این گروه معتقد بودند خداوند حضرت محمّد را آفرید و آفرینش دنیا را به او سپرد و هر چه را در دنیاست، او آفریده است. به هر حال، این عدّه از دیدگاه شیعه بدتر از یهود و نصارا و

کلیه بدعت گذاران دانسته شده اند.۱۵

### ۵.احیای سنّت ها

امام عسکری علیه السلام می کوشید به هر بهانه ای غبار از چهره سنّت های فراموش شده بزداید. حتّی وقتی عدّه ای برای تبریک ولادت صاحب الزّمان علیه السلام نزدش آمدند، ضمن سخنانی فرمود:

« ... برخی از شما می خواهند درباره اختلاف شما و دشمنان خدا و ما که اهل قبله و مسلمان اند، بپرسند ... خدای عزّوجلّ به رسولش فرمود:

تو و علی و فرزندان او که حجّت های من می باشند و پیروانشان را به ده ویژگی اختصاص دادم:

۱. پنجاه و یک رکعت نماز.

۲. انگشتری به دست راست کردن.

۳. تعقیب بعد از نماز.

۴. اذان و اقامه را دو تا دو تا گفتن.

۵. گفتن حیّ علی خیر العمل.

۶. بلند گفتن بسم اللّه الرّحمن الرّحیم.

۷. قنوت در نماز.

۸. خواندن نماز عصر هنگام آفتاب روشن و صاف (میانه روز).

۹. خواندن نماز صبح هنگام دمیدن سپیده که هوا هنوز تاریک است.

۱۰. موی سر و صورت را خضاب کردن.

آن مرد (عمر) که حقّ ما را غصب کرد، با دار و دسته اش در نماز با ما مخالفت کرد و عوض پنجاه و یک رکعت، «نماز تراویح» را در شبهای ماه رمضان قرار دادند و به جای تعقیب بعد از نماز، دست بر سینه گذاشتن را تشریع نمودند. و عوض انگشتری به دست راست کردن، آن را به دست چپ کردند. در اذان و اقامه عوض دوبار گفتن فقرات اقامه، فقط اقامه فُرادا را انتخاب کرده و به جای حیّ علی خیر العمل، «الصّلاه خیرٌ من النّوم» گفتند. عوض بلند گفتن بسم اللّه آن را آهسته گفتند، و قنوت نماز را حذف کردند، نماز عصر را بر خلاف زمانی که هوا

آفتـابی و صاف است، هنگام زردی آفتاب خواندنـد و نماز صـبح را به جای سپیـده صـبح و تاریکی هوا، هنگام ناپدیـد شـدن ستارگان خواندند.و موهای سر و صورت را هم به جای خضاب کردن رها ساختند.» ۱۶

### ۶. هدایت چهره به چهره

امام عسـکری علیه السلام با اینکه اکثرا در زندان بود، ولی بین شیعیان حاضر می شد و رو در رو نیز با آنان صحبت می کرد و با پاسـخگویی علمی، فقهی، اعتقادی و ... منحرفان را اصـلاح و افراد سالم را در مسـیر خود، ثابت قـدم می کرد. و در این راه نیز گاه به طریق اعجاز از زندان، خود را به یاران می رساند. حضـرت هرگاه مصلحت می دید، به شیعیان دستور می داد بعد از نماز عشا در منزل یکی از شیعیان گرد هم آیند تا با آنان دیدار کند.

سیّد مرتضی می گوید: ابوالتحف مصری روایتی را مرفوعا از ابو یعقوب اسحاق بن ابان برایم نقل کرد و گفت:

ابومحمد علیه السـلام شخصی را نزد شیعیان خود می فرستاد و در پیامی به آنان دستور می داد: «در شب معیّن به خانه ای معیّن بروید که مرا در آنجا خواهید یافت.» این، در حالی بود که نگهبانان شب و روز از زندان حضرت مراقبت می کردند و هر پنج روز آنها را عوض و به نگهبانان جدیـد توصـیه می کردند مراقب او باشـند و محلّ مأموریت را ترک نکنند. یاران امام به محلّ تعیین شده می رفتند و حضرت را می دیدند که زودتر از همه آنجاست. آنان مسائل و نیازهای خود را عرضه می کردند و امام نیازهایشان را بر طرف می کرد. در حالی که دشمنان، امام را در زندان می دیدند.۱۷

### ۷.نامه نگاری عمومی و خصوصی

امام حسن عسکری علیه السلام به دلیل اوضاع امنیتی شدیدی که گرفتارش بود، از روش «نامه نگاری» به طور گسترده استفاده می کرد و از این طریق، نواقص ارتباطات با مردم را جبران می کرد و این، در حالی بود که آن حضرت شبکه وسیع نمایندگان برای هدایت امت،

شاگردان زبده وفادار و ... را نیز در اختیار داشت. یاران و شیعیان نیز با پی بردن به این تاکتیک امام، سؤالات و مسائل خود را می نوشتند و آن حضرت به عنوان رهبری پرتوان و پاسخگو، در همه عرصه ها یاران و شیعیان را یاری می رساند. «سهل بن زیاد» می گوید:

در سال ۲۵۵ ق. به امام نوشتم: یاران و دوستان ما در مسئله «توحید» اختلاف دارند؛ برخی، خدا را جسم و عدّه ای صورت می دانند ...

امام چنین نوشت:

«درباره توحید سؤال کرده ای، در حالی که از آن دور مانده و بی خبرید. خداوند، یکی است و شریک ندارد، نزاده و از کسی به وجود نیامده و هیچ کس همتای او نیست. آفریدگاری است که خود آفریده کسی نیست. خدای تبارک و تعالی هر جسم و یا چیز دیگری را که بخواهد، می آفریند و آنچه را بخواهد، چهره پردازی می کند؛ در حالی که خود، چهره پردازی نشده است. ثنا و نام هایش والا ـ و مقدّس باد که او را همتایی باشد. اوست نه غیر او. هیچ مانندش نیست و او شنونده و بیناست.» ۱۸

از این باب، می توان به انبوه نامه های حضرت به نمایندگان و یارانش نیز استناد کرد.

### ۸. اقدام عملی

امام عسکری علیه السلام گاهی در نامه هایش یاران را از منکرات، نهی و به معروف ها امر می کرد. در نامه ای به «ابن بابویه» می فرماید: «ای بزرگمرد مورد اعتماد و فقیه من، ابوالحسن علی بن حسین قمی! خداوند، تو را برای انجام امور مورد رضای خویش موفّق بدارد و به لطف خود از نسل تو فرزندانی صالح و شایسته به وجود آورد. تو را به تقوای الهی و به پاداشتن نماز و ادای

زکات سفارش می کنم؛ زیرا آنان که زکات نمی دهند، نمازشان پذیرفته نیست. تو را به گذشت از لغزش دیگران، فرو خوردن خشم، صله رحم، دلجویی از برادران دینی، تلاش در رفع حوائج آنان به هنگام سختی و گشایش، شکیبایی در برابر نادانی، تفقّه در دین، پایداری در امور، هم پیمانی با قرآن، خوشخویی، امر به معروف و نهی از منکر توصیه می کنم. خدای عزّوجلّ فرمود: «در بسیاری از راز گویی های ایشان خیری نیست مگر کسی که به صدقه یا کار پسندیده یا سازشی میان مردم فرمان دهد.»

تو را به پرهیز و اجتناب از تمام کارهای زشت سفارش می کنم.بر تو باد به نماز شب که پیامبر سه بار به علی فرمود: «بر تو باد به نماز شب. هر کس نماز شب را سبک بشمارد، از ما نیست.» به سفارش من عمل نما و به شیعیانم امر کن تا نماز شب به جا آورند.» ۱۹

### ۹. شناساندن ابزارهای هدایت

امام عسکری علیه السلام برای اینکه شیعیان راههای وصول به معروف ها و نیکی را یاد بگیرند، به بازشناساندن آنها می پرداخت. از جمله به ارزش عقل و پند در هدایت شدن چنین اشاره می فرمود:

«للقلوب خواطر من الهوی و العقول تزجر و نزاد فی التّجارب علم مستأنف و الاعتبار یفید الرّشاد ...؛ دل ها را خاطره هایی از هوا و هوس است، ولی عقل ها مانع می شوند و در کوران تجربه ها، دانش تازه ای به دست می آید. پند و عبرت گرفتن، مایه هدایت است.» ۲۰

آن حضرت درباره بیم و امید هم به عنوان ابزار باز دارندگی از گناه، می فرمود:

«ما ادری ما خوف امرئی و رجاؤه مالم یمنعاه من رکوب شهوهٍ اِنْ عرضت له

و لم يصبر على مصيبه ان نزلت به؛ بيم و اميدى که صاحبش را از ارتکاب عمل زشتى که براى او فراهم شده، باز ندارد و بر مصيبتى که بر او وارد شده است، شکيبايى ندهد، چه سودى دارد؟» ۲۱

و درباره سبک شمردن گناه مى فرمايد: «من الذّنوب التى لاتغفر ليتنى لا اُوخذ الاّ بهذا؛ از گناهانى که بخشيده نمى شود، اين است که [گنهکار بگويد: ] کاش به غير همين گناه عقوبت نمى شدم.» ۲۲

در کنار موارد مذکور، اساسا آن حضرت اقشار مختلف مردم را به ياران و پيروانش مى شناساند و توضيح مى داد که براى هدايت چه گروهى بايد هزينه و وقت اختصاص دهند و در واقع «مخاطب شناسى» در روند هدايتگرى را، به آنان گوشزد مى کرد. «قاسم هروى» مى گويد:

دستخطّى از ابومحمّد عليه السلام به يکى از بنى اسباط صادر شد. او مى گويد: به آن حضرت نامه نوشتم تا او را در جريان اختلاف ميان دوستانش قرار دهم و رهنمود بگيرم. امام نوشت:

«وانّما خاطب اللّه عزّوجلّ العاقل ...؛ همانا خداى عزّوجلّ اهل خرد را مورد خطاب قرار داده است و هيچ کس بيش از خاتم و سرور پيامبران دليل و برهان بر پيامبرى خود اقامه نکرد. با اين همه، گفتند: او جادوگر، کاهن و دروغگوست. خداوند هر کس را که پذيراى هدايت بود، ارشاد کرد؛ چرا که بسيارى از مردم دليل و برهان را مى پذيرند. بدين ترتيب، هرگاه خدا دوست نداشته باشد حقّى را پديدار سازد، هرگز پديد نخواهد آمد. او پيامبران را بر انگيخت تا مردم را بيم و اميد دهند و در حالت ضعف و قدرت، آشکارا مردم را به حق دعوت کنند

و همواره با آنان سخن گویند تا خدا امر خویش را حاکم و فرمان خود را اجرا سازد.

مردم طبقات گوناگونی دارند؛ آنان که اهل بصیرت اند، راه نجات را شناخته، به حق تمسک جسته و به شاخه و فرعی استوار و پابرجا ارتباط یافته اند و هیچ شکّ و تردیدی به خود راه نداده و به غیر پناه نبرده اند.

طبقه دیگر، کسانی انـد که حق را از اهل آن نگرفته انـد؛ مانند کسانی اند که در دریا سـفر می کنند، با تلاطم دریا آشـفته می شوند و با آرامش آن آرام می گیرند.

دسته دیگر، اسیر شیطان شده و سخن پیروان حق را رد نموده و با حسادت خویش حق را مغلوبِ باطل می کننـد. بنابراین، کسانی را که به این سو آن سو می زننـد، به خود واگـذار. چرا که اگر چوپان بخواهـد گوسـفندانش را گرد آورد، با کمترین زحمتی قادر به آن خواهد بود ... » ۲۳

## ب) اصلاحگری در حوزه غیر خودی ها

### ۱. عملگرایی در هدایتگری

زیباترین نمونه از تحوّل انسان های خطاکار را می توان در این داستان ها یافت:

وقتی امام در زنـدان بود، عبّاسیان نزد صالـح بن وصیف آمدنـد و از وی خواستند بر امام سخت بگیرد. گفت: چگونه چنین کاری بکنم؟! دو نفر از بدترین انسان ها را گمارده ام که او را آزار دهند ولی حالا هر دو اهل عبادت و روزه شده اند!

به دستور صالح، آن دو را حاضر کردنـد و صالـح از دلیل مهربانی شان با امام سؤال کرد، گفتنـد: درباره مردی که روزها به روزه و تمام شب به عبادت می پردازد و هر لحظه به او می نگریم، لرزه به انداممان می افتد، چه می گویی؟!

عباسیان با شنیدن این سخن، نا امید و پراکنده شدند.۲۴

وقتی هم که حضرت در زندان علی بن نارمش بود، وی که

از دشـمنان کینه توز بود، چنـان متحوّل شـده که از شـدّت احترام، به چهره امـام نگاه نمی کرد و در حالی از نزد امام رفت که بیناترین فرد به عظمت و فضائل آن حضرت بود.۲۵

## ۲. هدایت متخصّصان

اگر امر به معروف و نهی از منکر توده های عادی، شـرایط و سازوکارهای مهمّی دارد، بی گمان «اصـلاح نخبگان»، حسّاسیت ها و برنامه های دقیق تری می خواهد. امام حسن عسـکری علیه السلام برای هر گروه، ابزار مناسب با همان گروه را به کار می برد؛ گـاه موعظه، هشـدار، نـامه نگـاری، ... و گـاهی هم بـا آموزش افراد متخصّـِص و فرسـتادن آنهـا به مراکز علمی و نجات منحرفان نخبه.

ابن شـهرآشوب می نویسد: اسـحاق کِنْدی، از فلاسـفه اسلام و عرب به شمار می رفت و ساکن عراق بود. کتابی به نام «تناقض های قرآن!» نوشت؛ او مدتها گوشه نشینی اختیار، و وقتش را صرف نگارش آن کتاب کرده بود. روزی یکی از شاگردان او به محضـر امام عسکری علیه السلام شرفیاب شد. وقتی چشم امام به او افتاد، فرمود: آیا میان شما مرد رشیدی نیست که گفته های استادتان کندی را پاسخ گوید؟ او گفت: ما همه شاگردیم و نمی توانیم اعتراض کنیم! امام عسکری علیه السلام مطالبی به وی آموخت.

شـاگرد، نزد اسـتاد رفت و همین طور عمل کرد. اسـتاد هم بعـد از پـذیرش حقّ، او را قسم داد که بگویـد این مطلب را از کجا شنیده است و سرانجام، شاگرد پاسخ داد که امام عسکری علیه السلام چنین شیوه و گفتاری را یاد داده است. کِنْدی هم گفت:

الآن درست گفتی! این چنین سخنی غیر از آن خاندان صادر نمی شود.

سپس آتش خواست و آنچه را نوشته بود، سوزاند.۲۶ *

### نقش معجزه در هدایت و اصلاحگری

امام حسن عسـکری علیه السـلام هماننـد دیگر ائمّه، در هنگام لزوم، از ابزار «معجزه و کرامت» برای هدایت اسـتفاده می کرد و این ظرفیت والا را در خدمت اصلاح اندیشه ها و افکار امّت اسلامی قرار می داد. اما ویژگی امام عسکری

استفاده گسترده از این ظرفیت است. قطب راوندی ۴۰ مورد و سیّد بحرانی ۱۳۴ مورد، شیخ حرّ عاملی ۱۳۶ مورد، علاّمه مجلسی ۸۱ مورد از معجزات وی را نقل کرده اند.۲۷

علت این امر نیز می تواند اختناق و فشارهای سیاسی و امنیتی باشد که دامنگیر شیعیان و حضرت بوده، البته امام برای تداوم نقش هدایتگری خود، از ابزار معجزه و کرامت که آن شرایط اختناق را خنثی می کرد، استفاده می نمود. برای آگاهی از معجزات امام عسکری علیه السلام منابع گوناگونی در دسترس است که با مطالعه آنها می توان نور «هدایت و اصلاح» را در قلب های مستعد تاباند.

### پی نوشتها

۱. کفایه الاثر، ص ۲۹۳؛ بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۲۸۹؛ اثبات الهداه، ج ۱، ص ۵۷۶، ح ۴۸۷.

۲. معادن الحکمه، ج ۲، ص ۲۶۴، به نقل از حیاه الامام العسکری، ص ۲۵۵.

۳. بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۳۱۶ و ۳۱۷.

۴. همان، ص ۲۷۴؛ کشف الغمّه، ج ۳، ص ۲۱۹.

۵. همان، ص ۲۶۷.

۶. تذکره الخواص، ص ۳۲۴.

۷. حیاه الامام العسکری، ص ۳۱۰.

۸. طه / ۱۲۶.

۹. تحف العقول، ص ۴۸۴؛ رجال کشّی، ص ۴۸۱.

۱۰. تحف العقول، ص ۴۸۷.

۱۱. مناقب آل ابیطالب (ع)، ابن شهرآشوب، ج ۴، ص ۴۲۸.

۱۲. حدیقه الشیعه، ص ۵۹۲.

۱۳. اثباه الهداه، ج ۳، ص ۴۲۷.

۱۴. کافی، ج ۱، ص ۵۱۱.

۱۵. شرح باب حادی عشر، ص ۹۹.

۱۶. عیون المعجزات، ص ۱۳۷.

۱۷. همان؛ مدینه المعاجز، ص ۵۷۱.

۱۸. توحید صدوق، ص ۱.۱، ح ۱۴.

۱۹. کشف الغمّه، ج ۲ ص ۴۱۶؛ بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۹۶؛ معادن الحکمه، ج ۲ ص ۲۶۴، به نقل از حیاه الامام عسکری، ص ۲۵۴.

۲۰. نزهه الناظر، ص ۷۲، به نقل از حیاه الامام العسکری، ص

۲۱. همان، ص ۷۳.

۲۲. تحف العقول، ص ۵۱۷.

۲۳. کشف الغمّه، ج ۲ ص ۴۱۶؛ بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۲۹۶.

۲۴. بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۳۰۸؛ ارشاد، مفید، ص ۳۴۴.

۲۵. کافی، ج ۱، ص ۵۰۸.

۲۶. مناقب آل ابیطالب (ع)، ابن شهرآشوب، ج ۴، ص ۴۲۴.

* این روایت و داستان به طور کامل در برخی از مقالات همین ویژه نامه آمده است.

۲۷. حیاه الامام العسکری، ص ۱۲۱.

## فروغ هدایت در سیره امام عسکری (ع)

### امامان هدایت (۲)

محمد عابدی

در بخش اول از این مقاله که در مجله شماره ۵۴ به چاپ رسید، به ۶ نمونه از جلوه های هدایت در سیره و سخن امام عسکری علیه السلام پرداختیم. اینک بخش پایانی مقاله تقدیمتان می شود.

امام عسکری در یک نگاه

امام حسن عسکری علیه السلام در روز جمعه ۸ ربیع الثانی سال ۲۳۲ ق در مدینه متولد شد. (۱) مادر بزرگوارش حُدیث (۲) و پدر بزرگوارش امام هادی علیه السلام است. مرحوم اربلی می نویسد: «اما اسمه فالحسن و کنیته ابومحمد و لقبه الخالص؛ (۳) نامش حسن و کنیه اش ابومحمد و لقبش خالص است.» و ابن شهر آشوب القاب آن حضرت را چنین بیان می کند: «القابه: الصامت، الهادی، الرفیق، الزّکی، السّراج، المضیی، الشافی، المرضیّ، الحسن العسکری. آن حضرت و پدر و جدش هر کدام در زمان خود ابن الرضانامیده می شدند.» (۴) تنها فرزندش، پسر او (هم نام رسول خدا) بود و غیر از او فرزندی نداشت. (۵) ابن شهر آشوب درباره مدت عمر حضرت می نویسد: «۲۳ سال با پدر و ۶ سال در مقام امامت بود و در دوره امامتش با معتز (چند ماه) و بعد مهتدی و معتمد معاصر بود. (۶) و سرانجام در جمعه ۸ ربیع الاول ۲۶۰ ق به شهادت رسید. (۷)

### جلوه های هدایت در سیره و سخن امام حسن عسکری علیه السلام

در بخش اول این مقاله به ۶ نمونه از جلوه های هدایت در سیره و سخن امام حسن عسکری علیه السلام اشاره کردیم.

**اینک بقیه موارد را پی می گیریم**

### ۷. هشدار و انذار صریح

قرآن کریم برای هدایت بشر بارها از شیوه انذار و هشدار صریح استفاده کرده است؛ شیوه ای که به مانند زنگ هشدار و بیدار باش مخاطب را هدف مستقیم محتوای خویش قرار می دهد. امام حسن عسکری علیه السلام در مواردی متعدد چنین روشی را پیش می گرفت. از جمله، در نامه اش به اسحاق بن اسماعیل نیشابوری، او و دیگران را هشدار می دهد و با صراحت آنان را نسبت به عواقب سخت کارشان بیدار می نماید و می نویسد: «پس از درگذشت امام پیشین علیه السلام و بعد از فرستاده دوم من و آنچه از شما به او رسید، خداوند به سبب آمدنش پیش شما، وی را کرامت و عزت عطا کرد و پس از آنکه ابراهیم بن عبده را بر شما گماردم و نامه ای هم به وسیله محمد بن موسی نیشابوری برای شما نوشتم، راه غفلت را پیمودید. در هر حال، باید از خداوند کمک خواست. مبادا درباره خدا کوتاهی کنید و از زیانکاران باشید! از رحمت خدا به دور باد کسی که از اطاعت خدا رو گرداند و پندها و موعظه های اولیای خدا را نپذیرد. به راستی خداوند شما را به اطاعت خود و اطاعت پیامبر و اطاعت اولوالامر فرمان داده است. خدا بر ناتوانی و غفلت شما رحم کند و شما را بر عقیده خود شکیبا سازد. چقدر انسان به پروردگارش مغرور است ... ای اسحاق! خداوند تو و خاندانت را مشمول رحمتش کند ... اگر سنگهای سخت و استوار برخی از محتوای این نامه

را می فهمیدند، از ترس و بیم خداوند متلاشی می شدند و به طاعت خدا در می آمدند و هر چه می خواهید بکنید، به زودی خدا و پیامبر و مؤمنان عمل شما را خواهند دید و آنگاه سر و کارتان با خدای دانایِ نهان و آشکار است ... » (۸)

## ۸. احیای روحیه تولاّ و تبرّا

تولاّ، مؤمنان را به سوی نیکیها و نیکان جذب می کند و به مانند نیروی جاذبه ای قوی، خواه ناخواه آنان را در مسیر حق نگاه می دارد. از این روی، مؤمنان با تولاّ هم حرمت نیکان رانگاه می دارند و هم خود را در مسیر آنان قرار می دهند و به سوی حق می روند. و تبرّا آنان را از بدیها و بدها دور می سازد و به مانند نیروی دفع کننده ای خواسته و ناخواسته آنان را از مسیر باطل که علامتش ناپاکان امت هستند، دور می سازد و به این ترتیب، مؤمنان با تبرّا هم ناپاکان را از حرمت و کرامت در جامعه دینی ساقط می کنند و هم خود را از مسیر آنان به دور نگاه می دارند.

امام حسن عسکری علیه السلام با علم به چنین کارکردی، شیعیان را به احیای این فریضه، به طور عملی، می کشاند و با دعوت به لعن و نفرین آلودگان و دوری جویی از آنان و نیز عشق به پاکان امت و اولیای الهی، بقای شیعیان در صراط مستقیم را تضمین می کرد. از جمله سخنان آن حضرت است: «حُبُّ الأَبرارِ للأبرارِ ثوابٌ لِلأَبرارِ وحُبُّ الفُجّارِ للأبرارِ فضیلهٌ لِلأبرارِ وبُغضُ الفُجّارِ للأبرارِ زَیْنٌ لِلأَبرارِ وبُغضُ الابرارِ للفُجارِ خِزیٌ علی الفُجّارِ؛ (۹) دوست داشتن نیکان، همدیگر را، ثواب برای نیکان است. و دوستی اهل فجور نسبت به نیکان فضیلتی برای نیکان است

و بغض فاجرها برای نیکان، زینت نیکان است. و بغض نیکان برای اهل فجور، خواری برای اهل فجور است.»

### ۹. بیان آثار طاعت و عصیان

از شورانگیزترین مراحل تبلیغ و هدایت، لحظات بیان پاداشها و آثار اطاعت خداوند متعال است؛ موضوعی که مخاطب را با شوری مضاعف در پی راهبران توحیدی می کشاند. قرآن کریم آکنده از آیاتی است که آثار طاعت و بندگی را بیان می دارد و آثار خطرناک عصیان و سرکشی را گوشزد می کند. از این روی، بیان و تصویر آثار طاعت و عصیان راهبردی قرآنی است و در سیره و سخن امام حسن عسکری علیه السلام هم بارها می توان آن را لمس کرد. نمونه هایی را می خوانیم:

الف) آثار نیکوکاری:

علامه مجلسی از مناقب و خرایج نقل می کند: ابوهاشم رحمه الله گفت: از امام حسن عسکری علیه السلام شنیدم که فرمود: «بهشت دری به نام المعروف (نیکوکاری) دارد که تنها نیکوکاران از آن در وارد می شوند.» من در دل خدا را سپاس گفتم و شاد شدم که برخی نیازهای مردم را برآورده می کنم. حضرت نگاهی به من انداخت و فرمود: «آری! به همین شیوه باقی بمان؛ زیرا آنان که در دنیا نیکی کرده باشند، در آخرت نیز اهل نیکی خواهند بود. ای ابوهاشم! خداوند تو را در زمره آنان قرار دهد و مشمول رحمت خود گرداند.» (۱۰)

ب) آثار فروتنی:

امام حسن عسکری علیه السلام می فرمود: کسی که به حقوق مردم آشناتر از دیگران باشد و به ادای آن اهتمام ورزد، نزد خدا مقامی برتر از دیگران دارد و کسی که در دنیا در برابر برادران مؤمن خویش تواضع و فروتنی کند، نزد خدا در زمره صدیقین و از شیعیان

واقعی علی بن ابی طالب علیهماالسلام خواهد بود.

دو تن از برادران دینی و مؤمن علی بن ابی طالب علیهماالسلام که پدر و فرزند بودند، نزد حضرت آمدند. امام به احترام آنان برخاست و در صدر مجلس جایشان داد و خود مقابلشان نشست و دستور داد غذا بیاورند. پس از غذا، قنبر تشت و پارچ (ابریق) و حوله ای آورد. قنبر خواست آب به دست مهمانها بریزد که امیرمؤمنان برخاست و پارچ را از او گرفت تا خود آب به دست مهمان بریزد. او خود را به خاک انداخت و گفت: ای امیرمؤمنان چگونه راضی شوم که خدا مرا در چنین حالی ببیند. حضرت فرمود: بنشین و دست خود را بشوی تا خدای عزوجل ببیند برادر مؤمن تو که برتر از تو نیست، دست تو را می شوید تا در قبال آن خدا دهها برابر مردم دنیا، در بهشت مراپاداش دهد ...

چون از شستن دست مهمان (پدر) فراغت یافت، آب را به دست محمد حنفیه داد و فرمود: فرزندم! اگر این پسر به تنهایی مهمان ما بود، آب بر دستش می ریختم؛ ولی خدا دوست ندارد بین پدر و فرزند در یک مکان به یک گونه رفتار شود. اکنون که پدر به دست پدر آب ریخت، باید فرزند به دست فرزند آب ریزد. محمد نیز به دست پسر آب ریخت.

[آنگاه امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: ] شیعه واقعی کسی است که در این موارد از علی علیه السلام پیروی کند. (۱۱)

ج) گناه و کوتاهی عمر:

در کنار بیان آثار عبادت، امام حسن عسکری علیه السلام از طریق تشریح و توضیح آثار گناه نیز، جلوه هایی از هدایتگری

خود را به نمایش گذاشته است.

حضـینی به سـند خود از عبدالحمید بن محمد و محمد بن یحیی خرقی روایت کرده که: نزد ابوالحسن علی بن بشـر که مریض بـود رفـتیم. وی از مـا خـواست برایش دعـا کنیـم و نـامه اش را توسـط شـخص مطمئنی نزد مولایمـان ابومحمـد حسن بن علی علیهماالسـلام بفرستیم. گفتیم نامه ات کجاست؟ گفت: کنار بسترم. ما دسـتمان را زیر سجاده اش بردیم و نامه اش را برداشتیم و گشودیم تـا بخوانیم. در همـان آغـاز نـامه چشـممان به دسـتخط امـام علیه السـلام افتـاد که مرقوم فرموده بود: مـا نامه ات را خواندیم و از خدا بهبودی تو را خواستیم. خدای متعال از حالا چهل و نه سال به عمرت افزود. خدا را شـکر و سپاس گوی، در این مـدت کارهـای نیکـ و آنچه دوست داری انجام بـده و اگر به گناه آلوده شـدی از کوتاه شـدن عمر خود ایمن نباش؛ زیرا خداوند آنچه بخواهد انجام خواهد داد.

گفتیم: ای علی! سـرور و مولایمان نامه ات را خوانـده و جواب هم داده است. این هم دسـتخط ایشان است. وی همان لحظه از جای برخاست و رضایت کنیزش را جلب و او را به عنوان صدقه آزاد کرد و پس از سه روز حواله ای از ابوعمر عثمان بن سعد عمری سمّان از سامرا به یکی از بزرگان کرخ رسید که اموالی را برای علی بن بشر ببرد. وی آن اموال را شمرد و دید سه برابر اموالی است که صدقه داده است و این از معجزات حضرت بود. (۱۲)

### ۱۰. عنایت ویژه به پرسشهای قرآنی

از ویژگیهـای هـدایتگری امـام عسـکری علیه السـلام پاسـخ به سؤالاـت کتبی و شـفاهی است؛ به گونه ای که حجم زیـادی از روایات آن

حضـرت کـه به دست مـا رسـیده است، مربـوط به پاسـخهایی است که به پرسشـها داده است. در این میـان، عنـایت ویژه ای به سؤالاـت قرآنی شـده است. به عنوان نمونه: سـفیان بن محمـد می گویـد از امام حسن علیه السـلام ضـمن نامه ای سؤال کردم، منظور از وَلیجَه در آیه «ولَمْ یَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللّه ِ وَلارَسُولِهِ وَلَاالْمُؤْمِنینَ وَلیجَةً» (۱۳)؛ «غیر از خدا و رسولش و مؤمنان را محرم اسرار خود قرار ندادند.» چیست؟ و با خود فکر می کردم که منظور از مؤمنین در این آیه چه کسانی است؟ امام در جواب نامه من نـوشت: «اَلْوَلیجَةُ الَّذی یُقـامُ دوُنَ وَلِیِّ الأَمْرِ. وَحَـدَّثَتْکَ نَفْسُـکَ عَنِ الْمُؤْمِنینَ: مَنْ هُمْ فی هـذَا الْمَوْضِعِ؟ فَهُمُ الأَئِمَّةُ الَّذینَ یُؤْمِنُونَ عَلَی اللّه ِ فَیُجیزُ أَمـانَهُمْ؛ (۱۴) ولیجه کسـی است که به جـای ولی امر (امـام حق) نصب می شود، امـا اینکه در خاطرت گـذشت که منظـور از مـؤمنین در آیه کیسـتند؟ پس آن مؤمنـان، امامـان بر حـق انـد که از خـدا برای مردم امـان می گیرنـد و خداوند امان آنها را مورد قبول قرار می دهد.»

### ۱۱. مبارزه مستدل با باورهای غلط

مرحوم طبرسـی از ابویعقوب یوسف بن محمد بن زیاد و ابوالحسن علی بن محمد بن یسار روایت کرده است که به امام حسـن عسـکری علیه السـلام عرض کردیم: در منطقه مـا گروهی ادعـا می کننـد هـاروت و مـاروت دو فرشـته انـد که چـون گناهـان فرزندان آدم افزون شد، خداوند آن دو را همراه فرشـته ای دیگر به زمین فرسـتاد. آن دو شـیفته زنی شدند و خواسـتند با او زنا کنند و شراب نوشیدند و نفس محترمه را کشتند. خداوند آن دو را در بابِل عذاب و شکنجه می کند و ساحران از آن دو سحر می آموزند و

خدا آن زن را به ستاره زهره مسخ کرد.

امام فرمود: حاشا که چنین باشد. فرشتگان الهی با لطف خدا معصوم از گناه و کفر و اعمال ناروا هستند. خدای عزوجل فرمود: «لا يَعْصُونَ اللّه ‌ـ ما اَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ ما يُؤْمَرُونَ» (۱۵) و فرمود: «وَلَهُ مَنْ فِي السَّماواتِ وَالْاَرْضِ وَمَنْ عِنْدَهُ لا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبادَتِهِ وَلايَسْتَحْسِرُونَ يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهارَ لايَفْتُرُونَ» (۱۶) و درباره فرشتگان فرمود: «بَلْ عِبادٌ مُكْرَمُونَ لايَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِاَمْرِهِ يَعْمَلُونَ» (۱۷) تا آنجا که فرمود «مُشْفِقُونَ» . خداوند این فرشتگان را جانشینان خود در زمین قرار داده و آنها در دنیا همچون پیامبران و ائمه اند. آیا از پیامبران قتل نفس و زنا و شراب خواری سر می زند؟ آن گاه فرمود: آیا نمی دانی که خداوند هیچ گاه دنیا را از پیامبر یا امامی از جنس بشر تهی نگذاشته است؟ آیا نفرمود: «وَما اَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِكَ اِلاّ رِجالاً نُوحى اِلَيْهِمْ مِنْ اَهْلِ الْقُرى» (۱۸) و اعلام فرمود که او فرشتگان را به این سبب به زمین نفرستاد که امام و فرمانروا باشند، بلکه آنها به سوی پیامبران الهی فرستاده شده اند؟»

ماپرسیدیم: پس ابلیس فرشته نیست؟ فرمود: «خیر، بلکه ابلیس از جن است» . (۱۹)

### ۱۲. اعلام موضع در برابر جریانهای انحرافی

هدایتگران باید گروههای مختلف جامعه خویش را به خوبی بشناسند و از مواضع و افکار آنان به خوبی مطلع باشند تا بتوانند با هر یک متناسب با اندیشه و ایده هایشان برخورد مناسب را تدارک ببینند؛ زیرا همواره هدایتگران الهی مخالفان زیادی داشته و دارند: «وَكَذلِكَ جَعَلْنا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوّا مِنَ الْمُجْرِمينَ» (۲۰)؛ «و این چنین برای هر پیامبری دشمنی از گناهکاران قرار دادیم.»

از سوی دیگر مخالفان دین الهی نیز هیچ

گاه یکسان نبوده اند، بلکه هر یک مرام و گرایش و افکار خاصی داشته اند. امام حسن عسکری علیه السلام با آگاهی کامل از جریانهای عصر، مواضع خود را اعلام می کرد و به این طریق گروههای زیادی از مردم را از سرگردانی نجات می داد. نمونه هایی از اعلام مواضع حضرت چنین است:

الف) واقفیها

واقفیان سلسله امامت را تا حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام می پذیرند و بنیانگذاران آن تعدادی از یاران امام صادق و کاظم علیهماالسلام بودند و از جمله آنان، زیاد بن مروان، علی بن ابی حمزه و عثمان بن عیسی می باشند. دلیل توقف آنان، دلبستگی به اموال زیادی بود که باید به امام بعدی می سپردند. شیخ طوسی می نویسد: بعد از شهادت امام موسی بن جعفر علیهماالسلام هفتاد هزار دینار نزد زیاد قندی و سی هزار دینار و پنج کنیز و خانه ای در مصر نزد عثمان بن عیسی رواسی بود. امام رضا علیه السلام آنها را طلب کرد. ابن ابی حمزه امامت او را منکر شد و اموال را نداد. زیاد قندی همچنین کرد. ولی عثمان بن عیسی ضمن نامه ای به امام رضا علیه السلام نوشت: پدرت از دنیا نرفته و همچنان زنده است و کسی که بگوید او مرده، سخن بیهوده ای گفته است ... (۲۱)

امام حسن عسکری علیه السلام در خصوص این گروه منحرف بارها اعلام موضع کرد و افراد زیادی را از ورطه انحراف آزاد کرد. احمد بن مطهر می گوید: یکی از یاران ما از مردم جبل (قهستان) به ابومحمد علیه السلام نامه ای نوشت و پرسید: کسانی را که در مورد امامت موسی بن جعفر علیهماالسلام توقف کرده (و جانشین او را نپذیرفته اند) دوست داری

یا از آنان بیزاری می جویی؟ حضرت پاسخ داد: آیا برای عمویت آمرزش می خواهی! خداوند عمویت را نیامرزد. از او بیزاری بجوی و من در پیشگاه خدا از آنها بیزاری می جویم. با آنها سر دوستی نداشته باش، از بیمارانشان عیادت نکن، در تشییع جنازه هایشان حاضر نشو و هرگز بر جنازه های آنها نماز مگزار. خواه امامی را از ناحیه خدا انکار کرده باشند، خواه امامی را که امامتش از سوی خدا نیست، بر امامان افزوده باشند، یا قائل به تثلیث (سه خدایی) باشند. کسی که امامتِ آخرین فرد ما را انکار کند، گویا امامت اولین ما را انکار کرده و کسی که تعداد ما را اضافه بداند، مانند کسی است که از تعداد ما کاسته است و امامت ما را انکار کرده است.» (۲۲)

شخص سؤال کننده نمی دانست که عمویش واقفی است و امام با این روش او را از این موضوع مطلع کرد.

ب) صوفیه

گروه منحرف دیگر در عصر امام، صوفیه بودند؛ جماعتی که از ابتدای پیدایش به دست ابوهاشم کوفی، عده ای از مسلمانان را فریب داد و از اسلام راستین منحرف ساخت. امام عسکری علیه السلام درباره آنان و رئیس قومشان، حدیثی از امام صادق علیه السلام را یادآوری فرمود: از امام جعفر صادق علیه السلام درباره ابوهاشم (کوفی) سؤال شد. فرمود: فردی بسیار فاسد العقیده بود. مسلکی به نام تصوف اختراع کرد و آن را مرکزی برای اعتقادات پلید خود قرار داد. (۲۳)

ج) ثنویه

این فرقه منحرف در زمان امام عسکری علیه السلام پدید آمد و به نوشته مجمع البحرین: آنها فرقه ای از مجوس اند و به دو اصل خیر و شر (نور و ظلمت) و پیامبری حضرت

ابراهیم علیه السـلام معتقدند. (۲۴) امـام حسن عسـکری علیه السـلام نسـبت به این گروه بسـیار حساس بود. شـیخ حر عاملی از کشف الغمه از ابوسـهل بلخی نقـل می کنـد: یکی از یـاران نامه ای به امام نوشت و درخواست کرد درباره پـدر و مادرش دعا کنـد. امام علیه السـلام چنین نوشت: «رَحِمَ اللّه ُوالِدَتَکَ وَالتّاءُ مَنْقُوطَهٌ؛ (۲۵) خداونـد مـادرت را بیامرزد و تاء دو نقطه است.» یعنی کلمه تاء دو نقطه است نه یاء که والدیک بشود. چون پدرش ثنوی بود و امام نمی خواست برای پدر او دعا کند.

د) مفوّضه

این گروه معتقـد بودنـد خداونـد حضـرت محمـد صـلی الله علیه وآله را آفریـد و آفرینش دنیا را به او سپرد و او هم عهـده دار آفرینش هر چه در دنیاست، شـد. برخی هم گفته انـد این کار به علی علیه السـلام سپرده شد. (۲۶) شیخ صدوق می نویسد: به اعتقـاد مـا غُلاـت و مفوّضه به خـدای عزوجل کفر ورزیـده انـد و از یهود و نصارا و مجوس و قـدریه و حروریه و کلیه بـدعت گذاران و منحرفان بدترند. (۲۷)

امـام حسن عسـکری علیه السـلام به شـیوه های گوناگون درباره آنان اعلام موضع می کرد که از نمونه های شـگفت انگیز آن پاسخ توسط فرزند خردسالش (امام عصر علیه السلام) در حضور حضرت می باشد. گروهی از مفوضه، کامل بن ابراهیم مدنی را نزد ابومحمد علیه السـلام فرستادند. وی وارد شد و کنار دری که پرده داشت نشست. همان لحظه نسیمی وزید و گوشه پرده کنـار رفت. کودکی چهـار سـاله را دیـد که گفت: ای کامل بن ابراهیم! گفت: بلی ای مولای من! آن کودک فرمود: نزد ولی اللّه آمده ای که ... درباره سخن مفوضه بپرسی؟ آنان دروغ گفتند. بلکه

دلهای ما ظرف مشیّت و اراده خدای عزوجل است. هرگاه بخواهد، ما هم می خواهیم و خداوند می فرماید: «وَما تَشاؤُونَ اِلّا اَنْ یَشاءَ اللّه» . (۲۸) آن گاه امام عسکری به او فرمود: چرا نشسته ای؟ پاسخت را داد، برخیز! (۲۹)

ه) قیام صاحب الزنج (فتنه ای سیاسی)

در کنار انحرافات اعتقادی و فرهنگی، از فتنه های سیاسی نیز نباید غافل ماند که مشهورترین آنها قیام صاحب الزنج است. رهبری این قیام را شخصی فاسد و منحرف به عهده داشت که خود را علی بن محمد بن احمد بن عیسی بن زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب می خواند. به گفته مسعودی «در شب ۵ شنبه ۲۷ رمضان ۲۵۵ در بئر نخل بین شهر الفتح و کرخِ بصره قیام کرد. تاریخ نگاران به اتفاق وی را علوی نمی دانند و دیدگاهش همان دیدگاه خوارج بود.» (۳۰)

وی به هوادارانش می گفت: نبوت به من عرضه شد، ولی نپذیرفتم، چون مشکلاتی داشت که ترسیدم تحمل آنها را نداشته باشم. (۳۱) بر اثر قیام وی خسارات زیادی به مردم بصره وارد شد. وی چند بار به آن شهر حمله کرد و تعداد زیادی را کشت و دارایی مردم را غارت کرد و مسجد جامع را آتش زد. جنگ وی با حکومت عباسی حدود چهارده سال و چهار ماه و شش روز طول کشید و با قتل وی توسط موفّق خلیفه عباسی (۲۷۰ ه. ق) قیام خاتمه یافت. وی خود را به دلایل متعدد به اهل بیت علیهم السلام منتسب می کرد، ولی امام عسکری علیه السلام علاوه بر تأیید نکردن قیام وی، با اعلام موضع، شیعیان را از انحراف و خطر می رهانید. از

جمله، محمد بن صالح خثعمی می گفت: تصمیم گرفتم ضمن نامه ای از ابومحمد علیه السلام درباره صاحب الزنج بپرسم، ولی فراموش کردم. امام در جواب نامه علاوه بر سؤالهای مکتوب من، نوشته بود: «.. و صاحب الزنج از ما نیست.» (۳۲) مرحوم محدث قمی می نویسد: امام علیه السلام نسبت او را به اهل بیت نفی کرد. بنابراین، از حیث نَسب و مذهب و عمل نیز نفی شده است. (۳۳)

## پی نوشت ها

۱. دلائل الامامه، ص۴۲۳، ح۱۱۳۸۴. و اختلاف در نظریه ها ر.ك: الكافی، ج۱، ص۵۰۳؛ الارشاد، ص۳۳۴؛ الدروس، ج۲، ص۱۵؛ مصباح المتهجد، ص۷۹۲؛ تاج المواليد در مجموعه نفیسه، ص۱۳۳؛ بحارالانوار، ج۵۰، ص۲۳۶.

۲. «امه ام ولد يقال لها حديث [وقيل سوسن]»، الكافی، ج۱، ص۵۰۳ و كشف الغمه، ج۲، ص۴۰۲؛ «اسم امه على مارواه الاصحاب سليل رضی اللّه عنها وقيل حديث والصحيح سليل»، عيون المعجزات، ص۱۳۴.

۳. كشف الغمه، ج۲، ص۴۰۲.

۴. المناقب، ج۴، ص۴۲۱؛ بحارالانوار، ج۵۰، ص۲۳۶.

۵. الارشاد، ص۳۴۶.

۶. المناقب، ج۴، ص۴۲۲؛ دلائل الامامه، ص۴۲۳.

۷. الكافی، ج۱، ص۵۰۳.

۸. تحف العقول، ص۴۸۵.

۹. همان، ص۴۸۷.

۱۰. بحارالانوار، ج۵۰، ص۲۵۸. (انّ فی الجنه بابا یُقال له المعروف. لایدخله الا اهل المعروف ... وقال: نعم قدّم على ما انت عليه، فان اهل المعروف فی الدنيا اهل المعروف فی الاخره. جعلك اللّه منهم يا اباهاشم ورحمك)

۱۱. احتجاج، ج۲، ص۲۶۷.

۱۲. هدایه الكبری، ص۳۴۱.

۱۳. توبه/۱۶.

۱۴. اصول كافی، ج۱، ص۵۰۸.

۱۵. تحریم/۶: «در آنچه خداوند به آنها امر کرده است، نافرمانی نمی کنند و هر چه امر شوند، انجام می دهند.»

۱۶. انبیاء/۱۹ و ۲۰: «هر چه در آسمانها و زمین است از آن خداست و کسانی که در نزد او هستند (فرشتگان) از بندگی و عبادت او سرپیچی نکنند و ملول نشوند. شب و

روز بدون آنکه سستی کنند به تسبیح او مشغول اند.»

۱۷. انبیاء/۲۶ و ۲۷: «بلکه [فرشتگان] بندگان گرامی داشته شده هستند که خدا را به گفتار پیشی نمی گیرند و به امر او کار می کنند.»

۱۸. یوسف/۱۰۹: «و ما نفرستادیم پیش از تو جز مردانی از اهل شهرها که به آنها وحی می کردیم.»

۱۹. احتجاج طبرسی، ج۲، ص۲۶۵.

۲۰. فرقان/۳۱.

۲۱. الغیبه، ص۴۳.

۲۲. بحارالانوار، ج۵۰، ص۲۷۴؛ کشف الغمه، ج۳، ص۲۱۹. آن حضرت در نامه ای به شخص دیگر پاسخ داد: آری، در نمازت آنان را لعنت کن. (بحارالانوار، ج۵۰، ص۲۶۷.)

۲۳. سفینه البحار، ج۲، ص۵۷.

۲۴. مجمع البحرین، ص۱۶.

۲۵. با خورشید سامرا، ص۲۶۵، به نقل از اثبات الهداه، ج۳، ص۴۲۷، ح۱۰۳.

۲۶. مجمع البحرین، ص۳۳۲؛ معجم الفرق الاسلامیه، ص۲۳۵.

۲۷. شرح باب حادی عشر، ص۹۹؛ بحارالانوار، ج۲۵، ص۳۴۲.

۲۸. انسان/۳۰.

۲۹. الغیبه، ص۱۴۸؛ الخرایج، ج۱، ص۴۵۸.

۳۰. مروج الذهب، ج۴، ص۱۹۵.

۳۱. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج۸، ص۱۵۸.

۳۲. المناقب، ابن شهر آشوب، ج۴، ص۴۲۸.

۳۳. سفینه البحار، ج۱، ص۵۵۹.

## مبارزات امام حسن عسکری علیه السلام

## مقدمه

عباس کوثری

پیشوایان معصوم مظهر زیبای ارزشهای متعالی انسان و تجلّی آیات قرآنی در حیات اجتماعی و سیاسی خویشند. صفات متضادّ در اقیانوس وجودشان به هم پیوند خورده و منظره دل انگیزی از انسان کامل را فرا روی عاشقان فضیلتها و پاکیها قرار داده است. شبانگاهان میعاد نیایشها و خلوت خالصانه آنها با معبود هستی است و روزها میدان جهاد و امید بخشیدن به آینده و نهراسیدن از شبهای دیجور ظلم و ستم. دریای فضیلت آنان مجموعه ای از بیم و امید، ولایت و برائت، شوق و اندوه، خروش و بردباری، عبادت و جهاد و زهد و مسؤولیت پذیری در مسائل مهم اجتماعی است. همه اینها در سایه لطف

الهی تحقق می یابد که همواره جامعه را از وجود آنان بهره مند ساخته است.

امام عسکری علیه السلام ستاره درخشانی از منظومه نور و عصمت است. وقتی بر سجّاده اش قامت نماز می بندد، از همه دنیا می برد، عابدان را به حسرت وا می دارد و انسانهای دور افتاده از وصال و فطرت را به ساحل بندگی رهنمون می شود. صالح ابن وصیف، زندانبان حضرت، بدین امر اعتراف کرده است. او در پاسخ به کسانی که او را به سخت گیری بیشتر فرا می خواندند، گفت: چه کنم؟ شرورترین افراد را بر وی می گمارم، ولی پس از چندی جذبه اش آنان را به نماز و روزه وا می دارد. (۱)

امام علیه السلام در صحنه های اجتماعی سیاسی نیز برای حق باوران و عدالت جویان الگویی جامع است. تحمل شجاعانه زندان و سازماندهی شیعیان و حفظ آنها از طاغوت زمان که هریک در این نوشتار جداگانه مورد بررسی قرار می گیرد، بخشی از اقدامهای آن امام راستین در عرصه های فراز و نشیب اجتماع و سیاست است.

### امام عسکری علیه السلام و زندانهای طاغوت

هرچند حضور اجباری امام حسن علیه السلام در محله «عسکر» شهر سامرا که شهرت عسکری را برایش به ارمغان آورد، (۲) نوعی زندان شمرده می شود؛ اما طاغوتیان به این مقدار بسنده نکردند و بارها حضرت را به زندانهای مخوف افکندند. بی تردید این زندانها نتیجه رویارویی آن بزرگوار به چهار خلیفه عباسی (المستعین باللّه، المعتز باللّه، المهتدی باللّه، المعتمد باللّه) بود؛ مبارزاتی که نگاهی گذرا بدان سودمند می نماید:

۱ مرحوم کلینی می نویسد: امام عسکری علیه السلام را نزد علیّ بن «نارمش» زندانی کردند. او ناصبی بود و بر آل ابی طالب سخت می گرفت. در باریان به وی سفارش کردند که بر حضرت سخت بگیرد؛

ولی هنوز یک روز از زندانی شدن امام نگذشته بود که ابن نارمش تحوّل یافت و چنان شد که از هیبت و عظمت امام چشم از زمین بر نمی داشت. (۳) چندی بعد، المستعین، خلیفه عباسی، تصمیم گرفت حضرت را به قتل برساند. او به سعید دربان دستور داد امام علیه السلام را سمت کوفه برده، در راه نابود سازد. این خبر میان شیعیان منتشر شد. پاکدلان ضمن نامه ای حضرت را از این تصمیم آگاه ساختند. امام در پاسخ آنان چنین نوشت: من از خدا خواستم این طاغوت را تا سه روز دیگر از میان بردارد.

دعای امام به اجابت رسید و روز سوم ترکها المستعین را از خلافت برکنار کردند. (۴)

۲ ابی هاشم جعفری می گوید: من همراه امام عسکری علیه السلام در زندان مهتدی بودم. حضرت به من فرمود: ابوهاشم، این طاغوت می خواهد امشب مرا به قتل برساند؛ ولی در این شب، عمرش پایان می یابد. او فرزندی ندارد؛ ولی خداوند به من فرزندی عنایت خواهد کرد.

خلیفه، بامداد، به وسیله ی ترکان به قتل رسید، نا آگاهان با معتمد بیعت کردند و ما سالم ماندیم. (۵)

۳ وقتی «معتمد»، خلیفه عباسی، حضرت را همراه برادرش «جعفر» به زندان علیّ بن حزین فرستاد، پیوسته از حال وی می پرسید و علی بن حزین پاسخ می داد: روزها را به روزه و شبها را به عبادت می گذراند.

معتمد روزی تصمیم گرفت امام علیه السلام را آزاد سازد. علیّ بن حزین پیام معتمد را به حضرت ابلاغ کرد. حضرت از زندان بیرون آمد و منتظر ماند تا جعفر نیز به وی بپیوندد. علیّ بن حزین گفت: منتظر نمانید، تنها فرمان آزادی شما آمده است. امام فرمود: به

معتمد بگو، من و جعفر باهم دستگیر شدیم و می دانی که اگر تنها برگردم، چه خواهد شد؟ این پیام سبب شد معتمد با آزادی جعفر نیز موافقت کند. صمیری می گوید امام در حال بیرون رفتن این آیه را تلاوت فرمود:

«یُرِیدُونَ لِیُطْفِؤُا نُورَ اللّهِ بِاَفْواهِهِمْ وَاللّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَو کَرِهَ الْکافِرُون» (صف، ۶۱: ۸)

اراده می کننـد نور الهی را با دهانهاشان خاموش کنند، اما خداوند نورش را کامل می کند، هرچند کافران را ناخوشایند باشد. (۶)

سالهای زندان بر امام بسـیار سـخت می گذشت. رفتار زندانبانان اغلب بسـیار وحشت زا بود. در یکی از زندانها همسر زندانبان شوهرش را نصیحت کرد و ضمن یاد آوری شخصیّت الهی حضرت، او را از بد رفتاری باز داشت.

قبر شـریف حضـرت حکیمه خاتون علیها السـلام قرار گرفته است. قبر حسـین، فرزند امام هادی علیه السلام نیز در این محدوده جای دارد.

مرد گفت: تصـمیم دارم وی را میان درندگان بیفکنم. آنگاه از مسؤولان اجازه گرفت و حضـرت را میان درندگان افکند. البتّه درندگان حرمت فرزند فاطمه علیها السلام را نگاه داشتند و بی هیچ آزاری پیرامونش حلقه زدند. (۷)

### امام عسکری علیه السلام و رابطه تشکیلاتی با شیعیان

یکی از روشهای امام علیه السلام در مبارزه با خلفای ستمگر، ایجاد رابطه عمیق با شیعیان است. ابوهاشم جعفری می گوید: در یکی از روزها امام مرا فرا خوانـد، چوبی در اختیارم گذارد و فرمود: این را به «عَمُری» برسان. در راه به سـقّائی رو به رو شدم. مرد آبکش از من خواست کنـار روم تـا مزاحم استرش نباشم؛ من کنار نرفته، چوب را بلنـد کردم و به استر زدم. ناگهان چوب شکافته شد و نامه های درونش بر زمین فرو غلتید. شتابان، نامه ها را جمع کردم و در حالی

که سقّا دشنامم می داد پی مأموریت خویش شتافتم. وقتی به خانه امام علیه السلام باز گشتم، عیسی، خادم حضرت، نزدم شتافت و گفت: آقایت می گوید: چرا استر را زدی و چوب را شکستی؟ دیگر چنین مکن. اگر شنیدی کسی به ما دشنام می دهد، از معرفی خود بپرهیز و راه خویش پیش گیر؛ زیرا ما در بد سرزمینی زندگی می کنیم. (۸)

آنچه احمد بن اسحاق بیان می کند نیز در همین راستاست. او می گوید: از امام عسکری علیه السلام خواستم چیزی بنویسند تا خطّ حضرت را بشناسم و بتوانم نامه های آن بزرگوار را تشخیص دهم. امام علیه السلام فرمود: خطّ گاه با قلم درشت و زمانی با قلم باریک است؛ از این جهت به خود تردید راه مده. سپس دوات خواست و به نوشتن پرداخت. با خود گفتم: خوب است قلم حضرت را بگیرم. پیش از آنکه سخنی به زبان آورم، حضرت قلم را به من بخشید. (۹)

روایات فوق نشان می دهد که ارتباط امام علیه السلام با شیعیان از دقّت و ظرافت خاصیّ برخوردار بود و حضرت همواره آنان را در یک حرکت هماهنگ و نظام مند رهبری می کرد.

### امام و پاسداری از شیعیان

یک حرکت اصیل، برای تداوم، به حفظ موجودیّت و استفاده درست و به جا از نیروهای وابسته است. حرکتهای غیر اصولی و نابجا خطر بزرگی است که حتی نهضتهای الهی را سمت نابودی پیش می برد. بدین سبب، امامان معصوم علیهم السلام، همواره شیعیان را به رعایت اصل قرآنی «تقیّه» (۱۰) سفارش می کردند. امام عسکری علیه السلام ضمن تأکید بر برائت از دشمنان، پیوسته این اصل را به شیعیان یاد آوری می کرد. بخشی از روایاتی که بدین حقیقت اشاره می کند، عبارت است

از:

۱ یکی از دوستداران امام علیه السلام می گوید: در سامرا به انتظار زیارت حضرت در بیرون از خانه اش به سر می بردیم که نامه امام را دریافت کردیم. حضرت نوشته بود: کسی به من سلام و اشاره نکند، در این صورت امنیّت جانی نخواهد داشت. (۱۱)

۲ صمیری می گوید: حضرت برایم نوشت: مواظب خود باشید و آمادگی داشته باشید. پس از سه روز، حادثه ای رخ داد. به حضرتش نوشتم: آیا منظورتان آمادگی برای این حادثه بود؟

پاسخ داد: خیر، مواظب باشید؛ پس از چند روز، معتزّ کشته شد. (۱۲)

۳ ابوهاشم جعفری، یاور نزدیک امام علیه السلام می گوید: وقتی در زندان بودم، امام عسکری علیه السلام را همراه برادرش جعفر به زندان آوردند. برای عرض سلام به حضورش شتافتم؛ حضرت به مردی که خود را علوی معرفی می کرد، اشاره کرد تا بیرون رود. پس از خروج او، فرمود: مواظب این مرد باشید که جاسوس است و گزارشی از شما برای خلیفه آماده کرده است.

اندکی بعد، لباسهای آن مرد را گشتیم چنانکه حضرت فرموده بود گزارشی دقیقی به همراه داشت. (۱۳)

### تبرّا و تولا

چهارمین جلوه مبارزاتی امام علیه السلام فرمان بیزاری از دشمنان اهل بیت علیهم السلام و اظهار ولایت و همبستگی با آنان است. علیّ بن عاصم به امام عسکری علیه السلام گفت: من بر حمایت عملی از شما توانا نیستم و جز ولایت شما و برائت از دشمنانتان سرمایه ای ندارم. حضرت فرمود: کسی که توان یاری ما را ندارد؛ ولی در خلوت دشمنان ما را لعنت می کند؛ خداوند فرشتگان را از کردارش آگاه می سازد و آنها برای او آمرزش می طلبند. (۱۴)

سلام و رحمت پروردگار بر یازدهمین گوهر درخشان دریای

عصـمت. هنگامی که در سال ۲۳۲ ه•• ق دیـده به جهـان گشود و زمانی که در سال ۲۶۰ به شـهادت رسید. و وقتی که کنار پدر بزرگوارش به خاک سپرده شد.

### پی نوشت ها

۱ الکافی، ج ۱، ص ۵۱۲، حدیث ۲۳.

۲ بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۳۵.

۳ اصول کافی، ج ۱، ص ۵۰۸.

۴ بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۳۱۲؛ حیاه الامام الحسن العسکری (ع)، باقرشریف قرشی، ص ۲۴۸.

۵ همان، ص ۳۱۳.

۶ همان، ص ۳۱۴.

۷ ارشاد شیخ مفید، ص ۳۲۴؛ اصول کافی، ج ۱، ص ۵۱۳؛ حدیث ۲۶.

۸ مناقب، ج ۴، ص ۴۲۷.

۹ اصول کافی، ج ۱، ص ۵۱۳، حدیث ۲۷؛ بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۲۸۶.

۱۰ آل عمران، ۲۸.

۱۱ بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۲۶۹.

۱۲ کشف الغمّه، ج ۳، ص ۲۹۵.

۱۳ بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۳۱۲.

۱۴ همان، ص ۳۱۶.

## امام حسن عسکری (ع) و منحرفان فکری

### طلیعه

محمدجواد مروّجی طبسی

یکی از اهـداف و برنـامه های کلّی پیامبر و معصومان علیهم السـلام حراست و مرزبانی از انـدیشه های اسـلامی بود که با آغاز

بعثت و دعوت پیامبر شروع شده و هریک از امامان بزرگوار به تناسب شرایط زمانی خود به این وظیفه مهم و خطیر پرداخته اند. چنانکه ملاحظه می کنیم، حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم با بسیاری از گروه ها همانند: دهری ها، زنادقه، براهمه و غیر آنان و همچنین امامان علیهم السلام با افراد و گروه های بسیاری که به ظاهر مسلمان بوده، اما افکار خارج از اندیشه های دینی و اسلامی داشتند، به بحث و گفت و گو و مقابله جدّی می پرداختند.

بدین شکل که اگر فرد یا افرادی دچار اشتباهات یا تناقضاتی می شدند، نخست به هدایت و روشنگری و به دور از هرگونه موضع گیری کار خود را آغاز می کردند؛ اما همین که احساس می شد، این فکر انحرافی به دنبال جریانی پنهان یا آشکار، خود را نشان داده است فوراً دست به افشاگری علیه آنان می زدند.

و گاهی نیز همین اندیشه ها که هر روز در لباس نویی

خود را در جامعه اسلامی آشکار می کرد، خلفای بنی عبّاس را هم به دام انداخته و گاه می شد همان افکار غلط، سیاست نظام را ترسیم می نمود.

مثلاً در زمان امام هادی علیه السلام مسأله «خلق قرآن» در جامعه اسلامی بالا گرفته و طرفداران زیادی پیدا کرده بود و چند خلیفه عبّاسی به تبعیّت از یک دسته، گروه مخالف را در زیر بدترین فشارها و شکنجه ها وادار به پیروی از عقیده خود می کردند. از جمله کسانی که در سال ۲۲۰ ق. بر سر همین عقیده، شلّاق زیادی خورده و شکنجه فراوانی دید و مدّتی در زندان به سر برد، احمد بن حنبل۱ بود که از او می خواستند تا دست از عقیده خود برداشته و با خلیفه عبّاسی هم نظر شود.

بی شک یکی از علل و انگیزه های جدا ساختن امامان علیهم السلام از امت اسلامی، همین جهت بود که عدّه ای از خدا بی خبر می خواستند با استفاده از قدرت خلافت اسلامی، جامعه را به سمت و سویی که خود می خواهند، بکشانند و جوانان را نسبت به باورهای دینی سست کنند و آنها را در دامان همان اندیشه های باطلی که از پیش طرّاحی کرده و رواج داده بودند، بیندازند تا کسی نتواند آزادانه در برابر این تهاجم ایستادگی نماید.

این نوشتار، به بخش بسیار کوچکی از این تلاش های جدّی پرداخته است.

### امام و نگهبانی از اندیشه اسلامی

دوران امام یازدهم، یکی از دوران های سخت و دشواری بود که افکار گوناگون از هر سو «جامعه اسلامی» را تهدید می کرد. و با اینکه امام در نهایت فشار به سر می برد، اما وی همانند پدران خود، لحظه ای از این مسأله غفلت نورزیده و در برابر گروه ها و مکتب های التقاطی و اندیشه های

وارداتی و ضدّ اسلامی از جمله: صوفیان، غُلات، مُفَوّضه، واقفیه، دوگانه پرستان و سایر دگراندیشان، سخت موضع گرفته و با شیوه های خاصّ خود، کارهای آنها را خنثی نموده و نقش بر آب می کرد.

## آگاه ساختن فیلسوف عراق

مورّخان نوشته اند: در زمان امام حسن عسکری علیه السلام فیلسوفی در عراق می زیست به نام «اسحاق کِندی» . وی به خیال این که در قرآن تناقض وجود دارد، در خانه نشست و مشغول تدوین و تألیف کتابی در تناقض قرآن شد. ابن شهرآشوب می نویسد:

روزی یکی از شاگردان اسحاق کِندی به محضر امام حسن عسکری علیه السلام وارد شد. امام به وی فرمود: آیا در بین شما فرد توانایی پیدا نمی شود که استادتان کِندی را در آنچه که آغاز کرده، رد کند و او را از این کار باز دارد؟!

او گفت: ما همه از شاگردان او هستیم و چگونه می توانیم در این خصوص یا در دیگر مسائل بر استاد خود اعتراض کنیم؟!

حضرت فرمود: آیا آنچه را که به تو بیاموزم، به او می رسانی؟

عرض کرد: آری.

امام فرمود: به نزد او روانه شو و نخست با وی معاشرت نیکی داشته باش و به هر چه نیاز دارد، کمکش کن. هنگامی که با او انس گرفتی، به او بگو: سؤالی به ذهنم رسیده است که دوست دارم آن را از تو بپرسم. او خواهد گفت: سؤال کن. پس به او بگو: اگر گوینده (آورنده) این قرآن نزد تو بیاید و از تو بپرسد: آیا احتمال وجود دارد که مقصود خداوند از این گفتار، غیر از آن باشد که شما پنداشته ای و در پی آن هستی؟ او به تو خواهد گفت: آری، این احتمال وجود دارد.

زیرا انسان هنگام شـنیدن، بهتر متوجّه معانی می شود و آنها را درک می کنـد. چون چنین گفت، به او بگو: شـما چه می دانی شایـد منظور گوینـده کلمات قرآن غیر از چیزی باشـد که شـما تصوّر کرده ای و او الفاظ قرآن را در غیر معانی خود اسـتعمال کرده باشد.

آن مرد از حضور امام حسن عسـکری علیه السـلام مرخّص شده و به سوی استاد خود، فیلسوف عراقی، رهسپار گردید و مدّتی به دستور آن حضرت با او به نیکی رفتار کرد و سرانجام در فرصت مناسب، سؤال پیشنهادی امام را از او پرسید.

کِندی گفت: یک مرتبه دیگر این سخن را برایم بیان کن.

وی بار دیگر سخن امام را بیان نمود. کِندی درنگی کرده و مقداری فکر کرد و دریافت که هم از نظر لغت و هم از نظر علمی این امر کاملاً محتمل است و در نظرش این سخن کاملاً صحیح آمد. از این روی به شاگردش گفت: تو را سوگند می دهم که بگویی این سخن را از کجا آموختی و چه کسی آن را به تو گفته است؟

راوی می گوید: گفتم: این، چیزی بود که بر قلبم گذشت؛ لذا از شما پرسیدم.

گفت: هرگز! هماننـد تو محال است بر چنین چیزی دست پیـدا کنـد و به این مرتبه از این سـخن برسد! حال به من بگو که این سخن را از کجا آوردی؟

گفتم: این، دستوری بود که ابومحمّد عسکری علیه السلام به من یاد داده است.

گفت: درست گفتی، چرا که چنین سخنانی تنها از همان خاندان صادر می شود.

سپس آتشی درخواست کرده و هر آنچه را که نوشته بود، در آتش سوزاند.۲

## برخورد با غلات و مُفَوِّضه

از دیگر برخوردهایی که امام حسن عسکری علیه

السـلام با منحرفان فکری داشت، همانا موضع گیری در برابر غلات و مفوّضه بود؛ یعنی همان هایی که عقیده داشـتند: خداوند در ابتـدای آفرینش بـا خلقت کردن پیامبر، همه چیز را به او واگـذار کرده، سـپس این پیامبر است که دنیا و هر آنچه که در او هست را آفریده است. و برخی گفته اند: خداوند این اختیار را به علیّ بن ابیطالب علیه السلام داده است.۳

و چون این انـدیشه انحرافی لطمه شدیـدی بر عقاید مسـلمانان می زد، و پیامدهای ناگواری در پی داشت، بدین جهت از آغاز پیـدایش این تفکّر غلط، مورد نکوهش معصومان علیهم السـلام قرار گرفت و این طایفه را بدتر از یهود و کفّار قلمداد کردند. زیرا چیزی مـدّعی شـده بودنـد که حتّی یهود و نصارا هم نگفته بودند. چرا که یکی از آثار این تفکّر غلط، غُلوّ درباره پیامبر و معصومان علیهم السـلام بود. از این رو، امام عسـکری علیه السـلام مسـلمانان را از پیروی چنین افرادی با چنین افکاری بر حذر می داشت و گاهی با برخی از ساده انـدیشان و فریب خوردگان بسـیار بزرگوارانه برخورد می کرد، به امیـد آنکه از باور خود دست بردارند.

امام عسکری علیه السلام و ادریس بن زیاد

علاّـمه مجلسـی از «ادریس بن زیاد کَفَر توثایی» نقل کرده که وی می گفت: من از جمله افرادی بودم که در باره آنها غُلوّ می کردم. روزی برای دیدار با ابومحمّد عسـکری علیه السـلام روانه سامّرا شدم؛ وقتی که وارد شهر شدم، از فرط خستگی خود را بر پلّکـان حمّـامی انـداخته و کمی به استراحت پرداختم. در این بین خواب چشـمان مرا ربود؛ پس بیـدار نشـدم مگر با صـدای کوبیدن آرامی که به وسیله چوب دستی که در دست

امام عسـکری علیه السـلام بود. پس با همان اشاره از خواب بیدار شده و او را شناختم. فوراً از جای برخاسته و در حالی که آن حضـرت سوار بر اسب و غلامان و پیشـکاران اطرافش را گرفته بودند، پا و زانوی مبارکش را بوسه زدم، اوّلین سـخنی که امام در این ملاقات کوتاه به من فرمود، این بود:

«یـا ادریس! «بـل عبـاد مکرمون، لایسـبقونه بالقول و هم بأمره یعملون»؛ ۴ ای ادریس! بلکه آنـان بنـدگان مقرّب خداینـد و در گفتار بر او سبقت نمی گیرند و به فرمان وی عمل می کنند.»

در این جـا حضـرت بـا عنـوان کردن این آیه خواسـتند به او بفهماننـد که انـدیشه غُلوّ دربـاره مـا باطـل است و مـا از خود هیچ اختیاری جز آنکه خداوند اراده کند، نداریم؛ چرا که ما به دنبال امر و اراده خدا بوده و فرمان او را انجام می دهیم.

ادریس که از جواب کوتاه امام عسـکری علیه السلام کاملاً آگاه شده بود، در پاسخ امام گفت: ای مولای من! مرا همین کلام بس است؛ زیرا آمده بودم تا این مسأله را از شما بپرسم.۵

امام عسکری علیه السلام و کامل بن ابراهیم

در ملاقـاتی که «کامل بن ابراهیم» به نماینـدگی گروهی از مفوّضه با امام داشت، وی پاسـخ سؤالات خود را از امام عصـر علیه السلام چنین دریافت کرد:

مفوّضه دروغ گفته اند، بلکه دلهای ما ظرفهای مشیّت الهی است. پس اگر او بخواهد، ما می خواهیم.»

امام عسکری علیه السلام در جهت تأیید گفتار فرزندش امام عصر علیه السلام و ردّ گفته مفوّضه، به کامل بن ابراهیم فرمود:

«پاسخ خود را دریافت کردی، دیگر برای چه اینجا نشسته ای، از

جای برخیز ... » ۶

## موضع گیری در برابر واقفیّه

یکی دیگر از گروه های انحرافی که پس از شهادت امام موسی بن جعفر علیه السلام پدید آمد، آنهایی بودند که ادّعا داشتند: موسی بن جعفر علیه السلام هنوز از دنیا نرفته است.

بنیانگـذاران این طایفه، زیاد بن مروان قندی، علی بن أبی حمزه و عثمان بن عیسـی می باشـند و علّت انکار آنان در آغاز کار، این بود که نزد این سه نفر، اموالی از حضـرت موسـی بن جعفر علیه السـلام وجود داشت، چون نمی خواستند اموال امام کاظم علیه السلام را به فرزندش امام رضا علیه السلام تحویل دهند، شهادت امام کاظم علیه السلام را منکر شدند.

در پاسخ نامه امام رضا علیه السـلام که به آنها نوشـته بود تا اموال را بازگردانند، زیرا او قائم مقام پدرش موسـی بن جعفر علیه السـلام است زیاد قنـدی و ابن ابی حمزه، منکر چنین پولی در نزد خود شدند و اما عثمان بن عیسـی به حضـرت نوشت: پدرت هنوز زنـده است و هر که چنین ادّعایی کند، سـخن باطلی گفته و تو هم اینک به گونه ای عمل کن که خود می گویی از دنیا رفته است. ولی او به من دستور نداده چیزی به تو بدهم ... ۷

آری، این گروه بـا توقّف در امامت موسـی بن جعفر علیه السـلام از همان ابتـدا مورد لعن، نفرین و برائت امامان علیهم السـلام بوده و به گروه «مَمْطوره» نیز اشتهار یافتند.۸

علاّمه مجلسـی از «احمد بن مطهّر» روایت کرده: برخی از یاران ما به امام حسن عسکری علیه السلام نامه نوشته و از وی درباره کسی که بر حضرت موسی بن جعفر علیه السلام توقّف کرده و فراتر نرفته است سؤال کرده

بود که: آیا آنها را دوست داشته باشم یا از آنان بیزاری جویم؟

حضرت در پاسخ فرمود:

«آیا برای عمویت آمرزش می خواهی؟ خداوند عمویت را نیامرزد، از او بیزاری بجوی و من در پیشگاه خداوند از آنها بیزاری می جویم. پس با آنان دوستی نداشته باش، از بیماران شان عیادت مکن و در تشییع جنازه های مردگان شان حاضر مشو و بر امواتشان نماز نخوان، خواه امامی را از سوی پروردگار منکر شوند، و یا امامی را که از سوی خداوند نمی باشد، بر آنها اضافه کند و یا قائل به تثلیث باشند.

بدان، کسی که تعداد ما را اضافه بداند، مانند کسی است که از تعدادمان کاسته باشد و امامت ما را انکار کند.»

تا قبل از این مکاتبه و جریان، شخص سؤال کننده نمی دانست که عمویش هم در ردیف «واقفیان» است و حضرت او را از این موضوع آگاه ساخت.۹

### پی نوشت ها

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۷۲؛ تاریخ طبری، ج ۷، ص ۱۹۵؛ الامام الصّادق و المذاهب الاربعه، ج ۴، ص ۴۵۶.

۲. مناقب آل ابی طالب (ع)، ج ۴، ص ۴۲۴؛ با خورشید سامّرا، ص ۲۶۷.

۳. شرح باب حادی عشر، ص ۹۹.

۴. انبیاء / ۲۶ و ۲۷.

۵. بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۲۸۳.

۶. الغیبه، شیخ طوسی، ص ۱۴۸.

۷. همان، ص ۴۳.

۸. بحارالانوار، ج ۵، ص ۲۶۷.

۹. کشف الغمّه، ج ۳، ص ۲۱۹.

## گوشه هایی از تلاش علمی امام حسن عسگری (ع)

### مقدمه

سید جواد حسینی

امام حسن عسـکری علیه السـلام در هشـتم ربیع الثانی (یا ۲۴ ربیع الاـول) سال ۲۳۲ ه. ق دیـده به جهـان گشود وبا نور خویش آسمان مدینه را نورانی کرد. پدر آن بزرگوار امام هادی علیه السلام و مادر با عظمتش «حُدَیْثه» بود که از او به عنوان «سوسن» و «سـلیل» نیز یاد کرده اند. وی از بانوان نیکوکار و دارای بینش اسـلامی بود و در فضیلت او همین بس که پس از شهادت آن حضرت، پناهگاه و نقطه اتکای شیعیان در آن دوران بحرانی و پر اضطراب بود. (۱)

مجموع عمر حضرت عسکری علیه السلام به ۲۸ سال می رسد و آن حضرت سرانجام در هشتم ربیع الاول ۲۶۰ ه. ق به دسیسه معتمد عباسی در شهر سامراء به شهادت رسید. (۲)

## دوران طاقت فرسا

خلفای عباسی از هر گونه اعمال فشار و محدودیت نسبت به امامان دریغ نمی کردند، و این فشارها و سخت گیری ها در عصر امام جواد، امام هادی و امام عسـکری علیه السـلام در سامراء به اوج خود رسید. شدت این فشارها به قدری بود که سه پیشوای بزرگ شـیعه که در مرکز حکومت آنها (سامراء) می زیسـتند، با عمر کوتاهی جام شهادت نوشیدند؛ امام جواد علیه السلام در سن ۲۵ سالگی، امام هادی علیه السـلام در سن ۴۱ سالگی و امام حسن عسـکری علیه السـلام در سن ۲۸ سالگی که جمعا ۹۲ سال می شود. و این حاکی از جوّ پر اختناق و شدت صدمات رسیده به آنها می باشد. (۳)

در این میـان، محـدودیتها و فشارهـای دوران امام عسـکری علیه السـلام بیش از دو پیشوای دیگر بود. و علت اینکه امام حسـن عسکری علیه السلام را، عسکری می گویند، این

است که حضرت به دستور خلیفه عباسی در «سامراء» در محله «عسکر» سکونت اجباری داشت؛ (۴) چرا که خلیفه از نفوذ و موقعیت مهم اجتماعی امام نگران بود و حضرت را ناگزیر کرده بود که هر هفته روزهای دوشنبه و پنجشنبه در دربار حاضر شود. (۵)

دربار عباسی به این مقدار نیز اکتفا نکرد، بلکه «معتز» امام را بازداشت و زندانی کرد (۶) و حتی به «سعید حاجب» دستور داد امام را به سمت کوفه حرکت دهد و در طول راه او را به قتل رساند؛ ولی پس از سه روز خود معتز توسط ترکان به هلاکت رسید. (۷)

پس از او «مهتدی» نیز امام را بازداشت و زندانی کرد و تصمیم به قتل حضرت داشت که خداوند مهلت نداد و ترکان بر ضد او نیز شوریدند و او را به قتل رساندند. (۸)

حتی حضرت در زندان نیز توسط برخی جاسوسان مخفی تحت کنترل بود؛ از جمله شخصی زندانی به نام جمحی (عجمی) گزارشی از فعالیت حضرت و شیعیان آماده کرده بود که به خلیفه برساند، ولی حضرت عسکری علیه السلام به شیعیان زندانی تذکر داد که «هم اکنون گزارش تهیه شده در لای لباس او پنهان است.» شیعیان بعد از تفتیش متوجه شدند که مطالب خیلی مهم و خطرناکی را علیه امام و آنها تهیه کرده بود. (۹)

این فشار و کنترل شدید در عصر «معتمد» به اوج خود رسید و سرانجام باعث شهادت امام گردید.

### تلاشهای علمی امام عسکری علیه السلام

حضرت عسکری علیه السلام با وجود همه آن فشارها و کنترلها و مراقبتهای بی وقفه حکومت عباسی، یک سری فعالیتهای سیاسی، اجتماعی و علمی در جهت حفظ اسلام و تشیع و مبارزه با

افکار ضد اسلامی و ضد شیعی انجام داد که اهم کوششها و تلاشهای علمی فرهنگی آن حضرت عبارت است از:

### ۱. تربیت شاگردان

گرچه حضرت عسکری علیه السلام بر اثر نامساعد بودن زمان و محدودیت بسیار شدید که حکومت عباسی اعمال می کرد، موفق به گسترش دانش دامنه دار خود در سطح کل جامعه نشد، ولی در تربیت شاگردانی که هر کدام به سهم خود در نشر و گسترش معارف ناب تشیع و رفع شبهات دشمنان شیعه نقش مهم و به سزایی داشتند، موفق گشت.

شیخ طوسی رحمه الله تعداد شاگردان آن حضرت را بیش از صد نفر ثبت کرده است (۱۰) که در میان آنان چهره های برجسته و مردان وارسته ای، مانند: احمد بن اسحاق اشعری قمی، ابو هاشم داود بن قاسم جعفری، عبدالله بن جعفر حمیری، ابو عمرو عثمان بن سعید عَمْری (نائب خاص حضرت حجت)، علی بن جعفر، محمد بن حسن صفار و ... به چشم می خورند. (۱۱)

### ۲. تشویق نویسندگان

هر قلم به دست متعهد، نهایت تلاش خود را برای اطلاع رسانی، هدایت و ... جامعه به کار می بندد؛ ولی تشویق از نویسنده و آثار او خستگی ها را از تن او دور می کند، و بر فعالیت او می افزاید، و این خود عامل توسعه علم و دانش و آگاهی در جامعه می شود.

حضرت عسکری علیه السلام در کنار تربیت شاگردان از تشویق نویسندگان غافل نبود؛ از جمله داود بن قاسم جعفری می گوید: کتاب «یوم و لیله» از یونس آل یقطین را به حضرت عسکری علیه السلام عرضه داشتم. امام فرمود: «تَصْنیفُ مَنْ هذا؛ نوشته چه کسی است؟» گفتم: نوشته یونس است. آن گاه فرمود: «اَعْطاهُ اللّهُ بِکُلِّ حَرْفٍ نُورا یَوْمَ الْقِیامَهِ؛ (۱۲) خداوند در مقابل هر حرف، نوری به او در روز قیامت عطا فرماید.»

البته سیره تمام امامان شیعه بر این بوده که بر

نویسندگی و کتابت ترغیب و نویسندگان و قلمزنان را تشویق کنند. حضرت صادق علیه السلام به مفضل بن عمر فرمود: «اُکْتُبْ وَ بُثَّ عِلْمَکَ فی اِخْوانِکَ، فَاِنْ مِتَّ فَوَرِّثْ کُتُبَکَ بَنیکَ، فَاِنَّهُ یَأْتی عَلَی النّاسِ زَمانُ هَرْجٍ ما یَأْنَسُونَ فیهِ اِلّا بِکُتُبِهِمْ؛ (۱۳) دانشت را بین برادرانت بنویس و نشر بده! اگر از دنیا رفتی، فرزندانت وارث کتابهایت می شوند. به حقیقت زمان هرج ومرجی فرا می رسد که مردم جز بر نوشته شان انس نمی گیرند[و توجه نمی کنند].»

و همچنین نقل شده است که برخی آثار را خدمت حضرت عسکری علیه السلام عرضه داشتند که درباره آن نظر دهد. حضرت فرمود: «صَحیحٌ فَاعْمَلُوا به؛ (۱۴) صحیح است بدان عمل کنید!»

بر اثر همین تشویقها بود که شانزده تن از شاگردان حضرت، دست به تألیف زدند و ۱۱۸ عنوان کتاب، ثمره آن شد. از میان آنها علی بن حسن فضّال ۳۶ کتاب، محمد بن حسن صفار ۳۵ کتاب، عبدالله بن جعفر حمیری ۱۹ کتاب، احمد بن ابراهیم ۷ کتاب و هارون بن مسلم ۶ کتاب دارد. (۱۵)

و همین طور تعداد راویانی که از آن حضرت حدیث نقل نموده اند، به ۱۰۶ نفر می رسد. (۱۶)

### ۳. تألیف

حضرت عسکری علیه السلام علاوه بر تربیت شاگردان و تشویق نویسندگان، خود نیز دست به قلم برده و کتب و نامه های فراوانی را برای توسعه علم و دانش و هدایت و راهنمایی جامعه از خود به یادگار گذاشته است که به نمونه هایی اشاره می شود:

یک. تفسیر القرآن که حسن بن خالد برادر محمد بن خالد آن را نقل کرده است. قابل یادآوری است که امروزه کتابی با عنوان «تفسیر الامام العسکری علیه السلام» موجود است که عالمان

رجال و حدیث بر آن نقدها دارند و آن را غیر از نوشته اصلی می دانند.

دو. کتاب «المنقبه» که مشتمل بر بسیاری از احکام و مسائل حلال و حرام است. (۱۷)

به جز اینها کتب دیگری نیز به آن حضرت منسوب است. (۱۸)

سه. نامه های فراوان.

درزمان امام حسن عسکری علیه السلام تشیع در مناطق مختلف و شهرهای متعددی گسترش یافته بود و شیعیان در نقاط فراوانی متمرکز شده بودند؛ شهرها و مناطقی، مانند: کوفه، بغداد، نیشابور، قم، آبه (آوه)، مدائن، خراسان، یمن، ری، آذربایجان، سامراء، جرجان و بصره که از پایگاههای شیعیان به شمار می رفتند. در میان این مناطق، به دلائلی سامراء، کوفه، بغداد، قم و نیشابور از اهمیت ویژه ای برخوردار بودند. (۱۹)

حضرت برای گسترش فرهنگ تشیع، توسعه علم و دانش، و هدایت و سازندگی، نامه های فراوانی به آن شهرها نوشته است، مانند: نامه آن حضرت به شیعیان قم و آوه که متن آن در کتابها مضبوط است، (۲۰) و نامه های فراوان حضرت به مردم مدینه، (۲۱) و نامه ای که امام به «ابن بابویه» نوشته، و نامه مفصلی که حضرت خطاب به «اسحاق بن اسماعیل» و شیعیان نیشابور نوشته است. (۲۲)

در نامه اخیر، آن حضرت پس از توضیح درباره نقش امامت در هدایت امت اسلامی و تشریح ضرورت و اهمیت پیروی از امامان و هشدار از سرپیچی از فرمان امام، نوشته اند: «.. ای اسحاق! تو فرستاده من نزد ابراهیم بن عبده هستی تا وی به آنچه من در نامه ای که توسط محمد موسی نیشابوری فرستاده ام، عمل کند. تو و همه کسانی که در شهر تو هستند، موظفید بر اساس نامه مزبور عمل کنید.» (۲۳)

### ۴. پاسخ به شبهات

وجود پرسش و طرح شبهه

می تواند باعث بالندگی و رشد جامعه شود، به شرطی که به آن پاسخ صحیح و هدایتگر داده شود. گاه ممکن است در جامعه شبهات ویرانگری به وجود آید که اگر درست جواب داده نشود، کل جامعه اسلامی را می تواند با خطر مواجه کند. یکی از مهم ترین فعالیتهای علمی حضرت عسکری علیه السلام شبهه زدایی بود که در این زمینه به برخی نمونه ها اشاره می شود:

یک. در دورانی که امام حسن عسکری علیه السلام در زندان بود، یکسال بر اثر خشکسالی قحطی شدیدی به وجود آمد. علمای اسلام مردم را جمع کرده، برای نماز استسقاء (طلب باران) به بیابان بردند و نماز خواندند. این قضیه چندین بار تکرار شد و اثری از باران دیده نشد؛ اما علمای نصارا وقتی با مسیحیان نماز استسقا خواندند، باران آمد و چندین بار این قضیه تکرار شد.

این موضوع باعث سرشکستگی و آبروریزی مسلمین شد. یکی از شیعیان به هر نحوی بود، خود را به زندان رساند؛ اما قبل از آنکه جریان را خدمت امام حسن عسکری علیه السلام عرض کند، با تعجب دید در میان زندان قبر آماده ای وجود دارد. با چشم گریان عرض کرد: من طاقت ندارم شما را در این قبر دفن کنند. حضرت فرمود: ناراحت نباش! خداوند نیز چنین مقدر نکرده است. بعد از شنیدن این سخن، عرض کرد: دو مطلب و پرسش مهم مرا به اینجا کشانده است:

۱. پرسش اوّل این است که در روایات وارده از شما آمده است که با روزگار دشمنی نکنید (لا تُعادِ الْأَیّامَ) منظور از این روایات چیست؟

حضرت عسکری علیه السلام فرمود: منظور از روزگار، ما اهل بیت هستیم؛ شنبه متعلق

به حضرت رسول صلی الله علیه و آله، یکشنبه متعلق به علی علیه السلام [و فاطمه زهرا علیهاالسلام]، دوشنبه متعلق به امام حسن و امام حسین علیهماالسلام، سه شنبه مربوط به امام سجاد و امام باقر و امام کاظم و امام رضا علیهم السلام، چهارشنبه متعلق به امام جواد و پدرم حضرت هادی علیهماالسلام، و پنجشنبه متعلق به من است و جمعه مربوط به فرزندم مهدی علیه السلام می باشد.

۲. پرسش دوم این است که علمای اسلام سه روز برای نماز باران به بیابان رفتند و نماز خواندند و بارانی نیامد، ولی علمای نصرانی هر باری که نماز خواندند، باران بارید و اگر امروز هم به دعای آنها باران ببارد، ترس آن است که مسلمانان و شیعیان در عقیده خود متزلزل شوند و به مسیحیت گرایش پیدا کنند.

حضرت فرمود: عالم نصرانی تکه ای از استخوان بدن یکی از پیامبران را همراه دارد که آن را در میان انگشتان خود گذاشته [و همان را وسیله اجابت دعای خویش قرار داده]؛ لذا باران می بارد. تو خود را فورا به او برسان و آن را از میان انگشتان او بیرون آور! این عمل باعث پراکندگی ابرها و قطع باران می شود.

آن مرد با سرعت خود را به محل نماز مسیحیان رساند و استخوان را برداشت. اتفاقا ابرها پراکنده شدند و علمای مسیحی هر چه کردند، باران نبارید؛ لذا شرمنده شدند و مسلمانان مخصوصا شیعیان از شک و تردید بیرون آمدند و بر ایمان و اعتقاد خویش استوار گشتند. (۲۴)

به نقل دیگر، خلیفه وقت عباسی امام حسن عسکری علیه السلام را از حبس بیرون آورد و به بیابان برد و جریان را به او عرض

کرد. حضرت جریان استخوان را گوشزد نمود و دستور داد یکی از خادمانش استخوان را از دست عالم مسیحی بیرون آورد. او نیز چنین کرد و در نتیجه، باران نیامد. آن گاه خود حضرت دست به دعا برداشت و باران شدیدی شروع به باریدن کرد. (۲۵)

دو. مردی از امام یازدهم سؤال کرد: چرا سهم الارث مردان دو برابر سهم الارث زنان است؟ مگر زنِ بیچاره چه گناهی دارد؟ حضرت عسکری علیه السلام در جواب فرمود: برای اینکه نفقه (و خرج) به عهده مرد بیشتر از زن است؛ مرد در جهاد و جبهه شرکت می کند، هزینه زندگی خانواده اش را باید تأمین کند، در قتل و جرح خطایی پرداخت دیه بر «عاقله» یعنی مردان فامیل واجب است، ولی زن در تمام این هزینه ها معاف است ... » (۲۶)

### ۵. برخورد با انحرافات و تحریفات

از دیگر فعالیتهای علمی و فرهنگی امام عسکری علیه السلام برخورد با بدعتها، تحریفات و انحرافاتی بود که در جامعه پیش می آمد؛ مخصوصا اگر این انحرافات از ناحیه اهل قلم و دانشمندان و علما سر می زد، حضرت نسبت به آن خیلی حساس بود، و این خود درس بزرگی است برای علما که در مقابل انحرافات و تحریفات و بدعتهایی که در جامعه ایجاد می شود، سکوت اختیار نکنند.

به نمونه ای در این زمینه توجه فرمایید:

«اسحاق کِنْدی» که از فلاسفه اسلام و عرب به شمار می رفت و در عراق اقامت داشت، کتابی تألیف کرد به نام «تناقضهای قرآن» ! او مدتهای زیادی در منزل نشسته و گوشه نشینی اختیار کرده و خود را به نگارش آن کتاب مشغول ساخته بود. روزی یکی از شاگردان او به محضر امام عسکری علیه السلام

شرفیاب شـد. هنگامی که چشم حضـرت به او افتاد، فرمود: آیا در میان شـما مرد رشـیدی وجود ندارد که گفته های اسـتادتان «کنـدی» را پاسخ گوید؟ شاگرد عرض کرد: ما همگی از شاگردان او هستیم و نمی توانیم به اشـتباه اسـتاد خود اعتراض کنیم. امام فرمود: اگر مطالبی به شما تلقین و تفهیم شود، می توانید آن را برای استاد خود نقل کنید؟

شاگرد گفت: آری! حضـرت فرمود: بعد از برگشتن نزد استاد با او به گرمی و محبت برخورد کن و سعی نما با او انس و الفت پیدا کنی. هنگامی که کاملاً انس و آشـنایی به عمل آمد، به او بگو: مسـئله ای برای من پیش آمده است که غیر از شـما کسی شایستگی پاسخ آن را ندارد و آن این است که: آیا ممکن است گوینده قرآن از گفتار خود معانی ای غیر از آنچه شما حدس می زنید، اراده کرده باشد؟

او در پاسـخ خواهـد گفت: بلی! ممکن است چنین منظوری داشـته باشـد. در این هنگام بگو: شـما چه می دانیـد، شاید گوینده قرآن معانی دیگری غیر از آنچه شما حدس می زنید، اراده کرده باشد و شما الفاظ او را در غیر معنای خود به کار برده باشید! امام در اینجا اضافه کرد: او آدم باهوشی است، طرح این نکته کافی است که او را متوجه اشتباه خود کند.

شاگرد به حضور اسـتاد رسـید و طبق دسـتور امام رفتار کرد تا آنکه زمینه برای طرح مطلب مساعد گردید. سـپس سؤال امام را مطرح و جواب پیش بینی شـده را گرفت. اسـتاد که می دانست شاگرد او چنین سؤالی را از پیش خود نمی تواند طرح نماید و در حدّ اندیشه او نیست، رو به

شاگرد کرد و گفت: تو را قسم می دهم که حقیقت را به من بگویی، چنین سؤالی از کجا به فکر تو خطور کرد؟

شاگرد: چه ایرادی دارد که چنین سؤالی به ذهن من آمده باشد؟

استاد: نه! تو هنوز زود است که به چنین مسائلی رسیده باشی. به من بگو این سؤال را از کجا یاد گرفته ای؟

شاگرد: حقیقت این است که «ابو محمد» مرا با این سؤال آشنا کرد.

وجود پرسش و طرح شبهه می تواند باعث بالندگی و رشد جامعه شود، به شرطی که به آن پاسخ صحیح و هدایتگر داده شود.

استاد: اکنون واقع امر را گفتی. سپس افزود: چنین سؤال هایی تنها زیبنده این خاندان است [آنان هستند که می توانند حقیقت را آشکار سازند]. آن گاه استاد با درک واقعیت و توجه به اشتباه خود، دستور داد آتشی روشن کردند و آنچه را که به عقیده خود درباره «تناقض های قرآن» نوشته بود، تماما سوزاند. (۲۷)

از آنچه گفته شد به خوبی وسعت تلاشهای علمی حضرت آشکار می گردد.

سحرگهان که نسیم حیات چون دم عیسی وزید صُور صفت بر بساط پهنه خضرا

بشارت آمد از قدسیان به عالم امکان که فیض می رسد از مصدر عنایت یکتا

حدیثه مام و حسن نام و عسکری لقب آمد قدم نهاد و سحرگه به ارض اقدس بطحا

پسر به حضرت هادی پدر به مهدی قائم علیه السلام امام عسکری علیه السلام آن حجت خدای تعالی

ز صلب این به وجود آید آن که بعد ظهورش امید نوح و خلیل است و مقتدای مسیحا (۲۸)

## پی نوشت ها

۱. انوار البهیه، شیخ عباس قمی، کتابفروشی جعفری، ص ۱۵۱.

۲. الارشاد، شیخ مفید، قم، مکتبه بصیرتی، ص ۳۴۵.

۳. سیره پیشوایان، مهدی پیشوایی، مؤسسه امام صادق علیه

السلام، چاپ دوم، ۱۳۷۴، ص ۶۲۱.

۴. ر. ک: علل الشرایع، صدوق، قم، مکتبه الطباطبائی، ج ۱، ص ۱۷۶ و ۲۳۰.

۵. بحارالانوار، مکتبه الاسلامیه، ج ۵۰، ص ۲۵۱؛ دلائل الامامه، جریر طبری، قم، منشورات الرضی، چاپ سوم، ۱۳۶۳ ه. ش، ص ۲۲۶.

۶. بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۳۱۱.

۷. همان، ص ۳۱۳.

۸. کتاب الغیبه، شیخ طوسی، تهران، مکتبه نینوی الحدیثه، ص ۱۳۴.

۹. الفصول المهمه، ابن صبّاغ مالکی، چاپ قدیم، ص ۳۰۴؛ نور الابصار، شبلنجی، قاهره، مکتبه المشهد الحسینی، ص ۱۶۶.

۱۰. رجال، شیخ طوسی، چاپ نجف، المکتبه الحیدریه، ۱۳۸۱ ه. ق، ص ۴۲۷.

۱۱. سیره پیشوایان، مهدی پیشوایی، ص ۶۲۷.

۱۲. بحار الانوار، بیروت، ج ۲، ص ۱۵۰، ح ۲۵؛ رجال النجاشی، ابوالعباس نجاشی، قم، مکتبه الداوری، ۱۴۰۲ ه. ق، ص ۴۴۷، شماره ۱۲۰۸.

۱۳. بحارالانوار، ج ۲، ص ۱۵۰، ح ۲۷.

۱۴. فلاح السائل، سید ابن طاووس، قم، دفتر تبلیغات، ص ۱۸۳.

۱۵. الذریعه الی تصانیف الشیعه، آغابزرگ تهرانی، تهران، المکتبه الاسلامیه، ج ۳، ص ۱۴۹؛ آشنایی با متون حدیث، مهریزی، قم، مرکز جهانی علوم اسلامی، چاپ اوّل، ص ۷۷.

۱۶. ر. ک: الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج ۴، صص ۲۸۳ ۲۹۷؛ آشنایی با متون حدیث، مهریزی، ص ۷۷.

۱۷. الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج ۳، ص ۱۴۹.

۱۸. تدوین السنه، سید محمد رضا حسینی، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۱۸ ه. ق، ص ۱۸۵.

۱۹. حیاه الامام العسکری، محمدجواد طبسی، قم، دفتر تبلیغات، ص ۲۲۳؛ تاریخ الشیعه، شیخ محمد حسین مظفر، مکتبه بصیرتی، ص ۶۲، ۷۸ و ۱۰۲؛ سیره پیشوایان، ص ۶۳۲.

۲۰. معادن الحکمه فی مکاتب الائمه، فیض کاشانی، ص ۲۶۴.

۲۱. بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۳۱۷.

۲۲. همان.

۲۳. اختیار معرفه الرجال، شیخ طوسی، دانشگاه مشهد، ص ۵۷۵؛ بحارالانوار،

ج ۵۰، صص ۲۱۹ ۳۲۳.

۲۴. نور الابصار، شبلنجی، ص۱۶۷؛ مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، قم، کتابفروشی مصطفوی، ج ۴، ص ۴۲۵؛ داستانهای صاحبدلان، محمدی اشتهاردی، ج ۲ ۱، صص ۱۱۹ ۱۲۰.

۲۵. بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۳۷۰؛ فصول المهمه، ابن صباغ مالکی، چاپ قدیم، صص ۳۰۴ ۳۰۵.

۲۶. مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۴۳۷؛ اثبات الهداه، حرّ عاملی، قم، مطبعه العلمیه، ج ۳، ص ۴۰۷، شماره ۳۲.

۲۷. مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۴۲۴؛ سیره پیشوایان، صص ۶۲۸ ۶۳۰ با تلخیص.

۲۸. محمد آزردگان (واصل).

## امام عسکری (ع) و تصوّف

### صوفیه

سیّد جعفر ربّانی

از جمله جریان های فاسدی که امام عسکری علیه السلام به شدّت از آن بیزاری جسته و مردم را از گرویدن به آن بر حذر می داشت، گروه «صوفیه» است. این فرقه از آغاز پیدایش توسّط «ابوالقاسم کوفی بهشمیّه» توانست تحت پوشش اسلام، عدّه ای از مسلمانانِ ساده لوح را بفریبد. محمّد بن عبدالجبّار از امام عسکری علیه السلام نقل کرده که حضرتش فرمود:

از امام صادق علیه السلام در مورد «ابوهاشم کوفی» سؤال شد، امام صادق علیه السلام فرمود:

«او فردی بسیار فاسد العقیده بود و مسلکی به نام تصوّف اختراع کرد و آن را مرکزی برای اعتقادات پلید خود قرار داد.» ۱

آری، بدعت، خودنمایی، چلّه نشینی، تعطیل کردن احکام دین، انزوا و ... از مظاهر تصوّف است و ائمه علیهم السلام با آن مقابله نموده اند. و موجب تأسّف آنکه این روش های غلط گاهی تحت عناوینی همچون: تشیّع، ابراز علاقه به اهل بیت علیهم السلام و یا تهذیب نفس انجام می گیرد!

امام حسن عسکری علیه السلام خطاب به صحابی گرانقدرش، ابوهاشم داود بن

قاسم جعفری فرمود:

«زمانی بر مردم فرا می رسد که چهره هایشان خندان، ولی دلهایی تاریک دارند. از دیدگاه آنان، سنّت یعنی بدعت و بدعت یعنی سُنّت. مؤمن را به دیده حقارت می نگرند و فاسق را ارج می نهند. فرمانروایان آنان افرادی نادان و ستم پیشه اند و دانشمندان ایشان دریوزه دربار ستمگرانند. ثروتمندان آنها حقّ تهیدستان را به یغما می برند و کوچک ترها بر بزرگان خود پیشی می گیرند. انسان های نادان از دیدگاه ایشان فردی آگاه و اشخاص حیله گر را مهذّب می دانند. میان فرد با اخلاص و انسان مُردّد تمییز نمی دهند. آنان گوسفندان را از گرگ ها باز نمی شناسند. عالمان و اندیشمندان آنها بدترین آفریده های الهی در روی زمین اند؛ چرا که به فلسفه و تصوّف تمایل نشان می دهند. به خدا سوگند! آنها از عقیده [و فطرت] خود برگشته و از راه حق منحرف شده اند. در علاقه و محبّت به مخالفان ما زیاده روی می کنند و شیعیان و دوستداران ما را به گمراهی می کشانند. اگر به جاه و مقامی دست یابند، از گرفتن رشوه سیر نمی شوند و اگر به ذلّت گرفتار گردند، ریاکارانه خدا را پرستش می کنند. آگاه باشید که آنان راه (سعادت و حقیقت) را بر مؤمنان می بندند و مُبلّغان آئین کافرانند. کسانی که با آنها زندگی می کنند، باید از آنان بر حذر بوده و دین و ایمان خویش را حفظ کنند.»

سپس امام عسکری علیه السلام فرمود:

«ای ابوهاشم! این مطالب را پدرم از پدران بزرگوارش، از جعفر بن محمّد علیهم السلام برایم نقل نمود. این سخنان از اسرار ما است، آنها را جز برای اهلش بازگو مکن.» ۲

نفوذ افکار انحرافی و از جمله تصوّف در میان شیعیان، خطری

بوده است که بزرگان از یاران ائمه علیهم السلام بدان اهتمام می ورزیده و گزارش آن را به امامان معصوم علیهم السلام منتقل می نموده اند.

احمد بن محمد بن عیسی از اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام در نامه ای به حضرت چنین گزارش می دهد:

«گروهی یافت شده اند که برای مردم سخنرانی می کنند و احادیثی می خوانند و آنها را به شما و پدران شما نسبت می دهند. در میان آنهاست احادیثی که قلوب ما آنها را نمی پذیرد ولی امکان ردّ این روایات وجود ندارد، چرا که آنها را از پدران شما نقل می نمایند. ایشان دو نفرند؛ یکی، علی بن حَسکه و دیگری، قاسم یقطینی.»

وی در ادامه می نویسد:

«از عقاید ایشان است که می گویند: مراد از سخن خدا که می فرماید:

«انّ الصّلوه تنهی عن الفحشاء و المنکر» ۳

مردی است که مردم را از فحشاء باز می دارد نه آنکه مقصود، رکوع و سجود باشد. و مقصود از زکات نیز همان مرد است نه دراهم و اخراج مال.

و بر همین منوال، اوامر و نواهی خداوند را تأویل می کنند. بر ما منّت بگذارید و راه حق و سلامت از انحرافات را بیان نمایید.»

امام عسکری علیه السلام در پاسخ نوشت:

«ابن حَسکه دروغ می گوید و برای شما همین کافی است که ما او را در زمره دوستان خود نمی شناسیم. خدا، او را لعنت کند. به خدا قسم! که پروردگار، محمّد صلی الله علیه و آله وسلم و پیامبران قبل از او را نفرستاد مگر برای دین خالص و نماز و زکات و روزه و حج و ولایت. و پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم مردم را دعوت نکرد مگر به سوی خدای وحده لاشریک

له و ما اوصیا از فرزندان پیامبر نیز بنده خدا هستیم و به او شرک نمی ورزیم. اگر اطاعتش کنیم، بر ما رحم خواهد کرد و اگر نافرمانی اش کنیم، ما را عذاب خواهد نمود. ما بر خدا حجّت نداریم بلکه حجّت از اوست بر ما و بر همه خلقش. من این سخنان را نفی نموده، از این اشخاص بیزاری می جویم؛ شما نیز آنها را رها کنید. خداوند، لعنتشان کند. و آنان را در تنگنا قرار دهید و چنانچه آنها را در مکان خلوت یافتید، سرشان بر سنگ بکوبید.» ۴

### پی نوشت ها

۱. سفینه البحار، شیخ عباس قمی، ص ۱۴۵، بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس.

۲. همان.

۳. عنکبوت / ۴۵.

۴. رجال الکشّی، ج ۲، ص ۸۰۲ و ۸۰۳، مؤسّسه آل البیت علیهم السلام.

## امام عسکری و زمامداران معاصر

### درآمد

محمد جواد طبسی

پس از حضرت موسی بن جعفر (ع) سالهای بسیار در سیاهچالهای هارون به سربرد، چنان می نماید که امام دیگری جز امام حسن عسکری (ع) به این سرنوشت دچارنشد. امام عسکری (ع) از سال ۲۵۴ تا ۲۶۰ سخت ترین روزهای زندگی اش را زیر نظر سه خلیفه غاصب (معتز و مهتدی و معتمد) گذراند. آنان هرگز به زندان بسنده نکردند؛ بلکه بارها اندیشه پلید از میان بردن حضرت در سر پروراندند و در پرتو قدرت الهی که با خلع از خلافت، قتل و یا دیگر مشکلات روبرو شدند.

### ۱ امام عسکری و معتز عباسی

معتز عباسی، پس از تصدی خلافت، روش اسلافش را پیش گرفت، امام عسکری را شدیدا زیر نظر قرار داد، چند بار روانه زندان ساخت و اورا به دست جنایتکاری به نام صالح بن وصیف سپرد.

صالح بن وصیف، که از دشمنان اهل بیت بود، فرصت را غنیمت شمرد، افرادی پست تر از خود را در زندان بر امام گماشت تا در طول شبانه روز حضرت را آزار دهند.

علی بن عبدالغفار می گوید: روزی گروهی از عباسیان و دسته ای از منحرفان [ودشمنان اهل بیت] بر صالح بن وصیف وارد شدند. صالح به آنان گفت: نمی دانم دیگر چه کنم؟ دو تن از شرورترین افرادی که سراغ داشتم، بر او گماشتم؛ اما چنان درآنها تاثیر نهاد که در مدتی کوتاه اهل عبادت شدند. از آنان پرسیدم: درباره اش چه می گویید؟

پاسخ دادند: چه بگوییم در باره کسی که روزها روزه می دارد و شبها تا بامداد نماز می گزارد؛ نه سخن می گوید و نه به کاری جز عبادت می پردازد. هرگاه به اونگاه می کردیم، لرزه بر اندامامان می افتاد و توان تدبیر خویش از کف می دادیم.

هنگامی که عباسیان این سخن را از صالح بن وصیف شنیدند،

در نهایت خواری از نزدش بیرون رفتند. (۱)

از این گفتگو چنان بر می آید که بداندیشان و دشمنان امام (ع) نزد صالح بن وصیف شتافته بودند تا از او بخواهند عرصه را بر امام تنگتر کند، اما سیمای ملکوتی حضرت چنان جذاب بود، که حتی پست ترین افراد را دگرگون می ساخت و به عبادت وا می داشت.

به گفته برخی از مورخان، معتز امام را به دست علی بن اوتامش، که از دشمنان سرسخت اهل بیت بود، سپرد.

علی به شدت تحت تاثیر واقع و از دوستان صمیمی اهل بیت شد.

شیخ مفید از محمد بن اسماعیل علوی چنین نقل می کند: امام نزد علی بن اوتامش زندانی گردید و به او، که از دشمنان خشن آل ابی طالب بود، دستور داده شد تا بر امام سخت بگیرد. مدتی نگذشت که فرزند اوتامش در برابر امام چهره بر زمین سایید؛ هیبت و عظمت امام چنان بود که نمی توانست به حضرت بنگرد. چون امام از زندان بیرون آمد، علی بن اوتامش سرآمد روشن بینان و نیک گفتارانی شده که حضرت را به بزرگی یاد می کردند. (۲)

فشارهای سخت و گوناگون بر امام، معتز عباسی را قانع نساخت. او سرانجام به سعید حاجب دستور داد امام را به طرف کوفه برده، در راه به قتل برساند. (۳) حضرت به درگاه پروردگار شکایت برد و معتز را نفرین کرد. سه روز بعد، در اثر دعای امام عسکری، معتز به بدترین وضع کشته شد. (۴)

اربلی از کتاب الدلایل چنین نقل می کند: محمد بن عبدالله می گوید: زمانی که[معتز] به سعید حاجب دستور داد تا امام عسکری (ع) را به طرف کوفه ببرد، ابوالهیثم به امام نوشت: فدایت شوم در باره شما خبری

به ما رسیده، که ما را سخت نگران کرده است. حضرت در پاسخ نوشت: پس از سه روز گشایش فرا می رسد. معتز در روز سوم کشته شد. (۵)

### ۲ امام عسکری (ع) و مهتدی عباسی

هنوز امام عسکری ازستم معتز کاملا رهایی نیافته بود، که به ستم مهتدی عباسی گرفتار شد. هر چنداین فرد به زهد شهره بود! (۶)

ولی خلافت چنان دگرگونش ساخت که یکباره کمر به نابودی علویان، بویژه امام عسکری، بست. ابوهاشم می گوید: با امام عسکری در زندان مهتدی بودیم که فرمود: ای ابوهاشم، این سرکش اراده کرده بود امشب با سرنوشت اولیای خدا بازی کند، ولی خداوند عمرش را قطع و کوتاه کرد ...

بامداد ترکها بر مهتدی شوریدند و او را به قتل رساندند. (۷) از پاسخ نامه امام (ع) به احمد بن محمد چنان بر می آید که مهتدی همواره در فکر کشتن امام بوده است.

حضرت می نویسد:

«ذلک اقصر لعمره عد من یومک هذا خمسه ایام و یقتل فی الیوم السادس بعد هوان و استخفاف یمر به فکان کما قال.» (۸) عمر او کوتاه تر از آن است که فکر می کند. از امروز تا پنج روز به شمار. در روز ششم با خواری کشته خواهد شد.

پس آنچه امام فرموده بود، واقع شد.

### ۳ امام (ع) و معتمد عباسی

احمد بن جعفر بن متوکل، مشهور به معتمد عباسی در سال دویست و پنجاه و شش هجری (۹) بر مسند خلافت نشست. او، بدون در نظر گرفتن سوابق امام و بدون عبرت گرفتن از سرنوشت شوم معتز و مهتدی، امام را بیش از گذشته، تحت فشار قرار داد. این بار پیشوای یازدهم به دست یحیی بن قتیبه سپرده شد.

یحیی چنان عرصه را بر امام تنگ ساخت که همسرش اعتراض کرد. او در برابر اعتراض همسرش سوگند یاد می کرد که حضرت را میان درندگان رها می کند. ابن شهر آشوب می نویسد: امام عسکری را به یحیی بن قتیبه سپردند. او

بر حضـرت بسیار سخت گرفت. همسرش به وی گفت: از خدا بترس و چنین میازارش؛ می ترسم [جایگاه معنوی اش] زیانی بر تو رسانـد. یحیی پاسـخ داد: به خـدا سوگنـد، او را به میان درندگان و شـیران خواهم افکند. آنگاه با اجازه خلیفه، امام را میان شیران افکنـد. پس از مـدتی، به محل نگهـداری شـیران نگریسـتند و امام را در حال نماز یافتند. فورا دسـتور داده شد امام را به خانه اش بازگردانند. (۱۰)

بر اسـاس روایتی دیگر یحیی پس از سه روز همراه مربی و سـرپرست شـیران به محـل نگهـداری آنها رفت و بر خلافت انتظار، امام را در میان شیرانی که پیرامونش حلقه زده بودند، در حال نماز یافت.

مربی به قفس درندگان گام نهاد و بی درنگ طعمه شیران شد.

یحیی همراه بستگانش نزد معتمد عباسی شتافت و وی را از این واقعه آگاه ساخت.

معتمـد نزد امام رفت و عاجزانه از حضـرتش خواست تا برایش دعا کنـد! (۱۱) البته نرمش معتمد عباسـی دیری نپایید. او چنان شیفته قدرت و مقام بود که همه چیز رابه فراموشی سپرد و به چیزی جز شهادت امام (ع) نمی اندیشید.

### ۴ ریشه آزارها

چرا خلفا در پس آزار امام (ع) بودند؟

بررسـی دقیق و عمیق این امر فرصتی فزونتر می طلبد، ولی در لابه لای گفتار امام پاسخ اجمالی این پرسش به چشم می خورد. حضرت پس از ولادت فرزندش حجه بن الحسن (عج) فرمود:

ستمگران گمان بردند مرا می کشـند تا این نسل را قطع کنند. (۱۲) این جمله کوتاه نشان می دهد که دشـمن در پی پیشگیری از ولادت امام دوازدهم حضـرت بقیه الله الاعظم (ع) بود؛ ولی سـرانجام قـدرت خـدا آشـکار شد و موعود الهی علی رغم همه محدودیتها به

عرصه گیتی گام نهاد.

فسلام علیه یوم ولد و یوم یبعث حیا.

### پی نوشت ها

۱ کافی، شیخ کلینی، ج ۱، ص ۵۱۲.

۲ ارشاد، شیخ مفید، ص ۳۴۲.

۳ مناقب، ابن شهرآشوب، ج ۴، ص ۴۳۱.

۴ البدایه و النهایه، ابن کثیر، ج ۱۱، ص ۱۶.

۵ کشف الغمه، اربلی، ج ۲، ص ۲۰۶.

۶ الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج ۷، ص ۲۳۳.

۷ کتاب الغیبه، شیخ طوسی، ص ۱۳۴.

۸ کافی، ج ۱، ص ۵۱۰.

۹ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۵۰۷.

۱۰ مناقب ابن شهرآشوب، ج ۴، ص ۴۳۰.

۱۱ همان.

۱۲ کمال الدین، شیخ صدوق، ج ۲، ص ۴۷۹.

۱۳ کتاب الغیبه، شیخ طوسی، ص ۱۳۴.

## انوار امام در آفاق جهان

### جغرافیای اسلام

از روزی که رسول گرامی اسلام آئین حیات بخش خویش را به جهانیان عرضه نمود، این دین آسمانی و جاویدان به سرعت در حال گسترش بود و در مدّت ۲۳ سال رسالت حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم ندای توحیدی اسلام از اقصا نقاط عربستان به خارج از آن کشیده شد. استقبال بی نظیر تشنگان عدالت و معنویت در شام، یمن، ایران، روم، مصر و حبشه،

آئین محمّـد صلی الله علیه و آله وسـلم را به عنوان یـک مکتب جهـانی مطرح کرده و در انـدک زمـانی مرزهای جغرافیایی را درنوردیده و به گوش جهانیان رسانید. سه سال قبل از رحلت آن حضـرت سفیران اسلام، جهانی بودن آن را به عالمیان عرضه کردند و خداوند متعال به صراحت به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم دستور دادند که به همه اعلان کند که: «یا اَیُّهَا النّاسُ اِنّی رَسُولُ اللّهِ اِلَیْکُمْ جَمیعاً» ۱؛ ای مردم! من فرستاده خدا به سوی همه شما هستم.

بعد از رحلت پیامبر صـلی الله علیه و آله وسلم، جانشینان آن حضرت و پیشوایان معصوم علیهم السلام هریک در عصر خود در مناطق مهم و حیاتی دنیای اسلام همچنان نفوذ داشتند و علی رغم فشارهای امویان و عبّاسیان، ارتباط

محکم خود را با دوستداران و شیفتگان معارف قرآن و اهل بیت علیهم السلام حفظ می کردند.

در عصر امام رضا علیه السلام کشورهای زیادی در قلمرو جهان اسلام قرار داشت. ایران، افغانستان، سند، ترکستان، قفقاز، ترکیه، عراق، سوریه، فلسطین، عربستان، سودان، الجزائر، تونس، مراکش و اسپانیا (اندلس)، بخشی مهمّی از قلمرو جهان اسلام در آن عصر به شمار می آید. زمانی که امام رضا علیه السلام با فشار حکومت وقت از مدینه به مرو پایتخت آن روز جهان اسلام وارد شد، ارتباط آن حضرت با بسیاری از سران ملّیت های مختلف اسلامی و حتی غیر اسلامی افزایش یافت.

خلفای عباسی برای جلوگیری از نفوذ امامان معصوم علیهم السلام در میان مسلمانان، از هر فرصت و وسیله ای سود جستند. اِعمال فشار و محدودیت کم سابقه، مهم ترین حربه آنان بود. این فشارها بعد از شهادت امام رضا علیه السلام در عصر امام جواد، امام هادی و امام عسکری علیهم السلام به اوج خود رسید. از آنجایی که شنیده بودند «مهدی موعود علیه السلام» که طومار حکومت ستمگران را در هم خواهد پیچید و حکومت عدل جهانی تشکیل خواهد داد، از نسل حضرت عسکری علیه السلام است، آن حضرت را بیشتر در تحت مراقبت و محدودیت قرار داده بودند؛ به طوری که امام یازدهم در میان سایر ائمّه اطهار علیهم السلام از کوتاه ترین زمان برای امامت و رهبری شیعیان برخوردار بوده است. چرا که امام علی علیه السلام در حدود ۳۰ سال، امام حسن علیه السلام ۱۰، امام حسین علیه السلام ۱۱، امام سجّاد علیه السلام ۳۵، امام باقر علیه السلام ۱۹، امام صادق علیه السلام ۳۴، امام کاظم علیه السلام ۳۵، امام رضا

علیه السلام ۲۰، امـام جواد علیه السـلام بـا اینکه کوتاه ترین عمر را داشت ۱۷، امام هادی علیه السـلام ۳۳ و امام عسکری علیه السلام فقط ۶ سال (۲۵۴ تا ۲۶۰ ق.) امامت امت را عهده دار گردیدند.

با این اوصاف، امام عسـکری علیه السـلام در این مـدت کوتاه برای نفوذ در افکار و انـدیشه های مسـلمانان و انسان های تشـنه معـارف و معنویت از هیـچ کوششـی فروگـذاری نکرد و بـا منـاطق مختلف جهـان اسـلام ارتباط برقرار کرده و مردم مشـتاق را راهنمایی نمود.

در عصر حضرت عسکری علیه السلام شهرها و مناطقی چون: بغداد، نیشابور، قم، ری، بلخ و سمرقند از رهبری های داهیانه آن برگزیده الهی برخوردار بودند.

در این نوشتار، افق رهبری و امامت آن حضرت را در شهرهای جهان اسلام، به نظاره می نشینیم.

### غرب ایران

نگاهی به زندگانی حضـرت عسـکری علیه السلام نشان می دهد که آن حضرت در نقاط مختلفی از جهان اسلام نفوذ داشته و شیعیان و دوسـتداران حضـرتش با تلاش های فراوان و اهتمام، به حضورش رسـیده و یا به وسـیله نامه و پیک با آن بزرگوار به گفت و گو می پرداختند. گزارش زیر، یکی از این موارد را نشان می دهد:

مردی از علویان در زمان امام عسـکری علیه السلام برای کار و امرار معاش به سوی غرب ایران و بخش های کوهستانی (جبل) سفر کرد. در آنجا شخصـی از اهالی سـرپل ذهاب (حلوان) از دوسـتداران امام عسـکری علیه السـلام با وی ملاقات نموده و از مرد علوی پرسید:

از کجا آمده ای؟!

از سامّرا.

آیا در سامّرا فلان محلّه و فلان کوچه را می شناسی؟

آری.

از حسن بن علی علیه السلام خبرداری؟

نه.

برای چه به اینجا آمده ای؟

برای کسب درآمد

و امرار معاش.

من پنجاه دینار به تو می دهم، آن را بگیر و مرا در سامّرا به خانه حسن بن علی علیه السلام برسان.

مرد علوی پیشنهادش را پذیرفته و او را در سامّرا به محضر امام حسن عسکری علیه السلام آورد. امام در صحن منزل خود نشسته بود که آن مرد به همراه مرد علوی وارد شد. امام به وی نگاهی کرده، فرمود:

آیا تو فلانی هستی؟

بله.

پدرت برای تو در مورد ما وصیّتی کرده و تو آمده ای آن را ادا کنی! چهارهزار دینار به همراه توست، آن را بیاور!

آری، چنین است.

و آنگاه اموال را به امام پرداخت و سپس امام رو به مرد علوی کرده، فرمود:

تو به ناحیه جبل در ایران رفته بودی تا درآمدی کسب کنی و این مرد، پنجاه دینار برایت پرداخت تا او را نزد ما آوری و ما نیز به تو پنجاه دینار دیگر می پردازیم.۲

## خراسان

امام عسکری علیه السلام بیشترین نفوذ را در منطقه خراسان به ویژه شهر نیشابور داشته است. فضل بن شاذان، از شخصیت های برجسته نیشابوری است که پیشوای یازدهم تألیفات وی را تأیید نموده و در مورد برخی از احادیث او نوشته است: «صحیح است و شایسته است که به مطالب آنها عمل شود.» امام عسکری علیه السلام در مورد این شخصیت خراسانی فرمود: «اَغْبِطُ اَهْلَ خُراسانَ لِمَکانِ الْفَضلِ بن شاذان۳؛ من بر مردم خراسان غبطه می خورم که فضل بن شاذان در میان آنهاست.»

ابراهیم بن عبده یکی دیگر از سرشناسان شیعه در نیشابور است که امام یازدهم وی را به عنوان وکیل خویش برگزید.

در بخشی از نامه امام عسکری علیه السلام به

اهل نیشابور آمده است:

«من ابراهیم بن عبده، را به عنوان نماینده خویش در نیشابور نصب کردم؛ تمام آن مناطق موظّفند وجوهات شرعی و حقوق واجب خود را به او بپردازند. و او را امین و مورد اعتماد خویش در میان شیعیان آنجا قرار دادم.» ۴

داود بن ابی زید، حمدان بن سلیمان، ابراهیم بن محمد، العمرکی و محمد بن احمد۵ از دیگر بزرگان و محدّثان نیشابور هستند که در ردیف اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام به شمار می آیند.*

### بلخ

شهر بلخ نیز در عصر امام حسن عسکری علیه السلام مورد توجّه آن حضرت بود. در این باره، ابن بابویه قمی می نویسد:

شخصی از اهالی بلخ مقداری وجوهات نقد و نامه ای را که حاوی سؤالات شرعی بود، در سامّرا به محضر امام عسکری علیه السلام ارسال داشت. وی در روی نامه با انگشت خود چیزهای نامرئی نوشت که اساساً خطّی در آن دیده نمی شد. او به حامل نامه تأکید کرد که: این مال را به سامّرا ببر و هر کس از قصّه آن گزارش داد و وجوهات نامه را مشخّص کرد، به او تحویل بده.

پیک مرد بلخی به سامّرا آمد و نزد جعفر برادر امام عسکری علیه السلام رفت و ماجرا را بیان کرد. جعفر از وی پرسید: آیا تو «بداء» را قبول داری؟ حامل نامه گفت: بلی. جعفر گفت: برای فرستنده این اموال، بداء حاصل شده و به تو دستور داده که اموال را به من بدهی. این جواب، حامل نامه را قانع نکرد. لذا از پیش جعفر بیرون آمد و به دنبال اصحاب امام عسکری علیه السلام می گشت تا اینکه رقعه ای از سوی حضرت

صاحب علیه السلام بیرون آمد و قصّه اموال و مطالب نامه را بیان کرد و او را راهنمایی نمود.۶

عبدالعزیز بلخی نیز از شیعیان برجسته آن سامان است که در سامّرا به حضور امام عسکری علیه السلام رسیده و با حضرت از نزدیک گفت و گو نموده است.۷

## جرجان (گرگان)

گرگان (استرآباد) از ایّام گذشته، منطقه تاریخی و مذهبی بوده است. و مُعَرّب آن جرجان می باشد.

طبق روایتی که علاّمه مجلسی نقل می کند، حضرت عسکری علیه السلام در عصر خویش به گرگان تشریف آورده و با دوستان و یاران بی شمار خویش دیدار داشته است.

جعفر بن شریف جرجانی می گوید:

در یکی از سال ها که به حجّ می رفتم، در سامّرا به زیارت امام حسن عسکری علیه السلام نائل شدم. در آن سفر، شیعیان گرگان اموال زیادی را در اختیار من گذاشته بودند تا به امام علیه السلام برسانم. بعد از تحویل اموال، عرض کردم: شیعیان شما در گرگان سلام رساندند. امام فرمود: آیا بعد از انجام حج به گرگان بازخواهی گشت؟ گفتم: بله. امام فرمود:

از امروز تا صد و هفتاد روز دیگر و در روز جمعه، سوم ماه ربیع الآخر و در ساعت های اوّل روز به شهر خود بازخواهی گشت. من نیز در آخرین ساعات آن روز برای دیدار با دوستان و شیعیان مان به گرگان خواهم آمد. به آنان این خبر را برسان.

در غیاب تو، نوه ات متولّد می شود. او را صلت بن شریف بن جعفر بن شریف نام گذار. به زودی خداوند او را به حدّ کمال می رساند و او از دوستان ما می باشد. برو به سلامت! خداوند تو را سالم به خانواده ات باز خواهد گرداند.

## امام عسکری علیه السلام در گرگان

جعفر بن شریف می گوید:

از محضر امام مرخّص شدم و بعد از انجام مراسم حج، در همان روز جمعه که امام فرموده بود، به وطن رسیدم. یاران و دوستانم به استقبال و تهنیت آمدند و من به همه آنان سلام و وعده امام را اعلام کردم و گفتم: که امام در

پایان امروز به اینجا خواهد آمد، سؤالات و حاجات خود را آماده کرده و از امام علیه السلام بخواهید.

شیعیان بعد از اقامه نماز ظهر و عصر در منزل من اجتماع کرده بودند که ناگاه بدون اینکه ما ملتفت باشیم، امام را در میان خود یافتیم. حضرت فرمود:

من به جعفر بن شریف وعده داده بودم که در این ساعت نزد شما خواهم آمد. نماز ظهر و عصر را در سامّرا خواندم و به میان شما آمدم تا با شما تجدید عهد کرده و مشکلاتتان را رفع نمایم. اکنون هر نوع حاجت و سؤالی دارید، بگویید.

نضر بن جابر، اوّلین کسی بود که گفت: ای فرزند رسول خدا! پسرم نابینا است، شفای او را می خواهم. امام فرمود: او را بیاور! حضرت با دستان مبارکش چشمان پسر را مسح کرد و او در همان لحظه شفا یافت. آنگاه شیعیان گرگان یکایک آمده، حاجات خود را از امام خواسته و همگی حاجت روا شدند. امام عسکری علیه السلام در همان روز به سامّرا بازگشت.۸

## سمرقند

شیخ طوسی می نویسد:

حسین بن اشکیب مروزی، که در سمرقند مقیم بوده است، یکی دیگر از یاران حضرت عسکری علیه السلام است. وی دانشمندی متکلّم و پدیدآورنده کتاب های متعدّد می باشد.۹

این سخن شیخ طوسی، بیانگر وسعت دامنه رهبری پیشوای یازدهم در دورترین نقاط جهان اسلام در آن عصر می باشد که در اثر نفوذ معنوی آن حضرت، عالمان برجسته ای از جهان اسلام به وی عشق ورزیده و با آن حضرت در تماس بوده اند.

## یمن

ابوهاشم جعفری، یکی از یاران آن حضرت، نقل می کند:

در محضر امام عسکری علیه السلام بودم که جوانی زیباروی، بلند قامت و درشت اندام از اهالی یمن به حضورش آمد. از خودم پرسیدم: این مرد کیست؟ که امام فرمود: این، فرزند امّ غانم است، همان زن اعرابی که دارای «سنگریزه» بود و پدران من به آن مُهر زده اند. آنگاه امام عسکری علیه السلام به آن مرد فرمود: آن سنگریزه ها را بیاور. او سنگریزه هایی در مقابل امام گذاشت و حضرت یکی از سنگ ها را که یک سویش صاف بود، با انگشتر خویش مُهر زد.۱۰

شیخ طوسی ارتباط نزدیک شیعیان یمن با امام عسکری علیه السلام را چنین گزارش کرده است:

روزی در شهر سامّرا به امام خبر دادند که گروهی مسافر گردآلود، اجازه ورود می طلبند. امام فرمود: آنها از شیعیان یمنی ما هستند. آنگاه به خادم خویش امر فرمود: برو و عثمان بن سعید عمری را اینجا بیاور. وقتی که عثمان بن سعید آمد، حضرت به وی فرمود: «ای عثمان! تو وکیل و مورد اعتماد ما هستی؛ از این برادران یمنی، اموال را تحویل بگیر که از کشور خود آورده اند.» ۱۱

## اهواز

اهواز نیز از جمله شـهرهایی است که حضرت عسکری علیه السلام با مردم آنجا ارتباط نزدیک داشت و در این راستا امام علیه السلام ابراهیم بن مهزیار اهوازی را به عنوان نماینده خود در این شهر منصوب کرده بود. او وظیفه داشت با دریافت پاسخ های مسائل شـرعی و رفع مشـکلات اجتماعی و ارسال وجوهات مردم به امام عسـکری علیه السـلام، ارتباط اهالی آن شـهر را با آن حضرت در سامّرا حفظ نماید. در این خصوص، شیخ مفید

می گوید:

ابراهیم بن مهزیـار اهـوازی، مؤلّف کتـاب البشـارات و برادر علی بن مهزیـار معروف، شـاخص ترین وکیـل امـام در اهواز بود. ابراهیم اموال زیادی از بیت المال را در اختیار داشت و قرار بود آنها را به محضـر امام علیه السـلام برساند. هنگامی که پیشوای یازدهم به شـهادت رسـید، ابراهیم نیز بیمار شـد و به فرزندش محمّد سـفارش کرد که: این اموال، متعلّق به حجّت الهی است و باید به دست حضـرت صاحب علیه السـلام برسد. محمد نیز به عراق رفته و آن اموال را به نماینده حضـرت صاحب الزّمان علیه السلام تحویل داد.۱۲

آیه اللّه العظمی خوئی می نویسد:

احمد بن محمّد حضینی نیز از دوستان سرشناس امام عسکری علیه السلام در اهواز بود.۱۳

### آذربایجان

قاسم بن علاء، از یاران نزدیک امام عسـکری علیه السـلام و وکیل آن حضـرت در منطقه ران (در فاصـله میان مراغه و زنجان) بود.

محمّد بن احمد صفوانی می گوید:

من با قاسم بن علاء در سنّ صد و هفده سالگی دیدار کردم. او با امام هادی و امام عسـکری علیهماالسـلام ملاقات هایی داشته و از نـاحیه مقـدّسه حضـرت صـاحب الزّمـان علیه السـلام توقیع دریـافت کرده بود و نامه های حضـرت مرتّب بر وی ارسال می شد.۱۴

از این روایت، معلوم می شود که حضرت عسکری علیه السلام در ناحیه آذربایجان نفوذ داشته و وکیل تامّ الاختیار معیّن کرده بود.

همچنین احمـد بن ابراهیم، موسـوم به «ابوحامـد مراغی» از افرادی است که در رجـال شـیخ طوسـی به عنوان صـحابی حضـرت عسـکری علیه السلام معرّفی شده است. روایات متعدّدی از این راوی آذری در کتاب های حدیث به چشم می خورد. از جمله در رجال کشّی روایتی آمده است که مقام ارجمند ابوحامد مراغی را

نشان می دهد.۱۵

## شهر مقدّس قم

در قم، امام یازدهم علیه السلام احمد بن اسحاق را به عنوان نماینده رسمی خویش برگزید. شیعیان، مرتّب در مسائل شرعی و وجوهات به او رجوع نموده و سؤال می کردند. او برای اینکه در مورد امام بعدی اطلاعات بیشتری کسب کند و جانشین حضرت عسکری علیه السلام را شناخته و به اهل قم اطلاع دهد؛ به شهر سامّرا سفر کرده و به محضر امام حسن عسکری علیه السلام شرفیاب شد.

احمد بن اسحاق از امام پرسید: ای پسر رسول اللّه! حجّت خدا بعد از شما کیست؟ امام به درون خانه رفته و لحظه ای بعد، کودکی سه ساله را که رخسارش همچون ماه شب چهارده می درخشید، در آغوش گرفته و بیرون آورد و فرمود:

«ای احمد بن اسحاق! اگر در نزد خداوند متعال و ائمّه اطهار علیهم السلام مقامی والا نداشتی، فرزندم را به تو نشان نمی دادم. این کودک، هم نام و هم کنیه رسول اللّه است. او زمین را بعد از آنکه از ظلم و ستم پر شد، مملو از عدالت خواهد کرد.» ۱۶

سعد بن عبداللّه اشعری، احمد بن ادریس، علی بن بابویه (پدر شیخ صدوق)، عروه الوکیل، عبداللّه بن جعفر حِمْیَری و محمّد بن ابی صهبان، از دیگر شیعیان و محدّثانی هستند که از شهر قم با امام عسکری علیه السلام در تماس بوده اند.۱۷* *

## بغداد

بغداد، از مناطقی بود که امام عسکری علیه السلام در آنجا نفوذ داشت و افراد متعدّدی از آن با امام علیه السلام تماس گرفته و مشکلات مادّی و معنوی خود را حل می کردند.

حسن بن ظریف از ساکنان شهر بغداد می گوید:

در ذهن من دو سؤال بود که می خواستم به صورت

مکـاتبه ای از امـام عسـکری علیه السـلام بپرسم. هنگام نگارش نامه، یکی از سؤال ها را فراموش کرده و تنها یک سؤال از آن حضرت پرسیدم.

وقتی جواب نامه ام آمد، با کمال تعجّب دیدم که حضرت عسکری علیه السلام به هردو سؤال من پاسخ داده است!۱۸

علیّ بن عبـداللّه بغـدادی نیز از یاران امام یازدهم در شـهر بغداد است.۱۹ از این شخصـیت فرزانه در بـاب «زیارات ائمّه علیهم السلام» روایاتی نقل شده است.

از دیگر شخصیت های اهل بغداد، که امام عسکری علیه السلام با آنان رابطه داشته، ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی است. او از متکلّمان و دانشمندان سرشناس بغداد بود. نجاشی از او به بزرگی یاد کرده و کتاب های متعدّد وی را نام برده است.

ابن ندیم نیز در مورد این صحابی گرانقدر می نویسد:

ابوسـهل، کتـاب های بسـیاری تألیف کرده است. موضوعات آثار قلمی وی در علم کلام، فلسـفه و اعتقادات است. و برخی از کتاب های او در ردّ مخالفان و گروه های باطل نوشته شده است.۲۰

### پی نوشت ها

۱. اعراف / ۱۵۸.

۲. کشف الغمّه، ج ۳، ص ۳۰۷.

۳. وسائل الشّیعه، ج ۲۷، ص ۱۰۱.

۴. رجال کشّی، ج ۲، ص ۷۹۷.

۵. رجال شیخ طوسی، ص ۴۰۲.

* شایان توجّه اینکه: یکی از مقالات همین ویژه نامه، اختصاص به یاران نیشابوری امام (ع) دارد.

۶. الامامه والتبصره، ص ۱۴۱.

۷. سیره پیشوایان، ص ۶۲۵.

۸. بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۲۶۴.

۹. رجال شیخ طوسی، ص ۳۹۸.

۱۰.کشف الغمّه، ج ۳، ص ۲۹۵؛ بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۳۰۱.

۱۱. الغیبه، شیخ طوسی، ص ۳۵۶.

۱۲. ر.ک: الارشاد، ج ۲، ص ۳۵۶؛ معجم رجال الحدیث، ذیل ابراهیم بن مهزیار.

۱۳. معجم رجال الحدیث، ج ۳، ص ۱۲۴.

۱۴. الغیبه، ص ۳۱۰.

۱۵. رجال کشّی، ج ۲، ص ۸۱۶.

۱۶. بحارالانوار، ج ۵۲،

ص ۲۳.

۱۷. ر.ك: رجال شیخ طوسی، شرح حال یاران امام یازدهم (ع).

* *. ر.ك: همین ویژه نامه، مقاله قم در عصر امام

# امامت

## دوران امامت

### مقدمه

به طور کلی دوران عمر ۲۹ ساله امام حسن عسکری (ع ) به سه دوره تقسیم می گردد: دوره اول ۱۳ سال است که زندگی آن حضرت در مدینه گذشت . دوره دوم ۱۰ سال در سامرا قبل از امامت .

دوره سوم نزدیک ۶ سال امامت آن حضرت می باشد.

دوره امامت حضرت عسکری (ع ) با قدرت ظ اهری بنی عباس رو در روی بود. خلفایی که به تقلید هارون در نشان دادن نیروی خود بلندپروازی هایی داشتند. امام حسن عسکری (ع ) از شش سال دوران اقامتش، سه سال را در زندان گذرانید. زندانبان آن حضرت صالح بن وصیف دو غلام ستمکار را بر امام گماشته

بود، تا بتواند آن حضرت را - به وسیله آن دو غلام - آزار بیشتری دهد، اما آن دو غلام که خود از نزدیک ناظ ر حال و حرکات امام بودند تحت تأثیر آن امام بزرگوار قرار گرفته به صلاح و خوش رفتاری گراییده بودند. وقتی از این غلامان جویای حال امام شدند، می گفتند این زندانی روزها روزه دار است و شبها تا بامداد به عبادت و راز و نیاز با معبود خود سرگرم است و با کسی سخن نمی گوید. عبیدالله خاقان وزیر معتمد عباسی با همه غروری که داشت وقتی با حضرت عسکری ملاقات می کرد به احترام آن حضرت برمی خاست، و آن حضرت را بر مسند خود می نشانید. پیوسته می گفت : در سامره کسی را مانند آن حضرت ندیده ام، وی زاهدترین و داناترین مردم روزگار است . پسر عبیدالله خاقان می گفت : من پیوسته احوال آن حضرت را از مردم

می پرسیدم . مردم را نسبت به او متواضع می یافتم . می دیدم همه مردم به بزرگواریش معترفند و دوستدار او می باشند. با آنکه امام (ع ) جز با خواص شیعیان خود آمیزش نمی فرمود، دستگاه خلافت عباسی برای حفظ آرامش خلافت خود بیشتر اوقات، آن حضرت را زندانی و ممنوع از معاشرت داشت . " از جمله مسائل روزگار امام حسن عسکری (ع ) یکی نیز این بود که از طرف خلافت وقت، اموال و اوقات شیعه، به دست کسانی سپرده می شد که دشمن آل محمد (ص ) و جریانهای شیعی بودند، تا بدین گونه بنیه مالی نهضت تقویت نشود. چنانکه نوشته اند که احمد بن عبیدالله بن خاقان از جانب خلفا، والی اوقاف و صدقات بود در قم، و او نسبت به اهل بیت رسالت، نهایت مرتبه عداوت را داشت ".

" نیز اصحاب امام حسن عسکری، متفرق بودند و امکان تمرکز برای آنان نبود، کسانی چون ابوعلی احمد بن اسحاق اشعری در قم و ابوسهل اسماعیل نوبختی در بغداد می زیستند، فشار و مراقبتی که دستگاه خلافت عباسی، پس از شهادت حضرت رضا (ع ) معمول داشت، چنان دامن گسترده بود که جناح مقابل را با

سخت ترین نوع درگیری واداشته بود. این جناح نیز طبق ایمان به حق و دعوت به اصول عدالت کلی، این همه سختی را تحمل می کرد، و لحظه ای از حراست (و نگهبانی ) موضع غفلت نمی کرد ". اینکه گفتیم : حضرت هادی (ع ) و حضرت امام حسن عسکری (ع ) هم از سوی دستگاه خلافت تحت مراقبت شدید و ممنوع از ملاقات با مردم بودند و هم امامان بزرگوار ما - جز با یاران خاص و کسانی که برای حل مشکلات زندگی مادی و دینی

خود به آنها مراجعه می نمودند - کمتر معاشرت می کردند به جهت آن بود که دوران غیبت حضرت مهدی (ع ) نزدیک بود، و مردم می بایست کم کم بدان خو گیرند، و جهت سیاسی و حل مشکلات خود را از اصحاب خاص که پرچمداران مرزهای مذهبی بودند بخواهند، و پیش آمدن دوران غیبت در نظر آنان عجیب نیاید. باری، امام حسن عسکری (ع ) بیش از ۲۹ سال عمر نکرد ولی در مدت شش سال امامت و ریاست روحانی اسلامی، آثار مهمی از تفسیر قرآن و نشر احکام و بیان مسائل فقهی و جهت دادن به حرکت انقلابی شیعیانی که از راههای دور برای کسب فیض به محضر امام (ع ) می رسیدند بر جای گذاشت . در زمان امام یازدهم تعلیمات عالیه قرآنی و نشر احکام الهی و مناظ رات کلامی جنبش علمی خاصی را تجدید کرد، و فرهنگ شیعی - که تا آن زمان شناخته شده بود - در رشته های دیگر نیز مانند فلسفه و کلام باعث ظ هور مردان بزرگی چون یعقوب بن اسحاق کندی، که خود معاصر امام حسن عسکری بود و تحت تعلیمات آن امام، گردید. در قدرت علمی امام (ع ) - که از سرچشمه زلال ولایت و اهل بیت عصمت مایه گرفته بود - نکته ها گفته اند. از جمله : همین یعقوب بن اسحاق کندی فیلسوف بزرگ عرب که دانشمند معروف ایرانی ابونصر فارابی شاگرد مکتب وی بوده است، در مناظ ره با آن حضرت درمانده گشت و کتابی را که بر رد قرآن نوشته بود سوزانید و بعدها از دوستداران و در صف پیروان آن حضرت درآمد.

## شهادت امام حسن عسکری (ع )

شهادت آن حضرت را روز جمعه هشتم ماه ربیع الاول سال ۲۶۰ هجری

نوشته انـد.در کیفیت وفات آن امام بزرگوار آمـده است : فرزنـد عبیـدالله بن خاقان گویـد روزی برای پـدرم (که وزیر معتمد عباسـی بود) خبر آوردند که ابن الرضا - یعنی حضرت امام حسن عسکری - رنجور شده، پدرم به سرعت تمام نزد خلیفه رفت و خبر را به خلیفه داد. خلیفه پنـج نفر از معتمـدان و مخصوصـان خود را بـا او همراه کرد. یکی از ایشان نحریر خادم بود که از محرمان خاص خلیفه بود، امر کرد ایشان را که پیوسـته ملازم خانه آن حضـرت باشـند، و بر احوال آن حضرت مطلع گردند. و طبیبی را مقرر کرد که هر بامداد و پسین نزد آن حضرت برود، و از احوال او آگاه شود. بعد از دو روز برای پدرم خبر آوردند که مرض آن حضـرت سخت شده است، و ضعف بر او مستولی گردیده . پس بامداد سوار شد، نزد آن حضرت رفت و اطبا را - که عمومـا اطبای مسـیحی و یهودی در آن زمان بودنـد - امر کرد که از خـدمت آن حضـرت دور نشونـد و قاضـی القضات (داور داوران ) را طلبیـد و گفت ده نفر از علمـای مشـهور را حاضـر گردان که پیوسـته نزد آن حضـرت باشـند. و این کارها را برای آن می کردند که آن زهری که به آن حضـرت داده بودند بر مردم معلوم نشود و نزد مردم ظ اهر سازند که آن حضـرت به مرگ خود از دنیا رفته، پیوسـته ایشان ملازم خانه آن حضـرت بودند تا آنکه بعد از گذشت چند روز از ماه ربیع الاول سال ۲۶۰ ه. ق آن امام مظلوم در سن ۲۹ سالگی از دار فانی به سرای

باقی رحلت نمود. بعد از آن خلیفه متوجه تفحص و تجسس فرزند حضرت شد، زیرا شنیده بود که فرزند آن حضرت بر عالم مستولی خواهد شد، و اهل باطل را منقرض خواهد کرد ... تا دو سال تفحص احوال او می کردند ... این جستجوها و پژوهشها نتیجه هراسی بود که معتصم عباسی و خلفای قبل و بعد از او - از طریق روایات مورد اعتمادی که به حضرت رسول الله (ص ) می پیوست، شنیده بودند که از نرگس خاتون و حضرت امام حسن عسکری فرزندی پاک گهر ملقب به مهدی آخر الزمان - همنام با رسول اکرم (ص ) ولادت خواهد یافت و تخت ستمگران را واژگون و به سلطه و سلطنت آنها خاتمه خواهد داد. بدین جهت به بهانه های مختلف در خانه حضرت عسکری (ع ) رفت و آمد بسیار می کردند، و جستجو می نمودند تا از آن فرزند گرامی اثری بیابند و او را نابود سازند. به راستی داستان نمرود و فرعون در ظ هور حضرت ابراهیم (ع ) و حضرت موسی (ع ) تکرار می شد. حتی قابله هایی را گماشته بودند که در این کار مهم پی جویی کنند. اما خداوند متعال - چنانکه در فصل بعد خواهید خواند - حجت خود را از گزند دشمنان و آسیب زمان حفظ کرد، و همچنان نگاهداری خواهد کرد تا مأموریت الهی خود را انجام دهد. باری، علت شهادت آن حضرت را سمی می دانند که معتمد عباسی در غذا به آن حضرت خورانید و بعد، از کردار زشت خود پشیمان شد. بناچار اطبای مسیحی و یهودی که در آن زمان کار طبابت را در بغداد و سامره به عهده داشتند، به ویژه در

مأموریتهـایی کـه تـوطئه قتـل امـام بزرگـواری ماننـد امـام حسن عسـکری (ع ) در میـان بـود، برای معـالجه فرسـتاد. البته از این دلسوزیهـای ظ اهری هـدف دیگری داشت، و آن خشـنود سـاختن مردم و غافـل نگهداشـتن آنها از حقیقت ماجرا بود. بعـد از آگاه شدن شـیعیان از خبر درگذشت جانگداز حضـرت امام حسن عسـکری (ع ) شـهر سامره را غبار غم گرفت، و از هر سوی صدای ناله و گریه برخاست . مردم آماده سوگواری و تشییع جنازه آن حضرت شدند.

### ماجرای جانشین بر حق امام عسکری

ابوالادیان می گوید: من خدمت حضـرت امام حسن عسـکری (ع ) می کردم . نامه های آن حضرت را به شهرها می بردم . در مرض موت، روزی من را طلب فرمود و چنـد نـامه ای نوشت به مـدائن تا آنها را برسانم . سـپس امام فرمود: پس از پانزده روز بـاز داخل سامره خواهی شـد و صـدای گریه و شـیون از خانه من خواهی شـنید، و در آن موقع مشـغول غسل دادن من خواهند بود. ابوالادیـان به امـام عرض می کنـد: ای سـید من، هرگـاه این واقعه دردنـاك روی دهـد، امـامت با کیست ؟ فرمود: هر که جواب نـامه من را از تو طلب کنـد. ابوالادیـان می گویـد: دوباره پرسـیدم علامت دیگری به من بفرما. امام فرمود: هرکه بر من نمـاز گزارد. ابوالادیـان می گویـد: بـاز هم علامت دیگری بگو تا بـدانم . امام می گویـد: هر که بگویـد که در همیان چه چیز است او امـام شـماست . ابوالادیـان می گویـد: مهـابت و شـکوه امام باعث شـد که نتوانم چیز دیگری بپرسم . رفتم و نامه ها را رساندم و پس از پانزده روز برگشـتم . وقتی به در خانه امام رسیدم صدای شیون و گریه از خانه امام بلند بود. داخل خانه امام، جعفر کذاب برادر امام

حسن عسکری را دیـدم که نشسـته، و شـیعیان به او تسـلیت می دهنـد و به امـامت او تهنیت می گوینـد. من از این بابت بسـیار تعجب کردم پیش رفتم و تعزیت و تهنیت گفتم . اما او جوابی نـداد و هیچ سؤالی نکرد. چون بدن مط هر امام را کفن کرده و آماده نماز گزاردن بود، خادمی آمـد و جعفر کـذاب را دعوت کرد که بر برادر خود نماز بخوانـد. چون جعفر به نماز ایسـتاد، طفلی گندمگون و پیچیده موی، گشاده دندانی مانند پاره ماه بیرون آمد و ردای جعفر را کشـید و گفت : ای عمو پس بایست که من به نماز سـزاوارترم . رنگ جعفر دگرگون شد. عقب ایسـتاد. سپس آن طفل پیش آمد و بر پدر نماز گزارد و آن جناب را در پهلوی امام علی النقی علیه السـلام دفن کرد. سـپس رو به من آورد و فرمود: جواب نامه ها را که با تو است تسـلیم کن . من جواب نـامه را به آن کودک دادم . پس " حاجزوشا " از جعفر پرسـید: این کودک که بود، جعفر گفت : به خـدا قسم من او را نمی شـناسم و هرگز او را ندیـده ام . در این موقع، عده ای از شـیعیان از شـهر قم رسـیدند، چون از وفات امام (ع ) با خبر شدنـد، مردم به جعفر اشاره کردنـد. چنـد تن از آن مردم نزد جعفر رفتنـد و از او پرسـیدند: بگو که نامه هایی که داریم از چه جمـاعتی است و مالهـا چه مقـدار است ؟ جعفر گفت : ببینیـد مردم از من علم غیب می خواهنـد! در آن حال خادمی از جانب حضرت صاحب الامر ظ اهر شد و از قول امام گفت : ای مردم قم با

شما نـامه هـایی است از فلاـن و فلان و همیانی (کیسه ای ) که در آن هزار اشـرفی است که در آن ده اشـرفی است با روکش طلا. شـیعیانی که از قم آمده بودند گفتند: هر کس تو را فرستاده است امام زمان است این نامه ها و همیان را به او تسلیم کن . جعفر کذاب نزد معتمد خلیفه آمد و جریان واقعه را نقل کرد. معتمد گفت : بروید و در خانه امام حسن عسکری (ع ) جستجو کنید و کودک را پیدا کنید. رفتند

و از کودک اثری نیافتند. ناچار " صـیقل " کنیز حضرت امام عسکری (ع ) را گرفتند و مدتها تحت نظر داشتند به تصور اینکه او حامله است . ولی هرچه بیشتر جسـتند کمتر یافتنـد. خداونـد آن کودک مبارک قـدم را حفظ کرد و تا زمان ما نیز در کنف حمایت حق است و به ظ اهر از نظرها پنهان می باشد. درود خدای بزرگ بر او باد.

## سخنان

## چهل حدیث (۱)

### ۱- پرهیز از جدال و شوخی

قالَ الْإمامُ الْعَسْكَری (علیه السلام):

«لا تُمارِ فَیَذْهَبَ بَهاؤُکَ وَ لا تُمازِحْ فَیُجْتَرَأَ عَلَیْکَ.» :

جدال مکن که ارزشت می رود و شوخی مکن که بر تو دلیر شوند.

### ۲- تواضع در نشستن

«مَنْ رَضِیَ بِدُونِ الشَّرَفِ مِنَ الْمَجْلِسِ لَمْ یَزَلِ اللّهُ وَ مَلائِکَتُهُ یُصَلُّونَ عَلَیْهِ حَتّی یَقُومَ.» :

هر که به پایین نشستن در مجلس خشنود باشد، پیوسته خدا و فرشته ها بر او رحمت فرستند تا برخیزد.

### ۳- هلاکت در ریاست و افشاگری

«دَعْ مَنْ ذَهَبَ یَمینًا وَ شِمالاً، فَإِنَّ الرّاعِیَ یَجْمَعُ غَنَمَهُ جَمْعَها بِأَهْوَنِ سَعْی وَ إِیّاکَ وَ الْإِذاعَةَ وَ طَلَبَ الرِّیاسَهِ، فَإِنَّهُما یَدْعُوانِ إِلَی الْهَلَکَهِ.» :

آن که را به راست و چپ رود واگذار! به راستی چوپان، گوسـفندانش را به کمتر تلاشـی گِرد آوَرَد. مبادا اسرار را فاش کرده و سخن پراکنی کنی و در پی ریاست باشی، زیرا این دو، آدمی را به هلاکت می کشانند.

### ۴- گناهی که بخشوده نشود

«مِنَ الـذُّنُوبِ الَّتی لاـ تُغْفَرُ: لَیْتَنی لا أُؤاخَـذُ إِلّا بِهـذا. ثُمَّ قالَ: أَلْإِشْـراکُ فِی النّاسِ أَخْفی مِنْ دَبیبِ النَّمْلِ عَلَی الْمَسْحِ الْأَسْوَدِ فِی

اللَّيْلَهِ الْمُظْلِمَهِ.» :

از جمله گناهانی که آمرزیـده نشود این است که [آدمی] بگویـد: ای کاش مرا به غیر از این گناه مؤاخذه نکنند. سپس فرمود: شرک در میان مردم از جنبش مورچه بر روپوش سیاه در شب تار نهانتر است.

### ۵– نزدیکتر به اسم اعظم

«بِسْمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحیمِ أَقْرَبُ إِلَی اسْمِ اللّهِ الْأَعْظَمِ مِنْ سَوادِ الْعَیْنِ إِلی بَیاضِها.» :

«بسم اللّه الرّحمن الرّحیم» به اسم اعظم خدا، از سیاهی چشم به سفیدی اش نزدیکتر است.

### ۶– دوستی نیکان و دشمنی بدان

«حُبُّ الْأَبْرارِ لِلْأَبْرارِ ثَوابٌ لِلْأَبْرارِ، وَ حُبُّ الْفُجّارِ لِلْأَبْرارِ فَضیلَهٌ لِلْأَبْرارِ، وَ بُغْضُ الْفُجّارِ لِلْأَبْرارِ زَیْنٌ لِلْأَبْرارِ، وَ بُغْضُ الْأَبْرارِ لِلْفُجّارِ خِزْیٌ عَلَی الْفُجّارِ.» :

دوستی نیکان به نیکان، ثوابست برای نیکان. و دوستی بدان به نیکان، فضیلت است برای نیکان. و دشمنی بدان با نیکان، زینت است برای نیکان. و دشمنی نیکان با بدان، رسوایی است برای بدان.

### ۷– سلام نشانه تواضع

«مِنَ التَّواضُعِ أَلسَّلامُ عَلی کُلِّ مَنْ تَمُرُّ بِهِ، وَ الْجُلُوسُ دُونَ شَرَفِ الْمَجْلِسِ.» :

از جمله تواضع و فروتنی، سلام کردن بر هر کسی است که بر او می گذری، و نشستن در پایین مجلس است.

### ۸– خنده بیجا

«مِنَ الْجَهْلِ أَلضِّحْکُ مِنْ غَیْرِ عَجَب.» :

خنده بیجا از نادانی است.

### ۹– همسایه بد

«مِنَ الْفَواقِرِ الَّتی تَقْصِمُ الظَّهْرَ جارٌ إِنْ رَأی حَسَنَهً أَطْفَأَها وَ إِنْ رَأی سَیِّئَهً أَفْشاها.» :

از بلاهای کمرشکن، همسایه ای است که اگر کردار خوبی را بیند نهانش سازد و اگر کردار بدی را بیند آشکارش نماید.

### ۱۰– پندی گویا و جامع

«أُوصیکُمْ بِتَقْوَی اللّهِ وَ الْوَرَعِ فی دینِکُمْ وَالْإِجْتِهادِ لِلّهِ وَ صِدْقِ الْحَدیثِ وَ أَداءِ الْأَمانَهِ إِلی مَنِ ائْتَمَنَکُمْ مِنْ بَرٍّ أَوْ فاجِرٍ وَ طُولُ

السُّجُودِ وَ حُسْنِ الْجَوارِ. فَبِهذا جاءَ مُحَمَّدٌ (صلی الله علیه وآله وسلم) صَلُّوا فی عَشائِرِهِمْ وَ اشْهَدُوا جَنائِزَهُمْ وَ عُودُوا مَرْضاهُمْ وَ أَدُّوا حُقُوقَهُمْ، فَإِنَّ الرَّجُلَ مِنْكُمْ إِذا وَرَعَ فی دینِهِ وَ صَدَقَ فی حَدیثِهِ وَ أَدَّی الْأَمانَهَ وَ حَسَّنَ خُلْقَهُ مَعَ النّاسِ قیلَ: هذا شیعِیٌّ فَیَسُرُّنی ذلِکَ. إِتَّقُوا اللّهَ وَ کُونُوا زَیْنًا وَ لا تَکُونُوا شَیْنًا، جُرُّوا إِلَیْنا کُلَّ مَوَدَّه وَ ادْفَعُوا عَنّا کُلَّ قَبیح، فَإِنَّهُ ما قیلَ فینا مِنْ حَسَن فَنَحْنُ أَهْلُهُ وَ ما قیلَ فینا مِنْ سُوء فَما نَحْنُ کَذلِکَ.» :

لَناحَقٌّ فی کِتابِ اللّهِ وَ قَرابَهٌ مِنْ رَسُولِ اللّهِ وَ تَطْهیرٌ مِنَ اللّهِ لا یَدَّعیهِ أَحَدٌ غَیْرُنا إِلاّ کَذّابٌ. أَکْثِرُوا ذِکْرَ اللّهِ وَ ذِکْرَ الْمَوْتِ وَ تِلاوَهَ الْقُرانِ وَ الصَّلاهَ عَلَی النَّبِیِّ (صلی الله علیه وآله وسلم) فَإِنَّ الصَّلاهَ عَلی رَسُولِ اللّهِ عَشْرُ حَسَنات، إِحْفَظُوا ما وَصَّیْتُکُمْ بِهِ وَ أَسْتَوْدِعُکُمُ اللّهَ وَ أَقْرَأُ عَلَیْکُمْ السَّلامَ.» :

شما را به تقوای الهی و پارسایی در دینتان و تلاش برای خدا و راستگویی و امانتداری درباره کسی که شما را امین دانسته نیکوکار باشد یا بدکار و طول سجود و حُسنِ همسایگی سفارش می کنم. محمّد (صلی الله علیه وآله وسلم) برای همین آمده است. در میان جماعت های آنان نماز

بخوانید و بر سر جنازه آنها حاضر شوید و مریضانشان را عیادت کنید. و حقوقشان را ادا نمایید، زیرا هر یک از شما چون در دینش پارسا و در سخنش راستگو و امانتدار و خوش اخلاق با مردم باشد، گفته می شود: این یک شیعه است، و این کارهاست که مرا خوشحال میسازد. تقوای الهی داشته باشید، مایه زینت باشید نه زشتی، تمام دوستی خود را به سوی ما بکشانید و همه زشتی را از ما بگردانید، زیرا هر خوبی که درباره ما گفته شود ما اهل آنیم و هر بدی درباره ما گفته شود ما از آن به دوریم. در کتاب خدا برای ما حقّی و قرابتی از پیامبر خداست و خداوند ما را پاک شمرده، احدی جز ما مدّعی این مقام نیست، مگر آن که دروغ می گوید. زیاد به یاد خدا باشید و زیاد یاد مرگ کنید و زیاد قرآن را تلاوت نمایید و زیاد بر پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) سلام و تحیّت بفرستید. زیرا صلوات بر پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) ده حسنه دارد. آنچه را به شما گفتم حفظ کنید و شما را به خدا میسپارم، و سلام بر شما.

### ۱۱– اندیشه در کار خدا

«لَیسَتِ الْعِبادَهُ کَثْرَهَ الصِّیامِ وَ الصَّلوهِ وَ إِنَّما الْعِبادَهُ کَثْرَهُ التَّفَکُّرِ فی أَمْرِ اللّهِ.» :

عبادت کردن به زیادی روزه و نماز نیست، بلکه [حقیقتِ] عبادت، زیاد در کار خدا اندیشیدن است.

### ۱۲– پلیدی خشم

«أَلْغَضَبُ مِفْتاحُ کُلِّ شَرٍّ.» :

خشم و غضب، کلید هر گونه شرّ و بدی است.

### ۱۳– ویژگی های شیعیان

«شیعَتُنا الْفِئَهُ النّاجِیَهُ وَالْفِرْقَهُ الزّاکِیَهُ صارُوا لَنا رادِئًا وَصَوْنًا وَ عَلَی الظَّلَمَهِ أَلْبًا وَ عَوْنًا سَیَفْجُرُ لَهُمْ یَنابیعُ الْحَیوانِ بَعْدَ لَظْیِ مُجْتَمَعِ النِّیرانِ أَمامَ الرَّوْضَهِ.» :

پیروان ما، گروه های نجات یابنده و فرقه های پاکی هستند که حافظان [آیین] مایند، و ایشان در مقابل ستمکاران، سپر و کمککار ما [هستند]. به زودی چشمه های حیات [منجیِ بشریّت] بعد از گدازه توده های آتش! پیش از ظهور برای آنان خواهد جوشید.

### ۱۴– ناآرامی کینه توز

«أَقَلُّ النّاسِ راحَهً أَلْحُقُودُ.» :

کینه توز، ناآرامترینِ مردمان است.

### ۱۵– پارساترین مردم

«أَوْرَعُ النّاسِ مَنْ وَقَفَ عِنْدَ الشُّبْهَهِ، أَعْبَدُ النّاسِ مَنْ أَقامَ عَلَى الْفَرائِضِ أَزْهَدُ النّاسِ مَنْ تَرَکَ الْحَرامَ، أَشَدُّ النّاسِ اجْتَهادًا مَنْ تَرَکَ الذُّنُوبَ.» :

پارساترین مردم کسی است که در هنگام شبهه توقّف کند. عابدترین مردم کسی است که واجبات را انجام دهد. زاهدترین مردم کسی است که حرام را ترک نماید. کوشنده ترین مردم کسی است که گناهان را رها سازد.

### ۱۶– وجود مؤمن

«أَلْمُؤْمِنُ بَرَکَهٌ عَلَى الْمُؤْمِنِ وَ حُجَّهٌ عَلَى الْكافِرِ.» :

مؤمن برای مؤمن، برکت و بر کافر، اتمام حجّت است.

### ۱۷– محصول اعمال

«إِنَّكُمْ فی آجال مَنْقُوصَه وَ أَيّام مَعْدُودَه وَ الْمَوْتُ يَأْتی بَغْتَهً، مَنْ يَزْرَعْ خَيْرًا يَحْصِدُ غِبْطَهً وَ مَنْ يَزْرَعْ شَرًّا يَحْصِدُ نِدامَهً، لِكُلِّ زارِعٍ ما زَرَعَ لا يُسْبَقُ بَطیءٌ بِحَظِّهِ، وَ لا يُدْرِكُ حَريصٌ ما لَمْ يُقَدَّرُ لَهُ، مَنْ أُعْطِیَ خَيْرًا فَاللّهُ أَعْطاهُ، وَ مَنْ وُقِیَ شَرًّا فَاللّهُ وَقاهُ.» :

شما عمر کاهنده و روزهای برشمرده ای دارید، و مرگ به ناگهان می آید، هر کس تخم خیری بکارد به خوشی بِدْرَوَد، و هر کس تخم شرّی بکارد به پشیمانی بِدْرَوَد. هر که هر چه بکارد همان برای اوست. کُندکار را بهره از دست نرود و آزمند آنچه را مقدرّش نیست در نیابد، هر که به خیری رسد خدایش داده، و هر که از شرّی رهد خدایش رهانده.

### ۱۸– شناخت احمق و حکیم

«قَلْبُ الأَحْمَقِ فی فَمِهِ وَ فَمُ الْحَكيمِ فی قَلْبِهِ.» :

قلب احمق در دهان او و دهان حکیم در قلب اوست.

### ۱۹– تلاش برای رزق مقدّر

«لا يَشْغَلْكَ رِزْقٌ مَضْمُونٌ عَنْ عَمَل مَفْرُوض.» :

رزق و روزیِ ضمانت شده، تو را از کار واجب باز ندارد.

### ۲۰– عزّتِ حقگرایی

«ما تَرَکَ الْحَقَّ عَزيزٌ إِلاّ ذَلَّ، وَلا أَخَذَ بِهِ ذَليلٌ إِلاّ عَزَّ.» :

هیچ عزیزی حقّ را رها نکند، مگر آن که ذلیل گردد و هیچ ذلیلی به حقّ نیاویزد، مگر آن که عزیز شود.

### ۲۱– دوست نادان

«صَدیقُ الْجاهِلِ تَعَبٌ.» :

دوست نادان، مایه رنج است.

### ۲۲– بهترین خصلت

«خَصْلَتانِ لَیْسَ فَوْقَهُما شَیْءٌ: أَلْإِیمانُ بِاللّهِ وَ نَفْعُ الْإِخْوانِ.» :

دو خصلت است که بهتر و بالاتر از آنها چیزی نیست: ایمان به خدا و سود رساندن به برادران.

### ۲۳– نتیجه جسارت بر پدر

«جُرْأَةُ الْوَلَدِ عَلی والِدِهِ فی صِغَرِهِ تَدْعُوا إِلَی الْعُقُوقِ فی کِبَرِهِ.» :

جرأت و دلیری فرزند بر پدرش در کوچکی، سبب عاقّ و نارضایتی پدر در بزرگی می شود.

### ۲۴– بهتر از حیات و بدتر از مرگ

«خَیْرٌ مِنَ الْحَیاهِ ما إِذا فَقَدْتَهُ أَبْغَضْتَ الْحَیاهَ وَ شَرٌّ مِنَ الْمَوْتِ ما إِذا نَزَلَ بِکَ أَحْبَبْتَ الْمَوْتَ.» :

بهتر از زندگی چیزی است که چون از دستش دهی، از زندگی بدت آید، و بدتر از مرگ چیزی است که چون به سرت آید مرگ را دوست بداری.

### ۲۵– وابستگی و خواری

«ما أَقْبَحَ بِالْمُؤْمِنِ أَنْ تَکُونَ لَهُ رَغْبَهٌ تُذِلُّهُ.» :

چه زشت است برای مؤمن، دلبستگی به چیزی که او را خوار دارد.

### ۲۶– نعمت بلا

«ما مِنْ بَلِیَّه إلاّ وَ لِلّهِ فیها نِعْمَهٌ تُحیطُ بِها.» :

هیچ بلایی نیست، مگر این که در آن از طرف خدا نعمتی است.

### ۲۷– اکرام بدون افراط

«لا تُکْرِمِ الرَّجُلَ بِما یَشُقُّ عَلَیْهِ.» :

هیچ کس را طوری اکرام مکن که بر او سخت گذرد.

## ۲۸– ارزش پند پنهان

«مَنْ وَعَظَ أَخاهُ سِرًّا فَقَدْ زانَهُ، وَ مَنْ وَعَظَهُ عَلانِیَةً فَقَدْ شانَهُ.» :

هر که در نهان، برادر خود را پند دهد او را آراسته، و هر که آشکارا برادرش را پند دهد او را کاسته.

## ۲۹– تواضع و فروتنی

«أَلتَّواضُعُ نِعْمَةٌ لا یُحْسَدُ عَلَیْها.» :

تواضع و فروتنی، نعمتی است که بر آن حسد نبرند.

## ۳۰– سختی تربیت نادان

«رِیاضَةُ الْجاهِلِ وَ رَدُّ الْمُعْتادِ عَنْ عادَتِهِ کَالْمُعْجِزِ.» :

پرورش دادن نادان و ترک دادن معتاد از عادتش، مانند معجزه است.

## ۳۱– شادی بیجا

«لَیسَ مِنَ الأَدَبِ إِظْهارُ الْفَرَحِ عِنْدَ الْمَحْزُونِ.» :

اظهار شادی نزد غمدیده، از بی ادبی است.

## ۳۲– جمال ظاهر و باطن

«حُسْنُ الصُّورَهِ جَمالُ ظاهر، وَ حُسْنُ الْعَقْلِ جَمالُ باطِن.» :

صورت نیکو، زیبایی ظاهری است، و عقل نیکو، زیبایی باطنی است.

## ۳۳– کلید تمام گناهان

«جُعِلَتِ الْخَبائِثُ فی بَیْت وَ جُعِلَ مِفْتاحُهُ الْکَذِبَ.» :

تمام پلیدی ها در خانه ای قرار داده شده و کلید آن دروغگویی است.

## ۳۴– چشم پوشی از لغزش و یادآوری احسان

«خَیْرُ إِخْوانِکَ مَنْ نَسِیَ ذَنْبَکَ وَ ذَکَرَ إِحْسانَکَ إِلَیْهِ.» :

بهترین برادران تو کسی است که خطایت را نادیده گیرد و احسانت را یادآور شود.

### ۳۵- مدح نالایق

«مَنْ مَدَحَ غَيْرَالمُسْتَحِقِّ فَقَدْ قامَ مَقامَ المُتَّهَم.» :

هر که نالایقی را ثنا گوید، خود در موضعِ اتّهام قرار گیرد.

### ۳۶- راه دوست یابی

«مَنْ كانَ الْوَرَعُ سَجِيَّتَهُ، وَ الْكَرَمُ طَبيعَتَهُ، وَ الْحِلْمُ خُلَّتَهُ كَثُرَ صَديقُهُ.» :

کسی که پارسایی خوی او، و بخشندگی طبیعت او، و بردباری خصلت او باشد دوستانش بسیار شوند.

### ۳۷- انس با خدا

«مَنْ آنَسَ بِاللّهِ إِسْتَوْحَشَ مِنَ النّاسِ.» :

کسی که با خدا مأنوس باشد، از مردم گریزان گردد.

### ۳۸- خرابی مناره ها و کاخ ها

«إِذا قامَ الْقائِمُ أَمَرَ بِهَدْمِ الْمَنائِرِ وَ الْمَقاصيرِ الَّتى فِى الْمَساجِدِ.» :

هنگامی که قائم (علیه السلام) قیام کند، دستور به خرابی مناره ها و کاخ های مساجد دهد.

### ۳۹- نماز شب، سیر شبانه

«إِنَّ الْوُصُولَ إِلَى اللّهِ عَزَّوَجَلَّ سَفَرٌ لا يُدْرَكُ إِلاّ بِامْتِطاءِ اللَّيْلِ.» :

وصول به خداوند عزّوجلّ، سفری است که جز با عبادت در شب حاصل نگردد.

### ۴۰- ادبی بسنده

«كَفاكَ أَدَبًا تَجَنُّبُكَ ما تَكْرَهُ مِنْ غَيْرِكَ.» :

در مقام ادب برای تو همین بس که آنچه برای دیگران نمیپسندی، خود، از آن دوری کنی.

## چهل حدیث (۲)

### احادیث

۱- قالَ الإمامُ أبُو مُحَمَّد الْحَسَنِ الْعَسْكَرى (علیه السلام): إنَّ اللهَ تَبارَکَ وَ تَعالی بَیَّنَ حُجَّتَهُ مِنْ سائِرِ خَلْقِهِ بِکُلِّ شَیْء، وَ یُعْطِیهِ اللُّغاتِ، وَمَعْرِفَهَ الاْنْسابِ وَالاْجالِ وَالْحَوادِثِ، وَلَوْلا ذلِکَ لَمْ یَکُنْ بَیْنَ الْحُجَّهِ وَالْمَحْجُوحِ فَرْقٌ. ([۱])

حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام) فرمود: همانا خداوند متعال، حجّت و خلیفه خود را برای بندگانش الگو و دلیلی روشن قرار داد، همچنین خداوند حجّت خود را ممتاز گرداند و به تمام لغت ها و اصطلاحات قبائل و اقوام آشنا ساخت و أنساب همه را می شناسد و از نهایت عمر انسان ها و موجودات و نیز جریات و حادثه ها آگاهی کامل دارد و چنانچه این امتیاز وجود نمی داشت، بین حجّت خدا و بین دیگران فرقی نبود.

۲- قالَ (علیه السلام): عَلامَهُ الاْیمانِ خَمْسٌ: التَّخَتُّمُ بِالْیَمینِ، وَ صَلاهُ الإحْدی وَ خَمْسینَ، وَالْجَهْرُ بِبِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم، وَ تَعْفیرُ الْجَبین، وَ زِیارَهُ الاْرْبَعینَ. ([۲])

فرمود: علامت و نشانه ایمان پنج چیز است: انگشتر به دست راست داشتن، خواندن پنجاه و یک رکعت نماز (واجب و مستحبّ)، خواندن «بسم الله الرّحمن الرّحیم» را (در نماز ظهر و عصر) با صدای بلند، پیشانی را در حال سجده روی خاک نهادن، زیارت اربعین امام حسین (علیه السلام) انجام دادن.

۳- قالَ (علیه السلام): لَیْسَتِ الْعِبادَهُ کَثْرَهُ الصّیامِ وَالصَّلاهِ، وَ إنَّمَا الْعِبادَهُ کَثْرَهُ التَّفَکُّرِ فی أمْرِ اللهِ. ([۳])

فرمود: عبادت در زیاد انجام دادن نماز و روزه نیست، بلکه عبادت با تفکّر و اندیشه در قدرت بی منتهای خداوند در امور

مختلف می باشد.

۴- قالَ (علیه السلام): خَصْلَتانِ لَیسَ فَوْقَهُما شَیْءٌ: الْایمانُ بِاللهِ، وَنَفْعُ الْاخْوانِ. ([۴])

فرمود: دو خصلت و حالتی که والاتر از آن دو چیز نمی باشد عبارتند از: ایمان و اعتقاد به خداوند، نفع رساندن به دوستان و آشنایان.

۵- قالَ (علیه السلام): قُولُوا لِلنّاسِ حُسْناً، مُؤْمِنُهُمْ وَ مُخالِفُهُمْ، أمَّا الْمُؤْمِنُونَ فَیَبْسِطُ لَهُمْ وَجْهَهُ، وَ أمَّا الْمُخالِفُونَ فَیُکَلِّمُهُمْ بِالْمُداراهِ لاِجْتِذابِهِمْ إلَی الْایمانِ. ([۵])

فرمود: با دوست و دشمن خوش گفتار و خوش برخورد باشید، امّا با دوستان مؤمن به عنوان یک وظیفه که باید همیشه نسبت به یکدیگر با چهره ای شاداب برخورد نمایند، امّا نسبت به مخالفین به جهت مدارا و جذب به اسلام و احکام آن.

۶- قالَ (علیه السلام): اللِّحاقُ بِمَنْ تَرْجُو خَیْرٌ مِنَ الْمُقامِ مَعَ مَنْ لا تَأْمَنُ شَرَّهُ. ([۶])

فرمود: تداوم دوستی و معاشرت با کسی که احتمال دارد سودی برایت داشته باشد، بهتر است از کسی که محتمل است شرّ جانی، مالی، دینی و ... برایت داشته باشد.

۷- قالَ (علیه السلام): إیّاکَ وَ الْاذاعَهَ وَ طَلَبَ الرِّئاسَهِ، فَإنَّهُما یَدْعُوانِ إلَی الْهَلَکَهِ. ([۷])

فرمود: مواظب باش از این که بخواهی شایعه و سخن پراکنی نمائی و یا این که بخواهی دنبال مقام و ریاست باشی و تشنه آن گردی، چون هر دوی آن ها انسان را هلاک خواهد نمود.

۸- قالَ (علیه السلام): إنَّ مُداراهَ أَعْداءِاللهِ مِنْ أفْضَلِ صَدَقَهِ الْمَرْءِ عَلی نَفْسِهِ و إخْوانِهِ. ([۸])

فرمود: مدارا و سازش با دشمنان خدا و دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) در حال تقیّه بهتر است از هر نوع صدقه ای که انسان برای خود بپردازد.

۹- قالَ (علیه السلام): حُسْنُ الصُّورَهِ جَمالٌ ظاهِرٌ، وَ حُسْنُ الْعَقْلِ جَمالٌ باطِنٌ. ([۹])

فرمود: نیکوئی شکل

و قیافه، یک نوع زیبائی و جمال در ظاهر انسان پدیدار است و نیکو بودن عقل و درایت، یک نوع زیبائی و جمال درونی انسان می باشد.

۱۰- قالَ (علیه السلام): مَنْ وَعَظَ أخاهُ سِرّاً فَقَدْ زانَهُ، وَمَنْ وَعَظَهُ عَلانِیَهً فَقَدْ شانَهُ. ([۱۰])

فرمود: هر کس دوست و برادر خود را محرمانه موعظه کند، او را زینت بخشیده؛ و چنانچه علنی باشد سبب ننگ و تضعیف او گشته است.

۱۱- قالَ (علیه السلام): مَنْ لَمْ یَتَّقِ وُجُوهَ النّاسِ لَمْ یَتَّقِ اللهَ. ([۱۱])

فرمود: کسی که در مقابل مردم بی باک باشد و رعایت مسائل اخلاقی و حقوق مردم را نکند، تقوای الهی را نیز رعایت نمی کند.

۱۲- قالَ (علیه السلام): ما أقْبَحَ بِالْمُؤْمِنِ أنْ تَکُونَ لَهُ رَغْبَهٌ تُذِلُّهُ. ([۱۲])

فرمود: قبیح ترین و زشت ترین حالت و خصلت برای مؤمن آن حالتی است که دارای آرزوئی باشد که سبب ذلّت و خواری او گردد.

۱۳- قالَ (علیه السلام): خَیْرُ إخْوانِکَ مَنْ نَسَبَ ذَنْبَکَ إلَیْهِ. ([۱۳])

فرمود: بهترین دوست و برادر، آن فردی است که خطاهای تو را به عهده گیرد و خود را مقصّر بداند.

۱۴- قالَ (علیه السلام): ما تَرَکَ الْحَقَّ عَزیزٌ إلاّ ذَلَّ، وَلا أخَذَ بِهِ ذَلیلٌ إلاّ عَزَّ. ([۱۴])

فرمود: حقّ و حقیقت را هیچ صاحب مقام و عزیزی ترک و رها نکرد مگر آن که ذلیل و خوار گردید، همچنین هیچ شخصی حقّ را به اجراء در نیاورد مگر آن که عزیز و سربلند شده است.

۱۵- قالَ (علیه السلام): مِنَ الْفَواقِرِ الّتی تَقْصِمُ الظَّهْرَ جارٌ إنْ رأی حَسَنَهً أطْفَأها وَ إنْ رَأی سَیِّئَهً أفْشاها. ([۱۵])

فرمود: یکی از مصائب و ناراحتی های کمرشکن، همسایه ای است که اگر به او احسان و خدمتی

شود آن را پنهان و مخفی دارد و اگر ناراحتی و اذیّتی متوجّه اش گردد آن را علنی و آشکار سازد.

۱۶- قالَ (علیه السلام) لِشیعَتِهِ: أوُصیکُمْ بِتَقْوَی اللهِ وَالْوَرَعِ فی دینِکُمْ وَالاْجْتِهادِ لِلّهِ، وَ صِدْقِ الْحَدیثِ، وَأداءِ الاْمانَهِ إلی مَنِ ائْتَمَنَکِمْ مِنْ بِرٍّ أوْ فاجِر، وِطُولِ السُّجُودِ، وَحُسْنِ الْجَوارِ. ([۱۶])

به شیعیان و دوستان خود فرمود: تقوای الهی را پیشه کنید و در امور دین ورع داشته باشید، در تقرّب به خداوند کوشا باشید و در صحبت ها صداقت نشان دهید، هر کس امانتی را نزد شما نهاد آن را سالم تحویلش دهید، سجده های خود را در مقابل خداوند طولانی کنید و به همسایگان خوش رفتاری و نیکی نمائید.

۱۷- قالَ (علیه السلام): مَنْ تَواضَعَ فِی الدُّنْیا لاِخْوانِهِ فَهُوَ عِنْدَ اللهِ مِنْ الصِدّیقینَ، وَمِنْ شیعَهِ علیّ بْنِ أبی طالِب (علیه السلام) حَقّاً. ([۱۷])

فرمود: هر کس در دنیا در مقابل دوستان و هم نوعان خود متواضع و فروتنی نماید، در پیشگاه خداوند در زُمره صِدّیقین و از شیعیان امام علیّ (علیه السلام) خواهد بود.

۱۸- قالَ (علیه السلام): إنَّهُ یُکْتَبُ لِحُمَّی الرُّبْعِ عَلی وَرَقَه، وَ یُعَلِّقُها عَلَی الْمَحْمُومِ: «یا نارُکُونی بَرْداً»، فَإنَّهُ یَبْرَءُ بِإذْنِ اللهِ. ([۱۸])

فرمود: کسی که ناراحتی تب و لرز دارد، این آیه شریفه قرآن در «سوره أنبیاء، آیه ۶۹» را روی کاغذی بنویسید و بر گردن او آویزان نمائید تا با إذن خداوند متعال بهبود یابد.

۱۹- قالَ (علیه السلام): أکْثِرُوا ذِکْرَ اللهِ وَ ذِکْرَ الْمَوْتِ، وَ تَلاوَهَ الْقُرْآنِ، وَالصَّلاهَ عَلی النَّبیِّ (صلی الله علیه وآله وسلم)، فَإنَّ الصَّلاهَ عَلی رَسُولِ اللهِ عَشْرُ حَسَنات. ([۱۹])

فرمود: ذکر و یاد خداوند متعال، مرگ و حالات آن، تلاوت و تدبّر

قرآن؛ و نیز صلوات و درود فرستاد بر حضرت رسول و اهل بیتش (علیهم السلام) را زیاد و به طور مکرّر انجام دهید، همانا پاداش صلوات بر آن ها، ده حسنه و ثواب می باشد.

۲۰- قالَ (علیه السلام): إنَّکُمْ فی آجالِ مَنْقُوصَه وَأیّام مَعْدُودَه، وَالْمَوْتُ یَأتی بَغْتَهً، مَنْ یَزْرَعُ شَرّاً یَحْصَدُ نِدامَهً. ([۲۰])

فرمود: همانا شما انسان ها در یک مدّت و مهلت کوتاهی به سر می برید که مدّت زمان آن حساب شده و معیّن می باشد و مرگ، ناگهان و بدون اطلاع قبلی وارد می شود و شخص را می رباید، پس متوجّه باشید که هر کس هر مقدار در عبادت و بندگی و انجام کارهای نیک تلاش کند فردای قیامت غبطه می خورد که چرا بیشتر انجام نداده است و کسی که کار خلاف و گناه انجام دهد پشیمان و سرافکنده خواهد بود.

۲۱- قالَ (علیه السلام): إنّ الْوُصُولَ إلَی اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ سَفَرٌ لا یُدْرَکُ إلاّ بِامْتِطاءِ اللَّیْلِ. ([۲۱])

فرمود: همانا رسیدن به خداوند متعال و مقامات عالیه یک نوع سفری است که حاصل نمی شود مگر با شب زنده داری و تلاش در عبادت و جلب رضایت او در امور مختلف .

۲۲- قالَ (علیه السلام): الْمَقادیرُ الْغالِبَهِ لا تُدْفَعُ بِالْمُغالَبَهِ، وَ الاْرْزاقُ الْمَکْتُوبَهِ لا تُنالُ بِالشَّرَهِ، وَ لا تُدْفَعُ بِالاْمْساکِ عَنْها. ([۲۲])

فرمود: مقدّراتی که در انتظار ظهور می باشد با زرنگی و تلاش از بین نمی رود و آنچه مقدّر باشد خواهد رسید، همچنین رزق و روزی هر کس، ثبت و تعیین شده است و با زیاده روی در مصرف به جائی نخواهد رسید؛ و نیز با نگهداری هم نمی توان آن را دفع کرد.

۲۳- قالَ (علیه السلام): قَلْبُ الاْحْمَقِ فی فَمِهِ،

وَفَمُ الْحَكيمِ فى قَلْبِهِ. ([۲۳])

فرمود: اندیشه أحمق در دهان اوست، ولیکن دهان و سخن عاقل در درون او می باشد. (یعنی؛ افراد أحمق اوّل حرف می زنند و سپس در جهت سود و زیان آن فکر می کنند، بر خلاف عاقل که بدون فکر سخن نمی گوید).

۲۴- قالَ (علیه السلام): الْمُؤْمِنُ بَرَکَةٌ عَلَى الْمؤْمِنِ وَ حُجَّةٌ عَلَى الْکافِرِ. ([۲۴])

فرمود: وجود شخص مؤمن برای دیگر مؤمنین برکت و سبب رحمت می باشد و نسبت به کفّار و مخالفین حجّت و دلیل است.

۲۵- قالَ (علیه السلام): لا یَشْغَلُکَ رِزْقٌ مَضْمُونٌ عَنْ عَمَل مَفْرُوض. ([۲۵])

فرمود: مواظب باش که طلب روزی که از طرف خداوند متعال تضمین شده تو را از کار و اعمالِ واجب باز ندارد (یعنی؛ مواظب باش که به جهت تلاش و کار بیش از حدّ نسبت به واجبات سُست و سهل انگار نباشی).

۲۶- قالَ (علیه السلام): جُرْأةُ الْوَلَدِ عَلى والِدِهِ فی صِغَرِهِ تَدْعُو إلَی الْعُقُوقِ فی کِبَرِهِ. ([۲۶])

فرمود: رو پیدا کردن و جرئ شدن فرزند هنگام طفولیّت در مقابل پدر، سبب می شود که در بزرگی مورد نفرین و غضب پدر قرار گیرد.

۲۷- قالَ (علیه السلام): أجْمِعْ بَیْنَ الصَّلاتَیْنِ الظُّهْرِ وَالْعَصْرِ، تَری ما تُحِبُّ. ([۲۷])

فرمود: نماز ظهر و عصر را دنباله هم در اوّل وقت انجام بده، که در نتیجه آن فقر و تنگ دستی از بین می رود و به مقصود خود خواهی رسید.

۲۸- قالَ (علیه السلام): أوْرَعُ النّاسِ مَنْ وَقَفَ عِنْدَ الشُّبْهِهِ، أعْبَدُ النّاسِ مَنْ أقامَ الْفَرائِضَ، أزْهَدُ النّاس مَنْ تَرَکَ الْحَرامَ، أشَدُّ النّاسِ اجْتِهاداً مَنْ تَرَکَ الذُّنُوبَ. ([۲۸])

فرمود: پارساترین مردم آن کسی است که از موارد گوناگون شبهه و مشکوک اجتناب و دوری نماید؛ عابدترین مردم آن شخصی است

که قبل از هر چیز، واجبات الهی را انجام دهد؛ زاهدترین انسان ها آن فردی است که موارد حرام و خلاف را مرتکب نشود؛ قوی ترین اشخاص آن شخصی است که هر گناه و خطائی را در هر حالتی که باشد ترک نماید.

۲۹- قالَ (علیه السلام): لا یَعْرِفُ النِّعْمَهَ إلاَّ الشّاکِرُ، وَلا یَشْکُرُ النِّعْمَهَ إلاَّ الْعارِفُ. ([۲۹])

فرمود: کسی قدر نعمتی را نمی داند مگر آن که شکرگزار باشد و کسی نمی تواند شکر نعمتی را انجام دهد مگر آن که اهل معرفت باشد.

۳۰- قالَ (علیه السلام): مِنَ الذُّنُوبِ الَّتی لا یُغْفَرُ قَوْلُ الرَّجُلِ: لَیْتَنی لا أُؤاخِذُ إلاّ بِهذا. ([۳۰])

فرمود: بعضی از گناهانی که آمرزیده نمی شود: خلافی است که شخصی انجام دهد و بگوید: ای کاش فقط به همین خلاف عِقاب می شدم، یعنی؛ گناه در نظرش ناچیز و ضعیف باشد.

۳۱- قالَ (علیه السلام): بِئْسَ الْعَبْدُ عَبْدٌ یَکُونُ ذا وَجْهَیْنِ وَ ذالِسانَیْنِ، یَطْری أخاهُ شاهِداً وَ یَأْکُلُهُ غائِباً، إنْ أُعْطِیَ حَسَدَهُ، وَ إنْ ابْتُلِیَ خَذَلَهُ. ([۳۱])

فرمود: بد آدمی است آن که دارای دو چهره و دو زبان می باشد؛ دوست و برادرش را در حضور، تعریف و تمجید می کند ولی در غیاب و پشت سر، بدگوئی و مذمّت می نماید که همانند خوردن گوشت های بدن او محسوب می شود، چنین شخص دو چهره اگر دوستش در آسایش و رفاه باشد حسادت میورزد و اگر در ناراحتی و سختی باشد زخم زبان می زند.

۳۲- قالَ (علیه السلام): مِنَ التَّواضُعِ السَّلامُ عَلی کُلِّ مَنْ تَمُرُّ بِهِ، وَ الْجُلُوسُ دُونَ شَرَفِ الْمَجْلِسِ. ([۳۲])

فرمود: یکی از نشانه های تواضع و فروتنی آن است که به هر کس برخورد نمائی سلام کنی و در هنگام ورود به

مجلس هر کجا، جا بود بنشینی نه آن که به زور و زحمت برای دیگران جائی را برای خود باز کنی .

۳۳- قالَ (علیه السـلام): مَنْ رَضِیَ بِدُونِ الشَّرَفِ مِنَ الْمَجْلِسِ لَمْ یَزَلِ اللهُ وَ مَلائِکَتُهُ یُصَلُّونَ عَلَیْهِ حَتّی یَقُومَ، مِنَ التَّواضُعِ السَّلامُ عَلی کُلِّ مَنْ تَمُرُّ بِهِ. ([۳۳])

فرمود: کسـی که متکبّر نباشد و موقع ورود به مجلس هر کجا جائی بود بنشـیند تا زمانی که حرکت نکرده باشد خدا و ملائکه هـایش بر او درود و رحمت می فرسـتند؛ از علائـم و نشـانه هـای تواضـع و فروتنی آن است که به هر شخصـی برخورد نمودی سلام کنی.

۳۴- قالَ (علیه السلام): لا تُمارِ فَیَذْهَبُ بَهاؤُکَ، وَ لا تُمازِحْ فَیُجْتَرَأُ عَلَیْکَ. ([۳۴])

فرمود: با کسی جدال و نزاع نکن که بهاء و ارزش خود را از دست می دهی، با کسی شوخی و مزاح ناشایسته و بی مورد نکن وگرنه افراد بر تو جریء و چیره خواهند شد.

۳۵- قالَ (علیه السلام): مَنْ آثَرَ طاعَهَ أبَوَیْ دینِهِ مُحَمَّد وَ عَلیٍّ عَلَیْهِمَاالسَّلام عَلی طاعَهِ أبَوَیْ نَسَبِهِ، قالَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِهُ: لَأُؤثِرَنَّکَ کَما آثَرْتَنی، وَلَاُشَرِّفَنَّکَ بِحَضْرَهِ أبَوَیْ دینِکَ کَما شَرَّفْتَ نَفسَکَ بِإیثارِ حُبِّهِما عَلی حُبِّ أبَوَیْ نَسَبِکَ. ([۳۵])

فرمود: کسی که مقدّم دارد طاعت و پیروی پیغمبر اسلام حضرت محمّد و امیرالمؤمنین امام علیّ صلوات الله علیهما را بر پیروی از پدر و مادر جسمانی خود، خداوند متعال به او خطاب می نماید: همان طوری که دستورات مرا بر هر چیزی مقدّم داشتی، تو را در خیرات و برکـات مقـدّم می دارم و تو را همنشـین پـدر و مـادر دینی یعنی حضـرت رسول و امـام علیّ علیهماالسّـلام می گردانم، همان طوری که علاقه و

محبّت عملی و اعتقادی خود را نسبت به آن ها بر هر چیزی مقدّم داشتی.

۳۶- قالَ (علیه السلام): لَیْسَ مِنَ الْاَدَبِ إظْهارُ الْفَرَحِ عِنْدَ الْمَحْزُونِ. ([۳۶])

فرمود: از ادب و اخلاق انسانی و اسلامی نیست که در حضور شخص مصیبت دیده و غمگین، اظهار شادی و سرور کند.

۳۷- قالَ (علیه السلام): مَنْ کانَ الْوَرَعُ سَجِیَتَهُ، وَالْکَرَمُ طَبیعَتَهُ، وَالْحِلْمُ خُلَّتَهُ، کَثُرَ صدیقُهُ وَالثَّناءُ عَلَیْهِ. ([۳۷])

فرمود: هر کس ورع و احتیاط در روش زندگیش، بزرگواری و سخاوت عادت برنامه اش و صبر و بردباری برنامه اش باشد؛ دوستانش زیاد و تعریف کنندگانش بسیار خواهند بود.

۳۸- قالَ (علیه السلام): أعْرَفُ النّاسِ بِحُقُوقِ إخْوانِهِ، وَأشَدُّهُمْ قَضاءً لَها، أعْظَمُهُمْ عِنْدَاللهِ شَأناً. ([۳۸])

فرمود: هر کس حقوق هم نوعان خود را بشناسد و رعایت کند و مشکلات و نیازمندی های آن ها را برطرف نماید، در پیشگاه خداوند دارای عظمت و موقعیّتی خاصّی خواهد بود.

۳۹- قالَ (علیه السلام): اِتَّقُوا اللهَ وَ کُونُوا زَیْناً وَ لا تَکُونُوا شَیْناً، جُرُّوا إلَیْنا کُلَّ مَوَّدَه، وَ اَدْفَعُوا عَنّا کُلَّ قَبیح، فَإنَّهُ ما قیلَ فینا مِنْ حُسْن فَنَحْنُ أهْلُهُ، وَ ما قیلَ فینا مِنْ سُوء فَما نَحْنُ کَذلِکَ. ([۳۹])

فرمود: تقوای الهی را در همه امور رعایت کنید، و زینت بخش ما باشید و مایه ننگ ما قرار نگیرید، سعی کنید افراد را به محبّت و علاقه ما جذب کنید و زشتی ها را از ما دور نمائید؛ درباره ما آنچه از خوبی ها بگویند صحیح است و ما از هر گونه عیب و نقصی مبّرا خواهیم بود.

۴۰- قالَ (علیه السلام): یَأتی عُلَماءُ شیعَتِنَاالْقَوّامُونَ لِضُعَفاءِ مُحِبّینا وَ أهْلِ وِلایَتِنا یَوْمَ الْقِیامَهِ، وَالْاَنْوارُ تَسْطَعُ مِنْ تیجانِهِمْ عَلی رَأسِ کُلِّ واحِد مِنْهُمْ تاجُ

بَهاء، قَدِ انْبَثَّتْ تِلْکَ الْأنْوارُ فی عَرَصاتِ الْقِیامَهِ وَ دُورِها مَسیرَهَ ثَلاثِمِائَهِ أَلْفِ سَنَه. ([۴۰])

فرمود: آن دسته از علماء و دانشمندان شیعیان ما که در هدایت و رفع مشکلات دوستان و علاقه مندان ما، تلاش کرده اند، روز قیامت در حالتی وارد صحرای محشر می شوند که تاج کرامت بر سر نهاده و نور وی، همه جا را روشنائی می بخشد و تمام أهل محشر از آن نور بهره مند خواهند شد.

## پاورقی ها

[۱] – اصول کافی: ج ۱، ص ۵۱۹، ح ۱۱.

[۲] – حدیقه الشّیعه: ج ۲، ص ۱۹۴، وافی: ج ۴، ص ۱۷۷، ح ۴۲.

[۳] – مستدرک الوسائل: ج ۱۱، ص ۱۸۳، ح ۱۲۶۹۰.

[۴] – تحف العقول: ص ۴۸۹، س ۱۳، بحارالأنوار: ج ۷۵، ص ۳۷۴، ح ۲۶.

[۵] – مستدرک الوسائل: ج ۱۲، ص ۲۶۱، ح ۱۴۰۶۱.

[۶] – مستدرک الوسائل: ج ۸، ص ۳۵۱، ح ۵، بحارالأنوار: ج ۷۱، ص ۱۹۸، ح ۳۴.

[۷] – بحارالأنوار: ج ۵۰، ص ۲۹۶، ضمن ح ۷۰.

[۸] – مستدرک الوسائل: ج ۱۲، ص ۲۶۱، س ۱۵، بحارالأنوار: ج ۷۵، ص ۴۰۱، ضمن ح ۴۲.

[۹] – بحارالأنوار: ج ۱، ص ۹۵، ح ۲۷.

[۱۰] – تحف العقول: ص ۴۸۹ س ۲۰، بحارالأنوار: ج ۷۵، ص ۳۷۴، ح ۳۳.

[۱۱] – بحارالأنوار: ج ۶۸، ص ۳۳۶، س ۲۱، ضمن ح ۲۲.

[۱۲] – تحف العقول: ص ۴۹۸ س ۲۲، بحارالأنوار: ج ۷۵، ص ۳۷۴، ح ۳۵.

[۱۳] – بحارالانوار: ج ۷۱، ص ۱۸۸، ح ۱۵.

[۱۴] – تحف العقول: ص ۴۸۹، س ۱۷، بحارالأنوار: ج ۷۵، ص ۳۷۴، ح ۲۴.

[۱۵] – بحارالأنوار: ج ۷۵، ص ۳۷۲، ح ۱۱.

[۱۶] – أعیان الشّیعه: ج ۲، ص ۴۱، س ۳۰، بحارالأنوار:

ج ۷۵، ص ۳۷۲، ح ۱۲.

[۱۷] - احتجاج طبرسی: ج ۲، ص ۵۱۷، ح ۳۴۰، بحارالأنوار: ج ۴۱، ص ۵۵، ح ۵.

[۱۸] - طب الائمّه سیّد شبّر: ص ۳۳۱، س ۸.

[۱۹] - بحارالأنوار: ج ۷۵، ص ۳۷۲، س ۲۱، ضمن ح ۱۲.

[۲۰] - أعیان الشّیعه: ج ۲، ص ۴۲، س ۲، بحارالأنوار: ج ۷۵، ص ۳۷۳، ح ۱۹.

[۲۱] - أعیان الشّیعه: ج ۲، ص ۴۲، س ۲۹، بحارالأنوار: ج ۷۵، ص ۳۸۰، س ۱.

[۲۲] - أعلام الدّین: ص ۳۱۳، س ۳، بحارالأنوار: ج ۷۵، ص ۳۷۹، س ۱۸.

[۲۳] - تحف العقول: ص ۴۸۹، س ۸، بحارالأنوار: ج ۷۵، ص ۳۷۴، ح ۲۱.

[۲۴] - تحف العقول: ص ۴۸۹، س ۷، بحارالأنوار: ج ۷۵، ص ۳۷۴، ح ۲۰.

[۲۵] - تحف العقول: ص ۴۸۹، س ۹، بحارالأنوار: ج ۷۵، ص ۳۷۴، ح ۲۲.

[۲۶] - تحف العقول: ص ۴۸۹، س ۱۴، بحارالأنوار: ج ۷۵، ص ۳۷۴، ح ۲۷.

[۲۷] - کافی: ج ۳، ص ۲۸۷، ح ۶.

[۲۸] - أعیان الشّیعه: ج ۲، ص ۴۲، س ۱، بحارالأنوار: ج ۷۵، ص ۳۷۳، ح ۱۸.

[۲۹] - أعلام الدّین دیلمی: ص ۳۱۳، س ۳، بحارالأنوار: ج ۷۵، ص ۳۷۸، س ۱۶.

[۳۰] - غیبه شیخ طوسی: ص ۲۰۷، ح ۱۷۶، بحارالأنوار: ج ۵۰، ص ۲۵۰، ح ۴.

[۳۱] - بحارالأنوار: ج ۷۵، ص ۳۷۳، ح ۱۴.

[۳۲] - بحارالأنوار: ج ۷۵ ص ۳۷۲ ح ۹.

[۳۳] - بحارالأنوار: ج ۷۸، ص ۴۶۶، ح ۱۲، به نقل از تحف العقول.

[۳۴] - أعیان الشّیعه: ج ۲، ص ۴۱، س ۲۳، بحارالأنوار: ج ۷۵، ص ۳۷۰، ح ۱.

[۳۵] - تفسیر الإمام العسکری (علیه السلام): ص ۳۳۳، ح ۲۱۰.

[۳۶] - بحارالأنوار:

ج ۷۵، ص ۳۷۴، ح ۲۸.

[۳۷] – أعلام الدّین: ص ۳۱۴، س ۷، بحارالأنوار: ج ۷۵، ص ۳۷۹، س ۲۲.

[۳۸] – احتجاج طبرسی: ج ۲، ص ۵۱۷، ح ۳۴۰.

[۳۹] – بحارالأنوار: ج ۷۵، ص ۳۷۲، س ۱۸.

[۴۰] – تفسیر الإمام العسکری (علیه السلام): ص ۳۴۵، ح ۲۲۶.

## بعضی از کلمات حکمت آمیز حضرت عسکری علیه السلام

اوّل قالَ علیه السلام: (لاتُمارِ فَیَذْهَبُ بَهاؤُکَ وَ لاتُمازِحْ فَیُجْتَری عَلَیْکَ)؛

فرمود: جدال مکن پس می رود خوبی و حسن تو و مزاح مکن که جرأت می کنند و دلیر می شوند بر تو.

فقیر گوید: گذشت در کلمات حضرت امام رضا علیه السلام مذمت مراء و در کلمات حضرت موسی بن جعفر علیه السلام گذشت کلامی در مزاح.

دوّم قالَ علیه السلام: (مِنَ التَّواضُعِ، اَلسَّلامُ عَلی کُلِّ مَنْ تَمُرُّ بِهِ وَ الْجُلُوسُ دُونَ شَرَفِ الْمَجْلِسِ)؛ (۴۵)

فرمود: از تواضع است آنکه سلام کنی بر هر کس که می گذری بر او و آنکه بنشینی در جائی که پست تر است از مکان شریف مجلس.

مؤلف گوید: که گذشت نظیر این در کلمات حضرت امام محمّد باقر علیه السلام.

سوّم قالَ علیه السلام: (اَوْرَعُ النّاسَ مَنْ وَقَفَ عِنْدَ الشُّبْهَهِ، اَعْبَدُ النّاسِ مَنْ اَقامَ عَلی الْفَرآئِضِ، اَزْهَدْ النّاسِ مِنْ تَرَکَ الْحَرامَ، اَشَدُّ النّاسِ اجْتِهادا مَنْ تَرَکَ الذُّنُوبَ)؛ (۴۶)

فرمود: پارساترین مردم کسی است که توقف کند نزد شبهه و عابدترین مردم کسی است که به پا دارد فرائض را و زاهدترین مردم کسی است که ترک کند حرام را و از همه مردم کوشش و مشقتش بیشتر است کسی که ترک کند گناهان را.

چهارم قالَ علیه السلام: (قَلْبُ الاَحْمَقِ فی فَمِهِ وَ فُمُ الْحَکیمِ فی قَلْبِهِ). (۴۷)

فرمود: دل آدم احمق در دهانش است و دهان مرد حکیم در دلش است.

حاصل آنکه شخص احمق اول چیزی را می گوید بعد از آن تأمل در آن می کند که آیا صلاح بود گفتن این کلام یا نه؟ بعکس شخص حکیم که اول تأمل می کند در کلامی که می خواهد بگوید پس اگر صلاح دید گفته شود می گوید آن را.

پنجم قالَ علیه السلام: (لایَشْغَلُکَ رِزْقٌ مَضْمُونٌ عَنْ عَمَلٍ مَفْرُوضٌ)؛ (۴۸)

فرمود: مشغول نسازد تو را روزی که خدا ضامن آن شده از عملی که بر تو فرض است.

ششم قالَ علیه السلام: (لَیْسَ مِنَ الاَدَبِ اظْهارُ الْفَرَحِ، عِنْدَ الْمَحْزُونِ)؛ (۴۹)

فرمود: از ادب دور است ظاهر کردن خوشحالی نزد شخص غمناك.

فقیر گوید: شاید شیخ سعدی از این کلمه مبارکه اخذ کرده باشد قول خود را:

چو بینی یتیمی سرافکند پیش

مزن بوسه بر روی فرزند خویش

هفتم قالَ علیه السلام: (رِیاضَةُ الْجاهِلِ وَرَدُّ الْمُعْتادِ عَنْ عادَتِهِ کَالْمُعْجِزِ؛ (۵۰))

فرمود: رام کردن و تربیت شخص جاهل و برگردانیدن صاحب عادت را از عادتش مثل معجزه است.

فقیر گوید: روایت شده از حضرت عیسی علیه السلام که فرمود مداوا کردم مریضان را پس شفا یافتند به اذن خدا و زنده کردم مردگان را به اذن خدا و معالجه کردم احمق را و قدرت نیافتم بر اصلاح او! (۵۱)

هشتم (قالَ علیه السلام: لاتُکْرِمِ الرَّجُلَ بِما یَشُقُّ عَلَیْه)؛ (۵۲)

فرمود: اکرام مکن شخص را به آن چیزی که شاق و دشوار است بر او.

نهم قالَ علیه السلام: (مَنْ وَعَظ اَخاهُ سِرّا فَقَدْ زانَهُ وَ مَنْ وَعَظَهُ عَلانِیَهً فَقَدْ شانَهُ)؛ (۵۳)

فرمود: کسی که موعظه برادر خود را در پنهانی همان آراست او را و کسی که موعظه کرد او را آشکار همانا عیب کرد او را.

دهم قالَ علیه السلام: (مَنْ اَنِسَ بِاللّهِ اِسْتَوْحَشَ

مِنَ النّاسِ). (۵۴)

فرمود: هر کسی که انس به خدا گرفت وحشت کند از مردم.

فقیر گوید: که این فرمایش را شیخ سعدی در این اشعار گنجانیده:

چنین دارم از پیر داننده یاد

که شوریده ای سر به صحرا نهاد

پدر در فراقش نخورد و نخفت

پسر را ملامت نمودند و گفت

از آنگه که یارم کس خویش خواند

دگر با کسم آشنایی نماند

به حقش که تا حق جمالم نمود

دگر هرچه دیدم خیالم نمود

به صدقش چنان سر نهادم قدم

که بینم جهان با وجودش عدم

دگر با کسم برنیاید نفس

که با او نماند دگر جای کس

گر از هستی خود خبر داشتی

همه خلق را نیست پنداشتی

قالَ اللّهُ تَعالی: (قُلِ اللّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ) (۵۵). (وَ قال اَمیرُ الْمُؤْمِنینَ علیه السلام: عِظَمُ الْخالِقِ عِنْدَك یَصَغِّرُ الْمَخْلُوقَ فی عَیْنِکَ). (۵۶)

یازدهم قالَ علیه السلام: (لَوْ عَقَلَ اَهْلُ الدُّنْیا خَرِبَتْ). (۵۷)

فرمود: آن حضرت که اگر اهل دنیا دانائی و فهم داشتند و دریافت می کردند، دنیا خراب و ویران می شد!

دوازدهم فرمود آن حضرت که همانا از برای جود و بخشش اندازه و مقداری است، پس هرگاه زیاد شد از آن مقدار پس آن اسراف است؛ و از برای حزم و احتیاط مقداری است پس هرگاه زیاد شد از آن مقدار پس آن جبن و ترس است و از برای اقتصاد و میانه روی مقداری است پس هرگاه زیاد شد بر آن پس آن بخل است، و از برای شجاعت مقداری است پس هرگاه زیاد شد بر آن پس آن تهور و بی باکی است و کافی است تو را از برای ادب کردن نفست اجتناب کردنت از چیزی که مکروه و ناپسند می شماری از غیر خودت. (۵۸)

منبع: منتهی الآمال

۴۵- (بحارالانوار) ۷۵/۳۷۲.

۴۶-

(بحارالانوار) ۷۵/۳۷۳.

۴۷- (بحارالانوار) ۷۷۵/۳۷۴.

۴۸- (بحارالانوار) ۷۵/۳۷۴.

۴۹- (بحارالانوار) ۷۵/۳۷۴.

۵۰- (بحارالانوار) ۷۵/۳۷۴.

۵۱- (بحارالانوار) ۶۹/۳۲۰.

۵۲- (بحارالانوار) ۷۵/۳۷۴.

۵۳- (بحارالانوار) ۷۵/۳۷۴.

۵۴- (بحارالانوار) ۷۵/۳۷۹.

۵۵- سوره انعام (۶)، آیه ۹۱.

۵۶- (نهج البلاغه) ترجمه شهیدی ص ۳۸۳، حکمت ۱۲۹.

۵۷- (بحارالانوار) ۷۵/۳۷۹.

۵۸- (بحارالانوار) ۷۵/۳۷۷.

## جایگاه اندیشه و عمل در سخنان امام حسن عسکری علیه السلام

### مقدمه

جواد خرمی

امام حسن عسکری علیه السلام، یازدهمین امام شیعیان، در روز جمعه هشتم ربیع الثانی، سال ۲۳۲ ه ق (۱) در مدینه منوره دیده به جهان گشود. (۲) پدر بزرگوار آن حضرت، امام هادی علیه السلام و مادرش بانویی پارسا و شایسته است که از او به نامهای: «حدیثه »، «سلیل » و «سوسن » یاد شده است. این بانوی گرامی از زنان نیکوکار و دارای بینش اسلامی بود. در فضیلت او همین بس که پس از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام پناهگاه و نقطه اتکای شیعیان در آن دوره بحرانی و پراضطراب به شمار می رفت. (۳)

مدت امامت امام حسن عسکری علیه السلام شش سال و با سه نفر از خلفای عباسی که هر یک از دیگری ستمگرتر بودند،

معاصر بود: المعتز بالله، المهتدی بالله والمعتمد بالله.

امامت حضرت از سال ۲۵۴ شروع شد و در ۲۶۰ ه ق با شهادت آن حضرت پایان یافت؛ آن حضرت در هشتم ربیع الاول ۲۶۰ و در ۲۸ سالگی در شهر سامراء توسط احمد معتمد، پانزدهمین خلیفه عباسی، مسموم شد و به شهادت رسید و در خانه خود در سامراء در کنار مرقد پدرش به خاک سپرده شد. (۴)

به مناسبت سالروز شهادت آن امام همام، در این مجال نگاهی داریم به «جایگاه اندیشه و عمل » در سخنان نورانی آن حضرت.

## اهمیت اندیشه و عمل در فرهنگ اسلامی

اساس تمام پیشرفتهای مادی و معنوی بشر در طول تاریخ، اندیشه و تفکر از یک طرف، و سعی و تلاش و عمل از طرف دیگر بوده است. اگر بشر قرن بیستم و بیست و یکم، از نظر صنعتی و تکنولوژی به موفقیتهای چشمگیری دست یافته، بر اثر اندیشه و تلاش بوده است؛

چنان که پیشرفتهای معنوی جوامع و افراد نیز بر اثر بهره وری از توان عقل و تفکر و قدرت عمل و تلاش بوده است. پیامبران، امامان و بندگان صالح الهی همگی اهل فکر و تعقل بوده اند. در منزلت ابوذر، امام صادق علیه السلام فرمود: «کان اکثر عباده ابی ذر رحمه الله التفکر والاعتبار؛ بیش ترین عبادت اباذر که رحمت خدا بر او باد، اندیشه و عبرت اندوزی بود.» (۵)

قرآن این کتاب الهی و آسمانی برای اندیشه و تفکر، و تلاش و عمل، ارزش والا و حیاتی قائل است و زیباترین و رساترین سخنان را در باره ارزش دانش و تعقل، و دقت و تفقه بیان نموده است. در قرآن بیش از هزار بار کلمه «علم » و مشتقات آن که نشانه باروری اندیشه است، تکرار شده و افزون بر ۱۷ آیه به طور صریح انسان را دعوت به تفکر نموده، بیش از ۱۰ آیه با کلمه «انظروا؛ دقت کنید»، شروع شده است. بیش از پنجاه مورد کلمه عقل و مشتقات آن به کار رفته است و در چهار آیه نیز قاطعانه به تدبر در قرآن (۶) امر شده است و همچنین از کلمه فقه و تفقه و امثال آن بهره جسته است. (۷)

در مورد عمل هم در قرآن بیش از ۳۵۴ مرتبه لفظ «عمل » و مشتقات آن آمده است و جمله «آمنوا وعملوا الصالحات » بیش از ۶۵ مورد در قرآن مطرح شده است. این مطلب، نشان دهنده لزوم ایمان به عنوان ثمره اندیشه و تفکر، در کنار عمل و تلاش شایسته می باشد.

در روایات معصومین علیهم السلام نیز آثار و فواید مهمی برای تفکر و اندیشه بیان و مطرح

شـده است که بیـان همه آنهـا در این مقال نمی گنجـد و ما تنها به بررسـی این موضوع در کلمات گهربار امام حسن عسـکری علیه السلام می پردازیم.

### الف) جایگاه اندیشه

#### ۱. خدا با اندیشمندان سخن گفته است

با توجه به جایگاه رفیع انـدیشه و تعقل در قرآن، در نوع آیات مربوط به این موضوع روی سـخن با اندیشـمندان است؛ چرا که آنهـا می تواننـد به عمق کتـاب تکوین و هستی، و کتاب آسـمانی قرآن راه یابنـد و از آن بهره گیرنـد و سـعادت دنیا و آخرت خویش را تامین نمایند. اینک به برخی از این آیات اشاره می شود:

«ان فی خلق السـموت و الاـرض و اختلاـف اللیل و النهار والفلک التی تجری فی البحر بما ینفع الناس و مآ انزل الله من السـمآء من مآء فاحیا به الارض بعد موتها و بث فیها من کل دآبه و تصـریف الریح والسـحاب المسخر بین السمآء و الارض لایات لقوم یعقلون »؛ (۸)

«در آفرینش آسـمانها و زمیـن، و آمـد و رفت شب و روز و کشـتی هـایی که در دریـا به سـود مردم در حرکت انـد و آبی که خداونـد از آسـمان نازل کرده و با آن، زمین را پس از مردن، زنـده نموده و انواع جنبندگان را در آن گسترده و [همچنین] در جابجایی بادها و ابرهایی که میان زمین و آسمان مسخرند، نشانه هایی است برای مردمی که می اندیشند.»

در آیه ای دیگر می خوانیم: «ان فی خلق السـموت والارض واختلف الیل والنهار لایت لاولی الالباب * الـذین یذکرون الله قیما وقعودا وعلی جنوبهم ویتفکرون فی خلق السـمو ت والارض ربنا ما خلقت هـذا بطلا سـبحنک فقنا عذاب النار»؛ (۹) «مسلما در آفرینش آسمانها و زمین، و آمد و رفت شب و روز، نشانه هایی

برای خردمندان است. همانها که خدا را در حال ایستاده و نشسته و آن گاه که بر پهلو خوابیده اند، یاد می کنند و در آفرینش آسمانها و زمین می اندیشند [و می گویند: ] بار الها! اینها را بیهوده نیافریده ای، منزهی تو! ما را از عذاب آتش نگاه دار.»

و همچنین در قرآن کریم آمده است: «کذلک نفصل الایات لقوم یتفکرون »؛ (۱۰) بدین گونه این آیات را برای آنان که می اندیشند، شرح می دهیم.»

امام حسن عسکری علیه السلام می فرماید: «انما خاطب الله العاقل؛ (۱۱) فقط خداوند خردمند را مورد خطاب قرار داده است.» این جمله کوتاه و رسا از عمق بسیاری برخوردار است و حکایت از آن دارد که سخن خدا و خطاب او با کسانی است که هم دارای فکر و قدرت تفکرند، و هم از نیروی اندیشه و تدبر استفاده می کنند.

### ۲. عبادت با تفکر

بسیارند کسانی که عبادت را منحصر در انجام نماز و خواندن نمازهای مستحبی و گرفتن روزه های واجب و مستحب می دانند، بدون آنکه در رمز و راز آن اندیشه کنند و یا در زمان و اوضاع آن تعقل نمایند.

امام حسن عسکری علیه السلام با توجه به این خطر و به وجود آمدن و اشاعه آن در جامعه اسلامی، جایگاه ویژه اندیشه و تفکر را این گونه بیان می فرماید: «لیست العباده کثره الصیام والصلوه وانما العباده کثره التفکر فی امر الله؛ (۱۲) عبادت به بسیاری نماز و روزه نیست، همانا عبادت تفکر بسیار در امر خداوند است.»

### ۳. نشانه اندیشمندان

یکی از نشانه های اندیشمندان؛ شیوه سخن گفتن آنان است. نوشته ها، حرفها و کلمات ایشان به خوبی میزان عقل و رشد آنان را بیان می دارد. در این باره امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: «قلب الاحمق فی فمه وفم الحکیم فی قلبه؛ (۱۳) دل نابخرد در دهان او است، و دهان خردمند فرزانه، در دل او.» انسان اندیشمند، اول در اطراف سخن فکر می کند، نفع و زیان آن را بررسی می کند و آن گاه به سخن گفتن اقدام می نماید. ولی انسان بی خرد و کم اندیش، نخست سخن می گوید و بعد در عواقب و اطراف آن به اندیشه می پردازد. در نتیجه، اندیشمند کم تر خطا می کند، و کم اندیشان و یا کج اندیشان کم تر به راه صواب می روند.

دلیل این امر آن است که بر اثر اندیشه، روح و عقل انسانی روشن می شود و در پرتو آن نورانیت، حق و باطل، و درست و نادرست را از یکدیگر تشخیص می دهد، در حالی که بی خردان در ظلمت جهل به سر می برند. به همین جهت، امام حسن عسکری علیه السلام فرمود:

«علیکم بالفکر فانه حیاه قلب البصیر ومفاتیح ابواب الحکمه؛ (۱۴) بر شما باد به اندیشیدن! پس به حقیقت، تفکر موجب حیات و زندگی دل آگاه، و کلیدهای دربهای حکمت است.»

امیر مؤمنان، علی علیه السلام در این مورد فرمود: «من فکر ابصر العواقب؛ (۱۵) هر که اندیشه کند، عواقب کارها را می بیند.»

### ۴. عاقبت نیندیشیدن

عالم آخرت تجسم وسیع و گسترده ای از عالم دنیا است و همه حقایق این جهان در آنجا به صورت متناسبی مجسم می گردد. آنها که با عقل خود اندیشه نکردند و با چشم جانشان در دیدن حقایق دقت به خرج ندادند، در روز قیامت نابینا محشور می شوند. امام حسن عسکری علیه السلام این حقیقت را با گوشزد کردن آیه ای از قرآن، برای اسحاق بن اسماعیل نیشابوری در طی نامه ای چنین بیان می کند:

« ... فاتم الله علیک یا اسحاق وعلی من کان مثلک ممن قد رحمه الله وبصره بصیرتک نعمته ... فاعلم یقینا یا اسحاق انه من خرج من هذه الدنیا اعمی فهو فی الآخره اعمی واضل سبیلا؛ یا اسحاق لیس تعمی الابصار ولکن تعمی القلوب التی فی الصدور وذلک قول الله فی محکم کتابه حکایه عن الظالم اذ یقول (۱۶): «رب لم حشرتنی اعمی و قد کنت بصیرا * قال کذ لک اتتک ءایتنا فنسیتها و کذ لک الیوم تنسی »؛ (۱۷)

ای اسحاق! خداوند بر تو و امثال تو از آنهایی که مورد رحمت الهی قرار گرفته و همچون تو دارای بصیرت خدادادی می باشند، نعمت خویش را تمام کرده است ... پس به یقین بدان ای اسحاق که هر کس از دنیا نابینا بیرون رود، در آخرت هم نابینا و گمراه خواهد بود. ای

اسحاق! چشمها نابینا نمی شوند؛ بلکه دلهایی که در سینه ها هستند نابینا می شوند. و این سخن خداوند در کتاب متقن خویش است آنجا که از زبان انسان ستم پیشه بیان می کند: «پروردگارا چرا مرا نابینا محشور نمودی با اینکه دارای چشم بودم؟ [خداوند در جواب] می فرماید: همان گونه که آیات ما برای تو آمد و تو آنها را فراموش کردی، امروز نیز تو فراموش خواهی شد.»

## ب) جایگاه عمل در کنار فکر

### مقدمه

فکر و اندیشه، و یا تامل و تدبر آن گاه ارزش حقیقی و عینی خویش را نشان می دهد که منجر به عمل و تلاش و سعی و کوشش شود وگرنه تفکری که منهای عمل باشد، ارزش واقعی را نخواهد داشت. در واقع، فکری مطلوب و کارساز است که به عمل صالح بینجامد.

امام صادق علیه السلام فرمود: «التفکر یدعو الی البر والعمل به؛ (۱۸) اندیشه، [انسان را] به سوی نیکی و عمل به آن فرا می خواند.»

همچنان که در تعریف عقل از زبان احادیث اسلامی می خوانیم: «العقل ما عبد به الرحمان واکتسب به الجنان؛ (۱۹) عقل چیزی است که خدای مهربان به وسیله آن پرستیده شود، و بهشتها توسط آن به دست آید.»

امام حسن عسکری علیه السلام در کنار اندیشه و فکر، بر عمل و رفتار شایسته تاکید نموده است و گاهی به صورت کلی می فرماید: «لا یشغلك رزق مضمون عن عمل مفروض؛ (۲۰) [توجه] به روزی تضمین شده، تو را از کار واجب روی گردان نکند.»

امام عسکری علیه السلام گاهی با بیان جزئیات، بر عمل و رفتار درست تاکید کرده است. این کار از چند طریق انجام شده است:

### ۱. بیان اوصاف رفتاری شیعیان

در این بخش امام حسن عسکری علیه السلام بر اوصاف عملی و رفتاری که در مورد رابطه انسان با خالقش، جامعه اش، خانواده اش و با خودش مطرح است، انگشت نهاده است که این مسئله به خوبی اهمیت «عمل گرایی » را در کنار «اندیشه گرایی » نشان می دهد. از جمله به شیعیانش فرمود:

«اوصیکم بتقوی الله والورع فی دینکم، والاجتهاد لله وصدق الحدیث واداء الامانه الی من ائتمنکم من بر او فاجر، وطول السجود وحسن الجوار فبهذا جاء

محمد صلی الله علیه و آله صلوا فی عشایرهم واشهدوا جنائزهم وعودوا مرضاهم، وادوا حقوقهم، فان الرجل منکم اذا ورع فی دینه وصدق فی حدیثه وادی الامانه وحسن خلقه مع الناس؛ قیل: هذا شیعی فیسرنی ذلک؛ (۲۱)

شما را سفارش می کنم به تقوای الهی و ورع در دین خود و کوشش در راه خدا، راستگویی و رد امانت به هر که به شما امانت سپرده - خوب یابد - طولانی بودن سجده و خوب همسایه داری؛ چرا که محمد صلی الله علیه و آله برای اینها آمده است. در گروههای آنها (مخالفان) نماز بخوانید (یعنی در نماز جماعت آنها شرکت کنید)، در تشییع جنازه آنها شرکت کنید و بیمارانشان را عیادت، و حقوق آنان را ادا نمایید؛ زیرا اگر مردی از شما در دین خود ورع داشت و در سخنش راست گفت و امانت را رد کرد و اخلاقش با مردم خوب بود گفته شد: این شیعه است. پس من از این شادمان می شوم.»

همچنین آن حضرت فرمود: «المؤمن برکه علی المؤمن وحجه علی الکافر؛ (۲۲) مؤمن برکتی برای مؤمن، و [اتمام] حجتی بر کافر است.»

### ۲. بیان بهترینها و بدترینها

امام عسکری علیه السلام در باره بهترین مردم چنین می فرماید: «اورع الناس من وقف عند الشبهه، اعبد الناس من اقام علی الفرائض، ازهد الناس من ترک الحرام، اشد الناس اجتهادا من ترک الذنوب؛ (۲۳) پارساترین مردم کسی است که در شبهات توقف کند، عابدترین مردم کسی است که واجبات را به جا آورد، زاهدترین مردم کسی است که از حرام دوری کند و کوشاترین مردم کسی است که گناهان را ترک کند.»

حضرتش در باره پست ترین بندگان فرمود: «بئس العباد

عبـد یکون ذاوجهین وذا لسانین، یطری اخاه شاهدا ویاکله غائبا، ان اعطی حسده وان ابتلی خانه؛ (۲۴) بدترین بندگان، بنده ای است که دارای دو چهره و دو زبان باشد؛ در حضور برادرش او را می ستاید، و پشت سر، او را می خورد. اگر به او چیزی عطا شود، حسد می رزد و اگر گرفتار گردد، به او خیانت می کند.»

### ۳. ستایش از برخی رفتارها

آن امام همام در ستایش برخی اعمال فرمود: «خصـلتان لیس فوقهما شـی ء! الایمان بالله، ونفع الاخوان؛ (۲۵) دو خصلت است که برتر از آن چیزی نیست: ایمان به خداوند و فایده رساندن به برادران.»

همچنین در مورد فروتنی فرمود: «التواضع نعمه لا یحسد علیها؛ (۲۶) فروتنی نعمتی است که مورد حسد قرار نمی گیرد.»

و در جـای دیگر فرمـود: «من التواضـع السـلام علی کـل من تمر به؛ والجلـوس دون شـرف المجلس؛ (۲۷) نشانه فروتنی سـلام نمودن بر تمام کسانی است که بر آنها می گذری و نشستن در غیر صدر مجلس است.»

### ۴. نکوهش بعضی از کارها

برای ارزش یابی عمل لازم است رفتارهای شایسته از غیر آن بازشناسی شود. در این باره امام حسن عسکری علیه السلام علاوه بر شـناسایی برخی اعمـال نیـک و شایسـته، نفرت خویش را از برخی کردارهـای ناشایست اظهار نموده و آن را مورد نکوهش قرار داده است، از جمله در مورد اظهار شادمانی در نزد غمدیـده می فرماید: «لیس من الادب اظهار الفرح عند المحزون؛ (۲۸) اظهار شادمانی در برابر انسان غمدیده، خلاف ادب است.»

خواسـته های ذلت آور یکی دیگر از اعمال زشت است که امام عسـکری علیه السلام در مورد آن می فرماید: «ما اقبح بالمؤمن ان تکون له رغبه تذله؛ (۲۹) چه زشت است برای مؤمن که به دنبال خواهشی برود که او را ذلیل و خوار می کند.»

غضب نیز از جمله این رفتارهاست که تمام بـدیها را به سوی آدمی سـرازیر می نمایـد: «الغضب مفتاح کل شـر؛ خشم کلید هر بدی است.»

### پی نوشت ها

۱) مسعودی و علی بن عیسی اربلی تولد حضرت را در سال ۲۳۱ ق دانسته اند.

۲) اصول کافی، ج ۱، ص ۵۰۳؛ الارشاد، ص ۳۳۵.

۳) الانوار البهیه، ص ۱۵۱.

۴) الارشاد، ص ۳۵۴ و بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۳۶.

۵) بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۴۳۱.

۶) نحل/۴۴؛ آل عمران/۱۹۱و نحل ۶۹.

۷) آمار استخراج شده بر اساس اطلاعات کتاب «المعجم المفهرس » محمد فؤاد عبد الباقی (دار الحدیث القاهره) می باشد.

۸) بقره/آیه ۱۶۴.

۹) آل عمران/۱۹۰ و ۱۹۱.

۱۰) یونس/۲۴.

۱۱) تحف العقول، ص ۵۱۶، ح ۴.

۱۲) تحف العقول، ص ۵۱۸، ح ۱۳؛ وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۱۵۳؛ اصول کافی، ج ۲، ص ۵۵ و بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۳۲۲.

۱۳) تحف العقول، ۵۱۹، ح ۲۱.

۱۴) بحار الانوار، ج ۸، ص ۱۱۵ و الحکم

الزاهره، ج ۱، ص ۱۹.

۱۵) همان و غرر الحکم، ص ۶۶۵.

۱۶) تحف العقول، ص ۵۱۳ و ۵۱۴.

۱۷) طه/۱۲۶.

۱۸) وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۱۵۳ و مجموعه ورام، ج ۲، ص ۳۲۷.

۱۹) همان، ص ۱۶۱ و اصول کافی، ج ۱، ص ۱۱.

۲۰) تحف العقول، ص ۵۱۹، ح ۲۲.

۲۱) همان، ۵۱۸، ح ۱۲؛ وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۳۸۹، ح ۲.

۲۲) همان، ص ۵۱۹، ح ۲۰.

۲۳) همان، ص ۵۱۹، ح ۱۸ و انوار البهیه (همان) ص ۳۱۸.

۲۴) تحف العقول (همان) ص ۵۱۸، ح ۱۴.

۲۵) همان، ص ۵۲۰، ح ۲۶.

۲۶) همان، ص ۵۲۰، ح ۳۱.

۲۷) همان، ص ۵۱۷، ح ۹.

۲۸) همان، ص ۵۲۰، ح ۲۸ و منتهی الآمال، ج ۲، ص ۲۷۳ ح ۶.

۲۹) همان، ص ۵۲۰، ح ۳۵.

## جلوه های هدایت در سیره و سخن امام حسن عسکری علیه السلام

### مقدمه

محمد عابدی

امام حسن عسکری علیه السلام یازدهمین ستاره هدایتی است که در آسمان امامت درخشید و هدایت عملی مردم را عهده دار

شـد. از اینرو در کنـار القاب متعـدد آن حضـرت که هر یک گویای بعـدی از شخصـیت عظیم اوست،ماننـد: عسـکری، رفیق، زکی، فاضـل، امین، میمون، نقی، طـاهر، مؤمن بـالله، صادق، صامت، امین علی سـر الله، علام، ولی الله، سـراج اهل الجنه، خزانه الوصیین، (۱) مضـی، شافی، مرضـی، خالص، خاص، تقی، شـفیع، سخی، موفی و مستودع (۲)، مـا با القابی چون: ناطق عن الله (۳)، مرشـد الی الله (۴)، هادی و مهتـدی (۵) نیز رو به رو می شویم که گویـای همان وظیفه اصـلی امامت (تـداوم هـدایتگری بشریت) است.

در این مقاله برگهایی از کارنامه هدایتگری حضرت را مرور می کنیم. تفاوت اساسی ائمه و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در چگونگی هدایتگری و انجام رسالت قرآنی، به موضوع

حاکمیت برمی گردد. ائمه به دلیل نداشتن حاکمیت با مشکلات بسیاری رویارو بودند. از این رو، وظیفه هدایتگری را با ابزارها و شیوه های بسیار متنوعی که متناسب با شرایط عصر و زمان بود، به پیش می بردند. ناآرامی های داخلی در کنار اختناق، ویژگی عمده عصر امام عسکری است و آن حضرت در یکی از سخت ترین شرائط پیش آمده برای سلسله امامت، به هدایت امت می پرداخت.

جلوه های هدایت در سیره و سخن امام عسکری علیه السلام

### ۱. هدایت با رفتار و کردار

کارآمدترین ابزار تاثیر در هدایت، رفتار و کردار هدایتگران است. این سخن از امام صادق علیه السلام را به یاد آوریم که «کونوا دعاه للناس بغیر السنتکم؛ (۶) مردم را با غیر زبان خود دعوت کنید.» و هر چه ایمان و عمل قوی تر شود، تاثیر پذیری مخاطبان فزون تر خواهد گشت و هر چه از میزان هماهنگی بین عمل هدایتگران و سخنان آنان کاسته شود، تاثیرپذیری مخاطبان نیز کاهش می یابد؛ لذا امام علی علیه السلام می فرمود: «ان الوعظ الذی لایمجه سمع ولایعدله نفع ما سکت عنه لسان القول ونطق به لسان الفعل؛ (۷) اندرزی که هیچ گوشی آن را ناخوش ندارد و هیچ سودی با آن برابری نکند، اندرزی است که زبان گفتار در مورد آن ساکت و زبان رفتار به آن گویا باشد.» درخشنده ترین جلوه هدایت در سیره امام حسن عسکری علیه السلام نیز مربوط به همین نوع هدایت است.

شیخ مفید به نقل از محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن موسی بن جعفر می نویسد: زمانی که ابومحمد صلی الله علیه و آله زندانی بود، عباسیان نزد صالح بن وصیف آمدند و گفتند بر او سخت بگیر! صالح گفت: چگونه چنین کنم! من دو

نفر از بدترین انسانها را که می شناختم، مامور او کردم، ولی آن دو حالا به عبادت و روزه روی آورده اند و در حدی عالی به آن پایبندند. صالح دستور داد آن دو را حاضر کنند و آن گاه پرسید: وای بر شما! چرا با این مرد چنین مهربانانه رفتار می کنید؟! گفتند: درباره مردی که روزها را روزه می گیرد و تمام شب را به عبادت می گذراند! او ساکت است و عبادت می کند و هر لحظه به او می نگریم، لرزه به اندامان می افتد. عباسیان وقتی این سخنان را شنیدند، ناامید شدند و بازگشتند. (۸)

باشکوه ترین جلوه هدایت از طریق رفتار عملی را به نقل از شیخ کلینی رحمه الله بشنویم که می گوید: «ابومحمد علیه السلام نزد علی بن نارمش که از کینه توزترین مردم نسبت به خاندان ابوطالب بود، زندانی شد. به او گفتند: با او [امام] سخت گیر باش! امام تنها یک روز نزد او بود که علی بن نارمش تسلیم حضرت شد و چون تحت تاثیر امام بود، به چهره حضرت نمی نگریست. وی در حالی از نزد امام بیرون رفت که با بصیرت ترین مردم بود و بیش از دیگران به عظمت و فضائل امام پی برده بود.» (۹)

### ۲. استفاده از شیوه نامحسوس

امام حسن عسکری علیه السلام به دلیل خفقان عصر، از شیوه های نامحسوس و پنهان بیشتر سود می برد و امور امت را مخفیانه اداره می کرد. گاه پیش می آمد که بعد از سالها مردم و خلفا متوجه هدایت شدن مسیحیان و ... می شدند. (۱۰) زمانی به بازسازی روحی و اعتقادی هدایتگران شیعی می پرداخت و در مواقعی هم به کنترل و رفع نواقص کار آنان مشغول می شد.

محمد بن ربیع شائی می گفت: با یکی

از ثنویها (۱۱) در اهواز به بحث و مناظره پرداختم؛ در حالی که تا حدودی تحت تاثیر سخنان آن شخص قرار گرفته بودم به سر من رای (سامرا) رفتم. در خانه احمد بن خصیب نشسته بودم که امام ابومحمد علیه السلام را دیدم که از حضور در جمع مردم به خانه اش باز می گشت. وقتی به نزدیکی من رسید، نگاهی به من کرد و با انگشت سبابه اش اشاره فرمود: احد، احد، فرد. (۱۲)

### ۳. استفاده از ظرفیتهای امامت

امام حسن عسکری علیه السلام از کرامت هم برای هدایت بهره می برد و به شیوه های گوناگون در تصحیح عقاید و هدایت امت می کوشید. علامه مجلسی از ادریس بن زیاد نقل می کند: درباره آنان (ائمه) خیلی تندروی می کردم. روزی برای دیدار ابومحمد علیه السلام روانه سامرا شدم و از شدت خستگی بر پلکان حمامی به خواب فرو رفتم. با ضربه عصای مخصوص ابومحمد علیه السلام بیدار شدم. ایشان را شناختم و بلند شدم. امام سوار بود و غلامان پیرامونش را گرفته بودند. پشت پا و زانوی حضرت را بوسیدم و این نخستین برخورد من با ایشان بود. به من فرمود: ای ادریس! «بل عباد مکرمون لایسبقونه بالقول وهم بامره یعملون »؛ (۱۳) «بلکه آنان (فرشتگان) بندگان گرامی داشته شده اند و در گفتار بر او سبقت نمی گیرند و به فرمان وی عمل می کنند.» عرض کردم: مولای من، همین مطلب مرا بس است و تنها برای پرسیدن آن آمده بودم. (۱۴)

### ۴. پاسخ به شبهات

از دیگر جلوه های هدایت امام می توان به پاسخ گویی حضرت به پرسشها و شبهات پیرامون اعتقادات و مسائل دینی اشاره کرد. آن حضرت از این طریق پاسدار دین در برابر شبهات بود و گوهر بی غبار دین را در اختیار امت جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار می داد. ابوهاشم جعفری می گوید که از امام پرسیدم: چرا ارث زن یک سهم و مرد دو سهم است؟ فرمود: چون جهاد و پرداخت مخارج به عهده زن نیست و نیز پرداخت دیه قتل خطا بر عهده مردان است و چیزی بر زن نیست. (۱۵)

همین طور در نامه ای به اسحاق بن اسماعیل نیشابوری (از یاران حضرت) به شبهاتی پیرامون واجبات

مالی (مانند خمس و زکات..). پاسخ می دهد و می نویسد:

«به راستی که خدا از منت و رحمتش، واجباتی را بر شما مقرر کرد، نه به خاطر نیازی که به آنها داشت، بلکه به جهت محبت به شما - که جز او شایسته پرستش نیست - تا بد را از خوب جدا کند و آنچه را در دل دارید، بیازماید و برای رسیدن به رحمت خدا بر همه سبقت گیرید و مایه تفاضل مقامهای بهشتی شما شود، لذا حج و عمره و اقامه نماز و پرداخت زکات و انجام روزه و پایبندی به ولایت را بر شما مقرر داشته است. برای فهمیدن فرائض دری را به سوی شما گشوده است و کلیدی برای رسیدن به آنها قرار داده است. اگر محمد صلی الله علیه و آله و اوصیای از فرزندانش نبودند، شما سرگردان می شدید و همچون حیوانات هیچ یک از واجبات را نمی دانستید. آیا برای ورود به شهر راهی جز دروازه وجود دارد؟ پس وقتی خدا بر شما با نصب امامان - پس از پیامبر - منت نهاد، در کتاب بزرگ خود فرمود: «الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا» (۱۶)، او همچنین برای اولیای خود بر شما حقوقی مقرر داشته که شما را مامور به ادای آن فرموده است تا آنچه از همسر و اموال و خوردنی و آشامیدنی دارید، بر شما حلال باشد. خدا فرموده است: «قل لااسئلکم علیه اجرا الا الموده فی القربی » (۱۷) و بدانید هر که بخل ورزد، به خود بخل ورزیده است و خدا بی نیاز است و شما نیازمندید ... » (۱۸)

## ۵. افشاگری برای حفظ دین

از فتنه هایی

که در عصـر معتمـد پیش آمـد و کیـان مسـلمین را در خطر قرار داد، موضوع جـاثلیق مسـیحی بیش از همه مورد توجه بود؛ به گـونه ای که اسـلام را در آسـتانه تزلزل قرار داد و اگر نبود افشـاگری امـام حسن علیه السـلام، خطری بزرگ دین اسـلام را به ورطه ذلت می کشانـد. امام با اینکه مظلوم واقع شده و خلافت از وی دریغ شده و در اختیار عباسـیان بود، برای حفظ دین قیام کرد و چراغ هدایت را روشن نگاه داشت. ابن صـباغ مالکی آورده است که ابوهاشم گفت: زندانی شدن ابومحمد علیه السلام چندان نپایید که مردم سر من رای (سامرا) دچار قحطی شدیدی شدند. معتمد علی الله، پسر متوکل، دستور داد مردم برای طلب باران از شـهر بیرون روند. مردم سه روز طلب باران کردند، اما باران نیامد. روز چهارم چاثلیق مسیحی همراه مسیحیان و راهبان به صـحرا رفت. راهبی میـان آنان بود که هر گاه دست به آسـمان می گشود، باران سـیل آسا می باریـد. روز دوم هم به همین منظور بیرون رفتنـد و باران فراوانی باریـد؛ چنان که مردم سـیراب شدند و درخواست کردند باران قطع شود. این ماجرا موجب شگفتی و تردیـد مسـلمانان شد و گروهی به مسـیحیت متمایل شدند. خلیفه شخصـی را نزد صالح بن وصـیف فرسـتاد و گفت: ابومحمـد حسن بن علی را از زنـدان آزاد کن و او را نزد من بیاور. وقتی امام آمـد، خلیفه گفت: امت محمد علیه السـلام را از این هلاکت و بـدبختی رها کن. امام فرمود: به آنها بگو فردا هم از شـهر بیرون رونـد. خلیفه گفت: وقتی مردم از باران بی نیاز شده اند، برای چه بیرون

بروند؟ فرمود: برای اینکه شک را از آنان بزدایم و از ورطه ای که در آن گرفتار آمده و با آن عقل و اندیشه ساده لوحان را به تباهی کشیده انـد رها سازم. به این ترتیب، روز بعد هم آنان بیرون رفتند و امام با جمعیتی انبوه از مسـلمانان نیز از شـهر خارج شد.

نصـارا طبق معمول درخواست بـاران کردنـد و آن راهب دسـتهایش را به آسـمان بلنـد کرد و نصـارا و راهبان نیز دست به دعا برداشـتند. همان زمان ابری پیـدا شد و باران آمد. امام دسـتور داد دست راهب را بگیرند و آنچه در دست دارد، خارج سازند. وقتی چنین کردند، دیدند اسـتخوانی میان انگشتان اوست. آن را گرفتند و نزد امام آوردند. حضرت آن را در پارچه ای پیچید و به راهب فرمود: حالا درخواست باران کن. او درخواست کرد، اما باران نیامـد. بلکه ابرها هم کنار رفت و خورشـید پیدا شد. مردم شـگفت زده شدنـد و خلیفه از امام علت آن را پرسـید، فرمود: در دست او قطعه ای از اسـتخوان یکی از پیامبران خدا بود که از قبور انبیا به دست آورده اند. هرگاه اسـتخوان پیامبری زیر آسمان ظاهر شود، باران سیل آسا می بارد. مردم با گفتار امام آرام شدند و دلهاشان مطمئن شد. (۱۹)

### ۶. یادآوری سنتهای متروک

از دیگر شـیوه های هدایت در سیره امام عسکری علیه السلام، بیان سنتهای متروک بود. آن حضرت با این شیوه، غبار غربت از احکام و فرائض الهی می زدود و آنها را بار دیگر به صـحنه اجتماع می کشاند، شیوه ای که در هر عصر و دوره ای هدایتگران الهی، موظف به پیگیری آن هستند. امام عسکری علیه السلام در حضور جمعی هفتاد نفری از زائران

کربلا که به مناسبت تولد حضرت حجت به سامرا و خانه حضرت آمده بودند، بی آنکه آنان بپرسند، فرمود: برخی از شما می خواهند درباره اختلاف بین شما و دشمنان خدا و ما که اهل قبله و مسلمان هستند، بپرسند. از این رو، شما را در جریان آن اختلافها قرار می دهم و شما دقت کرده و بدان پی ببرید. گفتند: آری ای مولا! به خدا سوگند در نظر داشتیم همین مطلب را بپرسیم. فرمود: خدای عزوجل به رسولش وحی فرمود: تو و علی و فرزندان او را که حجتهای من هستند و پیروان آنها را، به ده ویژگی اختصاص دادم:

۱. پنجاه و یک رکعت نماز؛ ۲. انگشتری به دست راست کردن؛ ۳. تعقیب بعد از نماز؛ ۴. اذان و اقامه را دو تا دو تا گفتن؛ ۵. گفتن حی علی خیرالعمل؛ ۶. بلند گفتن بسم الله الرحمن الرحیم؛ ۷. قنوت در نماز؛ ۸. خواندن نماز عصر هنگام آفتاب روشن و صاف (وسط روز)؛ ۹. خواندن نماز صبح هنگام دمیدن سپیده که هوا هنوز تاریک است؛ ۱۰. خضاب کردن موی سر و صورت.

آن مرد که حق ما را غصب کرد، با گروه خود در نماز با ما به مخالفت پرداختند و عوض پنجاه و یک رکعت نماز در هر شبانه روز، نماز تراویح را در شبهای ماه رمضان قرار دادند و به جای تعقیب بعد از نماز، دست بر سینه گذاشتن را تشریع کردند و عوض انگشتر به دست راست کردن، آن را به دست چپ کردند. در اذان و اقامه عوض دو بار گفتن فقرات اقامه، فقط اقامه فرادا را انتخاب کردند و به جای «حی

علی خیر العمل »، الصلوه خیر من النوم گفتند. عوض بلند گفتن «بسم الله الرحمن الرحیم »، آن را آهسته گفتند و قنوت را حذف کردند. نماز عصر را به خلاف زمانی که هوا آفتابی و روشن و صاف است، هنگام زردی خواندند و نماز صبح را به جای سپیده صبح و تاریکی هوا، هنگام ناپدید شدن ستارگان خواندند و به جای خضاب کردن موی سر و صورت آن را رها کردند. بیشتر حاضران گفتند: ای سرورا! شما غم و اندوه ما را برطرف ساختید. (۲۰)

بعد از آن هم امام سنتهای متروک دیگری را یادآور شد و به بدعتهای جایگزین اشاره کرد. که از جمله آنها، گفتن چهار تکبیر در نماز میت به جای پنج تکبیر بود.

### پی نوشت

۱) این القاب ریشه روایی دارند. ر. ک: با خورشید سامرا، ص ۲۹ تا ۳۴.

۲) این القاب ریشه روایی ندارند و در کتب تراجم و رجال و تاریخ به تناسب به آن حضرت اطلاق شده اند. همان، ص ۳۴.

۳) بحارالانوار، ج ۳۶، ص ۳۱۲.

۴) همان، ص ۳۴۸.

۵) دلائل الامامه، ص ۲۲۳ (این دو لقب ریشه روایی ندارد).

۶) الکافی، ج ۲، ص ۷۸.

۷) غررالحکم و درر الکلم، ح ۴۵۶۰.

۸) ارشاد، ص ۳۴۴؛ اثبات الهداه، ج ۳، ص ۴۰۶؛ بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۳۰۸.

۹) الکافی، ج ۱، ص ۵۰۸؛ اثبات الهداه، ج ۳، ص ۴۰۲.

۱۰) سفینه البحار، ج ۱، ص ۲۶۰؛ حلیه الابرار، ج ۲، ص ۴۹۸.

۱۱) دوگانه پرست (نور و ظلمت).

۱۲) الکافی، ج ۱، ص ۵۱۱، ح ۲۰؛ خرایج، ج ۱، ص ۴۴۵.

۱۳) انبیاء/۲۶.

۱۴) بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۲۸۳؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۲۸.

۱۵) پیشوای یازدهم، ص ۲۴، نقل از اعلام الوری، نجف، ص ۲۷۴.

۱۶) مائده/۳.

۱۷) شوری/۲۳.

۱۸) تحف العقول، ص ۴۸۵.

۱۹) الفصول المهمه، ص ۲۶۸؛ صواعق المحرقه، ص ۲۰۷؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۲۵ (به اشتباه متوکل ذکر شده است)؛ کشف الغمه، ج ۳، ص ۲۱۹

(با تفاوت).

۲۰) هدایه الکبری، ص ۳۴۴.

## برخی انتظارات امام حسن عسکری (علیه السلام) از شیعیان

### مقدمه

حجه الاسلام سید جواد حسینی

در باغ خدا که ولایت ثمرش نازم به امام عسکری آنکه به حسن مهدی پدر جهانیان شد پسرش زهراست درخت و باغبان شد پدرش مهدی پدر جهانیان شد پسرش مهدی پدر جهانیان شد پسرش امام حسن عسکری (ع) یازدهمین امام شیعیان، در روز جمعه هشتم ربیع الثانی، سال ۲۳۲ ه. ق (۱) در مدینه منوره دیده به جهان گشود، (۲) و عالم را با نور جمال خویش روشن نمود. پدر بزرگوار آن حضرت، امام هادی (ع) و مادرش بانویی پارسا و شایسته است که از او به نامهای «حدیثه »، «سلیل » و «سوسن » یاد شده است. این بانوی گرامی از زنان نیکوکار و دارای بینش اسلامی بوده در فضیلت او همین بس است که پس از شهادت امام حسن عسکری (علیه السلام) پناهگاه و نقطه اتکای شیعیان در آن دوره بحرانی و پراضطراب به شمار می رفت. (۳)

مدت امامت امام حسن عسکری (علیه السلام) شش سال، و با سه نفر از خلفای عباسی که هر یک از دیگری ستمگرتر بودند، معاصر بود: المعتز بالله – المهتدی بالله – و المعتمد بالله.

امامت حضرت از سال ۲۵۴ شروع شد و در ۲۶۰ ه. ق با شهادت آن حضرت پایان یافت. به مناسبت سالروز ولادت آن امام همام، در این مجال نگاهی داریم به برخی «انتظارات حضرت » از شیعیان خویش، امید که ره توشته ای باشد برای همه آنهایی که بر خط امامت و ولایت سیر می کنند.

### شیعه از دیدگاه امام حسن عسکری (علیه السلام)

از دیدگاه امام یازدهم هر کس که بنام شیعه خوانده شود ولی اوصاف و ویژگیهای یک شیعه حقیقی و واقعی را دارا نباشد، شیعه شمرده نمی شود. شیعه واقعی کسانی هستند

که همچون رهبران دینی خویش در نهضت خدمت رسانی به مردم و برادران دینی خویش فعال و کوشا باشند و به دستورات و نواهی الهی پای بند باشند چنان که حضرت عسکری در کلام زیبا و دلنشین خود درباره تعریف شیعه می فرماید: «شیعه علی هم الذین یؤثرون اخوانهم علی انفسهم و لو کان بهم خصاصه و هم الذین لایراهم الله حیث نهاهم و لا یفقدهم حیث امرهم، و شیعه علی هم الذین یقتدون بعلی فی اکرام اخوانهم المؤمنین (۴)؛ پیروان و شیعیان علی (علیه السلام) کسانی هستند که برادران (دینی) خود را بر خویش مقدم می دارند گرچه خودشان نیازمند باشند و شیعیان علی (علیه السلام) کسانی هستند که از آن چه خداوند نهی کرده دوری می کنند و به آنچه امر نموده عمل می کنند و آنان در تکریم و احترام برادران مؤمن خود به علی (علیه السلام) اقتدا می نمایند و در جای دیگر درباره نشانه های شیعیان فرمود: «علامات المؤمنین خمس صلاه الاحدی و الخمسین و زیاره الاربعین و التختم فی الیمین و تعفیر الجبین و الجهر ببسم الله الرحمن الرحیم (۵)، نشانه های مؤمنان (شیعیان) پنج چیز است: خواندن پنجاه و یک رکعت نماز در هر روز (۱۷ رکعت واجب و ۳۴ رکعت نافله) زیارت اربعین امام حسین (علیه السلام) داشتن انگشتر در دست راست، و ساییدن پیشانی به خاک و بلند خواندن بسم الله الرحمن الرحیم (در نمازها).

## انتظارات امام عسکری (علیه السلام) از شیعیان

انتظارات و توقعات امام حسن عسکری (علیه السلام) به عنوان آخرین امامی که در جامعه حضور عینی داشته، و بعد از او غیبت صغری و کبرا فرزندش مهدی موعود (علیه السلام) آغاز می گردد و برای مدت مدیدی مردم و

جامعه از درک حضور او محروم خواهند بود قابل اهمیت و دقت است، و می تواند رهنمودهای گرانبها و ارزشمندی باشد برای دوران غربت تشیع و دورانی که غبار غم هجرت مولا ـ و محبوبشان بر دلها و پیشانی آنها سایه افکنده است، اینک به گوشه هایی از انتظارات حضرتش می پردازیم.

### ۱ – اندیشه و تفکر

اساس تمام پیشرفتهای مادی و معنوی بشر در طول تاریخ، اندیشه و تفکر از یک طرف، و سعی و تلاش و عمل از طرف دیگر بوده است. اگر بشر قرن بیستم و بیست و یکم از نظر صنعتی و تکنولوژی به موفقیتهای چشمگیری دست یافته، بر اثر اندیشه و تلاش بوده است؛ چنان که پیشرفتهای معنوی جوامع و افراد نیز بر اثر بهره وری از توان عقل و تفکر و قدرت عمل و تلاش بوده است. پیامبران، امامان و بندگان صالح الهی همگی اهل فکر و تعقل بوده اند، در منزلت ابوذر امام صادق (علیه السلام) فرمود: «بیش ترین عبادت اباذر که رحمت خدا بر او باد، اندیشه و عبرت اندوزی بود (۶)»

قرآن این کتاب الهی و آسمانی برای اندیشه و تفکر، ارزش والا ـ و حیاتی قائل است و زیباترین و رساترین سخنان را درباره ارزش دانش و تعقل، و دقت و تفقه بیان نموده است در قرآن بیش از هزار بار کلمه «علم » و مشتقات آن که نشانه باروری اندیشه است تکرار شده و افزون بر ۱۷ آیه به طور صریح انسان را دعوت به تفکر نموده، بیش از ۱۰ آیه با کلمه «انظروا؛ دقت کنید» شروع شده است. بیش از پنجاه مورد کلمه عقل و مشتقات آن به کار رفته است و در چهار آیه نیز قاطعانه

به تدبر در قرآن امر شده است. (۷)

و همچنین از کلمه فقه و تفقه و امثال آن بهره جسته است. (۸)

با توجه به این اهمیت اندیشه و تفکر است که امام حسن عسکری (علیه السلام) از شیعیان خویش انتظار دارد، که اهل اندیشه و تفکر باشند. لذا فرمود: «علیکم بالفکر فانه حیاه قلب البصیر و مفاتیح ابواب الحکمه؛ بر شما باد به اندیشیدن! پس به حقیقت، تفکر موجب حیات و زندگی دل آگاه و کلیدهای دربهای حکمت است. (۹)

انسانهایی که با عقل اندیشه نکنند و با چشم جانشان در دیدن حقایق دقت بخرج ندهند در روز قیامت نابینا محشور می شوند.

امام حسن عسکری (علیه السلام) این حقیقت را با گوشزد کردن آیه ای از قرآن برای اسحاق بن اسماعیل نیشابوری در طی نامه ای چنین بیان می کند: «ای اسحاق! خداوند بر تو و امثال تو از آن هایی که مورد رحمت الهی قرار گرفته و همچون تو دارای بصیرت خدا دادی می باشند، نعمت خویش را تمام کرده است ... پس به یقین بدان ای اسحاق که هر کس از دنیا نابینا بیرون رود، در آخرت هم نابینا و گمراه خواهد بود. ای اسحاق! چشمها نابینا نمی شوند، بلکه دلهایی که در سینه ها هستند نابینا می شوند. (بر اثر اندیشه نکردن) و این سخن خداوند در کتاب متقن خویش است آنجا که از زبان انسان ستم پیشه بیان می کند (۱۰): «پروردگارا چرا مرا نابینا محشور نمودی با این که دارای چشم بودیم؟ (خداوند در جواب) می فرماید: همان گونه که آیات ما برای تو آمد و تو آنها را فراموش کردی، امروز نیز تو فراموش خواهی شد. (۱۱)»

گاه امام حسن عسکری با گوشزد

این خطر که عده ای در جامعه عبادت را منحصر در انجام نماز و خواندن نمازهای مستحبی و گرفتن روزه های واجب و مستحب می دانند، بدون آنکه در رمز و راز آن اندیشه کنند و یا در زمان و اوضاع آن تعقل نمایند، جایگاه ویژه اندیشه و تفکر را این گونه بیان می فرماید: «لیست العباده کثره الصیام و الصلوه و انما العباده کثره التفکر فی امر الله (۱۲)؛ عبادت به بسیاری نماز و روزه نیست، همانا عبادت تفکر بسیار در امر خداوند است » .

### ۲ – ایمان گرائی و سود رسانی:

فکر و اندیشه، و یا تامل و تدبر آن گاه ارزش حقیقی و عینی خویش را نشان می دهد که منجر به ایمان و عمل و تلاش شود وگرنه تفکری که بدنبالش ایمان و عمل نباشد مطلوب و کارساز نیست. به همین جهت آن حضرت تاکید فرمود که شیعیان به دو خصلت توجه داشته باشند «خصلتان لیس فوقهما شی ء الایمان بالله، و نفع الاخوان (۱۳)؛ دو خصلت است که برتر از آن چیزی نیست، ایمان به خداوند و فایده رساندن به برادران (دینی)» .

### ۳ – به یاد خدا و قیامت بودن

ایمان برگرفته از اندیشه بدنبال خود عمل و یاد خدا و همچنین انجام عبادت را در پی دارد، به همین جهت یکی دیگر از انتظارات حضرت عسکری (علیه السلام) از شیعیان این است که خداوند و قیامت و رسول را فراموش نکنند. چنان که فرمود: «اکثروا ذکر الله و ذکر الموت و تلاوه القرآن و الصلاه علی النبی؛ زیاد به یاد خدا و مرگ باشید و همواره قرآن بخوانید و بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) (و آل او) درود بفرستید. (۱۴)

و هوشمندترین و زیرکترین افراد کسی است که به یاد بعد از مرگ باشد و وجدان خویش را برای رسیدگی به اعمال قاضی قرار دهد. (۱۵)

### ۴ – حسابرسی اعمال و پاسخگویی وجدان

انتظار دیگری که امام حسن (علیه السلام) از شیعیان دارد، رسیدگی به اعمال و داشتن محاسبه در هر شبانه روز، و پاسخگویی وجدان اخلاقی است.

لازم است انسان در ابتدای هر روز نسبت به اعمال نیک و دوری از گناه با خود «مشارطه » و قرار دادی داشته باشد، و در طول روز مواظبت و «مراقبه » داشته باشد. و در پایان روز «محاسبه » و حسابرسی، و پاسخگویی به وجدان درونی خویش.

آنهایی هم که مسئولیت های اجتماعی دارند، در مقابل مردم و جامعه مسئولند که باید پاسخگو باشند، علاوه بر این در مقابل خداوند متعال، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و وجدان خویش نیز باید پاسخگو باشند.

ممکن است عده ای زرنگی را در آن بدانند که از حسابرسی، و پاسخگویی فرار کنند و به نوعی طفره روند، ولی باید بدانند که هرگز چنین رفتاری هوشمندی و زرنگی بحساب نمی آید، در همین زمینه است که حضرت عسکری

(علیه السـلام) خردمنـدانه می فرمایـد: «اکیس الکیسـین من حـاسب نفسه و عمـل لمـا بعـد الموت (۱۶)؛ زیرکترین زیرکـان (و هوشـمندترین افراد) کسـی است که به حساب نفس خویش پردازد (و پاسـخگوی خـدا و وجدان خویش باشد) و برای پس از مرگ خویش تلاش نماید» .

### ۵ – تقوا و پاکی راستی و امانتداری

از مهم ترین و بـارزترین ویژگی هـای مورد انتظـار برای شـیعیان و مؤمنـان دو صـفت نفسـانی تقوا و ورع است که انسان را در مقابل انجام گناه و دوری از محرمات حفظ و تقویت می کند، و در کنار آن دو، دو صفت والای امانتداری و راستگویی است که آنچنـان اهمیت دارد که اسـاس نظم و انسـجام و آرامش هر جـامعه ای را می توان با تقویت و ترویـج این اوصاف در میان افراد جامعه پی ریزی نمود و مشـکلات را حل و سـعادت جوامع را تضـمین نمود. امام حسن عسکری (علیه السلام) با تاکید بر اوصـاف فوق و برخی اوصاف دیگر خطاب به شـیعیان خود می فرمایـد: «اوصـیکم بتقوی الله و الورع فی دینکم والاجتهاد لله و صـدق الحـدیث و اداء الامـانه الی من ائتمنکم من بر اوفـاجر و طول السـجود و حسن الجوار فبهـذا جاء محمـد (ص) صـلوا فی عشـایرهم و اشـهدوا جنـائزهم وعودوا مرضـاهم، و ادوا حقوقهم، فـان الرجـل منکم اذا ورع فی دینه و صـدق فی حـدیثه و ادی الامانه و حسن خلقه مع الناس قیل هذا شیعی فیسرنی ذلک؛ (۱۷) شما را سفارش می کنم به تقوای الهی و ورع در دین خود و کوشـش در راه خـدا، راسـتگویی و رد امـانت به هرکه به شـما امـانت سـپرد – خوب یـا بـد – و طولاـنی بودن سـجده و خوب همسایه داری؛ چرا که محمد (ص)

برای این ها آمده است. در گروههای آنها (مخالفان) نماز بخوانید (یعنی در نماز جماعت شرکت کنید) و در تشییع جنازه آنها حضور داشته باشید و بیمارانشان را عیادت، و حقوق آنان را ادا نمایید، زیرا اگر مردی (و فردی) از شما در دین خود ورع داشت و در سخنش راست گفت و امانت را رد کرد و اخلاقش با مردم خوب بود گفته می شود این شیعه است. پس من از این (گفته) شادمان می شوم.»

و در جای دیگر فرمود: «المؤمن برکه علی المؤمن و حجه علی الکافر (۱۸)؛ مؤمن (و شیعه) برکتی برای مؤمن و (اتمام) حجتی برای کافر است.

### ۶ – جزء بهترین ها باشید نه بدترین ها

آن امام همام گاه به بیان افراد نمونه و برتر و همین طور افراد بدتر غیر مستقیم انتظار خویش را از شیعیان ابراز می دارد که جزء بهترین ها باشید، و آنان را این گونه معرفی می نماید: «اورع الناس من وقف عند الشبهه، اعبد الناس من اقام علی

الفرائض، ازهد الناس من ترک الحرام، اشد الناس اجتهادا من ترک الذنوب (۱۹)؛ پارساترین مردم کسی است که در شبهات توقف کند، عابدترین مردم کسی است که واجبات را به جا آورد، زاهدترین مردم کسی است که از حرام دوری کند و کوشاترین مردم کسی است که گناهان را ترک کند.»

در مقابل بدترین ها را نیز معرفی می کند تا شیعیان آگاهانه یا ناآگاهانه جزء آن افراد قرار نگیرند، در حدیثی آن حضرت فرمود: «بئس العبد، عبد یکون ذا وجهین وذالسانین یطری اخاه شاهدا و یاکله غائبا، ان اعطی حسده و ان ابتلی خانه (۲۰)؛ بدترین بندگان بنده ای است که دارای دو چهره و دو زبان باشد، در حضور برادرش او را می ستاید

و پشت سر، او را می خورد (و غیبتش را گوید). اگر به او چیزی عطا شود، حسد می ورزد و اگر گرفتار گردد، به او خیانت می کند.»

### ۷ – عزت نفس و دوری از ذلت

انسان به عزت نفس و تکریم شخصیت بیش از همه چیز نیازمند است انسان می تواند رنج گرسنگی و تشنگی را تحمل کند و با فقر و نداری بسازد اما تحقیر شخصیت و آزردگی روح و روان و پایمال شدن عزت انسان به سادگی قابل رفع و جبران نیست، ممکن است تا پایان عمر انسان را آزار دهد، خداوند عزیز انسان را عزیز آفریده و هرگز به او اجازه تحقیر دیگران و یا شخصیت خودش را نداده. امام صادق (علیه السلام) فرمود: «خداوند تمام امور مؤمن را به خود او واگذار نموده، ولی به او واگذار نکرده است (و اجازه نداده) که ذلیل باشد آیا سخن خدا را نشنیده ای که می فرماید: «عزت از آن خدا و رسول او و مؤمنان است ولی منافقان نمی دانند، پس مؤمن همیشه عزیز است و ذلیل نمی باشد» (۲۱)

به همین جهت یکی از انتظارات مهم حضرت عسکری (علیه السلام) در دوران غیبت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) این است که شیعیان عزیز و با عزت باشند و هرگز خود را ذلیل نکنند، در یکجا فرمود: «ما اقبح بالمؤمن ان تکون له رغبه تذله؛ (۲۲) چه زشت است برای مؤمن (و شیعه) دل بستن به چیزی که وی را خوار می سازد» .

و در جای دیگر دلسوزانه نصیحت نمود که: «لا تمار فیذهب بهاؤك و لا تمازح فیحقر علیك؛ جدال و کشمکش مکن زیرا ارزش و شخصیت تو را از بین می برد (و موجب خواری انسان

می شود) و شوخی (بیش از حد) مکن تا مردم به تو جرات جسارت پیدا نکنند.» (۲۳)

و گاه راهکارهای رسیدن به عزت و دوری از ذلت را به شیعیان ارائه می دهد و قاطعانه می فرماید: «ما ترک الحق عزیز الا ذل و لا اخذ به ذلیل الا عز؛ هیچ عزیزی حق را رها نکرد مگر آنکه خوار و ذلیل شد، و هیچ ذلیل و خواری به حق عمل نکرد مگر آن که عزیز گردید» (۲۴)

### ۸ – افتخار ما باشید نه باعث سرشکستگی ما

یکی دیگر از مهمترین انتظارات امامان مخصوصا امام حسن عسکری (علیه السلام) از شیعیان این است که از نظر رفتاری و اخلاقی به گونه ای رفتار کنند که در بین جامعه بشری عموما و در بین مسلمانان خصوصا الگو و نمونه باشند تا آنجا که مردم بگویند این ها شیعیان علی (علیه السلام) و امامان معصوم هستند، و این ها تربیت یافتگان مکتب اهل بیت می باشند.

به همین جهت حضرت عسکری عاجزانه درخواست می فرماید: «اتقوا الله و کونوا زینا ولا تکونوا شینا، جروا الینا کل موده، و ادفعوا عنا کل قبیح، فانه ما قیل فینا من حسن فنحن اهله و ما قیل فینا من سوء فما نحن کذلک ... (۲۵) از خدا پروا نمایید و زینت (و مایه سرافرازی ما) باشید نه مایه ملامت (و سرافکندگی) همه دوستی ها را به سوی ما جذب کنید و هر زشتی را از ما دور نمایید؛ زیرا هر خوبی که در حق ما گفته آید ما شایستگی آن را داریم و هر بدی که درباره ما بر زبان برآید ما چنان نیستیم ... (چرا که) خداوند ما را پاک شمرده و هیچ کس غیر از ما نمی تواند ادعای چنین مقامی

را نماید مگر این که دروغ پرداز باشد.»

## ۹ – از ریاست طلبی پرهیز کنید

از صفاتی که سخت گمراه کننده و خطرناک است مقام خواهی ها و ریاست طلبی ها است، بر کسی پوشیده نیست که ریاست طلبی ها چه ضربات شکننده ای بر پیکر اسلام وارد نموده و همین ریاست طلبی بود که خلافت را از مسیر اصلی خویش خارج نموده و پیش آمد آنچه که پیش آمد، و این فریاد فاطمه (سلام الله علیها) است از دست ریاست طلبی گروهی که خلافت را غصب نمودند، آنجا که فرمود: «اما (افسوس) کسی را مقدم داشتند که خداوند او را کنار زده بود و کسی را کنار زدند که خداوند او را مقدم داشت، تا آنجا که ره آورد بعثت را انکار کردند و به بدعت ها روی آوردند، آن ها هوا پرستی و شهوت (و ریاست طلبی) را برگزیدند و بر اساس رای و نظر شخصی عمل کردند هلاک و نابودی بر آنان باد، آیا نشنیدند کلام خدا را که فرمود: «پروردگار تو آنچه را که می خواهد خلق می کند و هرچه را بخواهد اختیار می کند و برای آنان اختیاری نیست ... (۲۶)» .

افسوس (که سران سقیفه) آرزوها (و ریاست طلبی های) خود را در دنیا تحقق بخشیدند و از آینده غافل ماندند، خدا نابودشان گرداند و آنان را در کارهایشان گمراه کند ... (۲۷)»

و امروز در جامعه خود نیز شاهد ریاست طلبی ها و مقام خواهی ها هستیم. خدا می داند که چه بودجه های کلانی در راه رسیدن به ریاست خرج شده و می شود. و از چه وسیله هایی که برای رسیدن به مقام استفاده شده است و می شود. عده ای برای رسیدن به مقام از آزادی های خلاف قانون و نامشروع

نیز پشتیبانی کردند، و عده ای نیز برای رسیدن به ریاست از تخریب دیگران بهره جسته و یا اسلام و ارزشهای اسلامی را سپر ریاست طلبی های خویش قرار دادند و ...

امام حسن عسکری (علیه السلام) با توجه به این خطرها است که دردمندانه می فرماید: «ایاك و الاذاعه و طلب الریاسه فانهما یدعوان الی الهلکه؛ از افشای اسرار (ما اهلبیت (علیهم السلام) و ریاست خواهی دوری کن که این دو مایه هلاك و نابودی است.» (۲۸)

### ۱۰ – استواری بر دین و ولایت در دوران غیبت

آخرین انتظاری که در این سطور بدان اشاره می شود، انتظار حضرت عسکری (علیه السلام) از شیعیان خویش است در دوران غیبت کبرای امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، چرا که یکی از دورانهای بسیار سخت و طاقت فرسا که صبر و استواری فراوانی می طلبد همین دوره است، انتظار آن حضرت این است که مردم و شیعیان دوران غیبت را تحمل کنند و از خود بردباری و استقامت به خرج دهند، و بر دین الهی و امامت و ولایت ثابت و استوار بمانند، و دائما برای ظهور مهدی موعود (عجل الله تعالی فرجه الشریف) دعا نمایند، چرا که «و الله لیغیبن غیبه لاینجوا فیها من الهلکه الا من ثبته الله عز و جل بامامته و وفقه للدعاء بتعجیل فرجه؛ به خدا سوگند (حضرت مهدی) غیبت طولانی خواهد داشت که نجات پیدا نکند در آن دوران مگر کسانی که خداوند عزیز و جلیل بر قائل بودن (و اعتقاد) به امامت او و استوارش نگهدارد، و توفیق دهد که برای فرج آن حضرت دعا نماید (۲۹)»، سخن را با اشعاری به یاد آن سفر کرده به پایان می بریم:

فکر بلبل همه این است

که گل شد یارش

ای که از کوچه معشوقه ما می گذری

اگر از وسوسه نفس و هوا دور شوی

آن سفر کرده که صد قافله دل همره اوست

هر کجا هست خدایا به سلامت دارش

گل در اندیشه که چون عشوه کند در کارش

با خبر باش که سر می شکند دیوارش

به یقین ره ببری در حرم اسرارش

هر کجا هست خدایا به سلامت دارش

هر کجا هست خدایا به سلامت دارش

### پاورقی ها

۱. مسعودی و علی بن عیسی اربلی تولد حضرت را در سال ۲۳۱ ق دانسته اند.

۲. اصول کافی، ج ۱، ص ۵۰۳.

۳. شیخ عباس قمی، الانوار البهیه، ص ۱۵۱.

۴. محمدی ری شهری، میزان الحکمه، ج ۵، ص ۲۳۱.

۵. بحارالانوار، ج ۹۵، ص ۳۴۸ و مصباح المتهجد، ص ۷۸۷، روضه الواعظین، ج ۱، ص ۱۹۵.

۶. بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۴۳۱.

۷. سوره نحل، آیه ۴۴؛ سوره آل عمران، آیه ۱۹۱ و سوره نحل، آیه ۶۹.

۸. آمار استخراج شده بر اساس اطلاعات کتاب «المعجم المفهرس » محمد فؤاد عبدالباقی (دارالحدیث القاهره) می باشد.

۹. محمد باقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۸، ص ۱۱۵ و الحکم الزاهره، ج ۱، ص ۱۹.

۱۰. علی بن شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۵۱۳ و ۵۱۴.

۱۱. سوره طه، آیه ۱۲۶.

۱۲. بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۳۲۲، وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۱۵۳؛ اصول کافی، ج ۲ ص ۵۵ و تحف العقول، ص ۵۱۸، حدیث ۱۳.

۱۳. تحف العقول، ص ۵۱۸، حدیث ۱۴.

۱۴. همان، ص ۴۸۷.

۱۵. حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۹۸.

۱۶. همان.

۱۷. همان، ج ۸، ص ۳۸۹، حدیث ۲ و تحف العقول، ص ۵۱۸، حدیث ۱۲ و میزان الحکمه، ج ۱۰، ص ۴۹۱.

۱۸. تحف العقول، ص ۵۱۹، حدیث ۲۰ و درچاپ انتشارات آل علی (ع) ص

۸۹۲، روایت ۲۰.

۱۹. همان، ص ۵۱۹ ح ۱۸، و انوار البهیه، شیخ عباس قمی، ص ۳۱۸.

۲۰. تحف العقول (همان) ص ۵۱۸، ح ۱۴ و در چاپ انتشارات آل علی (ع)، ص ۸۹۲ روایت ۱۴.

۲۱. میران الحکمه، ج ۵، ص ۱۹۵۷.

۲۲. تحف العقول، ص ۵۲۰.

۲۳. بحارلانوار، ج ۷۵، ص ۳۷۱، میزان الحکمه، ج ۹، ص ۱۳۵.

۲۴. تحف العقول، ص ۵۲۰ و در چاپ انتشارات آل علی (ع)، ص ۸۹۴، روایت ۳۵.

۲۵. همان، ص ۵۱۸ و در چاپ آل علی (ع)، ص ۸۹۰، روایت ۱۲.

۲۶. سوره قصص، آیه ۶۸.

۲۷. محمد باقر مجلسی، بحارالانوار (بیروت، داراحیاء التراث)، ج ۳۶، ص ۳۵۳ و ر - ک احقاق الحق ج ۲۱، ص ۲۶.

۲۸. تحف العقول (انتشارات آل علی (ع)) ص ۸۸۸، روایت ۴.

۲۹. شیخ صدوق، کمال الدین، ج ۲، ص ۳۸۴.

## تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)

### مقدمه

تفسیر معروف به «تفسیر عسکری» به امام ابو محمد (ع) منسوب است، و در اطراف آن احتمالات زیادی داده شده و هاله ای از شک و تردیدها وجود دارد. گروهی ثابت کرده اند که این تفسیر از امام (ع) است و دسته دیگر چنین چیزی را انکار کرده اند و ما ناگزیریم تا اندکی توقف کرده و در این باره نگرش و تأمل داشته باشیم.

افرادی که اعتماد کرده اند

جمعی از دانشمندان بزرگ شیعه بر این تفسیر اعتماد ورزیده و به درستی انتساب آن به امام ابومحمد (ع) اعتقاد دارند، از قبیل:

۱- شیخ صدوق.۱

۲- شیخ طبرسی.۲

۳- محقق کرکی.۳

۴- شهید ثانی.۴

۵- محمد تقی مجلسی.۵

۶- ابن شهر اشوب.۶

۷- محقق بزرگ، آغا بزرگ تهرانی.۷

این بزرگان هیچ تردیدی در نسبت این تفسیر به امام (ع) نکرده و به صورت ارسال مسلم، نسبت آن را به امام پذیرفته اند.

### سند تفسیر

اما سند این تفسیر و بعضی از خصوصیات آن در آغاز خود آن کتاب آمده است، به شرح ذیل:

«محمد بن علی بن محمد بن جعفر بن دقاق، می گوید: دو شیخ فقیه: ابوالحسن محمد بن احمد بن علی بن حسن بن شاذان، و ابو محمد جعفر بن محمد بن علی قمی، برای من نقل کردند و گفتند: ابوالحسن محمد بن قاسم مفسر استرابادی خطیب - گفت: ابو یعقوب یوسف بن محمد بن زیاد و ابوالحسن علی بن محمد بن سیار که هر دو شیعه امامیه بودند - گفتند: پدران ما شیعه دوازده امامی بودند و گروه زیدی مذهبان در استراباد اکثریت داشتند وما در عهد فرمانروایی حسن بن زید علوی، ملقب به «الداعی الی الحق» پیشوای زیدیه ۸ بودیم و او از زیدیه خیلی حرف

شنوایی داشت و مردمان زیادی را به خاطر بـدگویی ایشان به قتل می رسانـد و ما بر جان خودمان بیمناک شـدیم، از این رو با تمام کسانمان از استراباد بیرون شـدیم و رفتیم به خـدمت امام ابو محمد حسن بن علی بن محمد، پدر امام قائم (ع)، و خانواده مـان را در یکی از کاروانسـراها پیـاده کردیم و بعـد، از امـام حسن بن علی اجازه ملاقات خواستیم، امام اجازه فرمود، وقتی که شرفیاب شدیم و ما را دید، فرمود:

«مرحبا به کسانی که به ما پناه آورده و به حمایت ما پناهنـده شده اند، خداوند سـعی شـما را قبول کرد و بیم و ترس شـما را بر طرف ساخت و دشمنان شما را از شما بازداشت با راحتی و امنیت جانی و مالی به وطنتان برگردید» .

ما از شـنیدن سـخن امام – با وجود این که در راستی و درستی آن تردیدی نداشتیم – در شگفت شدیم، عرض کردیم: ای امام بزرگوار! در بین راه، تا وقتی که به شـهر و دیار خودمان برسیم، می فرمایید چکنیم؟ و چگونه وارد شهری بشویم که از آن جا فرار کرده ایم؟ در حالی که پادشاه آن دیار با شتاب ها ما را می جوید و ما را بسختی تهدید کرده است.

آنگاه امام (ع) فرمود:

«این دو فرزندتان را نزد ما بگذارید، تا به آنها علمی را بیاموزم که باعث شـرافت آنها گردد، و اما شما به حرف سخن چینان و به تهدیدها اهمیت ندهید، زیرا که خدای عزوجل سعادت شما را کامل خواهد کرد و همانها را وادار خواهد کرد تا از شما نزد کسی که از دست او فرار کرده اید، شفاعت

کنند ... »

ابو یعقوب و ابوالحسن می گویند: پدران ما از امام (ع) دستورهای لازم را گرفتند و بیرون شدند و ما را در آن جا گذاشتند و ما به خدمت امام (ع) می رسیدیم و آن حضرت محبتهای پدرانه می فرمود و چون خویشاوندان نزدیک با ما رفتار می کرد، تا این که روزی فرمود:

«هرگاه خبری آمد که خداوند عزوجل پدران شما را کفایت کرده و دشمنانشان را در برابر ایشان خوار ساخته و وعده ای که به آنها داده بودم راست درآمد، به پاس این لطف خداوند، من به شما تفسیر قرآن می آموزم تفسیری مشتمل بر بعضی از اخبار آل محمد (ص) باشد و بدان وسیله خداوند مقام شما را بالا ببرد.»

می گویند: با شنیدن سخنان امام، خوشحال شدیم، عرض کردیم: یا بن رسول الله! در آن صورت ما تمام علوم و معانی قرآن را فرا می گیریم؟

فرمود:

«هرگز! بلکه آن مقداری که امام صادق به بعضی از اصحابش آموخت، من می خواهم به شما بیاموزم.»

از این سخن امام (ع) شادمان گشتیم و عرض کردیم: یا بن رسول الله! شما تمام علوم قرآن را می دانید؟

فرمود:

«ما جامع خیر کثیریم و به ما فضل گسترده ای داده اند، ولیکن با این همه از علم قرآن، بخش بسیار اندکی است، خدای عزوجل می فرماید:

«قل لو کان البحر مِداداً لکلماتِ ربّی لَنَفد البحرُ قبل ان تَنفدَ کلماتِ ربّی و لو رجئنا بمثله مداداً» ۹

بگو که اگر دریا برای نوشتن کلمات پروردگار من مرکب شود، پیش از آن که کلمات الهی به آخر رسد، آن دریا خشک خواهد شد، هر چند که دریایی دیگر ضمیمه آن شود! و می فرماید:

«ولو انّ ما فِی الارضِ من شجره اِقلامٌ و البحرُ یمدّه من بعدِه سبعهُ أَبحر مانفدت کلماتُ اللّه» ۱۰.

اگر هر درخت روی زمین قلم و آب دریا به اضافه هفت دریای دیگر مداد گردند باز نگارش کلمات خدا ناتمام بماند.

این است علم قرآن و معانی آن و عجایب نهفته در آن، پس شما چه می بینید۱۱ نسبت به مقداری که من از مجموعه قرآن دریافت کرده ام؟

عرض کردند: با این همه مقداری که شما دریافت کرده اید، خداوند بدان وسیله شما را بر تمام کسانی که به مقدار شما علم ندارند و به اندازه شما درک نمی کنند، برتری و فضیلت داده است.

می گویند: ما از نزد امام (ع) بیرون نشدیم تا این که پیکی از جانب پدران ما نامه ای آورد که در آن نامه آمده بود که حسن بن زید علوی مردی را به خاطر سخن چینی علیه همان افراد زیدی مذهب، به قتل رسانده و اموالش را مصادره کرده است و بعد نامه هایی از اطراف و اکناف به خط زیدی مذهبان، مبنی بر نکوهش و توبیخ فراوان نسبت به آن عمل، رسیده و خاطرنشان کرده است که آن مقتول بالاترین فرد زیدی مذهبان روی زمین بوده است و سخن چینان به خاطر فضیلت و ثروت او بدگویی کرده اند از این رو حسن بن زید از آنها تشکر کرده و دستور داده است بینیها و گوشهای سخن چینان را بریده اند و بعضی از آنها عبرت گشته و برخی دیگر فرار کرده اند و حاکم علوی نیز پشیمان شده و استغفار کرده و بعد از پس دادن اموال آن مقتول به ورثه، اموال زیادی را صدقه داده و چندین برابر

دیه مقتول را به ورثه پرداخته و از آنها حلیت خواست است، و ورثه مقتول هم گفته انـد: اما دیه را ما به تو بخشـیدیم، اما خون مقتول مـال ما نیست بلکه مال خود اوست، خداونـد حاکم است. آن علوی در پیشـگاه خـدا نـذر کرده است که دیگر متعرض پیروان مـذاهب نشود. و در نامه پـدران ایشان چنین آمده بود که «داعی الی الحق» حسن بن زید شـخصاً یکی از ندیمانش را با امان نامه مهر شده نزد ما فرسـتاده و اموال ما را ضمانت کرده که به ما باز گرداند و ضرر و زیانی که به ما رسیده جبران کند و ما به شهر بر می گردیم، او به وعده خود نسبت به ما وفا خواهد کرد.

امام (ع) فرمود:

«براستی که وعده خدا حق است» .

همین که روز دهم (از آن روز) شد، نامه پدران ما رسـید که داعی الی الحق، به تمام وعده هایی که داده بود، وفا کرد. و به ما دسـتور داده بودند که در خدمت امام (ع)، امامی که برکاتش فراوان و وعده اش راست است، باشید. وقتی که امام از مضمون نامه مطلع شد، فرمود:

«اکنون وقت آن فرا رسیده است تا به وعده تفسیر قرآن که داده بودم عمل کنم.»

سپس فرمودنـد: «من هر روز مقداری از آن را تعیین می کنم و شـما موظفید که بنویسـید، همراه من باشـید و از این مقدار بهره ای که از سعادت خداوند نصیب شما کرده است، پاس بدارید.»

نخستین چیزی را که امام (ع)، برای ما املا فرمود، احادیثی در فضـیلت قرآن و اهل قرآن بود، سـپس تفسیر قرآن را املا کرد و ما

در مـدت اقامت نزد آن حضـرت، هر چه فرمود، نوشتیم و آن مـدت، هفت سال بود که هر روز به مقـداری که ما می توانستیم نوشتیم ... »

## ایرادها

چند ایراد به این تفسیر به شرح زیر وارد کرده اند:

اولاً: سند این تفسیر ضعیف است، زیرا که در سلسله این سند، محمد بن قاسم مفسر استرابادی می باشد که وی ضعیف است.

ابن غضایری می گوید: «محمد بن قاسم مفسر استرابادی که ابو جعفر بن بابویه از وی روایت کرده، ضعیف و دروغگوست، از وی تفسیری را نقـل کرده که او از قول دو مرد ناشـناخته روایت می کنـد؛ یکی از آن دو نفر به نـام یوسف بن محمـد زیـاد و دیگری علی بن محمـد بن سـیار است که از پـدرشان به نقل از ابوالحسن سوم (ع) روایت کرده انـد در صورتی که این تفسـیر ساخته سهل دیباجی از قول پدرش می باشد» ۱۲

سخن ابن غضایری از چند جهت مردود است:

۱- او می گویـد: این تفسـیر را یوسف بن محمـد بن زیـاد و علی بن محمـد ابن سـیار از قول پـدرانشان نقل کرده انـد، که این اشتباه است زیرا که آنها از پدرانشان نقل نکرده اند بلکه آنان بدون واسطه از امام ابو محمد نقل کرده اند.

۲- ابن غضایری این تفسیر را به ابوالحسن سوم (ع) نسبت داده است، در حالی که منسوب به امام ابو محمد (ع) است.

۳- او می گویـد: این تفسـیر را سـهل دیبـاجی از قول پـدرش سـاخته است. در صورتی که این حرف عجیـبی است زیرا که در سلسله سند این تفسیر، سهل وجود ندارد. به هر حال، آن چه را که ابن غضایری درباره تضعیف این مرد - یوسف بن محمد

- گفته است، قابل اعتماد نیست.

استاد خوئی می گوید: کسی از پیشینیان محمد بن قاسم را حتی شیخ صدوق (ره) که بیش از همه، بدون واسطه از او روایت نقل می کند، نه توثیق کرده و نه تضعیف نموده است ... و صحیح آن است که بگوییم آن مرد مجهول الحال است و وثاقت و ضعفش، ثابت نشده است.۱۳ بنابراین نمی شود به او اعتماد کرد.

علاوه بر این، مفسر استرابادی که این تفسیر را از قول یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن محمد بن سیار، روایت می کند، این هر دو نفر مجهول الحال می باشند و به روایت آنها از قول امام ابو محمد (ع) به فرموده استاد خوئی نمی توان اعتماد کرد. ۱۴

ثانیاً: این تفسیر در بین مطالب دچار پراکندگی و ناپیوستگی ها است که خود دلیل عدم صحت نسبت آن به امام ابو محمد (ع) می باشد که هر که نظر کند - به قول استاد خویی - بدون تردید می گوید، به امام (ع) دروغ بسته اند.

ثالثاً: امام ابو محمد (ع) از طرف حکومت عباسی به وسیله مأموران زیادی تحت نظر بود، و از آمدن شیعیان به نزد آن حضرت مانع می شدند، بنابراین چگونه این دو شخص به مدت دراز هفت سال بدون هیچ مانعی خدمت امام رفت و آمد داشتند؟

رابعاً: آن همه اهمیت دادن امام (ع) به وضع آن دو تن و خواستن آن حضرت از پدرانشان که در نزد وی بمانند تا از علمی که باعث شرافت آنها گردد - بطوری که در مقدمه تفسیر آمده است - به ایشان بیاموزد، با این همه، آن دو مجهول الحالند و کسی از حال آنها مطلع نیست، پس چرا

بزرگان از علما و فقهای شیعه را از این شرف برخوردار نفرموده است؟

به هرحال، بطور مسلم این تفسیر از امام ابو محمد (ع) نیست، بلکه از موضوعات و جعلیات است. به علاوه ایرادهایی که بر شمردیم، در بسیاری از فصلها دارای عدم فصاحت است، طبیعی است که با شخصیت امام (ع) که صفت حکمت و فصل الخطاب به او داده اند و فصیح ترین و بلیغترین فرد زمان خود بوده، منافات دارد. بنابراین چگونه می توان این تفسیر را که هیچ نشانه ای از بلاغت ندارد به آن حضرت نسبت داد؟ مضافاً بر این، بعضی از احادیث در این تفسیر آمده است که به نظر من خالی از غلو نیست و از ساحت مقدس امام (ع) بسی دور است.

## پی نوشتها

۱- من لا یحضره الفقیه.

۲- احتجاج طبرسی.

۳- اجازه نامه محقق کرکی به صفی الدین.

۴- منیه المرید.

۵- شرح المشیخه.

۶- مناقب ابن شهر اشوب.

۷- الذریعه: ۲۸۵/۴.

۸- ابن ندیم در فهرست خود (صفحه ۲۷۴) می گوید: حسن بن زید در سال (۲۵۰ ه') در طبرستان سرکار آمد و در سال (۲۷۰ ه') در حال سلطنت بر آنجا از دنیا رفت.

۹- کهف /۱۰۹.

۱۰- لقمان /۲۷.

۱۱- در نسخه ای به جای «فکیف تری»، «فکم قدتری» آمده است.

۱۲- معجم رجال الحدیث: ۱۷۳/۱۷.

۱۳- معجم رجال الحدیث: ۱۷۴/۱۷.

۱۴- همان مأخذ: ۱۵۹/۱۲.

### منبع

تحلیلی از زندگانی امام حسن عسکری، ص ۱۳۱ – ۱۳۸

## معجزات

### در دلایل و معجزات باهرات حضرت امام حسن عسکری

### اول

قطب راوندی روایت کرده از جعفر بن شریف جرجانی که گفت: حج گزاردم در سالی، پس خدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام رسیدم در سرّ من راءی و با من مقداری از اموال بود که شیعیان داده بودند که به امام برسانم پس قصد کردم از آن حضرت بپرسم که مالها را به کی بدهم، فرمود پیش از آنکه من تکلم کنم، بده آنچه با تو است به مبارک خادم من. گفت: چنین کردم و بیرون شدم و گفتم که شیعیان شما در جرجان سلام به شما می رسانند، فرمود: مگر بر نمی گردی بعد از فراغ از حجت به جرجان؟ گفتم: بر می گردم، فرمود: از امروز تا صد و هفتاد روز دیگر بر می گردی به جرجان و داخل می شوید در آن روز جمعه سوم شهر ربیع الثانی در اول روز و به مردم اعلام کن که من آخر همان روز به جرجان خواهم آمد اِمْضِ راشِداً برو به راه راست به درستی که خداوند به سلامت خواهد رسانید تو را و آنچه با تو است و وارد خواهی شد بر اهل و اولاد خود و پسری متولد شده برای پسرت شریف، او را نام گذار صلت بن شریف بن جعفر بن شریف وَ سَیَبْلُغُ اللّهُ بِهِ و به زودی خداوند او را به حد کمال برساند و او را از اولیاء ما باشد. من گفتم: یابن رسول اللّه! ابراهیم بن اسماعیل جرجانی از شیعه شما است و بسیار احسان می کند به اولیاء و دوستان شما بیرون می کند از مال خود در سال بیشتر از صد

هزار درهم و او یکی از اشخاصی است که می گردد در نعمتهای خدا به جرجان، فرمود: خدا جزای خیر دهد به ابواسحاق ابراهیم بن اسماعیل در عوض احسانی که می کند به شیعیان ما و بیامرزد گناهان او را و روزی فرماید او را پسری صحیح الاعضاء که قائل به حق باشد، بگو به ابراهیم که حسن بن علی علیه السلام می گوید: پسرت را احمد نام گذار.

راوی گفت: پس، از خدمت آن حضرت مرخص شدم و حج گزاردم و سلامت برگشتم به جرجان و وارد شدم به آنجا در اول روز جمعه سوم ربیع الثانی به نحوی که حضرت خبر داده بود و چون اصحاب ما آمدند مرا تهنیت گویند به ایشان گفتم که امام مرا وعده داده که در آخر امروز اینجا تشریف بیاورد، پس مهیا شوید و آماده کنید برای سؤال از آن حضرت مسایل و حاجات خود را. پس شیعیان چون نماز ظهر و عصر گذاشتند تمامی جمع شدند در خانه من، پس به خدا سوگند که ما ملتفت نشدیم مگر آنکه ناگاه آن حضرت را دیدیم که بر ما وارد شد و ما اجتماع کرده بودیم پس سلام کرد اول بر ما پس ما استقبال کردیم آن حضرت را و بوسیدیم دست شریفش را پس آن حضرت فرمود که من وعده کرده بودم به جعفر بن شریف که به نزد شما آیم در آخر این روز، پس نماز ظهر و عصر را در سر من رأی به جا آوردم و به سوی شما آمدم تا تجدید عهد کنم با شما و الا ن من آمدم، پس جمع کنید همه سؤالات و حاجات

خود را پس اول کسی که ابتدا کرد به سؤال، خود نضر بن جابر بود گفت: یابن رسول اللّه! به درستی که پسر من چشمش باطل شده چند ماه است پس بخوان خدا را تا آنکه چشمش را به او برگرداند، فرمود: بیاور او را پس گذاشت دست شریف خود را به چشمهای او و چشمهایش روشن شد پس یک یک آمدند و حاجت خود را خواستند و حضرت برآورد حاجت آنها را تا آنکه قضا فرمود حاجتهای جمیع را و دعای خیر فرمود در حق همگی و در همان روز مراجعت فرمود. (۲۵)

### دوم

از ابوهاشم جعفری روایت است که گفت: شنیدم از امام حسن عسکری علیه السلام که می فرمود: از گناهانی که آمرزیده نمی شود قول آدمی است که می گوید کاش مؤاخذه نمی شدم مگر به همین گناه، یعنی کاش گناه من همین بود، من در دل خود گفتم که این مطلب دقیقی است و شایسته است از برای آدمی که تفقد کند از نفس خود هر چیزی را. چون این در دل من گذشت آن حضرت رو کرد بر من و فرمود: راست گفتی ای ابوهاشم ملازم شو آنچه را که در دل خود گذرانیدی پس به درستی که شرک در میان مردم پنهان تر است از جنبیدن مورچه بر سنگ خارا در شب تاریک و از جنبیدن مورچه بر پلاس سیاه. (۲۶)

مؤلف گوید: که تعبیر می شود از این قسم از گناهان به محقرات و روایت شده که حضرت صادق علیه السلام فرمود: بپرهیزید از محقرات از گناهان به درستی که آن آمرزیده نمی شود. (۲۷) و از حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و

سلم مروی است که فرمود: به درستی که ابلیس راضی شد از شما به محقرات (۲۸) و فرمود: به ابن مسعود (در وصیت خود به او) که ای ابن مسعود! حقیر و کوچک مشمار ... گناه را و اجتناب کن از کبائر، پس به درستی که بنده چون نظر افکند روز قیامت به گناهان خود بگرید چشمان او چرک و خون. حق تعالی می فرماید:

(یَوْمَ تَجِدُ کُلُّ نَفْسٍ ما عَمِلَتْ مِنْ خَیْرٍ مُحْضَرا وَ ما عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ اَنْ بَیْنَها وَ بَیْنَهُ اَمَدَا بَعیدا). (۲۹)، (۳۰)

و فرمود به ابوذر به درستی که مؤمن می بیند گناه خود را مثل آنکه در زیر سنگ سختی است که می ترسد بر روی او بیفتد، به درستی که کافر می بیند گناه خود را مانند مگسی که بر بینی او عبور کند. (۳۱)

و از کلام امیرالمؤمنین علیه السلام است که شدیدترین گناهان آن گناهی است که صاحبش آن را سبک شمرد. و علی بن ابراهیم قمی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که حق تعالی خلق فرموده ماری که احاطه کرده به آسمانها و زمین و جمع کرده سر و دم خود را در زیر عرش پس هر گاه دید معاصی بندگان را خشم می گیرد و رخصت می طلبد که بخورد آسمانها و زمین را. (۳۲) و روایات در این باب بسیار است.

و روایت شده از حضرت صادق علیه السلام که وقتی حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلم فرود آمد به زمین بی گیاهی پس فرمود به اصحاب خود که بروید هیزم بیاورید، عرض کردند: یا رسول اللّه! ما در زمین بی گیاهیم که هیزم در

آن یافت نمی شود، فرمود: بیاورد هر کسی هر چه ممکنش می شود. پس هیزم آوردند و ریختند مقابل آن حضرت روی هم، چون هیزمها جمع شد حضرت فرمود: همینطور جمع می شود گناهان، معلوم شد که مقصد آن حضرت از امر فرمودن به آوردن هیزم این بود که اصحاب ملتفت شوند همین طور که در آن بیابان خالی از گیاه هیزم به نظر نمی آمد وقتی که در طلب و جستجوی آن شدند مقداری کثیر هیزم جمع شد و روی هم ریخته شد، همین نحو گناه به نظر نمی آید و چون جستجو و حساب شود گناهان بسیاری جمع می شود. (۳۳)

## سوم

و نیز از ابوهاشم روایت است که روزی حضرت امام حسن عسکری علیه السلام سوار شد و به صحرا رفت من نیز سوار شدم با آن حضرت پس در آن بین که آن جناب در جلو من می رفت و من پشت سر آن حضرت بودم در فکر دین خود افتادم که وقتش رسیده پس فکر می کردم که از کجا ادا کنم آن را، پس حضرت رو کرد به من و فرمود: خدا ادا می کند آن را پس خم شد بر همان حالی که بر روی زین سوار بود و به تازیانه خود خطی کشید در زمین و فرمود: ای ابوهاشم پیاده شو و برگیر و کتمان کن، پس پیاده شدم دیدم شمش طلایی است پس گذاشتم آن را در موزه خود و سیر کردیم پس فکر کردم و گفتم: اگر به این طلا ادا شد دَیْنَ من فَبِها وَ اِلّا راضی می کنم صاحب دین را به آن و دوست می داشتم که نظری می کردم در وجه نفقه زمستان از

جامه و غیره چون این خیال گذشت در دل من رو کرد آن حضرت به من و خم شد ثانیا به سوی زمین و خطی کشید به تازیانه خود در زمین مثل دفعه اول و فرمود: پیاده شو و برگیر و کتمام کن، گفت فرود آمدم ناگاه دیدم شمش طلایی (۳۴) است آن را برداشتم و گذاشتم در موزه دیگرم. پس قدری راه رفتیم آنگاه آن حضرت برگشت به سوی منزل خود و من برگشتم به منزل خودم. پس نشستم و حساب کردم آن قرض خود را و دانستم مقدار آن را، پس کشیدم آن طلا را دیدم مطابق بود با آن مقدار که دین من بود بدون کم و زیاد پس نظر کردم در آنچه محتاج به آن بودیم در زمستان از هر جهت به آن مقدار که لابد و ناچار بودیم از آن به حد اقتصاد بدون تنگ گیری و اسراف پس کشیدم آن شمش طلای (۳۵) دیگر را مطابق درآمد به آنچه که اندازه گرفته بودم برای زمستان بدون کم و زیاد. (۳۶)

و ابن شهر آشوب در (مناقب) روایت کرده از ابوهاشم که گفت وقتی در ضیق و تنگی در امر معاش بودم خواستم از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام معونه طلب کنم خجالت کشیدم، چون به منزل خود رفتم فرستاد آن حضرت برای من صد اشرفی و نوشته بود که هرگاه حاجتی داری خجالت مکش، شرم مکن، بلکه طلب کن آن را از ما که خواهی دید ان شاء اللّه تعالی. (۳۷)

### چهارم

و نیز از ابوهاشم روایت است که گفت: شرفیاب شدم حضور مبارک حضرت امام حسن عسکری علیه السلام

دیـدم آن حضـرت مشـغول نوشـتن کاغـذی است پس رسـید وقت نماز اول آن حضـرت کاغذ را از دست بر زمین گذاشت و مشـغول نماز گشت پس دیـدم که قلم می گردد در روی کاغـذ و می نویسـد تا رسـید به آخر کاغـذ، من چون چنین دیـدم به سجـده افتـادم، پس چون حضـرت از نمـاز خود فارغ شـد گرفت قلم را به دست خود و اذن داد از برای مردم که داخل شونـد. (۳۸)

مؤلف گویـد: که آنچه ابوهـاشم روایت کرده و مشاهـده نموده از دلایل و معجزات حضـرت امام حسن عسـکری علیه السـلام زیـاده از آن است که در اینجـا ذکر شود و روایت شـده از آن جنـاب که گفت: داخـل نشـدم بر حضـرت امام علی نقی و امام حسن عسکری علیهما السلام هرگز مگر آنکه دیدم از ایشان دلالت و برهانی. (۳۹) و در دلائل و معجزات حضرت هادی علیه السلام نیز چند روایت از او نقل شد.

## پنجم

قطب راوندی روایت کرده از فطرس (۴۰) و آن مردی بود علم طب خوانده و گذشـته بود از عمر او زیاده از صد سال، گفت: من شـاگرد بختیشوع طبیب متوکـل بودم و او مرا اختیار کرده بود از میان شاگردان خود. پس فرسـتاد به سوی او حضـرت امام حسن عسـکری علیه السـلام که بفرسـتد به سوی او مخصوص ترین شاگردان خود را که فصـد کند او را، پس بختیشوع اختیار کرد مرا و گفت که طلب کرده از من امام حسن علیه السـلام کسـی را که فصد کند او را پس برو به نزد او و بدان که او امروز عالمترین مردم است که در زیر آسمان می باشند پس

بپرهیز از اینکه متعرض شوی او را در چیزی که تو را به آن امر می فرمایـد. پس من رفتم به خـدمت آن حضـرت پس امر کرد که در حجره ای باشم تا بطلبد مرا، راوی گفت: در آن وقت که من خدمت آن حضـرت رسـیدم ساعتش نیک بود برای فصـد کردن، پس طلبید آن حضرت مرا در وقتی که نیکو نبود از برای فصد پس حاضر کرد طشتی بسیار بزرگ پس من رگ اکحل آن حضـرت را فصـد کردم و پیوسـته خون بیرون می آمـد تـا آن طشت را مملو نمود پس فرمود: قطع کن جریـان خون را. من چنان کردم پس شست دست خود را و روی آن را بست و مرا برگردانید به همان حجره که مرا در آن جای داده بود و آوردند از برای من طعام گرم و سـرد چیز بسـیار و مانـدم تا وقت عصـر پس مرا طلبید و فرمود: رگ را بگشا و طلبید آن طشت را پس من آن رگ را گشودم خون بیرون آمـد تا طشت را مملو کرد پس امر فرمود تا خون را قطع کنم پس روی رگ را بست و مرا برگردانید به حجره، پس شب را به روز آوردم در آنجا. صبح شد و خورشید ظاهر گردید طلبید مرا و آن طشت را حاضر کرد و فرمود که رگ را بگشـا، من رگ را گشودم و خون از دست آن حضـرت بیرون آمـدماننـد شـیر سـفید تا آنکه طشت را پر کرد، پس امر فرمود که خون را قطع کنم و بست روی رگ را و امر فرمود که یک جامه دان جامه و

پنجاه دینار برای من آوردند و فرمود: این را بگیر و مرا معذور دار و برو. پس من گرفتم آنچه را که عطا فرمود و گفتم امر می فرماید سید مرا به خدمتی؟ فرمود: آری امر می کنم تو را به آنکه خوشرفتاری کنی با آنکه رفاقت می کند با تو از دیر عاقول. پس من رفتم نزد بختیشوع و قصه را برای او نقل کردم. بختیشوع گفت: اتفاق کرده اند حکماء بر آنکه بیشتر مقداری که خون در بدن انسان می باشد هفت من است و این مقدار خونی که تو نقل می کنی اگر از چشمه آبی بیرون آمده بود عجیب بود و عجب تر از آن آمدن خون است مانند شیر، پس فکر کرد یک ساعتی، پس سه شبانه روز مشغول شد به خواندن کتب تا مگر برای این قصه ذکری پیدا کند در عالم چیزی پیدا نکرد گفت امروز در میان نصرانیها عالم تری به طب از راهب دیر عاقول نیست.

پس نوشت کاغذی برای او و ذکر کرد برای او قصه فصد حضرت را پس من کاغذ را بردم برای او، چون رسیدم به دیر او، صدا زدم او را، از بالای دیر نظر به من کرد و گفت: تو کیستی؟ گفتم: من شاگرد بختیشوعم، گفت: با تو کاغذی است از او؟ گفتم: آری، پس زنبیلی را از بالا- پایین کرد من کاغذ را در آن گذاشتم کشید آن را بالا و خواند آن را پس همان وقت از دیر فرود آمد و گفت: تویی آن کسی که فصد کردی آن شخص را؟ گفتم: آری، گفت: طُوبی لاُمِّک. پس سوار شد بر استری و حرکت کرد

پس رسـیدیم به سـرّ من رأی در وقتی که یـک ثلث از شب بـاقی مانـده بود، گفتم: کجـا دوست داری بروی، خانه اسـتاد ما یا خانه آن مرد؟ گفت: خانه آن شـخص. پس رفتیم به در خانه آن حضرت پیش از اذان، پس گشوده شد در و بیرون آمد به نزد ما خادمی سـیاه و گفت: کدامیک از شما دو نفر صاحب دیر عاقول است؟ راهب گفت: منم فدایت شوم. گفت: فرود آی و به مـن گفت: تـو این اسـتر و اسـتر خـودت را حفـظ کن تـا راهب بیرون آیـد و گرفت دست او را و داخـل منزل شدنـد، پس من ایسـتادم آنجا تا صـبح شـد و روز بالا آمـد آن وقت راهب بیرون آمـد در حالی که جامه های خود را که لباس رهبانیت بود از خود دور کرده بود و جـامه هـای سـفیدی پوشـیده بود و اسـلام آورده بود، پس گفت به من که الا ن مرا ببر به خانه اسـتادت. پس رفتیم تـا در خانه بختیشوع، بختیشوع چون نظرش بر راهب افتاد مبادرت کرد و دویـد به سوی او و گفت: چه چیز تو را از دین نصـرانیت زائل کرد؟ گفت: یافتم مسـیح را و اسـلام آوردم بر دست او، گفت: مسـیح را یافتی؟ گفت: آری یا نظیر او را، پس به درستی که این فصد را به جا نیاورده در عالم مگر مسیح و این نظیر او است در آیات و براهین او. پس برگشت به سوی امام علیه السلام و ملازم خدمت آن حضرت بود تا وفات یافت. (۴۱)

### ششم

شیخ کلینی روایت کرده از (ابن کردی) از محمّد بن علی

بن ابراهیم بن موسی بن جعفر علیه السلام که گفت: امر معاش بر ما تنگ شد پدرم به من گفت: بیا برویم به نزد این مرد یعنی ابومحمّد عسکری علیه السلام؛ زیرا نقل شده که آن جناب دارای صفت سخاوت است، من گفتم: می شناسی او را؟ گفت: می شناسم او را و ندیدم او را هرگز. پس به قصد آن جناب حرکت کردیم، پدرم در بین راه گفت: چه بسیار محتاجیم به آنکه آن حضرت پانصد درهم به ما بدهد که دویست درهم آن را خرج کسوه و جامه کنیم و دویست درهم آن را در دین خود صرف کنیم و صد درهم آن را در نفقه خود صرف کنیم. من هم در دل خود گفتم کاش که سیصد درهم به من مرحمت کن که صد درهم آن را حماری بخرم و صد درهم آن را صرف نفقه کنم و صد درهم خرج جامه و لباس کنم و بروم به بلاد جبل. پس چون رسیدیم به در خانه آن حضرت بیرون آمد غلام آن حضرت و گفت: داخل شود علی بن ابراهیم و محمّد پسرش. پس چون وارد شدیم بر آن حضرت، سلام کردیم بر آن جناب، فرمود: به پدرم: یا علی! چه بازداشت تو را از آمدن به نزد ما تا این زمان؟ پدرم گفت: ای آقای من! خجالت می کشیدم که تو را ملاقات کنم با این حال، پس چون آن حضرت بیرون آمدیم غلام آن حضرت آمد و یک کیسه پول به پدرم داد و می گفت: این پانصد درهم است دویست درهم آن برای کسوه است و دویست درهم برای دین و صد درهم

برای نفقه؛ و عطا کرد به من هم کیسه ای و گفت: این هم سیصد درهم است صد درهم آن را پول حمار قرار بده و صد درهم برای کسوه است و صد درهم برای نفقه است و مرو به سوی جبل و برو به سوی سوراء. و چنان کرد که آن حضرت فرموده بود به سوراء رفت و تزویج کرد زنی را و چندان چیزدار شد که داخل او امروز هزار دینار است و با این علامت باهره باز قائل به وقف بود. (ابن کردی) گوید: گفتم به او که وای بر تو آیا می خواهی امری را که واضح تر و روشن تر از این باشد؟ گفت: (هذا اَمْرٌ قَدْ جَرَیْنا عَلَیْهِ)؛ یعنی ما به مذهب وقف تا به حال بوده ایم و حالا هم به همان حال باقی می باشیم. (۴۲)

### هفتم

روایت شده از اسماعیل بن محمّد بن علی بن اسماعیل بن علی بن عبداللّه بن عباس بن عبدالمطلب که گفت: نشستم سر راه حضرت امام حسن عسکری علیه السلام همین که نزد من گذشت شکایت کردم به آن حضرت از فقر و حاجت خود را و قسم خوردم که یک درهم و بالاتر از آن ندارم و نه غذایی دارم و نه عشایی. فرمود: قسم دروغ می خوری و حال آنکه دفینه کرده ای دویست اشرفی را و نیست این قول من به جهت آنکه به تو عطایی نکنم، یعنی خیال مکن که این حرف را برای این گفتم که تو را از عطا محروم کنم، پس به غلام خود فرمود: هرچه با تو است از مال به او بده. پس غلام آن حضرت

صـد اشـرفی به من داد و آن وقت آن حضـرت رو به من کرد و فرمود: تو محروم می شودی از آن پولی که پنهان کرده ای در وقتی که از همه اوقات بیشتر به آن حاجت داری.

راوی گفت: راست شـد فرمـایش آن حضـرت و چنان بود که فرموده بود، من دویست اشـرفی پنهان کردم و گفتم این پشت و پناه من باشد در روز سختی پس مرا ضرورت سختی عارض شد که محتاج شدم به چیزی که نفقه خود کنم و درهای روزی بر من بسـته شـد پس رفتم سـر آن دفینه را گشودم که از آن پولها بردارم دیـدم پولی نیست، پسـرم فهمیده بود آن موضوع را آن پولها را برداشته و گریخته بود و من به هیچ چیز از آن پول دست نیافتم و از آن محروم گشتم. (۴۳)

### هشتم

صاحب (تاریـخ قم) در ذکر ساداتی که به قم و ناحیه آن آمده اند گفته که محمّد خزری بن علی بن علی بن الحسن الا فطس بن علی بن علی بن الحسین علیهم السلام به طبرستان نزد حسن بن زید آمد و مدتی به نزدیک او بود پس او را زهر داد و بمرد و فرزنـدان او به آبه باز گردیدنـد و آنجا مقیم شدنـد، آنگاه گفته که ابوالقاسم بن ابراهیم بن علی حکایت کند که ابراهیم بن محمّـد خزری گفت که بر من و برادرم علی خبر پـدر ما مسـتور و قرارگاه او مشـتبه شد. ما از مدینه به طلب او بیرون آمدیـم و من با خود گفتم چاره ای نیست مرا در تفتیش و تفحص پدرم الا آنکه قصد مولای خود حسن

بن علی عسکری علیه السلام کنم و از او احوال پدر خود بپرسم تا مرا خبر دهد و آگاه کند، پس من قصد سرّ من رأی کردم و رفتم به در سرای ابومحمّد علیه السلام رسیدم، گرم هنگامی بود هیچ کس را آنجا ندیدم پس همانجا نشستم و انتظار می کشیدم تا کسی از خانه بیرون آید. پس ناگاه آواز در شنیدم که کنیزکی از خانه بیرون آمد و می گفت: ابراهیم بن محمّد خزری، پس من نگریستم و گفتم: لبیک! اینک منم ابراهیم بن محمّد خزری، پس آن کنیزک گفت: مولای من تو را سلام می رساند و می فرماید این تو را به پدرت می رساند و صره ای به من داد که در آن ده دینار بود و آن را گرفتم و بازگشتم. پس در راه مرا یاد آمد که من از مولای خود خبر پدر و مقام او نپرسیدم پس خواستم که برگردم، مرا کلام آن کنیزک یاد آمد که گفت: این تو را به پدرت می رساند. پس من بدانستم که من به پدر خود می رسم، پس به طلب او برفتم تا به طبرستان به او رسیدم به نزدیک حسن بن زید و از آن دنانیر ده گانه یک دینار مانده بود. پس من قصه با پدر باز گفتم و در صحبت او بودم تا آنگاه که حسن بن زید او را زهر داد و بدان وفات یافت و من به آبه رحلت [هجرت] کردم. (۴۴)

## پاورقی ها

۲۵- (الخرائج) راوندی، ۱/۴۲۴.

۲۶- (الخرائج) راوندی ۲/۶۸۸.

۲۷- (بحارالانوار) ۷۰/۳۴۵.

۲۸- (بحارالانوار) ۷۰/۳۶۳.

۲۹- سوره آل عمران (۳)، آیه ۳۰.

۳۰- (بحارالانوار) ۷۴/۱۰۱.

۳۱- (بحارالانوار) ۷۴/۷۷.

۳۲- (بحارالانوار) ۵۶/۲۵۲. این حدیث در (تفسیر قمی) چاپی یافت

نشد.

۳۳- (بحارالانوار) ۷۰/۳۴۶.

۳۴- شمش نقره. (نسخه بدل).

۳۵- شمش نقره، (نسخه بدل).

۳۶- (بحارالانوار) ۵۰/۲۵۹ ۲۶۰.

۳۷- (مناقب) ابن شهر آشوب ۴/۴۷۲.

۳۸- (عیون المعجزات) ص ۱۳۷.

۳۹- (تنقیح المقال) ۱/۴۱۲.

۴۰- (بطریق)، (نسخه بدل).

۴۱- (الخرائج) راوندی ۱/۴۲۲.

۴۲- (الکافی) ۱/۵۰۶.

۴۳- (الخرائج) راوندی ۱/۴۲۷.

۴۴- (بحارالانوار) ۷۵/۳۷۰.

## معجزات و کرامات امام عسکری (ع)

### مقدمه

خدای تعالی پیامبران و اوصیای ایشان (ع) را با معجزاتی که دیگر افراد بشر از آوردن نظیر آنها عاجزند، یاری کرده است تا گواه راستین بر درستی خیر و هدایتی باشد که از طرف خدا برای مردم آورده اند، که اگر این یاری خدا نبود، آنان در انجام رسالت خود سست می شدند و کسی گفته های آنان را تصدیق نمی کرد. از جمله امدادهای الهی آن است که آنچه در باطن مردم می گذشت و در اعماق دلهاشان پنهان داشتند و آنچه را که در آینده اتفاق می افتاد از همه آنها آگاه می فرمود، خدای تعالی این عنایت را به ائمه هدی (ع) از جمله به امام بزرگوار ابو محمد (ع) فرموده بود که ما به برخی از موارد مهمی که از آن حضرت رسیده است اشاره می کنیم:

حسن نصیبی نقل کرده، می گوید: در دلم گذشت که آیا عرق جنب پاک است، یا نه؟ به در منزل امام ابو محمد، حسن عسکری (ع) آمدم تا از آن حضرت بپرسم، شبانگاه به منزل او رسیدم و در آن جا اقامت کردم چون سفیده صبح دمید امام (ع) از منزل بیرون شد، دید من خوابیده ام، مرا بیدار کرد و فرمود:

«اگر عرق جنب از حلال باشد، آری پاک است و اگر از حرام باشد، نه.» ۱

### ۲

اسماعیل بن محمد عباسی روایت کرده، می گوید: از حاجتی که داشتم خدمت ابو محمد (ع) شکایت کردم و قسم یاد کردم که نه یک درهم و نه بیشتر، هیچ مبلغی نزد من نیست، امام رو به من کرد و فرمود:

«آیا به دروغ سوگند می خوری، در حالی که دویست دینار در زیر زمین پنهان کرده ای؟ البته این حرف را بدان جهت نمی گویم که چیزی ندهم! (آن وقت رو به غلامش کرد و فرمود: ) آنچه همراهت هست به این مرد بده» .

غلام، صد دینار به من داد، سپس رو به من کرد و فرمود:

«تو آن پولهایی را که دفن کرده ای با وجود نیاز شدیدی که داری از دست خواهی داد.»

اسماعیل می گوید: بعدها احتیاج پیدا کردم هر چه جستم نیافتم پیگیری کردم دیدم پسرم جای آنها را یافته و آنها را دزدیده و فرار کرده است.۲

### ۳

محمد بن حجر، در خدمت امام ابو محمد (ع) از ظلم و جور عبدالعزیز و یزید بن عیسی شکایت کرد، امام علیه السلام در پاسخ وی نوشت:

«اما عبدالعزیز را من کفایت کردم و اما یزید، در برابر خدای عزوجل تو با او باید بایستید» .

چند روزی بیش نگذشت که عبدالعزیز هلاک شد و اما یزید، که محمد بن حجر را به قتل رساند که در پیشگاه خدا (برای رسیدگی به حسابشان) باید حاضر شوند!۳

### ۴

از ابوهاشم نقل کرده اند، که گفت: خدمت امام ابو محمد (ع) از تنگنای زندان و سنگینی کنده و زنجیر شکایت کردم، امام (ع) به من نوشت: امروز نماز ظهر را در منزلت خواهی خواند و همین طور شد، از زندان موقع ظهر آزاد شد و نماز را در منزلش به جا آورد. ۴

### ۵

ابو هاشم نقل کرده، می گوید: در تنگنای معیشت بودم، خواستم از امام ابو محمد (ع) چیزی مطالبه کنم خجالت کشیدم، وقتی که به منزل رسیدم دیدم صد دینار برایم فرستاده و نوشته است:

«هر وقت نیازی داشتی از تقاضا شرم مکن! زیرا تو به مقصودت خواهی رسید.» ۵

### ۶

ابوهاشم، این مرد موثق و امین می گوید: از ابو محمد علیه السلام شنیدم که می فرمود:

«بهشت دروازه ای دارد به نام معروف، که جز اهل خیر و نیکوکاران از آن دروازه وارد نشوند.»

من با شنیدن این سخن، خدا را سپاس گفتم و خوشحال شدم که احتیاجات مردم را برآورده می سازم، امام ابو محمد (ع) رو به من کرد و فرمود:

«آری، من از آنچه در دلت گذشته آگاهم، براستی که نیکوکاران در دنیا و در آخرت، اهل خیر به شمار می آیند، ای ابوهاشم خداوند تو را از ایشان قرار دهد و بیامرزد» ۶

### ۷

محمد بن حمزه دوری، نقل کرده است، می گوید: خدمت امام ابو محمد (ع) نامه ای نوشتم و از آن حضرت تقاضا کردم دعا کنند تا ثروتمند شود. زیرا که در سختی زندگی به سر می بردم و می ترسیم که کارم به رسوایی کشد، امام (ع) در پاسخ من نوشت:

«مژده باد تو را که از طرف خدای متعال بی نیازی برایت مقدر شده است، پسر عمومیت، یحیی بن حمزه از دنیا رفت و صد هزار درهم از او بجا مانده و جز تو وارثی ندارد و بزودی آن مبلغ به دست تو خواهد رسید، پس شکر خدا ... را به جای آور و مقتصد باشد و از اسراف بپرهیز.»

همان طور که امام (ع) فرموده بود پس از چند روز خیر مرگ پسر عمویم رسید و آن مبلغ عاید من شد و تنگدستی من برطرف گردید. حق خدا را دادم و به برادران دینی کمک کردم و پس از آن به اعتدال عمل کردم در صورتی که قبلاً ولخرجی می کردم !۷

### ۸

محمد بن حسن بن میمون می گوید: طیّ نامه ای که به خدمت مولایم امام عسکری (ع) نوشتم از تنگدستی خود شکایت کردم، آنگاه با خود گفتم؛ مگر امام صادق (ع) نفرموده است:

«تنگدستی با محبت ما بهتر است از ثروتمندی با دشمنان ما، و کشته شدن با ولایت ما بهتر است از زندگی با دشمنان ما» .

جواب نامه من چنین آمد:

«همانا خدای عزوجل، وقتی که گناهان دوستان ما زیاد می شود، به وسیله تنگدستی، گناهان ایشان را محو می کند؛ و بسیاری از گناهان را می بخشد، آری همان طور که در خاطر تو گذشت، تنگدستی با

ما بهتر است از مالداری با دشمنان ما، در حالی که ما پشتیبان کسی هستیم که به ما پناه آورد و نوریم برای هر که از ما روشنی خواهـد و پناهیم برای کسـی که به ما پناهنده شود، هر که ما را دوست بدارد در مراتب عالیه با ماست و هر که از ما رو برتابد، به رو در آتش دوزخ می افتد ... » ۸

## ۹

ابو جعفر هاشـمی می گویـد: من با گروهی در زنـدان بودیم که ابو محمـد (ع) نیز با برادرش جعفر زنـدانی شدند، به حال آن حضـرت رقت کردیم و من صورت امام حسن (ع) را بوسیدم و او را روی فرشی که زیر پایم بود نشاندم، جعفر نیز در نزدیکی ما نشست، مأمور زندان آن حضرت، صالح بن وصیف بود، مردی از قبیله جحم نیز همراه ما در زندان بود که می گفت؛ از آل علی است. امام ابو محمد (ع) نگاهی به ما کرد و فرمود:

«اگر در میان شـما نبود آن کسـی که از شما نیست، هر آینه به شما اطلاع می دادم و چیزهایی می آموختم تا وقتی که خداوند وسیله نجات شما را فراهم کند.»

امام (ع) با این فرمایش به آن مرد جحمی اشاره کرد و فرمود؛ این مرد از شما نیست و از او بترسید، زیرا که در میان لباسهایش کاغـذی هسـت کـه هر چه می گوییـد برای خلیفه می نویسـد، یکی از زنـدانیان فـوری به سـراغ جحمی رفت و لباسـهای او را بررسـی کرد پس آن نوشـته را یـافت که آن جمع را متهم کرده و نوشـته بود که آنها می خواهنـد زنـدان را سوراخ کرده و از زندان فرار

کنند.۹

## ۱۰

احمد بن محمد نقل کرده، می گوید: به خدمت امام ابو محمد (ع) - موقعی که مهتدی عباسی شروع به کشتن شیعیان کرده بود - نامه ای نوشتم و عرض کردم: مولای من! سپاس خدا را که این ظالم را از تو باز داشته است من شنیده بودم که او شما را هم به قتل تهدید می کرد و می گفت: به خدا سوگند که بزودی او را تبعید خواهم کرد! امام (ع) در پاسخ من، به خط مبارک خود نوشت:

«عمر او کوتاهتر از آن است که به این کار دست بزند، از امروز، پنج روز بشمار او در روز ششم پس از ذلت و خواری که خواهد دید، کشته می شود ... » ۱۰ و همین طور شد.

## ۱۱

ابوهاشم نقل کرده است، می گوید: فهنکی از امام ابو محمد (ع) پرسید: چرا در میراث هر مرد دو سهم و هر زنی یک سهم می برد؟ امام (ع) در پاسخ وی نوشت:

«به خاطر این که زن جهاد ندارد و نفقه و دیه و غرامت بر او تعلق نمی گیرد.»

ابو هاشم می گوید: در دلم گذشت که این مسأله از جمله مسائلی بود که ابن ابی العوجاء از امام صادق (ع) سؤال کرده و آن حضرت نیز نظیر همین پاسخ را داد. امام ابو محمد (ع) رو به من کرد و فرمود:

«آری این همان سؤال ابن ابی العوجاء است و پاسخ ما هم یکی است، زیرا که معنای مسأله یکی و آنچه برای اولین ما گذشته بر آخرین فرد ما نیز همان می گذرد و اول و آخر ما در علم و امر الهی برابریم، البته رسول خدا و

امیرالمؤمنین – صلوات اللّٰه علیهما از فضیلت مخصوص به خود برخوردارند» .۱۱

### ۱۲

ابو هاشم نقل کرده، می گوید: یکی از شیعیان به محضر امام ابو محمد (ع) نامه ای نوشت و در آن نامه درخواست دعا کرده بود، امام (ع) در پاسخ وی این دعا را نوشت:

«یا اسمع السامعین، و یا أبصر المبصرین، و یا أنظر الناظرین و یا اسرع الحاسبین و یا أرحم الراحمین، و یا أحکم الحاکمین، صل علی محمد و آل محمد، و أوسع لی فی رزقی و مدلی فی عمری، و امنن علی برحمتک، و اجعلنی ممن تنتصربه لدینک ولا تستبدل بی غیری.»

ای شنواترین شنوندگان، و ای بیناترین بینندگان، و ای نگاه کننده ترین نگاه کنندگان، و ای آن که از همه حسابگران زودتر به حساب می رسی، و ای حاکمترین حاکمان، بر محمد و خاندان محمد درود فرست و در روزی من گشایش بخش و بر عمرم بیفزا و به لطف و رحمتت بر من منت گذار و مرا از جمله کسانی قرار ده که به وسیله آنها دینت را یاری می کنی و به جای من کسی دیگر را قرار مده!

ابوهاشم می گوید: با خود گفتم: بار خدایا مرا از جمله حزب خودت و در زمره خود قرار بده! امام ابو محمد (ع) رو به من کرد و فرمود:

«آری، تو در حزب و در زمره او هستی به شرط آن که به خدا ایمان داشته باشی و پیامبر او را تصدیق نمایی» ۱۲.

### ۱۳

شاهویه بن عبدربه روایت کرده است، می گوید: برادرم صالح زندانی بود، خدمت مولایم ابو محمد (ع) نامه ای نوشتم و چند مسأله پرسیدم، امام پاسخ همه آنها را داده بود و نوشته بود:

«برادرت صالح، همان روزی که نامه ام

به دست تو می رسد، از زندان خلاص می شود، و تو می خواستی راجع به او بپرسی، فراموش کردی!»

پاسخ امام رسید، در همان بین که داشتم نامه را می خواندم، ناگاه بعضی از مردم آمدند، بشارت دادند که برادرم آزاد شده و طولی نکشید که برادرم آمد او را دیدم و نامه را برای او نیز خواندم.۱۳

## ۱۴

ابوهاشم نقل کرده، می گوید: در دلم گذشت که آیا قرآن مخلوق است یا نه؟

امام (ع)، نگاهی به من کرد و فرمود:

«ای ابوهاشم خداوند آفریدگار همه چیز است و جز او همه چیز مخلوق است» .۱۴

## ۱۵

ابو هاشم روایت کرده، می گوید: خدمت امام ابو محمد (ع) شرفیاب شدم و می خواستم، نگینی درخواست کنم تا انگشتری برای تبرک از آن بسازم، نشستم و یادم رفت که برای چه آمده بودم وقتی که خواست خدا حافظی کنم و برگردم، امام (ع) انگشتری مرحمت کرد و لبخندی زد، فرمود:

«تو نگینی می خواستی و من انگشتری به تو دادم، تو سودی هم از نگین بردی، پروردگار آن را بر تو گوارا کند.»

ابو هاشم می گوید: من تعجب کردم، عرض کردم: مولای من براستی که تو ولی خدایی و آن امامی هستی که من دین خدا را به لطف و اطاعت او به دست آورده ام. آنگاه فرمود:

«ای ابوهاشم! خداوند تو را بیامرزد.» ۱۵

## ۱۶

ابو هاشم نقل کرده، می گوید: از ابو محمد (ع) شنیدم که می فرمود:

«خداوند روز قیامت چنان گذشت و عفوی می کند که بر قلب کسی خطور نکرده تا آن جا که مشرکان می گویند: به خدا سوگند که ما مشرک نبوده ایم!»

(ابوهاشم می گوید: ) من با خود گفتم: یکی از شیعیان اهل مکه برای من نقل کرد که رسول خدا (ص) آیه مبارکه (ان الله یغفر الذنوب جمیعاً) یعنی خداوند همه گناهان را می آمرزد را تلاوت کرد و مردی پرسید: یا رسول الله! حتی کسی را که مشرک است؟! من این را در قلبم گذراندم و با خودم می گفتم که ناگهان امام ابو محمد (ع) رو به من کرد و این آیه شریفه را تلاوت کرد:

«ان الله لا يغفر ان يشرک به ويغفر مادون ذالک لمن يشاء» ۱۶

يعنی همانا خداوند از گناه کسی که به او شرک آورده نمی گذرد

و جز آن هر که را بخواهد می آمرزد. (و فرمود: ) «او بد حرفی زده و بد روایت کرده است» ۱۷

مورخان رویدادهای زیادی از علم امام ابو محمد (ع) درباره آنچه در دل اشخاص می گذشت و راجع به اطلاع از امور غیبی و جریانات و پیشامدها، نقل کرده اند که تمام اینها نشانه های قاطع بر امامت آن بزرگوار است زیرا که کسی غیر از امام چنین اطلاعاتی ندارد و از این قبیل مسائل آگاه نیست، شایان ذکر است که بیشتر این رویدادها را ابوهاشم نقل کرده که مورد اعتماد اسلام و از علمای برجسته است و از جمله خواص دو امام، ابوالحسن و ابو محمد (ع) بوده و بسیاری از معجزات ایشان را مشاهده کرده و می گوید: هیچ روزی به حضور امام ابوالحسن و ابو محمد (ع) وارد نشدم مگر این که برهان و دلیلی درباره امامت ایشان را دیدم.۱۸

### پاورقی ها

۱- مرآه الزمان: ۶/ورق ۱۹۲ عکسبرداری شده در کتابخانه امام امیرالمؤمنین به شماره ۲۷۶۵.

۲- نور الابصار: ۱۵۳.

۳- مناقب آل ابی طالب: ۴۳۳/۴.

۴- اعلام الوری: ۱۵۳.

۵- الشاقب فی المناقب: ۲۴۱ از محمد بن علی گرگانی، محفوظ به شماره (۳۵۷) کتابخانه امام امیرالمؤمنین.

۶- نورالابصار: ۱۵۲.

۷- نور الابصار: ۱۵۲، الدر النظیم، در مناقب ائمه.

۸- مناقب آل ابی طالب: ۴۳۵/۴.

۹- الدر النظیم، در مناقب ائمه از کتب عکس برداری شده کتابخانه امیرالمؤمنین به شمار ۲۸۷۹.

۱۰- اعلام الوری: ۳۷۵.

۱۱- مناقب: ۴۳۷/۴، اعلام الوری: ۳۷۴.

۱۲- اعلام الوری: ۳۷۴.

۱۳- مناقب: ۴۳۸/۴.

۱۴- مناقب: ۴۳۶/۴.

۱۵- اعلام الوری: ۳۷۵، مناقب: ۴۳۷/۴.

۱۶- سوره نساء ۱۱۶.

۱۷- الدر النظیم.

۱۸- اعلام الوری: ۳۷۵.

**منبع**

تحلیلی از زندگانی امام حسن عسکری (ع)، ص ۶۲ - ۷۰.

## سری از اسرار

به محضر امام حسن عسکری، علیه السلام، مشرف شدم. می خواستم که از ایشان سؤال کنم که جانشین پس از آن امام همام، علیه السلام، کیست؟ بدون اینکه سؤال خود را مطرح کنم، حضرت، علیه السلام، خود فرمودند:

ای احمد بن اسحاق! خداوند از زمان خلقت آدم، علیه السلام، تاکنون، زمین را از حجت خالی نگذاشته و تا قیامت نیز چنین خواهد بود تا به واسطه او بلا از اهل زمین دور مانده و باران نازل شود و زمین برکات خود را خارج کند.

عرض کردم:

ای فرزند رسول خدا! امام و خلیفه بعد از شما کیست؟

آنگاه امام حسن عسکری، علیه السلام، از جا برخاستند و وارد اطاقی شدند و در حالی که پسر بچه ای را که سه سال بیشتر نداشت در آغوش داشتند، خارج شدند. در حالی که چهره آن طفل چون ماه شب چهارده می درخشید. پس فرمودند:

ای احمد بن اسحاق! اگر نبود کرامتی که در نزد خدا و حجج الهی داشتی، فرزندم را به تو نشان نمی دادم. او همنام و هم کنیه رسول الله، صلی الله علیه وآله، است و زمین را آنگاه که از ظلم و جور انباشته شده باشد، پر از عدل و داد می کند. ای احمد بن اسحاق! او در این امت مانند حضرت خضر، علیه السلام، و ذی القرنین می باشد. خداوند او را از دیده ها غایب می کند و هیچ کس غیر از آنها که بر عقیده به امامت ثابتند و برای تعجیل در فرجش دعا می کنند، از مهلکه غیبت او رهایی نمی یابند.

عرض کردم:

مولاجان! آیا علامتی هست که قلبم به آن اطمینان پیدا کند؟

در

این هنگام آن پسربچه به زبان عربی فصیح گفت: من بقیه الله در زمین هستم. و انتقام گیرنده از دشمنان خدا. پس بعد از اینکه به عینه مشاهده کردی، علامتی را جستجو مکن!

آن روز خوشحال و شاد از محضر امام، علیه السلام، خارج شدم. فردا دوباره به حضور امام، علیه السلام، شرفیاب شدم و عرض کردم:

ای فرزند رسول خدا، صلی الله علیه وآله، بسیار از آنچه به من ارزانی فرمودید مسرور شدم. اما آن سنت جاریه ای که فرمودید از خضر، علیه السلام، و ذی القرنین در ایشان موجود است، چیست؟

فرمودند:

غیبت طولانی اوست.

عرض کردم:

مگر غیبت او باید طولانی شود؟

فرمودند:

آری، قسم به خدا آنقدر طولانی که اکثر آنهایی که قائل به وجود او خواهند بود از عقیده خود باز خواهند گشت و جز آنهایی که خداوند از آنها به ولایت ما پیمان گرفته است و ایمان را در قلبهایشان تثبیت نموده است و آنها را به روحی از ناحیه خویش تایید فرموده کسی در این اعتقاد باقی نمی ماند. ای احمد بن اسحاق! این امری است از امر خدا و سری است از سر خدا و غیبی است از غیب خدا. آنچه را که به تو دادم بگیر و پنهان دار و از شاکرین باشد و فردای قیامت در اعلی علیین در کنار ما باش!

پی نوشت:

رک: بحارالانوار، ۵۲، ص ۲۳و۲۴ ایضا: م م، ص ۷۴۹و ۷۵۰ ایضا: کمال الدین، صدوق

## آفتاب، در قفس!

بس کن! از سر شب هرچه گفتی، هیچ نگفتم، منتظر شدم تا خسته شوی و زبان به دهان بگیری.

زن، دستش را از زیر چانه اش برداشت. چارقدش را روی سرش محکم کرد و پاهایش را به طرف دیوار دراز نمود.

چگونه می توانم حرفی

را که چیزی جز حقّ نیست، بر زبان نیاورم؟!

مرد، دستهایش را زیر سرش قلاّب کرد و روی حصیر دراز کشید و پلکهایش را روی هم گذاشت ... از زمانی که از قصر متوکّل بیرون آمده، تمام وقتش را صرف باغ وحش کرده بود.

دستوری تازه به «نحریر» رسیده بود؛ متوکّل یکی از افراد زندانی را که با او دشمنی سرسختی داشت، به دست وی سپرده بود تا فردا او را میان حیوانات درّنده باغ وحش انداخته و برای همیشه خیال خلیفه عبّاسی را راحت کند. وجود این زندانی، آرامش روحی متوکّل را به کلّی گرفته بود. با اتمام این کار، پاداش هنگفتی انتظارش را می کشید. چشمانش را باز کرد. زن هنوز داشت حرف می زد.

تو را به حقّ خدایی که می پرستیش! ابومحمّد، مردی نیست که تو بخواهی از میان ببری. او، مرد شریفی است، از اولاد رسول اللّه است. شرم کن نحریر! از رسول اللّه شرم کن؛ به خاطر پاداشی ناچیز، دین و ایمانت را نفروش. فردای قیامت، جواب رسول خدا را چه می دهی؟ بگذار متوکّل هر کاری که می خواهد، بکند؛ تو کاری با او نداشته باش. آرامش را، از زندگیمان نگیر ...

حوصله اش از حرفهای زن سر رفته بود، فریاد بلندی زد:

دستور، دستوره؛ من نمی تونم روی حرفای مافوقم حرفی بزنم! این اتّفاق باید بیفته. فردا هنگام طلوع آفتاب، باید ابومحمّد را میان حیوانات درّنده بیاندازم؛ شاید هم سرنوشت مولایت چنین بوده باشد!

شلیک خنده اش توی سر زن پیچید. به تندی از جا بلند شد و جلوی شوهرش به زانو افتاد. بدنش لرزید و قطرات اشک بر گونه هایش غلطید.

تو چنین کاری را نخواهی کرد،

تو با فرزند رسول اللّه ...

هق هق گریه، اجازه صحبت به زن را نداد. مرد، گوشه ای از لحاف پشمی را روی صورتش کشید:

بگذار امشب را به آسودگی بگذرانم؛ با حرفهای تو شاید فردا، خدا آسودگیم را از من بگیرد. بلند شو، بلند شو که دیگر حوصله ام را سر بردی.

زن، دستهایش را روی سرش گذاشت، احساس کرد تمامی تیرگی های دنیا جلوی چشمانش تصویر گرفته، خواست بار دیگر التماس بکند و چیزی بگوید؛ بغض، در گلویش ماند. از وقتی که شوهرش، امام حسن علیه السلام را به خانه آورده بود، از سر شب تمامی لحظاتش به اشک و التماس سپری شده بود. دست روی زمین گذاشت و از جا بلند شد. قدمی از مرد دور نشده بود که صدای خُرّوپفش را شنید. سر برگرداند و دوباره نگاهش کرد. احساس تنفّر، تمامی وجودش را فراگرفت. بغض، گلویش را می سوزاند. چقدر دلش می خواست فریاد می کشید و بلند بلند می گریست! مجبور به آرام گریه کردن بود. بغضش را فرو خورد و بی صدا گریست!

هوای دم کرده و خفه آلود اتاق، کلافه اش کرده بود. بیرون آمد. به اتاقی که ابومحمّد حسن بن علی علیهماالسلام در آن زندانی شده بود، نگاهی انداخت. حلقه های اشک، جلوی دیدگانش را گرفت. هرگز فکر نمی کرد روزی برسد که آقا و مولایش در خانه او به عنوان یک زندانی حضور پیدا کند! قلبش بی تاب بر در و دیوار سینه اش می کوبید. پاورچین پاورچین قدم برداشت. جلوی درب اتاقی که امام در آن حبس شده بود، ایستاد.

صدای آرام و دل نوازی از درون اتاق به گوش می رسید. همانجا به دیوار کاهگلی خانه تکیه داد و بر زمین

نشست. نگاه به آسمان دوخت. سوز سردی در بدنش پیچید. لرزه به اندامش افتاد. احساس کرد توجّه ستاره ها همه به خانه اوست. نزدیکی خاصّی را به آسمان احساس می کرد. امام و مولایش چه زیبا راز و نیاز می کرد و می گریست!

دل زن لرزید. دلش می خواست در چوبی را بشکنه و جلوی پای مولایش زانو بزند. دستانش را روی صورتش گذاشت. شانه هایش لرزید. آرام آرام گریه کرد تا «نحریر» متوجّه آن نشود.

درباره ابومحمّد بارها شنیده بود. همیشه از او به درستی و نیکی یاد شده بود. زن، با خود می اندیشید: آیا ابومحمّد از فردایش خبر دارد؟ آیا می داند فردا چه سرنوشتی انتظارش را می کشد؟

او در این سال ها چشم انتظار روزی بود تا مردی را که درباره اش به نیکویی، درستی و مهربانی یاد می کنند، زیارت کند. هرگز فکرش را هم در سر نمی پروراند که آقا و سرورش ابو محمّد، روزی مهمانش شود؛ مهمانی که نه اجازه دیدارش را داشته باشد و نه اجازه پذیرایی و دلجویی! سرش سنگین شده بود. از خودش هم بدش می آمد. شبِ طولانی و دردناکی برایش بود. صدای ناله جیرجیرکی، سکوت شب را درهم شکست.

ذهنش درگیر فکرهای عجیب و غریبی شده بود؛ درخانه اش چه اتّفاقی داشت می افتاد؟ چرا آن همه اشک، تسلّایش نمی داد؟ بغضش لحظه به لحظه سنگین تر می شد.

پروردگارا! این، چه امتحانی است؟ چگونه مولایم را از این راز مطّلع سازم؛ چگونه او را از این خانه نفرین شده فراری دهم؟ کمکم کن، به فریادم برس! کاش فردا، از راه نمی رسید؛ کاش آفتاب، هرگز طلوع نمی کرد!

چیزی توی ذهنش جرقّه زد. «اگر حسن بن علی نفرینش می کرد، چه بلایی سرش می آمد؟!» صدای روح بخش دعا

و نیایش، هنوز می آمد. برگشت به طرف اتاق. تند به سربالین مردش رفت:

نحریر، نحریر!

مرد، غرولندی کرد:

هان، باز چی شده؟

بلند شو؛ بلند شو!

چرا نمی گذاری بخوابم؟!

زن، به گریه افتاد.

نحریر! از خدا بترس، می دانی چه کسی در خانه توست؟ می دانی اگر بلایی سر او بیاید، چه اتّفاقی می افتد؟!

مرد، خمیازه بلندی کشید:

برو بخواب زن! امشب دیوانه شده ای؟ این حرفها چیست که می گویی! تازه اگه به گفته تو این شخص از بهترین بندگان است، خدا هرگز بهترین بنده اش را تنها نمی گذارد، نیازی به نگرانی تو نیست. تازه برای من هم جالب است، می خواهم ببینم این آقا برای حیوانات درّنده من هم جذّابیتی دارد یا نه؟ فردا وقتی بدن تکّه تکّه اش را زیر دندانهای حیوانات دیدم، به تو خواهم گفت که بنده عزیز کیست ... بگذار فردا معلوم می شود.

زن بدون آنکه چیزی بگوید، به گوشه اتاق پناه برد. زانوها را در آغوش کشید و سرش را روی پاها گذاشت. شب کم کم به انتها می رسید. خواب از چشمانش فراری شده بود. هوا داشت رو به روشنی می رفت ...

صدای دلنشین مناجات امام علیه السلام همچنان به گوش می رسید. آفتاب از پس کوه ها آرام آرام خودش را به بالای پشت بام می رساند.

زن، لباس شوهرش را گرفت:

تو را به حقّ کسی که می پرستیش! از خدا بترس، روز قیامت چگونه پیش رسول خدا سربلند خواهی کرد؟ اگه ابومحمّد نفرینت کند ...، او مثل دیگران نیست؛ او مرد خداست!

مرد، تکانی به همسرش داد و زن، نقش زمین شد.

حرفهای ابلهانه نگو، باید این اتّفاق بیفتد. او باید کشته شود، آن هم به دست حیوانات درّنده ای که

خودم بزرگشان کرده ام.

زن، سر بلند کرد و از پشت چشمان خیسش امام حسن علیه السلام را دید که به آرامی از زیر درختان نخل می گذشت. چقدر لاغر اندام و ضعیف دیده می شد. چادرش را برداشت و به دنبال آنها روانه شد. جرأت نزدیک شدن به آنها را نداشت. از مولایش خجالت می کشید. دلش می خواست زمین، دهان باز می کرد و شوهرش را می بلعید.

* * *

جلوی درب باغ وحش که رسیدند، ایستادند. مرد، از زیر شالش کلید باغ وحش را بیرون کشید و به طرف قفس حیوانات درّنده حرکت کرد. امام علیه السلام به آرامی درون باغ وحش رفت بدون آنکه وحشتی در وی دیده شود. زن، دستانش را روی سر گذاشت، چشمانش را بست. نباید می دید. از شدّت اضطراب بر زمین افتاد ... گوش کرد، صدایی نمی آمد. سر بلند کرد. چیزی را که می دید، باور نمی کرد. حیوانات وحشی و درّنده، گرداگرد ابومحمّد ایستاده بودند و امام علیه السلام در وسط آنها مشغول به نماز بود. فریاد بلندی کشید:

دیدی گفتم او مثل همه نیست!

سپس در حالی که اشک شادی از دیدگانش جاری بود، خطاب به امام حسن عسکری علیه السلام عرضه داشت:

آقا! ما رو ببخش.*

پی نوشت:

*. اصول کافی، کلینی، ترجمه سیّد هاشم رسولی، ج

## تکرار مباهله

### اشاره

آفتاب سوزان، با سنگدلی تمام بر چهره رنجور شهر می تابد. هوای دلگیر و غیرقابل تحمّلی، فضای دم کرده شهر را پر کرده است. مردم، مدّتهاست صدای چک چک باران را نشنیده اند. همه جا خشک و آفتاب خورده است. رودخانه خشک شهر با، سینه عریانش را در امتداد شهر گسترانیده است. انبوه درختچه ها، علف زارها و نیزارهای اطرافش، پژمرده و بی طراوت

و از نفس افتاده به نظر می رسند.

از گاو و گوسفندان مردم که نپرس، لاغر و رنجور؛ در اسارت لشکر عطشند. همین طور حیوانات صحرا و مرغان هوا که همه تشنه و افسرده اند. زمین و زمان در چنگ آفتاب است. هیولای مرگ، در آسمان شهر به پرواز آمده است.

انسان ها نیز در وضعیت بدتری به سر می برند. آنها برای رهایی از عفریت مرگ و نجات از کابوس خشکسالی، دست به هر کاری زده اند؛ در فرجام تکاپوهای بی حاصل، ناگزیر، روانه دربار می شوند و مشکل خود را با خلیفه در میان می گذارند. خلیفه، بزرگان شهر را فرا می خواند و با آنها به مشورت می پردازد. بعد از ساعت ها شور و مشورت، بهترین راه نجات را، «خواندن نماز باران» می یابند ...

زن و مرد، پیر و جوان، کوچك و بزرگ، در حالی که روزه دار هستند، به سوی خارج شهر رهسپار می شوند. عشق و امید، در چهره های رنجور و آفتاب زده شان نهفته است. ورد زبانشان ذکر و دعا است. جز نزول باران، خواسته دیگری ندارند. خیلی زود، صف ها بسته می شود. از صفهای طولانی و پشت سرهم نمازگزاران، صحنه های جالب و به یادماندنی به وجود می آید. همهمه التماس آمیز، فضای بیابان را پرکرده است. طولی نمی کشد که نماز به پایان می رسد. چشم های امیدوار به آسمان دوخته می شوند. آفتاب همچنان می تابد و گرمای نفس گیرش زمین و زمان را آتشگون ساخته است. کم کم یأس و ناامیدی بر دلها سایه می افکند. بر اضطراب و افسردگی نمازگزاران افزوده می شود؛ هریک بی صبرانه، بیابان را ترک می کنند. روز دوم و سوم نیز مراسم نماز، با همان کیفیت و شکوه بیشتر ادامه می یابد؛ ولی ابرهای باران زا، همچنان نایاب و رؤیایی، و تنها

در عالم ذهن آنان باقی می ماند و حسرت چند قطره اشکِ آسمان، دل هایشان را به درد می آورد!

«جاثلیق»، بزرگ اسقفان مسیحی، رو به راهبان مسیحی می کند و با لحن غرورآمیزی می گوید:

سه روز است که مسلمانان به صحرا رفته اند و با ادای نماز، از خدا خواسته اند تا باران رحمتش را نازل سازد؛ اما هنوز باران نیامده است. اگر آنان بر حق بودند، حتماً تا حالا باران آمده بود؛ امروز نوبت ماست تا حقّانیت خود را به آنان نشان دهیم.

سخنانش که تمام می شود، راه می افتد. راهبان و سایر مسیحیان نیز از دنبالش گام بر می دارند و لحظاتی بعد، ناقوس عبادت به طنین در می آید و آنان طبق شیوه خویش به نماز و عبادت می پردازند و از خداوند، طلب باران می کنند. طولی نمی کشد که ابرهای تیره و باران آور، کران تا کران آسمان را فرا می گیرند و قطره های بارانِ درشت و پُرآب، از دل آسمان گرم و دم کرده «سامّرا» فرو می ریزند.

صحنه عجیبی است! مثل اینکه معجزه بزرگی رخ داده است. به همین جهت، مسیحیان را شادی و شادابی فرا می گیرد. و به پاس این موفّقیت بزرگ، به یکدیگر دست می دهند و حقّانیت خویش را به رخ مسلمانان می کشند. مسلمانان نیز با دیدن آن همه باران، به تحسین آنان می پردازند و به دین و آیین آنها متمایل می شوند. راهبان مسیحی برای جلب توجّه بیشتر مسلمانان و تسخیر قلب های آنان، روز بعد نیز مراسم ویژه عبادی خود را در دامن صحرا انجام می دهند. این بار نیز از دل آسمان، شکافی گشوده می شود و سرانجام جویبارهای سرمستی از دامن دشت ها و کوهساران جاری شده و از به هم پیوستن آنها، سیلاب های

خشمگین و موّاج ایجاد می شود و رودخانه تفتیده شهر را پرآب می سازند.

مسیحیان با آب و تاب، از ایجاد یک معجزه بزرگ سخن می گویند. کرامت آنان، زبان به زبان به گوش خلیفه می رسد. لحظه به لحظه بر عزّت و آبرومندی آنان افزوده می شود. تمایل مسلمانان به مسیحیت، خلیفه را به وحشت می اندازد. احساس شرم، از قیافه پریشانش به خوبی قابل تشخیص است. به فکر فرو می رود. طولی نمی کشد که در ذهنش جرقّه ای جان می گیرد. او بعد از چند لحظه تفکّر، «صالح بن وصیف» را فرا می خواند و خطاب به او می گوید:

کلید این معمّا در دست «ابن الرّضا» ۱ است؛ هرچه زودتر او را حاضر کن.

ابن الرّضا را از زندان می آورند. خلیفه با دیدن چهره مصمّم و با صفای او، به سخن می آید:

ابامحمّد!۲ امّت جدّت را دریاب که گمراه شدند!

امام علیه السلام آرام و خون سرد، خطاب به وی می فرماید:

از جاثلیق و دیگر راهبان مسیحی بخواهید تا فردا نیز به صحرا بروند!

به صحرا بروند؟! برای چه؟

برای ادای نماز باران.

در این چند روز به اندازه لازم باران آمده است؛ مردم دیگر احتیاجی به باران ندارند!

می خواهم به کمک خدای متعال، شکّ و شبهه ها را برطرف سازم.

در این صورت، مردم را نیز باید فرا بخوانیم.

آنگاه به صالح بن وصیف، که در کنارش ایستاده است، چشم می دوزد و با لحن آمرانه ای می گوید:

به بزرگ اسقفان و راهبان مسیحی اطلاع بده تا فردا به صحرا بیایند؛ به جارچیان هم بگو مردم را خبر کنند تا شاهد کشف «حقیقت» باشند.

ساعتی نمی گذرد که جمعیّت زیادی در صحرا جمع می شوند. گویا محشری برپا شده

است. در یک سو، جاثلیق و راهبان مسیحی ایستاده اند؛ لباس های بلند و مخصوصی به تن دارند. گردن بندهای صلیبی که روی سینه هایشان آویخته شده است، در مقابل نور خورشید می درخشند. جاثلیق مغرور و گردن برافراشته، قدم می زند. گاهی بعضی از راهبان با خنده و شادمانی، خودشان را به او نزدیک می کنند و درگوشی با او سخن می گویند. جاثلیق نیز با لبخندهای پی درپی و جنباندن سر، سخنان آنان را تأیید می کند.

طرف دیگر بیابان، محلّ استقرار مسلمانان است. آنان نیز دسته دسته دورهم حلقه زده اند و در انتظار آمدن خلیفه و درباریان، لحظه شماری می کنند. برخی از آنان که شیفته جاه و جلال مسیحیان شده اند، سخنان مأیوس کننده ای بر زبان می آورند. یکی می پرسد:

چرا اینجا جمع شده ایم؛ مگر روزهای قبل، آنها را نیازمودیم؟

دیگری پاسخ می دهد:

چرا، آزموده ایم؛ این بار می خواهیم رسماً مسیحی شویم.

صدای خنده در فضای گسترده صحرا می پیچد. مرد مؤمنی که تاب شنیدن چنین حرفهایی را ندارد؛ بی صبرانه رو به جمعیّت کرده، می گوید:

اگر صبر کنید، همه چیز روشن می شود؛ این بار «ابن الرّضا» در بین ماست. او از بهترین بازماندگان خاندان رسول خداست. مگر اجداد او در جریان «مباهله»، ۳ باعث سر افکندگی مسیحیان نجران نشدند؟!

یکی دیگر از مسلمانان که تا حال سکوت اختیار کرده است، با بی حوصلگی می گوید:

چرا، این را شنیده ایم؛ ولی رسول خدا، کجا و ابن الرّضا کجا؟ از دست یک فرد زندانی چه کاری ساخته است؟

صدای خشمگینانه ای در فضای بی حدّ و حصر صحرا به طنین می آید. چشم ها به وی دوخته می شود. او پیرمردی است با محاسن سفید، قامت کشیده و چهره جذّاب و دوست داشتنی. با اینکه لحنش دلسوزانه است؛

اما در صدایش نوعی غضب نهفته است. او که از شنیدن سخنان هم کیشانش دلتنگ شده است، می گوید:

ای مردم! رسول خدا، پیامبر ما و ابن الرّضا، جانشین اوست. تمام فضل و کمال پیامبر، در او تجلّی یافته است. برای اینکه سخنانم را باور کنید، ناگزیرم کرامتی عجیب از آن حضرت برایتان تعریف کنم؛ به خدا سوگند! از «ابوهاشم جعفری» ۴ شنیدم که می گفت:

«روزی خدمت ابن الرّضا بودم، حضرت سوار بر اسب، به جانب صحرا می رفت. من نیز او را همراهی می کردم. در مسیر راه به فکر فرو رفتم. در عالم ذهن، به یادم آمد که:

زمان ادای بدهی ام فرا رسیده است و اکنون برای پرداخت آن چیزی در بساط ندارم!

هنوز در عالم ذهن سیر می کردم که حضرت رو به من کرد و فرمود:

غصّه نخور! خداوند آن را ادا می کند.

آنگاه از فراز اسبش به سوی زمین خم شد و با تازیانه ای که در دست داشت، خطّی کوچک بر زمین کشید و فرمود:

ای ابوهاشم! پیاده شو و آن را بردار و مخفی کن.

پیاده شدم و دیدم قطعه طلایی است که بر زمین افتاده است. آن را برداشتم و مخفی کردم.

همچنان به مسیر ادامه دادیم. در حال پیمودن راه بودیم که بار دیگر در ذهنم خطور کرد:

امیدوارم به اندازه طلبم باشد؛ به هر صورت، طلبکارم را با این مقدار راضی می کنم و بعد از آن، برای رفع نیازهای زمستان خانواده ام ...

صدای دلربای ابن الرّضا، رشته افکارم را پاره کرد. نگاه کردم؛ در حالی که به طرف زمین مایل شده بود، با تازیانه اش خطّی دیگر کشید و فرمود:

پیاده شو و

آن را نیز بردار و مخفی کن.

پیاده شدم. چشمم به قطعه نقره ای افتاد، آن را نیز برداشتم و مخفی کردم.

طولی نکشید که از آن حضرت جدا شدم، قطعه طلا را فروختم. پول آن، درست معادل قرضی بود که به عهده داشتم. آن را به مرد طلبکار دادم. سپس قطعه نقره را فروختم و با قیمت آن، مخارج زمستان خانواده ام را بدون کم و کاست، تهیّه کردم.» ۵

پیرمرد بعد از نقل این کرامت، به سخنش چنین ادامه داد:

حال، از آنهایی که نسبت به فضایل خاندان رسول خدا شکّ و شبهه دارند، می پرسم:

چه کسی چنین قدرتی دارد؟

صدایی از آن سوی جمعیّت بلند می شود:

هرچه در فضائل و کمالات خاندان پیغمبر بگویی، کم گفته ای؛ من هم خاطره ای شنیدنی از ابن الرّضا دارم که ...

چه خاطره ای؟ اسماعیل بن محمد۶! پس چرا آن را تعریف نمی کنی؟

«یک روز در مسیر حرکت ابن الرّضا به انتظار نشستم. هنگامی که از مقابلم عبور می کرد، از فقر و بدبختی ام شکایت کردم و گفتم:

به خدا سوگند! بیش از یک درهم ندارم ...

حضرت رو به من نمود و فرمود:

چرا سوگند دروغ می خوری؛ در حالی که دویست دینار زیر خاک دفن کرده ای؟ ...

آنگاه رو به غلامش کرد و فرمود:

هرچه پول به همراه داری، به او بده.

بعد از آنکه غلام «صد دینار» به من داد، حضرت فرمود:

هنگام نیاز، از دینارهایی که مخفی کرده ای، محروم خواهی شد.

کلامش که تمام شد، به مسیرش ادامه داد و رفت. طولی نکشید که آن صد دیناری که از حضرت گرفته بودم، مصرف شد. چند روز بعد، نیاز شدیدی

پیدا کردم. به ناچار دنبال دینارهایی که مخفی کرده بودم، رفتم. هرچه آن محل را گشتم، آنها را نیافتم. بعدها فهمیدم که پسر عمویم (پسرم) آنها را برداشته و گریخته است.» ۷

سخن از کرامات ابن الرّضا و فضل و کمالات خانـدان رسول خدا صـلی الله علیه و آله وسـلم همچنان ادامه دارد که خبر ورود خلیفه و اطرافیانش در بین جمعیت می پیچد.

خلیفه و درباریـانش قـدم به صـحرا می نهنـد. ابن الرّضـا نیز در بین آنهـا جلوه می نمایـد. فروغ نگـاه های مردم به جمال زیبا و سیمای نورانی امام می افتد. خلیفه، فرمان می دهد تا جاثلیق و راهبان مسـیحی برای طلب باران دست به آسـمان بلند کنند و از خداوند بخواهند تا بار دیگر، باران رحمتش را بر آنان نازل کند. طولی نمی کشد که دست های آنان رو به آسـمان برافراشـته می شوند. هماندم در آسمان پُر حرارت و آفتابی، انبوه ابرهای باران زا ظاهر شده و قطره های درشت باران، مروارید گونه فرو می ریزنـد. همه نگـاه هـا به ابن الرّضـا دوخته شـده است. او راهبی را نشـان داده، فرمان جست و جوی لابه لای انگشـتان او را صادر می کند. خلیفه بیش از دیگران شگفت زده به نظر می رسد. او از خودش می پرسد:

آیا ممکن است چیزی در میان انگشتان آن راهب وجود داشته باشد که به وسیله آن باران ببارد؟!

غلام حضـرت بـه تنـدی دور آن راهـب را می گیرد و در مقابـل چشـمان مردم، به جست و جـوی دسـتش می پردازد. شـی ء کوچک و سـیاه فامی را از میان انگشـتانش بیرون می آورد و به ابن الرّضا تحویل می دهد. گویا آن حضرت، شی ء مورد نظر را به خوبی می شناسد. به همین جهت، آن را با احترام خاص در پارچه ای می پیچد و سپس خطاب

به آن راهب مسیحی می فرماید:

اینک، طلب باران کن.

راهب بار دیگر دست هایش را به سوی آسمان بلند می کند. این بار نیز چشم ها به آسمان دوخته می شوند. ابرها در حال جا به جایی است و خورشید از پشت تراکم ابرهای سرگردان، نمایان می شود.

رنگ از صورت جاثلیق و راهبان مسیحی پریده است. آنها بیش از این، تحمّل نگاه های ملامتگر و نیشخندهای مردم را ندارند؛ با سرافکندگی به سوی خانه های خود باز می گردند. مردم که حسابی شگفت زده شده اند، به ابن الرّضا چشم می دوزند. خلیفه در حالی که به آن شی ء خیره شده است، می پرسد:

ای پسر رسول خدا! آن چیست؟

این، استخوان پیامبری از رسولان الهی است که راهبان مسیحی از قبور آنان برداشته اند؛ استخوان هیچ پیامبری ظاهر نمی گردد، مگر آنکه «باران» نازل شود.

خلیفه در حالی که هنوز نگاهش را از آن استخوان برنداشته است، به تحسین او می پردازد و همان لحظه، دستور آزادی آن حضرت را صادر می کند. امام حسن عسکری علیه السلام که فرصت را مناسب می یابد، تقاضا می کند تا یاران زندانی اش را نیز آزاد کنند. خلیفه، لحظه ای به فکر فرو می رود؛ مثل اینکه چاره ای جز پذیرش سخن آن حضرت را ندارد.۸

پی نوشت ها:

۱. امام جواد، هادی و عسکری (ع) را به احترام انتساب شان به امام رضا (ع)، «ابن الرّضا» می گویند.

۲. کنیه امام حسن عسکری (ع).

۳. ر.ک: آل عمران / ۶۱.

۴. یکی از یاران امام عسکری (ع) و راوی کرامت.

۵. مناقب آل ابیطالب، ابن شهرآشوب، ج ۴، ص۴۳۱.

۶. از هم عصران امام حسن عسکری (ع) و راوی کرامت.

۷. بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۲۸۰، ح ۵۶؛ مناقب آل ابیطالب، ج ۴، ص ۴۳۲.

۸. مناقب آل ابیطالب، ج ۴، ص

۴۲۵؛ اثبات الهداه، شیخ حرّ عاملی، شرح و ترجمه احمد جنّتی، ج ۶،

## کیسه سر به مهر

روزی زنی از اهالی دینور نزد من آمد و گفت: «ای ابی روح! تو در شهر ما از جهت دین و تقوا مطمئن ترین کس هستی می خواهم امانتی را به تو بسپارم که آن را به محلش برسانی و نسبت به [ادای امانت] استوار باشی.» گفتم: «باشد. ان شاءالله [موفق خواهم شد].» گفت: «دراین کیسه سربسته مقداری درهم نهاده ام. آن را باز مکن و در آن منگر تا به کسی که از محتوای آن تو را آگاه سازد برسانی و این نیز گوشواره ام است که ده دینارارزش دارد در آن سه دانه مروارید به ارزش ده دینارتعبیه شده است. از حضرت صاحب الزمان، عجل الله تعالی فرجه، نیز سؤالی دارم که بایستی جواب آن را پیش از آنکه تو سؤال کنی بفرمایید.» گفتم: «سؤالت چیست؟» گفت: «مادرم هنگام عروسی من ده دینار از کسی که من او را نمی شناسم قرض گرفته بود ومن می خواهم آن را پس بدهم اگر حضرت، عجل الله تعالی فرجه، آن شخص را بر من معلوم نموده ودستور بفرمایند قرضم را ادا می کنم!» با خود گفتم: «این مطلب را چگونه به جعفر بن علی - کذاب، عمومی امام زمان، عجل الله تعالی فرجه، که ادعای امامت می کرد -بگوییم؟» گو یا ظن آن زن آن بود که ممکن است جعفر بن علی امام باشد - والله اعلم. زن گفت: «این [سؤالات]امتحانی است بین من و جعفر بن علی.»

در بغداد به نزد حاجز بن یزید وشاء - از وکلای امام زمان، عجل الله تعالی فرجه - رفتم و بر او سلام کرده ونشستم. گفت: «حاجتی داری؟» گفتم: «مالی نزد من هست که تا

از کیفیت و مقـدار آن خبر ندهیـد، نمی توانم آن را به شـما تحویل دهم.» گفت: «ای احمد بن ابی روح! باید به سامره بروی.» گفتم: «لاـاله الاـالله! عجب کاری به عهـده گرفته ام!» وقتی به سامره رسـیدم، گفتم: «در ابتـدا نزدجعفر بردم.» بعـد فکر کردم و گفتم: «ابتـدا نزد ایشان –امام هادی، علیه السلام، و امام حسن عسـکری، علیه السـلام، و امام زمان، عجل الله تعالی فرجه – می روم تا ایشان را امتحان کنم. اگر به نتیجه نرسـیدم نزد جعفر خواهم رفت. هنگامی که – به محله عسـکر و خانه ابا محمدحسـن بن علی عسـکری، علیه السـلام، نزدیک شـدم، کنیزی بیرون آمدم و گفت: «تو احمد بن ابی روح هستی؟» گفتم: «بله » گفت: «این نـامه مـال توست آن را بخوان » نوشـته بود: «بسم الله الرحمن الرحیم. ای پسـر ابی روح! عـاتکه دخـتر دیرانی کیسه ای که هزار درهم به گمـان تو در آن است به تو امانت سپرده در حالی که گمان تو درست نیست. تو ادای امانت کرده و کیسه را باز نکرده ای ونمی دانی در آن چه مقـدار وجود دارد. در آن هزار درهم وپنجـاه دینـار است و گوشواره ای که آن زن گمان می کردکه ده دینـار ارزش دارد امـا درست گفته که سه دانه نگین از مرواریـد در آن تعبیه شـده که کمی بیش از ده دینـار آن را خریـده است. گوشواره را به کنیز ما بـده که آن را به اوبخشـیده ایم و برو به بغداد و مال را به حاجز بده و از اوآنچه به تو می دهد بگیر تا خرج راهت کنی. و اما آن ده دیناری که آن زن گمان می کند که مادرش در عروسی او قرض گرفته و نمی داند که صاحبش کیست. این

چنین نیست او می داند صاحبش کیست. صاحب آن ده دینار کلثوم دختر احمد است که از دشمنان ما اهل بیت است وآن زن دوست نـدارد که آن را به او بدهـد و می خواهـد آن را بین خواهران خود قسـمت کنـد. ما به او اجازه دادیم. اماوقت کند بین خواهران نیازمندش تقسیم نماید و دیگر ای ابی روح! برای امتحان جعفر به نزد او مرو و باز گرد به دیار خود که عمویت فوت کرده است خـانواده و مـال او را روزی تو کرده است.» [بعـد از مطالعه نامه] به بغـداد بازگشـتم و کیسه را به حاجز دادم آن را شمرد هزار درهـم و پنجاه دینـار بـود و سـی دینـار بـه من داد و گفت: «دسـتور دادم که این را برای خرجی به تـو بـدهم.» آن راگرفته و به خانه[ای که برای اقامت در بغداد گرفته بودم]بازگشـتم که خبر آوردند عمویت مرده و خانواده ام خواسـته اند که باز گردم. پس بازگشتم و دیدم خبر صحیح بوده و سه هزار دینار و صد درهم به من به ارث رسیده است.

* ر.ک: بحار - ج ۵۱ - ص ۲۹۵ - ۲۹۶

ایضا: م م - ص ۵۹۹ - ۶۰۰ - ۶۰۱

ایضا: خرایج - قطب راوندی

## کرامت امام حسن عسکری علیه السلام

روایت است از اسـماعیل بن علی که بر سـر راه ابومحمد عسکری علیه السلام بنشستم. پس چون وی به نزدیک من رسید، پسِ او باز رفتم و شـکایت کردم از درویشـی و سوگنـد خوردم که مرا یک درم نیست و نه چاشت و نه شام. وی گفت: سوگنـد به دروغ می خوری و تو دویست دینار در زیر خاک کرده ای و این نه برای آن می گویم که تو را چیزی ندهم. ای غلام! آنچه

با تو ست بـدو ده. پس غلام او صـد دینار به من داد. پس وی روی به من کرد و گفت: تو آن دینارها که در زیر خاک کردی باز نیابی در وقتی که بدان سـخت محتاج باشـی. پس آنچه مرا بخشید، نفقه کردم و مضطرب شدم و چیزی دیگر نبود که نفقه کنم. آن جایگـاه که زر در خـاک کرده بـودم، بنگریسـتم، هیـچ نبـود و پسـر عمـوی من آن را دانسـته بود و همه را برگرفته و بگریخته و هیچ از آن به دست من نیامد.

## مسافری از آسمان هفتم

نزدیکی هـای ظهر بود. مردهـای قبیله دوان دوان از راه می رسـیدند. بعضـی هـا بـا اسب، بعضـی ها با شتر، خیلی ها هم با پای پیاده. سـرانجام بیش تر آن ها پشت کوه سنگی، پای چشمه ی کوچکی جمع شدند. آن ها برای گوش کردن به صحبت ریش سفیـد قبیله شان – ابوجعفر – به آن جا آمـده بودنـد. ابوجعفر به آن ها گفته بود که برای گفتن حرف های مهمش، بهترین راه این است که پشت کوه سـنگی که در نزدیکی های بادیه شان بود، جمع بشوند. هم جای امنی بود، هم پای ماموران (۱) خلیفه به آن جا نمی رسید.

وقتی همه آمدند، نوبت به صحبت های ابوجعفر رسید. او به تازگی از سفر سامراء بازگشته بود. دوستان هم قبیله ای اش چشم به دهان او دوخته بودند. آن ها مشـتاق بودند که بدانند امام عسـکری (علیه السـلام) چه کسی را به عنوان جانشین خود معرفی کرده است. ابوجعفر به همه خوش آمد گفت. بعد، دیدارش از سامراء را تعریف کرد.

– جماعت ما چهل نفر بودند. ما چهل نفر از شیعیان خاص امام عسکری (علیه السلام) بودیم که مخفیانه وارد سامرا شدیم و به صورت جداگانه به خانه ی ایشان

رفتیم. امام عسکری (علیه السلام) به گرمی از ما پذیرایی کرد. ما هنوز با حیرت منتظر صحبت هایش بودیم. هر کس چیزی می گفت: سؤالی مهم، دایم در ذهن من بود. مثل همه فکر می کردم که راستی امام عسکری که فرزندی ندارد، پس اگر خدای ناکرده برایش اتفاقی بیفتد و یا ماموران حاکم او را به شهادت برسانند، چه کسی امام خواهد بود!

بالاخره عثمان بن سعید از میان ما برخاست و پرسید: ای فرزند رسول خدا! می خواستم از سوی جمع، سؤالی از شما بپرسم. سؤالی که برای ما خیلی مهم است!

امام عسکری (علیه السلام) لبخند زنان از جای خود برخاست و نگذاشت، او به حرف خود ادامه بدهد. ما تعجب کردیم، چون حضرت فوری گفت: هیچ کس از این جا بیرون نرود!

همه در گوش هم پچ پچ کردیم.

- آخر چرا!؟

- چه شده است، امام چه می خواهد بگوید؟

- لابد می خواهد راز مهمی را برای ما آشکار کند!

آری همین طور بود. امام عسکری (علیه السلام) گفت: آیا می خواهید به شما بگویم که برای چه به این جا آمده اید؟

همگی مان گفتیم: آری ای پسر رسول خدا.

گفت: شما چهل نفر آمده اید که درباره ی جانشین بعد از من سؤال کنید!

همه ی ما با حیرت گفتیم: همین طور است، ما برای گرفتن پاسخ این سؤال مهم به نزد شما آمده ایم.

امام پرده ی پشت سرخود را کنار زد. همه ی ما گردن کشیدیم. دوباره پچ پچ ما بالا رفت. ناگهان پسرکی از آن جا به نزد امام آمد. کوچک بود و زیبا. چشم های جذاب و گونه های سفید و لطیف داشت. با آن که سن کمی داشت، اما آرام بود و با وقار.

یکی از میان ما گفت: یعنی او ...

و بقیه گفتند: بگذار

خود امام بگوید!

امام عسکری (علیه السلام) گفت: این کودک بعد از من امام و خلیفه ی شماست. از او اطاعت کنید و بعد از من متفرق نشوید که اگر این گونه شد به هلاکت افتید. شما از این پس این کودک را دیگر نخواهید دید، (۲) پس در کارهای خود به عثمان بن سعید مراجعه خواهید کرد. از آن چه او می گوید، اطاعت کنید و سخنش را بشنوید ...

در آن لحظه گویی دهان همه ی ما برای حرف زدن باز نمی شود. همگی مان غرق در سیمای نورانی پسر شده بودیم.

ناگهان پیرمردی پرسید: ای مولای ما، اسم فرزند عزیزتان چیست؟

امام با خوش رویی پاسخ داد: اسم او مهدی است. او امام زمان شماست!

همه با خوشحالی برخاستیم و به امام عسکری (علیه السلام) و مهدی (عج) تبریک گفتیم. مهدی (عج) خیلی زود از اتاق بیرون رفت و ما دیگر او را ندیدیم و سرانجام به همراه عثمان بن سعید (۳) که فقیه بزرگی بود، با امام عسکری (علیه السلام) خداحافظی کردیم ...

صحبت های ابوجعفر به این جا که رسید. برخاست و بلند گفت: «اکنون پس از امام عسکری (علیه السلام)، جانشین او امام مهدی (عج) ست. یادتان باشد، او خلیفه ی حقیقی خداوند است. او مسافری است که از آسمان به میان ما آمده!»

مردان قبیله هم صدا و خوشحال، اسم مهدی را تکرار کردند. سپس با هم گفتند: «مهدی، امام عزیز ماست!»

ابوجعفر که خوشحال شده بود، به چند غلام جوان اشاره کرد که میوه و شربت بیاورند. آن ها زود دست به کار شدند. ناگهان آواز چند بلبل کوهی که بر شاخه ی درخت های کنار چشمه نشسته بودند، همه را غرق در شوق کرد.

پی نوشت ها

۱.

ماموران خلیفه ی ستمگر عباسی.

۲. چون احتمال زیاد داشت که امام مهـدی (عـج) به دست ماموران خلیفه به شـهادت برسـد، به همین خاطر همیشه ایشان را از مردم مخفی نگه می داشت.

۳. عثمان بن سعید، انسان دانشمند و پاکی بود. او اولین جانشین امام زمان (عج) در دوران غیبت صغرای ایشان است.

## اصحاب

## در ذکر چند نفر از اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام است

### شرح حال احمد بن اسحاق اشعری

اول شیخ اجل ابوعلی احمد بن اسحاق بن عبداللّه بن سعد بن مالك الا حوص الا شعری: ثقه رفیع القدر از اجلاء اهل قم است و خانواده و خویشان او از اصـحاب ائمه علیهم السـلام و از محـدثین کبارنـد و در فصل اصـحاب حضـرت صادق علیه السـلا و اصـحاب حضـرت رضا علیه السـلام حال چنـد نفر از ایشان مذکور شد مانند عمران بن عبداللّه و عیسـی بن عبداللّه و زکریا بن آدم و زکریـا بن ادریس رضـی اللّه عنه و احمـد بن اسـحاق روایت کرده از حضـرت جواد و هـادی علیهم السـلام و از خواص اصـحاب حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بوده و به شرف ملاقات حضرت صاحب الزمان علیه السلام نائل شده چنانکه در باب چهاردهم خواهد آمد ان شاء اللّه تعالی و او شیخ قمیین و واقد ایشان است و از سفراء ممدوحین است که توقیع شریف به مدحشان بیرون آمده و از (ربیع الشیعه) نقل شده که او از وکلاء و سفراء و ابواب معروفین است. (۶۸)

شیـخ صـدوق در (کمال الدّین) حدیث مبسوطی نقل کرده که در آخر آن مذکور است که احمد در سرّ من رأی از حضـرت امام حسن عسکری علیه السلام پارچه ای خواست به جهت کفن خود، پس حضرت سیزده درهم به وی داد و فرمود این

را خرج مکن مگر برای نفس خودت و آنچه خواستی به تو می رسد. شیخ جلیل سعد بن عبداللّه راوی خبر می گوید: چون از خدمت مولای خود مراجعت کردیم و به سه فرسخی حلوان که الا ن معروف است به (پل ذهاب)، احمد بن اسحاق تب کرد و سخت ناخوش شد که ما از او مأیوس شدیم چون وارد حلوان شدیم در کاروانسرایی منزل کردیم احمد فرمود مرا امشب تنها گذارید و به منازل خود روید، هر کس به منزل خود رفت نزدیک صبح در فکر افتادم پس چشم را باز کردم که ناگاه کافور خادم مولای خود ابی محمّد علیه السلام را دیدم که می گوید: (اَحْسَنَ اللّهُ بِالْخَیْرِ عَزاکُمْ وَ جَبَرَ بِالْمَحْبُوبِ رَزَیَّتَکُم). پس گفت: از غسل و کفن صاحب شما یعنی احمد فارغ شدیم پس برخیزید او را دفن کنید پس به درستی که او عزیزترین شماها است به جهت قرب به خداوند در نزد آقای شما، پس از چشم ما غائب شد. (۶۹) و (حلوان) همین پل ذهاب معروف است که در راه کرمانشاهان است به بغداد و قبر آن معظم نزدیکی روخانه آن قریه است به فاصله هزار قدم تقریبا از طرف جنوب و بر آن قبر بنای محقری است خراب و از بی همتی و بی معرفتی اهل ثروت آن اهالی بلکه اهل کرمانشاه و مترددین، چنین بی نام و نشان مانده و از هزار نفر زوار یکی به زیارت آن بزرگوار نمی رود و با آنکه کسی را که امام علیه السلام خادم خود را به طی الا رض با کفن برای تجهیز او بفرستد و مسجد معروف قم را به

امر آن جناب بنا کند و سالها وکیل در آن نواحی باشد بیشتر و بهتر از آن باید با او رفتار کرد و قبرش را مزار معتبری باید قرار داد که از برکت صاحب قبر و به توسط او به فیضهای الهیه برسند.

## شرح حال احمد بن محمّد بن مطهر

دوم احمد بن محمّد بن مطهر است:

که تعبیر کرده از او شیخ صدوق به صاحب ابی محمّد علیه السلام، شیخ ما در خاتمه (مستدرک) (۷۰) فرموده که مراد از (صاحب) آن نیست که از اصحاب حضرت عسکری علیه السلام باشد و بس، بلکه آنچه ظاهر شده برای ما آن است که او قائم بر امور آن حضرت بود و رسیدگی در کارهای آن جناب داشت و این کاشف است از مرتبه ای که فوق عدالت است. (۷۱) و روایت کرده ثقه ثبت علی بن الحسین مسعودی در (اثبات الوصیه) از حمیری از احمد بن اسحاق که گفت: داخل شدم بر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود به من ای احمد! چگونه بود حال شما در آن چیزی که مردم در او شک و ریب کردند؟ گفتم: ای آقای من! وقتی که رسید به ما کاغذی که در آن بود خبر سید ما و ولادت او یعنی حضرت حجت علیه السلام، نماند از ما مردی و زنی و پسری که دارای فهم باشد مگر آنکه قایل به حق شد، حضرت عسکری علیه السلام فرمود: آیا ندانستید شما که زمین خالی نمی ماند از حجتی از جانب خدا؟ پس امر کرد حضرت عسکری علیه السلام والده خود را به حج در سنه دویست و پنجاه و نه و خبر داد او را به

آنچه به او می رسد در سال شصت یعنی خبر فوت خود را در سنه دویست و شصت به والده اش داد و حاضر کرد حضرت صاحب الا مر علیه السلام را و وصیت کرد به او و تسلیم کرد به آن حضرت اسم اعظم را و مواریث و سلاح را و بیرون شد والده حضرت عسکری علیه السلام با حضرت صاحب علیه السلام به سوی مکه و ابوعلی احمد بن محمّد بن مطهر متولی کارهای ایشان بود. پس چون رسیدند به بعضی از منازل ملاقات کردند قافله هایی از اعراب را پس خبر دادند ایشان را به شدت خوف و کمی آب، پس برگشتند بیشتر مردم مگر آنهایی که در ناحیه (۷۲) بودند که ایشان رفتند و سالم ماندند (۷۳) و روایت شده که وارد شد بر ایشان امر حضرت عسکری علیه السلام به آنکه بروند و برنگردند و ظاهر است که آن کسی را که امام علیه السلام قائم بر امور اهل خود قرار می دهد که در ایشان است مادر خود و کسی که مثل او است در این سفر بزرگ و طولانی لابد باید در مقام رفیع باشد از وثاقت و امانت و فطانت؛

(وَ مِنْ هذا الْخَبَرِ یَتَبَیَّنُ اِجْمالُ ما فِی الکافی مِنْ بابِ مَوْلِدِ اَبی مُحَمَّدٍ علیه السلام بِاَسْنادِهِ عَنْ اَبی عَلیّ الْمُطَهَّری اِنَّهُ کَتَبَ اِلَیْهِ علیه السلام بِالْقادِسِیَّهِ یُعْلِمُهُ اِنْصِرافَ النّاسِ وَ اِنَّهُ یُخافُ الْعَطَشُ فَکَتَبَ علیه السلام اِمْضُوا وَ لاخَوْفٌ عَلَیْکُم ان شاءَ اللّه فَمَضُوا سالِمینَ وَ الْحَمْدُللّهِ رَبِّ الْعالَمینَ). (۷۴)

## شرح حال اسماعیل نوبخت

سوم ابوسهل اسماعیل بن علی بن اسحاق بن ابی سهل بن نوبخت:

شیخ متکلمین امامیه بغداد و بزرگ طایفه نوبختیه

بود در زمان خود جلالت و بزرگی در دین و دنیا داشت و جاری مجرای وزراء بود و کتب بسیار تصنیف کرده از جمله کتاب (انوار در تواریخ ائمه اطهار علیهم السلام). ابن ندیم در (فهرست) گفته که این شیخ (۷۵) جمع کرده بود کتابهای بسیار، و بسیاری از نسخ را به خط خودش نوشته بود و مصنفات و مؤلفات او در کلام و فلسفه و غیرهما بسیار است و جمع می شدند نزد او جماعتی از ناقلین کتب فلسفه مثل ابوعثمان دمشقی و اسحاق و ثابت و غیر ایشان و از غلمان او است ابوالحسن السّوسنجردی معروف به حمدونی اسمش محمّد بن بشر صاحب (کتاب انفاذ) است در امامت انتهی. (۷۶)

فقیر گوید: محمّد بن بشر مذکور از صلحا و عیون اصحاب و متکلمین ایشان است و همان است که پنجاه حجه پیاه به جا آورده و ابوسهل خالوی ابومحمّد حسن بن موسی نوبختی فیلسوف صاحب (کتاب الفرق) است و از سعادت ابوسهل است که به شرف ملاقات امام زمان علیه السلام نائل شده چنانکه در ذکر وفات حضرت عسکری علیه السلام خبرش گذشت.

رسوا شدن حسین حلّاج

این شیخ جلیل سبب شد از برای رسوا شدن حلاج زیرا که حلاج به خاطر آورد که ابوسهل را مانند دیگران تواند گول زد و به حیله او را به دام آورد و با خود خیال کرد که چون ابوسهل در نزد مردم مرتبه بلند دارد و به علم و ادب و عقل و دانش معروف و مشهور است هرگاه به دام او درآید مردمان ضعفه و عوام بر او بگروند لاجرم برای او نوشت و او را به سوی

خود دعوت کرد و اظهار کرد که من وکیل صاحب الزمان علیه السلام می باشم و مأمور شدم که تو را دعوت کنم و مبادا در این امر شک و ریبی برای تو حاصل شود. ابوسهل چون بر مضمون کاغذ او مطلع گشت برای او پیغام فرستاد که اگر تو وکیل حضرت صاحب الزمان علیه السلام می باشی لابد برای تو دلائل و براهینی باشد اینک به جهت آنکه من به تو ایمان آورم یک چیز کمی از تو خواهش می کنم تا شاهد دعوت تو باشد و آن امر آسان این است که من دوست می دارم جواری را فعلا چند جاریه دارم که از وصال ایشان حظ می برم لکن چون پیری در سر و روی من اثر کرده ناچارم که در هر هفته خضاب کنم تا سفیدی موی خود را از ایشان مستور دارم چه اگر ایشان ملتفت سفیدی موی من شوند از من کناره گیرند و وصالم مبدل شود به هجران و شب تار گردد بر من روز تابان، لاجرم من هر جمعه در تعب خضاب کردن می باشم، اگر تو در دعوت خود صادقی چنان کن که ریش من سیاه شود و دیگر محتاج به خضاب نباشم آن وقت من به مذهب تو داخل شوم و مردم را به سوی تو دعوت کنم. چون این پیغام به حلاج رسید دانست سهمش (۷۷) خطا کرده و در این اظهار رسوا گردیده دیگر جواب او نداد و رسول نزد او نفرستاد، ابوسهل بعد از آن، این مطلب را در مجالس و محافل نقل می کرد و او را افضح مردم نمود و پرده از روی کار او برداشت و

او را رسوا نمود و مردم را از دام او ربود. (۷۸)

(قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی اللّه علیه و آله و سلم اِذا رَاَیْتُمْ اَهْلَ الرَّیْبِ وَ الْبِدَعِ مِنْ بَعْدِی فَاَظْهِروا الْبرآئَهَ مِنْهُمْ وَ اَكْثِرُوا مِنْ سَبِّهِمْ وَ الْقَوْلِ فِیهِمْ وَ الْوَقیعَهِ وَ باهِتُوهُمْ كَیْلا یَطْمَعُوا فِی الفِسادِ فِی الاِسْلام وَ یَحْذَرُهُم النّاسُ وَ لا یَتَعَلَّمُونَ مِنْ بِدَعِهِمْ یَكْتُبُ اللّهُ لَكُمْ بِذلِكَ الْحَسناتِ وَ یَرْفَعُ لَكُمْ بِهِ الدَّرَجاتِ فِی الا خِرَهِ). (۷۹)

ع (بَیانٌ: یُقالُ بَهَتَهُ بَهْتا اَیْ اَخَذَهُ بَغْتَهً وَ قَوْلَهُ تَعالی؛ فَتَبْهَتَهُمْ ای تُحَیِّرُهُمْ وَ بُهِتَ الرَّجُلُ عَلی صیغَهِ المَجْهُولِ ای اِنْقَطَعَ وَ ذَهَبَتْ حُجَّتُهُ وَ یَحْتَمِلُ اَنْ یَكُونَ الْمُرادُ بِاَهْلِ الرِّیْبِ، الَّذینَ یَشُكُّونَ فِی الدّینِ، وَ یُشَكِّكُونَ النّاسَ فیهِ بِالْقآءِ الشُّبُهاتِ).

## شرح حال محمّد همدانی

چهارم محمّد بن صالح بن محمّد همدانی دهقان:

از اصحاب حضرت امام حسن عسكری علیه السلام و از وكلاء ناحیه مقدسه است. شیخ مفید روایت كرده از او كه گفت: چون پدرم مرد و امر راجع به من شد برای پدرم بر مردم دستكی بودم از مال (غریم)، شیخ مفید فرموده این رمزی بود كه شیعه در قدیم آن را می شناختند میان خود و خطاب ایشان حضرت را به آن برای تقیه بود، پس من بعد از وفات پدر عریضه ای به خدمت حضرت نوشتم در باب آن مالها، حضرت در جواب نوشت كه آنها را مطالبه كن از آنها كه می خواهی. و من آنها را مطالبه كردم و همه ادا كردند مگر یک مرد كه در تمسک او نوشته بود كه چهارصد اشرفی باید بدهد، من به نزد او رفتم و آن مال را از او طلب كردم، او در دادن تاءخیر

می نمود و پسر او به من استخفاف و سفاهت نمود، شکایت او را به پدرش کردم گفت: چه شده، یعنی استخفاف به تو سهل است و چیزی نیست. پس من چنگ زدم به ریش او و پای او را گرفتم و کشیدم او را تا وسط خانه، پسر او در آن حال از خانه بیرون رفت استغاثه کرد به اهل بغداد می گفت قمی رافضی پدر مرا کشت پس خلق بسیاری از ایشان دور من جمع شدند، من بر مرکب خود سوار شدم و گفتم: احسنتم ای اهل بغداد خوب کاری کردید، طرفداری ظالم را می کنید و او را مسلط می گردانید بر غریب مظلوم که طلب از او دارد، من مردی می باشم از اهل همدان از اهل سنت و این مرد مرا نسبت به قم می دهد و می گوید رافضی است و می خواهد که حق مرا ضایع گرداند و به من ندهد، چون اهل بغداد این را شنیدند بر او هجوم آوردند و خواستند داخل دکانش شوند، من ایشان را ساکن گردانیدم پس آن مرد طلبید تمسک و صورت طلب را و سوگند یاد کرد به طلاق که آن مال را در حال ادا کند، پس من مال را از او گرفتم. (۸۰)

## پاورقی ها

۶۸- (تقیح المقال) ۱/۵۰.

۶۹- (کمال الدّین) ۲/۴۶۴.

۷۰- (مستدرک الوسائل) ۳/۵۵۵ ۵۵۷.

۷۱- ر.ک: (تنقیح المقال) ۱/۹۴.

۷۲- شیخ کفعمی فرموده که (ناحیه) هر مکانی است که صاحب الا مر علیه السلام در آنجا بود در غیبت صغری و وکلاء تردد می کردند در آنجا به نزد آن جناب. (شیخ عباس قمی رحمه اللّه).

۷۳- (اثبات الوصیه) ص ۲۵۶.

۷۴- (مستدرک الوسائل) ۳/۵۵۵.

۷۵- در فهرست ابن ندیم این مطالب به

جای (اسماعیل) به (حسن نوبختی) نسبت داده شده.

۷۶- (الفهرست ابن ندیم) ترجمه تمدن، ص ۳۳۰ ۳۳۱.

۷۷- تیرش.

۷۸- (الغیبه) شیخ طوسی ص ۲۴۶.

۷۹- (رسائل الشیعه) ۱۱/۵۰۸.

۸۰- (ارشاد شیخ مفید) ۲/۳۶۲ ۳۶۳.

## شاگردان

کتاب: سیره معصومان، ج ۵، ص ۲۵۱

نویسنده: سید محسن امین

ترجمه: علی حجتی کرمانی

سمعانی در انساب نوشته است: ابومحمد احمد بن ابراهیم بن هاشم طوسی بلاذری حافظ قرآن و واعظ، در مکه از امام اهل بیت ابومحمد حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی رضا (ع) روایت نقل کرده است.

ابن شهر آشوب در مناقب گوید: از یاران موثق او علی بن جعفر قیم ابوالحسن (ع) و ابوهاشم داود بن قاسم جعفری که پنج تن از امامان را درک کرده بود، و داود بن ابوزید نیشابوری و محمد بن علی بن بلال و عبدالله بن جعفر حمیری قمی و ابوعمر و عثمان بن سعید عمری، زیات و سمان و اسحاق بن ربیع کوفی و ابوالقاسم جابر بن یزید فارسی و ابراهیم بن عبیدالله بن ابراهیم نیشابوری و از وکلای آن حضرت محمد بن احمد بن جعفر و جعفر بن سهیل صیقل، این دو امامت پدر امام حسن عسکری را نیز درک کرده بودند، و از اصحابش محمد بن حسن صفار و عبدوس عطا و سندی بن نیشابوری و ابوطالب حسن بن جعفر فأفاء و ابوالبختری مودب ولد الحاج و دربان آن حضرت حسین بن روح نوبختی از آن حضرت روایت نقل کرده اند.

## داستان

## چهل داستان

### پیشگفتار

مؤلّف: عبداللّه صالحی

به نام هستی بخش جهان آفرین

شکر و سپاس بی منتها، خدای بزرگ را، که ما را از امّت مرحومه قرار داد و به صراط مستقیم، ولایت اهل بیت عصمت و طهارت صلوات اللّه علیهم أجمعین هدایت نمود.

و بهترین تحیّت و درود بر روان پاک پیامبر عالیقدر اسلام صلی الله علیه و آله، و بر اهل بیت عصمت و طهارت، خصوصا یازدهمین

خلیفه بر حقّش حضرت ابومحمّد، امام حسن عسکری علیه السلام.

و لعن و نفرین بر دشمنان و مخالفان اهل بیت رسالت که در حقیقت دشمنان خدا و قرآن هستند.

نوشتاری که در اختیار شما خواننده محترم قرار دارد برگرفته شده است از زندگی سراسر آموزنده آن شخصیّت والامقام و ممتازی که خداوند متعال ضمن حدیث لوح حضرت فاطمه زهراء سلام اللّه علیها فرموده است: او یعنی؛ امام حسن عسکری علیه السلام دعوت کننده اُمّت است، به سوی سعادت و خوشبختی؛ و او مخزن علوم و اسرار من می باشد.

و جدّ بزرگوارش، رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله ضمن یک حدیث طولانی فرمود: خداوند متعال نطفه او را طیّب و پاکیزه قرار داد و او را نزد خویش، به عنوان حسن علیه السلام نام نهاد، او نور هدایت در میان تمام بندگان می باشد و موجب عزّت و سربلندی امّت اسلامی خواهد بود، او شخصیّتی هدایت گر در دنیا و شفیع در قیامت می باشد.

احادیث قدسیّه و روایات بسیاری در منقبت و عظمت آن امام معصوم علیه السلام، با سندهای متعدّد در کتابهای مختلف وارد شده است.

و این مختصر ذرّه ای از قطره اقیانوس بی کران وجود جامع و کامل آن امام همام می باشد، که برگزیده و گلچینی است از ده ها کتاب معتبر (۱) در جهت های مختلف: عقیدتی، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی، اخلاقی، تربیتی و ...

باشد که این ذرّه دلنشین و لذّت بخش مورد استفاده و إفاده عموم، خصوصا جوانان عزیز قرار گیرد.

و ذخیره ای باشد ((لِیَوْمٍ لایَنْفَعُ مالٌ وَ لابَنُون إلاّ مَنْ اءَتَی اللّهَ بِقَلْبٍ سَلیمٍ لی وَ لِوالِدَیَّ وَ لِمَنْ لَهُ عَلَیَّ حَقّ)) انشاءاللّه

تعالی.مؤلّف

## خلاصه حالات سیزدهمین معصوم، یازدهمین اختر إمامت

ولادت با سعادت آن حضرت طبق مشهور، روز دوشنبه یا جمعه، هشتم ربیع الثّانی، سال ۲۳۲ هجری قمری در شهر مدینه منوّره واقع شد، که در آن هنگام، پدر بزرگوارش طبق نقلی در سنین ۲۶ سالگی بوده است. (۲)

نام: حسن (۳) صلوات اللّه و سلامه علیه.

کنیه: ابومحمّد.

لقب: عسکری، صامت، هادی، زکیّ، تقیّ، رفیق، خالص، سراج، ابن الرّضا، سراج بنی هاشم و ...

پدر: امام علیّ هادی، فقیه أهل البیت، صلوات اللّه علیهم أجمعین.

مادر: سه اسم برای مادر حضرت گفته شده است: سوسن، حدیث و سلیل، که کنیه اش اُمّ وَلد می باشد، او از زن های عارفه و صالحه بوده است.

نقش انگشتر: حضرت دارای دو انگشتر بود، که نقش هر کدام به ترتیب عبارتند از: ((سُبْحانَ مَنْ لَهُ مَقالیدُ السَّمواتِ والْأرْضِ))، ((إنَّ اللّهَ شَهیدٌ)).

دربان: عثمان بن سعید عَمری و پسرش محمّد بن عثمان عَمری.

امام حسن عسکری علیه السلام همچون پدر بزرگوارش در موقعیّتی حسّاس و خطرناک و بلکه شدیدتر قرار داشت، چرا که بنا بود آخرین حجّت خداوند متعال و دوازدهمین خلیفه بر حقّ رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله، - یعنی مهدی؛ موعود عجّل اللّه فرجه الشّریف از نسل او به دنیا آید.

به همین جهت حکومت وقت، تمام مأمورین خود را (از زن و مرد) به شکل های مختلفی بسیج کرده بود تا تمام حرکات حضرت را کنترل و زیر نظر داشته باشند.

ولی برای آن که افکار عمومی خدشه دار نشود، بر اساس سیاست حیله گرانه خلفاء بنی العبّاس، در موقعیّت های خاصّی به طور ریاکارانه حضرت را مورد نوعی احترام قرار می دادند.

در نهایت به جهت عقده ها و کینه های درونی خود،

آن حضرت را به وسیله زهر مسموم و شهید کردند.

و چون مرتّب عمر شریف امام عسکری علیه السلام یا در زندان و یا در بازداشتگاه و تحت نظر مأمورین، سپری گردید، تمام رفت و آمدهای حضرت را در کنترل خود داشتند.

و بر همین اساس، کلمات و فرمایشات گهربار آن حضرت نسبت به دیگر ائمّه اطهار صلوات اللّه و سلامه علیهم، در کُتب تاریخ و احادیث کمتر به چشم می خورد.

مدّت إمامت: بنابر مشهور بین مورّخین و محدّثین، روز سوّم ماه رجب، سال ۲۵۴ هجری قمری، پس از شهادت پدر بزرگوارش به منصب امامت و ولایت نائل آمد و حدود پنج سال و هشت ماه، امامت و هدایت جامعه را عهده دار بود.

مدّت عمر: آن حضرت مدّت ۲۳ سال در حیات پدر بزرگوارش امام هادی علیه السلام، همچنین پنج سال و هشت ماه پس از شهادت پدر، ادامه حیات نمود؛ و در مجموع مورّخین، عمر پربرکت آن حضرت را حدود ۲۹ سال گفته اند.

خلفاء: امامت آن حضرت هم زمان با حکومت معتّز، مهتدی و معتمد، مصادف شده است.

شهادت: همچنین در روز شهادت آن حضرت بین مورّخین و محدّثین اختلاف نظر است، ولی مشهور گفته اند: شهادت آن حضرت، روز جمعه، پس از نماز صبح، هشتم ماه ربیع الاوّل، سال ۲۶۰ هجری قمری (۴) واقع شده است.

حضرت سلام اللّه علیه در زمان حکومت معتمد عبّاسی به وسیله زهر توسّط معتمد، مسموم و به اجداد بزرگوارش ملحق گردید؛ و پس از شهادت در منزل خود آن حضرت، کنار پدر بزرگوارش امام علیّ هادی علیه السلام دفن گردید.

فرزندان: آن حضرت هنگام شهادت، تنها دارای یک فرزند پسر بوده است که

هم نام و هم کنیه با پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله می باشد.

نماز امام حسن عسکری علیه السلام: دو رکعت است، در هر رکعت پس از قرائت سوره حمد، صد مرتبه سوره توحید خوانده می شود. (۵)

و پس از آخرین سلام، تسبیحات حضرت فاطمه زهراء علیها السلام گفته می شود؛ و سپس نیازها و حوائج مشروعه خود را از درگاه خداوند متعال درخواست می نماید، که انشاءاللّه تعالی برآورده خواهد شد.

### در میلاد حضرت امام حسن عسکری علیه السلام

ایزد از بحر ولایت گهر آورده برون

یا که از برج امامت، قَمَر آورده برون

از سپهر نبوی گشت عیان خورشیدی

که ز خفّاش وَشان دیده درآورده برون

با فروغ حسنی، نرجس زیبا ز بطن

پسری ثانی والا پدر آورده برون

به تماشای گل عسکری و نرجس بین

ماهی از آب و مه از چرخ سر آورده برون

ز طلوع رخ آن حجت دین جان بشر

مرغ بی بال و پری بود پَر آورده برون

گر تو بر عیسَویان حقّ ز فلک عیسی را

به تماشای رخش جلوه گر آورده برون

ایزد از بحر ولایت گهر آورده برون

یا که از برج امامت قَمَر آورده برون (۶)

### ظهور نور هدایت و ولایت

در کتاب های تاریخ و حدیث در رابطه با چگونگی طلعت نور، ولادت یازدهمین اختر تابناک امامت و ولایت، با کمال تأسّف، چیزی وارد نشده است و متعرّض آن نشده اند.

ولی از دیگر احادیث کلّی (۷) استفاده می شود که حضرت ابومحمّد، امام حسن عسکری علیه السلام همچون دیگر ائمّه و أوصیاء صلوات اللّه علیهم پاک و پاکیزه و ختنه شده از رحم مادر، در این دنیا پا به عرصه وجود نهاده و جامعه ای ظلمانی را به نور مقدّس خویش روشنائی بخشیده است.

آن حضرت از مادری با فضیلت و جلیل القدر متولّد شد، که وقتی به عنوان همسر حضرت ابوالحسن، امام هادی علیه السلام، بر آن حضرت وارد شد، امام علیه السلام فرمود: سلیل (۸)، از تمام عیوب و آفت ها پاک و تمیز می باشد؛ همچنین از زشتی ها و پلیدی های درونی و ظاهری پاکیزه و منزّه خواهد بود.

سپس امام هادی علیه السلام در ادامه فرمایش خود، به همسرش خطاب نمود و فرمود: به همین زودی خداوند متعال، فرزندی به

تو عطا می نماید که او حجّت خداوند بر تمام خلایق می باشد.

و پس از چند روزی، نطفه امامت و ولایت ستاره ای تابناك - یعنی؛ حضرت ابومحمّد، امام حسن عسکری علیه السلام - در رحم آن مادر نمونه عصر خویش، منعقد و وی حامله و آبستن گردید.

و پس از گذشت دوران حمل، طبق مشهور بین مورّخین و محدّثین، آن حضرت در روز جمعه، هشتم ماه ربیع الثّانی، در شهر مدینه منوّره دیده به جهان گشود. (۹)

## سخنانی تکان دهنده در کودکی

بسیاری از تاریخ نویسان آورده اند:

روزی یکی از بزرگان شهر سامراء به نام بهلول از محلّی عبور می کرد، بچّه هائی را دید که مشغول بازی هستند.

و حضرت ابومحمّد حسن بن علیّ عسکری علیه السلام را دید - در حالی که کودکی خردسال بود - کناری ایستاده و گریه می کند.

بهلول گمان کرد که چون این کودك، اسباب بازی ندارد، نگاه به بچّه ها می نماید و با حسرت گریه می کند؛ به همین جهت جلو آمد و اظهار داشت: ای فرزندم! ناراحت مباش و گریه نکن، من هر نوع اسباب بازی که بخواهی، برایت تهیّه می کنم.

حضرت در همان موقعیّت و با همان زبان کودکی لب به سخن گشود و بهلول را مخاطب قرار داد و اظهار نمود: ای کم عقل! مگر ما انسان ها برای سرگرمی و بازی آفریده شده ایم، که با من این چنین سخن می گوئی.

بهلول سؤال کرد: پس برای چه چیزهائی آفریده شده ایم؟

حضرت علیه السلام در پاسخ به او فرمود: ما بندگان خدا، برای فراگیری دانش و معرفت و سپس عبادت و ستایش پروردگار متعال آفریده شده ایم.

بهلول گفت: این مطلب را از کجا و چگونه آموخته ای؟!

و

آیا برای اثبات آن دلیلی داری؟

حضرت فرمود: از خداوند سبحان و از گفتار حکیمانه او آموخته ام، آن جائی که می فرماید: أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّما خَلَقْناكُمْ عَبَثاً وَ أَنَّكُمْ إِلَيْنا لا تُرْجَعُونَ. (۱۰)

یعنی؛ آیا شما انسان ها گمان کرده اید که شما را بیهوده و بدون هدف آفریده ام، و نیز گمان می کنید برای بررسی اعمال و گفتار به سوی ما بازگشت نمی کنید!؟.

سپس بهلول با آن موقعیّت و شخصیّتی که داشت از آن کودک عظیم القدر تقاضای موعظه و نصیحت نمود.

حضرت در ابتداء چند شعری حکمت آمیز را سرود؛ و بعد از آن بهلول را مخاطب خود قرار داد و فرمود: ای بهلول! عاقل باش، من در کنار مادرم بودم، او را دیدم که می خواست برای پختن غذا چند قطعه هیزم ضخیم را زیر اُجاق روشن کند؛ ولی آن ها روشن نمی شد تا آن که مقداری هیزم باریک و کوچک را روشن کرد و سپس آن هیزم های بزرگ و ضخیم به وسیله آن ها روشن گردید.

و گریه من از این جهت است که مبادا ما جزئی از آن هیزم های کوچک و ریز دوزخیان قرار گیریم.

با بیان چنین مطالبی، بهلول ساکت ماند و دیگر حرفی نزد. (۱۱)

### حجّت خدا بر دوش پدر و معرّفی به احمد قمی

مرحوم شیخ صدوق و برخی دیگر از مورّخین و محدّثین شیعه و سنّی آورده اند:

یکی از بزرگان قم به نام احمد بن اسحاق اشعری قمّی حکایت کند: روزی به محضر مبارک حضرت ابومحمّد، امام حسن عسکری علیه السلام شرفیاب شدم و خواستم درباره حجّت خدا و خلیفه پس از آن حضرت، از ایشان سؤال کنم.

همین که در محضر شریف امام علیه السلام وارد شدم و سلام کردم، بدون

آن که سخنی گفته باشم، مثل این که از نیّت و افکار من آگاه بود، مرا مخاطب قرار داد و فرمود:

ای احمد بن اسحاق! خداوند تبارک و تعالی از زمان خلقت حضرت آدم علیه السلام تا برپائی قیامت، بندگان خود را بدون حجّت و راهنما رها نکرده است.

و در هر زمانی - از باب لطف - یکی از بندگان شایسته خود را حجّت بر انسان ها قرار داده است که به وسیله وجود مبارک او حوادث خطرناک برطرف می شود، باران رحمت خدا فرود می آید و زمین به برکت وجود حجّت خداوند متعال، برکات درون خود را ظاهر می سازد و در اختیار بندگان و دیگر موجودات قرار می دهد.

عرض کردم: یا ابن رسول اللّه! فدایت گردم، امام و خلیفه بعد از شما چه کسی است؟

هنگامی که این سؤال را طرح کردم، امام حسن عسکری علیه السلام سریع از جای خود برخاست و درون منزل رفت و پس از لحظه ای بازگشت، در حالی که کودکی خردسال را در آغوش خود گرفته بود، و همانند ماه شب چهارده نورانی بود و می درخشید.

موقعی که حضرت وارد اتاق شد، اظهار نمود: ای احمد! اگر اهل معرفت نمی بودی و نیز اگر نزد خداوند متعال گرامی نمی بودی، هرگز فرزند عزیزم را بر تو عرضه نمی کردم.

و سپس فرمود: این فرزند من است که هم نام رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشد و جهان به وسیله وجود او پر از عدل و داد خواهد شد، همان طوری که ظلم و ستم همه جا را فرا گرفته باشد.

ای احمد! این فرزندم، همانند حضرت خضر پیامبر خدا علیه السلام؛ و همچنین مانند ذوالقرنین،

علمش بر گرفته از سرچشمه علوم و معارف الهی است، دارای عمری طولانی خواهد بود.

در آن زمانی که فرزندم – حجّت خدا – از طرف خداوند جلّ و علا، در غیبت قرار گیرد، نگهداری دین برای افراد جامعه سخت خواهد بود و همگان ایمان و اعتقاد خود را از دست می دهند، مگر اشخاصی که محدود و اندك باشند.

عرض کردم: یا ابن رسول اللّه! علامت و نشانه او چیست؟

ناگهان آن کودك خردسال عزیز، لب به سخن گشود و ضمن مطالبی ارزشمند، مرا مخاطب خویش قرار داد و فرمود:

ای احمد بن اسحاق! من آخرین خلیفه پروردگار متعال در زمین هستم، من از دشمنان انتقام خواهم گرفت.

و سپس افزود: بعد از پدرم امام و خلیفه ای غیر از من نخواهد بود، شکرگزار خداوند باش و بر عقیده ات پایدار بمان، تو فردای قیامت همنشین ما خواهی بود. (۱۲)

### رام شدن اسب چموش

مرحوم شیخ طوسی، کلینی و بعضی دیگر از بزرگان، به نقل از شخصی به نام ابومحمّد هارون تلعکبری حکایت کنند:

روزی در شهر سامراء جلوی مغازه ابوعلیّ، محمّد بن همام نشسته و مشغول صحبت بودیم، پیرمردی عبور کرد، صاحب مغازه به من گفت: آیا او را شناختی؟

گفتم: خیر، او را نمی شناسم.

گفت: او معروف به شاکری است، که خدمتکار حضرت ابومحمّد، امام حسن عسکری علیه السلام می باشد، دوست داری تا داستانی از آن حضرت را برایت بازگو کند؟

گفتم: بلی.

پس آن شخص را صدا کرد، وقتی آمد به او گفت: سرگذشت و خاطره ای از حضرت ابومحمّد علیه السلام برای ما تعریف کن.

شاکری گفت: در بین سادات علوی و بنی هاشم شخصی بزرگوارتر و نیکوکارتر به مثل آن حضرت ندیدم؛ در هفته،

روزهای دوشنبه و پنج شنبه به دارالخلافه متوکّل عبّاسی احضار می گردید.

و معمولاً ـ در همین روزها، مردم بسیاری از شهرهای مختلف جهت دیدار خلیفه عبّاسی می آمدند و خیابان و کوچه های اطراف در اثر إزدحام جمعیّت و سر و صدای اسبان و قاطرها و دیگر حیوانات، جائی برای آسایش و رفت و آمد نبود.

وقتی حضرت ابومحمّد، امام حسن عسکری علیه السلام نزدیک جمعیّت انبوه می رسید، تمام سر و صداها خاموش و نیز حیوانات ساکت و آرام می شدند و بی اختیار برای حضرت راه می گشودند و امام علیه السلام به راحتی عبور می نمود.

روزی پس از آن که حضرت از قصر خلیفه عبّاسی بیرون آمد، به اتّفاق یک دیگر، به سمت محلّ فروش حیوانات رفتیم، در آن جا داد و فریاد مردم بسیار بود، همین که نزدیک آن محلّ رسیدیم، همه افراد ساکت و نیز حیوانات هم آرام شدند.

سپس امام علیه السلام کنار یکی از دلّالان نشست و درخواست خرید اسب یا استری را نمود، به دنباله تقاضای حضرت، یک اسب چموشی را آوردند که کسی جرأت نزدیک شدن به آن اسب را نداشت.

امام علیه السلام آن را به قیمت مناسبی خریداری نمود و به من فرمود: ای شاکری! این اسب را زین کن تا سوار شویم.

و من طبق دستور حضرت، نزدیک رفتم و افسارش را گرفتم، با اشاره حضرت، آن اسب چموش بسیار آرام و رام گردید و به راحتی و بدون هیچ مشکلی آن را زین کردم.

دلّال چون چنین دید، از معامله پشیمان شد و جلو آمد و گفت: این اسب فروشی نیست.

حضرت موافقت نمود و فرمود: مانعی ندارد؛ و سپس آن اسب را تحویل صاحبش

داد.

هنگامی که برگشتیم و مقداری راه آمدیم، متوجّه شدیم که دلّال دنبال ما می آید و چون به ما رسید گفت: صاحب اسب پشیمان شده است و اسب را به شما می فروشد.

حضرت دو مرتبه به محلّ بازگشت و آن را خرید و من - در حالتی که هیچکس جرأت نزدیک و سوار شدن بر آن اسب را نداشت - آن را زین کردم؛ و بعد از آن، حضرت جلو آمد و دستی بر سر و گردن اسب کشید و گوش راستش را گرفت و چیزی در گوشش گفت و سپس سخنی هم در گوش چپ آن گفت و حیوان بسیار آرام گردید که به راحتی تسلیم آن حضرت شد و همه از مشاهده چنین صحنه ای در تعجّب و حیرت قرار گرفتند. (۱۳)

## هدایت واقفی در خواب خفته

یکی از بزرگان شیعه به نام احمد بن مُنذر حکایت کند:

روزی یکی از افراد واقفی مذهب را که ادریس بن زیاد نام داشت، جهت مناظره پیرامون مسئله امامت، احضار کردم و هر چه با او صحبت کردم قانع نمی شد و امامت حضرت علیّ بن موسی الرّضا و فرزندانش علیهم السلام را نمی پذیرفت.

و چون او را شخصی فقیه و با معرفت می شناختم، پیشنهاد دادم تا به سامراء برود و با حضرت ابومحمّد، امام حسن بن عسکری علیه السلام مذاکره کند.

او نیز پیشنهاد مرا پذیرفت و بار سفر بست و رهسپار آن دیار شد، پس از گذشت مدّتی اطّلاع یافتم که از مسافرت بازگشته است، خواستم که به دیدارش بروم، ولی او زودتر نزد من آمد و روی دست و پای من افتاد و گریان شد، من نیز از گریه او گریستم.

سپس خطاب به

من کرد و اظهار داشت: ای شخصیّت عظیم القدری که نزد حضرت ابومحمّد، امام حسن عسکری علیه السلام محبوب و عزیز هستی! تو مرا از آتش جهنّم نجات دادی و با نور ولایت و امامتی که در درونم به وجود آوردی، هدایت یافتم.

بعد از آن، داستان برخورد خود را با حضرت بیان کرد و گفت: مسئله ای را در فکر و ذهن خود گذراندم که آیا با حالت جنابت، می توان با لباسی که در آن جُنب شده نماز خواند؟

و بدون آن که این مسئله و موضوع را با کسی مطرح کنم، عازم شهر سامراء شدم و چون به سامراء رسیدم به طرف منزل حضرت رفتم، همین که نزدیک منزل رسیدم، دیدم مردم نشسته اند و مشغول صحبت درباره ورود حضرت می باشند؛ و من با خود پیرامون همان مسئله می اندیشیدم و چون بسیار خسته بودم، خوابم بُرد.

مدّتی کوتاه به همین منوال گذشت، ناگهان متوجّه شدم که دستی بر شانه ام قرار گرفت، چشم های خود را گشودم و نگاه کردم، دیدم که حضرت ابومحمّد، امام حسن عسکری علیه السلام کنارم ایستاده است.

پس حضرت فرمود: ای ادریس بن زیاد! تو در أمان هستی؛ و سپس افزود: اگر از راه حلال انجام گرفته است اشکالی ندارد و صحیح است؛ ولی چنانچه از راه حرام باشد، بدان که حرام و خلاف است.

تعجّب کردم و با خود گفتم: مطلبی را که با کسی مطرح نکرده ام، بلکه فقط در فکر و ذهن خود گذرانده ام، چگونه حضرت کاملاً از آن آگاه بوده است و بدون آن که سؤالی بنماید، جواب مرا مطرح فرمود!

پس به حقانیّت حضرت پِی بردم و با

اعتقاد بر امامت آن حضرت هدایت یافتم و از گمراهی نجات یافتم. (۱۴)

## چاک زدن یقه پیراهن در تشییع جنازه پدر و جواب از اشکال ذهنی

مرحوم شیخ طوسی، ابن شهرآشوب، سیّد هاشم بحرانی و بعضی دیگر از بزرگان، به نقل از فضل بن حارث حکایت نمایند.

در آن روزی که حضرت ابوالحسن، امام هادی علیه السلام به شهادت رسیده بود و تصمیم گرفته بودند که حضرت را تشیع و تدفین نمایند، من نیز در شهر سامراء حضور داشتم.

پس با خود گفتم که من هم در این فیض عظیم - یعنی؛ تشییع جنازه امام هادی علیه السلام - مشارکت نمایم.

لذا همچون دیگر افراد - که از اقشار مختلف حضور یافته و - منتظر مراسم تشییع بودند، من نیز در کناری ایستاده و منتظر خروج جنازه مطهّر و مقدّس آن حضرت شدم.

ناگهان متوجّه گشتم که فرزندش حضرت ابومحمّد، امام حسن عسکری علیه السلام با پای پیاده از منزل خارج گردید، در حالی که یقه پیراهن خود را چاک زده بود.

پس ضمن آن که جذب دیدار عظمت و جلال امام عسکری علیه السلام گشتم؛ ولی از شمایل زیبا و رنگ چهره آن حضرت - که گندم گون و نمکین بود - بسیار در تعجّب و حیرت قرار گرفته بودم؛ و نیز دلم برای حضرت می سوخت، چون که پدر از دست داده و بسیار خسته به نظر می رسید!

بعد از تشییع جنازه، به منزل بازگشتم و شبان گاه، در عالَم خواب امام عسکری علیه السلام را دیدم که از افکار من اطّلاع یافته و به من خطاب کرد و فرمود: ای فضل! رنگ چهره من، که تو را به تعجّب و حیرت وا داشت، رنگی است که خداوند متعال برای بندگانش بر می گزیند

و انتخاب آن در اختیار بنده نیست.

و این خود عبرت و نشانه ای است برای آگاهی افرادی که دارای عقل و شعور باشند.

و سپس حضرت در ادامه فرمایش خود افزود: ما - اهل بیت عصمت و طهارت - مانند دیگر افراد نیستیم، که از کار و تلاش خسته شویم؛ و یا آن که نسبت به مصائب و بلاهائی که از طرف خداوند متعال می رسد احساس ناراحتی و نارضایتی کنیم؛ بلکه از درگاه ربوبی پروردگار درخواست می نمائیم که ثبات و صبر عطا فرماید.

و ما در چنین مواقعی در خلقت و آفرینش جهان و دیگر موجودات تفکّر و اندیشه می نمائیم.

بعد از آن، امام حسن عسکری علیه السلام در همان عالَم خواب، فرمود: ای فضل! متوجّه باش که سخن ما در خواب و بیداری یکسان است و تفاوتی ندارد. (۱۵)

همچنین آورده اند:

هنگامی که حضرت ابومحمّد، امام حسن عسکری علیه السلام در تشییع جنازه پدر بزرگوارش حضرت ابوالحسن، امام هادی علیه السلام، یقه پیراهن خود را چاک زده بود.

لذا بعضی افراد تعجّب کرده و سخن به اعتراض گشودند، و برخی مانند شخصی به نام ابوالعون أبرش اعتراض خود را در نامه ای توهین آمیز نوشت و برای امام عسکری علیه السلام ارسال داشت.

حضرت در پاسخ به نامه اعتراض آمیز ابوالعون أبرش، مرقوم فرمود:

ای نادان! تو از این گونه مسائل چه خبر داری؟!

مگر نمی دانی که حضرت موسی علیه السلام در فوت برادرش هارون یقه پیراهن خویش را چاک زد.

و سپس افزود: همانا که تو نخواهی مُرد مگر آن که نسبت به دین اسلام کافر شوی و عقل خود را نیز از دست خواهی داد.

و طبق پیش گوئی حضرت،

أبرش، مـدّتی قبل از مرگش کافر گشت و نیز دیوانه گردیـد، به طوری که فرزنـدش، از ملاقات پـدرش با مردم جلوگیری می کرد؛ و در محلّی او را زندانی کرده بود. (۱۶)

### هدیه دادن قلم و شفای بدخوابی

یکی از اصحاب حضرت ابومحمّد، امام حسن عسکری علیه السلام به نام احمد، فرزند اسحاق حکایت کند:

روزی در محضر شریف آن حضرت وارد شدم و خواهش کردم تا مطلبی را به عنوان نمونه خطّ برایم بنویسد.

امـام علیه السـلام تقاضـای مرا پـذیرفت و فرمود: ای احمـد! خطّ، از هر کسـی که باشـد متفاوت خواهـد بود، چون قلم یکسان نیست و ریز و درشت دارد، سپس حضرت قلم و دواتی را درخواست نمود.

و چون قلم و دوات آماده شد مشغول نوشتن گردید و من با دقّت تمام نگاه می کردم، وقتی که قلم را داخل دوات می نمود و می خواست خارج کند سر قلم را به لبه دوات می کشید تا جوهر اضافی پاک شود و خطّ تمیز و زیبا درآید.

در همین بین، بدون آن که حضرت متوجّه شود با خودم گفتم: ای کاش امام علیه السلام این قلم را به عنوان یادبود و هدیه، به من لطف می کرد.

پس چون از نوشـتن فارغ شد، شـروع نمود درباره مسائل مختلف با من صحبت کند و در ضمن صحبت، قلم را با دستمالی که کنارش بود پاک نمود و فرمود: بیا احمد، این قلم را بگیر.

هنگامی که قلم را از دست مبارک حضـرت گرفتم عرضه داشـتم: فدای شـما گردم، من یک ناراحتی دارم که چند مرتبه قصد داشتم با شما مطرح کنم ولی ممکن نشد، چنانچه الا ن اجازه بفرمائی آن را عرض کنم؟

امام علیه السلام فرمود: ناراحتی و مشکل

خود را بگو.

اظهار داشتم: از پدران بزرگوارت روایت شده است که خواب پیامبران الهی صلوات اللّه علیهم بر روی کمر است و خواب مؤمنین بر سمت راست می باشد و خواب منافقین بر سمت چپ خواهد بود و شیاطین بر رو دَمَر و پشت به آسمان می خوابند؛ آیا این روایت صحیح است؟

امام علیه السلام فرمود: بلی، همین طور است که نقل کردی.

سپس عرضه داشتم: ای سرور و مولا یم! من هر چه تلاش می کنم که بر سمت راست بخوابم ممکن نمی شود و خوابم نمی برد، اگر ممکن است مرا درمان و معالجه فرما؟

حضرت لحظه ای سکوت نمود و بعد از آن، اظهار نمود: جلو بیا، پس نزدیک امام علیه السلام رفتم، فرمود: دست خود را داخل پیراهنت کن.

موقعی که دستم را داخل پیراهنم کردم، آن گاه حضرت دست خویش را از داخل پیراهنش درآورد و داخل پیراهن من نمود و با دست راست بر پهلوی چپ و با دست چپ بر پهلوی راست من، سه مرتبه کشید.

بعد از آن همیشه به طور ساده و راحت بر پهلوی راست می خوابیدم و نمی توانستم بر پهلوی چپ بخوابم. (۱۷)

### موضوع خبرچین زندان

مرحوم راوندی، طبرسی و برخی دیگر از بزرگان به نقل از ابوهاشم جعفری حکایت کنند:

در زمان حکومت متوکّل عبّاسی، توسّط مأمورین حکومتی دست گیر و به همراه عدّه ای دیگر از شیعیان زندانی شدم.

پس از گذشت مدّتی حضرت ابومحمّد، امام حسن عسکری صلوات اللّه و سلامه علیه را نیز به همراه برادرش جعفر، محکوم و در زندان نزد ما آوردند.

چون امام حسن عسکری علیه السلام را وارد زندان کردند، من حضرت را روی پلاس خود نشاندم و جعفر در نزدیکی حضرت،

نیز کناری روی زمین نشست، پس از گذشت لحظه ای جعفر فریاد کشید: وای از دست شیطان – منظورش یکی از کنیزانش بود –.

امام علیه السلام با تهدید او را ساکت گردانید و همه متوجّه شدند که جعفر مَست کرده و دهانش بوی شراب می دهد.

و در ضمن، شخصی ناشناس نیز در جمع ما زندانی بود و خود را منسوب به سادات علوی می دانست.

حضرت فرمود: چنانچه بیگانه ای در جمع شما نمی بود، خبر می دادم که هر یک از شما چه زمانی آزاد خواهید شد.

همین که آن شخص ناشناس لحظه ای از جمع ما بیرون رفت، امام علیه السلام فرمود: این مرد از شماها نیست، مواظب سخنان و حرکات خود باشید، او در لابلای لباس هایش حرکات و سخنان شما را می نویسد و برای سلطان می فرستد.

پس بعضی از افراد، سریع حرکت کردند و لباس آن شخص را که کناری گذاشته بود، بررسی کردند و دیدند که تمام مسائل و صحبت های آن ها را ثبت کرده و افزوده است: آن ها با حفر و سوراخ کردن دیوار زندان می خواهند فرار کنند.

و صحّت پیش بینی و فرمایشات امام حسن عسکری علیه السلام بر همگان ثابت شد. (۱۸)

### امام، شرابخوار و لوطی را نمی پذیرد

شخصی از اهالی کوفه به نام ابوالفضل محمّد حسینی حکایت کند:

در سال ۲۵۸، نیمه ماه شعبان به قصد زیارت امام حسین علیه السلام عازم کربلا شدم.

و چون ولادت مسعود حضرت مهدی – موعود – علیه السلام در بین شیعیان منتشر شده بود و هر کس به نوعی علاقه مند دیدار آن مولود عزیز بود، مادر من که نیز از علاقمندان اهل بیت علیهم السلام بود گفت: چون به زیارت حضرت

اباعبداللّه الحسین علیه السلام رفتی از خداوند طلب کن تا خدمتگذاری امام حسن عسکری علیه السلام را روزیِ تو گرداند، همان طوری که پدرت مدّتی توفیق خدمتگذاری حضرت را داشت.

پس هنگامی که به کربلا رسیدم و برای زیارت امام حسین علیه السلام وارد حرم مطهّر شدم و زیارت آن حضرت را انجام دادم، او را در پیشگاه خداوند متعال واسطه قرار دادم تا به آرزویم - یعنی؛ به خدمت گزاری مولایم امام حسن عسکری علیه السلام برسم - و چون نزدیک سحر شد و بسیار خسته بودم در گوشه ای استراحت کردم.

ناگهان متوجّه شدم، که شخصی بالای سرم، مرا صدا زد و اظهار داشت: ای ابوالفضل! مولایت حضرت ابومحمّد، امام حسن علیه السلام می فرماید: دعایت مستجاب شد، حرکت کن و به سوی ما بیا تا به آرزو و خواسته خود برسی.

عرضه داشتم: من الا ن در موقعیّتی نیستم که بتوانم به سامراء بیایم و خدمت مولایم برسم، باید برگردم کوفه و خودم را جهت خدمت در منزل حضرت، آماده کنم.

پاسخ داد: من پیام مولایم را رساندم و تو آنچه مایل بودی انجام بده.

بعد از آن به کوفه بازگشتم و مادرم را در جریان قرار دادم، مادرم با شنیدن این خبر شادمان شد و پس از حمد و ثنای الهی، گفت: ای پسرم! دعایت مستجاب شد، دیگر جای ماندن و نشستن نیست، سریع حرکت کن تا به مقصد برسی.

به همین جهت خود را آماده کردم و به همراه شخصی زرگر معروف به علیّ ذهبی روانه بغداد شدم و چون من جوانی بی تجربه بودم، مادرم سفارش مرا به آن زرگر کرد.

هنگامی که وارد شهر بغداد شدیم،

من به منزل عمویم که ساکن بغداد بود، رفتم و در آن هنگام مراسم جشن نصاری بود.

عمویم مرا با خود به مجلس جشن نصاری برد، همین که وارد مراسم و جشن آن ها شدیم، سفره غذا پهن کردند و ما نیز از غذای ایشان خوردیم، سپس شراب آوردند و بین افراد تقسیم کردند و برای من هم آوردند، لیکن من قبول نکردم.

ولی به زور مرا مجبور کردند تا نوشیدم، بعد از گذشت لحظاتی تعدادی نوجوان خوش سیما وارد مجلس شدند و مردم با آن ها مشغول عمل زشت لواط گشتند و من هم چون شراب خورده بودم و مست بودم، شیطان بر من وسوسه کرد تا آن که من نیز همانند دیگران مرتکب این گناه بزرگ گشتم و بعد از آن چند روزی را در بغداد ماندم.

سپس عازم سامراء شدم و هنگام ورود به شهر سامراء داخل دجله رفتم و بعد از آن که خود را شستشو دادم، لباس های پاکیزه پوشیدم و روانه منزل امام حسن عسکری علیه السلام شدم.

همین که نزدیک منزل آن حضرت رسیدم، وارد مسجدی شدم که جلوی منزل حضرت بود و مشغول خواندن نماز گشتم.

پس از مدّتی کوتاه، همان کسی که در کربلا آمد و پیام حضرت را آورد، دوباره نزد من آمد و من به احترام او ایستادم، او دست خود را بر سینه من نهاد و مرا به عقب راند و اظهار داشت: بگیر.

و مقداری دینار به سوی من پرتاب نمود و گفت: مولا و سرورم فرمود: تو دیگر حقّ ورود بر آن حضرت را نداری، چون که مرتکب خوردن شراب و گناهی خطرناک شدی، از هر کجا

آمده ای برگرد.

و من با حالت گریه و اندوه برگشتم و چون به منزل آمدم، جریان را برای مادرم تعریف کردم و بسیار از کردار زشت خود در بغداد شرمنده شدم، لباس خشن موئی پوشیدم و پاهای خود را با زنجیر بستم و خود را در گوشه ای انداختم ... (۱۹)

## فرق بین شیعه و دوست

در کتاب تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام و نیز در کتاب مرحوم قطب الدّین راوندی - به نقل از دو نفر از راویان حدیث به نام یوسف بن محمّد و علیّ بن سیّار - آمده است:

شبی از شب ها به محضر مبارک حضرت ابومحمّد، امام حسن عسکری علیه السلام وارد شدیم.

همچنین والی شهر که علاقه خاصّی نسبت به حضرت داشت، به همراه شخصی که دست های او را بسته بودند، وارد منزل امام علیه السلام شد و اظهار داشت: یا ابن رسول اللّه! این شخص را از دکّان صرّاف در حال سرقت و دزدی گرفته ایم.

و چون خواستیم او را همانند دیگر دزدان شکنجه و تأدیب کنیم، اظهار داشت که از شیعیان حضرت علیّ علیه السلام و نیز از شیعیان شما است و ما از تعذیب او خودداری کردیم و نزد شما آمدیم تا ما را راهنمائی و تکلیف ما را نسبت به این شخص روشن بفرمائی.

حضرت فرمود: به خداوند پناه می برم، او شیعه علیّ علیه السلام نیست، او برای نجات خود چنین ادّعائی را کرده است.

سپس والی آن سارق را از آن جا بُرد و به دو نفر از مأمورین خود دستور داد تا آن سارق را تعذیب و تأدیب نمایند، پس او را بر زمین خوابانیدند و شروع

کردند بر بدنش شلّاق بزنند؛ ولی هر چه شلّاق می زدند روی زمین می خورد و به آن سارق اصابت نمی کرد.

بعد از آن، والی مجدّدا او را نزد امام حسن عسکری علیه السلام آورد و گفت: یا ابن رسول اللّه! بسیار جای تعجّب است، فرمودی که او از شیعیان شما نیست، اگر از شیعیان شما نباشد پس لابدّ از شیعیان و پیروان شیطان خواهد بود و باید در آتش قهر خدای متعال بسوزد.

و سپس افزود: با این اوصاف، من از این مرد معجزه و کرامتی را مشاهده کردم که بسیار مهمّ خواهد بود، هر چه مأمورین بر او تازیانه می زدند بر زمین می خورد و بر بدن او اصابت نمی کرد و تمام افراد از این جریان در تعجّب و حیرت قرار گرفته اند.

در این موقع امام حسن عسکری علیه السلام به والی خطاب نمود و فرمود: ای بنده خدا! او در ادّعای خود دروغ می گوید، او از شیعیان ما نیست، بلکه از محبّین و دوستان ما می باشد.

والی اظهار داشت: از نظر ما فرقی بین شیعه و دوست نمی باشد، لطفا بفرمائید که فرق بین آن ها چیست؟

حضرت فرمود: همانا شیعیان ما کسانی هستند که در تمام مسائل زندگی مطیع و فرمان بر دستورات ما باشند و سعی دارند بر این که در هیچ موردی معصیت و مخالفت ما را ننمایند.

و هر که خلاف چنین روشی باشد و اظهار علاقه و محبّت نسبت به ما نماید دوست ما می باشد، نه شیعه ما.

سپس امام علیه السلام به والی فرمود: تو نیز دروغ بزرگی را ادّعا کردی، چون که گفتی معجزه دیده ام؛ و چنانچه این گفتار از روی علم و ایمان

باشد مستحقّ عذاب جهنّم می باشی.

بعد از آن، حضرت در توضیح فرمایش خود افزود: معجزه مخصوص انبیاء و ما اهل بیت عصمت و طهارت می باشد، برای شرافت و فضیلتی که ما بر دیگران داریم و نیز برای اثبات واقعیّات و حقایقی که از طرف خداوند متعال به ما رسیده است.

در پایان، امام عسکری علیه السلام به آن مرد - متّهم به سرقت - خطاب نمود و فرمود: باید شیعه علیّ علیه السلام در تمام امور زندگی، شیعه و پیرو او - و دیگر اهل بیت رسالت - باشد و ایشان را در هر حال تصدیق نماید؛ و نیز باید سعی نماید که هیچ گونه تخلّفی با ایشان نداشته باشد و خلاصه آن که در همه امور، خود را هماهنگ و مطیع ایشان بداند. (۲۰)

## مسافرت به گرگان و حضور در جمع دوستان

همچنین مرحوم راوندی، ابوحمزه طوسی، اربلی و برخی دیگر از بزرگان به نقل یکی از اهالی و مؤمنین گرگان به نام جعفر - فرزند شریف گرگانی - حکایت کنند:

در یکی از سال ها به قصد انجام مناسک حجّ عازم مدینه منوّره و مکّه معظّمه شدم.

در بین راه، جهت زیارت و دیدار حضرت ابومحمّد، امام حسن عسکری علیه السلام به شهر سامراء رفتم و مقداری هدایا نیز برای آن حضرت به همراه داشتم، چون وارد منزل حضرت شدم، خواستم سؤال کنم که هدایا را تحویل چه کسی بدهم؟

لیکن امام علیه السلام پیش از آن که من حرفی بزنم و سؤالی را مطرح کنم، مرا مخاطب قرار داد و فرمود: ای جعفر! آنچه را که همراه خود آورده ای و مربوط به ما است، تحویل مبارکِ خادم دهید.

لذا آن هدایا را تحویل خادم

دادم و نزد حضرت مراجعت کردم و گفتم: یاابن رسول اللّه! اهالی گرگان که از دوستان و شیعیان شما هستند، به شما سلام رسانده اند.

امام علیه السلام ضمن جواب سلام، فرمود: آیا پس از انجام مناسک حجّ به دیار خود بازخواهی گشت؟

عرضه داشتم: بلی.

فرمود: یکصد و هفتاد روز دیگر با امروز که حساب کنی، روز جمعه خواهد بود، که تو وارد شهر و دیار خود خواهی شد - که صبح جمعه، روز سوّم ماه ربیع الثّانی می باشد -.

پس چون به دیار خود بازگشتی سلام مرا به دوستان و آشنایان برسان و بگو که من عصر همان روز جمعه به شهر گرگان خواهم آمد، چنانچه مسائل و مشکلاتی دارند آماده نمایند.

سپس حضرت افزود: حرکت کن و برو، خداوند تو را و آنچه که همراه داری، در پناه خود سالم نگه دارد و انشاءاللّه با خوبی و خوشحالی نزد خانواده و آشنایانت بازگردی.

ضمناً متوجّه باش که مدّتی دیگر دارای نوزادی خواهی شد که پسر می باشد، نام او را صَلْت بگذارید، چون که او از دوستان و علاقه مندان ما خواهد بود.

جعفر گوید: پس از صحبت های زیادی، با حضرت خداحافظی کردم و طبق تصمیم خود رهسپار مدینه و مکّه شدم و چون اعمال و مناسک حجّ را انجام دادم، راهی شهر و دیار خود گشتم.

و همان طوری که امام علیه السلام پیش گوئی کرده بود، صبح روز جمعه، سوّم ماه ربیع الثّانی وارد گرگان شدم و دوستان و آشنایان برای زیارت قبولی، به ملاقات و دیدار من آمدند.

من نیز به آن ها خبر دادم که امام حسن عسکری علیه السلام خبر داده است که عصر امروز با

دوستان و شیعیان خود در این شهر دیدار خواهد داشت، پس مسائل و نیازمندی های خود را آماده کنید که هنگام تشریف فرمائی حضرت مسائل و مشکلات خود را مطرح کنید.

نماز ظهر و عصر را خواندیم و پس از گذشت ساعتی از نماز، دوستان در منزل ما حضور یافتند و برای تشریف فرمائی حضرت لحظه شماری می کردند که ناگهان امام عسکری علیه السلام با قدوم مبارک خویش وارد منزل و در جمع دوستان حاضر شد و بر جمعیّت سلام کرد.

افراد جواب سلام حضرت را دادند و با کمال أدب و احترام دست امام علیه السلام را می بوسیدند.

سپس حضرت فرمود: من به جعفر – فرزند شریف – قول داده بودم که امروز در جمع شما دوستان حاضر خواهم شد، لذا نماز ظهر و عصر را در شهر سامراء خواندم و به سوی شما حرکت کردم تا تجدید عهد و دیداری باشد و در این لحظه در جمع شما آمده ام، اکنون چنانچه مسئله و مشکلی دارید بیان کنید؟

پس هر کس سؤالی و مطلبی را عنوان کرد و جواب خود را به طور کامل از آن حضرت دریافت داشت، تا آن که یکی از علاقه مندان و دوستان حضرت به نام نضر – فرزند جابر – اظهار داشت:

یاابن رسول اللّه! فرزندم مدّت ها است که نابینا شده است، چنانچه ممکن باشد از خداوند متعال بخواهید که به لطف و کَرَمش چشم فرزند مرا سالم نماید تا بینا شود.

امام علیه السلام فرمود: فرزندت کجاست؟ او را بیاورید، وقتی فرزند نابینا را نزد حضرت آوردند، ایشان با دست مبارک خود بر چشم های او کشید و به برکت

حضرت بلافاصله، چشم های او سالم و بینا گردید.

و پس از آن که مردم سؤال ها و خواسته های خود را در امور مختلف مطرح کردند و حوائج آن ها برآورده شد، امام علیه السلام در پایان مجلس، در حقّ آن افراد دعای خیر کرد و در همان روز به سمت شهر سامراء مراجعت نمود. (۲۱)

## حضور جنّ و إنس بر سفره امام علیه السلام

یکی از اصحاب به نام جعفر بن محمّد حکایت کند:

روزی به همراه علیّ بن عبیداللّه خدمت حضرت ابومحمّد، امام حسن عسکری علیه السلام رسیدیم، چند نفر دیگر هم در حضور حضرت بودند و در جلوی امام علیه السلام درخت خرمائی بود و با آن که فصل خرما نبود، ولیکن آن درخت، خرماهای بسیاری داشت.

پس از لحظاتی سفره ای گسترانیدند و حضرت فرمود: دست هایتان را بشوئید و نام خدا را بر زبان جاری کنید و مشغول خوردن طعام شوید.

ولی کسی جلو نیامد و دست به سمت غذاهائی که در سفره چیده بودند، دراز نشد و همه منتظر بودند که میزبان – یعنی؛ امام حسن عسکری علیه السلام – مشغول شود.

بعد از آن، حضرت به من خطاب نمود و فرمود: ای ابوجعفر! از طعام مؤمنین میل کن، همانا که این طعام برای شماها حلال می باشد.

و سپس افزود: علّت آن که من قبل از شما میهمانان، مشغول خوردن غذا نشدم، این است که چون تعدادی جنّ از برادران شما در کنار شما حضور دارند و من خواستم شما قبل از دیگران شروع کنید؛ وگرنه من خود شروع می کنم.

و چون امام علیه السلام دست مبارک خود را به سمت غذا دراز نمود، دیگران هم مشغول شدند.

در ضمنِ این که مشغول خوردن

غـذا و خرما بودیم، متوجّه شـدیم که در کنار ما غـذا برداشـته می شود و ظرف غذا خالی می گردد، امّا کسـی و دستی را نمی دیدیم.

من با خود گفتم: اگر امام علیه السلام بخواهد، می تواند کاری کند که ما جنّیان را ببینیم، همان طوری که آن ها ما را مشاهده می کنند.

و چون حضـرت متوجّه افکـار من و دیگران شـد، دست مبـارک خود را بر صورت مـا کشـید و سـدّی بین ما و جنّیان به وجود آمد، سپس دستی دیگر بر چشم های ما کشید که به راحتی جنّیان را می دیدیم.

در این هنگام، خواستیم که بلند شویم و با آن ها مصافحه و معانقه کنیم، امام علیه السلام مانع شد و به تمام افراد اظهار نمود:

احترام سـفره و طعـام از هر چیزی مهمّتر است، صبر نمائیـد تا هنگامی که غـذا تمام شـد و سـفره را جمع کردنـد، برادران شـما حضور دارند و هر چه خواستید انجام دهید.

ولی موقعی که دقیق آن هـا را نگـاه و بررسـی کردیم، دیـدیم که بسـیار ضـعیف و لاـغر انـدام بودنـد و اشـک از گوشه هـای چشمشان سرازیر بود و با یکدیگر آهسته زمزمه داشتند.

به خدمت حضرت عرض کردیم: یاابن رسول اللّه! آیا جنّیان همیشه به این حالت هستند؟

فرمود: خیر، آن ها همانند شـما انسان ها همه گونه هسـتند و حالت های مختلفی دارند، این هائی که در کنار شـما نشسـته اند، زاهد و قانع می باشـند و هیچ غذائی نمی خورند و آبی نمی آشامند، مگر با اذن و اجازه پیغمبر یا امام علیهم السـلام، چون که ایشان در همه امور تابع و مطیع حجّت خدا و امام خود خواهند بود و ...

بعد از

صحبت های مُفضّلی، امام علیه السلام دست خود را بر چشم های ما نهاد و پس از آن دیگر نتوانستیم جنّیان را تماشا کنیم.

سپس بر چنین توفیقی که نصیب ما شد و توفیق یافتیم که در چنین مجلسی و نیز بر سرِ چنین سفره و طعامی در محضر مبارک امام و حجّت خدا شرکت کنیم، شکر و سپاس خداوند متعال را به جا آوردیم و آن را یکی از معجزه ها و نشانه های امامت دانستیم. (۲۲)

## دیدار از خانواده ای نصرانی

یکی از راویان حدیث به نام جعفر بن محمّد بصری حکایت کند:

روزی در محضر حضرت ابومحمّد، امام حسن عسکری علیه السلام بودیم، یکی از مأمورین خلیفه وارد شد و گفت: خلیفه پیام داد که چون اءنوش نصرانی یکی از بزرگان نصاری - در شهر سامراء است و دو فرزند پسرش مریض و در حال مرگ هستند، تقاضا کرده اند که برویم و برای سلامتی ایشان دعا کنیم.

اکنون چنانچه مایل باشید، نزد ایشان برویم تا در نتیجه به اسلام و خاندان نبوّت، خوش بین گردند.

امام علیه السلام اظهار داشت: شکر و سپاس خداوند متعال را که یهود و نصاری نسبت به ما خانواده اهل بیت از دیگر مسلمین عارف تر هستند.

سپس حضرت آماده حرکت شد، لذا شتری را مهیّا کردند و امام علیه السلام سوار شتر شد و رهسپار منزل نوش گردید.

همین که حضرت نزدیک منزل نوش نصرانی رسید، ناگهان متوجّه شدیم نوش سر و پای برهنه به سوی امام علیه السلام می آید و کتاب انجیل را بر سینه چسبانده است، همچنین دیگر روحانیّون نصاری و راهبان، اطراف او در حال حرکت هستند.

چون جلوی منزل به یکدیگر رسیدند،

نوش گفت: ای سرورم! تو را به حقّ این کتاب – که تو از ما نسبت به آن آگاه تر هستی و تو از درون ما و آئین ما مطّلع هستی – آنچه را که خلیفه پیشنهاد داده است انجام بده، همانا که تو در نزد خداوند، همچون حضرت عیسی مسیح علیه السلام هستی.

امام حسن عسکری علیه السلام با شنیدن این سخنان، حمد و ثنای خداوند را به جای آورد و سپس وارد منزل نصرانی شد و در گوشه ای از اتاق نشست.

و جمعیّت همگی سر پا ایستاده و تماشای جلال و عظمت فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند، بعد از لحظاتی حضرت لب به سخن گشود و اشاره به یکی از دو فرزند مریض نمود و اظهار داشت:

این فرزندت باقی می ماند و ترسی بر آن نداشته باش؛ و امّا آن دیگری تا سه روز دیگر می میرد، و آن فرزندت که زنده می ماند مسلمان خواهد شد و از مؤمنین و دوستداران ما اهل بیت قرار خواهد گرفت.

نوش نصرانی گفت: به خدا سوگند، ای سرورم! آنچه فرمودی حقّ است و چون خبر دادی که یکی از فرزندانم زنده می ماند، از مرگ دیگری واهمه ای ندارم و خوشحال هستم از این که پسرم اسلام می آورد و از علاقه مندان شما اهل بیت رسالت قرار می گیرد.

یکی از روحانیّون مسیحی، نوش را مخاطب قرار داد و گفت: ای نوش! تو چرا مسلمان نمی شوی؟

پاسخ داد: من اسلام را از قبل پذیرفته ام و نیز مولایم نسبت به من آگاهی کامل دارد.

در این موقع، حضرت ابومحمّد، امام عسکری علیه السلام اظهار نمود: چنانچه مردم برداشت های سوئی

نمی کردند، مطالبی را می گفتم و کاری می کردم که آن فرزندت نیز سالم و زنده بماند.

نوش گفت: ای مولا و سرورم! آنچه را که شما مایل باشید و صلاح بدانید، من نیز نسبت به آن راضی هستم.

جعفر بصری گوید: یکی از پسران أنوش نصرانی همین طور که امام علیه السلام اشاره کرده بود، بعد از سه روز از دنیا رفت و آن دیگری پس از بهبودی مسلمان شد و جزء یکی از خادمین حضرت قرار گرفت. (۲۳)

### شفای مریض با درخواست کتبی

دو نفر از اصحاب به نام های عبدالحمید بن محمّد و محمّد بن یحیی حکایت کرده اند:

روزی بر یکی از دوستانمان به نام ابوالحسن، علیّ بن بِشر، جهت دیدار و ملاقات وارد شدیم، او سخت بی حال و در بستر افتاده بود، همین که وارد شدیم، به ما پناهنده شد و التماس کرد تا برایش دعا کنیم و اظهار داشت: نامه ای با خطّ خودم نوشته ام می خواهم آن را فردی مورد اطمینان نزد مولایم بومحمّد، امام حسن عسکری علیه السلام ببرد.

از او سؤال کردیم که نامه کجاست؟

اگر ممکن است، آن نامه را به ما بده تا خودمان خدمت حضرت ببریم و جواب آن را بگیریم و بیاوریم.

پاسخ داد: نامه در کنارم می باشد، پس دست بردیم و نامه را از زیر سجّاده اش بیرون آوردیم و با اجازه او نامه اش را گشودیم تا ببینیم چه نوشته است، همین که نامه را باز کردیم، نگاه ما به اوّل نامه افتاد که مهر و امضاء شده بود و در بالای آن مرقوم بود:

ای علیّ بن بشر! ما نامه تو را خواندیم و خواسته ات را متوجّه شدیم، از خداوند متعال

عافیت و سلامتی تو را درخواست نمودیم، و نیز خداوند متعال مدّت عمر تو را تا چهل و نه سال دیگر طولانی گردانید.

پس شکر و سپاس خداوند را به جای آور، و به وظائف خود عمل نما، و بدان که خداوند آنچه مصلحت باشد انجام خواهد داد.

و چون نامه را خواندیم، خطاب به علیّ بن بِشر کردیم و گفتیم: سرور و مولایمان، بدون آن که نامه را برای امام علیه السلام برده باشیم و بدون آن که آن را دیده باشد خوانده است و پاسخ نامه ات را مرقوم فرموده است.

پس ناگهان در همین اثناء، صحیح و سالم شد و از جای خود برخاست و کنیز خود را خوشحال نمود و آزادش گردانید.

بعد از سه روز از طرف وکیلِ امام علیه السلام ابوعمر عثمان بن سعد العَمری از شهر سامراء محموله ای را برای علیّ بن بِشر آوردند، و چون محاسبه کردیم ارزش اموال، سه برابر قیمت کنیز بود. (۲۴)

### خواندن نامه ای نادیدنی از دور

دو نفر از اصحاب و راویان حدیث به نام های حسن بن ابراهیم و حسن ابن مسعود حکایت کنند:

در سال ۲۵۶ به محضر امام حسن عسکری علیه السلام شرفیاب شدیم و نامه ای را همراه خود از بعضی طوایف آورده بودیم که تقدیم آن حضرت نمائیم.

در آن نامه درخواست کرده بودند که حضرت از خداوند متعال مسئلت نماید تا از شخص ظالمی به نام سَرجی که قصد جان و مال و ناموس آن ها را کرده است، نجات یابند و در أمان قرار گیرند.

همین که وارد مجلس امام علیه السلام شدیم، جمعیّت بسیاری اطراف حضرت حضور داشتند، ما نیز در گوشه ای نشستیم و

نامه، همراه خودمان بود، کسی هم از آن خبری نداشت و با کسی هم در این رابطه هیچ گونه صحبتی کرده بودیم.

ناگهان حضرت ابومحمّد، امام عسکری علیه السلام متوجّه ما شد و فرمود: نامه ای را که دوستان شما برای من فرستاده اند، خواندم و از آنچه درخواست کرده بودند، آگاه شدم و آن ها به آرزو و خواسته خودشان دست می یابند.

با شنیدن این سخن، شکر و سپاس خداوند متعال را به جا آوردیم و ضمن تشکّر، از آن حضرت خداحافظی کرده و از مجلس بیرون آمدیم.

و سپس راهی منزل شدیم، چون به منزل رسیدیم نامه را درآوردیم و آن را گشودیم، در پائین نامه به خطّ مبارک حضرت نوشته شده بود:

این خواسته ما از درگاه خداوند متعال بوده و هست که شماها را از شرّ آن ظالم نجات بخشد، سه روز قبل از رسیدن نامه به دست صاحبانش، آن ظالم به مرض طاعون مبتلا می شود و به هلاکت خواهد رسید.

و پائین نامه با مهر مبارک حضرت، ممهور گردیده بود. (۲۵)

## اهدائی طلا به ابوهاشم و دینار به اسماعیل

یکی از اصحاب و دوستان امام حسن عسکری علیه السلام به نام ابوهاشم جعفری حکایت کند:

روزی امام علیه السلام سوار مَرکب سواری خود شد و به سمت صحرا و بیابان حرکت کرد و من نیز همراه حضرت سوار شدم و به راه افتادم.

و حضرت جلوی من حرکت می کرد، چون مقداری راه رفتیم ناگهان به فکرم رسید که بدهی سنگینی دارم و بدون آن که سخنی بگویم، در ذهن و فکر خود مشغول چاره اندیشی بودم.

در همین بین، امام علیه السلام متوجّه من شد و فرمود: ناراحت نباش، خداوند متعال آن را اداء

خواهد کرد و سپس خم شد و با عصائی که در دست داشت، روی زمین خطّی کشید و فرمود: ای ابوهاشم! پیاده شو و آن را بردار و ضمنا مواظب باش که این جریان را برای کسی بازگو نکنی.

وقتی پیاده شدم، دیدم قطعه ای طلا داخل خاک ها افتاده است، آن را برداشتم و در خورجین نهادم و سوار شدم و به همراه امام علیه السلام به راه خود ادامه دادم.

باز مقدار مختصری که رفتیم، با خود گفتم: اگر این قطعه طلا به اندازه بدهی من باشد که خوب است؛ ولی من تهی دست هستم و توان تامین مخارج زندگی خود و خانواده ام را ندارم، مخصوصاً که فصل زمستان است و اهل منزل آذوقه و لباس مناسب ندارند.

در همین لحظه بدون آن که حرفی زده باشم، امام علیه السلام مجدّداً نگاهی به من کرد و خم شد و با عصای خود روی زمین خطّی کشید و فرمود: ای ابوهاشم! آن را بردار و این اسرار را به کسی نگو.

پس چون پیاده شدم، دیدم قطعه ای نقره روی زمین افتاده است، آن را برداشتم و در خورجین کنار آن قطعه طلا گذاشتم و سپس سوار شدم و به راه خود ادامه دادیم.

پس از این که مقداری دیگر راه رفتیم، به سوی منزل بازگشتیم.

و امام عسکری علیه السلام به منزل خود تشریف برد و من نیز رهسپار منزل خویش شدم.

بعد از چند روزی، طلا را به بازار برده و قیمت کردم، به مقدار بدهی هایم بود - نه کم و نه زیاد - و آن قطعه نقره را نیز فروختم و نیازمندی های منزل و خانواده

ام را تهیّه و تامین نمودم. (۲۶)

همچنین آورده اند:

اسماعیل بن محمّد - که یکی از نوه های عبّاس بن عبدالمطّلب می باشد - تعریف کرد:

روزی بر سر راه امام حسن عسکری علیه السلام نشستم و هنگام عبور آن حضرت، تقاضای کمک کردم و قسم خوردم که هیچ پولی ندارم و حتّی خرجی برای تهیّه آذوقه عائله ام ندارم.

حضرت جلو آمد و فرمود: قسم دروغ می خوری، با این که دویست دینار در وسط حیات منزل خود پنهان کرده ای، و این برخورد من به آن معنا نیست که به تو کمک نمی کنم، پس از آن، حضرت به غلام خود که همراهش بود فرمود: چه مقدار پول همراه داری؟

پاسخ داد: صد دینار، حضرت دستور داد تا آن مبلغ را تحویل من دهد.

وقتی دینارها را گرفتم فرمود: ای اسماعیل! بیش از آنچه پنهان کرده ای نیازمند خواهی شد و نسبت به آن ناکام خواهی گشت.

اسماعیل گوید: پس از گذشت مدّتی، سخت در مضیقه قرار گرفتم و به سراغ آن دویست دیناری رفتم که پنهان کرده بودم، ولی آنچه تفحّص و بررسی کردم آن ها را نیافتم.

بعداً متوجّه گشتم که یکی از پسرانم از آن محلّ، اطّلاع یافته و پول ها را برداشته است و من ناکام و محروم گشتم. (۲۷)

### محاسبه در تشخیص ماه رمضان

مرحوم سیّد بن طاووس رضوان اللّه تعالی علیه، به نقل یکی از اصحاب به نام ابوالهیثم، محمّد بن ابراهیم حکایت کند:

روز اوّل ماه رمضان، پدرم خدمت امام حسن عسکری علیه السلام شرفیاب شد و مردم در آن روز اختلاف داشتند که آیا آخر ماه شعبان است یا آن که اوّل ماه رمضان می باشد؟!

موقعی که پدرم بر

آن حضرت وارد شد، فرمود: جزء کدام گروه هستی و در چه حالی می باشی؟

پدرم عرضه داشت: ای سرورم! یا ابن رسول اللّه! من فدای شما گردم، امروز را قصد روزه کرده ام.

امام علیه السلام فرمود: آیا مایل هستی که یک قانون کلّی را برایت بگویم تا برای همیشه مفید باشد و نیز دیگر بعد از این، نسبت به روزهای اوّل ماه رمضان شکّ نکنی؟

پدرم اظهار داشت: بلی، بر من منّت گذار و مرا راهنمائی فرما.

حضرت فرمود: دقّت کن که اوّل ماه محرّم چه روزی خواهد بود که اگر آن را شناختی برای همیشه سودمند است و دیگر برای ماه رمضان مشکلی نخواهی داشت.

پدرم گفت: چگونه با شناختن اوّل محرّم، دیگر مشکلی برای ماه رمضان نخواهد بود؟!

و سپس افزود: خواهشمندم چنانچه ممکن باشد، برایم توضیح بفرما، تا نسبت به آن آشنا بشوم؟

امام علیه السلام فرمود: خوب دقّت کن، هنگامی که روز اوّل ماه محرّم فرا می رسد - که با تشخیص صحیح آن را که به دست آورده باشی -.

پس اگر اوّل محرّم، روز یک شنبه باشد، عدد یک را نگه بدار.

و اگر دوشنبه باشد، عدد دو، نیز اگر سه شنبه بود عدد سه و برای چهارشنبه عدد چهار و برای پنج شنبه عدد پنج، همچنین برای جمعه عدد شش و برای شنبه، عدد هفت را در نظر بگیر.

بعد از آن، حضرت افزود: سپس همان عدد مورد نظر را - که مصادف با اوّلین روز محرّم شده است - با عدد ائمّه اطهار علیهم السلام - که عدد دوازده می باشد - جمع کن.

سپس از مجموع اعداد، هفت تا هفت تا، کم بکن و در نهایت، دقّت داشته

باش که عدد باقیمانده چیست؟

اگر عـدد باقیمانده هفت باشد پس اول ماه رمضان شـنبه خواهد بود و اگر شـش باشد ماه رمضان جمعه است و اگر پنج باشـد ماه رمضان پنـج شـنبه است و اگر چهار باشد ماه رمضان چهارشـنبه خواهد بود؛ و به همین منوال تا آخر محاسـبه را انجام بده، که انشاءاللّه موافق با واقع در خواهد آمد. (۲۸)

## برای هدایت خراسانی، چند مرتبه عمامه برگرفت

مرحوم سیّد مرتضی و حضـینی رضوان اللّه علیهمـا، به نقـل از شخصـی که اهالی خراسان و به نام احمـد بن میمون می باشـد حکایت کنند:

شنیـده بودم بر این که امام و حجّت خداونـد بر بنـدگان، بعد از امام علیّ هادی صـلوات اللّه علیه، فرزندش حضـرت ابومحمّد، حسن عسکری علیه السلام می باشد.

برای تحقیق پیرامون این موضوع به شـهر سامراء رفتم و نزد دوسـتانم که ساکن سامراء بودند وارد شدم و پس از صحبت هائی، اظهار داشتم: آمده ام تا مولایم ابومحمّد، امام حسن عسکری علیه السلام را ملاقات نمایم.

گفتند: بنا بوده که امروز، حضرت به دربار خلیفه معتّز وارد شود.

با شنیدن این خبر، با خود گفتم: می روم و سر راه حضرت می ایستم و به خواست خداوند به آرزویم می رسم.

به همین جهت حرکت نمودم و آمدم در همان مسیری که بنا بود حضرت از آن جا عبور نماید، گوشه ای ایستادم.

هوا بسیار گرم بود، همین که امام علیه السلام نزدیک من رسید، با گوشه چشم نگاهی بر من انداخت، پس مقداری عقب رفتم و پشت سر حضرت قرار گرفتم.

در همین لحظه با خود گفتم: خدایا! تو می دانی که من به تمام ائمّه اطهار علیهم السـلام و همچنین دوازدهمین ایشان حضـرت مهدی موعود صلوات اللّه علیه معتقد

و مؤمن هستم.

پس ای خداوندا! اکنون می خواهم تا کرامت و معجزه ای از ولیّ و حجّت تو مشاهده کنم، تا هدایتی کامل یابم.

در همین بین، حضرت اشاره ای به من نمود و فرمود: ای محمّد بن میمون! دعایت مستجاب شد.

با خود گفتم: مولایم از فکر و درون من آگاه شد و بدون آن که چیزی بگویم، دانست چه فکری در ذهن دارم، اگر واقعاً او از درون من آگاهی دارد، ای کاش عمامه اش را از سر خود بَردارد.

پس ناگهان دست برد و عمامه خود را از روی سر مبارک خود برداشت و دو مرتبه آن را بر سر نهاد.

با خود اندیشیدم: شاید به جهت گرمی هوا، حضرت عمامه خود را از سر برداشت، نه به جهت فکر و نیّت من؛ و ای کاش یک بار دیگر نیز عمامه اش را بردارد و بر زین قاطر بگذارد.

در همین لحظه، حضرت دست برد و عمامه خویش را از سر خود برداشت و روی زین قرار داد.

گفتم: بهتر است که حضرت عمامه اش را بر سر بگذارد، پس آن را برداشت و بر سر خود نهاد.

باز هم اکتفاء به همین مقدار نکرده و با خود گفتم: ای کاش یک بار دیگر هم، حضرت عمامه اش را از سر بر می داشت و بر زین می نهاد و سریع روی سر خود قرار می داد.

این بار نیز حضرت سلام اللّه علیه، عمامه خود را از سر برداشت و روی زین قاطر نهاد و بدون فاصله، سریع آن را برداشت و روی سر خود گذارد.

سپس با صدای بلند فرمود: ای احمد! تا چه مقدار و تا چه زمانی می خواهی چنین کنی؟!

آیا به نتیجه و آرزوی خود

نرسیدی؟

عرضه داشتم: ای مولا و سرورم! همین مقدار مرا کافی است؛ و حقیقت را درک کردم. (۲۹)

## برنامه امام علیه السّلام در زندان

مرحوم قطب الدّین راوندی، طبری و برخی دیگر از بزرگان به نقل از ابوهاشم جعفری حکایت کند:

در آن دورانی که من با عدّه ای دیگر از سادات در زندان معتصم عبّاسی به سر می بردم، حضرت ابومحمّد، امام حسن عسکری علیه السلام نیز با ما زندانی بود.

حضرت به طور دائم روزه داشت و یکی از غلامانش هنگام افطار مقداری غذا برای آن حضرت می آورد، همین که موقع افطار می رسید و می خواست غذا میل نماید، ما را در کنار خود دعوت می نمود و همگی با آن حضرت افطار می کردیم.

روزی از روزها من روزه بودم و ضعف شدیدی مرا فرا گرفته بود، آن روز را من به تنهائی با مقداری کَعک افطار کردم؛ و قسم به خداوند سبحان! که کسی از این جریان من اطّلاعی نداشت، سپس آمدم و در جمع افراد، کنار حضرت نشستم.

امام علیه السلام به یکی از افراد دستور داد: مقداری غذا برای ابوهاشم بیاور تا میل کند، گر چه افطار کرده است.

پس من خنده ام گرفت، فرمود: ای ابوهاشم! چرا خنده می کنی؟

و سپس افزود: هر موقع در خود احساس ضعف کردی، مقداری گوشت تناول کن تا نیرو یابی و تقویت بشوی، ضمناً توجّه داشته باش که در کَعک هیچ قوّتی نیست.

بعد از آن به حضرت عرضه داشتم: همانا خدا و پیامبر و شما اهل بیت رسالت، صادق و با حقیقت هستید.

ابوهاشم جعفری در ادامه حکایت افزود: در آن روزی که خداوند متعال مقدّر کرده بود که امام عسکری علیه السلام از زندان آزاد شود، ماموری آمد

و به حضرت اظهار داشت: آیا میل داری که امروز نیز برای شما – همانند روزهای قبل – افطاری بیاورم؟

امام علیه السلام فرمود: مانعی نیست، آن را بیاور، ولی فکر نمی کنم که فرصت باشد، از آن بخورم.

پس مأمور، مقدار غذائی را همانند قبل برای حضرت آورد؛ ولی نزدیک غروب در حالی که حضرت روزه بود، آزاد شد و به ما فرمود: افطار مرا میل کنید، گوارایتان باد. (۳۰)

## تاثیر معنویت، پیش بینی آزادی

در آن زمانی که امام حسن عسکری صلوات اللّه علیه در زندان معتصم عبّاسی قرار داشت، مأمورین زندان، انواع و اقسام شکنجه های جسمی و روحی را برای حضرت اجرا می کردند.

روزی عدّه ای از جاسوس ها و مأمورین حکومتی، وارد بر زندانبانِ امام حسن عسکری علیه السلام شدند و گفتند: تا می توانی بر او سخت گیری کن و او را تحت فشارهای گوناگون قرار بده.

زندانبان – که شخصی به نام صالح بن وصیف بود – گفت: نمی دانم چگونه و با چه وسیله ای او را تحت شکنجه و فشار قرار بدهم!

همین دو سه روز قبل، دو نفر از افراد فاسد و شرور را – جهت شکنجه و آزار او – به زندان فرستادم.

ولیکن هر دو نفرشان دگرگون شدند و اهل نماز و روزه و عبادت قرار گرفتند، آن هم با حالتی عجیب و حیرت انگیز، وقتی آن دو نفر را احضار کردم و به آن ها گفتم: شما دو نفر نتوانستید آن مرد را تحت فشار قرار دهید و او را منحرف کنید؟

گفتند: تو فکر می کنی که او یک مرد عادی است؟

او به طور دائم روزه می گیرد و نماز به جا می آورد و تمام شب مشغول عبادت

و مناجات می باشد و حاضـر نیست، سخنی به جز ذکر خدا بگوید، هنگامی که نزد او می رفتیم تمام بدن ما به لرزه می افتاد و حالات او، ما را نیز دگرگون کرد.

وقتی مـامورین حکومت، این مطالب را از زنـدانبانِ امام حسن عسـکری علیه السـلام شـنیدند با سـرافکندگی خاموش شدنـد و برگشتند. (۳۱)

همچنین مرحوم کلینی، طبرسی، ابن حمزه طوسی و ... به نقل از ابوهاشم جعفری حکایت کند:

در آن زمـانی که در زنـدان بودم، چون مرا بـا زنجیر بسـته بودنـد، بی طاقت شـدم و ناراحتی خود را در ضـمن نامه ای به امام حسن عسکری علیه السلام نوشته و برایش ارسال نمودم.

امـام علیه السـلام در جواب فرمود: همین امروز آزاد خواهی شـد و نماز ظهر را در منزل خود به جا می آوری، لحظاتی بعـد از آن ماموری آمد و مرا آزاد کرد.

و چون در فشار زنـدگی قرار داشـتم خواسـتم قبل از آزادی خود، نامه ای دیگر برای حضـرت بفرسـتم و تقاضای مقداری پول کنم، ولیکن شرم و حیا مانع شد و تقاضای خود را ننوشتم.

همین که به منزل رسـیدم و طبق پیش بینی حضـرت، نمـاز ظهر را در منزل خوانـدم، شخصـی مقـدار صـد دینـار آورد و اظهار داشت: این مقدار را حضرت ابومحمّد، امام حسن عسکری علیه السلام به همراه نامه ای فرستاده است.

نـامه را گرفتم و گشودم، در آن مرقوم فرموده بود: شـرم و حیـا را کنـار بگـذار و هر موقع نیاز پیـدا کردی، درخواست کن که آنچه دوست داشته باشی به آن خواهی رسید.

و مرحوم طبرسی افزوده است که در سال ۲۵۸ به همراه عدّه ای از سادات و نیز امام حسن عسکری صلوات

اللّه علیه در زندان معتزّ - خلیفه عبّاسی - بوده اند. (۳۲)

## مرگ چهار دختر با یک کیسه پول

یکی از اهالی کوفه که معروف به احمد بن صالح بود حکایت کند:

من دارای چهار دختر بودم و نسبت به مخارج و هزینه زندگی آن ها سخت در مضیقه بودم و توان تأمین مایحتاج آن ها را نیز نداشتم.

در سال ۲۵۹ عازم شهر سامراء گشتم و چون به سامراء رسیدم، به منزل حضرت ابومحمّد، امام حسن عسکری علیه السلام وارد شدم تا شاید توسّط آن حضرت، کمکی بشوم و بتوانم با کمک حضرت لباس و آذوقه ای برای آن ها تهیّه کنم.

همین که وارد منزل حضرت شدم، بدون آن که سخنی بگویم، به من خطاب نمود و فرمود: ای أحمد! دخترانت در چه وضعیّتی هستند؟

عرض کردم: در خیر و خوبی و سلامتی.

امام علیه السلام فرمود: یکی از آن ها که آمنه نام دارد، همین امروز از دار دنیا رفت، و آن دیگری که به نام سکینه است فردا می میرد، و دوتای دیگر آن ها - یعنی؛ خدیجه و فاطمه - در اوّلین روز همین ماهی که در پیش است از دنیا می روند.

و چون با شنیدن این خبر گریان شدم، امام علیه السلام اظهار داشت: برای چه گریه می کنی؟

آیا برای دلسوزی و غم مرگ آن ها گریان شدی؟

و یا برای آن که در کنار آن ها نیستی و نمی توانی آن ها را کفن و دفن نمائی، این چنین گریه می کنی؟

عرض کردم: هنگامی که از نزد آن ها آمدم هیچ گونه خرجی و لباس و خوراک نداشتند.

حضرت فرمود: بلند شو، ناراحت نباش، من به وکیل خود - عثمان بن سعید - گفته ام: مقداری

پول برای تجهیز کفن و دفن آن ها بفرستد و چون هزینه خاك سپاری آن ها انجام گردید، هنوز ته کیسه، مبلغ سه هزار درهم باقی می ماند و این همان مقداری است که تو برای درخواست آن آمده ای.

گفتم: ای سرورم! قصد داشتم مبلغ سه هزار درهم از شما تقاضا کنم برای جهیزیّه و ازدواج آن ها؛ ولیکن شما آن را هزینه رفتن به خانه آخرتشان قرار دادی.

به هر حال مدّتی در سامراء ماندم تا اوّلین روز ماه فرا رسید و دو مرتبه خدمت حضرت رسیدم، همین که در محضر ایشان نشستم، فرمود: ای احمد بن صالح، خداوند تو را در مرگ چهار دخترت صبر و سلامتی دهد، دیگر صلاح نیست اینجا بمانی، حرکت کن و به سمت کوفه روانه شو.

پس حرکت کردم و چون به کوفه رسیدم، دریافتم که تمام غیب گوئی های حضرت، صحّت داشت و مقدار سه هزار درهم در کیسه، برای من باقی مانده بود که آن ها را بین فقراء و مستمندان تقسیم کردم. (۳۳)

### به جای اسب، یک قاطر تندرو

همچنین مرحوم قطب الدّین راوندی، طبرسی و بعضی دیگر از بزرگان به گفته یکی از نوادگان امام سجّاد علیه السلام - به نام علیّ بن زید - حکایت کنند:

مرا اسبی چابک و زیبا اندام بود، که بسیار آن را دوست می داشتم و افراد در مجالس و مجامع، آن را زبان زد خود قرار می دادند.

روزی به محضر مبارك امام حسن عسکری علیه السلام وارد شدم، حضرت ضمن فرمایشاتی اظهار نمود: اسبی که داری در چه حالی است؟

عرضه داشتم: اسب را دارم و هم اکنون سوار آن شدم و تا منزل شما آمده ام و آن

را جلوی منزل شما بسته ام.

بعد از آن فرمود: همین امروز قبل از آن که خورشید غروب کند، اگر توانستی اسب خود را بفروش و یا با دیگری تبدیل کن و سعی نما که در این امر تخیر نیندازی.

در همین بین، یک نفر وارد مجلس شد و حضرت کلام خود را قطع نمود و دیگر مطلبی بیان نکرد و من از جای خود بلند شدم و در حالی که در فکر فرو رفته بودم، از منزل حضرت خارج و روانه منزل خود شدم و جریان فرمایش امام علیه السلام را برای برادرم بازگو کردم.

برادرم گفت: من درباره پیش بینی امام حسن عسکری علیه السلام چیزی نمی دانم.

با این حال، تصمیم گرفتم که اسب را بفروشم و در بین افراد اعلان کردم اسب من در معرض فروش است، ولی چون غروب آفتاب فرا رسید و نماز مغرب را به جا آوردم، پیش خدمتم آمد و گفت: ای سرورم! همین الا ن اسب، صدای عجیبی کرد و افتاد و مُرد.

بسیار ناراحت و غمگین شدم و فهمیدم که حضرت در فرمایش خود چنین موضوعی را پیش بینی نموده بود تا ضرری بر من وارد نشود.

پس از گذشت چند روزی خواستم که به محضر مبارک امام علیه السلام شرفیاب شوم، با خود گفتم: ای کاش یک حیوانی مَرکب سواری داشتم تا سوار آن می شدم.

وقتی وارد مجلس حضرت شدم و نشستم پیش از آن که سخنی بگویم، فرمود: بلی، ما به جای آن اسب، حیوانی به تو خواهیم داد؛ و سپس به غلام خود - که کُمیت نام داشت - دستور داد و فرمود: قاطر مرا تحویل علیّ بن زید بده.

و

سپس به من خطاب کرد و فرمود: این قاطر، از اسب تو عمرش بیشتر و تندروتر خواهد بود. (۳۴)

## چه قسمتی از گوسفند لذیذتر است

در زمان امام حسن عسکری صلوات اللّه علیه دو نفر به نام های احمد و عبّاس با یکدیگر درباره استقرار اعضاء بدن روی زمین در حال سجده و چگونگی آن در حال نماز اختلاف پیدا کردند.

احمد گوید: چون در این مشاجره به نتیجه ای نرسیدیم که آیا بینی هم هنگام سجده باید روی زمین قرار گیرد، یا خیر؟

عازم منزل امام عسکری علیه السلام شدیم.

در بین راه در حالی که حضرت سوار مرکب خود بود، برخورد کردیم، همین که حضرت متوجّه ما شد، ایستاد و روی خود را به طرف ما نمود و سپس انگشت سبّابه خود را بر پیشانی نهاد و اشاره نمود که سجده فقط به وسیله پیشانی تحقّق می یابد، نه به وسیله بینی؛ و بعد از آن به راه خود ادامه داد و رفت.

پس از مدّتی که از این جریان گذشت، نیز بر سر گوشت مشاجره شد که کدام قسمت گوشت گوسفند لذیذتر و سالمتر است، که همچنین به نتیجه نرسیدیم.

ناگهان خادم حضرت ابومحمّد، امام حسن عسکری علیه السلام بر ما وارد شد و بدون آن که ما سخنی بگوئیم و یا سؤالی کرده باشیم، خادم حضرت قطعه گوشت گوسفندی که کِتف و دست حیوان بود از جلوی ما برداشت و گفت:

مولایم فرمود: آن قسمتی که نزدیک به سر و گردن باشد، سالمتر و لذیذتر است و آغشته به مراض نمی باشد، و امّا ران را نصیحت نمود که حتی الا مکان استفاده نشود. (۳۵)

احمد گوید: امام علیه السلام بدون آن که ما سؤالی

کرده باشیم و یا پیامی داده باشیم، در جریان امور قرار داشت و برای تقویت قلوب و از بین بردن هر گونه شکّی پاسخ ما را مطرح فرمود و رفع مشاجره گردید. (۳۶)

## آشنائی به تمام لغات و زبان ها و دیگر علوم

مرحوم شیخ مفید، کلینی، راوندی و بعضی دیگر از بزرگان در کتاب های خود آورده اند:

یکی از خادمان حضرت ابوالحسن، امام علیّ هادی علیه السلام - به نام نصیر خادم - حکایت کند:

بارها به طور مکرّر می دیدم و می شنیدم که حضرت ابومحمّد، امام حسن عسکری علیه السلام در حیات پدر بزرگوارش با افراد مختلف، به لُغت و لهجه ترکی، رومی، خزری و ... سخن می گوید.

مشاهده این حالات، برای من بسیار تعجّب آور و حیرت انگیز بود و با خود می گفتم: این شخص - یعنی؛ امام عسکری علیه السلام - در شهر مدینه به دنیا آمده و نیز خانواده و آشنایان او عرب بوده و هستند، جائی هم که نرفته است، پس چگونه به تمام لغت ها و زبان ها آشنا است و بر همه آن ها تسلّط کامل دارد؟!

تا آن که پدرش امام هادی علیه السلام به شهادت رسید؛ و باز هم می دیدم که فرزندش، حضرت ابومحمّد عسکری علیه السلام با طبقات مختلف و زبان ها و لهجه های گوناگون سخن می گوید، روز به روز بر تعجّب من افزوده می گشت که از چه طریقی و به چه وسیله ای حضرت به همه زبان ها آشنا شده است؟!

تا آن که روزی در محضر مبارک آن حضرت نشسته بودم و بدون آن که حرفی بزنم، فقط در درون خود، این فکر را گذراندم که حضرت چگونه به همه لغت ها و زبان

ها آگاه و آشنا شده است؟!

که ناگهان امام حسن عسکری علیه السلام به من روی کرده و مرا مورد خطاب قرار داد و فرمود: خداوند تبارك و تعالی حجّت و خلیفه خود را که برای هدایت و سعادت بندگانش تعیین نموده است دارای خصوصیّات و امتیازهای ویژه ای می باشند، همچنین علم و آشنائی به تمام لهجه ها و لغت ها حتّی به زبان حیوانات را دارند.

و نیز معرفت به نَسَب شناسی و آشنائی به تمام حوادث و جریانات گذشته و آینده را که خداوند متعال از باب لطف به حجّت و خلیفه خود عطا کرده است، دارند به طوری که هر لحظه اراده کنند، همه چیز و تمام جریانات را می داند.

سپس امام حسن عسکری علیه السلام در ادامه فرمایشاتش افزود: چنانچه این امتیازها و ویژگی ها نبود، آن وقت فرقی بین آن ها و دیگر مخلوق وجود نداشت؛ و حال آن که امام و حجّت خداوند باید در تمام جهات از دیگران برتر و والاتر باشد. (۳۷)

## بقاء آثار حرکات بر اشیاء

یکی از راویان حدیث به نام ابوالحسن، علیّ بن عاصم کوفی - که نابینا بوده است - حکایت نماید:

روزی در شهر سامراء خدمت حضرت ابومحمّد، امام حسن عسکری علیه السلام شرفیاب شدم و روی زیراندازی نشستم که بسیار نرم و لطیف بود، به حضرت عرض کردم: این چیست و از کجا آورده اید؟

امام علیه السلام فرمود: ای عاصم! روی چیزی قدم نهاده ای و نشسته ای که بسیاری از پیامبران الهی و اوصیاء و امامان: بر آن قدم نهاده و روی آن نشسته اند.

عرضه داشتم: ای مولا و سرورم! به احترام این پوستی که روی آن قدم

نهادم، بعد از این لحظه با خود تعهّد می نمایم تا زمانی که زنده باشم، دیگر کفشی را نپوشم.

عاصم کوفی افزود: بعد از آن که امام حسن عسکری علیه السلام مطالب مهمّی را پیرامون آن پوست حیوانی - که به عنوان فرش از آن استفاده می شد - مطرح فرمود.

من بدون آن که چیزی را بر زبان خود جاری کنم، بلکه فقطّ در فکر و ذهن خود گذراندم و گفتم که: ای کاش امکان داشت من آثار انبیاء و اوصیاء علیهم السلام را می دیدم.

در این افکار بودم، که ناگهان متوجّه گشتم منزل حضرت، غرق در انواع نورهای رنگارنگ شده و نظر مرا به خود جلب کردند.

سپس امام علیه السلام به من فرمود: ای عاصم! آیا مایل هستی که آثار قدم های پیامبران الهی و امامان علیهم السلام را - که بر این فرش قدم نهاده اند - مشاهده کنی؟

عرضه داشتم: بلی، یاابن رسول اللّه! ای مولا و سرورم! بسیار علاقه دارم که آن ها را مشاهده نمایم.

پس از آن، حضرت با دست مبارک خویش بر صورت و چشم هایم کشید و بینائی چشم هایم را باز یافتم.

ناگهان قدم های بسیاری را روی آن فرش دیدم و امام عسکری علیه السلام جای پای هر یک از پیامبران و امامان را از حضرت آدم تا آخرین پیامبر حضرت محمّد صلوات اللّه علیهم اجمعین؛ و همچنین اثر جای پای امیرالمؤمنین علیّ علیه السلام را تا آخرین معصوم - یعنی؛ حضرت مهدی موعود علیه السلام - معرّفی و به من ارائه نمود. (۳۸)

عاصم کوفی افزود: بعد از مشاهده آن آثار، بدون آن که امام عسکری علیه السلام متوجّه شود، با خود

گفتم: این ها خیالات و توهّمات است که من احساس می کنم، ناگهان حضرت به من خطاب نمود: ای اصم! نَه، این ها خیالات و توهّمات نیست، بلکه عین حقیقت می باشد.

و سپس امام عسکری علیه السلام در ادامه فرمایشات خود فرمود: تمامی پیامبران الهی علیهم السلام یکصد و بیست و چهار هزار نفر بوده اند، که هر کدام ایشان دارای وصیّ و خلیفه هستند؛ و اوصیاء پیامبر خاتم صلوات اللّه علیهم، نیز دوازده نفر می باشند.

پس هر کس به آن ها بیفزاید یا از آن ها کسر نماید و یا حتّی، چنانچه درباره یکی از آن ها شکّ داشته باشد، همانند شکّ درباره خداوند متعال و إنکار او می باشد.

در پایان، امام عسکری علیه السلام به من فرمود: ای عاصم! چشم های خود بر هم بگذار؛ و من نیز طبق دستور حضرت چشم هایم را بستم و همانند قبل نابینا گشتم و دیگر جائی را نمی دیدم؛ و در نهایت از آن حضرت تشکّر کردم و سپاس به جای آوردم که مرا هدایت و راهنمائی فرمود. (۳۹)

### آگاهی از تصمیم و کمک قابل توجّه

همچنین مرحوم شیخ مفید، کلینی و بعضی دیگر از بزرگان رضوان اللّه تعالی علیهم آورده اند:

یکی از نوه های امام موسی کاظم علیه السلام به نام محمّد حکایت کند:

در روزگاری، زندگی بر ما سخت شد و به جهت تنگ دستی دیگر توان تأمین هزینه های لازم زندگی را نداشتم.

در یکی از روزها پدرم علیّ بن ابراهیم – که فرزند موسی بن جعفر علیه السلام است – اظهار داشت: به شهر سامراء برویم، نزد حضرت ابومحمّد، امام حسن عسکری علیه السلام تا شاید به ما کمکی نماید؛ و در نتیجه بتوانیم

زندگی عادی خود را سپری نمائیم.

گفتم: آیا آن حضرت را می شناسی؟

پدرم در جواب گفت: خیر، او را ندیده ام و نمی شناسم؛ بلکه فقط اوصاف او را شنیده ام.

در هر صورت با توکّل به خداوند متعال حرکت کردیم؛ در مسیر راه، پدرم گفت: چقدر خوب است که حضرت مقدار پانصد درهم به ما عطا نماید تا دویست درهم آن را لباس و پوشاك خریداری کنیم و دویست درهم برای آرد و آذوقه و یکصد دینار بقیّه اش را جهت دیگر هزینه های زندگی خود و خانواده مان باشد.

پس از صحبت پدرم، من نیز در فکر و ذهن خویش گذراندم که ای کاش سیصد دینار هم به من عطا نماید تا الاغی را برای سواری، خریداری نموده و نیز مقداری لباس تهیّه کنم و مقداری هم برای دیگر مخارج و مایحتاج زندگی باشد.

وقتی وارد شهر سامراء شدیم، به سمت منزل امام حسن عسکری علیه السلام رفتیم؛ و چون جلوی منزل حضرت رسیدیم، جمعیّت انبوهی جهت ملاقات و دیدار آن حضرت اجتماع کرده بودند.

متحیّر بودیم که با آن جمعیّت چگونه می توان با امام علیه السلام ملاقات کرد، در این افکار بودیم که ناگهان درب منزل حضرت باز شد و شخصی بیرون آمد و اظهار داشت: علیّ بن ابراهیم و فرزندش محمّد وارد منزل حضرت شوند.

همین که داخل منزل رفتیم، امام علیه السلام را دیدیم که در گوشه ای نشسته است، پس سلام کردیم و در روبروی حضرت نشستیم.

پس از آن که حضرت جواب سلام داد، به پدرم، فرمود: ای علیّ بن ابراهیم! چرا تاکنون نزد ما نیامده ای؟

پدرم عرضه داشت: دوست نداشتیم مزاحم شما بشویم، مخصوصاً در این موقعیّت

حسّاسی که به سر می برید.

و چون مقداری در خدمت امام علیه السـلام نشـستیم، پس از صحبت هائی که انجام گرفت، بلند شدیم و خداحافظی کردیم و از محضر مبارک حضرت بیرون رفتیم.

بعد از آن که از مجلس خارج شدیم، بلافاصله غلام حضرت ما را صدا کرد و یک کیسه تحویل پدرم داد و گفت: این پانصد درهم که برای لباس و آرد و آذوقه و دیگر هزینه های زندگی خود و خانواده ات، که می خواستی و آرزو کرده بودی.

و سپس یک کیسه کوچک تر هم به من داد و گفت: این سیصد درهم نیز برای خرید الاغ و لباس و مخارج منزل تو است.

و بعد از آن افزود: به همین زودی خیراتی به تو می رسد.

پس از گذشت مدّتی کوتاه، به برکت امام علیه السلام، همسر خوبی گرفتم و در یک معامله نیز هزار دینار سود بردم. (۴۰)

### بهترین تأثیر حجامت در بدترین اوقات

مرحوم کلینی، راوندی، شیخ حرّ عاملی و برخی دیگر از بزرگان در کتاب های خویش آورده اند:

در یکی از روزها حضـرت ابومحمّد، امام حسن عسکری علیه السلام شخصی را - هنگام وقت ظهر - به دنبال یکی از پزشکان نصرانی فرستاد تا نزد وی آید.

همین که پزشک نصرانی به محضر حضرت وارد شد، امام علیه السلام به وی دستور داد: فلان رگ مرا بزن.

پزشک گویـد: امام علیه السـلام رگی را به من معرّفی نمود که هرگز نام آن را نشـنیده و نمی شـناختم، به همین جهت با خود گفتم: خیلی عجیب است که چنین شخصیّتی معروف می خواهد در بدترین اوقات، حجامت کند و رگ بزند، آن هم به وسیله رگی که شناخته شده نیست.

به هر حال امر حضرت

را اطاعت کردم و همان رگی را که معرّفی نمود زدم و خون جاری گشت؛ و پس از لحظاتی روی آن را بستم.

بعد از آن، فرمود: همین جا در منزل منتظر بمان تا تو را خبر نمایم، چون نزدیک عصر فرا رسید مرا صدا نمود و دستور داد: همان رگ را باز کن تا خون بیاید.

من نیز دستور آن حضرت را انجام دادم و چون مقداری خون داخل طشت ریخته شد، فرمود روی رگ را ببند و همین جا منتظر باش تا مجدّداً تو را خبر کنم.

همین که نیمه شب شد، مرا صدا زد و اظهار داشت: بیا روی رگ را باز کن تا باز هم خون بیاید.

در این لحظه، من بیشتر از اوّل تعجّب کردم و با خود گفتم: این چه کاری است که انجام می دهد؟!

ولی خجالت کشیدم که علّت آن را جویا شوم، بالا خره دستور حضرت را عملی کردم؛ ولیکن در این مرتبه خونی سفید رنگ - همانند نمک - از بدن حضرت خارج شد که تعجّب مرا چند برابر نمود، سپس فرمود: روی آن را ببند و همین جا در منزل منتظر باش.

چون صبح شد به یکی از افراد منزل، دستور داد که مبلغ سه دینار به من تحویل دهد، آن را گرفتم و از منزل خارج شده و از آن جا مستقیماً نزد استاد خود - بختیشوع نصرانی - آمدم و جریان را برایش تعریف کردم.

وقتی استادم، مطالب مرا شنید، بسیار تعجّب کرد و گفت: به خدا سوگند! نمی فهمم چه می گوئی!؟

و در علم طبّ و حجامت تاکنون چنین مطلب و روشی را ندیده و نشنیده ام، باید پیش فلان طبیب

فارسی برویم تا ببینیم او در این باره نظرش چیست و چه می گوید.

پس از آن، از شهر سامراء عازم شهر بصره شدیم و از بصره به وسیله قایق، مسیر اهواز را پیمودیم تا وارد اهواز گشتیم و روانه منزل پزشک معروف اهوازی شدیم و تمام جریان را برایش بازگو کردیم.

او هم پس از آن که مطالب ما را شنید، با حالت تعجّب به ما نگاه کرد و گفت: چند روزی به من مهلت دهید.

من پس از چند روز که به او مراجعه کردم، اظهار داشت: آنچه را مطرح کردی، غیر از حضرت عیسی مسیح علیه السلام کسی دیگر چنین کاری نکرده است و این کار دوّمین مرتبه می باشد که به دست دوّمین نفر انجام گرفته است.

و در نهایت، آن پزشک نصرانی اسلام آورد و تا زمانی که امام حسن عسکری علیه السلام زنده بود، در خدمت آن حضرت بود. (۴۱)

### مُهر امامت بر ریگ ها

مرحوم شیخ طوسی، راوندی، ابن شهرآشوب و برخی دیگر از بزرگان رضوان اللّه علیهم به نقل از داود بن قاسم جعفری معروف به ابوهاشم جعفری حکایت کنند:

روزی در محضر مبارک حضرت ابومحمّد، امام حسن عسکری علیه السلام نشسته بودم، که شخصی از اهالی یمن اجازه ورود خواست و حضرت اجازه ورود داد.

پس از لحظه ای، مردی زیبا اندام و بلند قد وارد شد و به امام علیه السلام سلام کرد و حضرت جواب او را داد و فرمود: بنشین.

سپس آن مرد کنار من آمد و نشست و من بدون آن که با کسی سخن بگویم، در ذهن خویش گذراندم و باخود گفتم: ای کاش می دانستم که این مرد کیست و از کجا آمده است؟

پس

ناگهان امام عسکری علیه السلام مرا مخاطب قرار داد و فرمود: ای ابوهاشم! این فرزند همان اَعرابیّه ای است که به نام اُمّ غانم یمانیّه، معروف می باشد که ریگ ها را نزد پدران من می برد و ایشان، بر آن ریگ ها مُهر امامت می زدند.

بعد از آن، حضرت به آن شخص یمنی رو کرد و فرمود: ریگ هائی را که آورده ای، بیاور.

پس آن مرد، مقداری ریگ در آورد و خدمت امام علیه السلام نهاد؛ و حضرت با مُهر امامت خویش، همچون پدران بزرگوارش بر آن ریگ ها مُهر امامت خود را زد.

ابوهاشم جعفری در ادامه سخن خود گفت: مثل این که هم اکنون من اثر و نوشته مهر امام عسکری علیه السلام را بر آن ریگ دارم می بینیم که نوشته است: ((الحسن بن علیّ)).

بعد از آن، به شخص یمنی خطاب کرده و گفتم: آیا تاکنون حضرت ابومحمّد علیه السلام را دیده ای؟

در جواب اظهار داشت: خیر، به خدا سوگند! که تاکنون همدیگر را ندیده ایم، همانا مدّت زمانی است که من شیفته دیدار و زیارت وجود مبارکش می باشم، تا آن که جوانی - که تا به حال او را ندیده بودم - نزد من آمد و اظهار داشت: برخیز که به آرزوی خویش رسیده ای، و اکنون می بینی که در محضر مقدّس و مبارک ایشان حضور دارم.

ابوهاشم جعفری در پایان افزود: سپس از جای خود برخاست و به حضرت خطاب نمود و گفت: من شهادت می دهم که تو همچون امیرالمؤمنین علیّ و دیگر ائمّه اطهار صلوات اللّه علیهم، بر حقّ بوده و می باشید؛ همانا که حکمت الهی و امامت، در این زمان به تو منتهی

گشته است؛ چون شما ولیّ خدا هستی.

سپس ابوهاشم گفت: از اسمش سؤال کردم؟ در پاسخ گفت: نام من مهجع بن صلت بن عقبه بن سمعان بن غانم بن اُمّ غانم می باشد، فرزند همان زن یمانیّه ای که به صاحب ریگ معروف است. (۴۲)

بعد از آن ابوهاشم جعفری اشعاری را در این باره سرود. (۴۳)

## دو نوع پوشش و اظهار حجّت

عدّه ای از اهالی کوفه برای تحقیق و بررسی پیرامون مسئله امام و حجّت خداوند متعال، شخصی را به نام کامل - فرزند ابراهیم مدنی - به شهر سامراء فرستادند.

کامل گوید: هنگام حرکت با خود گفتم: کسی نمی تواند وارد بهشت شود، مگر آن که همانند من معرفت و لیاقت داشته باشد و به سمت سامراء حرکت نمودم.

موقعی که به سامراء رسیدم و به منزل سرورم حضرت ابومحمّد، امام حسن عسکری علیه السلام وارد شدم، حضرت را دیدم که لباسی سفید و نرم و لطیف پوشیده است، در ذهن خود گفتم: حضرت این نوع لباس لطیف را می پوشد؛ لیکن به ماها دستور می دهد تا لباسی همانند فقیران و تهی دستان بپوشیم.

در همین افکار بودم، بدون آن که مطلبی را ظاهر سازم و یا سخنی بگویم، که ناگهان امام علیه السلام نگاهی بر من انداخت و تبسّمی نمود؛ و پس از آن آستین خود را بالا زد و اظهار داشت: ای کامل! نگاه کن.

هنگامی که نگاه کردم، متوجّه شدم که حضرت زیر لباس هایش، لباسی زِبر و خشن پوشیده است.

سپس فرمود: این نوع لباسی را که در ظاهر می بینی، برای حفظ موقعیّت اجتماعی شماها است و آن دیگری را که در زیر لباس هایم می بینی، برای خود پوشیده ام.

کامل گوید: نسبت به افکار

غلطی که برایم پیش آمده بود، بسیار شرمنده و سرافکنده شدم و سر جای خود نشستم.

پس از گذشت لحظه ای، ناگهان متوجّه شدم که نسیمی به وزیدن گرفت و با وزش باد، پرده ای که جلوی درب خروجی آویزان کرده بودند کنار رفت؛ و در همین بین، چشمم بر کودکی رشید افتاد، در سنین چهارده سالگی که همانند ماه، روشن و نورانی بود.

آن گاه کودک مرا صدا نمود: ای کامل بن ابراهیم!

من با شنیدن این سخن تعجّب کرده و بر خود لرزیدم و گفتم: بله، بله، ای سرورم! چه می فرمائی!؟

فرمود: آمده ای تا درباره حجّت خدا تحقیق کنی! و این که می خواهی بدانی آیا کسانی امثال تو وارد بهشت می شوند؟

اظهار داشتم: بلی، قسم به خدا! به همین منظور آمده ام.

بعد از آن فرمود: و نیز آمده ای تا درباره طایفه مفوّضه و عقائدشان تحقیق و بررسی نمائی؟

سپس در ادامه فرمایش خود افزود: ای کامل! آن ها دروغ می گویند، قلب های ما اهل بیت - عصمت و طهارت - جایگاه اراده و مشیّت الهی است و ما چیزی بدون اراده و بدون مشیّت خداوند متعال نمی دانیم، پس چنانچه او اراده نماید، ما نیز اراده می کنیم.

پس از آن پرده به حالت اوّل خود بازگشت و دیگر آن مولود عزیز - مهدی موعود علیه السلام را ندیدم.

بعد از این جریان، حضرت ابومحمّد، امام عسکری علیه السلام نیز تبسّمی نمود و اظهار داشت: ای کامل! دیگر منتظر چه هستی؟

آیا درباره حجّت خداوند به نتیجه نرسیدی؟!

آن کودکی را که مشاهده نمودی، مهدی و حجّت خدا بعد از من می باشد و آنچه را که تو در فکر و ذهن خود گذرانده

بودی، برایت بازگو کرد؛ و نیز پاسخ مطالب تو را داد.

پس از جای خود برخاستم و با خوشحالی و سرور از این که توانستم به مقصود خود دست یابم از محضر مقدّس و مبارک حضرت خداحافظی کرده و بیرون آمدم. (۴۴)

## بارش باران به وسیله استخوان و کشف رمز آن

بعضی از بزرگان آورده اند:

در زمان حکومت معتمد عبّاسی به جهت نیامدن باران، خشکسالی شد و همه جا را قحطی فرا گرفت، لذا خلیفه دستور داد که مردم نماز باران به جای آورند تا رحمت الهی نازل گردد.

مردم سه روز مرتّب نماز باران خواندند ولی خبری از بارش باران نشد، تا آن که نصاری به همراه یکی از راهبان حرکت کردند و چون به بیابان رسیدند، راهب دست به سوی آسمان بلند کرد و در این هنگام ابری بالا آمد و شروع به باریدن کرد.

همچنین روز دوّم، نیز نصاری به همراه همان راهب حرکت کردند و چون راهب دست به سوی آسمان بلند کرد - همانند روز قبل - ابری نمایان گشت و باران فرود آمد.

به همین علّت مسلمان های ظاهر بین که شاهد این صحنه مرموز بودند، نسبت به دین مبین اسلام و نیز ولایت امام در شکّ و تردید قرار گرفتند و عدّه ای از آن ها مرتّد شدند و از اسلام برگشتند.

وقتی این خبر تأسّف بار به معتمد - خلیفه عبّاسی - رسید، فورا دستور داد تا امام حسن عسکری علیه السلام را احضار نمایند، هنگامی که حضرت نزد خلیفه آمد، معتمد گفت: امّت جدّت را دریاب که در حال هلاکت بی دینی قرار گرفته اند.

امام حسن عسکری علیه السلام در مقابل، به معتمد عبّاسی فرمود: چندان مهمّ نیست، اجازه

بـده که بـار دیگر نصـاری برای آمـدن باران بیرون برونـد و دعا نماینـد، من به حول و قوّه الهی، شکّ و تردیـد را از دل مردم بیرون خواهم کرد.

معتمد دسـتور داد تا بار دیگر مردم برای آمدن باران دعا کنند، نصاری نیز به همراه راهب حرکت کردند و چون راهب دسـت خود را به سمت آسمان بلند کرد، بارش باران شروع شد.

پس امام علیه السلام فرمود: آنچه که در دست راهب است از او بگیرید.

همین که مأمورین آن را از دست راهب گرفتند، دیدند قطعه استخوان انسانی است، آن را خدمت امام علیه السلام آوردند.

حضرت استخوان را در دست خود گرفت و سپس به راهب دستور داد: برای آمدن باران دعا کن.

این بار هر چه راهب دست خود را به سوی آسمان بلند کرد و دعا خواند، دیگر خبری از باران نشد.

تمامی مردم از این ماجرا در حیرت و تعجّب قرار گرفته و با یکدیگر مشغول صحبت چون و چرا شدند.

و معتمد عبّاسی به امام علیه السلام خطاب کرد و اظهار داشت:

یاابن رسول اللّه! این چه معمّای مرموزی بود؟!

و چرا دیگر باران قطع شد و دیگر باران نیامد؟!

امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: این استخوان یکی از پیغمبران الهی است و این راهب آن را در دست خود می گرفت و به سمت آسمان بلند می کرد و به وسیله آن استخوان، رحمت الهی فرود می آمد.

راوی گوید: وقتی آن قطعه اسـتخوان را آزمایش کردند، متوجّه شدند آنچه را که امام علیه السلام مطرح فرموده است، صحیح می باشد و حقیقت دارد و مردم از شکّ و گمراهی نجات یافتند.

و پس از آن که حقّانیّت برای همگان روشن

و آشکار گردید، حضرت به منزل خود بازگشت. (۴۵)

## عبادت در زندان و آزادی برادر

عدّه ای از مورّخین و محدّثین آورده اند:

معتمد عبّاسی همانند دیگر خلفاء بنی العبّاس، هر روز به نوعی سادات بنی الزّهراء را مورد شکنجه و عذاب های روحی و جسمی قرار می داد، تا آن که روزی دستور داد: امام حسن عسکری علیه السلام را نیز به همراه برادرش جعفر دست گیر و زندانی نمایند.

هنگامی که امام علیه السلام وارد زندان شد، معتمد عبّاسی به طور مرتّب جویای حالات او بود که در زندان چه می کند، در پاسخ به او گفته می شد: امام حسن عسکری علیه السلام دائماً روزها را روزه می گیرد و شب ها مشغول عبادت و مناجات با پروردگار می باشد.

و چون چند روزی به همین منوال سپری گشت، معتمد به یکی از وزیران خود دستور داد تا نزد حضرت ابومحمّد - حسن بن علیّ علیه السلام - برود و پس از رساندن سلام خلیفه، او را از زندان آزاد و روانه منزلش گرداند.

وزیر معتمد گوید: همین که جلوی زندان رسیدم، دیدم الاغی ایستاده، و مثل این که منتظر کسی است که بیاید و سوارش شود.

هنگامی که داخل زندان رفتم، دیدم حضرت لباس های خود را پوشیده و در انتظار خبری است و ظاهرا می دانست که من آمده ام تا او را از زندان آزاد گردانم.

وقتی پیام خلیفه را برایش بازگو کردم، بی درنگ حرکت نمود و سوار الاغ شد؛ ولی حرکت نکرد و سر جای خود ایستاد، جلو آمدم و عرض کردم: چرا ایستاده ای؟

اظهار داشت: منتظر برادرم جعفر هستم.

گفتم: من فقط مأمور آزادی شما بودم و کاری با جعفر ندارم، او باید فعلاً

در زندان باشد.

حضرت فرمود: نزد خلیفه برو و به او بگو: ما هر دو با هم از منزل آمده ایم و اگر هر دو با هم به منزل بازنگردیم، مشکل ساز خواهد شد.

لذا وزیر نزد معتمد عبّاسی آمد و پیام حضرت را برای او مطرح کرد و معتمد نیز دستور آزادی جعفر را صادر کرد؛ و چون خدمت حضرت بازگشت و حکم آزادی جعفر را نیز آورد، حضرت به همراه برادرش جعفر به سوی منزل حرکت کردند. (۴۶)

### ارسال کمک برای شیعیان از زندان و حضور شبانه

یکی از اصحاب و راویان حدیث که به نام ابویعقوب، اسحاق - فرزند ابان - معروف بود، حکایت کند:

در آن دورانی که حضرت ابومحمّد، امام حسن عسکری علیه السلام در زندان معتمد عبّاسی به سر می برد، به بعضی از دوستان و یاران باوفایش سفارش می فرمود تا مقدار معیّنی طعام برای افراد بی بضاعت از خانواده های مؤمن ببرند.

و در ضمن تصریح می نمود: متوجّه باشید، هنگامی که وسائل خوراکی را درب منزل فلانی و فلانی برسانید، من نیز در کنار شما همان جا حاضر خواهم بود.

و با این که مأمورین حکومتی به طور مرتّب جلوی زندان و اطراف آن حضور داشتند و دائم در گشت و کنترل بودند.

همچنین با این که مسئول زندان هم جلوی زندان حاضر بود و درب زندان قفل داشت و در هر پنج روز، یکبار مسئول زندان را تعویض می کردند تا مبادا راه دوستی و ... با افراد زندانی پیدا شود.

و نیز با توجّه بر این که جاسوسانی را به شکل های مختلف، در اطراف گماشته بودند.

با همه این سختگیری ها، همین که اصحاب دستور حضرت را اجراء می کردند و مقدار طعام سفارش

شده را درب منزل شخص فقیر مورد نظر می رساندند، می دیدند که امام علیه السلام قبل از آن ها جلوی منزل حضور دارد و از آن ها دلجوئی می نماید.

و از این طریق فقراء و شیعیان، توسّط حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در رفاه و آسایش قرار می گرفتند.

و امام مسلمین – حضرت امام حسن عسکری علیه السلام به هر نوعی که می توانست حتّی از داخل زندان هم، به خانواده های بی بضاعت و تهی دست رسیدگی می نمود. (۴۷)

### پنج کار خارق العاده و بی نظیر

عبداللّه بن محمّد، یکی از اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام حکایت کند:

روزی آن حضرت را دیدم که در بیابانی ایستاده است و با گرگی صحبت می کند و حرف می زند.

بسیار تعجّب کردم و اظهار داشتم: یاابن رسول اللّه! برادرم در طبرستان است و از حال او اطّلاعی ندارم، از این گرگ سؤالی فرما که احوال برادرم چگونه است؟

امام عسکری علیه السلام فرمود: هرگاه خواستی برادرت را مشاهده کنی، به درختی که در سامراء داخل منزلت هست نگاه کن، برادرات را خواهی دید. (۴۸)

### ابوجعفر طبری حکایت کند

روزی از روزها وارد منزل حضرت ابومحمّد امام حسن عسکری علیه السلام شدم، در حیات منزل آن حضرت چشمه ای را دیدم که به جای جریان آب، شیر و عسل از آن بیرون می آمد.

و من و دوستانم از – شیر و عسل – آن چشمه تناول کردیم و نیز مقداری هم همراه خود بردیم. (۴۹)

همچنین طبری حکایت کند:

روزی در محضر شریف حضرت ابومحمّد علیه السلام بودم که عدّه ای بیابان نشین، از اطراف وارد شدند و از کم آبی و خشکسالی شکایت و اظهار ناراحتی کردند.

امام علیه السلام برای آنها خطّی را نوشت و باران شروع به باریدن کرد، پس از ساعتی آمدند و گفتند: یاابن رسول اللّه! بارش باران زیاد شده و احساس خطر می کنیم.

پس حضرت روی زمین علامتی کشید و باران قطع شد و دیگر نبارید. (۵۰)

### و نیز طبری حکایت نماید

روزی در محضر پُر فیض امام حسن عسکری علیه السلام نشسته بودم، از حضرت تقاضا کردم و عرضه داشتم: یاابن رسول اللّه! چنانچه ممکن باشد یک معجزه خصوصی برای من ظاهر سازید؟

تا آن را برای دیگر برادران و دوستان هم مطرح کنم.

امام علیه السلام فرمود: ممکن است طاقت نداشته باشی و از عقیده خود دست برداری، به همین جهت سه بار سوگند یاد کردم بر این که من ثابت و استوار خواهم ماند.

پس از آن، ناگهان متوجّه شدم که حضرت زیر سجّاده خود پنهان شد و دیگر او را ندیدم.

چون لحظه ای از این حادثه گذشت، حضرت ظاهر گردید و یک ماهیِ بزرگی را که در دست خود گرفته بود به من فرمود: این ماهی را از عمق دریا آورده ام.

و من آن ماهی را

از حضرت گرفتم و رفتم با عدّه ای از دوستان طبخ کرده و همگی از آن ماهی خوردیم، که بسیار لذیذ بود. (۵۱)

### در روایتی دیگر آورده است

به طور مکرّر می دیـدم بر این که امـام حسن عسـکری علیه السـلام (روز روشن در میـان آفتـاب) در بـازار و کوچه های شـهر سامراء راه می رفت، بدون آن که سایه ای داشته باشد. (۵۲)

### آینده نگری با نگاه به جمال همسر آینده

مرحوم شیخ صدوق و برخی دیگر از بزرگان، به نقل یکی از مؤمنین - به نام محمّد مطهّری - حکایت کنند:

روزی از حکیمه، خواهر امام هادی علیه السلام پیرامون ولادت امام زمان عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف سؤال کردم.

اظهار داشت: در منزل ما جاریه ای بود به نام نرجس، روزی پسر برادرم، حضرت ابومحمّد، حسن بن علیّ علیه السلام هنگامی که وارد منزل ما شد، نگاه عمیقی بر آن جاریه نمود.

من جلو رفتم و گفتم: آیا نسبت به او علاقه مند شده ای؟!

پاسـخ داد: خیر، ولیکـن چـون نگـاهم بر او افتـاد، در تعجّب قرار گرفتم؛ چـون که از این جـاریه، نـوزادی عزیز و کریم به دنیا خواهد آمد که خداوند متعال به وسیله او دنیا را پر از عدل و داد می نماید همان طوری که ظلم، همه جا را فرا گرفته باشد.

گفتم: آیا مایل هستی تا او را همسرت قرار بدهم؟

فرمود: از پدرم اجازه بگیر.

پس از آن، به محضـر برادرم - حضـرت ابـوالحسن، امـام علیّ هـادی علیه السـلام - آمـدم؛ و بـدون آن که سـخنی بگویم و یا حرفی بزنم، برادرم مرا مخاطب قرار داد و فرمود: ای حکیمه! نرجس مال فرزندم ابومحمّد عسکری علیه السلام می باشد.

عرضه داشتم: ای سرور و مولایم! من نیز به همین منظور نزد شما آمده ام که در این مورد صحبت و مشورت کنم.

فرمود: ای خواهرم، حکیمه! خداوند تو را در جر و پاداش همه

خوبی ها شریک گرداند، این جاریه – نرجس – را به فرزندم ابومحمّد بخشیدم تا به عنوان همسر در اختیارش باشد.

حکیمه افزود: و چون از نزد برادرم امام هادی علیه السلام بازگشتم، نرجس را آرایش و زینت کرده و در یکی از اتاقها او را به همراه برادرزاده ام حضرت ابومحمّد علیه السلام جای دادم؛ و مدّتی در همان اتاق، زندگی مشترک را گذراندند.

هنگامی که برادرم، حضرت ابوالحسن هادی علیه السلام به شهادت رسید و امام حسن عسکری علیه السلام به منصب عظمای امامت و ولایت رسید، چند وقتی را من از وضعیّت آن ها بی خبر بودم تا آن که شبی در نیمه شعبان فرا رسید و برادرزاده ام به من فرمود: ای عمّه! امشب را نزد ما بمان، و افطاری خود را همین جا تناول نما ... (۵۳)

### خبری دلنشین برای عمّه با دادن افطاری

بسیاری از بزرگان در کتاب های تاریخی و حدیثی خود آورده اند:

حکیمه دختر امام محمّد جواد علیه السلام هر موقع به منزل برادر زاده اش حضرت ابومحمّد، امام حسن عسکری علیه السلام وارد می شد، برایش دعا می کرد تا خداوند متعال فرزندی عطایش گرداند.

حکیمه اظهار دارد: روزی بر آن حضرت شرفیاب شدم و طبق روال همیشگی برای او دعا کردم، در آن روز امام علیه السلام فرمود: آنچه تا به حال، دعا کرده ای مستجاب شده است و خداوند در این شب، مولودی عزیز به تو عنایت می فرماید.

و سپس افزود: ای عمّه! امشب را نزد ما افطار نما.

گفتم: ای سرورم! این مولود توسّط چه کسی به دنیا خواهد آمد؟

فرمود: توسّط نرجس.

عرض کردم: او در بین زنان از همه ارزشمندتر و نزد من از دیگران محبوب تر

است؛ و سپس حرکت کردم و نزد آن بانوی مجلّله رفتم و او با لهجه محلّی خود با من صحبت کرد و سخن می گفت و من او را در بغل گرفته و دست و صورتش را بوسیدم.

نرجس گفت: من فدای تو گردم، گفتم: من و همه افراد، فدای تو و آن کسی که در این شب پا به عرصه وجود خواهد گذاشت.

سپس نگاهی به وجود نرجس کردم و چون اثری از حاملگی در او ندیدم، برگشتم و به مولایم حضرت ابومحمّد علیه السلام عرض کردم: در همسر شما آثار حمل وجود ندارد؟!

حضرت تبسّمی نمود و فرمود: ما اهل بیت عصمت و طهارت همانند دیگران نخواهیم بود، برای آن که ما هر یک، نوری از انوار مقدّس پروردگار متعال می باشیم.

عرض کردم: ای سرورم! شما خبر دادی که در این شب، مولودی به دنیا می آید، اکنون پاسی از شب، گذشته و هنوز خبری نشده است پس چه وقت ظاهر خواهد گشت؟

حضرت فرمود: هنگام طلوع سپیده صبح، مولودی تولّد می یابد که نزد خداوند متعال بسیار گرامی و محترم خواهد بود.

بعد از آن، حرکت کردم و رفتم کنار نرجس و امام علیه السلام داخل إیوانی که جلوی اتاق بود، جهت استراحت دراز کشید.

چون هنگام نماز شب فرا رسید، برای خواندن نماز شب بلند شدم و نرجس بدون آن که آثار حمل در وجودش نمایان شده باشد خوابیده بود، موقعی که در یازدهمین رکعت یعنی؛ نماز وِتر رسیدم با خود گفتم: سپیده صبح طلوع کرد و خبری نشد.

ناگهان امام حسن عسکری علیه السلام با صدای بلند از داخل إیوان فرمود: ای عمّه! نمازت را سریع پایان بده.

و چون نماز را

تمام کردم، دیدم که نرجس حرکتی کرد، نزدیک او آمدم و او را در بغل گرفتم و برایش دعا خواندم و عرضه داشتم: آیا چیزی در خود احساس می کنی؟

نرجس پاسخ داد: بلی.

در همین لحظات صدای نوزاد عزیز به گوشم رسید، و هنگامی که به دنیا آمد مواضع هفت گانه خود - پیشانی دو کف دست، دو سر زانو و دو سر انگشتان پا - را به عنوان سجده بر زمین نهاد.

وقتی خوب نگاه کردم دیدم بر بازوی راستش نوشته است: جاءالحقّ و ذهق الباطل، إنّ الباطل کان زهوقاً. (۵۴)

یعنی؛ حقّ آمد و باطل نابود گردید، همانا باطل نابود شدنی است.

بعد از آن نوزادِ مبارک را در پارچه ای پیچیدم و نزد پدرش حضرت ابومحمّد، امام حسن عسکری علیه السلام آوردم، پس حضرت نوزاد عزیز خویش را روی دست چپ نهاد و دست راست خود را بر پشت او قرار داد و زبان خود را در دهان او گذارد ... (۵۵)

### توان شنیدن و تحمّل علوم ائمّه علیهم السلام؟!

شخصی به نام موسی بن مهدی حکایت نماید:

روزی در سامراء که به آن شهر عسکر می گفتند، به محضر مبارک حضرت ابومحمّد، امام حسن عسکری علیه السلام وارد شدم و اظهار نمودم: ای مولا و سرورم! شما در سال های آخر عمر قرار گرفته اید و جلوتر به ما خبر دادید که فرزندی برای شما - به نام مهدی - به دنیا خواهد آمد، آیا زمان معیّنی دارد؟

حضرت سلام اللّه علیه فرمود: مگر به شما نگفته ایم مسائلی که مربوط به علم غیب است از ما سؤال نکنید، چون که بعضی اوقات مجبور می شویم بیان کنیم و افرادی می شنوند که طاقت و توان تحمّل آن

را ندارند و ایمان خود را از دست می دهند و کافر می گردند.

گفتم: ای مولا و سرورم! امیدوارم بتوانم تحمّل کنم و آنچه را که از شما می شنوم درک و باور کنم.

امام علیه السلام فرمود: آن مولود، روز جمعه، قبل از طلوع فجر، در ماه شعبان به دنیا خواهد آمد و مادر او خانمی به نام نرجس می باشد، من آن نوزاد را درک می کنم و می بینم و می بوسم و عمّه ام حکیمه نیز آن مولود را در بغل خواهد گرفت.

عرضه داشتم: یاابن رسول اللّه! شکر و سپاس خداوند سبحان را، برای شنیدن چنین خبری که شادمان کننده است.

و سپس از مولایم امام عسکری علیه السلام تشکّر نمودم که مرا قابل دانست و این مطالب را برای من بیان نمود و مرا در جریان ولادت فرزندش قرار داد.

و چون مدّتی از این موضوع گذشت، روزها و شب ها را لحظه شماری می کردم و در انتظار ظهور ولادت چنان مولودی مبارک و عزیز بودم، تا آن که در همان زمان و با همان خصوصیّاتی که امام حسن عسکری علیه السلام خبر داده بود، فرزندش حضرت مهدی علیه السلام تولّد یافت.

و شنیدم که پدرش، امام عسکری علیه السلام او را بوسید و عمّه اش حکیمه نیز او را در آغوش خود گرفت. (۵۶)

### افتخار خدمت با حفظ اسرار

مرحوم کلینی رضوان اللّه علیه در کتاب شریف کافی آورده است:

یکی از اصحابِ حدیث - به نام ضوء بن علیّ عجلی به نقل از شخصی که از اهالی فارس بود حکایت کند:

پس از آن که به قصد خدمت گزاری خاندان عصمت و رسالت علیهم السلام وارد شهر سامراء شدم، به منزل امام حسن عسکری علیه السلام

آمدم و در خدمت آن بزرگوار بودم تا آن که روزی مرا خواست و فرمود: برای چه از دیار خویش به این جا آمده ای؟

در جواب حضرت، عرضه داشتم: عشق و علاقه خدمت گزاری در محضر مقدّس شما، مرا بدین جا آورده است.

امام علیه السلام فرمود: پس باید دربان من بشوی و افرادی که در رفت و آمد هستند، مواظب باشی.

بعد از آن داخل منزل در کنار دیگر غلامان و پیش خدمتان بودم و همکاری می کردم و چنانچه چیزی لازم داشتند، از بازار خریداری می کردم تا به مرحله ای رسیدم که بدون اجازه رفت و آمد داشتم و در مجالس آن حضرت نیز حاضر می شدم.

روزی بر آن حضرت وارد شدم و ناگهان حرکت مخصوص و صدائی غیرعادی را شنیدم و تعجّب کرده، خواستم جلو بروم تا از نزدیک بفهم که چه خبر است.

ناگاه امام علیه السلام با صدای بلند، به من فرمود: همان جا بِایست و جلوتر نَیا؛ و من نیز همان جا ایستادم و دیگر نتوانستم نه جلو بروم و نه به عقب برگردم.

پس از گذشت لحظاتی، کنیزی از نزد حضرت بیرون آمد، در حالی که چیزی را در پارچه ای پیچیده و همراه خود داشت، بعد از آن امام حسن عسکری علیه السلام مرا صدا نمود و فرمود: وارد شو.

وقتی بر آن حضرت وارد شدم، کنیز را دستور داد که تو هم برگرد و بیا، چون کنیز برگشت و وارد اتاق شد، حضرت فرمود: آنچه در پارچه پیچیده ای باز کن و نشان بده.

هنگامی که پارچه را گشود، متوجّه شدم که کودکی زیبا و نورانی با قیافه ای گندمگون در آن مستور بود.

سپس

امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: این نوزاد بعد از من، امام و پیشوای شماها است و به کنیز دستور داد: او را بپوشان و بِبَر.

راوی گوید: من دیگر آن نوزاد مبارک را ندیدم تا پس از آن که امام حسن عسکری علیه السلام از دنیا رفت. (۵۷)

## خبر از مرگ خود و درون واقفی

دو نفر از بزرگان شیعه به نام های احمد بن داوود قمّی و محمّد بن عبداللّه طلحی حکایت کنند:

روزی به سمت شهر سامراء عزیمت نمودیم و عدّه ای از مؤمنین، مبالغی خُمس و صدقات به همراه مقدار قابل توجّهی جواهرات و زیورآلات گران قیمت از قم و حوالی آن تحویل ما دادند که به محضر مبارک حضرت ابومحمّد، امام حسن عسکری علیه السلام برسانیم.

همین که مقداری از راه را پیمودیم و نزدیک شهر دسکره الملک رسیدیم، متوجّه شدیم که یک نفر سوار به سمت ما در حرکت می باشد، هنگامی که نزدیک قافله ما آمد به ما خطاب نمود و اظهار داشت: من برای شما دو نفر، پیامی آورده ام.

سؤال کردیم: پیام از کجا و از چه کسی است؟

پاسخ داد: پیام از سرور و مولایتان حضرت امام حسن عسکری علیه السلام می باشد؛ حضرت فرمود: من در همین امشب به سوی خدای سبحان رحلت خواهم نمود؛ و شما در همین محلّ باقی بمانید تا از جانب فرزندم - مهدی سلام اللّه علیه - دستور صادر بشود.

با شنیدن این خبر، بسیار آشفته و گریان شدیم و سپس منزلی را کرایه نمودیم و در آن جا ماندیم، فردای آن روز خبر رحلت و شهادت حضرت منتشر گردید.

و بدون آن که کسی از وضعیّت ما با خبر شود آن روز را

در غم و اندوه سپری کردیم و چون شب فرا رسید در تاریکی نشسته و در حالت اندوه و گریه شدیدی قرار داشتم.

در همین بین، ناگهان دستی در جمع ما نمایان گشت و همچون چراغ، مجلس ما را روشنائی بخشید و صدائی به گوش رسید: ای احمد! این نامه را بگیر و به آنچه در آن مرقوم گشته است عمل نما.

پس از جای خود حرکت کردم و نامه را گرفتم، موقعی که آن را گشودم در آن چنین نوشته شده بود:

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم، از حسن مسکین نزد پروردگار جهانیان، به شیعیان مسکین؛ در هر حال حمد و سپاس، مخصوص خداوند است بر آنچه که برای ما مقدّر گردانیده و شکرگزار در مقابل نعمت های بی پایانش هستیم، و در مقابل حوادث روزگار باید صبور و بردبار باشیم و اوست که ما را از مشکلات نجات می بخشد، و او بهترین وکیل و مدافع ما خواهد بود.

اکنون موقع رساندن اموال و آنچه را که همراه دارید، به دست ما نیست، چون این حاکم ظالم مانع است.

آن ها را فعلاً به همراه خود بازگردانید.

و ضمناً در بین اموال امانتی، کیسه ای است که در آن، مقدار هفده دینار در پارچه ای قرمز پیچیده شده است که از ایّوب بن سلیمان واقفی است که بر امامت جدّم حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام متوقّف شد، او خواسته است با این کیسه ما را مورد آزمایش قرار دهد، کیسه اش را به او برگردانید و تحویلش دهید.

پس ما نیز طبق دستور و فرما مطاع امام علیه السلام، به سوی قم مراجعت کردیم و هفت شب بعد از آن که

به قم رسیدیم، پیامی از حضرت امام مهدی علیه السلام آمد بر این که: شتری را فرستادیم تا آنچه اموال پدرم نزد شما است بر آن شتر سوار کنید و آن را آزاد بگذارید، خودش راه را می داند و اموال را پیش ما خواهد آورد.

و ما نیز طبق دستور مجدّد، کلّیه اجناس و اموال را بر شتر حمل کردیم و آن را رها نمودیم و رفت.

سال بعد به سمت سامراء حرکت نمودیم تا از اوضاع آگاه گردیم و چون وارد شهر سامراء شدیم، به طرف منزل حضرت رفتیم.

همین که نزدیک منزل رسیدیم شخصی از منزل بیرون آمد و هر دو نفر ما را با اسم صدا زد و اظهار داشت: ای احمد! و ای محمّد! هر نفرتان وارد منزل شوید.

موقعی که وارد منزل شدیم، گفت: اموالتان در آن گوشه حیات موجود است، چنانچه مایل باشید می توانید آن ها را ملاحظه کنید.

به همین جهت کنار اموال رفتیم و آنچه را از قم به وسیله آن شتر فرستاده بودیم بدون کم و کاست موجود بود. (۵۸)

## پیش بینی و اهمّیت تعیین امام

شخصی به نام ابوالادیان حکایت نماید:

مدّتی خدمت گزار مولایم امام حسن عسکری علیه السلام بودم و از طرف حضرت، پیام ها و نامه های او را به شهرهای مختلف برای اشخاص می بردم و تحویل می دادم.

در آن هنگام که حضرت را مسموم کردند و در بستر بیماری بود، خدمت ایشان شرفیاب شدم، نامه هائی را تحویل من داد و فرمود: این نامه ها را به شهر مدائن می بری و به دست صاحبانش می رسانی.

و سپس در ادامه فرمایش خود افزود: رفت و برگشت تو مدّت پانزده روز طول می کشد، هنگامی که به

شهر سامراء بازگردی، متوجّه غوغائی خواهی شد که مردم و دوستان ما در حال شور و شیون می باشند و چون به منزل وارد شوی جنازه مرا روی سکوئی برای غسل و کفن می بینی.

ابوالادیان گوید: به حضرت عرضه داشتم: ای سیّد و ای سرورم! چنانچه خدای نخواسته چنین شود، به چه کسی مراجعه نمایم؟

امام علیه السلام فرمود: هر کس که مطالبه نامه های مرا از تو نماید و خصوصیّات آن ها را بیان کند، او حجّت خدا و جانشین من خواهد بود.

عرضه داشتم: یاابن رسول اللّه! نشانه ای دیگر بفرما؟

حضرت فرمود: هر کس بر جنازه ام نماز بخواند.

گفتم: علامتی دیگر بفرما؟

فرمود: بدون آن که کیسه و همیان را مشاهده کند به تو خبر می دهد که در آن چیست و چه مقدار می باشد.

و من در آن موقعیّت از هیبت و عظمت حضرت واهمه کردم و دیگر چیزی سؤال نکردم و به همراه نامه ها عازم شهر مدائن شدم و نامه ها را به دست صاحبان آن ها رساندم و جواب آن ها را دریافت کرده و روز پانزدهم به شهر سامراء وارد شدم.

و چون نزدیک منزل امام حسن عسکری علیه السلام رسیدم، غوغای عجیبی را مشاهده کردم و مردم در اطراف منزل حضرت در حال شیون و گریه بودند.

وقتی وارد منزل رفتم جنازه مطهّر حضرت را در حال کفن پوشاندن دیدم و برادر حضرت - به نام جعفر کذّاب - جلوی درب منزل امام حسن عسکری علیه السلام ایستاده بود و مردم اطراف او تجمّع کرده اند.

من با خود گفتم: اگر این شخصی که من او را به عرق خواری و قماربازی می شناسم، امام و رهبر مسلمین

گردد هیچ ارزشی نخواهد داشت.

به هر حال جلو آمدم؛ و پس از سلام، تسلیت گفتم.

ولی او چیزی از اموال و نامه ها را مطرح نکرد.

پس از گذشت مدّتی، عقیل غلام و پیش خدمت حضرت ابومحمّد، امام حسن عسکری علیه السلام آمد و گفت: برادرت را کفن پوشاندیم و آماده نماز است.

جعفر به همراه عدّه ای از شیعیان و دوستان وارد منزل شدند، در حالی که جنازه مطهّر حضرت عسکری علیه السلام در گوشه ای نهاده بود.

جعفر جلو رفت و آماده نماز شد؛ و چون خواست اوّلین تکبیر نماز را بگوید، ناگهان کودکی زیبا روی و گندمگون با موهای کوتاه که بین دندان های جلوی دهانش فاصله بود، وارد شد و عبای جعفر را گرفت و کنار کشید و سپس اظهار داشت:

ای عمو! عقب برو، چون که من سزاوار نماز بر پدرم می باشم و آن کودک نماز را بر جنازه مطهّر پدرش اقامه نمود. (۵۹)

### نوشیدن آب رحیل و آخرین وضوء

مرحوم شیخ طوسی و برخی دیگر از بزرگان، به نقل از قول اسماعیل بن علیّ - معروف به ابوسهل نوبختی - بعد از بیان تاریخ میلاد حضرت مهدی موعود صلوات اللّه علیه و اشاره به نام مبارک و نیز اسم مادر آن حضرت، حکایت کنند:

در آن روزهائی که امام حسن عسکری علیه السلام در بستر بیماری قرار گرفته بود - که در همان مریضی هم به شهادت نائل آمد - به ملاقات و دیدار حضرت رفتم.

پس از آن که لحظه ای در کنار بستر آن امام مظلوم با حالت غم و اندوه نشستم و به جمال مبارک حضرتش می نگریستم.

ناگاه دیدم حضرت، خادم خود را (که به نام عقید معروف

و نیز سیاه چهره بود) صدا کرد و به او فرمود: ای عقید! مقداری آب - به همراه داروی مصطکی - بجوشان و بگذار سرد شود.

همین که آب، جوشانیده و سرد شد، ظرف آب را خدمت امام حسن عسکری علیه السلام آورد تا بیاشامد.

موقعی که حضرت ظرف آب را با دست های مبارک خود گرفت، لرزه و رعشه بر دست های حضرت عارض شد، به طوری که ظرف آب بر دندان های حضرت می خورد و نمی توانست بیاشامد.

آب را روی زمین نهاد و به خادم خویش فرمود: ای عقید! داخل آن اتاق برو، آن جا کودکی خردسالی را می بینی که در حال سجده و عبادت می باشد، بگو نزد من بیاید.

خادمِ حضرت گفت: چون داخل اتاقی که امام علیه السلام اشاره نمود، رفتم کودکی را در حال سجده مشاهده کردم که انگشت سبّابه خود را به سوی آسمان بلند نموده است، بر او سلام کردم، پس نماز و سجده خود را خلاصه و کوتاه نمود.

پس به محضر ایشان عرض کردم: مولایم فرمود نزد ایشان برویم، در همین لحظه، صقیل مادر آن فرزند عزیز آمد و دست کودک را گرفت و پیش پدرش برد.

ابوسهل نوبختی گوید: هنگامی که کودک - که بسیار زیبا و همچون ماه نورانی بود - نزد پدر آمد، سلام کرد و همین که چشم پدر به فرزند خود افتاد، گریست و به او فرمود: ای پسرم! تو سیّد و بزرگ خانواده ما هستی، من به سوی پروردگار خود رحلت می نمایم، مقداری از آن آب مصطکی را با دست خود بر دهانم بگذار.

چون مقداری از آن آب مصطکی را تناول نمود، فرمود: مرا کمک کنید

تا نماز به جا آورم، پس آن کودک حوله ای را که در کنار پـدر بود، روی دامان امام علیه السـلام انداخت و سپس پدرش را وضوء داد.

و چون حضـرت ابومحمّـد، امـام عسـکری علیه السـلام نمـاز را بـا آن حال مریضـی انجام داد، خطاب به فرزنـد خویش نمود و فرمود:

ای فرزندم! تو را بشارت باد، که تو صاحب الزّمان و مهدی این امّت هستی، تو حجّت و خلیفه خدا بر روی زمین می باشـی، تو وصیّ من و نیز خاتم ائمّه و اهل بیت عصمت و طهارت خواهی بود.

و جدّت، پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله تو را هم نام خود معرّفی نموده است.

راوی در پایـان سـخن افزود: در همین لحظـات حضـرت امام حسن عسـکری علیه السـلام به وسـیله آن سمّ و زهری که توسّـط معتصم به او خورانیده شده بود رحلت نمود و به شهادت رسید. (۶۰)

مصائب حضرت امام حسن عسکری علیه السلام

حُجّت یازدهم، نور ولایت حسنم

کینه اهل ستم، کرده جلای وطنم

پدر ختم امامان، وصیّ ختمِ رُسل

ولیّ امر خدا، واقف سرٍّ و عَلَنم

والد حُجّت ثانی عشر، ناصر دین

مالک مُلک وجود، ولیّ مؤتمنم

((معتمد)) زَهر خورانیده مرا از ره جور

کین چنین سوخته بال من فرسوده تنم

پسر شافع میعاد علیّ بن جواد علیه السلام

پدر حُجّت حقّ مهدی مُوعود منم

بانی کشور جانم من و این گونه خراب

کرده سمِّ ستم و کینه بنای بدنم

((معتمد)) شرم کن از روح رسول مدنی

که من از آل علیّ ذوالمننم

نور حقّ را نتوان کرد بدین سان خاموش

مکن از زهر چنین خسته و رنجور تنم

که گرفتار ستم پیشه و گه در زندان

گاه از جور جفا خسته و گه در محنم

((معتمد)) می کشدم از ره بیداد

و ستم

که چرا من پدر مهدی صاحب زَمنم (۶۱)

## پنج درس ارزشمند و آموزنده

۱ مرحوم سیّد مرتضی، شیخ حرّ عاملی و برخی دیگر به نقل از ابوهاشم جعفری آورده اند:

روزی به محضر مبارك امام حسن عسکری علیه السلام وارد شدم، دیدم که در حال نوشتن نامه ای می باشد، لحظاتی را در خدمت آن حضرت نشستم تا آن که هنگام نماز فرا رسید.

بدین جهت، از ادامه نوشتن خودداری نمود و در همان لحظه، نامه و قلم را بر زمین نهاد و برخاست مشغول خواندن نماز گردید.

و من مواظب احوال و اوضاع بودم، که ناگهان متوجّه شدم در حالی که امام علیه السلام مشغول نماز بود، قلم روی کاغذ حرکت می کرد و خطّ می نوشت، تا آن که نامه به پایان رسید و من با مشاهده چنین معجزه ای سجده شکر به جای آوردم.

و چون نماز پایان یافت و حضرت سلام نماز را داد، قلم را از روی زمین برداشت؛ و سپس اجازه فرمود تا افرادی که منتظر زیارت و ملاقات حضرت بودند، وارد شوند. (۶۲)

۲ محمّد بن حسن شمعون گوید:

روزی از روزها چشم هایم سخت درد می کرد و آنچه مداوا کردم سودی نبخشید و بالا خره یکی از دو چشمم نابینا شد و دوّمی هم در حال از بین رفتن بود.

نامه ای به حضرت ابومحمّد، امام حسن عسکری علیه السلام نوشتم و تقاضا نمودم تا حضرت برای بهبودی چشم هایم دعا فرماید.

امام علیه السلام در جواب نامه، چنین مرقوم فرمود: خداوند متعال چشم نابینایت را برگرداند و آن دیگری را صحیح و سالم گرداند.

و نیز در ذیل نامه نوشته بود: خداوند به تو پاداش نیك و جر جزیل عنایت

گرداند.

محمّد گوید: از این که چشم هایم خوب شد خوشحال شدم؛ ولی معنای آخرین جمله امام علیه السلام را نفهمیدم، تا آن که یکی از فرزندانم وفات یافت و فهمیدم تسلیت آن حضرت به جهت آن بوده است. (۶۳)

۳ احمد بن اسحاق حکایت کند:

روزی به محضر مبارک امام حسن عسکری علیه السلام شرفیاب شدم، هنگامی که در خدمت حضرت نشستم، فرمود: ((الحمد للّه))، پیش از آن که از دنیا بروم، خداوند متعال خلیفه و جانشین مرا به من نشان داد و فرزند عزیزم را دیدم.

او از جهت شمائل و صفات، شبیه ترین مردم به رسول اللّه صلی الله علیه و آله می باشد، خداوند حافظ و نگهدار او خواهد بود تا آن که پس از غیبتی طولانی ظهور نماید و زمین را پر از عدل و داد گرداند. (۶۴)

۴ همچنین ابوهاشم جعفری گوید:

روزی نزد حضرت ابومحمّد، امام حسن عسکری علیه السلام شرفیاب شدم و نشستم.

حضرت فرمود: یکی از گناهانی که مورد عفو و مغفرت قرار نمی گیرد، این است که شخصی گناهی مرتکب شود و بگوید: ای کاش فقط به همین گناه عقاب شوم و آن را سبک و ناچیز شمارد.

من پیش خود فکر کردم: چقدر سخت و دقیق است، پس انسان باید همیشه مواظب اعمال و حرکات خود باشد.

حضرت از افکار من آگاه شد و فرمود: آنچه با خود حدیث نفس کردی، اهمیّت بده و آن را رها نکن و بدان که گناهِ شرک به خداوند متعال از حرکت موری بر سنگی صاف و ظریف، مخفی تر خواهد بود. (۶۵)

۵ مرحوم کلینی و برخی دیگر از بزرگان به نقل از ابوهاشم جعفری آورده اند:

روزی در محضـر مبارک حضـرت ابومحمّد امام حسن عسکری علیه السلام وارد شدم و با خود گفتم: ای کاش حضرت نگین انگشتری، به من هدیه می نمود تا نزد انگشترساز ببرم و رکاب مناسبی برای آن بسازد و به عنوان تبرّک به دست خود نمایم.

و چون مقداری نشستم، بلند شدم و بدون آن که در فکر نگین انگشتر باشم، خواستم که خداحافظی کنم.

پس امـام علیه السـلام انگشتری را تحویـل من داد و فرمود: ای ابوهاشم! تو نگین خواستی؛ ولی ما نگینی همراه با رکاب آن به تو می دهیم، خداوند آن را برای تو مبارک گرداند.

پس از آن گفتم: ای سرور و مولایم! شهادت می دهم که تو حجّت و ولیِّ خدا هستی و امام و پیشوای من خواهی بود و من بر این شهادت اعتقاد راسخ دارم؛ سپس حضرت فرمود: خداوند متعال تو را مورد مغفرت و رحمت خود قرار دهد. (۶۶)

### مدح یازدهمین اختر فروزنده

عالم منوّر است ز انوار عسکری

خورشید و ماه و زهره و پروین و مشتری

شاهنشهی که شمس و قمر از جمال او

کسب ضیاء کرده ز انوار داوری

مخلوق آسمان و زمین و کرات را

یزدان نموده خلق ز آن نور باهری

آن خسروی که بر مَلَک و جنّ و آدمی

از علم و حلم و جاه و شرف کرده سروری

فرزند مصطفی و علیّ، زاده بتول

زینت فزای مذهب و آئین جعفری

از بهر او بود همه اشیاء این جهان

تخت و نگین و مُلک سلیمان و قیصری

اعجاز نبیاء همه ظاهر بود از آن

شاهنشهی که کرده به اسلام یاوری

یوسف کجا به حُسن جمالش رسد که او

خُلق عظیم دارد و حُسن پیمبری

جان ها فدای جاه و جلال تو ای حَسن

کان حجّتی که حجّت قائم بپروری

این

فخر بس که مهدی موعود از تو است

آن کو به پا کند روش دادگستری

بنیاد کفر و ظلم و ستم را به هم زند

با بازوی یداللّه و با تیغ دادگستری (۶۷)

## پی نوشت ها

۱- فهرست نام و مشخّصات بعضی از کتابهائی که مورد استفاده قرار گرفته است، در آخرین قسمت جلد دوّم همین مجموعه نفیسه موجود می باشد.

۲- مطابق با پانزدهم آذر ماه، سال ۲۲۵ هجری شمسی می باشد.

۳- نام و لقب آن حضرت به عنوان امام ((حسن، عسکری)) علیه السلام طبق عدد حروف ابجد کبیر ۱۱۸، ۳۶۰ می شود.

۴- مطابق با پانزدهم دی ماه، سال ۲۵۳ هجری شمسی می باشد.

۵- تاریخ ولادت و دیگر حالات حضرت برگرفته شده است از: اصول کافی: ج ۱، تهذیب الا حکام: ج ۶، تذکره الخواصّ، عیان الشّیعه: ج ۲، مستدرک الوسائل: ج ۶، کشف الغمّه: ج ۲، مجموعه نفیسه، تاریخ أ هل البیت علیهم السلام، ینابیع المودّه، إعلام الوری طبرسی: ج ۲، جمال الأُسبوع، دعوات راوندی، دلائل الا مامه طبری، ارشاد شیخ مفید و ...

۶- اشعار از شاعر محترم: آقای علی آهی.

۷- مانند إکمال الدّین مرحوم شیخ صدوق: ص ۴۳۴، ح ۱.

۸- یکی از نامهای مادر امام حسن عسکری علیه السلام می باشد.

۹- مجموعه نفیسه: ص ۱۳۳، س ۱۰، بحار الانوار: ج ۵۰، ص ۲۳۶، س ۹.

۱۰- سوره مؤمنون: آیه ۱۱۵.

۱۱- إحقاق الحقّ: ج ۱۹، ص ۶۲۰، صواعق المحرقه: ص ۲۰۵، نورالا بصار: ص ۱۶۶.

۱۲- إکمال الدّین شیخ صدوق: ج ۲، ص ۳۸۴، ح ۲، ینابیع المودّه: ج ۳، ص ۳۱۷، ح ۲، مدینه المعاجز: ج ۷، ص ۶۰۶، ح ۲۵۹۵.

۱۳- اصول کافی: ج ۱، ص ۵۰۷، ح ۴، غیبت شیخ طوسی: ص ۱۲۹، مجموعه

نفیسه: ص ۲۳۷، مدینه المعاجز: ج ۷، ص ۵۷۸، ح ۲۵۷۲، بحار الانوار: ج ۵۰، ص ۲۵۱، ح ۶.

۱۴- هدایه الکبری حضینی: ص ۳۴۴.

۱۵- رجال کشّی: ص ۵۷۴، ح ۱۰۸۷، مناقب ابن شهرآشوب: ج ۴، ص ۴۳۴، بحار الانوار: ج ۵۰، ص ۳۰۰، ح ۷۵، مدینه المعاجز: ج ۷، ص ۶۴۹، ح ۲۶۴۱.

۱۶- رجال کشّی: ص ۵۷۲، ح ۱۰۸۵، مناقب ابن شهرآشوب: ج ۴، ص ۴۳۵، بحار: ج ۵۰، ص ۱۹۱، ح ۴، و ج ۸۲، ص ۸۵، ح ۲۸، کشف الغمّه: ج ۲، ص ۳۹۵، مدینه المعاجز: ج ۷، ص ۶۵۰، ح ۲۶۴۲.

۱۷- اصول کافی: ج ۱، ص ۵۱۳، ح ۲۷، إثبات الهداه: ج ۳، ص ۴۰۷، ح ۳۰، مدینه المعاجز: ج ۷، ص ۵۶۳، ح ۲۵۵۰.

۱۸- الخرایج و الجرایح: ج ۲، ص ۶۸۲، ح ۱، إعلام الوری طبرسی: ج ۲، ص ۱۴۱، بحار الانوار: ج ۵۰، ص ۲۵۴، ح ۱۰.

۱۹- هدایه الکبری حضینی: ص ۳۳۱.

۲۰- تفسیر الا مام العسکری علیه السلام: ص ۳۱۶، ح ۱۶۱، الخرایج و الجرایح: ج ۲، ص ۶۸۴، ح ۳، مدینه المعاجز: ج ۷، ص ۲۵۷۹.

۲۱- الثّاقب فی المناقب: ص ۲۱۴، ح ۱۸، الخرائج و الجرائح: ج ۱، ص ۴۲۴، ح ۴، کشف الغمّه: ج ۲، ص ۴۲۷، بحار الانوار: ج ۵۰، ص ۲۶۲، ح ۲۲، مدینه المعاجز: ج ۷، ص ۶۱۷، ح ۲۶۰۱.

۲۲- هدایه الکبری حضینی: ص ۳۳۳.

۲۳- هدایه الکبری حضینی: ص ۳۳۴، حلیه الا برار: ج ۵، ص ۱۱۱، ح ۱، مدینه المعاجز: ج ۷، ص ۶۷۰، ح ۲۶۵۵.

۲۴- هدایه الکبری حضینی: ص ۳۴۱.

۲۵- هدایه الکبری حضینی: ص ۳۴۰.

۲۶- الخرائج و الجرائح: ج ۱، ص ۴۲۱، ح

۲، بحار الانوار: ج ۵۰، ص ۲۵۹، ح ۲۰، الثّاقب فی المناقب: ص ۲۱۷، ح ۲۰.

۲۷- اصول کافی: ج ۱، ص ۵۰۹، ح ۱۴، الخرایج و الجرایح: ج ۱، ص ۴۲۷، ح ۶.

۲۸- إقبال الا عمال: ص ۲۶۶، س ۲۲، تفسیر برهان: ج ۱، ص ۱۸۹، ح ۱.

۲۹- هدایه الکبری حضینی: ص ۳۳۷، عیون المعجزات: ص ۱۳۹، مدینه المعاجز: ج ۷، ص ۶۶۰، ح ۲۶۵۰.

۳۰- إعلام الوری طبرسی: ج ۲، ص ۱۴۱، الخرایج و الجرائح: ج ۲، ص ۲۸۲، ح ۲، إحقاق الحقّ: ج ۱۹، ص ۶۲۴.

۳۱- إعلام الوری طبرسی: ج ۲، ص ۱۵۰، بحار الانوار: ج ۵۰، ص ۳۰۸، ح ۶.

۳۲- إعلام الوری طبرسی: ج ۲، ص ۱۴۰، اصول کافی: ج ۱، ص ۵۰۸، ح ۱۰، الثّاقب فی المناقب: ص ۵۶۶، ح ۵۰۵ و ص ۵۷۶، ح ۵۲۵، بحار الانوار: ج، ۵۰، ص ۳۱۱، ح ۱۰.

۳۳- هدایه الکبری حضینی: ص ۳۴۱.

۳۴- إعلام الوری طبرسی: ج ۲، ص ۱۳۷، الثّاقب فی المناقب: ص ۵۷۲، ح ۵۱۶، الخرایج و الجرائح: ج ۱، ص ۴۳۴، ح ۱۲، مدینه المعاجز: ح ۷، ص ۵۵۲، ح ۲۵۳۶.

۳۵- در روایات بسیار وارد شده است بر این که ائمّه علیهم السلام گوشت کِتف و دست گوسفند را بیش از دیگر قسمتها مورد استفاده قرار می دادند، مخصوصاً حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله که نسبت به آن اظهار علاقه می ورزید.

۳۶- هدایه الکبری حضینی: ص ۳۳۲.

۳۷- اصول کافی: ج ۱، ص ۵۰۹، ح ۱۱، الخرایج و الجرایح: ج ۱، ص ۴۳۶، ح ۱۴، إرشاد شیخ مفید: ج ۳۴۳، بحار الانوار: ج ۵۰، ص ۲۶۸، ح ۸.

۳۸- داستان بسیار مفصّل می باشد و

حضرت در متن عبارت ۵۹ نفر از اسـامی پیـامبران و صالحان را نام برده است و نیز نام تمامی ۱۲ إمام علیهم السلام را تصریح نموده است، که بجهت رعایت اختصار از بیان و ترجمه آنها خودداری شد.

۳۹- هدایه الکبری حضـینی: ص ۳۳۵، س ۱۸، و مـدینه المعاجز: ج ۷، ص ۵۹۴، ح ۲۵۸۰، و بحـار الانوار: ج ۱۱، ص ۳۳، ح ۲۷، به نقل از مشارق اءنوار الیقین.

۴۰- اصول کافی: ج ۱، ص ۵۰۶، ح ۳، ارشاد شـیخ مفید: ص ۳۴۱، إثبات الهداه: ج ۳، ص ۴۰۰، ح ۴، مدینه المعاجز: ح ۷، ص ۵۴۰، ح ۲۵۲۱.

۴۱- اصول کافی: ج ۱، ص ۵۱۲، ح ۲۴، بحار الانوار: ج ۵۰، ص ۲۶۰، ح ۲۱، به نقل از خرایج مرحوم راوندی، وسائل الشّیعه: ج ۱۲، ص ۷۴، ح ۱، حلیه الا- برار: ج ۵، ص ۱۰۷ و ۱۰۹، مـدینه المعاجز: ح ۷، ص ۵۶۰، ح ۲۵۴۷، ص ۶۱۴، ح ۲۶۰۰، با مختصر تفاوت در عبارات.

۴۲- طبق آنچه که از روایات استفاده می شود: سه نفر از بانوان، چنین معجزه ای را از معصومین علیهم السلام نقل کرده اند:

۱ – اُمّ النّدی، حبابه دختر جعفر والبیّه اسدی، که از زمان حضرت رسول تا امام رضا صلوات اللّه علیهم زنده ماند.

۲ – اُمّ غانم، که در همین داستان مطرح شد.

۳ – اُمّ سلیم، که فقطّ حضرت رسول و امیرالمؤمنین صلوات اللّه علیهما، مهر نبوّت و امامت خود را بر ریگها زدند.

۴۳- إعلام الوری طبرسـی: ج ۲، ص ۱۳۸، س ۱۱، الخرائج والجرائح: ج ۱، ص ۴۲۸، ح ۷، مناقب ابن شـهرآشوب: ج ۴، ص ۴۴۱، الثّاقب فی المناقب:

ص ۵۶۱، ح ۵۰۰، بحار: ج ۵۰، ص ۳۰۲، ح ۷۸.

۴۴- غیبه شیخ طوسی: ص ۲۴۶ ح ۲۱۶، هدایه الکبری حضینی: ص ۳۵۹، کشف الغمّه: ج ۲، ص ۴۹۹، مدینه المعاجز: ج ۷، ص ۵۸۵، ح ۲۵۷۶.

۴۵- ینابیع المودّه: ج ۳، ص ۱۳۰ و ص ۱۹۰، إحقاق الحقّ: ج ۱۹، ص ۶۰۲، حلیه الا برار: ج ۵، ص ۱۱۹، ح ۱، مدینه المعاجز: ج ۷، ص ۶۲۱، ح ۲۶۰۴.

۴۶- عیون المعجزات: ص ۱۳۹، حلیه الا برار: ج ۵، ص ۹۰، ح ۳.

۴۷- عیون المعجزات ص ۱۴۰، مدینه المعاجز: ج ۷، ص ۶۰۱، ح ۲۵۸۸، بحار الانوار: ج ۵۰، ص ۳۰۴، ح ۸۰.

۴۸- نوادر المعجزات: ص ۱۹۰، ح ۱، إثبات الهداه: ج ۳، ص ۴۳۲، ح ۱۲۴.

۴۹- مدینه المعاجز: ج ۷، ص ۵۷۳، ح ۲۵۶۰، نوادرالمعجزات: ص ۱۹۱، ح ۱.

۵۰- مدینه المعاجز: ج ۷، ص ۵۷۳، ح ۲۵۶۱، إثبات الهداه: ج ۳، ص ۳۲، ح ۱۲۵.

۵۱- نوادر المعجزات: ص ۱۹۱، إثبات الهداه: ج ۳، ص ۴۳۲، ح ۱۲۷، مدینه المعاجز: ج ۷، ص ۵۷۴، ح ۲۵۶۵.

۵۲- إثبات الهداه: ج ۳، ص ۴۳۲، ح ۱۲۵، مدینه المعاجز: ج ۷، ص ۵۷۴، ح ۲۵۶۲.

۵۳- إکمال الدّین شیخ صدوق: ج ۲، ص ۴۲۶، ح ۲، ینابیع المودّه: ج ۳، ص ۳۰۲.

این داستان در کتابهای مختلفی با عباراتی متفاوت به طور مشروح و مفصّل نقل شده است، که ما به این مقدار اکتفاء نموده ایم.

۵۴- سوره إسراء: آیه ۸۱.

۵۵- هدایه الکبری حضینی: ص ۳۵۵، ینابیع المودّه: ج ۳، ص ۳۰۴.

۵۶- هدایه الکبری حضینی: ص ۳۳۴.

۵۷- اصول کافی: ج ۱، ص ۳۲۹، ح ۶.

۵۸- هدایه الکبری حضینی: ص ۳۴۲، مدینه المعاجز:

ج ۷، ص ۶۶۱، ح ۲۶۵۱.

۵۹- الخرایج و الجرایح: ج ۳، ص ۱۱۰۱، ح ۲۳، ینابیع المودّه: ج ۳، ص ۳۲۶، ح ۱۲.

۶۰- کتاب الغیبه شیخ طوسی: ص ۲۷۱، ح ۲۳۷، بحار الانوار: ج ۵۲، ص ۱۶، ح ۱۴.

۶۱- اشعار از شاعر محترم: آقای محمّد آزادگان.

۶۲- عیون المعجزات: ص ۱۳۴، إثبات الهداه: ج ۳، ص ۴۳۰، ح ۱۱۷، بحار: ج ۵۰، ص ۳۰۴، ح ۸۰، مدینه المعاجز: ج ۷، ص ۵۹۷، ح ۲۵۸۱.

۶۳- اصول کافی: ج ۱، ص ۵۱۰، ح ۱۷.

۶۴- إکمال الدّین شیخ صدوق: ص ۴۰۸، ح ۷.

۶۵- الخرایج و الجرایح: ج ۲، ص ۶۸۷، ح ۱۱.

۶۶- اصول کافی: ج ۱، ص ۵۱۲، ح ۲۱، کشف الغمّه: ج ۲، ص ۴۲۱، إثبات الهداه: ج ۳، ص ۴۰۵ ح ۲۵.

۶۷- اشعار از شاعر محترم: آقای شیخ جواد قدس کربلائی.

## شعر

### مدح

#### در ولادت امام عسکری

ای به حق مقتدا ایها العسکری

ای ولیّ خدا ایها العسکری

شمع جمع همه یوسف فاطمه سلام الله علیها

زاده مرتضی ایها العسکری

ماه رویت حَسن، خُلق و خویت حسن

حُسن سر تا به پا ایها العسکری

هم تو خیر العباد هم تو باب المراد

هم تو ابن الرضا ایها العسکری

هم سپاهت ملک، هم مطیعت فلک

هم به حکمت سما ایها العسکری

یابن خیر الوری سامرایت مرا

کعبه و کربلا ایها العسکری

تو به ارض و سما، تو به اهل ولا

تو به خلق خدا، هادی و رهبری

چشم بد از تو دور، نورالانوار طور

دُر دَه بحر نور، بحر یک گوهری

تو به زهرا سلام الله علیها ثمر تو به هادی پسر

تو به مهدی پدر، تو به حق محوری

یوسف فاطمه سلام الله علیها،عرش را قائمه

تو ز وصف همه، بهتر و برتری

هم رضا طینتی، هم علی صولتی

هم نبی خصلتی، هم خدا

منظری

روز میلاد تو، پَر زند یاد تو

دل سوی سامرا ایها العسکری

مظهر حلم حق، مخزن علم حق

معدن حکمتی سیدی یا حسن

جلوه کبریا، وارث انبیا

حاصل عترتی، سیدی یا حسن

به جلالت درود، به جمالت درود

که خدا طلعتی، سیدی یا حسن

آیت محکمه، تو پناه همه

عالم خلقتی، سیدی یا حسن

هم امام امم، هم سپهر کرم

هم یم رحمتی، سیدی یا حسن

در زمین و زمان می برند انس وجان

بر درت التجا ایها العسکری

حُسن حی صمد، وصف تو بی¬عدد

مهدیت تا ابد منجی عالم است

ای ولی خدا، ای چراغ هدی

وصف و مدح تو را، هرچه گویم کم است

دل محیط غمت، دیده¬ها مقدمت

زنده از یک دمت، صد مسیحا دم است

مهر تو یا حسن جان جانم به تن

سینه پاک من آیتی محکم است

روح تقدیم تو، قلب تسلیم تو

هر تعظیم تو چرخ گردون خم است

به تو نازد رسول، به تو بالد بتول

به تو بخشد خدا ایها العسکری

تو صراط اللّهم، تو چراغ رهم

رو به هر سو نهم قبله ام روی تو است

اشرف الانبیا، خاتم الاوصیا

آن ثنا خوان تو، این ثناگوی تو است

بر درت سائلم، کی شود شاملم

کز بهشت دلم، بشنوم بوی تو

گفتگویم تویی، آرزویم تویی

آبرویم تویی، ای دلم سوی تو

یا اباالمنتظَر، مرغ دل تا سحر

می زند بال و پر، بر سر کوی تو

سیدی میثمم، مهر تو همدمم

از تو گویم ثنا ایها العسکری

حاج غلام رضا سازگار

### قصیده میلاد

میوزد طرفه نسیمی که دم روحانیست

همه جا جلوه یار و همه جا نورانیست

شب وجد و شب شادی شب مدحت خوانیست

هشتأمین روز همایون ربیع الثانیست

از محیط عظمت گوهر زهرا آمد

البشاره حسن دیگر زهرا آمد

آمد از برج ولایت قمر یازدهم

یا ز دریای امامت گهر یازدهم

یاز سینای نبوت شجر یازدهم

حجت یازدهم دادگر یازدهم

خرم این گلشن توحید و

گل یاسمنش

می برد دل زهمه حسن حسن در حسنش

کبریا وجه و نبی صورت و حیدر سیرت

حسنی حسن و حسینی دم و زهرا عصمت

یازده ماه به یک آینه در یک صورت

عجبا یک پسر و این همه مجد و عظمت

خاکیان مژده که امروز درخشید به خاک

گوهر ده یم نور و یم یک گوهر پاک

این پسر کیست که پیر خردش خاک در است

به خدا از همه خوبان جهان خوبتر است

این پسر آینه طلعت خیر البشر است

بشنوید این پدر حجت ثانی عشر است

صلوات همه بر ماه جمال پدرش

پدر و مادر من باد فدای پسرش

عسکر او ملک و حوری و جن و بشرند

پرتویی از رخ او اختر و شمس و قمرند

خلق عالم به گدایی درش مفتخرند

همه خوبان جهان منتظر منتظَرند

منتظر کیست همان حجت ثانی عشر است

یوسف فاطمه مهدی خلف این پسر است

این پسر والی شهر قدر و ملک قضاست

این پسر عیسی جان با نفس روح فزاست

این پسر شافع و فریاد رس روز جزاست

این گل باغ علی بن جوادبن رضاست

روز حق حسن نبی بازوی حیدر دارد

آنچه خوبان همه دارند فزونتر دارد

اهل معنی ولی ذوالمننش می خوانند

اختران جمله مه انجمنش می خوانند

عارفان واقف سر و علنش می خوانند

پای تا سر هه حسن حسنش می خوانند

سرو قد ماه جبین گلرخ و شیرین دهن است

حسن است این حسن است این حسن است این حسن است

دیده را فیض ملاقات حق از دیدارش

مهر افتاده به خاک قدم زوارش

همه دم ذکر خدا بر لب گوهر بارش

همه جا سامره با یاد گل رخسارش

ملک پهناور هستی به قدومش گلشن

دیده حضرت هادی به جمالش روشن

ای دل اهل ولا زائر سامرایت

کعبه خلق جهان روی جهان آرایت

حسن و حسن ز پا تا سر و سر تا

پایت

فرش از بال ملائک حرم زیبایت

ای همه خلق جهان سائل لطف و کرمت

شود آیا که برم سجده به خاک حرمت

کیستی تو پسر فاطمه زهرایی

نبوی خلق و علی خوی و حسن سیمایی

جلوه سیزدهم یازدهم مولایی

حسن عسگری و گوهر ده دریایی

مکتب بندگی و دوستی ات هم عهدی است

پدرت هادی و فرزند عزیزیت مهدی است

من کیم بنده آلوده دربار توام

گنهم کرده گرفتار و گرفتار توام

با دو دست تهی خویش خریدار توام

چه کنم تو گل من هستی و من خار توام

دوست دارم که به جز دوست خطابم نکنی

بپذیری و بخوانی و جوابم نکنی

نگهی بر من و بر دیده گریانم کن

نظری بر دل و بر حال پریشانم کن

غرق عصیانم،غرق یم غفرانم کن

بلکه با خاک درت پاک ز عصیانم کن

هرکه ام هر چه بدم میثم این در گاهم

ذاکرم ذاکر اولاد رسول اللهم

حاج غلامرضا سازگار

## ولای عسکری

در دل آزادگان با شد ولای عسکری

جان هر آزاده ای گردد فدای عسکری

می ستیزد با ستمکاران وبا بیگانگان

آن که می باشد به عالم آشنای عسکری

ای که دست خود زنی بر دامن پر مهر او

سعی کن تا پا گذاری جای پای عسکری

بار الها قسمت وروزی ما کن از کرم

مرقد وصحن وسرای با صفای عسکری

بهر حفظ دین وقرآن شد شهید زهر کین

عالمی اندوهگین باشد برای عسکری

آسمان گرید زداغ جانگدازش ای دریغ

سرزمین سامرا شد کربلای عسکری

مادرش زهرای اطهر سوگواری می کند

هر کجا بر پا بود سوز و عزای عسکری

تسلیت گوید به نزد مهدی صاحب زمان

(حافظی)از ماتم محنت فزای عسکری

محسن حافظی

## عاشقا

عاشقا، مستانه گی از سر بگیر

ساقی از ره می رسد ساغر بگیر

مرغ دل را از قفس آزاد کن

با پرستوهای عاشق پر بگیر

پر بزن تا کویِ یارِ مَه لقا

جا به بامِ خانه دلبر بگیر

گرچو من بشکسته بالی غم مخور

با ولای یار بال و پر بگیر

جشن میلاد امام عسگری

آمده عیدی ز پیغمبر بگیر

هر چه می خواهد دلت از یُمن او

از یَدِ پر قدرت حیدر بگیر

طالب عفوی اگر با یا حسن

دامن محبوبه داور بگیر

شیعه می نازد بنام عسگری

یا اباالمهدی امام عسگری

کیست او بر شیعیان مولاستی

کیست او نور دل طاهاستی

کیست او ابن الرضا، بابُ الهدی

پور حیدر زاده زهراستی

کیست او کز مقدمش هفت آسمان

غرق زینب باشد و غوغاستی

کیست او اندر رهش پیغمبران

دست بر سینه همه برپاستی

کیست او سرمایه هستی حق

یاسِ بی مثل جهان آراستی

کیست او عشق خدای سرمدی

عاشقی را بهترین معناستی

او امام عسگری باشد که بر

خستگان عشق مولاناستی

شیعه می نازد بنام عسگری

یا اباالمهدی امام عسگری

ای تجلی خدا سیمای تو

جلوه حق چهره زیبای تو

پرچم شیعه به دوشت استوار

اعتدالش از قد رعنای تو

کی شود ای جرعه بخش عاشقان

ساغری می نوشم از صهبای

تو

ای دَهُم فرزند دلبند علی

کی شود بوسه زنم بر پای تو

جانثار مکتب پاک توایم

در شب میلاد پر غوغای تو

سامرا امشب ندارد زائری

ای فدایت عاشق شیدای تو

میهمان بزم میلاد توایم

تا بیاد مهدی تنهای تو

شیعه می نازد بنام عسگری

یا ابا المهدی امام عسگری

حمد و تسبیح تو را قرآن کند

فخر بر تو حضرت سبحان کند

نورِ پاکت دیده را روشن کند

ظرف دلها را پر از ایمان کند

دردهای بی شمار شیعه را

عشق پاکت دلبرا درمان کند

یاد تو ای رهبر تحت نظر

مشکلات شیعه را آسان کند

اقتدارت همچنان پاینده است

گر عدو خانه به تو زندان کند

عشق تو خورشید سازد ذره را

هر دل شوریده را سلمان کند

شد دعای بزم میلادت شها

مهدیت ما را به خود مهمان کند

شیعه می نازد بنام عسگری

یا اباالمهدی امام عسگری

ای به دوشَت پرچم عِز و شَرَف

ای شده بر غربت دوران هدف

پورِ جود و سبط زهد و نجلِ حق

سائلان گِردِ حریمت صف به صف

مادرت بانویِ یثرب فاطمه

بابِ تو شیرِ خدا شاهِ نجف

سلبِ آزادی شد اَز تو تا شود

سدِّ راهِ مهدی آن نورِ خَلَف

حرمتت را زیرِ پا بگذاشتند

قدر تو نشناختند ای وا اَسَف

حقْ مُقَدَّر کرد تا فرزند تو

باز هم احیا کند عدل و شرف

بی نیاز از خلق عالم می شود

هر که آرد ذرّه ای عشقت به کف

شیعه می نازد بنام عسگری

یا اباالمهدی امام عسگری

عاشقان دارد صفایی سامرا

بارگاه جانفزایی سامرا

کعبه دلهای عاشق سامرا

قبله جانهای مایی سامرا

هم نجف هم مشهدی و هم بقیع

کاظمینی، کربلایی سامرا

زائر هر روز تو مهدی بُوَد

با نوایش آشنایی سامرا

سوی خود هر عاشقی را می کشی

با کمال دلربایی سامرا

کاش من در خون خود غلطان شَوَم

تا بگیرم در تو جایی سامرا

عاشقی آواره ام من آمدم

کُنج تو گیرم سرایی سامرا

شیعه می نازد بنام عسگری

یا ابا المهدی امام عسگری

**میلاد نور**

مژده که

میلاد نور دل یاسین است

پاره ای از تن امیرالمومنین است

تبریک ما بر مهدی چشمت روشن یا مهدی

این نوزاد زیبا، زهرا را نور عین است

عسکری طالب خون سرخ حسین است

تبریک ما بر مهدی چشمت روشن یا مهدی

دسته گل اورید که عسکری آمده

از بهر جهانیان رهبری آمده

تبریک ما بر مهدی چشمت روشن یا مهدی

بشکفته یک گلی از گلشن احمدی

شاخه ای از گل زیبای محمدی

تبریک ما بر مهدی چشمت روشن یا مهدی

امشب در سامرا سرور و شادی بر پاست

چون جشن میلاد عسکری، ابن الرضاست

تبریک ما بر مهدی چشمت روشن یا مهدی

## ده مژده

ده مژده که نخل دل ما برگ و بری داد

زیرا شجر باغ رسالت ثمری داد

ای ساقی گل چهره بده باده که امشب

بر ما صدف بحر ولایت گهری داد

از نسل نبی و علی و فاطمه خالق

بر خلق جهان بار دگر راهبری داد

جبریل امین گفت به احمد که خداوند

بر امت تو بار دگر تاج سری داد

تا آنکه بشر را برساند به تکامل

بر هادی دین بهر هدایت پسری داد

بر عسکریان مژده بده حضرت معبود

بر مکتب شرع نبوی زیب و فری داد

آمد پدر مهدی موعود بدنیا

کز آمدنش تیر دعا را اثری داد

روبه صفتان را هله اعلام خطر کن

چون حق در بر آتش به کف ما سپری داد

آمد به جهان آنکه خدا خلق جهان را

از جلوه او مهدی نیکو سیری داد

آمد به جهان آنکه به یک گوشه چشمی

بر محفل ما شور و صفای دگری داد

آمد به جهان آنکه پی یاری قرآن

با منطق خود پاسخ هر خیزه سری داد

آمد به جهان آنکه به پیغام پیمبر

هشدار کفار چو پیغامبری داد

آمد به جهان آنکه شب تیره ماه را

در پرتو اشراق همایون سحری داد

آمد به جهان

آنکه همه بیخبران را

او واقعه روز قیامت خبری داد

با ماه بگوئید نتابد که به زهرا

خلاق جهان باز فروزان قمری داد

از بهر نظر خواهی صاحب نظران حق

ما را به جهان رهبر صاحب نظری داد

در شهر هنر خامه هر بی هنری را

با تیغ زبان سرخط علم و هنری داد

مرغ دل ژولیده به پرواز در آمد

او آمد و بر مرغ دلش بال و پری داد

## آینه حسن خداوند

ای که خورشید فلک محو لقای تو بود

ماه را روشنی از نور و ضیای تو بود

توئی ان آینه حسن خداوند کریم

که عیان نور الهی ز لقای تو بود

معدن جود و سخنائی تو که از فرط کرم

دو جهان ریزه خور خوان عطای تو بود

ولی حق حسن العسکری ای آنکه قضا

مجری امر تو و بنده رای تو بود

حجت یازدهم نور خدای پور علی

ای که ایجاد دو عالم ز برای تو بود

من کجا مدح و ثنای تو توانم گفتن

ای که قرآن همه در مدح و ثنای تو بود

نه همین جای تو در سامره تنها باشد

که به دلهای محبان تو جای تو بود

بی ولای تو عبادت ز کسی نیست قبول

شرط مقبولی طاعاتی ولای تو بود

نسبت قامت سرو تو بطوبی ندهم

ز آنکه طوبی خجل از قد رسای تو بود

چه غم از تابش خورشید قیامت دارد

آنکه در روز جزا زیر لوای تو بود

همه شب قرب جوارت ز خدا می طلبم

که مرا در سر شوریده هوای تو بود

در جوار تو ز حق خواهش جنت نکنم

جنت ما به خدا صحن و سرای تو بود

دیده گریان نشود روز جزا در محشر

هر که گریان به جهان بهر عزای تو بود

تو ظهور پسر خویش طلب کن ز خدا

چونکه مقبول خداوند دعای تو بود

تا ابد بر

تو و اجداد گرام تو درود

غیر از این هر چه بگویم نه سزای تو بود

چه به جز ذکر و ثنای تو بگوید (خسرو)

بهترین طاعت حق ذکر و ثنای تو بود

### ای آفتاب مهر

ای آفتاب مهر تو روشنگر وجود

در پیشگاه حکم تو ذرات در سجود

ای میر عسکری لقب ای فاطمی نسب

آن را که نیست مهر تو از زندگی چه سود

علمت محیط بر همه ذرات کاینات

فیضت نصیب، بر همه در غیب و در شهود

تاریخ تابناک حیاتت، گر اندک است

بر دفتر مفاخر اسلامیان فزود

عیسی دمی و پرتو رأی منیر تو

زنگار کفر از دل نصرانیان زدود

این افتخار گشته نصیبت که از شرف

در خانه تو مصلح کل دیده برگشود

ای قبله مراد که در برکه السّباع

شیران به پیش پای تو آرند سر فرود

قربان دیده ای که به بزم تو فاش دید

جای قدوم عیسی و موسی و شیث و هود

قرآن ناطقی تو و قرآن پاک را

الحق مفسّری، ز تو شایسته تر نبود

دشمن بدین کلام ستاید ترا که نیست

در روزگار، چون تو به فضل و کمال و جود

شادی به نزد مردم غمدیده نارواست

جان ها فدای لعل لبت کاین سخن سرود

مدح شما، ز عهده مردم برون بود

ای خاندان پاک که یزدانتان ستود

از نعمت ولای شما خاندان وحی

منّت نهاد بر همگان، خالق و دود

ای پورهادی، ای حسن العسکری ز لطف

بپذیر، از «مؤید» دلخسته این درود

(سیّد رضا مؤیّد)

## جمال عسکری

باز گیتی روشن آمد از جمال عسکری

ماه گردون شد خجل پیش هلال عسکری

موکب اجلال او چون شد پدید از گرد راه

محور آمد هر جلالی در جلال عسکری

هادی دین می برد دست دعا پیش خدا

چشم حق بینش چو می بیند جمال عسکری

من چو گویم در مقام و حسن این کودک که هست

منطق پیر خرد مات از کمال عسکری

تا تقرّب بر خدا جویند خلق نه فلك

روبد هر یک بامژه گرد نعال عسکری

عصمت زهرا عیان از چهره زیبای او

خصلت حیدر ببینی در خصال عسکری

رشك کوثر

بُرد از لعل لب جانبخش او

ماه گردیده خجل از خط و خال عسکری

گلشن جاوید گردد هر زمین شوره زار

چون ببیند موکب فرخنده فال عسکری

دانش سرشار او تا کرد تفسیر کتاب

عالمی سیراب گردید از زلال عسکری

رستگار و ثابت امید است از لطفش شوید

مورد غفران حی لایزال عسکری

(ثابت)

## شیعیان مژده

شیعیان مژده که از پرده برون یار آمد

عسکری پورنقی مظهر دادار آمد

گشت از کان کرم گوهر پاکی ظاهر

ز صدف آن دُر تابنده به بازار آمد

شد تولد ز سلیل آن مه تابنده حق

سامره از قدمش جنت الانهار آمد

بهر مولود حسن پورنقی از دل عرش

تهنیت باد ز خلاق جهاندار آمد

با صفات احدی کرد تجلی به جهان

نور چشم علی و احمد مختار آمد

نام نیکوش حسن خوی حسن روی حسن

باب مهدی زمان کاشف الاسرار آمد

حامی دین محمد(صلی الله علیه وآله) متولد گردید

عسکری فخر ز من سرور و سالار آمد

فخر مُلک دوسرا جان و دل اهل ولا

خسرو هادی عشر رحمت غفار آمد

گشت از مقدم وی باغ ولایت خرم

چون که از گلشن دین آن گل بی خار آمد

خواست حق رحمت خود را برساند بر خلق

صورتی ساخت که با سیرت دادار آمد

نور او نور خدا بود به عالم تابید

روی او شمع هُدی بود شب تار آمد

خُلق غفاری از او خُوی رحیمی ظاهر

مظهر ذات خدا آن گل گلزار آمد

(قاضی نظام)

### نخل ریاض

ای نخل ریاض علوی برگ و برت سوخت

از آتش بیداد ز پا تا به سرت سوخت

ای یازدهم اختر پر نور ولایت

خورشید ز هجر رخ همچون قمرت سوخت

ای پاره قلب نبی و زاده زهرا

از آتش زهر ستم و کین جگرت سوخت

از داغ جهان سوزِ تو در دشت محبّت

چون لاله سوزان دل مهدی پسرت سوخت

چون مشعل افروخته در سوگ و عزایت

ای وای دل مهدی نیکوسیرت سوخت

در فصل شباب از ستم و کینه دشمن

چون شمع شب افروز ز پا تا به سرت سوخت

ای جان جهان «حافظی» سوخته دل گفت

قلب همه از داغ دل پرشررت سوخت

(محسن حافظی)

### شهادت

### رسانده زهر جفا

رسانده زهر جفا تا به چرخ آه مرا

گرفته است زکف معتمد رفاه مرا

به زندگانی من نیز زهر خاتمه داد

به دست و پیکر لرزان ببین گواه مرا

رسیده بر لب بام آفتاب زندگیم

بخوان غلام من از پشت پرده ماه مرا

بیا امید دلم مهدیم دگر مگذار

تو بیش از این به رهت منتظر نگاه مرا

بیا و آب بنوشان تو بر پدر دم مرگ

که نیست تاب و توان جسم همچو کاه مرا

تو در برم بنشین تا مگر که بنشانی

ز اشک دم به دم خود شرار آه مرا

به غربت تو و مظلومی تو می سوزم

چو گیرد اتش بیداد جایگاه مرا

سید رضا مؤید

## پدری در دم مرگ

پدری در دم مرگ است و به بالین پسرش

پسری اشک فشان است به حال پدرش

پدری جام شهادت به لبش بوسه زده

پسری سوخته از داغ مصیبت جگرش

پسری را که بود نبض دو عالم در دست

شاهد داغ پدر آه و دل و چشم ترش

حسن العسکری از زهر جفا می سوزد

حجهابن الحسن از غم شده گریان به برش

چار ساله پسری مانده و صد ها دشمن

که خداوند نگه دارد و از هر خطرش

دشمن افکنده زپا نخل امامت را باز

کند اندیشه به نابودی یکتا ثمرش

خانه را که عدو دست به غارت زده است

اتش ظلم بر افروخته از بام و درش

آه از آن روز که شد غیبت مهدی آغاز

غیبتی را که بود خون شهیدان اثرش

آنکه امروز جهان زنده و قائم از اوست

بار الها که مؤید نفتد از نظرش

سید رضا مؤید

**خدا خبر دارد**

زچشم پر گهر من خدا خبر دارد

زجان پر شرر من خدا خبر دارد

که بود معتمد و ظلم او چگونه شکست

ز کینه بالو و پر من خدا خبر دارد

زهمزمانی با سه خلیفه در شش سال

چه آمده به سر من خدا خبر دارد

زسوز زهر شرر زا چگونه می گذرد

زشام تا سحر من خدا خبر دارد

شرار زهر ستم همچو شمع آبم کرد

زسوزش جگر من خدا خبر دارد

میان این همه دشمن چه ها کند مهدی؟

زغربت پسر من خدا خبر دارد

زبعد من برسد غیبت خدائی او

زصب منتظَر منخدا خبر دارد

سید رضا مؤید

## بیا یابن الحسن

شد عزای باب مظلومت بیا یابن الحسن

جان به قربان تو ای صاحب عزا یابن الحسن

عسگری مسموم شد از زهر بیداد و ستم

کز غمش سوزد دل اهل ولا یا بن الحسن

در عزای عسگری آید زنای اهل دل

صد فغان همراه با شور ونوا یابن الحسن

آب شد شمع وجودش زاتش زهر ستم

خاک غم بر سر کنم زین ماجرا یابن الحسن

در جوانی رفت از دنیا امام عسگری

شد کویر دل از این غم شعله زا یابن الحسن

این مصیبت را زسوز سینه و با اشک وآه

تسلیت گوئیم امشب بر شما یابن الحسن

گاه از هجران جانسوز تو سوزم همچو شمع

گاه از فقدان آن نور هدی یابن الحسن

دست رد بر سینه ام امشب مزن زیرا که من

با محبان تو هستم آشنا یابن الحسن

**شاهد شبهای من**

سامرا ای شاهد شبهای من

خوشه چین خرمن غمهای من

مرغ دل از خاک تو پر می کشد

جام کوچ سرخ را سر می کشد

اینهمه غم که دلم را پر نمود

قامت خورشید را خم کرده بود

گاه رنجور از اسارت می شدم

شاهد صدها جسارت می شدم

گاه می شد از جفای ناکسان

می شدم همخانه با درّندگان

مانده خورشید توانم در شفق

نیست در عُمق نگاه من رمق

چار ساله کودکم با چشم زار

می کشد در سجده هایش انتظار

او پرا ز احساس درد بی کسی است

اشک چشم او پراز دلواپسی است

ساقی یک جرعه آب زمزم است

زخم تشنه بودنم را مرهم است

مثل من که خوانده ام او را به بر

فاطمه خوانده است او را پشت در

بر غریبی علی مؤمن شده

شاهد جان دادن محسن شده

او کتاب پر ز درد فاطمه است

یوسف صحرا نوردِ فاطمه است

انتقام فاطمه در خشم اوست

ذوالفقار مرتضا در چشم اوست

او بود احیاگر قرآن و حج

شیعیان اَلصّبر مِفْتاحُ الْفَرَج

### گرد ماتم

عسکری از دارفانی دیده بسته

گرد ماتم بر رخ مهدی نشسته

ای حسن جان، ای حسن جان، ای حسن جان (۲)

گشته سامرا دوباره ودای غم

بر پدر صاحب زمان بگرفته ماتم

ای حسن جان، ای حسن جان، ای حسن جان (۲)

عازم جنت شده با قلب سوزان

نزد زهرا و پیمبر گشته مهمان

ای حسن جان، ای حسن جان، ای حسن جان (۲)

او بدست معتصم گردیده مسموم

قلب پاک انورش را کرده مغموم

ای حسن جان، ای حسن جان، ای حسن جان (۲)

شستشو داده پسر جسم لطیفش

شد به سامرا مکان قبر شریفش

ای حسن جان، ای حسن جان، ای حسن جان (۲)

### سوز داغ عسکری

می زند آتش به قلبم سوز داغ عسکری

گیرد امشب اشک من هر دم سراغ عسکری

شد به سن کودکی فرزند دلبندش یتیم

گشت دُرّ اشک مهدی چلچراغ عسکری

در دل صحرای غم ها و به دشت سرخ عشق

لاله سان شد قلب ما خونین ز داغ عسکری

بس که اندوه فراوان دید از جور خسان

شد لبالب از می غم ها ایاغ عسکری

با گلاب اشک و با سوز درون گوید سخن

«حافظی» آن بلبل خوش خوان باغ عسکری

(محسن حافظی)

### امروز عسکری ...

امروز عسکری ز جهان دیده بسته است

قلب جهان و قطب زمان، دل شکسته است

آن حجت خدای ز بیداد معتصم

پیوند زندگانیش از هم گسسته است

صاحب عزاست صاحب عصر، اندرین عزا

روحش به چارسالگی از کینه خسته است

بر چهره امام زمان، آن دُر یتیم

از باد ظلم گرد یتیمی نشسته است

در خانه ای که مرکز اندوه و ماتم است

دشمن کمر به غارت آن خانه بسته است

از لطف آن که ناز کند بَرد بر خلیل

صاحب زمان ز آتش بیداد رسته است

اندر بقیع و سامره و کربلا و طوس

گل های فاطمه بنگر دسته دسته است

(سیّد رضا مؤیّد)

## شهادت

### در شهادت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام

علامه مجلس رحمه اللّه در (جلاءالعیون) فرموده: ابن بابویه رحمه اللّه و دیگران روایت کرده اند از مردی از اهل قم که گفت: روزی حاضر شدم در مجلس احمد بن عبیداللّه بن خاقان که از جانب خلفاء والی اوقاف و صدقات بود در قم و نهایت عداوت نسبت به اهل بیت رسالت داشت، پس در مجلس او مذکور شد احوال سادات علوی که در سرّ من راءی می بودند و مذهبهای ایشان و صلاح و فساد و قرب و منزلت ایشان نزد خلیفه هر زمان. احمد بن عبیداللّه گفت که من در سرّ من راءی ندیدم از سادات علوی کسی مانند حسن بن علی عسکری علیه السلام در علم و زهد و امراء و سادات و وقار و مهابت و عفّت و حیا و شرف و قدر و منزلت نزد خلفاء و امراء و سادات و سایر بنی هاشم او را مقّدم می داشتند بر پیران خود، و صغیر و کبیر

ایشان تعظیم او می نمودند و همچنین وزراء و امراء و سایر اهل عسکر و اصناف

خلق در اعزاز و اکرام او دقیقه ای فرو نمی گذاشتند.

من روزی در بالای سر پدر خود ایستاده بودم در روز دیوان او، ناگاه دربانان و خدمتکاران دویدند و گفتند: ابن الّرضا علیه السلام در در خانه ایستاده است پدرم با صدای بلند گفت: رخصت دهید او را و به مجلس در آورید. ناگاه دیدم مردی داخل شد گندم گون و گشاده چشم و خوش قامت و نیکو روی و خوش بدن در اوّل سنّ جوانی و من در او مهابتی و جلالتی مشاهده کردم چون نظر پدرم بر او افتاد از جای جست و به استقبال او شتافت و هرگز ندیدم که چنین کاری نسبت به احدی از بنی هاشم یا امرا خلیفه یا فرزندان او بکند چون به نزدیک او رسید دست در گردن او در آورد و دستهای او را بوسید و دسن او ر گرفت و در جای خود نشانید و با ادب در خدمت او نشست و با او سخن می گفت و از روی تعظیم او را به کنیت خطاب می نمود و جان خود و پدر و مادر خود را فدای او می کرد. من از مشاهده این احال تعجّب می کردم ناگاه دربانان گفتند موفّق که خلیفه آن زمان بود می آید. و قاعده چنان بود که چون خلیفه به نزد پدرم می آمد بیشتر حاجبان و یساولان و خدمتکاران مخصوص او می آمدند و از نزدیک پدرم تا درگاه خلیفه دو صف می ایستادند تا آنکه خلیفه می آمد و بیرون می رفت. و با وجود استماع آمدن خلیفه باز پدرم روی به او داشت و با اوسخن می گفت تا آنکه غلامان مخصوص او پیدا شدند. پس

گفت: فـدای تو شوم! اکنون اگر خواهی برخیز، غلامان خود را امر کرد که او را از پشت صف مردم ببریـد که نظر یساولان بر آن حضرت نیفتد. باز پدرم برخاست او را تعظیم کرد و میان پیشانیش را بوسید و او را روانه کرد و به استقبال خلیفه رفت، من از حاجبان و غلامان پـدر خود پرسـیدم که این مردکی بود که پدرم این قدر مبالغه در اعزاز و اکرام او نمود؟ گفتند: او مردی است از اکابر عرب حسن بن علی نام دارد و معروف است به ابن الرّضا پس تعجّب من زیاد گردیـد و در تمام آن روز در فکر و تحیّر بودم.

چون شب پـدرم به عادتی که داشت بعـد از نماز شام و خفتن نشـست و مشـغول دیـدن کاغذها و عرایض مردم شد که روز به خلیفه عرض نمایـد. من نزد او نشسـتم پرسـید که حاجتی داری؟ گفتم: بلی، اگر رخصت فرمایی سؤال کنم. چون رخصت داد گفتم: ای پـدر! کی بود آن مردی که امروز بامـداد در تعظیم و اکرام او مبـالغه را از حّه گذرانیـدی و جان خود و پـدر و مادر خود را فـدای او می کردی؟ گفت: ای فرزند! این امام رافضـیان است، پس ساعتی ساکت شد و گفت: ای فرزند! اگر خلافت از بنی عبّاس به در رود کسی از بنی هاشم به غیر آن مرد مستحقّ آن نیست، زیرا که او سزاوار خلافت است به سبب اتّصاف او به زهد و عبادت و فضل و علم و کمال و عفّت نفس و شـرافت نسب و علّو حسب و سایر صفات کمالیّه، اگر می دیدی پدر او را

مردی بود در نهایت شرافت و جلالت و فضیلت و علم و فضل و کمال، پس از این سخنان که از پدرم شنیدم خشم من زیاده گردید و تفکّر و تحیّر من افزون شد.

بعد از آن پیوسته از مردم تفحّص احوال او می نمودم، پس نسنیدم از وزراء و کتّاب و امراء و سادان و علویّان و سایر مردم به غیر تعریف و توصیف و فضل و جلالت و علم و بزرگواری او امام رافضیان است. پس قدر و منزلت او در نظر من عظیم شد و رفعت و شأن او را دانستم، زیرا که از دوست و دشمن به غیر نیکی و بزرگی او چیزی نشنیدم. پس مردی از اهل مجلس از او سؤال کند یا نام او را با نام امام حسن مقرون گرداند؟ جعفر مردی بود فاسق و فاجر وشرابخوار و بدکردار، مانند او کسی در رسوایی و بی عقلی و بدکاری ندیده بودم، پس جعفر را مذمت بسیار کرد باز به ذکر احوال آن حضرت برگشت و گفت: به خدا سوگند! در هنگام وفات حسن بن علی علیه السلام حالتی بر خلیفه و دیگران عارض شد که من گمان نداشتم که در وفات هیچ کس چنین امری تواند شد.

این واقعه چنان بود که روزی برای پدرم خبر آوردند که ابن الّرضا رنجور شده، پدرم به سرعت تمام نزد خلیفه رفت و خبر را به خلیفه داد، خلیفه پنج نفر از معتمدان و مخصوصان خود را با او همراه کرد یکی از ایشان تحریر خادم بود که از محرمان خاصّ خلیفه بود، امر کرد ایشان را که پیوسته ملازم خانه آن حضرت باشند

و بر احوال آن حضرت برود و از احوال او مطّلع گردند و طبیبی را مقرّر کرد که هر بامداد و پسین نزد آن حضرت برود و از احوال او مطّلع باشد بعد از دور روز برای پدرم خبر آوردند که مرض آن حضرت صعب شده است و ضعف بر او مستولی گردیده است. پس بامداد سوار شد نزد آن حضرت رفت و اطبا را امر کرد که از خدمت آن حضرت دور نشوند و قاضی القضاه را طلبید و گفت ده نفر از علمای مشهور را حاضر گردان که پیوسته نزد آن حضرت باشند. ایشان اینها را برای آن می کردند که آن زهری که به آن حضرت داده بودند بر مردم معلوم نشود و نزد مردم ظاهر سازند که آن حضرت به مرگ خود از دنیا رفته. پیوسته ایشان ملازم خانه آن حضرت بودند تا آنکه بعد از گذشتن چند روز از ماه ربیع الا ول آن امام مظلوم از دار فانی به سرای باقی رحلت نمود و از جور ستمکاران و مخالفان رهایی یافت.

چون خبر وفات آن حضرت در شهر سامره منتشر شد قیامتی در آن شهر برپا شد از جمیع مردم صدای ناله و فغان و شیون بلند گردید، خلیفه در تفحص فرزند سعادتمند آن حضرت درآمد، جمعی را فرستاد که بر دور خانه آن حضرت حراست نمایند و جمیع حجره ها را تفحص نمایند شاید آن حضرت را بیابند و زنان قابله را فرستاد که کنیزان آن حضرت را تفحص کنند که مبادا حمل در ایشان باشد پس یکی از زنان گفت که یکی از کنیزان آن جناب را احتمال حملی

هست، خلیفه نحریر خادم را بر او موکل گردانید که بر احوال او مطلع باشد تا صدق و کذب آن سخن ظاهر شود بعد از آن متوجه تجهیز آن جناب شد. جمیع اهل بازارها مطلع شدند صغیر و کبیر و وضیع و شریف خلایق در جنازه آن برگزیده خالق جمع آمدند. پدرم که وزیر خلیفه بود با سایر وزراء و نویسندگان و اتباع خلیفه و بنی هاشم و علویان به تجهیز آن امام زمان حاضر شدند و در آن روز سامره مانند صحرای قیامت بود از کثرت ناله و شیون و گریه مردم چون از غسل و کفن آن جناب فارغ شدند خلیفه ابوعیسی را فرستا که بر آن جناب نماز کند چون جنازه آن جناب را برای نماز بر زمین گذاشتند ابوعیسی به نزدیک حضرت آمده و کفن را از روی مبارک دور کرد و برای رفع تهمت خلیفه علویان و هاشمیان و امراء و وزراء و نویسندگان و قضات و علماء و سایر اشراف و اعیان را نزدیک طلبید و گفت: بیایید و نظر کنید که این حسن بن علی فرزندزاده امام رضا علیه السلام است بر فراش خود به مرگ خود مرده است و کسی آسیبی به او نرسانیده است و در مدت مرض او اطباء و قضات و معتمدان و عدول حاضر بودند و بر احوال او مطلع گردیده اند و بر این معنی شهادت می دهند پس پیش ایستاد و بر آن حضرت نماز خواند بعد از نماز، آن جناب را در پهلوی پدر بزرگوار خود دفن کردند و بعد از آن خلیفه متوجه تفحص و تجسس فرزند حضرت شد؛ زیرا

شنیده بود که فرزند آن جناب بر عالم مستولی خواهد شد و اهل باطل را منقرض خواهد کرد. چندان که تفحص کردند چیزی از آن حضرت نیافتند و آن کنیز را که گمان حمل به او برده بودند تا دو سال تفحص احوال او می کردند و اثری ظاهر نشد.

پس موافق مذهب اهل سنت، میراث آن حضرت را قسمت کردند برای مادر و جعفر کذاب که برادر آن جناب بود و مادرش دعوی کرد که من وصی اویم و نزد قاضی به ثبوت رسانیده باز خلیفه در تفحص فرزند آن جناب بود و دست از تجسس بر نمی داشت. پس جعفر کذاب نزد پدر من آمد و گفت: می خواهم منصب برادرم را به من تفویض نمایی، من تقبل می نمایم که هر سال دویست هزار دینار طلا بدهم. پدرم از استماع این سخن در خشم شد گفت: ای احمق! منصب برادر تو منصبی نیست که به مال و تقبل توان گرفت و سالها است که خلفاء شمشیر کشیده اند و مردم را می کشند و زجر می نمایند که [مردم] از اعتقاد به امامت پدر و برادر تو برگردند نتوانستند اگر تو نزد شیعیان مرتبه امامت داری همه به سوی تو خواهند آمد و تو را احتیاج به خلیفه و دیگری نیست و اگر نزد ایشان مرتبه ای نداری خلیفه و دیگری این مرتبه را برای تو تحصیل نمی توانند کرد. و پدرم به این سخن خفت عقل و سفاهت و عدم دیانت او را دانست امر کرد دیگر او را به مجلس راه ندهند و بعد از آن به مجلس پدرم راه نیافت تا پدرم فوت شد، تا امروز خلیفه

تفحص از فرزند آن جناب می کند و بر آثار او مطلع نمی شود و دست بر او نمی یابد. (۵۹)

ابن بابویه به سند معتبر از ابوالادیان روایت کرده است که من خدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام را می نمودم و نامه های آن جناب را به شهرها می بردم. پس روزی در بیماری ای که در آن مرض به عالم بقاء رحلت فرمودند مرا طلبیدند و نامه ای چند نوشتند به مداین و فرمودند که بعد از پانزده روز باز داخل سامره خواهی شد و صدای شیون از خانه من خواهی شنید و مرا در آن وقت غسل دهند، ابوالادیان گفت: ای سید! هرگاه این واقعه هائله روی دهد امر امامت با کیست؟ فرمود: هرکه جواب نامه مرا از تو طلب کند او امام است بعد از من، گفتم: دیگر علامتی بفرما، فرمود: هر که بر من نماز کند او جانشین من خواهد بود، گفتم: دیگر بفرما، گفت: هرکه بگوید که در همیان چه چیز است او امام شما است. ابوالا دیان گفت: مهابت حضرت مانع شد که بپرسم کدام همیان، پس بیرون آمدم و نامه ها را به اهل مداین رسانیدم و جوابها گرفته برگشتم چنانچه فرموده بود.

روز پانزدهم داخل سامره شدم صدای نوحه و شیون از منزل منور آن امام مطهر بلند شده بود چون به در خانه آمدم جعفر [کذاب] را دیدم که به در خانه نشسته و شیعیان برگرد او بر آمده اند و او را تعزیت به وفات برادر و تهنیت به امامت خود می گویند، پس من در خاطر خود گفتم که اگر این امام است امامت نوع دیگر شده، این فاسق کی

اهلیت امامت دارد؛ زیرا که پیشتر او را می شناختم که شراب می خورد و قمار می باخت و طنبور می نواخت. پس پیش رفتم و تعزیت و تهنیت گفتم و هیچ سؤال از من نکرد، در این حال (عقیـد خادم) بیرون آمـد و به جعفر کذاب خطاب کرد که برادر تو را کفن کرده انـد بیـا و بر او نماز کن، جعفر برخاست و شـیعیان با او همراه شدنـد چون به صـحن خانه رسـیدیم دیـدیم که حضـرت امام حسن عسکری علیه السلام را کفن کرده بر روی نعش گذاشته اند پس جعفر پیش ایستاد بر برادر اطهر خود نماز کند چون خواست تکبیر گوید طفلی گندم گون پیچیده موی گشاده دندانی مانند پاره ماه بیرون آمد و ردای جعفر را کشید و گفت: ای عمو! پس بایست که من سزاوارترم به نماز بر پدر خود از تو، پس جعفر عق ایستاد و رنگش متغیر شد.

آن طفـل پیش ایسـتاد و بر پـدر بزرگوار خود نمـاز کرد و آن جناب را در پهلوی امام علی نقی علیه السـلام دفن کرد و متوجه من شـد و گفت ای بصـری بده جواب نامه را که با تو است، پس تسـلیم کردم و در خاطر خود گفتم که دو نشان از آن نشانها که حضـرت امـام حسن عسـکری علیه السـلام فرموده بود ظـاهر شـد و یک علامت مانـده بیرون آمـدم پس حاجز وشابه جفعر گفـت: برای آنکـه حجت بر او تمـام کنـد که او امـام نیست، گفت: کی بـود آن طفـل؟ جعفر گفت: که واللّه! من او را هر گز ندیده بودم و نمی شناختم. پس در این حالت جماعتی از اهل قم آمدند و

سؤال کردند از احوال حضرت امام حسن عسکری علیه السلام چون دانستند که وفات یافته است پرسیدند که امامت با کیست؟ مردم اشاره کردند به سوی جعفر، پس نزدیک رفتند و تعزیت و تهنیت دادند و گفتند با ما نامه و مالی چند هست بگو که نامه ها از چه جماعت است و مالها چه مقدار است [تا] ما تسلیم کنیم. جعفر برخاست و گفت: مردم از ما علم غیب می خواهند، در آن حال خادم بیرون آمد از جانب حضرت صاحب الا مر علیه السلام و گفت با شما نامه فلان شخص و فلان و فلان هست و همیانی هست که در آن هزار اشرفی هست؛ در آن میان ده اشرف هست که طلا را روکش کرده اند، آن جماعت نامه ها و مالها را تسلیم کردند و گفتند هر که تو را فرستاده است که این نامه ها و مالها را بگیری او امام زمان است و مراد امام حسن عسکری علیه السلام همین همیان بود. پس جعفر کذاب رفت نزد معتمد که خلیفه به ناحق آن زمان بود و این واقعه را نقل کرد، معتمد خدمتکاران خود را فرستاد که صیقل کنیز حضرت امام حسن عسکری علیه السلام را گرفتند که آن طفل را به ما نشان ده، او انکار کرد و از او برای رفع مظنه ایشان گفت حملی دارم من از آن حضرت، به این سبب او را به ابن ابی الشوارب قاضی سپردند که چون فرزند متولد شد بکشند، بناگاه عبیداللّه بن یحیی وزیر مرد و صاحب الزنج در بصره خروج کرد ایشان به حال خود درماندند و کنیز از

خانه قاضی به خانه خود آمد. (۶۰)

ایضا به سند معتبر از محمّد بن حسن روایت کرده است که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در روز جمعه هشتم ماه ربیع الاـول سال دویست و شصتم از هجرت وقت نماز بامداد به سرای باقی رحلت فرمود و در همان شب نامه های بسیار به دست مبارک خود به اهل مدینه نوشته بود و در آن وقت نزد آن حضرت حاضر نبود مگر جاریه آن جناب که او را (صیقل) می گفتند و غلان آن جناب که او را (عقید) می نامیدند و آن کسی که مردم بر او مطلع نبودند یعنی حضرت صاحب الا مر علیه السلام. عقید گفت که در آن وقت حضرت امام حسن علیه السلام آبی طلبید که با مصطکی جوشانیده بودند خواست که بیاشامد، چون حاضر کردیم فرمود: اول آبی بیاورید که نماز کنم. چون آب آوردیم دستمالی در دامن خود گسترده و وضو ساخت و نماز بامداد را ادا کرد و قدح آب مصطکی که جوشانیده بودند گرفت که بیاشامد از غایت ضعف و شدت مرض دست مبارکش می لرزید و قدح بر دندانهای شریفش می خورد، چون آب را بیاشامید و صیقل قدح را گرفت روح مقدسش به عالم قدس پرواز نمود. شهادت آن حضرت به اتفاق اکثری از محدثان و مورخان در هشتم ماه ربیع الا ول دویست و شصتم هجرت بود، شیخ طوسی در (مصباح) (۶۱) اول ماه مذکور نیز گفته، و اکثر گفته اند که روز جمعه بود، و بضی چهارشنبه و بعضی یکشنبه نیز گفته اند، و از عمر شریف آن حضرت بیست و نه سال گذشته بود و

بعضی بیست و هشت نیز گفته اند و مدت امامت آن حضرت نزدیک به شش سال بود. (۶۲)

ابن بـابویه و دیگران گفته انـد که معتمـد آن حضـرت را به زهر شـهید نمود. و در کتـاب (عیون المعجزات) (۶۳) از احمد بن اسـحاق روایت کرده است که روزی به خدمت امام حسن عسکری علیه السلام رفتم حضرت فرمود که چگونه بود حال شما و آنچه مردم بودنـد از شکّ و ریب در باب امام بعد از من؟ گفتم: یابن رسول اللّه! چون خبر ولادت سـید ما و صاحب ما در قم به ما رسـید صـغیر و کبیر و شـیعیان قم همه اعتقاد به امامت آن جناب نمودنـد، حضـرت فرمود: مگر نمی دانی که هرگز زمین خالی از امام نمی باشـد که حجت خـدا باشد بر خلق. پس در سال دویست و پنجاه و نه هجرت حضـرت، والده خود را به حج فرسـتاد و او را خبر داد به وفـات خود در سـال دیگر و فتنه هـایی که بعـد از وفات او واقع خواهـد شـد، پس اسم اعظم الهی و مواریث پیغمبران و اسلحه و کتب حضرت رسالت را به صاحب الا مر علیه السلام تسلیم کرد و مادر آن جناب متوجه مکه شد، و آن جناب در ماه ربیع الا خر سـنه ۲۶۰ از دنیا رحلت نمود و در سرّ من راءی در پهلوی پـدر بزرگوار خود مـدفون گردید و عمر شریف آن جناب بیست و نه سال بود (تمام شد آنچه از جلاءالعیون نقل شده بود). (۶۴)

شیخ طوسی به سند خود روایت کرده از ابوسلیمان داود بن غسان بحرانی که گفت: خواندم نزد ابوسهل اسماعیل بن علی

نوبختی که شیخ متکلمین از اصحاب ما بوده در بغداد و صاحب جلالت بوده در دین و دنیا و کتی تصنیف کرده از جمله (کتاب الا نوار در تواریخ ائمه اطهار علیهم السلام) که فرمود ولادت با سعادت حضرت حجه بن الحسن علیه السلام به سامراء واقع شد سال دویست و پنجاه و شش. والده آن حضرت نامش صیقل و کنیه آن حضرت ابوالقاسم بوده به همین کنیه وصیت کرده بود رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم و فرموده اسم او اسم من و کنیه او کنیه من است، لقب او مهدی است و او است حجت و امام منتظر و صاحب الزمان علیه السلام. پس ابوسهل گفت که داخل شدم بر امام حسن عسکری علیه السلام در مرضی که به همان مرض از دنیا رحلت فرمود و در نزد آن حضرت بودم که امر فرمود خادم خود عقید را و این خادمی بود سیاه از اهل نوبه و خدمت کرده بود حضرت امام علی نقی علیه السلام را و پروریده و بزرگ کرده بود امام حسن علیه السلام را فرمود: ای عقید! بجوشان از برای من آب را با مصطکی، پس جوشانید و صیقل جاریه که مادر حضرت حجت علیه السلام باشد آن آب را برای امام حسن عسکری علیه السلام آورد. پس همین که قدح را به دست آن حضرت داد و خواست بیاشامد و دست مبارکش لرزید و قدح به دندانهای ثنایای نازنینش خورد پس قدح را از دست نهاد و به عقید فرمود داخل این اطاق می شوی می بینی کودکی را به حال سجده، او را بیاور نزد من.

ابوسـهل گوید که عقید گفت من داخل شدم به جهت پیدا کردن آن طفل ناگاه نظرم افتاد به کودکی که سر به سجده نهاده بود و انگشت سبابه را به سوی آسـمان بلنـد کرده بود پس سـلام کردم بر آن جناب آن حضـرت مختصـر کرد نماز را و چون تمام کرد عرض کردم که سـید من می فرماید تو را که نزد او بروی، پس در این هنگام مادرش صـیقل امد و دستش را گرفت و برد او را به نزد پدرش امام حسن علیه السـلام، ابوسـهل می گوید: چون آن کودک به خدمت امام حسن علیه السـلام رسـید سلام کرد نگاه کردم بر او، (وَ اِذا هُو دُرِّیُّ اللُّؤنِ وَ فی شَعْرِ رَاءْسِهِ قَطَطٌ مُفَلَّجُ الاَسْنانِ)؛ یعنی دیدم که رنگ مبارکش روشنایی و تلا۔لو دارد و موی سـرش به هم پیچیـده و مجعـد است و مـابین دنـدانهایش گشـاده است، همین که امـام حسن علیه السـلام نگاهش به کودکش افتاد بگریست و فرمود: (یا سَیِّدَ اَهْل بَیْتِهِ اَسْقِنی الْماء فَاِنّی ذاهِبٌ اِلی رَبّی).

ای سـید اهـل بیت خود! مرا آب بـده همانا من می روم به سوی پروردگار خود، یعنی وفاتم نزدیک شـده. پس آن آقازاده آن قـدح آب جوشانیـده بـا مصـطکی را گرفت به دست خـویش و حرکت داد لبهـایش را و سـیرابش کرد، چـون امـام حسن علیه السـلام آب را آشامید فرمود: مرا مهیا کنید از برای نماز. پس در کنار آن حضـرت دسـتمالی افکندند و آن طفل وضو داد پدر خود را به یک مرتبه، یک مرتبه، یعنی به اقل واجب و مسح کرد بر سر و قدمهای او، پس امام حسن علیه اللام به

وی فرمود: بشارت باد تو را ای پسرک من! تویی صاحب الزمان و تویی مهدی و حجت خدا بر روی زمین و تویی پسر من و کودک من و منم پدر تو، تویی محمّد بن الحسن بن علی بن محمّد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمّد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام و پدر تو است رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم و تویی خاتم ائمه طاهرین و بشارت داد به تو رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم و نام و کنیه داد تو را، و این عهدی است به سوی من از پدرم و از پدرهای طاهرین تو.

(صَلَّی اللّهُ عَلی اَهْلِ الْبَیْتِ رَبَّنا اِنَّهُ حَمیدٌ وَ مَجیدٌ).

پس وفات کرد امام حسن علیه السلام در همان وقت صلوات اللّه علیهم اجمعین. (۶۵)

شیخ طوسی روایت کرده از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام که فرمود: قبر من در سرّ من راءی امان است از برای اهل دو جانب از بلاها و عذاب خدا. (۶۶)

مجلسی اول رحمه اللّه (اهل دو جانب) را به شیعه و سنی معنی کرده و فرموده که برکت آن حضرت دوست و دشمن را احاطه کرده است چنانکه قبر کاظمین علیهم السلام سبب امان بغداد شد، و شیخ اجل علی بن عیسی اربلی در کتاب (کشف الغمه) که در سنه ششصد و هفتاد و هفت تاءلیف کرده نقل نموده که حکایت کرد برای من بعض اصحاب که مستنصرباللّه خلیفه عباسی یکسال به سامره رفت و زیارت کرد عسکریین علیهم السلام را، و چون از روضه مقدسه آن دو امام بیرون

آمد رفت به زیارت تربت خلفاء آل عباس از پدران و اهل بیت خود و قبور ایشان در قبه ای بود که خرابی و ویرانی به آن رو برده بود و باران داخل آن می گشت و بر قبرها و تربت ایشان فضله های طیور و پرندگان بود. علی بن عیسی می گوید که من هم مشاهده کرده ام تربت ایشان را به همین حال پس به مستنصر گفتند که شما خلیفه های روی زمین و پادشاهان دنیا می باشید و از برای شما است فرمان و امر در عالم و قبرهای پدران شما به این کیفیت و حال باشد، نه کسی زیارت کند ایشان را و نه به خاطری خطور شوند و نداشته باشند یک کسی را که فضلات و کثافات را از ایشان دور کند و قبور این علویین مزاری است به این خوبی و پاکیزگی که مشاهده می نمایید با پرده ها و قندیلهای آویخته و فرشها و گستردنیها و فراش و خادم و شمع و بخور و غیر ذلک. مستنصر خلیفه گفت: این امری است آسمانی، یعنی از جانب خدا است و حاصل نمی شود به کوشش و اجتهاد ما و اگر ما مردم را بر این کار واداریم قبول نخواهند کرد و زور و سعی ما در این باب فایده نخواهد نمود. و راست گفته زیرا که اعتقادات به قهر و غلبه حاصل نخواهد شد و به اکراه نتوان اعتقاد در کسی پدید آورد. انتهی. (۶۷)

۵۹- (جلاءالعیون) علامه مجلسی ص ۱۹۹ ۹۹۵، (کمال الدّین) ابن بابویه ۱/۴۰.

۶۰- (جلاءالعیون) علامه مجلسی ص ۹۹۵ ۹۹۷، (کمال الدّین) ۲/۴۷۵.

۶۱- (مصباح المتهجد) ص ۵۵۰.

۶۲- (جلاءالعیون) ص ۹۹۷.

۶۳- (عیون المعجزات)

ص ۱۴۰.

۶۴- (جلاءالعیون) ص ۹۹۱ ۹۹۸.

۶۵- (الغیبه) شیخ طوسی ص ۱۶۴ ۱۶۵.

۶۶- (تهذیب الاحکام) شیخ طوسی ۶/۹۳.

۶۷- ترجمه (کشف الغمه) ۳/۴۳۷.

منبع: منتهی الامال

## شهادت امام عسگری (ع) و توطئه های بی ثمر

کتاب: سیره پیشوایان، ص. ۶۵۶

نویسنده: مهدی پیشوائی

معتمد عباسی که همواره از محبوبیت و نفوذ معنوی امام در جامعه نگران بود، چون دید توجه مردم به امام روز بروز بیشتر می شود و زندان و اختناق و مراقبت تاثیر معکوس دارد، سرانجام به همان شیوه مزورانه دیرینه متوسل شد و امام را پنهانی مسموم ساخت.

دانشمند نامدار جهان تشیع، «طبرسی »، می نویسد: بسیاری از دانشمندان ما گفته اند: امام عسکری-علیه السلام-بر اثر مسمومیت به شهادت رسید، چنانکه پدرش و جدش و همه امامان، با شهادت از دنیا رفته اند. (۱) «کفعمی »، دانشمند معروف شیعه، می گوید: او را «معتمد» مسموم ساخت (۲) و «محمد بن جریر بن رستم »، از دانشمندان شیعی در قرن چهارم، معتقد است که: امام عسکری-علیه السلام-در اثر مسمومیت به درجه شهادت رسید. (۳)

یکی از نشانه های شهادت امام توسط دربار عباسی، تحرکها و تلاشهای فوق العاده ای بود که معتمد عباسی در روزهای مسمومیت و شهادت امام، برای عادی جلوه دادن مرگ آن حضرت از خود نشان داد.

«ابن صباغ مالکی »، یکی از دانشمندان اهل سنت، از قول «عبید الله بن خاقان »، یکی از درباریان عباسی (که از احترام او نسبت به امام یاد کردیم) می نویسد:

« ... هنگام در گذشت ابو محمد حسن بن علی عسکری-علیه السلام-معتمد، خلیفه عباسی حال مخصوصی پیدا کرد که ما از آن شگفت زده شدیم و فکر نمی کردیم چنین حالی در او (که خلیفه وقت بود و قدرت را در دست داشت) دیده شود. وقتی «ابو محمد» (امام عسکری) رنجور شد، پنج نفر از اطرافیان

خاص خلیفه که همه از فقیهان درباری بودند، به خانه او گسیل شدند. معتمد به آنان دستور داد در خانه ابو محمد بمانند و هر چه روی می دهد به او گزارش کنند، نیز عده ای را به عنوان پرستار فرستاد تا ملازم او باشند، و همچنین به «قاضی بن بختیار» فرمان داد ده نفر از معتمدین را انتخاب کند و به خانه ابو محمد بفرستد و آنان هر صبح و شام نزد او بروند و حال او را زیر نظر بگیرند. دو یا سه روز بعد به خلیفه خبر دادند حال ابو محمد سخت تر شده و بعید است بهتر شود. خلیفه دستور داد شب و روز ملازم خانه او باشند و آنان پیوسته ملازم خانه آن بزرگوار بودند تا پس از چند روزی رحلت فرمود. وقتی خبر درگذشت آن حضرت پخش شد، سامراء به حرکت در آمد و سراپا فریاد و ناله گردید و بازارها تعطیل و مغازه ها بسته شد. بنی هاشم، دیوانیان، امرای لشکر، قاضیان شهر، شعرا، شهود و گواهان و سایر مردم برای شرکت در مراسم تشییع حرکت کردند، سامراء در آن روز یادآور صحنه یامت بود!

وقتی جنازه آماده دفن شد، خلیفه برادر خود، «عیسی بن متوکل »، را فرستاد تا بر جنازه آن حضرت نماز بگزارد. هنگامی که جنازه را برای نماز روی زمین گذاشتند، عیسی نزدیک رفت و صورت آن حضرت را باز کرد. و به علویان و عباسیان و قاضیان و نویسندگان و شهود نشان داد و گفت: این «ابو محمد عسکری » است که به مرگ طبیعی درگذشته است و فلان و فلان از خدمتگزاران خلیفه نیز شاهد بوده اند!! بعد روی جنازه را پوشاند

و بر او نماز خواند، و فرمان داد برای دفن ببرند ... » (۴)

البته این نماز جنبه تشریفاتی داشت و طرحی بود که رژیم حاکم برای لوث کردن ماجرای شهادت امام ریخته بود و چنانکه در میان دانشمندان شیعه مشهور است، حضرت مهدی-عج-به طور خصوصی بر جنازه پدر بزرگوارش، امام عسکری-علیه السلام-نماز گزارد. (۵)

پی نوشتها:

۱) اعلام الوری، الطبعه الثالثه، دار الکتب الاسلامیه، ص ۳۶۷.

۲) حاج شیخ عباس قمی، الانوار البهیه، مشهد، کتابفروشی جعفری، ص ۱۶۲.

۳) دلائل الامامه، نجف، منشورات المکتبه الحیدریه، ۱۳۸۳ ه. ق، ص ۲۲۳.

۴) الفصول المهمه، چاپ قدیم، ص ۳۰۷-۳۰۸. این قضیه را مرحوم شیخ مفید در ارشاد و فتال نیشابوری در روضه الواعظین و طبرسی در اعلام الوری و علی بن عیسی الاربلی از قول احمد پسر عبید الله بن خاقان نقل کرده اند. این گزارش نشان می دهد که امام در جامعه چه موقعیتی داشته و حکومت عباسی چرا نگران بوده است و نیز روشن می کند که خلیفه از برملا شدن مسمومیت و قتل امام تا چه حد وحشت داشته است و لذا با زمینه سازی قبلی کوشیده است شهادت امام را مرگ طبیعی قلمداد کند!

۵) صدوق، کمال الدین، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، (التابعه) لجماعه المدرسین، بقم المشرفه، ۱۴۰۵ ه. ق، باب ۴۳، ص ۴۷۵-مجلسی، بحار الانوار، الطبعه الثانیه، تهران، المکتبه الاسلامیه، ۱۳۹۵ ه. ق، ج ۵۰، ص ۳۳۲-۳۳۳.

## پرسش و پاسخ

### ۱ – چرا غیبت از زمان امام حسن عسکری (ع) آغاز نشد؟

پرسش:

با توجه به مدت کوتاه امامت امام حسن عسکری (ع) و با توجه به اینکه امام در این مدت تحت مراقبت شدیدی بودند چرا غیبت از زمان امام حسن عسکری (ع) آغاز نشد؟

پایگاه حوزه ۶۷۸۰-۱، ۶۷۸۰-۱

پاسخ:

اگر چه سوال شما کمی ابهام دارد، دست کم دو

احتمال در مورد آن مطرح است. ما جواب آن را تقدیم می داریم:

الف- احتمال اول اینکه مراد شما آن است که چرا امام حسن عسکری (ع) مثل امام زمان غائب نشدند. جواب آن روشن است چرا که دستگاه حکومتی ترس و وحشتی از ناحیه امام عصر (عج) داشتند و او را خطر جدی تلقی می کردند و می دانستند که این امام است که بساط کفر و ظلم را برمی چیند ولی در مورد امام حسن عسکری چنین برداشتی نداشتند.

ب- چرا امام عصر (عج) در عصر امام حسن عسکری غائب نشدند در جواب گفته می شود که اولا: امام عصر (عج) در عهد امام حسن عسکری مسئولیت امامت را به عهده نداشتند و بعد از شهادت امام حسن عسکری این مسئولیت متوجه آنان می شود و ثانیااینکه: در این مدت پنج سال که امام حسن عسکری در قید حیات بودند از وجود شریف ایشان بشدت محافظت می شد و جز برای خواصی از اصحاب آن حضرت ظاهر نمی گشتند و غیبت محصول شرایط ویژه (از جمله حفظ و صیانت آخرین حجت الهی و ذخیره الهی برای بشر) بود که تنها برای امام عصر (عج) فراهم آمده بود و برای دیگر اولیاء الهی از ائمه اهل بیت علیهم السلام این شرایط فراهم نبود.

## ۲ – ازدواج امام یازدهم (ع)

پرسش:

امام یازدهم (ع) با چه کسی ازدواج کرد؟

پاسخ:

۱- امام حسن عسکری علیه السلام بابانویی شایسته به نام «نرجس » [۱] ازدواج نموده که به نام های دیگری چون «سوسن » [۲]، «صیقل » [۳] یا «صقیل » و «ملیکه » [۴] نیز نامیده شده است.[۵]او دختر «یوشعا» پسر قیصر روم و از نوادگان «شمعون » یکی از حواریان مسیح علیه السلام بود که به طریقی

معجزه آسا از سوی خداوند برای همسـری امام یازدهم برگزیده شد.[۶] هنگامی که «نرجس » در روم بود خواب های شگفت انگیزی دیـد، یـک بار در خواب پیامبر عزیز اسـلام صـلی الله علیه و آله و حضـرت مسـیح علیه السـلام را دیـد که او را به عقد ازدواج امام حسن عسـکری علیه السـلام درآوردند، و در خواب دیگری، شـگفتی های دیگری دید و به دعوت حضرت فاطمه زهرا علیها السـلام مسـلمان شد، اما اسـلام خود را از خانواده و اطرافیان خویش پنهان می داشت. تا آنگاه که میان مسـلمانان و رومیـان جنگ درگرفت و قیصـر خود به همراه لشـکر روانه جبهه های جنگ شـد. «نرجس » در خواب فرمان یافت که به طور ناشناس همراه کنیزان و خدمتکاران به دنبال سپاهی که به مرز می روند برود، و او چنین کرد و در مرز برخی از جلوداران سپاه مسلمانان آنان را اسیر ساختند و بی آنکه بدانند او از خانواده قیصر است همراه سایر اسیران به بغداد بردند.

این واقعه در اواخر دوران امامت امام دهم حضرت هادی علیه السلام روی داد[۷]، و کارگزار امام هادی علیه السلام نامه ای را که امام به زبان رومی نوشته بود، به فرمان آن گرامی در بغداد به نرجس رساند و او را از برده فروش خریداری کرد و به سامرا نزد امـام هـادی علیه السـلام برد، امـام آنچه را نرجس در خواب های خود دیـده بود به او یادآوری فرمود، و بشارت داد که او همسـر امام یازدهم و مادر فرزندی است که بر سراسـر جهان مسـتولی می شود و زمین را از عدل و داد پر می سازد. آنگاه امام هادی علیه السلام نرجس را به خواهر خود «حکیمه » که از بانوان بزرگوار خاندان

امـامت بود سپرد تـا آداب اسـلامی و احکام را به او بیاموزد و مـدتی بعـد نرجس به همسـری امام حسن عسـکری علیه السـلام درآمد.[۸]

۲- ممکن است این تعـدد اسامی باعث ابهام و حیرت شـما شده باشد و ممکن است ابهام در این باشد که ایشان رومی است و از خـانواده سـلطنتی، که این هم چیزی عجیبی نیست مگر زن فرعون از خـانواده سـلطنتی نبود ولی با ایمان آوردن به حضـرت موسـی (ع) و کشته شدن در این راه نمونه ای برای مؤمنین شد. و این نشان می دهد که می توان از محیط فاسد تأثیر نپذیرفت. اگر انسان خود اراده کند و از خدا کمک بگیرد خدا او را در همان محیط فاسد هم حفظ می کند.

[۱] «نرجس » نام گلی از دره تک لپه ای ها، و سردسـته گیاهان تیره نرگسـی است، که گل هایش منفرد و در انتهای ساقه قرار دارد. (فرهنگ معین، ج ۴، ص ۴۷۰۲)

[۲] «سـوسن » نـام گلی فصـلی و درشـت بـه رنـگ هـای مختلـف است. اصـل این گـل از اروپـا و ژاپن و آمریکـای شـمالی و هیمالیاست. (همان، ص ۱۹۵۴)

[۳] «صـیقل » هر شـئ نورانی، صـیقلی و جلاـ داده شـده را می گوینـد. بنا به گفته شـیخ صـدوق و شـیخ طوسـی، پس از آنکه حضرت نرجس خاتون به ولی عصر علیه السلام حامله شد او را صیقل نام نهادند. (ر. ک: الصدوق، محمدبن علی بن الحسین، همان، ص ۴۳۲؛ الطوسی، محمدبن الحسن، کتاب الغیبه، ص ۲۴۱).

[۴] «ملیکه » به معنای ملکه و شهبانوست.

[۵] ر. ک: الصدوق، محمد بن علی بن الحسین، همان، ص ۴۳۲.

[۶] ر. ک: همان، ص ۴۲۳ - ۴۱۷؛ الطوسی، محمدبن الحسن، کتاب الغیبه، ص ۱۲۸ - ۱۲۴؛ المجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۱۱ - ۶.

[۷]در کتاب تاریخ العرب و الروم آمده است در سال

۲۴۷ ق. جنگ هایی بین مسلمانان و رومیان درگرفت و غنایم بسیاری به چنگ مسلمانان افتاد. در سال ۲۴۸ ق. نیز «بلکاجور» سردار مسلمانان با رومیان جنگید و طی آن بسیاری از اشراف روم اسیر شدند. (ر. ک: نازیلیف، تاریخ العرب و الروم، ترجمه محمد عبدالهادی شعیره، ص ۲۲۵). ابن اثیر نیز طی حوادث سال ۲۴۹ ق. می نویسد: جنگی میان مسلمانان به سرکردگی «عمربن عبدالله اقطع » و «جعفربن علی صائقه » با قوای روم که شخص قیصر نیز در آن جنگ شرکت داشت روی داد. (به نقل پیشوای دوازدهم حضرت امام حجه بن الحسن المهدی علیه السلام ص ۲۷ – ۲۶) از: هیئت تحریریه مؤسسه در راه حق،

[۸]همان، ص ۲۷ – ۲۶. با استفاده از فصلنامه موعود شماره ۲۸.

## ۳ – یکی بودن مادر جعفر کذّاب و امام حسن عسکری (ع)

پرسش:

آیا جعفر کذّاب و حضرت امام حسن عسکری علیه السلام از یک مادر بوده اند؟

پاسخ:

علامه محدّث سیّد تاج الدین علی بن احمد حسینی عاملی در کتاب التتمه فی تواریخ الائمه علیهم السلام نقل می کند که حضرت امام هادی (ع) تنها یک کنیز داشتند و لامحاله ۵ یا ۷ فرزند ایشان از آن یک زن بوده است.[۱]

[۱]ایشان این مطلب را از مصباح کفعمی نقل کرده است.

## ۴– صحت برادر و پسر امام بودن جعفر کذاب

و علت انحراف او با وجود تربیت امام هادی (ع)

پرسش:

آیا امام حسن عسکری علیه السلام برادری به اسم جعفر کذاب داشته است؟ اگر چنین است، پس چگونه او که فرزند امام و تحت تربیت امام نیز بود، دچار انحراف گردید؟

پاسخ:

در مورد اینکه امام هادی علیه السلام فرزندی به نام جعفر معروف به جعفر کذاب داشته اند، میان مورخین شیعی و حتی غیر شیعی اختلافی نیست.

در پاسخ سؤال دیگر متذکر می شویم که ائمه علیهم السلام بجهت آگاهی کامل شان به تمام جوانب مسائل تربیتی و رعایت دقیق آنها در مورد فرزندان خود، انسان های صالحی را تحویل جامعه اسلامی دادند که در طول تاریخ جوامع اسلامی بهره

های فراوانی از وجود این افراد بردنـد و هر کـدام منشأ خـدمات زیادی بودنـد و حتی امروزه نیز بارگاه و مرقدشان محلی برای جـذب قلوب بسوی دین و معنویت است. امـا نکته مهم این است که تربیت صـحیح به معنـای سـلب اختیـار و جبر نیست. یعنی حتی برای کسـی که در نهـایت تربیت صـحیح قرار گرفته، هر لحظه ممکن است در اثر عـدم مراقبت و رعایت مسائل تربیتی و بروز عوامل انحراف، به سوی فساد کشیده شود. پس هر چند

ائمه علیهم السلام و انبیاء الهی فرزندان خود را تربیت صحیح نموده اند، ولی ممکن است بعضی از فرزندان در اثر حسادت یا حب جاه و مقام و یا همنشینی با افراد ناباب، دچار انحراف گردند. البته نباید نقش بعضی از مادران را از نظر دور داشت چون بر اساس قانون وراثت، انتقال بعضی از صفات مادر به فرزند، زمینه انحراف را در آنها آماده تر می کند.

در پایان تذکر این نکته لازم است که به همین دلایلی که بیان شد برخی از فرزندان انبیاء الهی نیز از مسیر حق منحرف شدند و به راه تباهی رفتند، چنانکه خداوند در مورد فرزند نوح می فرماید: «قَالَ یَنُوحُ إِنَّهُ لَیْس مِنْ أَهْلِك إِنَّهُ عَمَلٌ غَیرُ صلِحٍ فَلا تَسئَلْنِ مَا لَیْس لَک بِهِ عِلْمٌ إِنی أَعِظك أَن تَکُونَ مِنَ الْجَهِلِینَ[۱]فرمود: «ای نوح! او از اهل تو نیست! او عمل غیر صالحی است] فرد ناشایسته ای است [! پس، آنچه را از آن آگاه نیستی، از من مخواه! من به تو اندرز می دهم تا از جاهلان نباشی!! «

[۱]-سوره هود، آیه ۴۶

## زیارتنامه

### در زیارت ائمه سر من رای علیهم السلام

### مقام اول در زیارت دو امام معصوم

حضرت امام علی نقی و حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیهما

زیارت دو امام معصوم حضرت امام علی نقی و حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیهما

چون وارد شدی به سر من رای إن شاء الله و خواستی زیارت کنی آن دو امام همام علیهما السلام را پس غسل کن و بعد از رعایت آداب دخول حرم های شریفه با تأنی و وقار روانه شو تا به در حرم مطهر و اذن دخول عمومی را که در اوایل این باب ذکر شد بخوان پس داخل حرم شو و زیارت کن آن دو

بزرگوار را به این الفاظ که اصح زیارات است

السَّلامُ عَلَيْكُمَا يَا وَلِيَّيِ اللَّهِ السَّلامُ عَلَيْكُمَا يَا حُجَّتَيِ اللَّهِ السَّلامُ عَلَيْكُمَا يَا نُورَيِ اللَّهِ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ السَّلامُ عَلَيْكُمَا يَا مَنْ بَدَا لِلَّهِ فِي شَأْنِكُمَا أَتَيْتُكُمَا زَائِرا عَارِفا بِحَقِّكُمَا مُعَادِيا لِأَعْدَائِكُمَا مُوَالِيا لِأَوْلِيَائِكُمَا مُؤْمِنا بِمَا آمَنْتُمَا بِهِ كَافِرا بِمَا كَفَرْتُمَا بِهِ مُحَقِّقا لِمَا حَقَّقْتُمَا مُبْطِلا لِمَا أَبْطَلْتُمَا أَسْأَلُ اللَّهَ رَبِّي وَ رَبَّكُمَا أَنْ يَجْعَلَ حَظِّي مِنْ زِيَارَتِكُمَا الصَّلاةَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ أَنْ يَرْزُقَنِي مُرَافَقَتَكُمَا فِي الْجِنَانِ مَعَ آبَائِكُمَا الصَّالِحِينَ وَ أَسْأَلُهُ أَنْ يُعْتِقَ رَقَبَتِي مِنَ النَّارِ وَ يَرْزُقَنِي شَفَاعَتَكُمَا وَ مُصَاحَبَتَكُمَا وَ يُعَرِّفَ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمَا وَ لا يَسْلُبَنِي حُبَّكُمَا وَ حُبَّ آبَائِكُمَا الصَّالِحِينَ وَ أَنْ لا يَجْعَلَهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِيَارَتِكُمَا وَ يَحْشُرَنِي مَعَكُمَا فِي الْجَنَّةِ بِرَحْمَتِهِ اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي حُبَّهُمَا وَ تَوَفَّنِي عَلَى مِلَّتِهِمَا اللَّهُمَّ الْعَنْ ظَالِمِي آلِ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ وَ انْتَقِمْ مِنْهُمْ اللَّهُمَّ الْعَنِ الْأَوَّلِينَ مِنْهُمْ وَ الْآخِرِينَ وَ ضَاعِفْ عَلَيْهِمُ الْعَذَابَ وَ ابْلُغْ بِهِمْ وَ بِأَشْيَاعِهِمْ وَ مُحِبِّيهِمْ وَ مُتَّبِعِيهِمْ أَسْفَلَ دَرْكٍ مِنَ الْجَحِيمِ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْ ءٍ قَدِيرٌ اللَّهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَ وَلِيِّكَ وَ ابْنِ وَلِيِّكَ وَ اجْعَلْ فَرَجَنَا مَعَ فَرَجِهِمْ [فَرَجِهِ ] يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

و جهد می کنی در دعا کردن از برای خود و پدر و مادر خود و هر دعا که خواهی بکن و اگر توانی به نزدیک قبر ایشان بروی دو رکعت نماز نزد قبر بکن و اگر نتوانی داخل مسجد شو و دو رکعت نماز بکن و هر دعا که خواهی بکن که مستجاب است و این مسجد پهلوی خانه ایشان است و حضرت امام علی نقی و امام حسن عسکری علیهما السلام در آن نماز می کرده اند مؤلف

گوید که این زیارت موافق روایت کامل الزیاره بود و شیخ محمد بن المشهدی و شیخ مفید و شهید نیز این زیارت را در مزار خود نقل کرده اند با اختلافی جزیی و بعد از فقره فِی الْجَنَّهِ بِرَحْمَتِهِ فرموده اند آنگاه برو و بینداز خود را بر هر یک از آن دو قبر و ببوس آن را و بگذار طرف راست و چپ روی خود را بر قبر و بعد از آن سر بردار و بگو اللَّهُمَّ ارْزُقْنِی حُبَّهُمْ وَ تَوَفَّنِی عَلَی مِلَّتِهِمْ تا آخر زیارت که گذشت پس گفته اند که چهار رکعت نماز بگزار نزدیک سر مقدس و بعد از نماز زیارت هر قدر نماز که خواهی بگزار الخ و مستور نماند که آن دو بزرگوار در خانه خود دفن شدند و برای آن دری بود که گاهی باز می کردند و شعیان داخل می شدند و در نزد قبر زیارت می کردند و گاهی بسته بود و از بیرون مقابل شباکی که در دیوار مقابل قبر مطهر بود زیارت می کردند و در صدر همین خبر زیارت مذکور است که غسل می کنی و به نزد قبر ایشان می روی و اگر توانی رفت و اگر نه اشاره می کنی به سلام مقابل شبکه که باز می شود بسوی قبر و چنین زایر نماز زیارت خود را در مسجد بکند و چون به همت موالیان آن خانه برداشته شد و بجای آن قبه و حرم و رواق و ایوان ساخته شد آن مسجد داخل در حرم شد و الآن معروف است که ایوان مستطیل که در صحن پشت سر عسکریین علیهما السلام متصل است به رواق همان مسجد مذکور است بهر حال

زوار از این جهت آسوده شدند و برای آن دو بزرگوار زیارت مخصوصه به هر کدام و مشترک میان هر دو بزرگوار در کتب مزاریه مذکور است اگر راغب شدند نسخه آن بسیار است و اگر زائر را حالی و مجالی باشد مناسب است که زیارت جامعه کبیره را که بعد از این مذکور گردد إن شاء الله تعالی بخواند زیرا که صدور آن کلمات بلیغه دارای تمام مراتب اظهار بندگی و تذلل و اعتراف به عظمت و جلالت ائمه از مصدر جلال حضرت هادی علیه السلام است

## زیارت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام

شیخ به سند معتبر از آن حضرت روایت کرده که فرمود: قبر من در سر من رای امان است از برای اهل دو جانب از بلاها و عذاب خدا مجلسی اول اهل دو جانب را به شیعه و سنی معنی کرده و فرموده که برکت آن حضرت دوست و دشمن را احاطه فرموده است چنانکه قبر کاظمین سبب امان بغداد شد الخ و سید بن طاوس فرموده: چون خواستی زیارت کنی حضرت عسکری علیه السلام را بجا آور جمیع آنچه را که در زیارت پدرش حضرت هادی علیه السلام بجا می آوردی پس بایست نزد ضریح آن حضرت و بگو السَّلامُ عَلَيْکَ يَا مَوْلایَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ الْهَادِيَ الْمُهْتَدِيَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ السَّلامُ عَلَيْکَ يَا وَلِيَّ اللَّهِ وَ ابْنَ أَوْلِيَائِهِ السَّلامُ عَلَيْکَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ وَ ابْنَ حُجَجِهِ السَّلامُ عَلَيْکَ يَا صَفِيَّ اللَّهِ وَ ابْنَ أَصْفِيَائِهِ السَّلامُ عَلَيْکَ يَا خَلِيفَةَ اللَّهِ وَ ابْنَ خُلَفَائِهِ وَ أَبَا خَلِيفَتِهِ السَّلامُ عَلَيْکَ يَا ابْنَ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ السَّلامُ عَلَيْکَ يَا ابْنَ سَيِّدِ الْوَصِيِّينَ السَّلامُ عَلَيْکَ يَا ابْنَ

أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ السَّلامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ سَيِّدَهِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ السَّلامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ الْأَئِمَّهِ الْهَادِينَ السَّلامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ الْأَوْصِيَاءِ الرَّاشِدِينَ السَّلامُ عَلَيْكَ يَا عِصْمَهَ الْمُتَّقِينَ السَّلامُ عَلَيْكَ يَا إِمَامَ الْفَائِزِينَ السلامُ عَلَيْكَ يَا رُكْنَ الْمُؤْمِنِينَ السَّلامُ عَلَيْكَ يَا فَرَجَ الْمَلْهُوفِينَ السَّلامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ الْأَنْبِيَاءِ الْمُنْتَجَبِينَ السَّلامُ عَلَيْكَ يَا خَازِنَ عِلْمِ وَصِيِّ رَسُولِ اللَّهِ السَّلامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الدَّاعِي بِحُكْمِ اللَّهِ السَّلامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّاطِقُ بِكِتَابِ اللَّهِ السَّلامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّهَ الْحُجَجِ السَّلامُ عَلَيْكَ يَا هَادِيَ الْأُمَمِ السَّلامُ عَلَيْكَ يَا وَلِيَّ النِّعَمِ السَّلامُ عَلَيْكَ يَا عَيْبَهَ الْعِلْمِ السَّلامُ عَلَيْكَ يَا سَفِينَهَ الْحِلْمِ السَّلامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا الْإِمَامِ الْمُنْتَظَرِ الظَّاهِرَهِ لِلْعَاقِلِ حُجَّتُهُ وَ الثَّابِتَهِ فِي الْيَقِينِ مَعْرِفَتُهُ الْمُحْتَجَبِ عَنْ أَعْيُنِ الظَّالِمِينَ وَ الْمُغَيَّبِ عَنْ دَوْلَهِ الْفَاسِقِينَ وَ الْمُعِيدِ رَبُّنَا بِهِ الْإِسْلامَ جَدِيدا بَعْدَ الانْطِمَاسِ وَ الْقُرْآنَ غَضّا بَعْدَ الانْدِرَاسِ أَشْهَدُ يَا مَوْلايَ أَنَّكَ أَقَمْتَ الصَّلاهَ وَ آتَيْتَ الزَّكَاهَ وَ أَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ دَعَوْتَ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَهِ وَ الْمَوْعِظَهِ الْحَسَنَهِ وَ عَبَدْتَ اللَّهَ مُخْلِصا حَتَّى أَتَاكَ الْيَقِينُ أَسْأَلُ اللَّهَ بِالشَّأْنِ الَّذِي لَكُمْ عِنْدَهُ أَنْ يَتَقَبَّلَ زِيَارَتِي لَكُمْ وَ يَشْكُرَ سَعْيِي إِلَيْكُمْ وَ يَسْتَجِيبَ دُعَائِي بِكُمْ وَ يَجْعَلَنِي مِنْ أَنْصَارِ الْحَقِّ وَ أَتْبَاعِهِ وَ أَشْيَاعِهِ وَ مَوَالِيهِ وَ مُحِبِّيهِ وَ السَّلامُ عَلَيْكَ وَ رَحْمَهُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ پس ببوس ضريحش را و بگذار طرف راست صورت خود را بر آن پس طرف چپ را گذار و بگو اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ صَلِّ عَلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْهَادِي إِلَى دِينِكَ وَ الدَّاعِي إِلَى سَبِيلِكَ عَلَمِ الْهُدَى وَ مَنَارِ التُّقَى وَ مَعْدِنِ الْحِجَى وَ مَأْوَى النُّهَى وَ غَيْثِ الْوَرَى وَ

سَحابِ الْحِكْمَهِ وَ بَحْرِ الْمَوْعِظَهِ وَ وارِثِ الْأَئِمَّهِ وَ الشَّهِيدِ عَلَى الْأُمَّهِ الْمَعْصُوم الْمُهَذَّبِ وَ الْفَاضِلِ الْمُقَرَّبِ وَ الْمُطَهَّرِ مِنَ الرِّجْسِ الَّذِى وَرَّثْتَهُ عِلْمَ الْكِتَابِ وَ أَلْهَمْتَهُ فَصْلَ الْخِطَابِ وَ نَصَبْتَهُ عَلَما لِأَهْلِ قِبْلَتِكَ وَ قَرَنْتَ طَاعَتَهُ بِطَاعَتِكَ وَ فَرَضْتَ مَوَدَّتَهُ عَلَى جَمِيعِ خَلِيقَتِكَ اللَّهُمَّ فَكَمَا أَنَابَ بِحُسْنِ الْإِخْلاصِ فِى تَوْحِيدِكَ وَ أَرْدَى مَنْ خَاضَ فِى تَشْبِيهِكَ وَ حَامَى عَنْ أَهْلِ الْإِيمَانِ بِكَ فَصَلِّ يَا رَبِّ عَلَيْهِ صَلاهً يَلْحَقُ بِهَا مَحَلَّ الْخَاشِعِينَ وَ يَعْلُو فِى الْجَنَّهِ بِدَرَجِهِ جَدِّهِ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَ بَلِّغْهُ مِنَّا تَحِيَّهً وَ سَلاما وَ آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ فِى مُوَالاتِهِ فَضْلا وَ إِحْسَانا وَ مَغْفِرَهً وَ رِضْوَانا إِنَّكَ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ وَ مَنٍّ جَسِيمٍ پس نماز زيارت بجا آور و چون فارغ شدى بگو يَا دَائِمُ يَا دَيْمُومُ [يَا دَيُّومُ ] يَا حَيُّ يَا قَيُّومُ يَا كَاشِفَ الْكَرْبِ وَ الْهَمِّ [وَ] يَا فَارِجَ الْغَمِّ وَ يَا بَاعِثَ الرُّسُلِ [وَ] يَا صَادِقَ الْوَعْدِ [وَ] يَا حَيُّ لا إِلَهَ إِلا أَنْتَ أَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِحَبِيبِكَ [مُحَمَّدٍ] وَ وَصِيِّهِ عَلِيٍّ ابْنِ عَمِّهِ وَ صِهْرِهِ عَلَى ابْنَتِهِ الَّذِى [اللَّذَيْنِ ] خَتَمْتَ بِهِمَا الشَّرَائِعَ وَ فَتَحْتَ [بِهِمَا] التَّأْوِيلَ وَ الطَّلائِعَ فَصَلِّ عَلَيْهِمَا صَلاهً يَشْهَدُ بِهَا الْأَوَّلُونَ وَ الْآخِرُونَ وَ يَنْجُو بِهَا الْأَوْلِيَاءُ وَ الصَّالِحُونَ وَ أَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِفَاطِمَهَ الزَّهْرَاءِ وَالِدَهِ الْأَئِمَّهِ الْمَهْدِيِّينَ وَ سَيِّدَهِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ الْمُشَفَّعَهِ فِى شِيعَهِ أَوْلادِهَا الطَّيِّبِينَ فَصَلِّ عَلَيْهَا صَلاهً دَائِمَهً أَبَدَ الْآبِدِينَ وَ دَهْرَ الدَّاهِرِينَ وَ أَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِالْحَسَنِ الرَّضِيِّ الطَّاهِرِ الزَّكِيِّ وَ الْحُسَيْنِ الْمَظْلُوم الْمَرْضِيِّ الْبَرِّ التَّقِيِّ سَيِّدَىْ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّهِ الْإِمَامَيْنِ الْخَيِّرَيْنِ الطَّيِّبَيْنِ التَّقِيَّيْنِ النَّقِيَّيْنِ الطَّاهِرَيْنِ الشَّهِيدَيْنِ الْمَظْلُومَيْنِ الْمَقْتُولَيْنِ فَصَلِّ عَلَيْهِمَا مَا طَلَعَتْ شَمْسٌ وَ مَا غَرَبَتْ صَلاهً مُتَوَالِيَهً مُتَتَالِيَهً وَ أَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِعَلِيِّ

بْنِ الْحُسَيْنِ سَيِّدِ الْعَابِدِينَ الْمَحْجُوبِ مِنْ خَوْفِ الظَّالِمِينَ وَ بِمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ الطَّاهِرِ النُّورِ الزَّاهِرِ الْإِمَامَيْنِ السَّيِّدَيْنِ مِفْتَاحَيِ الْبَرَكَاتِ وَ مِصْبَاحَيِ الظُّلُمَاتِ فَصَلِّ عَلَيْهِمَا مَا سَرَى لَيْلٌ وَ مَا أَضَاءَ نَهَارٌ صَلاةً تَغْدُو وَ تَرُوحُ وَ أَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِجَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ عَنِ اللَّهِ وَ النَّاطِقِ فِي عِلْمِ اللَّهِ وَ بِمُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ الْعَبْدِ الصَّالِحِ فِي نَفْسِهِ وَ الْوَصِيِّ النَّاصِحِ الْإِمَامَيْنِ الْهَادِيَيْنِ الْمَهْدِيَّيْنِ الْوَافِيَيْنِ الْكَافِيَيْنِ فَصَلِّ عَلَيْهِمَا مَا سَبَّحَ لَكَ مَلَكٌ وَ تَحَرَّكَ لَكَ فَلَكٌ صَلاةً تُنمى وَ تَزِيدُ وَ لا تَفْنَى وَ لا تَبِيدُ وَ أَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِعَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا وَ بِمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْمُرْتَضَى الْإِمَامَيْنِ الْمُطَهَّرَيْنِ الْمُنْتَجَبَيْنِ فَصَلِّ عَلَيْهِمَا مَا أَضَاءَ صُبْحٌ وَ دَامَ صَلاةً تُرَقِّيهِمَا إِلَى رِضْوَانِكَ فِي الْعِلِّيِّينَ مِنْ جِنَانِكَ وَ أَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِعَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الرَّاشِدِ وَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْهَادِي الْقَائِمَيْنِ بِأَمْرِ عِبَادِكَ الْمُخْتَبَرَيْنِ بِالْمِحَنِ الْهَائِلَةِ وَ الصَّابِرَيْنِ فِي الْإِحَنِ الْمَائِلَةِ فَصَلِّ عَلَيْهِمَا كِفَاءَ أَجْرِ الصَّابِرِينَ وَ إِزَاءَ ثَوَابِ الْفَائِزِينَ صَلاةً تُمَهِّدُ لَهُمَا الرِّفْعَةَ وَ أَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ يَا رَبِّ بِإِمَامِنَا وَ مُحَقِّقِ زَمَانِنَا الْيَوْمِ الْمَوْعُودِ وَ الشَّاهِدِ الْمَشْهُودِ وَ النُّورِ الْأَزْهَرِ وَ الضِّيَاءِ الْأَنْوَرِ الْمَنْصُورِ بِالرُّعْبِ وَ الْمُظَفَّرِ بِالسَّعَادَةِ فَصَلِّ عَلَيْهِ عَدَدَ الثَّمَرِ وَ أَوْرَاقِ الشَّجَرِ وَ أَجْزَاءِ الْمَدَرِ وَ عَدَدَ الشَّعْرِ وَ الْوَبَرِ وَ عَدَدَ مَا أَحَاطَ بِهِ عِلْمُكَ وَ أَحْصَاهُ كِتَابُكَ صَلاةً يَغْبِطُهُ بِهَا الْأَوَّلُونَ وَ الْآخِرُونَ اللَّهُمَّ وَ احْشُرْنَا فِي زُمْرَتِهِ وَ احْفَظْنَا عَلَى طَاعَتِهِ وَ احْرُسْنَا بِدَوْلَتِهِ وَ أَتْحِفْنَا بِوِلايَتِهِ وَ انْصُرْنَا عَلَى أَعْدَائِنَا بِعِزَّتِهِ وَ اجْعَلْنَا يَا رَبِّ مِنَ التَّوَّابِينَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ اللَّهُمَّ وَ إِنَّ إِبْلِيسَ الْمُتَمَرِّدَ اللَّعِينَ قَدِ اسْتَنْظَرَكَ لِإِغْوَاءِ خَلْقِكَ فَأَنْظَرْتَهُ وَ اسْتَمْهَلَكَ لِإِضْلالِ عَبِيدِكَ فَأَمْهَلْتَهُ بِسَابِقِ عِلْمِكَ فِيهِ وَ

قَدْ عَشَّشَ وَ كَثُرَتْ جُنُودُهُ وَ ازْدَحَمَتْ جُيُوشُهُ وَ انْتَشَرَتْ دُعَاتُهُ فِی أَقْطَارِ الْأَرْضِ فَأَضَلُّوا عِبَادَکَ وَ أَفْسَدُوا دِینَکَ وَ حَرَّفُوا الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَ جَعَلُوا عِبَادَکَ شِیَعا مُتَفَرِّقِینَ وَ أَحْزَابا مُتَمَرِّدِینَ وَ قَدْ وَعَدْتَ نَقْضَ بُنْیَانِهِ وَ تَمْزِیقَ شَأْنِهِ فَأَهْلِكْ أَوْلادَهُ وَ جُیُوشَهُ وَ طَهِّرْ بِلادَکَ مِنِ اخْتِرَاعَاتِهِ وَ اخْتِلافَاتِهِ وَ أَرِحْ عِبَادَکَ مِنْ مَذَاهِبِهِ وَ قِیَاسَاتِهِ وَ اجْعَلْ دَائِرَةَ السَّوْءِ عَلَیْهِمْ وَ ابْسُطْ عَدْلَکَ وَ أَظْهِرْ دِینَکَ وَ قَوِّ أَوْلِیَاءَکَ وَ أَوْهِنْ أَعْدَاءَکَ وَ أَوْرِثْ دِیَارَ إِبْلِیسَ وَ دِیَارَ أَوْلِیَائِهِ أَوْلِیَاءَکَ وَ خَلِّدْهُمْ فِی الْجَحِیمِ وَ أَذِقْهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَلِیمِ وَ اجْعَلْ لَعَائِنَکَ الْمُسْتَوْدَعَةَ فِی مَنَاحِسِ [مَنَاحِیسِ ] الْخِلْقَةِ وَ مَشَاوِیهِ الْفِطْرَةِ دَائِرَةً عَلَیْهِمْ وَ مُوَكَّلَةً بِهِمْ وَ جَارِیَةً فِیهِمْ كُلَّ صَبَاحٍ وَ مَسَاءٍ وَ غُدُوٍّ وَ رَوَاحٍ رَبَّنَا آتِنَا فِی الدُّنْیَا حَسَنَةً وَ فِی الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَ قِنَا بِرَحْمَتِکَ عَذَابَ النَّارِ یَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ پس دعا کن به آنچه خواهی از برای خود و برادرانت

## زیارت والده امام قائم علیه السلام

و قبر آن معظمه پشت ضریح مولای ما امام حسن عسکری علیه السلام است پس بگو السَّلامُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ الصَّادِقِ الْأَمِينِ السَّلامُ عَلَى مَوْلانَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ السَّلامُ عَلَى الْأَئِمَّةِ الطَّاهِرِينَ الْحُجَجِ الْمَيَامِينِ السَّلامُ عَلَى وَالِدَةِ الْإِمَامِ وَ الْمُودَعَةِ أَسْرَارَ الْمَلِكِ الْعَلامِ وَ الْحَامِلَةِ لِأَشْرَفِ الْأَنَامِ السَّلامُ عَلَيْكِ أَيَّتُهَا الصِّدِّيقَةُ الْمَرْضِيَّةُ السَّلامُ عَلَيْكِ يَا شَبِيهَةَ أُمِّ مُوسَى وَ ابْنَةَ حَوَارِيِّ عِيسَى السَّلامُ عَلَيْكِ أَيَّتُهَا التَّقِيَّةُ النَّقِيَّةُ السَّلامُ عَلَيْكِ أَيَّتُهَا الرَّضِيَّةُ الْمَرْضِيَّةُ السَّلامُ عَلَيْكِ أَيَّتُهَا الْمَنْعُوتَةُ فِي الْإِنْجِيلِ الْمَخْطُوبَةُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ الْأَمِينِ وَ مَنْ رَغِبَ فِي وُصْلَتِهَا مُحَمَّدٌ سَيِّدُ الْمُرْسَلِينَ وَ الْمُسْتَوْدَعَةُ أَسْرَارَ رَبِّ الْعَالَمِينَ السَّلامُ عَلَيْكِ وَ عَلَى آبَائِكِ الْحَوَارِيِّينَ السَّلامُ عَلَيْكِ

وَ عَلَى بَعْلِكِ وَ وَلَدِكِ السَّلامُ عَلَيْكِ وَ عَلَى رُوحِكِ وَ بَدَنِكِ الطَّاهِرِ أَشْهَدُ أَنَّكِ أَحْسَنْتِ الْكَفَالَهَ وَ أَدَّيْتِ الْأَمَانَهَ وَ اجْتَهَدْتِ فِى مَرْضَاهِ اللَّهِ وَ صَبَرْتِ فِى ذَاتِ اللَّهِ وَ حَفِظْتِ سِرَّ اللَّهِ وَ حَمَلْتِ وَلِيَّ اللَّهِ وَ بَالَغْتِ فِى حِفْظِ حُجَّهِ اللَّهِ وَ رَغِبْتِ فِى وُصْلَهِ أَبْنَاءِ رَسُولِ اللَّهِ عَارِفَهً بِحَقِّهِمْ مُؤْمِنَهً بِصِدْقِهِمْ مُعْتَرِفَهً بِمَنْزِلَتِهِمْ مُسْتَبْصِرَهً بِأَمْرِهِمْ مُشْفِقَهً عَلَيْهِمْ مُؤْثِرَهً هَوَاهُمْ وَ أَشْهَدُ أَنَّكِ مَضَيْتِ عَلَى بَصِيرَهٍ مِنْ أَمْرِكِ مُقْتَدِيَهً بِالصَّالِحِينَ رَاضِيَهً مَرْضِيَّهً تَقِيَّهً نَقِيَّهً زَكِيَّهً فَرَضِيَ اللَّهُ عَنْكِ وَ أَرْضَاكِ وَ جَعَلَ الْجَنَّهَ مَنْزِلَكِ وَ مَأْوَاكِ فَلَقَدْ أَوْلاكِ مِنَ الْخَيْرَاتِ مَا أَوْلاكِ وَ أَعْطَاكِ مِنَ الشَّرَفِ مَا بِهِ أَغْنَاكِ فَهَنَّاكِ اللَّهُ بِمَا مَنَحَكِ مِنَ الْكَرَامَهِ وَ أَمْرَأَكِ پس بالا مى كنى سر خود را و مى گويى اللَّهُمَّ إِيَّاكَ اعْتَمَدْتُ وَ لِرِضَاكَ طَلَبْتُ وَ بِأَوْلِيَائِكَ إِلَيْكَ تَوَسَّلْتُ وَ عَلَى غُفْرَانِكَ وَ حِلْمِكَ اتَّكَلْتُ وَ بِكَ اعْتَصَمْتُ وَ بِقَبْرِ أُمِّ وَلِيِّكَ لُذْتُ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ انْفَعْنِى بِزِيَارَتِهَا وَ ثَبِّتْنِى عَلَى مَحَبَّتِهَا وَ لا تَحْرِمْنِى شَفَاعَتَهَا وَ شَفَاعَهَ وَلَدِهَا وَ ارْزُقْنِى مُرَافَقَتَهَا وَ احْشُرْنِى مَعَهَا وَ مَعَ وَلَدِهَا كَمَا وَفَّقْتَنِى لِزِيَارَهِ وَلَدِهَا وَ زِيَارَتِهَا اللَّهُمَّ إِنِّى أَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ بِالْأَئِمَّهِ الطَّاهِرِينَ وَ أَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِالْحُجَجِ الْمَيَامِينِ مِنْ آلِ طه وَ يس أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ الطَّيِّبِينَ وَ أَنْ تَجْعَلَنِى مِنَ الْمُطْمَئِنِّينَ الْفَائِزِينَ الْفَرِحِينَ الْمُسْتَبْشِرِينَ الَّذِينَ لا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ وَ اجْعَلْنِى مِمَّنْ قَبِلْتَ سَعْيَهُ وَ يَسَّرْتَ أَمْرَهُ وَ كَشَفْتَ ضُرَّهُ وَ آمَنْتَ خَوْفَهُ اللَّهُمَّ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ لا تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِيَارَتِى إِيَّاهَا وَ ارْزُقْنِى الْعَوْدَ إِلَيْهَا

أَبَداً مَا أَبْقَيْتَنِي وَ إِذَا تَوَفَّيْتَنِي فَاحْشُرْنِي فِي زُمْرَتِهَا وَ أَدْخِلْنِي فِي شَفَاعَهِ وَلَدِهَا وَ شَفَاعَتِهَا وَ اغْفِرْ لِي وَ لِوَالِدَيَّ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَهً وَ فِي الْآخِرَهِ حَسَنَهً وَ قِنَا بِرَحْمَتِكَ عَذَابَ النَّارِ وَ السَّلامُ عَلَيْكُمْ يَا سَادَاتِي وَ رَحْمَهُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ مؤلف گويد روايت شده از حضرت صادق عليه السلام كه: زيد شحام عرض كرد به خدمتش كه چه ثواب است از براى كسى كه زيارت كند يكى از شما امامان را فرمود مثل آن است كه زيارت كرده حضرت رسول خدا صلى الله عليه و آله را و ما در سابق نقل كرديم روايتى كه از حضرت صادق عليه السلام نقل شده كه: هر كه زيارت كند امام مفترض الطاعه را و نماز گزارد نزد او چهار ركعت نوشته شود براى او حجه و عمره و در هديه الزائرين نقل كرديم

## زيارت حكيمه دختر امام محمد تقى عليه السلام

فضائل جناب حكيمه دختر امام محمد تقى عليه السلام را كه قبر شريفش پايين پا چسبيده به ضريح عسكريين عليهما السلام است و گفتيم كه در كتب مزار زيارت مخصوصى براى آن معظمه ذكر نشده با آن مرتبه رفيعه كه از براى او است پس سزاوار است او را زيارت كنند به الفاظى كه در زيارت اولاد ائمه عليهم السلام نقل شده يا زيارت كنند او را به اين الفاظ كه در زيارت عمه مكرمه اش حضرت فاطمه بنت موسى عليهما السلام وارد شده و آن چنان است كه مى ايستى رو به قبله و مى گويى السَّلامُ عَلَى آدَمَ صِفْوَهِ اللَّهِ السَّلامُ عَلَى نُوحٍ نَبِيِّ اللَّهِ السَّلامُ عَلَى إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللَّهِ السَّلامُ عَلَى مُوسَى كَلِيمِ اللَّهِ السَّلامُ

عَلَی عِیسَی رُوحِ اللَّهِ السَّلامُ عَلَیْکَ یَا رَسُولَ اللَّهِ السَّلامُ عَلَیْکَ یَا خَیْرَ خَلْقِ اللَّهِ السَّلامُ عَلَیْکَ یَا صَفِیَّ اللَّهِ السَّلامُ عَلَیْکَ یَا مُحَمَّدَ
بْنَ عَبْدِ اللَّهِ خَاتَمَ النَّبِیِّینَ السَّلامُ عَلَیْکَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ عَلِیَّ بْنَ أَبِی طَالِبٍ وَصِیَّ رَسُولِ اللَّهِ السَّلامُ عَلَیْکِ یَا فَاطِمَهُ سَیِّدَهَ نِسَاءِ
الْعَالَمِینَ السَّلامُ عَلَیْکُمَا یَا سِبْطَیِ الرَّحْمَهِ وَ سَیِّدَیْ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّهِ السَّلامُ عَلَیْکَ یَا عَلِیَّ بْنَ الْحُسَیْنِ سَیِّدَ الْعَابِدِینَ وَ قُرَّهَ عَیْنِ
النَّاظِرِینَ السَّلامُ عَلَیْکَ یَا مُحَمَّدَ بْنَ عَلِیٍّ بَاقِرَ الْعِلْمِ بَعْدَ النَّبِیِّ السَّلامُ عَلَیْکَ یَا جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ الصَّادِقَ الْبَارَّ الْأَمِینَ السَّلامُ عَلَیْکَ
یَا مُوسَی بْنَ جَعْفَرٍ الطَّاهِرَ الطُّهْرَ السَّلامُ عَلَیْکَ یَا عَلِیَّ بْنَ مُوسَی الرِّضَا الْمُرْتَضَی السَّلامُ عَلَیْکَ یَا مُحَمَّدَ بْنَ عَلِیٍّ التَّقِیَّ السَّلامُ
عَلَیْکَ یَا عَلِیَّ بْنَ مُحَمَّدٍ النَّقِیَّ النَّاصِحَ الْأَمِینَ السَّلامُ عَلَیْکَ یَا حَسَنَ بْنَ عَلِیٍّ السَّلامُ عَلَی الْوَصِیِّ مِنْ بَعْدِهِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَی نُورِکَ
وَ سِرَاجِکَ وَ وَلِیِّ وَلِیِّکَ وَ وَصِیِّ وَصِیِّکَ وَ حُجَّتِکَ عَلَی خَلْقِکَ السَّلامُ عَلَیْکِ یَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ السَّلامُ عَلَیْکِ یَا بِنْتَ فَاطِمَهَ وَ
خَدِیجَهَ السَّلامُ عَلَیْکِ یَا بِنْتَ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ السَّلامُ عَلَیْکِ یَا بِنْتَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ السَّلامُ عَلَیْکِ یَا بِنْتَ وَلِیِّ اللَّهِ السَّلامُ عَلَیْکِ
یَا أُخْتَ وَلِیِّ اللَّهِ السَّلامُ عَلَیْکِ یَا عَمَّهَ وَلِیِّ اللَّهِ السَّلامُ عَلَیْکِ یَا بِنْتَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ التَّقِیِّ وَ رَحْمَهُ اللَّهِ وَ بَرَکَاتُهُ السَّلامُ عَلَیْکِ
عَرَّفَ اللَّهُ بَیْنَنَا وَ بَیْنَکُمْ فِی الْجَنَّهِ وَ حَشَرَنَا فِی زُمْرَتِکُمْ وَ أَوْرَدَنَا حَوْضَ نَبِیِّکُمْ وَ سَقَانَا بِکَأْسِ جَدِّکُمْ مِنْ یَدِ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ
صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْکُمْ أَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ یُرِیَنَا فِیکُمُ السُّرُورَ وَ الْفَرَجَ وَ أَنْ یَجْمَعَنَا وَ إِیَّاکُمْ فِی زُمْرَهِ جَدِّکُمْ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ

وَ آلِهِ وَ أَنْ لا يَسْلُبَنَا مَعْرِفَتَكَمْ إِنَّهُ وَلِيٌّ قَدِيرٌ أَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ بِحُبِّكَمْ وَ الْبَرَاءَهِ مِنْ أَعْدَائِكَمْ وَ التَّسْلِيم إِلَى اللَّهِ رَاضِيا بِهِ غَيْرَ مُنْكِرٍ وَ لا مُسْتَكْبِرٍ وَ عَلَى يَقِينِ مَا أَتَى بِهِ مُحَمَّدٌ وَ بِهِ رَاض نَطْلُبُ بِذَلِكَ وَجْهَكَ يَا سَيِّدِى اللَّهُمَّ وَ رِضَاكَ وَ الدَّارَ الْآخِرَهَ يَا حَكِيمَهُ اشْفَعِى لِى فِى الْجَنَّهِ فَإِنَّ لَكِ عِنْدَ اللَّهِ شَأْنا مِنَ الشَّأْنِ اللَّهُمَّ إِنِّى أَسْأَلُكَ أَنْ تَخْتِمَ لِى بِالسَّعَادَهِ فَلا تَسْلُبَ مِنِّى مَا أَنَا فِيهِ وَ لا حَوْلَ وَ لا قُوَّهَ إِلا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ اللَّهُمَّ اسْتَجِبْ لَنَا وَ تَقَبَّلْهُ بِكَرَمِكَ وَ عِزَّتِكَ وَ بِرَحْمَتِكَ وَ عَافِيَتِكَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ أَجْمَعِينَ وَ سَلَّمَ تَسْلِيما يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

## نماز امام حسن عسکری علیه السلام

چهار رکعت است در دو رکعت اول بعد از حمد پانزده مرتبه سوره إذا زلزلت و در دو رکعت دوم بعد از حمد پانزده مرتبه توحید

دعای آن حضرت

اللَّهُمَّ إِنِّى أَسْأَلُكَ بِأَنَّ لَكَ الْحَمْدَ لا إِلَهَ إِلا أَنْتَ الْبَدِى ءُ قَبْلَ كُلِّ شَیْ ءٍ وَ أَنْتَ الْحَیُّ الْقَيُّومُ وَ لا إِلَهَ إِلا أَنْتَ الَّذِى لا يُذِلُّكَ شَیْ ءٌ وَ أَنْتَ كُلَّ يَوْمٍ فِى شَأْنٍ لا إِلَهَ إِلا أَنْتَ خَالِقُ مَا يُرَى وَ مَا لا يُرَى الْعَالِمُ بِكُلِّ شَیْ ءٍ بِغَيْرِ تَعْلِيم أَسْأَلُكَ بِآلائِكَ وَ نَعْمَائِكَ بِأَنَّكَ اللَّهُ الرَّبُّ الْوَاحِدُ لا إِلَهَ إِلا أَنْتَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ وَ أَسْأَلُكَ بِأَنَّكَ أَنْتَ اللَّهُ لا إِلَهَ إِلا أَنْتَ الْوِتْرُ الْفَرْدُ الْأَحَدُ الصَّمَدُ الَّذِى لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوا أَحَدٌ وَ أَسْأَلُكَ بِأَنَّكَ اللَّهُ لا إِلَهَ إِلا أَنْتَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ الْقَائِمُ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ الرَّقِيبُ الْحَفِيظُ وَ أَسْأَلُكَ بِأَنَّكَ اللَّهُ الْأَوَّلُ قَبْلَ كُلِّ شَیْ ءٍ وَ الْآخِرُ

بَعْدَ كُلِّ شَیْ ءٍ وَ الْبَاطِنُ دُونَ كُلِّ شَیْ ءٍ الضَّارُّ النَّافِعُ الْحَكِیمُ الْعَلِیمُ وَ أَسْأَلُكَ بِأَنَّكَ أَنْتَ اللَّهُ لا إِلَهَ إِلا أَنْتَ الْحَیُّ الْقَیُّومُ الْبَاعِثُ الْوَارِثُ الْحَنَّانُ الْمَنَّانُ بَدِیعُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ ذُو الْجَلالِ وَ الْإِكْرَامِ وَ ذُو الطَّوْلِ وَ ذُو الْعِزَّهِ وَ ذُو السُّلْطَانِ لا إِلَهَ إِلا أَنْتَ أَحَطْتَ بِكُلِّ شَیْ ءٍ عِلْما وَ أَحْصَیْتَ كُلَّ شَیْ ءٍ عَدَدا صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ

## سامرا

## اسوه های بشریّت (۱۱)

### امام حسن عسکری (ع)

نوشته رسول جعفریان

ولادت، وفات

امام حسن بن علی عسکری علیه السلام یازدهمین امام شیعیان، بنا به نقل مرحوم کلینی در ماه رمضان یا ربیع الآخر ۲۳۲ ق چشم به جهان گشود و ۲۸ سال زندگی کرد. ابن خلّکان تولد ایشان را روز پنجشنبه یکی از ماههای سال ۲۳۱ ق دانسته و قول دیگری نیز که ششم ربیع الآخر از سال ۲۳۲ باشد، نقل کرده است. شیخ مفید و سعد بن عبدالله، ربیع الآخر را پذیرفته اند. مسعودی سن آن حضرت را به هنگام شهادت ۲۹ سال دانسته است بنابراین، او باید تولد آن حضرت در سال ۲۳۱ را معتبر دانسته باشد.

رحلت امام عسکری (ع) بنا به گزارش اکثریت روات، هشتم ربیع الاول از سال ۲۶۰ ق اتفاق افتاده و جمادی الاولی همین سال نیز به عنوان قولی دیگر در این مورد نقل شده است.

از آنجا که رحلت امام هادی (ع) در سال ۲۵۴ ق اتفاق افتاده، طبعاً دوران امامت حضرت عسکری (ع) طبق روایت شیخ مفید، شش سال و براساس نقل سعد بن عبدالله پنج سال و هشت ماه بوده است.

در مورد نام مادر آن حضرت که ام ولد نیز بوده گزارشهای مختلفی وجود دارد. در برخی از مصادر، «حدیث» یا «حدیثه» و در

برخی دیگر نـام آن بـانو «سـوسن» ذکر شـده است. عیون المعجزات نـام صـحیح او را «سـلیل» دانسـته و بـا عبـارت «کـانْت مِن العارفات الصّالحات» وی را ستوده است.

القـاب خود آن بزرگوار را «الصّامت»، «الهادی»، «الرّفیق»، «الزّکی» و «النّقی» ذکر کرده انـد و برخی از مورخین لقب «الخالص» را نیز بر القاب آن حضـرت افزوده اند. «ابن الرضا» نیز کنیه ای بوده که امام جواد و امام عسـکری (ع) هر دو با آن مشهور شده بودنـد. چنـانکه امـام هـادی و امام عسـکری (ع) به لقب عسـکریین معروف شـده انـد. نقش انگشتری امام عسـکری (ع) به دو صورت «سبحان من له مقالید السّموات والارض» و «إنّ الله شهید» ذکر شده است.

احمـد بن عبیـدالله بن خاقان مشـخصات ظاهری آن بزرگوار را چنین وصف کرده است: او دارای چشـمانی سـیاه، قامتی نیکو، صورتی زیبا و بدنی خوب بوده است.

## امامت آن حضرت

بـا رحلت امـام هادی (ع) در سال ۲۵۴ق و به تنصـیص آن حضـرت، فرزندش امام عسـکری (ع) به سِـمت امامت شـیعیان اثنی عشـری منصوب گردید.روایاتی که در وصـیت و تنصیص امام هادی (ع) درباره امامت فرزندش وارد شده در بسیاری از کتب حدیث و تاریخ شـیعه، فراوان به چشم می خورد و با نظر به این وصیت و تنصیص که از نظر شیعیان نشانه صحت امامت است، آنان امام حسن عسکری (ع) را به امامت پذیرفتند.

بنـا به نقـل سـعد بن عبـدالله جز عـده ای که به امـامت محمـد بن علی که در زمـان حیـات پـدرش امـام هـادی (ع) وفات کرد گرویدنـد و تعـداد انگشت شـماری که جعفر بن علی را امـام خود دانسـتند، اکثریت یـاران امـام هـادی (ع) به امامت حضـرت عسکری گردن نهادند. پیروان جعفر

بن علی «جعفریه خُلَّص» لقب یافته انـد. مسـعودی، جمهور شـیعه را از پیروان امام عسـکری و فرزندش می داند که این فرقه در تاریخ به لقب «قطعیّه» معروف شده اند.

## امام عسکری (ع) در سامرا

بنا به گزارش شـیخ مفیـد امام هادی (ع) مـدت ده سال و اندی در عسـکر (سامرا) تحت نظر عباسـیان زندگی کرده است بنا بر این روایت طبعاً ورود آن حضرت همراه فرزندش حضرت عسکری (ع) به سامرا باید در سال ۲۴۴ و یا ۲۴۳ رخ داده باشد ولی ابن خلّکان این مدت را بیست سال و نه ماه ذکر کرده و همین را دلیل شهرت این دو امام همام به عسکریین دانسته است.

آنچه مسـلم است آوردن این دو امام بزرگوار به «سامرا» مرکز خلافت عباسـی در آن عصـر- از جهاتی شبیه سیاست مأمون در آوردن امام رضا (ع) به شهر خود بود؛ زیرا این نزدیکی کنترل روابط امام با شیعیان و شناسایی شیعیانی را که در سر تا سر بلاد اسـلامی مناسـبات نزدیکی بـا امـام خود داشـته و خطری برای حکومت به حساب می آمدنـد، برای دسـتگاه حاکمه آسانتر می کرد، مـدتی که امام در این شـهر می زیست بجز چنـد نوبتی که به زنـدان افتاد به صورت یک شـهروند عادی در آنجا حضور داشت و طبعاً رفتار وی زیر نظر کامل و محتاطانه حکومت قرار داشت؛ زیرا ائمه شـیعه از جمله امام عسکری (ع) اگر از آزادی عمل برخوردار بودند مدینه را برای زندگی اختیار می فرمودند. از این رو اقامت طولانی ایشان در سامرا به جز نوعی بازداشت از طرف خلیفه با چیز دیگری توجیه پذیر نیست. این مسئله بخصوص به علت وجود شبکه منظم و متشکل شیعیان که از

مـدتها قبـل شـکل گرفته بود در نظر خلیفه از اهمیت فراوانی برخوردار بوده و موجبات نگرانی و وحشت او را فراهم می آورد که می بایست به نحوی کنترل می شد.

به همین جهت از امـام خواسـته بودنـد حضـور خـود را در سـامرا مرتبـاً به اطلاـع حکـومت برسانـد چنـانکه طبـق نقـل یکی از خدمتکاران امام، آن حضـرت هر دو شـنبه و پنجشنبه مجبور بود در دارالخلافه حاضر شود. چنین حضوری گرچه ظاهراً احترام برای آن حضـرت تلقی می شد ولی در واقع تنها وسـیله کنترل او از نظر خلیفه بود به طوری که یک بار موقعی که خلیفه برای دیدن صاحب البصره می رفت امام را نیز همراه خویش می بَرد و اصحاب امام تنها در طول راه خود را برای دیدن آن حضرت آماده می کنند. از این روایت بخوبی می توان فهمید که در زندگی امام حداقل دورانی وجود داشـته که کسی را امکان دیدار مستقیم با آن بزرگوار در خانه اش نبوده است.

اسـماعیل بن محمـد می گویـد: برای طلب پول در سـر راه آن حضـرت نشسـتم و هنگام عبور امام تقاضای کمک مالی از وی کردم.

ابوبکر فهفکی می گویـد: برای کـاری دیـدن امـام از سامرا خارج شـدم و در روز «موکب» در خیابان ابی قطیعه بن داود منتظر رسیدن امام شدم تا او را در حال حرکت به دارالعامه ملاقات کنم.

محمد بن عبدالعزیز بلخی نیز هنگام حرکت امام به دارالعامه در خیابان الغنم منتظر تشریف فرمایی آن حضرت بوده است.

محمد بن ربیع شیبانی می گوید: به منظور دیدن امام، در باب احمد بن خضیب نشسته بودم که او را در حال عبور دیدم.

علی بن جعفر از حلبی نقلی می کند: در یکی از روزهایی که قرار

بـود امـام به دارالخلافه برود مـا در عسـکر به انتظـار دیـدار وی جمع شـدیم، در این حـال از طرف آن حضـرت توقیعی بـدین مضمون به ما رسید:

ألّا يسلّمنّ عليّ أحد و لا يشير إليّ بيده و لا يؤمی فإنّكم لا تؤمنون على أنفسكم.

کسی بر من سلام و حتی اشاره ای هم به طرف من نکند؛ زیرا شما خودتان در امان نیستید.

این روایت بخوبی نشـان می دهـد که دسـتگاه خلافـت تا چه حـد روابط امام با شـیعیانش را زیر نظر گرفته و آن را کنترل می کرده است. البته امام و شـیعیانش در فرصـتهای گوناگونی همدیگر را ملاقات می کرده اند و سر پوشهایی نیز برای این تماسها وجود داشته است. یکی از بهترین راههای ارتباطی شیعیان با امام مکاتبه بود که در مصادر نیز فراوان به آن بر می خوردیم.

### موقعیت امام در سامرا

امـام عسـکری (ع) اگر چه بسـیار جوان بود ولی به دلیـل موقعیت بلنـد علمی و اخلاقی بویژه رهبری شـیعیان و اعتقاد بی شائبه آنـان به امـام و احـترام بی چـون و چرای مردم از وی، شـهرت فراوانی پیـدا کرده بـود و چـون مـورد توجه عـام و خـاص بود، حاکمیت عباسی نیز جز در مواردی چند ظاهراً رفتار احترام آمیزی از خود نسبت به آن حضرت نشان می داد.

روایتی طولاـنی که همه مصـادر مربوط به شـرح حـال آن حضـرت به ذکر آن پرداخته انـد حاکی از اهمیت و عظمت موقعیت روز افزون امام در سامرا می باشد. اینک به خاطر اهمیت این روایت به ذکر قسمتهایی از آن می پردازیم:

سعد بن عبدالله اشعری از علمای معروف شیعه که احتمالاً به ملاقات امام عسکری (ع) نیز شرفیاب شده است می گوید:

در شعبان سال ۲۲۸ هیجده

سال پس از سال رحلت امام (ع) در مجلس احمد بن عبیدالله بن خاقان که آن روزها مسئولیت خراج قم را بر عهده داشت و به آل محمد و مردم قم نیز عداوت می ورزید نشسته بودیم. سخن از طالبیون ساکن سامرا و مذهب و موقعیت آنان در پیش سلطان به میان آمد، احمد گفت: من کسی از علویان را چون حسن بن علی عسکری (ع) در سامرا ندیده و نشنیده بودم که این چنین به وقار و عفاف و زیرکی و بزرگ منشی در میان اهل بیت خود شناخته شده و پیش سلطان و بنی هاشم محترم باشد چنانکه او را بر افراد مسن حتی امراء و وزراء و منشیان نیز برتری می دادند. روزی من بالای سر پدرم ایستاده بودم، آن روز پدرم برای دیدار با مردم نشسته بود. یکی از حاجبان وارد شده و گفت: ابن الرضا در بیرون در ایستاده است. پدرم با صدای بلندی گفت: او را اجازه ورود بدهید و آن حضرت وارد شد ... وقتی پدرم او را دید چند قدم به سوی او رفته و کاری که ندیده بودم با کسی حتی امرا و وُلات عهد انجام بدهد با او کرد، وقتی به او نزدیک شد دست به گردنش انداخته و صورت و پیشانی او را بوسید، آنگاه دستش را گرفته و در جای خود نشاند. پدرم خود روبروی او نشست و با وی به گفتگو پرداخت. در سخنان خود، او را با کنیه که حاکی از احترام او بود مورد خطاب قرار داده و مرتباً می گفت: پدر و مادرم فدایت ...

شب هنگام نزد پدرم رفتم و ... پرسیدم:

پدر آن شخص که امروز آن همه اجلال و احترامش نمودی چه کسی بود که حتی پدر و مادرت را فدای او می کردی؟ گفت: او ابن الرضا امام رافضیان بود و آنگاه ساکت شد. چند لحظه بعد سکوتش را شکسته ادامه داد: فرزندم اگر روزی خلافت از دست بنی عباس بیرون رود از بنی هاشم جز او کسی شایستگی تصدی آن را ندارد. او به خاطر فضل، صیانت نفس، زهد، عبادت و اخلاق نیکو سزاوار مقام خلافت است. اگر پدرِ او را دیده بودی مردی بود بزرگوار، عاقل، نیکوکار و فاضل. با شنیدن این سخنان آتش خشم سر تاسر وجودم را فرا گرفت، در عین حال حس کنجکاویم برای شناختن او برانگیخته شد. از هر کس از بنی هاشم، منشیان، قضات، فقها، حتی مردم عادی که درباره اش سؤال می کردم او را در نزد آنان در نهایت جلالت و بزرگواری و مقدم بر سایر افراد اهل بیت می یافتم. همه می گفتند: او امام رافضیان است. از آن پس اهمیت وی پیش من رو به فزونی گذاشت؛ زیرا دوست و دشمن او را به نیکی می ستودند.

این روایت با توجه به راوی آن که خود یکی از معاندین سرسخت اهل بیت بود موقعیت اخلاقی و اجتماعی امام را در میان عامه مردم و حتی خواص بروشنی نشان می دهد.

خادم امام عسکری (ع) می گوید: روزهایی که امام به مقر خلافت می رفت شور و شعف عجیبی در مردم پیدا می شد، خیابانهای مسیر آن حضرت از جمعیتی که سوار بر مرکبهای خود بودند پر می شد وقتی امام تشریف می آورد هیاهو یکباره خاموش می شد و آن حضرت از میان جمعیت گذشته و وارد مجلس

می شد.

اکثریت این افراد شیعیانی بودند که از مناطق دور و نزدیک برای دیدن امام به سامرا می آمدند هر چند ارادت سایر مردم نسبت به فرزندان رسول خدا نیز، سبب می شد برای دیدن آن حضرت در مسیر او حضور یافته، موجب فزونی این ازدحام شوند.

### دورانهای بازداشت امام

همانگونه که اشاره شد جلب امام هادی (ع) به همراه امام عسکری (ع) به سامرا توسط متوکل عباسی، خود به معنای زندانی کردن این دو امام در آن شهر به منظور کنترل آنها و روابطشان با شیعیان بود. در مواردی در بازداشت این پدر و پسر سختگیری هر چه بیشتر اعمال می شد بویژه هنگام بروز جریانات خاصی که متضمن تهدیدی علیه حاکمیت بود، شخص امام با تعدادی از یاران نزدیکش به زندان می افتادند.

روایات زیادی درباره بازداشت امام عسکری (ع) وجود دارد که از جهاتی با هم ناسازگارند. علت این امر علاوه بر اینکه می تواند تعدد بازداشتهای آن حضرت باشد، اشتباه مردم در نام خلفا نیز هست و طبعاً با گردآوری تمام گزارشهای مربوط و مقایسه آنها با هم امید دست یابی به حقیقت مسئله بیشتر می شود.

روایتی حاکی از آن است که معتز (معزول و مقتول به سال ۲۵۵) هنگامی که قصد سفر به کوفه را داشت دستور بازداشت امام عسکری (ع) را صادر کرده و مأموریت اجرای آن را به سعید حاجب می دهد. ابوالهیثم بن سبانه نگرانی خود را به امام نوشته و امام در جواب او می نویسد: پس از سه روز فرجی حاصل خواهد شد و معتز کشته می شود.

مسلم است که امام عسکری (ع) در دوران مهتدی (۲۵۵ ۲۵۶ ق) مدتی در زندان به سر برده است. پیش از آن

عده ای از شیعیان به زندان افتاده بودند.

داود بن قاسم معروف به ابوهاشم جعفری که از شخصیتهای برجسته شیعه بود گویا در سال ۲۵۲ در زندان بوده است، خطیب بغدادی از قول ابن عرفه علت بازداشت وی را چنین بیان می کند؛ سخنانی از او شنیده شده که باعث زندانی شدن وی گردید. در روایتی که شیخ طوسی نقل کرده بازداشت ابوهاشم مذکور با تنی چند از بنی هاشم و غیر آنها به علت کشته شدن عبدالله بن محمد عباسی بوده است. مسئول این زندان آن گونه که در پاره ای از روایات آمده صالح بن وصیف بوده که در سال ۲۵۶ توسط موسی بن بغا کشته شد. از این رو و به احتمال قوی بازداشت امام عسکری (ع) در سال ۲۵۵ در دوران مهتدی بوده است.

در یک گزارش تاریخی ابوهاشم جعفری گفته است: در دوران مهتدی هنگامی که در زندان بودم امام عسکری (ع) را نیز به زندان آوردند که با کشته شدن مهتدی در سال ۲۵۶ خدا، جان او را از خطر مرگ رها نمود؛ زیرا خلیفه قصد کشتن آن حضرت را داشت.

محل زندان امام در جوسق بود جایی که خود مهتدی و همچنین صالح بن وصیف بعدها در همانجا زندانی شده و به قتل رسیدند، جوسق گویا قلعه ای بوده که از آن به عنوان زندان استفاده می شده است.

آنچه در مورد وضع داخلی این زندان می دانیم عبارت است از:

أ: وقتی امام وارد زندان شد با اشاره به یک مرد عجمی (خ ل جمعی) فرمود: اگر این مرد نبود می گفتم پس از چه مدتی از این زندان رها می شوید؛ زیرا او شما را زیر نظر گرفته

و حرکاتتان را به خلیفه گزارش می کنـد. ابوهاشم می گوید: روزی ما این مرد را غافلگیر کرده و کاغذی را که در آن درباره تک تک ما گزارشهای بدی برای خلیفه آماده کرده بود از لباسش درآوردیم.

ب: رفتار امام در زنـدان بویژه با زنـدانبانان خود به گونه ای بود که بالاخره باعث خجلت آنان می شد نظیر همین رفتار درباره امام کاظم (ع) نیز روایت شده است. صالح بن وصـیف از ایادی عباسیان که حراست امام را در زندان بر عهده داشت از طرف برخی شخصیتهای عباسی به سختگیری بر آن حضرت و آزار وی تشویق می شد که در پاسخ آنها گفت:

قد وکّلت به رجلین شرّ من قدرت علیه فقد صارا من العباده و الصّلاه إلی أمر عظیم.

دو تن که آنها را بدترین مردم می دانستم بر او مأمور کردم ولی آنان چنان تحت تأثیر امام عسکری قرار گرفتند که در عبادت و نماز به حد والایی رسیدند.

مدارکی حاکی از آن است که شخص امام در زندان به طور دائم روزه بوده اند.

بار دیگر که امام زندانی شد در عصر معتمد عباسی بود که از سال ۲۵۶ تا ۲۷۹ خلافت کرد. در روایتی آمده که آن حضرت در سال ۲۵۹ ق در زنـدان معتمد عباسـی بوده و علی بن جرین زندانبان او بوده است. او در پاسخ معتمد که درباره امام از وی سؤالاتی نموده، چنین گفته است: همواره روزها روزه دار و شبها مشغول نماز است.

همچنین صمیری در کتاب «الاوصیاء» از محمودی روایت کرده که گفت: من خود خط ابومحمد عسکری (ع) را هنگام خروج از زندان معتمد دیدم که این آیه را نوشته بود.

یریدون لیطفئوا نور الله بأفواههم

و الله متمّ نوره و لو کره الکافرون.

شیخ مفید از محمد بن اسماعیل علوی روایت کرده:

امام عسکری (ع) نزد علی بن او تامش (یا بارمش) زنـدانی شد. این مرد از دشـمنان سرسـخت آل ابیطالب بود. به وی دسـتور داده شد درباره امام هر چه می تواند تند و سـختگیر باشد ولی او وقتی آن حضـرت را دید ... در حالی از او جدا شد که بیش از دیگران عظمت الهی آن حضرت را شناخته و از او ستایش می کرد.

به احتمـال قریب به یقین این زنـدان برای امـام در سال ۲۵۹ اتفـاق افتـاده است و شاهـدی که در تأکیـد این مطلب وجود دارد روایت ذیل است:

کشّی در رجال خود روایت می کند: محمد بن ابراهیم سمرقندی گفت: عازم حج بودم که تصمیم گرفتم در سر راهم به یکی از دوسـتان به نـام بودق بوشـنجانی (بوشـنجان روسـتایی است از قرای هرات) که به صـدق و صـلاح و ورع و خیر معروف بود سری بزنم. پیش او بودم که سـخن از فضل بن شاذان به میان آمـد، بودق گفت: او به دلیل نفخ معده شدیداً مریض است و ... بودق در ادامه سـخنانش گفت: در سفری که به قصد انجام مراسم حج عازم مکه بودم نزد محمد بن عیسی العبیدی که شیخی فاضل بود ... رفتم. در خانه او عده ای را که با حالتی افسـرده و مغموم نشسته بودند دیدم. علت را جویا شدم گفتند: ابومحمد (ع) زنـدانی شـده است.من سـفر خود را دنبال کرده و در بازگشت باز به دیـدن محمـد بن عیسـی رفتم او را با چهره ای شاد و سرحال دیدم، چگونگی را از وی پرسیدم،

جواب داد: امام آزاد شده است. من در حالی که کتاب یوم و لیله را همراه داشتم به سامرا رفته و به محضر ابومحمد (ع) شرفیاب شدم. کتاب را به آن حضرت نشان داده و گفتم: فدایت شوم این کتاب را ببینید امام در حالی که ورق به ورق آن را می دید، فرمود: صحیح است، سزاوار است به آن عمل شود. عرض کردم: فضل شدیداً مریض است و شنیدم به خاطر دعای شما به این مرض دچار شده است؛ زیرا درباره او به شما گفته اند که وی وصی ابراهیم را برتر از وصی رسول خدا می داند. در حالی که چنین نیست و این سخن را به دروغ بر او بسته اند. امام فرمود: آری خدا فضل را رحمت کند. بودق می گوید: من باز گشتم و دیدم در همان ایامی که امام فرمود: «رحم الله الفضل» فضل بدرود حیات گفته است.

اگر چنانچه مشهور است بپذیریم که فضل بن شاذان در سال ۲۶۰ ق وفات کرده است طبعاً باید بپذیریم که در اواخر سال ۲۵۹ قبل از ذی حجه امام در زندان بوده است.

### امام و ارتباط او با شیعیان

پس از آنکه امام رضا (ع) به خراسان آمده سادات علوی به دلایل گوناگونی به نقاط مختلف کشور پهناور اسلامی مهاجرت کردند و این مهاجرت از زمانی که فشار و اختناق به علویان و شیعیان در عراق شدت گرفت رو به گسترش نهاد. شیعیان ناگزیر به فکر یافتن مناطق امن تری برای زندگی خود افتادند. سرزمین عرب به علت تسلط روحیات و طرز تفکر اموی در آن، نمی توانست جای امنی برای آنان باشد، در عوض شرق بویژه ایران زمنیه های مناسبی برای این هدف در خود

داشت، لذا عده زیادی از شـیعیان به این سرزمین سرازیر شده و در شهرهایی با فاصله های دور از هم به زندگی پرداختند. آنها در درجه اول احتیـاج مبرمی به ایجاد ارتباط در بین خود داشـتند؛ زیرا هم امامِ حاضـر داشـتند و هم نیازمنـد به حل پرسشـهای دینی و احیاناً یافتن راه حلهایی برای مشـکلات سیاسـی و اجتماعی که با آن روبرو می شدند، بودند لذا از سیستم های مختلف ارتباطی از قبیل اعزام افراد خاصی پیش امام، و تماس با وی در ایام حج و ... استفاده کردند و از این راهها به دریافت روایات و رهنمودهای عملی از آن حضرات توفیق یافتند.

پراکندگی شـیعیان را در شصت سال پایانی دوران حضور تا آغاز غیبت صغری از شواهد و قرائن تاریخی که حتی در احادیث فقهی نیز فراوان به چشم می خورد بروشـنی می توان دریافت. در اینجا ابتدا پراکندگی شـیعیان در دوران مذکور و سپس نحوه ارتبـاط امـام بـا آنهـا را مورد بحث قرار می دهیم. البته بحث مـا تنهـا شامـل شـیعیانی می شود که ارتباط فکری و دینی در حدّ اعتقاد به امامت ائمه دوازده گانه پس از رسول خدا داشـتند، نه محبّین آنها که تنها دوسـتدار اهل بیت به معنای عام آن بودند. تفاوت این دو گروه در روایتی از امام عسکری (ع) مطرح و دقیقاً روشن شده است.

از جمله منـاطق مهمی که شـیعیان فراوانی را در خود جای داده و با امام نیز در ارتباط بودنـد نیشابور را می توان نام برد. اصولاً شرق ایران جزو منـاطقی است که نـام تعـدادی از اصـحاب ائمه و همچنین نـام علمـای مشـهوری از شـیعیان در قرنهـای سوم و چهارم در تاریخ آن به چشم

می خورد، یکی از نمونه هـای بارز اینگونه شخصـیتها فضل بن شاذان است که مقام ارجمنـدی در میان اصـحاب ائمه و علمای شیعه داشـته است. غیر از نیشابور مناطقی مانند سـمرقندی، بیهق و طوس نیز از محلهای تجمع شیعیان به شمار می رفت در بیهق اکثریت مردم، از شـیعیان بودند. پراکندگی بدین شـکل که مشابه آن در مناطق دیگری نیز وجود داشت یک سیستم یا حداقل به حفظ وضـعیت موجود آن دست یازیـد. این سیسـتم با تعیین وکلا از طرف ائمه شـکل می گرفت و با ارتباطی که بین امام و وکلای وی بویژه درشـکل مکاتبه ای به وجود می آمـد، سـعی می شـد تا راهنماییهای لازم از نظر دینی و سیاسـی ارائه شود و این حرکت سابقه داری بود که امام عسـکری (ع) نیز در دوران حیات خود به آن نظر داشت و در توسـعه و اسـتفاده از آن می کوشید. افرادی که سابقه علمی درخشان و همچنین ارتباط استواری با امامان قبلی یا خود آن حضرت داشتند و می توانستند از نظر حدیثی پشتوانه ای برای شیعیان به شمار آیند به عنوان وکیل انتخاب می شدند.

نیشابور که مرکزیت آن از نظر علمی و فرهنگی و همچنین از نظر اقتصادی بسـیار قویتر از سایر نقاط بود، برای خراسان اهمیت زیـادی داشت. وکیـل امـام در این شـهر طبق روایتی که ذیلاًـ به نقـل آن می پردازیم ابراهیم بن عبـده بود. در اینجا برای آنکه اهمیت این سیستم و کارهای انجام شده از طریق آن روشن شود نامه های امام درباره این وکالت را به اختصار مرور می کنیم:

در نامه ای که امام عسکری (ع) به عبدالله بن حمدویه نوشته، آمده است:

حقوق واجب ما را به او بپردازند. من

او را امین خود برای دوستانم در آن نواحی قرار دادم، تقوا پیشه کنید و مراقب باشید که حقوق را ادا کنید که در ترک و یا تأخیر آن عذری نیست.

از این نامه استفاده می شود که شعاع وکالت و فعالیت ابراهیم، تمام نواحی و حتی ناحیه عبدالله بن حمدویه بیهقی ناحیه عبدالله احتمالاً ـ همان بیهق بود را در برمی گرفته است. ظاهراً بعضی از شیعیان در مورد اصالت خط امام درباره ابراهیم دچار تردید شدند لذا امام نامه ای به شرح زیر نوشت:

نامه ای که در آن ابراهیم به عنوان وکیل من تعیین و به وی مأموریت اخذ حقوق من از دوستانم داده شده از خود من است و آن را به خط خود نوشته ام. من او را در شهر خودشان به حق منصوب کرده ام. از خدا بترسید و حقوق مرا به وی بپردازید که من به او اجازه تام و کامل در این مورد داده ام.

طولانی ترین نامه از توقیعات امام عسکری (ع) درباره همین ابراهیم بن عبده می باشد که به اسحاق بن اسماعیل نیشابوری فرستاده است. این نامه مشحون از پندهای اخلاقی و رهنمودهای بسیار با ارزش است. امام در آغاز نامه پس از مقدمه ای طولانی درباره اهمیت هدایت الهی از طریق اوصیاء و اینکه ائمه هدی (ع) ابواب علم الهی هستند، آیه «الیوم اکملتُ لکم دینَکم ... » را دلیل بر منت خدا بر انتخاب آنان جهت هدایت مردم شمرده است. آن حضرت همچنین از ابراهیم بن عبده از طرف من تعیین شده است. تو ای اسحاق فرستاده من نزد ابراهیم عبده هستی تا او به آنچه من طی نامه ای به محمد بن موسی نیشابوری فرستاده ام

عمل کنـد و همچنین تو خود و کلیه کسانی که در شـهر تو زنـد گی می کننـد مأمور هستیـد به محتوای آن نامه عمل کنیـد. بر ابراهیم و تو و تمـامی دوسـتان ما. کسانی که این نامه را بخواننـد و کسانی که در ناحیه شـما بوده و دچار انحراف نیسـتند باید حقوق ما را به ابراهیم بپردازند تا آن هم به رازی برساند و این دستور من است. ای اسحاق نامه مرا برای بلالی که مورد اعتماد ما است و همچنین برای محمودی و هنگامی که به بغداد رفتی برای دهقان که وکیل و مورد وثوق ما بوده و پول از دوسـتان ما می گیرد و بالأخره برای هر کس از موالی ما که دیدی، بخوان و اگر کسی خواست نسخه ای از آن بردارد مانعی نیست. به هر حال جز از شـیطانی که مخالف شـما است آن را از کسی پنهان مدار، از شهر بیرون نرو تا عُمَری را ببینی که هر چه از دوستان به ما رسد در نهایت پس از چند واسطه به دست او می رسد تا بما برساند.

از این نـامه نکـات مهمی دربـاره سیسـتم وکالت به دست می آیـد: موضوع آن بالخصوص هـدایت شـیعیان در شـیوه پرداخت واجبـات مـالی شان است که ضـرورت اساسـی در حفظ و حراست آنها داشـته است. معرفی وکلا و اظهار اعتماد کامل به آنها برای اِحکام موقعیت شان از جمله نکاتی است که بروشنی در این توقیعات به چشم می خورد، اضافه بر این روشن می کند که در میـان وکلاـی منـاطق، سلسـله مراتبی وجود داشـته که حقوق مالی امام بایستی از طریق آن به وکیل اصـلی وی رسـیده و به وسیله او به آن

حضـرت برسـد و بالأخره نكته ديگرى كه از نامه فوق اسـتفاده مى شودآن است كه گاهى شـبهاتى در مورد وكالت افرادى به وجود مى آمد كه در چنين مواردى امام مجبور بود با ارسال نامه هاى ديگرى اين شبهات را از بين ببرد.

ايجاد و حفظ چنين پيونـدهايى بود كه باعث احياى شـيعيان در عرصه حيات فرهنگى و اجتماعى و مانع از پيـدايش ضـعف در تشـكيلات آنهـا و در نتيجه هضم شـدن در جامعه تسـنن مى شـده است، امرى كه به هر حال براى هر اقلّيّتى امكان داشت. اين سيسـتمى بود كه شبيه آن را زمـانى عباسـيان و مـدتى طولانـى نيز اسـماعيليان به كار بسـته بودنـد و طبعاً حاصل آن چيزى جز حراست شـيعه در مقابـل خطرات بنيان كن كه همواره متوجه آنها بوده و موجوديت آنان را تهديـد مى كرد نبوده است. علاوه بر آن اسـتفاده از چنين سيسـتم ارتباطى دقيق، موجب جريان دانش و بينش لازم در سـر تا سـر اجتماعات شـيعى را تضمين مى كرد. چنانكه مناطقى چون كَشّ و سـمرقند با آنكه از مراكز زنـدگى ائمه بسـيار دور بودند بخش مهمى از علماى شـيعه از آن برخاسـته اند. به طوريكه ذكر شد اشـكالات ناشـى از اين پراكندگى را فرسـتادگان و نامه هاى پربار و بموقع ائمه هدى (ع) به طرز تحسـين برانگيزى خنثى مى كرد، ارتبـاط به وسـيله نـامه در اين دوران بسـيار گسترده و از نوع پيشـرفته آن به حسـاب مى آمده است گرچه معمولاً به لحاظ امنيتى و ... از اينگونه نامه ها اثرى باقى نمى ماند ولى باز ما اكنون مقدار زيادى از اين نامه ها و شواهدى را كه دليل بر وفور آنها است در دست داريم.

ابوالاديان مى گويد: من خدمتگزار امام

عسکری (ع) بودم، کار من بردن نامه های آن حضرت به شهرهای مختلف بود، آخرین باری که حامل نامه ای از او بودم امام مریض بود، نامه را به من داده و فرمود: این را به مدائن ببر، پانزده روز دیگر که باز می گردی مرا در حال تغسیل و تکفین خواهی دید، من نامه را بردم و موقع بازگشت همان را که امام به من فرمود اتفاق افتاده بود.

این روایت نشان می دهد که امام برای بردن و آوردن نامه پیک مخصوصی داشته است.

محمد بن حسین بن عباد می گوید: ابومحمد حسن بن علی عسکری (ع) روز جمعه هشتم ربیع الاول از سال ۲۶۰ در حالیکه ۲۹ سال تمام داشت در حین ادای نماز صبح رحلت فرمود، حضرت همان شب، نامه های زیادی برای مدینه نوشته بود. اینک ما نامه ای از امام عسکری (ع) به مردم قم و آبه (آوه) در اختیار داریم همچنین ابن شهر آشوب نوشته است که امام عسکری (ع) نامه ای به علی بن حسین بن بابویه نوشته است گرچه با توجه به فوت ابن بابویه در سال ۳۲۹ این امر بسیار بعید به نظر می رسد، البته وی توسط حسین بن روح ارتباط مکاتبه ای با امام زمان (ع) داشته است.

تماس مستقیم با امام با فرستادن افرادی از طرف شیعیان به محضر آن حضرت نوع دیگری از وجود ارتباط در بین امام و دوستانش بود. از جعفر بن شریف جرجانی نقل شده:

من سالی به زیارت خانه خدا مشرف شدم و در سامرا به خدمت امام عسکری (ع) رسیدم، خواستم اموالی را که دوستان به وسیله من فرستاده بودند به آن حضرت بدهم. پیش از آنکه من بپرسم،

به چه کسی بدهم فرمود: آنچه را همراه آورده ای به مبارک، خادم من بسپار.

در روایتی دیگر آمده: مردی از علویان برای به دست آوردن «فضل» راهی منطقه جبل شد، در حلوان مردی او را دید آن مرد از علوی پرسید: از کجا می آیی؟ گفت: از سامرا، پرسید: آیا در سامرا خانه فلانی را می شناسی؟ جواب داد: آری، آن مرد پرسید: آیا از حسن بن علی خبری داری؟ گفت: نه، مرد پرسید: برای چه آمده ای؟ گفت: برای پول، آن مرد گفت: من به تو ۵۰ دینار می دهم، تا مرا در سامرا نزد حسن بن علی (ع) ببری، علوی پول را گرفت و با آن مرد پیش امام عسکری (ع) آمدند و آن مرد چهار هزار دینار خدمت امام (ع) تقدیم کرد.

از دیگر وکلای امام از ابراهیم بن مهزیار اهوازی که در اهواز ساکن بود می توان نام برد.

قم اصیل ترین شهری بود که گروه انبوهی از شیعه را در خود جای داده بود و از زمان امام صادق (ع) به طور مرتب و منظم با ائمه معصومین (ع) در ارتباط بوده است. از جمله شخصیت های شیعی قم که با امام عسکری (ع) روابطی داشت احمد بن اسحاق بن عبدالله اشعری بود که نجاشی او را با عنوان «کان وافد القمّیین» واسطه بین قمی ها و امام دانسته و تصریح کرده است که احمد از خواص اصحاب ابومحمد العسکری (ع) بوده است. امام عسکری (ع) به اعتماد خود به احمد بن اسحاق مورد بحث تصریح فرموده است. و دیگران وکالت او را برای امام (ع) صریحاً ذکر کرده اند. از مهمترین وکلای امام (ع) که بعداً به نیابت خاص حضرت بقیه

الله (عج) نیز منصوب شد، عثمان بن سعید مشهور به سمّان بود. او از طرف امام هادی و عسکری (ع) به وکالت برگزیده شد، شیخ طوسی با اشاره به این مطلب درباره وجه تسمیه او به سمّان می نویسد:

او به تجارت روغن مشغول بود تا به عنوان سرپوشی برای کار اصلی خود (وکالت) بهره برداری کند. در مواقعی که مالی از شیعیان به او می رسید آن را در ظرف روغن جاسازی کرده و مخفیانه نزد ابومحمد عسکری (ع) می فرستاد.

در روایتی که قبلاً آوردیم تصریح شده است که عثمان بن سعید در رأس سلسله مراتب قرار داشت و مسائل و اموالی که می بایست به دست امام برسد از آن طریق به آن حضرت می رسیده است امام هادی و عسکری (ع) بر اعتماد خود نسبت به او بارها تأکید فرموده اند. عده ای از شیعیان یمن به منظور زیارت آن حضرت و ضمناً پرداخت وظایف مالی خود به سامرا آمده بودند که امام عثمان بن سعید را فرستاد تا اموالی را که آنها با خود آورده بودند تحویل بگیرد.

آنچه در مورد وکلای ائمه هدی موجب تعجب آمیخته با تأسف عمیقی شده، آنکه گاه و بیگاه در میان وکلا، افرادی پیدا می شدند که در مقابل اموالی که شیعیان به آنها می سپردند تا به امام برسانند دچار وسوسه شده ودست به خیانت می زدند و بدین خاطر از طرف امام مورد لعن و سرزنش قرار گرفته و طرد می شدند، چنانکه برخی از وکلا پس از رحلت امامی، وفات او را انکار می کردند تا آن را بهانه قرار داده و از پرداخت پولهایی که نزد آنها جمع شده بود به امام بعدی طفره روند.

اصولاً می توان همین پیش آمدها را یکی از ریشه های بسیار مهم پیدایش «وقف» در میان شیعیان دانست.

عروه بن یحیی معروف به دهقـان که قبلاً در نامه امام به اسحاق بن اسـماعیل نیشابوری توثیق شـده و از وکلای امام در بغـداد بود به خـاطر دروغهایی که به امام هادی و عسـکری (ع) نسـبت داد گرفتار لعن و طرد از طرف امام عسـکری (ع) گردیـد. آن حضـرت دسـتور داد تـا همه شـیعیان او را لعن و نفرین کننـد و از او دوری نماینـد؛ زیرا او در سـمت مسـئول خزانه داری امام، اموالی را از خزانه اختلاس کرده به خود اختصاص داده بود.

توقیعاتی که در چنین زمینه هایی از طرف امام صادر می شد به سرعت وبه طرز شگفت آوری در میان شیعیان شایع می شد و بـدین ترتیب همه آنهـا از مضـمون توقیع آگـاهی یافته و بلافاصـله شـخص مورد نظر امام از جامعه شـیعه طرد می شـد. بر علیه احمـد بن هلال نیز که عمری در مصـاحبت ائمه سپری کرده و سـپس به خاطر اشکالاتی که در روابط او با امام عسـکری (ع) پیش آمـد توقیعـاتی از طرف آن حضـرت صـادر گردیـد. امـام به وکلای خود در عراق نوشت: إحـذروا الصّوفيّ المتصنّع (از صوفی خود آرا دوری کنیـد) و چون عـده ای به علت شـدت اعتمادشان به احمـد در صـحت توقیع به تردیـد افتادنـد امام نامه مفصـلتری خطاب به شیعیان نوشته و خطاهای او را که عمده ترین آنها بی اعتنایی به دستورات امام و خود رأی بودن در مقابل حضرتش بود برشمرد و در پایان، دهقان را که عمری در مصاحبت و خدمت امام گذرانده بود طرد کرد.

همچنین امام در مواردی کسانی را که بی

جهت در کار وکلا دخالت کرده و به عنوان نمونه پرداختهای پولی آنان را به باد انتقاد می گرفتند مورد عتاب قرار داده و آنها را از دخالت در مسائلی که ربطی به آنها ندارد بر حذر می داشت.

بدین سان بود که سیستم وکالت، نقش خود را در زمینه ایجاد پیوند بین امام و شیعیان بویژه در اخذ وجوهات شرعی که بخش عمده آن برای رسیدگی به وضع شیعیان نیازمند به مصرف می رسید ایفا می کرد چنانکه در کتب مربوط به شرح حال امام، بارها به این نمونه کمکها اشاره شده است.

نفوذ واقفیه، غلات و سایر افکار انحرافی در شیعیان بخصوص آن دسته از شیعیانی که در بلاد دور از زیستگاه امام زندگی می کردند، از همین طریق وکالت کنترل و دفع می شد و این خود در حفظ اصالت فرهنگی شیعه و جلوگیری از آلودگی دیدگاههای آنها به انحراف، نقش بسزائی داشته است.

### اصحاب امام و حفظ میراث فرهنگی شیعه

سابقه ترتیب و تألیف جوامع حدیثی در میان اصحاب ائمه بسیار طولانی است، بخصوص پس از دوران امام صادق (ع) افراد زیادی در جامعه شیعه پیدا شدند که غالب اوقات خود را مشغول جمع آوری روایات صادره از ائمه معصومین (ع) و ارسال آنها به شیعیان ساکن در کشورهای دور و نزدیک به منظور راهیابی به افکار و اندیشه های اهل بیت بوده اند، با گذشت زمان بر تعداد این مؤلفین افزوده شده و کتابهای مفصلتر و بیشتری تألیف و عرضه می شده است. این امر بویژه در دوران امام عسکری (ع) با گستردگی هر چه بیشتر دنبال شد و نقش مهمی در حفظ میراث حدیثی شیعه ایفا کرد. در میان اصحاب امام عسکری (ع) از آن دسته که به

کار تألیف می پرداختند حسین بن اشکیب سمرقندی را باید نام برد. کسی که مدتی در قم متولی آستانه حضرت معصومه علیها السلام بوده و بعدها به سمرقند رفته و در آنجا ماندگار شد. نجاشی تألیفات او را بر شمرده که درمیان آنها کتابی با عنوان «الرد علی الزید» به چشم می خورد. نظر به شدت فعالیت زیدیها در این دوران و قیامهای مکرر آنها احتمال آن می رفت که تعدادی از شیعیان تحت تأثیر آنان قرار بگیرند. بدین سبب این دست کتابها که غالباً با استناد به روایات صادره از ائمه معصومین (ع) و دیگر ادلّه تدوین می شد، وسیله خوبی برای کنترل این گونه انحرافات بود.

احمد بن محمد بن خالد یکی از شیعیان معاصر با امام هادی (ع) و از اصحاب آن حضرت بود که کتاب المحاسن وی شکل دائره المعارفی را به خود گرفت که کلیه معارف دینی از قبیل: فقه، اخلاق، تفسیر و ... را در برداشت.حسن بن موسی الخشاب از اصحاب امام عسکری (ع) تألیفاتی از خود باقی گذاشته که کتاب الرد علی الواقفه از آن جمله است. اهمیت این نوشتار با توجه به مشکلاتی که در آن دوران به دست واقفه ایجاد می شده بخوبی معلوم است. علاوه بر کتابهایی که به عنوان رد بر فرق و یا در مسائل فقهی نوشته می شد، بعضاً به تألیفات کتابهایی در تاریخ نیز پرداخته می شد. محمد بن علی بن حمزه از اصحاب امام عسکری (ع) کتابی با عنوان مقاتل الطالبیّین نوشته است. علی بن حسن بن علی فضال علیرغم آنکه از فَطَحیه پیروی می کرد مورد اعتماد و وثوق امام عسکری (ع) بوده و کتابهای فراوانی از خود

به یادگار گذاشت. عیاشی درباره او می نویسد: هیچ کتابی در هر موضوعی از ائمه باقی نمانده بود جز آنکه پیش او وجود داشت. این روایت بویژه بر وجود روایات ائمه و حتی مکتوبات آنان در دسترس اصحاب تأکید ورزیده و نشانه یک جنبش قابل تقدیر علمی است که خود پشتوانه اصلی تشیع به حساب می آید. اصولی که تا این دوره تألیف شده پایه های اصلی جوامع حدیثی بزرگتری مانند کافی و ... را که با استفاده از همین مدوّنات اصحاب شکل گرفته، تشکیل داد. گاهی اصحاب درباره پاره ای از کتابها (اصول اولیه)، نظرات ائمه را جویا می شدند که از جمله آنها طبق روایتی که سابقاً آوردیم همان بورق بوشنجانی بود که کتاب یوم و لیله را به امام عسکری (ع) تقدیم داشته و نظر آن حضرت را درباره آن خواسته است. در میان اصحاب امام عسکری (ع) کسانی نیز پیدا می شدند که در زمینه مسائل علمی دست به تألیف می زدند، نجاشی پس از ذکر احمد بن ابراهیم بن اسماعیل به عنوان یکی از خواصّ و نزدیکان امام عسکری (ع) ضمن برشماری آثار او از کتابی با عنوان با اسماء الجبال و المِیاه و الاودیه که گویا تألیفی در موضوع جغرافی بوده است نام می برد.

## امام عسکری (ع) و یعقوب بن اسحاق الکندی

ابن شهر آشوب به روایت از کتاب التبدیل [والتحریف] تألیف ابوالقاسم کوفی می نویسد:

یعقوب بن اسحاق کندی (۱۸۵ حدود ۲۵۲) فیلسوف عرب در عصر خود دست به تألیف کتابی[به زعم خود] در تناقضات قرآن زده و کسی را در جریان کار خود نگذاشت. روزی یکی از شاگردان او به حضور امام عسکری (ع) رسید. امام به او فرمود:

آیا در میان شما

کسی نیست تا استادتان را از آنچه درباره قرآن انجام می دهد باز دارد؟ او گفت: ما شاگرد او هستیم چگونه می توانیم درباره این موضوع یـا غیر آن به او اعتراض کنیم؟ امـام به او گفت: اگر چیزی بگویم به کنـدی می گویی؟ آن مرد گفت: آری، امام فرمـود: پیش او برو و از وی بـپرس: آیـا از نظر شـما ممکـن است منظـور قرآن غیر از آن معـانی باشـد که شـما گمـان کرده و پـذیرفته ایـد؟ خواهـد گفت ممکن است؛ زیرا اهل فهم است بعـد بگو: چه می دانی؟ شاید همانگونه که امکان آن را پذیرفتی مراد قرآن غیر از ان باشـد که تو می فهمی و سـخنان آن برای معانی دیگری بکار گرفته شـده باشـد. آن مرد نزد کندی آمد و سخنـان امـام را بـه او گفت، کنـدی که این مسـئله را در سـخن، امری محتمـل و از نظر عقلی جـایز می دانست گفت: قسم می خورم که این کلام از تو نیست. آن مرد گفت: این سخنان از ابو محمد عسکری (ع) است. کندی گفت هم اکنون پیش او می روم که این امر جز از این خاندان بر نمی آید، آنگاه آتش خواسته و همه آنچه را که نوشته بود سوزانده و از بین برد.

روایت فوق تنهـا از طریق ابن شـهر آشوب نقـل شـده و ابوالقاسم کوفی، راوی آن نیز مورد اعتماد نبوده است. برخی گفته اند سیاق این روایت به گونه ای است که کنـدی را تا سـر حد ناباوری به اسـلام پیش برده است و این در حق او روا نیست، علاوه بر این دلیلی هم که این روایت را تأکید کند در دست نیست. و دیگر اینکه اگر کندی در

سال ۲۵۲ از دنیا رفته باشد در زمان او هنوز امام عسکری (ع) به عنوان امام شیعیان در صحنه نبوده است.

در مقام پاسخ (به صورت احتمال) به اشکالات فوق می توان گفت: اولاً تاریخ وفات کندی احتمالی است و در آن دقت کافی نشده است و طبعاً امکان دارد فوت کندی چند سال پس از تاریخ فوق اتفاق افتاده باشد. ثانیاً لزومی ندارد که امام عسکری (ع) حتماً در دوران امامت خود این سخنان را به کندی گفته باشد و اما درباره اینکه این روایت، کندی را تا حد عدم اعتراف به اسلام پیش برده باید گفت: روایت مورد بحث الزاماً چنین مفهومی را نمی رساند؛ زیرا چه بسا ممکن است کندی به خاطر عقل گرایی بیش از حدی که داشته در درون خود دچار اشکالاتی شده و لذا کسی را از آن آگاه نکرده است چنانکه کاملاً طبیعی است برای بسیاری که در حد کندی هستند چنین اشکالاتی پیش بیاید. درست است که ابوالقاسم کوفی مورد اعتماد نبوده ولی می توان مؤیدی گرچه محدود و حداقل نشانگر آنکه کندی در مقام درک معانی آیات به تأویل دست می زده است پیدا کرد. گرچه این مؤید، روایت را به طور مستقیم تأیید نمی کند.

هنری توماس در شرح حال کندی آورده است:

«کندی می گوید اگر فلسفه، علم به حقایق اشیاء باشد در این صورت میان دین و فلسفه خلافی نیست ... فلسفه، حقیقت است، دین نیز علم حقیقت است. پس همچنان که اگر کسی به حقایق دینی عصیان ورزد کافر شناخته می شود، منکر فلسفه نیز از آنجا که منکر حقیقت است کافر محسوب می گردد. اما با این همه میان اندیشه های

فلسفی و آیات قرآنی تناقضاتی وجود دارد. این تناقضات را چگونه باید حل کرد؟ کندی برای این مشکل نیز راه حل پیشنهاد می کند و آن تأویل است. به عقیده کندی لغات عربی دارای یک معنی حقیقی و یک معنی مجازی است از این رو بسیاری از جاها، آیات قرآنی را باید با معانی مجازی آنها تأویل کرد. در این صورت میان اندیشه فلسفی و تفکر دینی اختلافی وجود نخواهد داشت.

گزارش هنری توماس حاکی از همان مطلبی است که در روایت کوفی از طرف امام به کندی پیام داده شده بود و این تأیید ضمنی، احتمالاً می تواند کمکی به اثبات اصل قضیه که از اهمیت ویژه ای برخوردار است بکند.

### کتب منسوب به امام عسکری (ع)

أ: تفسیر کتاب تفسیر به امام عسکری (ع) نسبت داده شده که شامل تفسیر سوره حمد و قسمتی از سوره بقره است. این کتاب از ابتدای طرح آن در محافل علمی از قرن چهارم تا کنون مورد قضاوتهای گوناگونی قرار گرفته است.

عده ای آن را از اثار امام دانسته و احادیثی نیز از آن نقل کرده اند و برخی دیگر آن را ساختگی شمرده و اعتبار علمی اش را منتفی دانسته اند. بخشی از این قضاوتها متکی به سند کتاب است؛ زیرا دو نفر به نامهای یوسف بن محمد بن زیاد، و محمد بن سیّار، اساس روایت آن هستند و واسطه این دو و صدوق، محمد بن قاسم استرآبادی است، گرچه براساس روایت ابن شهر آشوب، حسن بن خالد برقی نیز راوی این تفسیر است. علاوه بر ابهام و اشکالاتی که در هویت افراد فوق به جز خالد بن حسن وجود دارد در کیفیت سند و نیز اینکه آیا این دونفر

خود راوی کتاب هستند یا پدرانشان، صحت انتساب آن به امام (ع) را زیر سؤال می برد. و برخی از علما به اشکالات بالا پاسخ داده اند.

اشکال دیگری که بر کتاب وارد شده این است که در آن روایاتی نقل شده که از نظر محتوی جداً قابل انتقال و ایراد بوده و گاهی به صورتی آمیخته با خرافات است که به هیچ وجه نمی توان آن را به امام (ع) نسبت داد چنانکه علامه تستری چهل مورد از این نمونه ها را ارائه داده است. از میان مخالفین، ابن الغضائری، علامه حلّی، علامه بلاغی و آیت الله خوئی (قده) را می توان نام برد.

در مقابل، عده ای دیگر سخت با نسبت آن به امام موافقند که از آنان، صدوق، طبرسی صاحب احتجاج، کَرَکی، مجلسی اول و دوم شیخ حرّعاملی را می توان نام برد.

برخی دیگر از علما حد وسط را برگزیده و نظر داده اند که این تفسیر نیز مانند کتب دیگر می تواند مورد انتقاد قرار گرفته و روایات صحیح آن پذیرفته شود، علامه بلاغی ضمن رساله ای در نقد آن، مواردی را که موجب سلب اعتبار از آن تفسیر می شود، برشمرده است.

نکته مهم این است که علی بن ابراهیم قمی و محمد بن مسعود عیاشی هیچ کدام در تفسیرهای خود، روایتی از این کتاب نقل نکرده اند و این خود می تواند نقش تعیین کننده ای در قضاوت درباره این تفسیر داشته باشد.

ب: کتاب المقنعه کتاب دیگری به امام نسبت داده شده که راوی آن گویا ابن شهر آشوب است.

این کتاب در نسخه ای از مناقب با عنوان «کتاب المنقبه» ضبط شده و صاحب ذریعه نیز تحت همین عنوان بدان اشاره کرده است اما در چاپ نجف

و قم از مناقب با عنوان «رساله المقنعه» از آن یاد شـده است. بیاضـی نیز بعدها از آن با عنوان «کتاب المقنعه» یا «رساله المقنعه» یاد کرده است. در هر دو کتاب اشاره شـده که این کتاب مشـتمل بر علم حلال و حرام است، بنابر این طبعاً نمی تواند مجموعه ای در مناقب باشـد و لابـد بایـد در آن تصـحیفی صورت گرفته باشـد. آنچه که مطلب را کاملاً آشـکار می کند این است که نجاشـی در ذیـل نـام «رجـاء بن یحیی بن سامـان عبرتـائی کاتب» می نویسـد: او از امام هادی (ع) روایت می کرده و به وسـیله پـدرش که در خـانه ابوالحسن کـار می کرده به خانه آن حضـرت راه یافته و از خواص وی شـده و کتابی با عنوان «المقنعه فی ابواب الشـریعه» از او نقل کرده است و ابوالمفضل شـیبانی نیز آن را از رجاء بن یحیی روایت کرده است. اگر در کنار این نقل روایـت سـید بـن طـاووس را بـه نقـل از آقـابزرگ از علی بـن عبدالواحـد کـه می گویـد: «انّه اخرج المقنعه من دار ابی محمد العسکری فی سنه ۲۵۵» و روایت منـاقب را که می گویـد: رساله مقنعه امام عسـکری در سال ۲۵۵ ق تألیف شـده قرار دهیم به روشنی معلوم می شود که «المقنعه» مورد بحث همان کتاب رجاء بن یحیی است که آن را از امام هادی (ع) روایت کرده و در خانه امام عسکری (ع) بوده که در سال ۲۵۵ از آن خانه بیرون آورده شده است.

جالب توجه است که در مناقب تصـریح شـده: در آغاز کتاب «المقنعه» آمده: أخبرنی علی بن محمّد بن موسـی (که همان امام هادی (ع) است). ابوالمفضل در سال ۳۱۴

از رجاء بن یحیی نقل حدیث کرده که فوت رجاء نیز در همین سال اتفاق افتاده است.

## رحلت امام عسکری (ع)

چنانکه گذشت رحلت امام عسکری (ع) در هشتم ربیع الاول سال ۲۶۰ رخ داده است و در این باره که آیا امام به مرگ طبیعی بدرود حیات گفته و یا به شهادت رسیده است کماکان اختلاف نظر وجود دارد گرچه بنا به نقل طبرسی و دیگران اکثریت علمای شیعه با الهام از امام صادق (ع) که فرمود: ما منّا الّا مَسموم أو مَقتول حتی درباره امامانی که روایتی دایر بر شهادتشان در دست نیست عقیده دارند که خلفای جور، آنان را به شهادت رسانده اند. البته روایتی درباره شهادت امام عسکری (ع) در یکی از منابع تاریخی قرن ششم وجود دارد. از این روی شهادت آن حضرت امری کاملاً محتمل است. سوابق بازداشت و خطری که همواره از طرف دستگاه حاکم متوجه جان حضرتش بود و اینکه آن حضرت یک شخصیت مخالف سیاسی به حساب می آمده و رحلت او در سنین جوانی رخ داده همگی می تواند مؤید این معنی باشد. از آنجا که امام یک چهره کاملاً شناخته شده در سامرا بود هنگام رحلتش هاله ای از غم و بهت زدگی فضای سامرا را فرا گرفت. احمد بن عبیدالله در روایتی که قسمتی از آن پیش از این ارائه شد این صحنه غم انگیز را چنین وصف کرده: وقتی امام عسکری رحلت کرد صدای شیون و فریاد همه جا را در برگرفت مردم فریاد می زدند: ابن الرضا رحلت کرد آنگاه برای تدفین آماده شدند، بازار به حال تعطیل درآمد، پدر من (وزیر معتمد عباسی)، بنی هاشم، شخصیت های نظامی و قضائی و

منشیان ومردم به سوی جنازه هجوم آوردند، آن روز در سامرا قیامتی بر پا بود.

با حضور امام (ع) و پدرش به مدت حداقل ۱۷ سال در سامرا نه تنها مردم جذب آنان شده بودند بلکه بسیاری از شیعیان نیز بدین شهر هجوم آورده بودند، در چنین شرایطی طبیعی بود که هنگام رحلت آن حضرت، سامرا یکپارچه در ماتم فرو رفته و در سوگ از دست دادن فرزند پیامبر (ص) بی تابی کند و عزا بگیرد.

## امام حسن عسکری (ع) در سامرا

وجود مقدس امام حسن عسکری علیه السلام از ائمه ای هستند که تحت شار بسیار بودند. چون هر چه که دوران ائمه به دوره امام عصر (ع) نزدیکتر می شد کار بر آنها سختتر می گردید. ایشان در سامرا بودند که در آنوقت مرکز خلافت بود. از زمان (معتصم (مرکز خلافت از بغداد به سامرا منتقل شد. مدتی آنجا بود دو مرتبه برگشت. علتش هم این بود که لشکریان معتصم خیلی به مردم ظلم می کردند و مردم شکایت کردند و ابتدا معتصم گوش نکرد ولی بالاخره هر طور بود راضیش کردند و او برای اینکه سپاهیان از مردم دور باشند مرکز را منتقل کرد به سامرا.

امام عسکری و امام هادی علیهماالسلام اجبارا در سامرا به سر می بردند در محلی که به نام (العسکر) یا (العسکری) نامیده می شد یعنی محلی که محل سپاهیان و در واقع پادگان بود، یعنی خانه ای که در آن زندگی می کردند برایشان انتخاب شده بود که مخصوصا در پادگان باشند و تحت نظر. ایشان در بیست و هشت سالگی از دنیا رفتند (پدر بزرگوارشان هم در حدود چهل و دو ساله بودند که از دنیا رفتند) و دوره

امامتشان فقط شش سال طول کشید. به نص تواریخ، تمام این مدتشش سال یا در حبس بودند یا اگر هم آزاد بودند ممنوع المعاشره و ممنوع الملاقات بودند. از نظر معاشرت آزادی نداشتند، اگر هم احیانا رفت و آمدهایی می شد یا گاهی حضرت را می خواستند، تحت نظر بودند. وضع عجیبی بود. می دانید که هر یک از ائمه گویی یک خصلت خاص بیشتر در او ظهور داشته است که خواجه نصیر در آن دوازده بند خودش هر یك از ائمه را با یك صفتی توصیف می کند که بیشتر در او ظهور داشته است. وجود مقدس امام عسکری علیه السلام به جلال تو هیبت و رواء (۱) به اصطلاح، ممتاز بودند یعنی اساسا عظمت و هیبت و جلالت در قیافه ایشان به نحوی بود که هر کس که ایشان را ملاقات می کرد تحت تأثیر آن سیما قرار می گرفتقبل از اینکه سخن بگویند و او از علم ایشان چیزی بفهمد. وقتی که سخن می گفتند و دریای مواجی شروع می کرد به سخن گفتن، دیگر تکلیفش روشن است. در بسیاری از حکایات و روایات این قضیه کاملا مشخص و محرز است. حتی دشمنان با اینکه ایشان را سخت تحت تعقیب داشتند و گاهی به زندان می بردند وقتی که با حضرت روبرو می شدند وضع عجیبی داشتند، نمی توانستند در مقابل ایشان خضوع نکنند که در این زمینه داستانی را محدث قمی در کتاب (الانوار البهیه (از احمد بن عبیدالله بن خاقان که پسر وزیر المعتمد علی الله بود، و او از پدرش نقل می کند، در حالی که خودش هم حضور داشته است. داستان فوق العاده عجیبی است که وقت گفتنش را

عجالتا ندارم.

محافظت شدید

علت عمده این که اینقدر امام شدید تحت نظر بود این بود که این مطلب شایع بود و می دانستند که مهدی امت از صلب این وجود مقدس ظهور می کند. همان کاری را که فرعون با بنی اسرائیل می کرد که چون شنیده بود کسی از بنی اسرائیل متولد می شود که زوال ملک فرعون و فرعونیها به دست او خواهد بود پسرهای بنی اسرائیل را می کشت و فقط دخترها را زنده نگه می داشت و زنهایی را مأمون کرده بود بروند در خانه های بنی اسرائیل و ببینند کدام زن حامله است و هر زنی را که حامله بود تحت نظر بگیرند، عین این کار را دستگاه خلافت با امام عسکری علیه السلام انجام می داد. چه خوب می گوید مولوی:

حمله بردی سوی در بندان غیب

تا ببندی راه بر مردان غیب

این احمق فکر نمی کرد که اگر این خبر راستاست مگر تو می توانی جلوی امر الهی را بگیری؟! هر چند وقت یک بار می فرستادند به خانه حضرت به تفتیش، مخصوصا وقتی که امام از دنیا رفت، چون گاهی می شنیدند که حضرت مهدی متولد شده اند. راجع به ولادت ایشان هم داستان را همه شنیده اید که خدای متعال ولادت این وجود مقدس را مخفی کرد و در عین ولادت کمتر کسی متوجه شد.

شهادت امام (ع)

ایشان شش ساله بودند که پدر بزرگوارشان از دنیا رفتند. در دوران کودکی، شیعیان خاص از هر جا که میآمدند حضرت ایشان را به آنها ارائه می دادند، ولی عموم مردم اطلاع نداشتند، اما این خبر بالاخره پیچیده بود که پسری برای حسن بن علی عسکری متولد شده است و او را مخفی می کنند. گاهی

می فرستادند به خانه حضرت که این بچه را به خیال خود پیدا کنند و بکشند و از بین ببرند، ولی کاری که خدا می خواهد مگر بنده می تواند بر ضد آن عمل بکند؟! یعنی وقتی که قضای حتمی الهی در یک جا باشد دیگر بشر نمی تواند کاری در آنجا بکند. بعد از وفات حضرت و نیز مقارن با وفات حضرت، مأمورین ریختند خانه امام را تفتیش کامل کردند و زنهای جاسوسه خودشان را فرستادند که تمام زنها، کنیز و غیر کنیز را تحت نظر بگیرند، ببینند آیا حامله ای وجود دارد یا نه؟ یکی از کنیزان را احتمال دادند که حامله باشد. او را بردند تا یک سال نگاه داشتند، بعد فهمیدند که اشتباه کرده اند و چنین قضیه ای نبوده است.

مادری دارد وجود مقدس امام عسکری به نام حدیث که به لقب جده معروف است. چون جده حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه بودند ایشان را جده می گفته اند. زنهای دیگری هم در تاریخ هستند که به اعتبار اینکه شهرتشان به اعتبار نوه شان است اینها را جده می گویند، از جمله جده شاه عباس است که دو تا مدرسه هم در اصفهان به نام جده داریم. زنی که شهرتش به نام نوه اش باشد قهرا به نام جده معروف می شود. این زن بزرگوار به نام جده معروف شد. ولی تنها جده بودن سبب شهرتش نشد، مقامی دارد، عظمتی دارد، جلالتی دارد، شخصیتی دارد که نوشته اند - مرحوم محدث قمی رضوان الله علیه هم در (الانوار البهیه (می نویسد بعد از امام عسکری مفزع الشیعه بود یعنی ملجاء شیعه این زن بزرگوار بود. قهرا در آن

وقت – چون امام عسکری بیست و هشت ساله بوده اند که از دنیا رفته اند، علی القاعده مطابق سن امام هادی هم حساب بکنیم – زنی بین پنجاه و شصت بوده است. اینقدر زن با جلالت و با کمالی بوده است که شیعه هر مشکلی برایش پیش میآمد به این زن عرضه می داشت.

مردی می گوید در خدمت عمه امام عسکری حکیمه خاتون دختر امام جواد رفتم با ایشان صحبت کردم راجع به عقاید و اعتقادات و مسئله امامت و غیره. ایشان عقاید خود را گفت تا رسید به امام عسکری. بعد گفت فعلا امام من فرزند اوست که الان مستور و مخفی است. گفتم حال که ایشان مخفی هستند اگر ما مشکلی داشته باشیم به کی رجوع کنیم؟ گفت به جده رجوع کنید. گفتم: عجب! آقا از دنیا رفت و به یک زن وصیت کرد؟! فرمود: امام عسکری همان کار را کرد که حسین بن علی کرد. حضرت امام حسین وصی واقعیش و وصی او در باطن علی بن الحسین بود ولی مگر بسیاری از وصایای خودش را در ظاهر به خواهرش زینب سلام الله علیها نکرد؟ عین این کار را حسن بن علی العسکری کرد، وصی او در باطن این فرزندی است که مخفی است ولی در ظاهر که نمی شد بگوید وصی من اوست. در ظاهر وصی خودش را این زن با جلالت قرار داده است.

۱– به معنی حسن منظر.

منبع» تاریخ اسلام در آثار شهید مطهری – جلد دوم

## لحظه های ناب سامرا

### مقدمه

سهیلا صلاحی اصفهانی

تبعیدیان تاریخ یا به نقطه ای دوردست فرستاده می شوند تا چشمی به آنها نیفتد و کم کم از یادها بروند و حکمرانان بی هیچ دغدغه ای آنچه

می خواهند بر سرشان بیاورند و یا به نزدیکترین پایگاه حکومت فراخوانده می شوند تا تحت مراقبت خلیفه و امیر، آهسته بروند و آهسته بیایند و کسی جرأت نزدیکی به آنان را نداشته باشد. و این دومین ترفند عمدتاً درباره کسانی به کار گرفته می شود که حکومت، هم از جانب آنان نگران بقای خود باشد و هم جسارت بی حرمتی و گستاخی صریح نسبت به آنان را نداشته باشد. اینان ظاهراً چون دیگر شهروندان، روزگارشان را سپری می کنند، اما حتی نفس کشیدنشان به خلیفه گزارش می شود چه رسد به مصاحبتها و معاشرتها و مجالستهای ایشان! هرگاه خطری حکومت را تهدید کند اینانند که روانه زندان می شوند و سهمشان شکنجه و آزار است و بس. و در این میان هر که آگاهتر، بی باکتر و آزاده تر باشد، سخت تر زنجیرهای اسارت را برپای رفتنش می بندند و او را محکوم به ماندن می کنند و این است حکایت تلخ اقامت امام حسن عسکری (ع) در سامرا، که اگر به انتخاب خود بود شاید هرگز زادگاهش مدینه - شهر با صفای پیامبر - را ترک نمی کرد.

### سامرا، مرکز خلافت عباسی، سال ۲۳۵ ق.

امام سه ساله است که همراه پدر بزرگوارش به امر متوکل خلیفه عباسی به سامرا آورده می شوند تا محترمانه زیر نظر دستگاه خلافت قرار گیرند. این نخستین بار است که سامرا جمعیتی چنین کلان را یکجا به استقبال سرسخت ترین مخالفان حکومت می فرستد و آغوشش را بر روی همه حوادثی که می خواهد آینده را رقم زند، باز و بازتر می کند.

### سامرا، قلب شهر، سالهای نوجوانی

چه دشوار است با فشار و جبر بیرونی، روح اختیار و آزادی را در درون خود پروراندن و در وقار و کمال و علم و اخلاق برترین شدن، آنگونه که امام حسن عسکری (ع) شد!

سکوت و خاموشی اش لقب» صامت «را برای او به همراه آورد، هدایتگری اش سبب شد که وی را» هادی «بنامند، تقوا و پاکی اش او را» زکی «کرد و یکرنگی و صمیمیتش نام» خالص «را پیشکش وی نمود. و این همه را در محضر پدر آموخت که او نیز وامدار پدران خویش بود.

نگاهشان کن! این دو را که می بینی خاطره همه اهل بیت (ع) برایت زنده می شود.

### سامرا، منزل حکیمه خاتون، سال ۲۵۴ق.

ای کاش شادی امشب تا همیشه دل حکیمه را خوش می کرد! امشب عروسی نرجس است با عزیز دل او، نور چشم برادرش حسن عسکری (ع) و افسوس که چند روز دیگر حکیمه باید در عزای برادر بنشیند و جامه سوگ امام علی نقی را بر تن کند.

ای کاش برادرش می ماند و تولد نوزاد حسن را می دید! همو که قرار است عالم را از قسط و عدل پر کند آنگونه که از ظلم و جور پر می شود.

### سامرا، اندیشه و آرمان امام

هیچ کس نمی دانست وقتی امام به آن نقطه دوردست خیره شده بود، در اندیشه اش چه می گذشت. شاید به پراکندگی شیعه

فکر می کرد، به آنان که در نیشابور و سمرقند و بیهق و طوس می زیستند و چشم یاری به امام دوخته بودند تا از نظارت و راهنمایی او بهره مند شوند ... شاید هم به محبان خود می اندیشید که هر چند اعتقادی به امامت ائمه نداشتند اما دوستدار اهل بیت بودند.

مردی از امام پرسید: فرق میان شیعه و محب چیست؟ امام فرمود: شیعه آنانند که از ما تبعیت کنند و همه اوامر و نواهی ما را اطاعت نمایند و کسی که چنین نکند و با آنچه خداوند بر او واجب کرده، مخالفت نماید، شیعه ما نیست.

### سامرا، محله عسکر – سالهای امامت

چشم انتظاران امام از شوق در پوست خود نمی گنجند؛ نه می توانند بنشینند و نه تاب ایستادن می آورند. آشفته و بی قرار به راهی که بناست امام از آنجا بیاید و راهی دارالخلافه شود می نگرند. سامان این شیفتگی ابراز ارادتی است به امام و شنیدن یک حرف از هزاران کلام دلنشین حضرتش اما ...

از جانب امام توقیعی به دستشان می رسد:

« کسی بر من سلام وحتی اشاره هم به طرف من نکند؛ زیرا که در امان نیستید. »

و شیعه بی آنکه مجال گریستن بیابد، بغض دائمی اش را پنهان می کند.

### سامرا، در خلوت امام حسن عسکری (ع)

از این زیباتر نمی شود، پدر، حسن عسکری است که چشم بر چشمان فرزندش دوخته، عاشقانه نگاهش می کند و صمیمانه نجوا می کند:

« پسر جانم مژده باد به تو! تو صاحب زمان هستی، تو مهدی و حجت خدا بر زمینش هستی، تو فرزند من و وصی منی، من پدر تو هستم تو م ح م د بن حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب (ع) از نسل رسول خدا (ص) و آخرین فرد از امامان پاک و معصوم هستی، رسول خدا به وجود تو بشارت داده است و نام و کنیه را بر زبان آورده، درود خداوند بر ما خاندان باد. »

دریغا که چنین محبتی باید پنهانی بماند تا به چشم زخم نگاههای آلوده و جان زخم دستهای رسوا گرفتار نیاید.

فرزند امام حسن عسکری (ع) حیاتش نیز چون تولدش باید در خفا و دور از مراقبتهای خلافتی ادامه یابد.

### سامرا، دکان روغن فروشی – سالهای امامت

عثمان بن سعید ظرفهای روغن را زیر و رو می کند تا اموالی را که از شیعیان به وی رسیده در آنجا جاسازی کرده و پنهانی نزد ابومحمد عسکری بفرستد.

او همچون ابراهیم بن عبده و علی بن مهزیار از وکلای معروف امام است و این روزها که کسی اجازه رفت و آمد و ملاقات با حسن عسکری (ع) را ندارد، هدایت ویژه شیعیان از طریق افراد امین و مورد اعتماد امام که سابقه علمی درخشان و نیز ارتباط استوار با امامان قبلی داشته اند، صورت می گیرد.

مردم از طریق این وکیلان معارف شیعی را در قالب حدیث و کلام می آموزند و نیز نامه ها و سؤالات و وجوهات خود

را به دست امام می رسانند و امام (ع) در نوشته ها و توقیعاتشان به آنان پاسخ می دهند و البته این همه دور از چشم حکومتیان اتفاق می افتد.

سامرا، کوچه پس کوچه های دارالخلافه - سالهای امامت

باز دوشنبه ای دیگر است و امام مجبور است راه دارالخلافه را پیش گیرد تا حضور خود را به آگاهی حکومت برساند. دوباره قدمهای نرم و آرام امام بود و لذت بی منتهای زمین. امام بی هیچ شتابی گامهایش را آهسته برمی داشت و می دانست پشت درهای بسته، کسانی نگران نشسته اند تا عطر عبور امام مستشان کند.

### سامرا، زندان حکومتی – سالهای امامت

صالح بن وصیف کلافه شده است، دیگر آزاری نمانده که بر جان امام برساند. او درماندگی را با تمام وجودش احساس می کند.

نمی داند چاره چیست. دو تن را که بدترین مردم می دانست بر امام مأمور کرد ولی آنان چنان تحت تأثیر امام حسن عسکری (ع) قرار گرفتند که خود در عبادت و نماز به حدی والا دست یافتند.

نه راه پس دارد و نه راه پیش، نفس گرم امام در اسارت نیز کارساز است. راستی که داستان، عکس شده است: زندانبان اسیر زندانی می گردد و این سنت همیشه امامان اسیر است.

### سامرا، سرای عبداللّه بن خاقان کارگزار خلیفه عباسی – سالهای امامت

حاجب وارد می شود. در گوش صاحبخانه زمزمه ای می کند. عبیداللّه یکباره از جا برمی خیزد، چهره اش گشاده می گردد، با شادمانی فریاد می زند: اجازه ورود بدهید! و خود به استقبال میهمان جوان می رود.

دست در گردن او می اندازد، صورت و پیشانی اش را می بوسد، او را در جای خود می نشاند و با احترام خطابش می کند و مرتب می گوید: پدر و مادرم به فدایت ...

شب هنگام احمد بن عبداللّه از پدر می پرسد: میهمانمان کدام بزرگوار بود که چنین احترامش کردی؟ عبیداللّه درنگی می کند و سپس پاسخ می دهد، او ابن الرضا، امام شیعیان بود که اگر روزی خلافت از دست بنی عباس بیرون رود، در میان بنی هاشم، جز او کسی شایستگی تصدی آن را ندارد. او به خاطر فصل، صیانت نفس، زهد، عبادت و اخلاق نیکو، سزاوار مقام خلافت است. اگر پدر او را دیده بودی مردی بود بزرگوار، عاقل، نیکوکار، فاضل و ...

آری اینچنین دوست و دشمن امام حسن عسکری (ع) را می ستایند.

### سامرا، در سوگ امام حسن عسکری (ع) – سال ۲۶۰ق.

قیامتی برپا شده از مردم، ناله و شیون همه جا به گوش می رسد، اشکها بی امان می بارد و جماعت با جنازه امام وداع می کنند. معتمد خلیفه عباسی، ابو عیسی را می فرستد تا گزارش رحلت امام را تهیه نماید و وی چنین تحریر می کند:

» ابو محمد حسن بن علی به مرگ طبیعی دیده از جهان فرو بست و گواه این ماجرا از قضات چند نفر و از اعیان دربار چند نفر و از اطبا چند نفر و از امرای سپاه چند نفر هستند. «

و نیرنگ و فریب همچنان ادامه می یابد.

### سامرا، آغاز امامت مهدی (عج)

ابوالادیان ناباورانه به اطراف خود می نگرد، درست دو هفته قبل بود که امام حسن عسکری (ع) وی را طلبید و نامه هایی را که با دست مبارکش نوشته بود به وی داد تا به مدائن ببرد فرمود: آنگاه که به سامرا بازگشتی صدای شیون از خانه من خواهی شنید و مرا در آن وقت غسل دهند.

ابوالادیان گفت: ای مولای من! هرگاه چنین واقعه ای هولناک روی دهد، امامت با کیست؟ و ایشان فرمود: هر که جواب نامه مرا از تو طلب کند او امام است. ابوالادیان نشانه ای دیگر خواست، فرمود: هر که بر من نماز کند جانشین من است و او امام شماست.

امروز ابوالادیان به سامرا بازگشته و صدای نوحه از منزل امام می شنود ... جلوتر می رود، جعفر کذاب را می بیند که بر در خانه نشسته و شیعیان به وی تسلیت می گویند. حیرت زده نزدیک می رود اما جعفر سراغی از نامه نمی گیرد. خدمتکار امام بیرون می آید و جعفر را برای اقامه نماز بر جنازه امام به داخل فرا می خواند او نیز مهیای نماز می شود اما دستهایش که برای

گفتن تکبیر، بالا می رود، کودکی عبایش را به عقب می کشد و با کلامی که دل ابوالادیان را سخت می لرزاند می گوید ای عمو پس بایست که من سزاوارترم به نماز بر پدر خود از تو!

جعفر عقب می رود، کودک بر پدر خویش نماز می گزارد و سپس متوجه ابوالادیان می شود. به او می فرماید جواب نامه ای را که با توست به من بده و ابوالادیان آسوده خاطر می گردد که جانشین امام را یافته است.

### منبع

ماهنامه موعود شماره ۳۷

## یادگارهای موعود سرداب سامرا

### اشاره

سیدصادق سیدنژاد

در گوشه و کنار سرزمینهای اسلامی مکانهایی وجود دارند که منتظران یار در آنها گرد می آیند و به یاد عزیز سفر کرده خود نجواهای عاشقانه سر می دهند. این مکانها که هر کدام به نوعی یادگار حضرت موعود هستند برای همه شیعیان مقدس است و بزرگداشت آنها وظیفه ای همگانی به شمار می آید.

برای آشنایی بیشتر شما عزیزان با مساجد، مقام ها و اماکن خاصی که یادآور آن امام منتظر هستند، بر آن شدیم که در هر شماره به اجمال یکی از این مکانها را معرفی کنیم. باشد که مورد قبول حضرت موعود واقع شود.

### مفهوم واژه سرداب

از بررسی کاربردهای گوناگون واژه سرداب در لغت و عرف عامه مردم به خوبی معلوم می شود که این کلمه در کتابهای لغت و اصطلاح رایج در زبان اغلب مردم در طول تاریخ به یک معنی به کار می رود. توضیح آن که سرداب و سردابه به خانه ای گفته می شود که آن را در زمانهای سابق به ویژه در مناطق گرمسیر، در آن موقع که هنوز وسایلی چون کولر و پنکه و یخچال و ... ساخته نشده بود، در زمین می ساختند تا در ایام بسیار گرم تابستان از طریق سکونت در آنجا از گزند گرما در امان باشند و به وسیله قرار دادن اغذیه و اشربه فاسد شدنی در این مکان، از فاسد شدن آنها جلوگیری نمایند. مرحوم علی اکبر دهخدا در این باره می نویسد:

سرداب خانه ای را گویند که در زمین سازند، خانه ای که در زیرزمین سازند تا در گرما به آن پناه برند و آب در آنجا نگاه دارند تا سرد بماند ... ۱

از جمله مناطق گرمسیری که در گذشته ساختن سرداب برای خانه ها

در آن بسیار رواج داشته است شهر سامرا بود. این شهر را معتصم عباسی در سال ۲۱۲ق. بنا کرد و پایتخت خود را از بغداد به آنجا منتقل نمود. سامرا در کرانه شرقی رودخانه دجله و در میانه راه بغداد به تکریت واقع شده است. درباره علت بنای این شهر نظرات گوناگونی نقل شده است. یعقوبی در این باره می نویسد:

شهر «سُرَّمَن رَای» در گذشته بیابانی از سرزمین طیران بود که هیچ گونه عمارتی در آن وجود نداشت؛ تنها بنای آن دیری بود که متعلق به نصارای آن منطقه بود ... پس از آن که معتصم به حکومت رسید به خاطر بعضی از امتیازات که در منطقه سرّمن رای بود آنجا را به عنوان پایتخت جدید برگزید.

چون این محل از نظر موقعیت جغرافیایی نسبت به سایر مناطق رجحان داشت آبهای زیادی در اطراف شهر جریان داشت که هر یک از آنها به منزله دژی شهر را از خطر حمله های ناگهانی حفظ می کرد.

علاوه بر این، مرتفع بودن این منطقه نسبت به کرانه غربی دجله موجب می شد که این شهر از آسیبهای طغیان احتمالی دجله در امان باشد. از طرف دیگر این منطقه نسبت به سایر مناطق از آب و هوای مطلوب تری برخوردار بود. از نظر نظامی نیز یک منطقه سوق الجیشی بود که به لحاظ دفاعی از جهاتی موقعیت بهتری نسبت به بغداد داشت.

شهر سامرا به «عسکر» نیز معروف است. وقتی معتصم این شهر را بنا نمود با سپاهیان خود عازم آنجا شد، از این رو به جهت استقرار نظامیان در این شهر آن را عسکر می نامیدند۲.

از آنجا که منطقه سامرا نسبت به کرانه راست دجله مرتفع بود در زیر

لایه های خاکی این منطقه یک لایه سنگی از ریگ که ماده چسبنده ای آنها را به یکدیگر چسبانده است، وجود دارد. این دو عامل، یعنی ارتفاع زمین از سطح آب و وجود لایه سنگی مذکور موجب شده است که کندن سردابهای گود و عمیق در زیر ساختمانهای این شهر راحت باشد. به همین جهت ساختن سردابهای زیادی در زیر اغلب خانه های قدیمی و حتی بناهای جدید بسیار رایج است که علی رغم ساخته شدن انواع وسایل سرمایش در ایام گرم تابستان بیشتر این سردابها مورد استفاده ساکنان آن قرار می گیرد.

## سرداب غیبت

متوکل عباسی نسبت به شیعیان و دوستداران اهل بیت (ع) بسیار سخت گیری می کرد. تاریخ نگاران نقل می کنند که هیچ کس مثل متوکل به گماردن جاسوس و جمع آوری اخبار مناطق گوناگون اهتمام نداشت. وقتی جاسوسان وی و فرماندار نظامی مدینه، عبدالله بن محمد هاشمی، در مورد فعالیتهای سیاسی امام هادی (ع) و نفوذ معنوی او در بین مردم و به ویژه شیعیان گزارشهایی به متوکل دادند او بسیار نگران شد؛ زیرا شرایط به گونه ای نبود که بتواند آن حضرت را به زور به زندان یا تبعید بفرستد یا جلوی فعالیتهای او را بگیرد؛ از این رو به حیله و نیرنگ متوسل شد و به ظاهر نامه محبت آمیزی به امام هادی (ع) نوشت و او را به سامرا دعوت کرد.

آن گاه بدون معطلی یحیی بن هرثمه را با سیصد سرباز مأمور کرد که امام هادی (ع) را به همراه خانواده به سامرا، مرکز خلافت عباسی، منتقل نماید تا در سامرا از هر جهت بتواند آن حضرت را زیر نظر داشته باشد. به این ترتیب حضرت هادی (ع) در سال ۲۳۶ق. به

سامرا برده شـد و بیش از بیست سال در بدترین شـرایط، تحت نظر دژخیمان عباسـی در شـهر سامرا زندگی کرد و در نهایت با توطئه ای که متوکـل چیـده بود در سال ۲۵۴ق. به شـهادت رسـید و جنازه مطهر آن حضـرت در همان خانه مسـکونی خود به خاک سپرده شد.

پس از شـهادت امـام هـادی (ع) حضـرت عسـکری (ع) در همـان خـانه ای که پـدر بزرگوارشـان در آنجا زنـدگی می کردند سکونت گزیدند. در آن خانه همانند سایر خانه های سامرا سردابی وجود داشت که در ایام گرم تابستان مورد استفاده قرار می گرفت.

طبق برخی روایات، دیدار حضـرت مهدی (ع) با شخصـیتهای بزرگ و قابل اطمینان شـیعه در زمان حیات پدر بزرگوارشان در این خانه و سرداب شریف انجام گرفته است. در این زمینه جعفر بن محمد بن مالک روایت کرده است:

علی بن بلال و احمد بن هلال و محمد بن معاویه بن حکم و ... به من گفتند: روزی ما در خانه امام حسن عسکری (ع) حاضر شده بودیم تا درباره جانشـین آن حضـرت از ایشان سؤال کنیم. حاضران در آن مجلس حدود چهل نفر از شیعیان مورد اعتماد بودنـد. در آن مجلس عثمـان بن سـعید خطـاب به امام عسـکری (ع) گفت: «یابن رسول اللّه ما به خـدمت رسـیده ایم تا درباره موضوعی که شما آن را بهتر از ما می دانید سؤال کنیم» .

در این لحظه امام عسـکری (ع) به عثمان بن سـعید فرمودند: «بنشـینید!» وقتی عثمان بن سـعید نشست امام عسکری (ع) از جای خود بلنـد شدنـد و به سـمت در به راه افتادنـد چون به آسـتانه در اتاق رسـیدند خطاب به جمعیت فرمودند: «هیچ کس از اتاق خارج نشود تا من

برگردم» . سپس به سرعت از اتاق خارج شدند و مدتی نگذشت که حضرت عسکری (ع) برگشتند در حالی که کودک بسیار زیبایی را که چهره اش چون ماه درخشان بود همراه داشتند. آنگاه به حاضران در آن مجلس فرمودند: «بعد از من امام شما ایشان است از او پیروی کنید و ضمنا بدانید که بعد از این دیگر شما او را نخواهید دید» .۳

یکی از مهم ترین علل تحت نظر قرار گرفتن امام هادی (ع) و امام عسکری (ع) دستیابی به حضرت مهدی (ع) بود؛ چون خلفای عباسی از طریق دهها روایت که از پیامبر اکرم (ص) نقل شده بود خبر داشتند که فرزند حضرت عسکری (ع)، امام مهدی (ع) بساط حکومتهای جائر و غاصب را در هم خواهد پیچید و به ستمگری و ظلم پایان خواهد داد. از این رو همیشه در کمین بودند تا به محض تولد فرزند امام عسکری (ع) او را دستگیر نموده و به شهادت برسانند. اما مشیّت الهی آن بود که جریان تولد حضرت مهدی (ع) همانند تولد حضرت موسی (ع) به صورت نهانی در نزدیکی کاخ فرعون واقع گردد، بدون آنکه فرعون و دژخیمان او از این واقعه بویی ببرند. با این وجود تلاش برای دستیابی به حضرت مهدی (ع) همچنان ادامه داشت. حتی سالها پس از شهادت امام حسن عسکری (ع) خلفای عباسی منزل امام عسکری (ع) را زیرنظر داشتند و گاهی به طور ناگهانی به آنجا یورش می بردند تا بلکه بتوانند حضرت مهدی (ع) را دستگیر کنند؛ زیرا در جریان شهادت امام عسکری (ع) وقتی امام مهدی (ع) عموی خود جعفر را از نماز خواندن بر پیکر

امام عسـکری (ع) باز داشتند و خود بر پیکر آن حضرت نماز خواندند تقریبا بر همگان معلوم شد که امام مهدی (ع) علی رغم مراقبتهـای دژخیمـان عباسـی متولـد شـده انـد و هم اکنون جانشـینی حضـرت عسـکری (ع) را برعهـده دارنـد. بنابراین، پس از شهادت امام یازدهم نه تنها از شـدت تعقیب و جست وجوی عوامل حکومت کاسـته نشـد بلکه به جهت احساس خطر بیشتر بر شـدت این کـار افزوده شـد. در یـک مورد معتضـد (شانزدهمین خلیفه عباسـی) عـده ای از سـربازان خود را از بغـداد به سامرا فرسـتاد تا به طور ناگهانی، در یک فرصت مناسب در حالی که اطراف خانه امام عسـکری (ع) را به محاصـره در می آورنـد به داخل منزل یورش ببرند و اگر حضرت مهدی (ع) را در آنجا یافتند دستگیر نمایند.

یکی از سربازان شرکت کننده در آن یورش این واقعه را چنین شرح می دهد:

وقتی سربازان خلیفه وارد حیاط خانه امام عسکری (ع) شدند و بخشهای مختلف خانه را مورد بررسی قرار دادند به در سرداب منزل رسیدند و از صدای تلاوت قرآن که به گوش می رسید متوجه شدند که امام مهدی (ع) در سرداب مشغول تلاوت قرآن هسـتند. با مشاهده این کار آنجا را به طور کامل به محاصـره خود درآوردند و در پشت در سرداب منتظر ماندند تا موقع خارج شدن آن حضرت او را دستگیر نمایند. مدتی بعد امام (ع) در جلو چشم سربازان خلیفه از سرداب بیرون آمدند و آنجا را ترک کردند بدون اینکه حتی یک نفر از سربازان جرأت پیدا کنند تا کاری انجام دهند.

وقتی که امام (ع) کاملاً از دید سربازان دور شدند. فرمانده نیروهای خلیفه عباسی به نیروهای

خود دستور داد تا وارد سرداب شوند و امام (ع) را دستگیر نمایند سربازها به او گفتند: مگر ندیدید که او از سرداب خارج شد و از مقابل شما عبور کرد و از خانه خارج شد؟ به محض شنیدن این خبر فرمانده دژخیمان عباسی در حالی که بسیار آشفته و نگران شده بود گفت: من کسی را ندیدم اگر شما او را دیدید چرا دستگیرش نکردید؟ آنها در پاسخ گفتند: ما گمان می کردیم که خود شما او را می بینید و لزومی نمی بینید که او را دستگیر کنیم در نتیجه ما هم هیچ گونه عکس العملی نشان ندادیم.۴

از این تاریخ به بعد سرداب امام حسن عسکری (ع) به سرداب غیبت مشهور شد. این در حالی بود که سالها پیش از آن؛ یعنی در سال ۲۶۰ق. به دنبال شهادت حضرت عسکری (ع) دوران غیبت صغرا شروع شده بود.۵

سرداب خانه امام عسکری (ع) از آن جهت که محل سکونت و عبادت سه نفر از امامان شیعه یعنی امام هادی، امام حسن عسکری و امام مهدی (ع) بوده همواره در طول تاریخ مورد توجه و احترام مردم واقع شده است. علاوه بر آن به شهادت اسناد معتبر تاریخی، قبر بیش از بیست و دو تن از امام زادگان نیز در آن محل واقع شده که این امر در نوع خود نشانگر اهمیت و ارج این مکان شریف در نزد اولیای الهی است.

بر این اساس، شیعیان همیشه پس از زیارت مرقد نورانی حضرت هادی (ع) و حضرت عسکری (ع) در این سرداب حاضر می شوند و در آنجا به نیایش و عبادت می پردازند. اگر بخواهیم دلایل توجه شیعیان به این سرداب را دسته بندی

کنیم، به ترتیب زیر خواهد بود:

نخست، این مکان شریف به قدوم مبارک سه تن از اهل بیت پیامبر اکرم (ص) و همینطور بندگان صالح و پرهیزگاری چون حضرت حکیمه خاتون، عمه امام عسکری (ع) و حضرت نرجس خاتون مادر بزرگوار حضرت مهدی (ع) متبرک شده است و در نتیجه می توان گفت این سرداب با توجه به تمام ویژگی هایی که دارد مصداق بسیار روشنی است برای آیه «فی بیوتٍ أذن اللّه أن ترفع و یذکر فیها اسمه؛ ۶ در خانه هایی که خداوند اذن داده است تا رفعت داده شوند و نام و یاد خداوند در آنها ذکر شود.»

دوم، احترام کردن به آن مکان شریف و در حقیقت اظهار محبت به امام زمان (ع) و پدران بزرگوارشان است؛ چون از جمله نشانه های دوست داشتن و اظهار محبت، احترام کردن به آن چیزهایی است که به محبوب منتسب است.

سوم، این کار حکایت از معرفت به حق و مقام و منزلت ائمه اطهار (ع) دارد؛ چون بدون اطلاع از فضائل و کمالات افراد محال است که بتوان آنها را به طور کامل مورد تکریم و احترام و محبت قرار داد و به اصطلاح پایه محبت زیاد، شناخت بیشتر است.

بنابراین، وقتی کسی فردی را به اندازه ای دوست دارد که حتی محل زندگی و یا نشست و برخاست او را مورد تقدیس قرار می دهد این کار نشانه آن است که از ابعاد مختلف شخصیت آن فرد اطلاع کامل دارد و به فضائل و کمالات او آشناست که این همه احترام به او قائل می شود.

چهارم، این کار در حد خود تعظیم شعائر اسلامی محسوب می شود و این امر نیز حکایت

از تقوا و پایبندی زیاد فرد نسبت به احکام و مقررات اسلامی دارد؛ چون مواقف و مشاهد ائمه (ع) از آن جهت مورد تکریم قرار می گیرند که منتسب به خلیفه های الهی اند و این تکریم به نوعی اظهار محبت و ارادت به خداوند متعال محسوب می شود.

گذشته از همه اینها، حفظ و تکریم اینگونه اماکن هم به لحاظ روانی و هم به لحاظ اجتماعی و تاریخی در ترویج و تبیین و نشر فرهنگ اسلامی بسیار مؤثر است لذا در همه جوامع، صرف نظر از اینکه چه اعتقاد و تفکری دارند به آثار به جای مانده از گذشتگان، چون نماد فرهنگ و اندیشه و افتخارات آن ملت و جامعه محسوب می شوند به دیده احترام می نگرند و در حفظ، آبادانی و تکریم آن دقت بیشتر مبذول می دارند و آنها را سند عینی تمدن و تفکر و رشد فرهنگی و وسیله حفظ و تداوم فرهنگ و اعتقادات ملی و مذهبی خود به حساب می آورند.

## موقعیت کنونی سرداب سامرا

امروزه هر کس از هر نقطه شهر سامرا به مرکز شهر نگاه کند دو گنبد با شکوه می بیند که یکی از آنها با کاشیهای طلایی براق و دیگری با کاشیهای رنگی زیبائی پوشیده شده است. هر یک از این گنبدها به ساختمان مستقلی تعلق دارند. گنبد بزرگ طلایی بر بالای ضریح مطهر که مرقدهای مقدس امام دهم (ع) و امام یازدهم (ع) در آن جای دارد، قرار گرفته است ولی گنبدهای کوچک بر بالای ساختمان مسجد جامع شهر ساخته شده است. ساختمان حرم مطهر به شکل مستطیل و ساختمان مسجد جامع به صورت مستقل از ساختمان حرم، ولی متصل به صحن حرم است و سرداب غیبت درست

در زیر ساختمان مسجد قرار گرفته و در طول تاریخ بارها در بنا و بخشهای مختلف آن تعمیرات و تغییراتی انجام شده است.

همانگونه که پیش از این نیز اشاره شد سرداب غیبت از جمله سردابهای عمیقی است که در زیر یک لایه سنگی حفر شده و در کل دارای سه قسمت عمده به شرح زیر است:

یک غرفه شش ضلعی، یک غرفه مستطیل کوچک و یک غرفه به شکل مستطیل بزرگ. توضیح بیشتر آنکه غرفه مستطیل بزرگ در میان مردم به «مصلای مردان» و غرفه مستطیل شکل کوچک به «مصلای بانوان» معروف است. این بخشها با دو راهرو بلند و طولانی به یکدیگر مربوط می شوند؛ یعنی یک راهرو طولانی مصلای مردان و مصلای زنان را به هم وصل می کند و یک راهرو طولانی دیگر بین مصلای مردان و غرفه شش ضلعی وجود دارد.

همچنین این بخشهای سه گانه هر یک از طریق روزنه ای کوچک و طولانی که از قسمتهای فوقانی دیوار آغاز شده تا پایین ترین حد دیوار بیرونی مسجد جامع امتداد می یابد و نور و هوا دریافت می کند.

پلکانی که راه ورود و خروج سرداب است و به غرفه شش ضلعی منتهی می شود دارای بیست پله است. ورودی این پلکان و سرداب در داخل ساختمان مسجد و بر دیواری قرار گرفته که ورودی نمازخانه نیز در آن واقع است.

طول مصلای مردان پنج متر و هشتاد سانتی متر و عرض آن سه متر و پنجاه سانتی متر است در ضمن طول مصلای زنان چهار متر و شصت سانتی متر و عرض آن سه متر است.

طول راهرویی که مصلای مردان و زنان را به هم مربوط می سازد چهار متر است.

طول روزنه ای که نور

غرفه شش ضلعی را تأمین می کند حدود شش متر و طول روزنه ای که نور مصلای زنان را تأمین می کند چهار متر و پنجاه سانتی متر است. در انتهای غرفه مستطیل شکل یعنی انتهای همان مصلای مردان، یک در چوبی که معروف به باب غیبت است وجود دارد، در پشت این در اتاق کوچکی قرار دارد که طول آن یک مترو پنجاه سانتی متر است. این اتاق به نام محل غیبت شهرت پیدا کرده است که در حقیقت بخش مکمل غرفه مستطیل شکل بزرگ محسوب می شود و در جلوی آن حفاظ مشبکی است که آن را از بقیه غرفه جدا می کند. چاه معروف به چاه غیبت هم در گوشه ای از همین اتاق قرار دارد.

اشاره به این نکته نیز خالی از فایده نیست که این سرداب در جهت غربی صحن عسکریین (ع) به سمت شمال واقع شده و در طول تاریخ اصلاحات و تعمیرات زیادی در آن انجام گرفته است. همیشه در موقع تعمیر و ترمیم بارگاه عسکریین (ع) در ساختمان سرداب نیز تغییرات و اصلاحاتی به عمل آمده است؛ به عنوان مثال در زمانهای گذشته، از داخل بارگاه عسکریین (ع) از کنار مرقد حضرت نرجس خاتون به سرداب می رفتند و این وضع به همین صورت تا سال ۱۲۰۲ق. ادامه داشت و در این سال احمد خان دنبلی برای سرداب راهی جداگانه از طرف شمال باز کرد و راه سرداب از طرف روضه عسکریین (ع) را مسدود نمود و صحن سرداب را جداگانه ساخت که تقریبا از یک فضای بزرگی به طول ۶۰ متر و عرض ۲۰ متر برخوردار است.

بنابراین اگر در کتابهایی چون مزار شهید اول اعمال و

دعاهای مربوط به زیارت این سه امام در یک مکان ذکر شده است؛ علت آن است که در زمان سابق راه سرداب نیز از پشت حرم عسکریین (ع) در یک ساختمان بوده است، لذا پس از زیارت عسکریین (ع) بلافاصله زیارت امام زمان (ع) و سپس زیارت حضرت نرجس خاتون ذکر شده است.

در هرحال این سرداب در طول تاریخ به اندازه ای مورد توجه مردم بوده است که در آن آثار ارزشمندی از منبت کاری و کاشی کاری و سایر هنرهای معماری به کار رفته است. از جمله این اشیاء در چوبی نفیسی است که از دوران خلافت عباسیان به جای مانده است و از ویژگیهای هنری و تاریخی ارزشمندی برخوردار است.

### باب غیبت

همان در چوبی است که حجره غیبت را از مصلای مردان جدا می کند. سمت جلو اتاق را به صورت کامل فرا گرفته است و به وسیله دو قطعه مستطیل شکل به ارتفاع یک متر و بیست و پنج سانتی متر از جلو حجره فراتر می رودو بدین ترتیب قسمت پایین دیوار رو به روی مصلا را نیز می پوشاند. بنابراین می توانیم بگوییم که طول در، برابر با عرض نمازخانه مردانه اما ارتفاع آن بیش از سه متر است. قسمتهای مختلف این در که سمت پیشین اتاق غیبت قرار دارد مشبک است ولی بخشهایی که دیوار نمازخانه را پوشش داده مشبک نیستند. قسمتهای مشبک در از پیوستن قطعه های چوبی با اشکال هندسی به یکدیگر ساخته شده که در چشم بیننده به سه گونه جلوه می کند.

الف) قسمت مشبک که به عنوان دو لنگه در محسوب می گردند؛

ب) دو قسمت مشبک که در دو طرف در واقع شده اند؛

ج) یک قسمت مشبک که کتیبه

تزیین شده سر در را تشکیل می دهد.

فراهم آمدن این قسمتهای سه گانه مشبک هندسی و زیبا به این در، جلوه هندسی دلپذیری بخشیده است روی قطعه های چوبی هم که چهارچوبهای این شبکه ها را شکل داده است نقش و نگارهای واقعا ظریف و دقیقی کنده کاری شده است.

## سرداب و مخالفان

دشمنان مکتب تشیع در طول تاریخ از روی جهالت و یا به خاطر عنادی که با اهل بیت (ع) داشتند، همواره در صدد بودند تا از هر راهی که امکان دارد به این مکتب ضربه بزنند تا بلکه از این طریق به تحکیم موقعیت خود دست یابند، ولی خوشبختانه همیشه به برکت معارف و روشنگریهای ائمه اطهار (ع) در عرصه های علم و برهان و استدلال با شکست مواجه شده اند و این امر به جای آن که سبب تنبه آنها گشته و آنان را وادار به تسلیم در برابر حقیقت نماید؛ متأسفانه در اغلب موارد موجب شده است که به غیر منطقی ترین روشها نظیر: تحریف حقایق تاریخی، جعل روایات بی اساس، افترا و تهمت و دروغ پردازی و ... متوسل گردند تا شاید به گونه ای ادعاهای بی اساس خود را به کرسی بنشانند و به اصلاح برای اعتقادات غلط خود توجیهی پیدا کنند.

در بررسی مسئله سرداب سامرا وقتی متوجه شدند که علی رغم استبداد و شدت عملی که خلفای بنی امیه و بنی عباس در راستای ایذاء و اذیت ائمه شیعه با هدف هدم و نابودی اساس تشیع به کار بستند به جهت حقانیت اهل بیت (ع) نه تنها کاری از پیش نبردند بلکه اقبال مردم به آنها روز به روز بیشتر شدو حتی این احترام و گرامی داشت تا به آنجا رسید که مردم حتی به مکانهایی

نظیر سرداب که بعضی از امامانشان چند صباحی در آن زندگی کرده بودند به دیده احترام می نگریستند و آنجا را مقدس و عزیز می شمردند. این بار هیچ راهی به نظر دشمنان نرسید جز اینکه در صدد برآمدند با به کارگیری عوامل خود، از راه جعل افسانه های خیالی و بی اساس و نسبت دادن آن به شیعیان، اصل مکتب تشیع را زیر سؤال ببرند و پیروان آن را مورد تمسخر و استهزاء قرار دهند.

به منظور هر چه بیشتر روشن شدن مطلب به بخشی از اظهارات و دروغین بعضی از افراد مغرض که درباره سرداب سامرا به افسانه سرایی پرداخته اند و آنها را به شیعیان نسبت داده اند اشاره می کنیم.

بدون شک هر فرد منصفی پس از خواندن بخش کوچکی از این افتراها متوجه غرض ورزیهای ناجوانمردانه و غیر منطقی مشتی افراد نادان و متعصب یا آگاه و مغرض خواهد شد و حداقل از این پس در نسبتهای ناروایی که به شیعه داده می شود تأمل بیشتری خواهد نمود.

الف) ابن خلدون در این زمینه می نویسد:

غلو کنندگان شیعه مخصوصا دوازده امامی ها می پندارند: دوازدهمین امامشان که محمدبن حسن العسکری است که از او به لقب مهدی یاد می کنند، داخل سرداب خانه شان در شهر حله متولد شد و در حالی که در آغوش مادرش مخفی بود غائب گشت و او در آخرالزمان ظهور و زمین را از عدل و داد پر می کند ... ۷

و در ادامه گفتارش اضافه می کند که:

... شیعیان هم اکنون نیز بعد از نماز مغرب جلو در این سرداب، با اسبهای آماده جمع می شوند واو را به اسم صدا می زنند که: ای سرور ما اکنون ما آماده ایم ظهور کن ...

!!!

ب) میرزا حسین نوری طبرسی در کشف الاستار می گوید:

ابن خلکان در تاریخ خودش می نویسد: شیعیان در انتظار امامشان که او را مهدی می نامند به سر می برند و معتقدند او در مقابل چشم مادرش در سن چهار یا پنج یا نه سالگی داخل سرداب شده و در آنجا نهان گشته است و در آخرالزمان از همانجا ظهور خواهد کرد ... ۸

ج) ابن حجر عسقلانی ضمن بیان سخنان ابن خلکان، شعری را ذکر می کند که مؤید همان مطالب است:

یعنی آن شخصی که شما گمان می کنید او در سرداب به سر می برد هنوز چشم به جهان نگشوده است.۹

د) ابن تیمیّه هم گمان کرده است که شیعیان معتقدند امام منتظر در سردابی که در سامرا است به سر می برد و آنها در انتظار ظهور او از آن سرداب هستند.۱۰

ه) شیخ عبدالعزیز بن عبداللّه بن باز به نقل از ابن کثیر می نویسد:

... مهدی آخر الزمان یکی از خلفای راشدین و امامان راستین است ولی او همان منتظری نیست که به پندار رافضه (شیعه) در سرداب است که امید دارند او روزی از آنجا بیرون خواهد آمد.۱۱

و) عبداللّه قصیمی در این باره می نویسد:

به درستی که کودن ترین و متحیّرترین افراد کسانی هستند که امامشان را در سرداب غائب کرده و قرآن و مصحف شان را با او پنهان ساخته اند و هر شب اسبها و الاغهایشان را در جلو در سرداب حاضر می نمایند و در آن به انتظار امام غائب شان تجمع می کنند و در حالی که او را صدا می زنند از وی می خواهند که ظهور کند و این کار را بیش از هزار سال است که هر روز تکرار می کنند.۱۲

البته

افراد دیگری هم نظیر نعمان افندی آلوسی در کتاب غالیه المواعظ و ذهبی در تاریخ اسلام و سویدی در سبائک الذهب و ابن بطوطه در سفرنامه و ابن اثیر در الکامل و ... همین حرفها را تکرار کرده اند که در اینجا به ذکر همین مقدار اکتفا می گردد.

در پاسخ به این قسمتها مطالب زیادی از طرف علمای شیعه و سنی نوشته شده است که از جمله آنهاست:

۱. احمدبن الصدیق در کتاب ابراز و هم المکنون ابن خلدون.

۲. پاسخ علامه امینی در الغدیر، ج۳، ص۳۰۹.

۳. محدث نوری در کشف الاستار، ص ۲۱۰ به بعد.

۴. سید صدرالدین در المهدی، ص۱۵۵.

۵. محقق اربلی در کشف الغمه، ج۳، ص۲۸۳.

۶. آیه اللّه صافی گلپایگانی در منتخب الاثر، ص۴۶۱ به بعد.

هر یک از نویسندگان یاد شده به گونه ای به این تهمتهای بی اساس پاسخ داده اند اما آنچه در اینجا به نحو اختصار می توان به عنوان پاسخ برای این افترا ذکر کرد آنکه:

نخست، در زمینه غیبت صغرای امام مهدی (ع) مشهور قائل اند که این واقعه در سال ۲۶۰ق. بعد از شهادت امام عسکری (ع) به وقوع پیوسته است در حالی که واقعه سرداب بر فرض صحت در سالهای بعد از ۲۷۹ق. بوده است؛ زیرا این واقعه در زمان معتصد عباسی رخ داده است، و می دانیم که وی در ماه رجب سال ۲۷۹ق. تکیه بر مسند خلافت زد. به علاوه در آن زمان سن حضرت نمی تواند پنج یا چهار سال باشد؛ چرا که پدر بزرگوارشان در سال ۲۶۰ق. به شهادت رسیدند. در ضمن در سال ۲۷۹ق. مادر بزرگوار آن حضرت در قید حیات نبودند و ...

دوم، در پاسخ به این سؤال که حضرت مهدی (ع) در زمان غیبت

در کجا اقامت دارند؟ روایات زیادی از اهل بیت (ع) رسیده است که در هیچ کدام از آنها به سرداب اشاره ای نشده است. از جمله آنها روایتی است که سدیر صیرفی آن را از امام صادق (ع) نقل می کنند بر طبق این روایت امام صادق (ع) می فرمایند:

صاحب الامر (ع) از این جهت به حضرت یوسف (ع) شباهت دارد که برادران یوسف با اینکه عاقل بودند و قبلاً با او معاشرت داشتند ولی وقتی در مصر به خدمت او رسیدند تا زمانی که او خود را معرفی ننمود او را نشناختند ...

پس چرا این مردم انکار می کنند که خدا همین عمل را نسبت به حجت خود حضرت صاحب الامر (ع) نیز انجام دهد؟ آن حضرت هم در بین مردم تردد کرده و در بازارشان رفت و آمد کند و ... یا او را نشناسند به همین وضع زندگی کند تا این که خداوند اذن دهد که خودش را معرفی نماید.۱۳

در روایت دیگر آمده است:

انّ صاحب الامر یحضر الموسم کلّ سنه فیری النّاس و یعرفهم و یرونه ولا یعرفونه.۱۴

صاحب الامر (ع) هر ساله در مراسم حج شرکت می نماید هم مردم را می بیند و هم آنها را می شناسد مردم هم او را می بینند ولی هرگز او را نمی شناسند.

ضمنا در بعضی از روایات در مورد اقامتگاه آن حضرت از مکانهای زیادی چون مدینه، مکه، دشت حجاز، نجف اشرف، جزائر دوردست و۱۵ ... اسم به میان آمده است، که عدم اشاره به سرداب در مجموعه این روایات بی اساس بودن افترای مخالفان بر شیعه را به اثبات می رساند.

سوم، در مورد ظهور حضرت امام زمان (ع) با تعابیر مختلفی، در روایات تصریح شده است که آن

حضرت از مکه معظمه قیام خواهد کرد. در اینجا به ذکر چند نمونه از این اخبار اکتفا می گردد:

۱. از امام صادق (ع) نقل شده است که:

فأوّل من یبایعه ... هو واللّه جبرئیل و إلی ذلک المقام یسند ظهره ... ۱۶

اولین کسی که با حضرت مهدی (ع) بیعت می کند جبرئیل است او با مهدی (ع) در حالی که آن حضرت پشت خود را به رکن کعبه تکیه داده است بیعت خواهد کرد ...

۲. امام باقر (ع) نیز در این باره می فرمایند:

کانّی بالقائم یوم عاشورا و ... قائما بین الرکن والمقام بین یدیه جبرئیل (ع) ینادی البیعه للّه ۱۷ ...

گوئیا قائم آل محمد (ع) را مشاهده می کنم که در روز عاشورایی در بین رکن و مقام در حالی که جبرئیل ندا می کند: بیعت از آن خداوند است ...

۳. امام صادق (ع) در روایت دیگری می فرماید:

حتّی ینزل مکّه فیخرج السیف من غمده ... و یستأذن اللّه فی ظهوره۱۸ ... فیظهر عند ذلک صاحب هذا الأمر ...

حضرت مهدی (ع) در مکه فرود می آیند و شمشیرشان را از غلاف بیرون می کشند ... از خداوند اجازه ظهور دریافت می نمایند ... صاحب الامر (ع) در این موقع ظهور می نمایند ...

۴. حذیفه می گوید از پیامبر اکرم (ص) شنیدم که می فرمودند:

إذا کان عند خروج القائم ینادی منادٍ من السماء: أیّها الناس ... ولیّ الأمر خیر أمّه محمّد فالحقوا بمکّه.۱۹

... وقتی زمان خروج و قیام قائم آل محمد فرا می رسد منادی در آسمانها ندا سر می دهد که: ای مردم! بهترین فرد امت پیامبر (ص) زمام حکومت را به دست گرفته است در مکه به او

ملحق شوید.

به هر حال در این باره روایت بسیار زیادی در متون روایی به چشم می خورد که در هیچ یک از آنها اسمی از سرداب و یا حتی سامرا به میان نیامده است.

بنابراین، احترام شیعیان به سرداب سامرا به خاطر آن اموری که مخالفان تشیع مطرح کرده اند نیست بلکه همانطور که در ضمن مطالب گذشته اشاره شد مقدس شمرده شدن سرداب به خاطر آن است که آنجا محل زندگی و عبادت سه تن از امامان بزرگوار شیعه است و به قول شاعر:

و لکن حبّ من سکین الدیارا ما حبّ الدیار شغض قلبی

این علاقه به خانه و دیار نیست که قلب مرا شیفته خود ساخته است بلکه این عشق و علاقه به ساکن در آنجاست که حتی مرا شیفته در دیوار هم نموده است.

بر این اساس، سرداب سامرا که محل زندگی و عبادت سه تن از ائمه (ع) بوده است سهل است بلکه هر کجا که بدانیم حتی یکبار و یک لحظه امام زمان در آنجا (ع) دیده شده است؛ خاک آنجا را توتیای چشمان خود می سازیم و به آن تبرک می جوییم ولی هرگز این کار به آن معنی نیست که ما خاک و سنگ و فرش و دیوار و ... را پرستش می نماییم.

### پاورقیها

۱. لغت نامه، ج ۹، ص ۱۳۵۸۶.

۲. اقتباس از فتوح البلدان یعقوبی، صص۲۵۸، ۲۵۵ و ... ۳۶۲ به نقل از: آشنایی با عتبات مقدسه، جعفر الخلیلی، ص۹۶ تا ۱۰۳.

۳. اثباه الهداه، ج۶، ص۳۱۱.

۴. بحارالانوار، ج۵۲، صص۵۲و۵۳.

۵. این واقعه در زمان معتضد که در سال ۲۷۹ق. حکومت را به دست گرفته بود اتفاق افتاده است؛ یعنی حداقل نوزده سال پس از آغاز دوره غیبت

صغری ...

۶. سوره نور (۲۴)، آیه ۳۶.

۷. مقدمه ابن خلدون، صفحه ۱۵۷.

۸. کشف الاستار، ص ۲۱۰.

۹. الصواعق المحرقه، ص ۱۰۰.

۱۰. مهناج السنه به نقل از: زندگانی الامام المهدی، ص۱۲۹.

۱۱. «افسانه سرداب»، روزنامه همشهری، ش ۶۰۰، ص۸، مورخه ۲۶/۱۰/۷۳.

۱۲. الصراع بین الاسلام والوثنیه، ج۱، ص۳۷۴.

۱۳. بحارالانوار، ج۵۲، ص۱۵۴، ح۹.

۱۴. همان، ص۱۵۲، ح۴.

۱۵. اثبات الهداه ج۷، ص۱۵۸.

۱۶. بحارالانوار، ج۵۲، ص۲۷۹، ح۲؛ ص۳۹۹، ح۶۳.

۱۷. همان، ص ۲۹۰، ح ۳۰.

۱۸. همان، ص ۳۰۱، ح۶۶.

۱۹. همان، ص۳۰۴، ح۷۳.

## عروس سامرا

پرویش دانش نیا

مرد عرب بی اعتنا به آنچه در اطرافش می گذشت، دوان دوان کوچه پس کوچه های شهر را پشت سر می گذاشت. مسافت زیادی طی کرده بود. اما پیدا کردن خانه بشیر، برده فروش معروف سامری چندان سخت نبود. کمتر کسی بود که او را نشناسد.

صدای کوبه در، برده فروش را به خود آورد. بی درنگ جواب داد:

- کیستی و چه می خواهی؟

- منم، کافور، در را بازکن!

- نام کافور برای بشیر بن سلیمان که عمری خود و پدرانش ریزخوار خوان علی بن ابی طالب و فرزندانش بودند، آشنا بود. اما، به چه قصدی او را می خواند؟ شاید که ... ؟

نمی توانست حدس بزند. بی درنگ در را گشود

- سلام علیکم

- علیکم السلام، چه شده؟ چرا داخل نمی شوی؟

- نه، نمی توانم. وقت زیادی ندارم، مولایم تو را می خواند، عجله کن!

لحظه ای بعد دو مرد عرب شانه به شانه هم کوچه های خاکی شهر را پشت سر می نهادند. یکی شادمان از اینکه موفق شده بود پیغام مولایش را به موقع برساند و دیگری متفکر وحیران هجوم سؤالات گیجش کرده بود.

با خود می گفت: چه اتفاقی افتاده که امام هادی (ع) مرا احضار نموده اند؟ نکند خطایی مرتکب شده ام؟ نکند کسی شکایتی کرده؟ نکند ...

و چون جوابی برای سؤالاتش نیافت بر سرعت گامهایش

افزود تا مقابل در خانه کوچکی که اقامتگاه امام هادی (ع) بود رسیدند.

در میانه غوغای جنگ رومیان و مسلمانان، متوکل خلیفه عباسی امام هادی (ع) را به دلیل مخالفت با اعمال خود وادار به اقامت اجباری در سامره کرده بود تا به دور از مرکز تجمع هواداران او را تحت نظر داشته باشد.

بشیر بن سلیمان از سالها پیش با خانواده امام در رفت و آمد بود. او از فرزندان ابوایوب انصاری و از شیعیان خاص امام علی النقی و امام حسن عسکری (ع) بود که به پیشه برده فروشی اشتغال داشت.

اندکی بعد کافور که خبر آمدن بشیر را خدمت امام عرض کرده بود او را به درون اطاق هدایت کرد. بشیر با صدایی مضطرب گفت:

- درود بر تو مولای من! چه تقصیری از من سرزده که مرا احضار فرموده اید؟

صدای دلنشین امام او را آرام کرد:

- بشیر دوستی تو و پدرانت که از انصار بودند، پیوسته با ما برقرار بوده، تو نیز مانند آنها مورد اطمینان مایی، ترا خواندم تا رازی را به تو در میان نهم. رازی که مایه سبقت تو بر سایرین خواهد بود.

این سخنان بشیر را بی تاب تر از پیش می ساخت. چشم به دهان مولایش دوخت. امام نامه زیبایی را که با خط رومی نگاشته شده بود مهر کرد و همراه با دویست و بیست اشرفی که درون کیسه زردرنگ زیبایی قرار داشت مقابل بشیر نهاد و فرمود:

- بشیر! به بغداد برو و بر سر پل فرات منتظر بمان تا کشتی حامل اسیران رومی به بغداد رسد. آنگاه فرستادگان اشراف عباسی و دیگر جوانان عرب را خواهی دید که به هوای خریدن کنیزان

کشتی را دوره خواهند کرد. عمر بن زید را دریاب. او صاحب کنیزکی است که خود را از خریداران پوشیده می دارد. ناله او را خواهی شنید که از دوری خویشان و رنج بی حرمتی مردمان می گرید. این نامه و اشرفی ها را به او بده و کنیزک را بدین جا بیاور!

فرمایشات امام همه پرده های ابهام را از دیدگان بشیر به کناری افکند. ماموریت خود را یافته بود. به راه افتاد تا بار سفر بسته و راهی بغداد شود ...

آفتاب کاملا بالا آمده بود که کشتی در کناره فرات پهلو گرفت و خیل خریداران مشتاق و حریص کشتی را احاطه کردند.

شکست رومیان طی جنگهای چندین ساله با مسلمانان موجب رواج کالاهای چشمگیر و پر زرق و برق رومی و خیل کنیزان زیباروی در میان اعراب گردیده بود. برده فروشان طماع کنیزکان زیبای رومی را با لباسهای زربفت به معرض فروش گذاشته و غوغایی بر پا کرده بودند.

بشیر به سختی از میان انبوه خریداران گذشت و پرسان پرسان عمر بن زید را که مشغول چانه زدن با خریداران بود یافت.

خریداری سمج اصرار در خرید کنیزی داشت که به هیچ روی مایل نبود بیگانه ای او را ببیند. - عمر! عفت و پاکی این کنیز رومی مرا بر خریداریش مشتاقتر می کند او را به سیصد دینار خریدارم. برای عمر پیشنهاد خوبی بود، اما، چه می توانست بکند با دوشیزه ای که حشمت سلیمان را هم به هیچ می گرفت.

- آخر راهی بنما! من ناگزیر به فروختن توام. تا به امروز کنیزی چون تو ندیده بودم.

- شتاب مکن عمر! بگذار تا خریداری پیدا شود که اعتمادم را جلب کند و وفایش امیدوارم سازد. این گفت و

شنود، بشیر را حیرت زده کرد. سخنانی می شنید که پیشاپیش آن همه را مولایش بازگو کرده بود. بی درنگ به سوی عمر بن زید شتافت.

– عمر! نامه ای از یکی از بزرگان برایت دارم. نامه به خط رومی است. محبتی کن و آن را به کنیزک نشان بده شاید که با خواندنش راضی شود و بتوانم او را برای مولایم خریداری کنم.

عمر بن زید که از خودرایی کنیزک و امتناع او به ستوه آمده بود و بدنبال راه چاره ای می گشت با خوشحالی نامه را گرفت و به کنیزک سپرد.

کنیزک با دستی لرزان نامه را گشود و با دیدن خط رومی زیبایی آن چشمانش مملو از اشک شد. روی به عمر کرد و گفت:

– مرا به او بفروش و گر نه به هیچ کس دیگری راضی نخواهم شد.

برده فروش چاره ای جز تسلیم نداشت. اشرفی ها را گرفت و در حالی که دهانش از فرط حیرت بازمانده بود کنیزک را به بشیر سپرد.

بهت و حیرت بشیر نیز دست کمی از او نداشت. بی تاب بود و می خواست هر چه زودتر او را بشناسد. حیرتش دو چندان شد آنگاه که دید کنیزک با اشتیاق نامه را می بوسد و می بوید.

– بانوی من! تو صاحب این نامه را که مولای من است نمی شناسی پس چرا چنین بی تاب دیدار اویی؟

– تو گفتی صاحب این نامه مولای توست. تو چرا مولایت آنگونه که در خور است نمی شناسی؟

– حق با شماست بانوی من! مرا ببخشید، تقاضایی دارم.

– بگو!

– راستش، من شما را هم نمی شناسم. این چه رازی است؟ شما کیستید؟

– حال که می خواهی بدانی پس گوش فرا ده!

– من ملیکه ام، دختر یشوعا، پسر قیصر روم. نسبم از جانب

مادر به شمعون وصی امین حضرت عیسی (ع) می رسد. آنگاه که سیزده سالم بود جدم قیصر تصمیم گرفت مرا به عقد برادرزاده اش در آورد. مجلس بزرگی آراستند و در آن مجلس سیصد نفر از رهبانان و کشیشان نصاری و هفتصد تن از اعیان و اشراف و چهار هزار نفر از امراء و فرماندهان لشکر گرد آمدند. تختی آراسته به جواهرات بر چهل پایه نصب کردند تا قیصر برادرزاده اش را بر تخت بنشاند و مرا به عنوان ملکه روم به عقد ازدواج او درآورد. اما هنوز مراسم شروع نشده بود که صلیبها فرو ریخت و پایه های تخت درهم شکست. پسر عمویم بیهوش از تخت فرو غلتید و کشیشان حیران برجای ماندند. در میان کشیشان آنکه از همه برتر بود روی به قیصر کرد و گفت: آنچه روی داد نشانه های نحوست و بدبیاری است. ما را از این کار معاف کنید. اما پدربزرگم همچنان اصرار می ورزید.

مجلسی دیگر آراستند تا من و پسر عمویم را تزویج کنند. اما، دیگر بار همه چیز در هم ریخت میهمانان پراکنده شدند و قیصر به میان سراپرده رفت.

آن شب خواب عجیبی دیدم. حضرت عیسی (ع)، شمعون و جمعی از حواریون را دیدم که در قصر جمع شده بود. قصری که در وسط آن به جای تخت پادشاهی منبری از نور می درخشید.

چیزی نگذشت که حضرت محمد (ص) و داماد و جانشین او همراه با جمعی از فرزندان ایشان وارد قصر شدند. حضرت عیسی (ع) به استقبال شتافت. محمد (ص) آخرین فرستاده خدا روی به حضرت عیسی (ع) کرده و فرمودند:

- یا روح الله! به خواستگاری دختر وصی و جانشین شما شمعون برای فرزندم

آمده ام و اشاره به امام حسن عسکری (ع) کردند.

– حضرت عیسی نگاهی به شمعون کرده فرمود: شرافت به سوی تو روی آورده. با این وصلت پر میمنت موافقت کن، و او نیز موافقت خود را اعلام کرد.

سپس رسول خدا (ص) بر بلندای منبر خطبه ای انشاء فرمود و مرا برای فرزندش تزویج کرد.

بشیر، شگفت زده و متحیر او را می نگریست. باورش نمی شد که این شاهزاده رومی این چنین به عربی فصیح سخن بگوید.

ملیکا که حیرت او را دید گفت:

– پدر بزرگم در تربیت من دقت خاصی داشت. او زنی آشنا به چندین زبان را مامور کرده بود تا زبان عربی به من بیاموزد. اما من تاکنون کسی را از این مساله مطلع نکرده ام. تنها وقتی نامم را پرسیدند گفتم نامم «نرجس » است.

بشیر چون خدمتکاری امین از بانوی خود حراست کرد و او را به سامره و به خدمت حضرت امام علی النقی (ع) برد. دیدار عجیبی بود. گویی همه چیز از قبل فراهم شده بود. صاحب خانه انتظار او را می کشید. امام روی به «نرجس » کرده فرمودند:

– به میمنت ورودت می خواهم هدیه ای به تو بدهم مال دنیا می خواهی یا مژده شرافتی ابدی؟

– من، من خواهان شرافت ابدی ام.

– پس ترا مژده تولد فرزندی می دهم که شرق و غرب عالم ملك او شود و جهان را از عدل و داد پر کند.

– فرزند؟ فرزندی که شرق و غرب عالم ملك او شود و جهان را از عدل و داد پر کند؟ پدرش کیست؟

– جوانی که رسول خدا ترا برای او از پدرت خواستگاری کرد. او را نمی شناسی؟

– چرا، از شبی که به دست بهترین زنان مسلمان شدم،

شبی نبوده که او را در رویاهایم نبینم.

سپس امام خواهر خود حکیمه خاتون را طلبید و نرجس را به او سپرد. از آن پس نرجس در محضر حکیمه خاتون آنچه را که لازم بود آموخت. مراسم ازدواج ساده ای برگزار شد و عروس زیبای سامره به خانه بخت رفت.

روزها سپری شد تا اینکه ...

شب نیمه شعبان سال ۲۵۵ هجری فرا رسید. آن شب با همه شبها فرق می کرد. اهل خانه همگی احساس خوشحالی پنهانی داشتند.

دیر وقت بود حکیمه خاتون به قصد خداحافظی با امام حسن عسکری (ع) از جای برخاست

– عمه جان! امشب همین جا بمانید. شب بزرگی است. شب تولد فرزندی که خداوند وعده فرموده است.

حکیمه خاتون با حیرت گفت:

– اما من در نرجس اثری از حمل نمی بینم. این فرزندی که می گویی مادرش کیست؟

– نرجس! راست می گویی عمه جان اما، کمی تامل کن! چون صبح شود اثر حمل در او ظاهر می گردد. نرجس چون مادر موسی است. مادر موسی نیز تا هنگام ولادت فرزند اثری از حمل در خود نداشت.

حکیمه از جای برخاست و به سراغ نرجس رفت. از رفتن منصرف شده بود. نمی دانست چه پیش خواهد آمد. اما، مطمئن بود که حادثه بزرگی در شرف وقوع است.

سحرگاهان که برای نماز برخاست، نرجس را دید که به نماز ایستاده و مشغول راز و نیاز با معبود است. حکیمه چشم از صورت نرجس بر نمی داشت. هرگز چیزی خلاف حقیقت از آن خاندان نشنیده بود.

نشانه های اضطراب بر سیمای نرجس آشکار شد.

– نرجس! دخترم! چه شده؟

– آنچه مولایم فرموده ظاهر گشته است.

حکیمه به فرموده امام شروع به تلاوت سوره «انا انزلناه فی لیله القدر» کرد. هیچکس

سخنی نمی گفت اما، صدایی دلنشین حکیمه را در تلاوت سوره همراهی می کرد.

- تعجب نکن عمه جان! این از قدرت الهی است که طفلان ما را به حکمت گویا می گرداند.

کلام امام که به پایان رسید؛ حکیمه پرده ای میان خود و نرجس دید. وحشت زده به سوی امام دوید و طلب یاری کرد.

- بر گرد عمه جان! بر گرد! نرجس را در جای خودخواهی یافت

حکیمه بازگشت نوری تابنده مادر را احاطه کرده بود و فرزند رو به قبله به سجده انگشت به آسمان بلند کرده و می گفت:

اشهد ان لااله الاالله وحده لا شریک له و ان جدی رسول الله و ان ابی امیرالمؤمنین وصی رسول الله و سپس همه امامان به حق پیش از خود را برشمرد تا به خود رسید:

اللهم انجزلی وعدی و اتمم لی امری و ثبت و طاتی و املاء الارض بی عدلا و قسطا

(خداوندا وعده نصرت را که به من فرمودی وفا کن و امر خلافت و امامت مرا تمام کن و استیلا و انتقام مرا از دشمنان ثابت گردان و زمین را به واسطه من از عدل و داد پر کن).

آنگاه امام حسن عسکری (ع) فرمود:

- عمه جان! فرزندم را بر گیر و نزد من آر!

- حکیمه نوزاد را ختنه شده، ناف بریده و پاک یافت و بر دست راستش عبارت:

جاءالحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا امام فرزند را در آغوش گرفت و فرمود:

سخن بگو به قدرت الهی

و آنگاه نوزاد مبارک زبان گشود:

بسم الله الرحمن الرحیم

و نرید ان نمن علی اللذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمه و نجعلهم الوارثین و یمکن لهم فی الارض و نری فرعون و هامان و جنودهما منهم

ما کانون یحذرون

پاورقیها:

*.با بهره گیری از روایات منقول در بحارالانوار

منابع:

بحارالانوار، علامه مجلسی

## حوزه علمیه سامرا

### دوره اول

دوره اول حوزه علمیه سامرا با ورود امام هادی و امام حسن عسکری (ع) به این شهر آغاز می شود که امام به صورت حضوری و مکاتبه ای به نشر معارف الهی می پرداخت و تعیین وکلا و نمایندگان از طرف ایشان در شهرهای مختلف ایران و عراق و حجاز در حکم گسیل دانشمندان به حوزه های جدید شیعی بود. چنانکه دکتر جاسم حسین بنابر اخبار تاریخی مناطق اعزام نمایندگان امام (ع) را به چهار قسمت عمده تقسیم می کند: ۱ - ناحیه بغداد، مدائن، سواد و کوفه ۲ - ناحیه بصره و اهواز ۳ - ناحیه قم و همدان ۴ - ناحیه حجاز، یمن و مصر به عنوان نمونه باید به برخی از رویات اشاره کرد که سوال «محمد بن علی کاشانی » در موضوع توحید و پاسخ امام هادی (ع) را نقل کرده اند و این غیر از ارتباطاتی است که در مورد اخذ وجوهات شرعی انجام می گرفته است.

در مکتب امام هادی (ع) به نکات زیر بر می خوریم: ۱ - اصالت قرآن ۲ - نشر کلام شیعی ۳ - نشر فرهنگ دعا و زیارت ۴ - برخورد قاطع با دشمن عقیدتی و سیاسی

امام (ع) در جواب نامه ای که از «جبر و تفویض » سؤال شده است جایگاه قرآن و اصالت آن را این گونه بیان می دارد: «بدانید - خدایتان رحمت کند - که ما در روایت و اخبار بسیاری که وارد شده نگریستیم و چنین یافتیم که آنچه همه فرق اسلام که خدا را می شناسند نقل کرده اند از دو گونه خارج نیست ۱ - یا حق است که

باید پذیرفت ۲ – یا باطل است که باید رد کرد.

و امت همه اتفاق دارند که «قرآن » نزد همه فرقه های اسلام حق است. همگی به حقانیت آن اعتراف دارند و در این مساله به حقیقت رسیده و حق را یافته اند چون پیغمبر (ص) فرموده: «امت من همه با هم گمراه نشوند» و خبر داده که «آنچه مورد اجماع امت باشد حق است به شرط اینکه هیچ اختلافی در میان نباشد» و قرآن حق است و درباره نزول آن از جانب خدا و درستی اش اختلافی نیست. پس اگر حدیثی مورد تصدیق و تایید قرآن بود و جمعی از امت منکر شدند به ناچار باید دست از انکار بکشند و بدان اقرار کنند به حکم اینکه همه صحت قرآن را پذیرفته اند. و اگر به جحد و انکار ادامه دهند محکوم به خروج از دین اند.

آن گاه نخسین خبری را که مورد تصدیق قرآن کریم است آورده و قرآن را بر صحت آن گواهی گرفته است و آن حدیث جز حدیث «ثقلین » نیست که با آیه «انما ولیکم الله » راست می آید»

امام علی النقی (ع) با توجه به ماجرای مرموز صوفیه در عصر خویش که مردم را از حضور سیاسی و عبادت واقعی دور می دارند با نشر فرهنگ دعا و زیارت و با عرفان ناب شیعی به ستم ستیزی و دشمن شناسی می پردازد و لزوم دوستی اهل بیت عصمت را یاد آور می شود.

امام علی النقی (ع) پس از بیست سال تبعید در سامرا در سال ۲۵۴ هجری با زهر به شهادت می رسد و امام حسن عسکری (ع) امامت امت را بر عهده می گیرد دوره امامت امام حسن عسکری (ع) همه

در سامرا سپری شـده است و از این رو به ایشان «عسـکری » می گوینـد حضور امام در این شـهر می توانست برای حوزه علمیه سامرا نقش آفرین باشد لیکن امام همواره تحت نظر بود و شیعیان کمتر می توانستند با ایشان ملاقات کنند.

پس از شـهادت امام حسن عسـکری (ع) حضرت مهدی (عج) به امامت رسید که دوران امامت ایشان به دو عصر غیبت صغری و کبری منجر گردید و در عصر غیبت صغری نواب خاص ایشان عموما در بغداد سکنی گزیدند و حوزه سامرا از رونق افتاد.

## دوره دوم

هر چند شـهر سامرا خالی از رجال علم نبوده و همواره مورد توجه شـیعه بوده است لیکن به سـبب توجه خاص عباسـیان به این شهر نواب امام زمان (ع) از حوزه علمیه سامرا به بغـداد رفته برای برخی از شـهرهای مهم شـیعی نیز نمایندگانی انتخاب کردند بدین ترتیب حوزه سامرا پس از غیبت صغری به رکود علمی رسید.

## دروه سوم

این دوره با ورود حضرت آیه الله العظمی میرزا سید محمد حسن شیرازی (قدس سره) به شهر سامرا آغاز می گردد.

آیه الله العظمی حاج میرزای محمد حسن شـیرازی - قدس سـره - سال ۱۲۸۷ هجری به زیارت خانه خدا مشـرف شد و در این سفر قصـد اقامت در مدینه منوره را داشت که میسـر نشد و به نجف اشـرف بازگشت سـپس قصد نمود تا در مشـهد الرضا (ع) اقامت نماید ولی ممکن نشد بالاخره در شـعبان ۱۲۹۰ هجری به شـهر مقدس سامرا مهاجرت نمود با هجرت میرزای شیرازی به سامرا حوزه علمیه این شهر پس از گذشت سالهای متمادی مرکز اسلام و بزرگ دانشگاه علوم اسلامی شیعه امامیه گردید.

علامـه محقق شـیخ آقـا بزرگ تهرانی دانش پژوهـان مکتب میرزای شـیرازی را که به تحصـیل و تحقیق مشـغول بودنـد بالغ بر سیصد و هفتاد نفر نام برده است.

## اسلوب تدریس

آیه الله العظمی شیرازی (متوفی ۱۳۱۲) نخستین مجتهدی است که شیوه اجتهادی شیخ انصاری را ترویج کرد و در حوزه علمیه سامرا اسـلوبی خاص در تـدریس را پیش گرفت که به شـیوه سامرا معروف شد وی مساله را در حوزه درس خویش مطرح می نمود و طلاب و فضـلا ابعاد مختلف آن را مورد بررسـی قرار می داند و زمانی که به مشکلی بر می خوردند میرزا با بیانی شیوا به حـل اشـکال اقـدام می ورزیـد لـذا درس وی خـاص کسـانی بـود که در فقه و اصول مـدارج عـالی را طی کرده به تحقیق و بررسی مشغول بودند.

از ویژگی های تدریس میرزای شـیرازی بارور کردن استعدادها و شخصیت دادن به طلاب و فضلای حاضر در درس بود و هر کس سخنی داشت سخنش شنیده می شد

و در نهایت استاد به بیان نظر خود می پرداخت.

آیه الله العظمی اراکی در مورد ارج نهادن به مقام علم و شخصیت فضلا در حوزه درس میرزای شیرازی فرمود: «حاج شیخ علی روزدری تصمیم گرفت که تقریرات درس میرزا را چه در عقلیات چه در مباحث الفاظ بنویسد در کمال مداقه شرح و بسط تقریرات میرزای شیرازی را نوشت.

میرزا به افراد خانه سپرده بود که اگر شیخ علی دروزی نصف شب هم به خانه آمد اجازه دهید وارد شود تا نوشته های خود را به من نشان دهد تا اگر نیازی به حک و اصلاح دارد حک و اصلاح نمایم.»

«آقای حاج شیخ عبدالکریم حائری معتقد بود که کفایه مرحوم آخوند خراسانی عقلیاتش را از رسائل شیخ گرفته و مباحث الفاظش را از تقریرات شیخ علی روزدری جوهر کشی کرده است.»

عده ای عقیده دارند که میرزای شیرازی بر شیخ انصاری هم تقدم دارد و بزرگان طبقه بعد همه از شاگردان اویند مثل آخوند خراسانی، سید محمد کاظم یزدی، سید حسن صدر، سید محمد فشارکی، میرزا محمد تقی شیرازی، شریعت اصفهانی.

چنانکه شاگردان وحید بهبهانی نیز مقام علمی و اعلمیت استادشان را به اثبات رسانده اند.

### فلسفه هجرت

از جمله مسایل در زندگی حضرت آیه الله العظمی سید محمد حسن شیرازی (قدس سره) هجرت ایشان به شهر مقدس سامرا است چه آنکه وی از بزرگان حوزه علمیه نجف اشرف بوده است حوزه ای که سابقه چندین صد ساله داشت و موقعیت علمی ایشان در آنجا تثبیت شده بود پس چه انگیزه ای میرزای شیرازی را روانه سامرا کرد؟

چنانکه گذشت میرزای شیرازی قبل از هجرت به سامرا می خواست در مدینه منوره اقامت کند ولی

برایش ممکن نشد پس به سامرا هجرت کرد علت این امر را باید توجه آن بزرگوار به وحدت برادران شیعه و سنی دانست.

پس از میرزا شاگردانش نیز پرچمدار دین و قرآن و سیاست اسلامی گردیدند و با ایجاد حکومت اسلامی در لارستان از سوی آیه الله سید عبد الحسین لاری خواستار وحدت مذهب و سیاست و مشروطه مشروعه شدند و شیوه استاد را در مبارزه پی گرفتند.

آیه الله العظمی میرزا محمد تقی شیرازی از شاگردان نام آور حوزه سامرا و مکتب جهاد و مبارزه میرزای شیرازی بزرگ است وی از نخستین مهاجران به حوزه علمیه سامرا است که از محضر میرزای شیرازی بهره برد و او از برترین شاگردان او گردید و خود به تدریس و تربیت دانشجویان علوم اسلامی همت گمارد میرزا محمدتقی شیرازی پس از درگذشت میرزا محمد حسن شیرازی مرجع تقلید شیعیان جهان گردید و به حوزه علمیه کربلا منتقل شد و انقلاب عراق را در آن حوزه آغاز کرد.

## خورشید سامراء

### قسمت اول

موسی حقانی

السلام علیکما یا ولیی الله و یا نوری الله فی ظلمات الارض ۱

هنگامی که امام علی بن محمد (ع ) معروف به هادی و ابن الرضا به دستور متوکل عباسی و بوسیله «یحیی بن هرثمه بن اعین » از مدینه، شهر پیامبر، به سامراء احضار گردیدند روح تازه ای در کالبد پایتخت نظامی عباسیان دمیده شد. سامراء که سُرَّمَن رای نیز می گویندش هرچند دیدن طبیعت اش هر بیننده ای را مسرور می کند، اما بافت جمعیتی و شرایط نظامی حاکم برآن درکنار خشونت و سبعیت متوکل عباسی زندگانی رادر آن بسیار سخت ساخته بود. مرد محبوب مدینه که پاکترین و راستگوترین خلق بود روزهای سختی را در پادگان نظامی عباسیان

پیش روی داشت . سامراء دوازده سال پیش از آن که به قدوم مبارک ابوالحسن ثالث امام علی النقی (ع ) متبرک گردد به عنوان پایتخت عباسیان برگزیده شد. تندخویی و دراز دستی ممالیک ترک که در اطراف معتصم عباسی گرد آمده بودند مردم بغداد را به ستوه آورد، لذا معتصم از خوف شورش مردم به سامراء رفت و آنجا را به پایتختی برگزید و از آن پس خراب آباد سامراء، مسکن هشت تن از خلفای بنی العباس گردید. تا اینکه در ۲۷۹ قمری رو به افول نهاد و به سرعت به قصبه ای تبدیل شد. از این پس به آن ساءمن رأی (بدا بر آنکه آن را ببیند) گفتند. سامراء چون به ظلم آباد شد، شوکتش دیری نپائید. شهری که در عرض شش سال از ۲۲۱ تا۲۲۷ قمری عمارتهایش بر عمارتهای با شکوه بغداد تنه می زد در دوران متوکل عباسی به اوج خود رسید، بقایای قصرهای این شهر نمادی از دوران سراسر ظلم متوکل عباسی است که در دوران او و به دستور وی کربلای معلی وحرم حسینی تخریب و زمین آن شخم زده شد. و از عبرتهای بزرگ الهی اینکه خلیفه ظالم در دنیا و آخرت خانه خراب گردید. متوکل نه ماه بیشتر در قصر تازه تأسیس خود در کنار سامراء، که موسوم به قصر جعفری و متوکلیه شد اقامت نکرده بود که به دست پسر خود منتصر کشته شد و کاخ و آبادیهای اطراف آن ویران گردید. این پایان ماجرا نبود، پایتخت در ۲۷۹ قمری دوباره به بغداد منتقل شد و سامراء به کلی متروک گردید وجز مشهد امامین همامین (علیهماالسلام ) و حریم آن و سرداب و محله کرخ جایی معمور نماند.

امام

هادی (ع ) که دوران سخت متوکل را در سامراء گذرانده بود، سه خلیفه دیگر عباسی به نامهای منتصر، مستعین و معتز را نیز در خراب آباد سامراء دید و سرانجام در۲۵۴ قمری به دستور معتز به شهادت رسید و خاک سامراء که با حضور آن حضرت شرافت یافته بود، جسم آن حضرت را در بر گرفت . حسن بن علی (ع ) در غم شهادت پدر گریبان چاک کرد و او را در خانه خود غسل داد و دفن کرد. امام هادی این خانه را که مدفن ایشان شد از دلیل بن یعقوب نصرانی خریده بود. امام حسن عسکری که پس از پدر عهده دار امامت شیعیان شده بود با یاد خاطرات غم بار پدر روزهای سختی را در سامراء گذراند. خوب بیاد داشت که هنگام ورود پدر، متوکل دستور داد آن بزرگ را در کاروانسرای گدایان جای دادند. سالهای سخت گیری بر زوار حسین (ع ) و تخریب حرم مطهر سیدالشهداء در ۲۳۶ قمری قلب امام عسکری را می فشرد و به یاد می آورد که پدر هنگام شدت بیماری در دوره متوکل به محمدبن حمزه می گفت که : با احتیاط کسی را به حایر حسینی (ع ) بفرستید تا برای من دعا کند و نیز شنیده بود که پدر در پاسخ سوال علی بن بلال که از سر تعجب پرسیده بود: او خود حایر است، او را با حایر حسینی (ع ) چکار؟ فرموده بود: من دوست دارم برای من دعا نمایند در آنجا که خدا دوست می دارداو را در آنجا بخوانند.۲ و این در شرایطی بود که قبر سیدالشهداء به دستور متوکل عباسی شخم زده شده بود. فرا خواندن امام به مجلس متوکل در حالتی که

خلیفه عاصی بر خدا، مست بود و از امام می خواست که برای او شعر بخواند، حبس امام و کندن قبر در مقابل دیدگان آن حضرت، آماده کردن غلامان زنگی برای قطعه قطعه کردن ذریه زهراء (س )، پیاده کشاندن فخر آسمان و زمین به دنبال خود و وزیراش فتح ابن خاقان برای خوارنمودن آن حضرت و ... وقایعی بود که یادآوری آنها قلب امام عسکری را می آزرد و این در حالی بود که آن بزرگ که معروف به ابومحمد زکی، هادی، عسکری و ابن الرضا بود خود روزگار خوشتری نداشت . در دوران فرعونی معتمد عباسی، فرعون زمان از تولد موسی آل محمد (ص ) بیمناک بود لذا مراقبتها نسبت به بیت حضرت عسکری شدت گرفت، معتمد راه چاره را در به شهادت رساندن امام عسکری دانست، لذا آن حضرت به دستور او مسموم و در بامداد هشتمین روز از ماه ربیع الاول سال ۱۶۰ هجری پس از راز و نیازی عاشقانه به جوار معبود شتافت . نماز را امام عصر بر پیکر پدر اقامه کرد و در هجوم مأموران فرعون برای دستگیری موسی زمان، یوسف زهرا (س ) در سرداب ومحل عبادت پدران خود به چاه غیبت فروشد و شرافت آن مکان افزون گردید. جسم پاک امام حسن عسکری نیز در همان خانه و در کنار قبر مطهر امام علی النقی (ع ) به خاک سپرده شد و پس از آن اجساد مطهر نرجس خاتون مادر امام عصر (عج )، حکیمه خاتون عمه آن امام غایب از نظر و نیز جده مادر امام حسن عسکری و حسین بن علی الهادی درآن مکان مقدس به خاک سپرده شد و خاک سامراء نیز مانند خاک بقیع و مدینه، نجف و

کربلاء و مشهد امام رضا (ع ) برای شیعیان تقدس یافت . قبور آن بزرگان زیارتگاه شیعیان آل محمد (ص ) شد و سامرای ویران به سبب شرافت مدفونین آل الله در آنجا محل توجه شیعیان قرار گرفت و همین اندکی باعث آبادانی سامراء گردید. ناصرالدوله حمدانی یعنی همان «ابو محمد حسن بن ابی الهیجاء عبدالله بن محمد حمدان بن حمدون تغلبی » صاحب موصل اولین کسی است که بر قبر شریف امامان در سامراء قبه ساخت وبرای ضریح پرده کشید و گرداگرد سامراء دیوار کشید و اطراف خانه امامان (ع ) عمارات و ابنیه ساخت . پس از او احمد بن بویه معروف به معزالدوله سومین سلطان آل بویه در۳۳۷ قمری به تعمیر آن مکان شریف همت گماشت . عضدالدوله دیلمی نیز این افتخار را داشت تا در ۳۶۸ قمری به تعمیر قبور امامین همامین عسکریین (ع ) اقدام نماید.۳

در دوره صفویه گنبد و صحنی برای مرقد امامان در سامراء ساخته شد. در ۱۱۹۸ق احمدخان دنبلی حاکم مردم دار خوی که ۳۰ سال بر آن خطه حکومت کرده بود به قصد تعمیر و توسعه بارگاه عسکریین (ع ) در سامراء برادر همسر خود میرزا محمد رفیع فرزند میرزا شفیع مستوفی الممالك را به همراه تعدادی معمار و کارگر به سامراء اعزام کرد تا عمارت جدیدی به سان عمارت نجف بر روی قبور ائمه (ع ) بسازند.۴ ممانعت برخی از اهل عراق از کار هیئت اعزامی احمدخان نزدیک بود به درگیری منجر شود که با جلب نظر سلیمان پاشا والی بغداد هیئت توانست کار خود را در سامراء آغاز کند. احمدخان دنبلی در توطئه ای شوم توسط برادرزادگان خود در ۱۲۰۰ قمری به قتل رسید. ظاهراً محرك ترور وی آقا محمدخان قاجار بود. به این

ترتیب کار ساختمان صحن سامراء یک سال متوقف شد.

اما سرانجام حسینقلی خان فرزند احمدخان دنبلی پس از کنترل اوضاع و سرکوب مخالفان و قاتلان پدر خود، میرزا جعفر وزیر را که پسر میرزا رفیع سابق الذکر بود به سامراء اعزام کرد و او نیز در طی دو سال عمارت آنجا را از قبیل صحن و مناره و رواق وصفه و ایوان و سرطاق و پیش طاق بنا کرد. این اقدامات تا ۱۲۰۷ قمری به طول انجامید و بارگاه عسکریین (ع ) وضعیت مناسبی پیدا کرد. از خاندان دنبلی چندتن از جمله احمدخان دنبلی، کلبعلی خان پسر احمدخان، سلمان خان، نظرعلی بیگ خان پسر احمدخان در آن مکان مقدس مدفون هستند. با توجه به عادات اهالی سامراء به بهره برداری از ارادت شیعیان نسبت به اهل بیت (ع ) در راستای ارضای آزمندیهای خوددر عین بی توجهی به نگهداری و حفاظت از بارگاه عسکریین (ع ) لازم بود هر از چندگاهی شیعیان عاشق خود دست به کار شده و از حریم با صفای اهل بیت (ع ) حفاظت نمود ودر تعمیر و نگهداری آن بکوشند. ادیب الملک که خود در ۱۲۷۳ قمری جهت زیارت به عتبات عالیات مشرف شده بود می نویسد: تا به حال سه دفعه از هندوستان به جهت طلاکردن گنبد مطهر]طلا[آورده اند، لیکن به این مصرف نرسیده و از میان رفته مگر به قدر یک کمربند در دوره گنبد طلا شده است و مابقی از گچ سفید است .۵

همو وضعیت حرم شریف و سامراء را در ۱۲۷۳ قمری چنین توصیف می نماید:

جناب امام حسن عسکری و جناب امام علی النقی سلام الله علیهما و نرجس خاتون در یک سرداب که بالای سرداب یک ضریح است و سه صورت قبر، مدفون می باشند. و

در زیر پای ایشان حلیمه خاتون دختر امام علی النقی علیه الاسلام است که ضریح وی از یک طرف چسبیده به ضریح مبارک امامین است . و بقعه هیچ یک از ائمه به بزرگی این بقعه مبارک نیست و گنبد منور نیز بزرگ تر از گنبدهای سایرائمه هدی علیه التحیه والثناست ...

یک ایوان بزرگ دارد از طرف قبله و یک کفش کن . اصل بنای گنبد و صحن ازصفویه بوده است لیکن احمدخان دنبلی تعمیر نموده است . و ضریح مقدس از پولاداست و میان بقعه مطهر تا دو ذرع از دیوار سنگست که نصب نموده اند و از دو ذرع به بالا تا سقف، آیینه است . و بارگاه مبارک بسیار باشکوه است و دو منار در دو طرف گنبد مطهر است که هریک تخمیناً بیست ذرع است . و صحن مبارک از حسب طول وعرض، نود ذرع در نود ذرع است . در برابر ایوان، در میان صحن مبارک، مرحوم آصف الدوله چاهی کنده و حوضی درست کرده که مردم وضو بگیرند. و یک ساقیه نیز سرکاره والده آقاخان محلاتی در میان صحن مبارک درست کرده که آب از شطمی کشیده و می ریخته، به میان صحن می آمده است و همه کس از آنجا آب برمی داشته اند. لیکن این اوقات اسباب آوردن آبش بهم خورده است و آب نمی آید وصحن دیگر در پشت سر است که آن نیز چهل وپنج ذرع طول و همان قدر عرض دارد.لیکن از آن صحن راه به بقعه مطهر ندارد، باید داخل صحن بزرگ شد و از کفش کنی که از در قبله وارد می شوند، داخل ایوان و بقعه مطهره می گردند.

آنقدر خدام آنجا بی ادب می باشند و احترام نمی دارند که هر وقت داخل صحن مبارک می شدم، البته یا خر و یا سگ و تازی

در آنجا بود که بیرون می کردیم . همه خدام چاریاری می باشند ... چهل نفر خدام است و هر وقت که زوار زیاد می آید همه اهالی آنجا خادمی هستند با احتشام . به طورهای مختلف پول از مردم می گیرند وعذر از هیچ کس نمی پذیرند. خود دیدم که دو طرف در را گرفته به زواران می گفتندکه اول پول بده بعد برو زیارت کن . تغیر زیاد به او کردم و گفتم ای مردود دست از زوار بردار و کمتر شرارت کن .

بالجمله حاکم و کلیددار و پسرش را تحریص و ترغیب به اذیت خدام بی ادب می نمودم و باب زیارت برای زوار می گشودم تا این که کار به جایی رسید که خدام در آن ده روز توقف، یک مرتبه صحن مبارک را جاروب کردند و خاکروبه اش را بیرون بردند.۶

ایوانی که چاه غیبت آن حضرت در آنجاست تخمیناً دو ذرع ونیم طول و دو ذرع عرض دارد و چنان می نماید که مجموع آن ایوان از چوب منبت بوده چنان که قدری از آن باقی است، و کتیبه دور که به خط کوفی نوشته اند باقیست . و چاه در اول چاه نبوده است بلکه چون محل غیبت بوده است، از کثرت برداشتن خاک به جهت تیمن و تبرک، تخمیناً به قدر دو ذرع گود است . یک سنگی از مرمر تراشیده اند مربع و بر در چاه گذاشته اند. و اکثر اتراک که فارسی نمی دانند و به زیارت می روند، از نفری یک قمری ]می گیرند[، در وقتی که سر به میان چاه می کنند و در ضمن زیارت می گویند: یا صاحب الزمان اینها زوار بدی هستند، پول نمی دهند]و[ما را خوشحال نمی کنند و به عینه اتراک همین عبارتها را می گویند.

و آن ایوانچه از برای سرداب مبارک مثل صندوقخانه می باشد. و اصل سرداب چهار ذرع عرض

و هفت ذرع طول دارد و در پشت سرداب از برای کسی که رو به قبله ایستاده باشد یک سرداب دیگر است که نماز زیارت را چه زن و چه مرد، در آنجامی کنند. و از کریاس تا بالا که داخل مسجد می شوند، بیست پله دارد. و آن مسجد را مرحوم محمدعلی میرزا ساخته است . و گنبد مسجد از کاشی است و آن مسجد صحنی ندارد. و از کفش کن که داخل می شوی ایوانی است و از ایوان روبه قبله داخل مسجد می شود. و از طرف دست چپ سرداب مبارک است . و صحن مبارک مسجدو سرداب صاحب الزمان، عرضاً و طولا هفتاد ذرع است .]سامره [به قدر سی صدخانوار جمعیت دارد و ربع فرسنگ دوره قلعه سامرء است، لیکن همه قلعه معمورنیست . و دیوار قلعه سامره را محمد شاه هندی، از گچ و آجر ساخته اند و برجهای بسیار محکم به دورش انداخته . سه دروازه دارد: یکی دروازه بغداد است و دیگری دروازه شریعه است و عرب جائی از شط را می گویند که از آنجا مردم آب برمی دارندزیرا که از همه جای شط نمی توان آب برداشت، و دیگری دروازه قاعد است که متعلق به اسم قبیله ]ای [از عرب است .۷

«اهالی سامره چون شیطانند و از دوستان ابی سفیان . همیشه چهار پنج فرسنگ زوار را استقبال می کنند و مردم را فریب می دهند. چون به زواری می رسندمی گویند من مهماندار شما هستم و از شوق مهمانداری زوار همیشه هستم . آب هرچه بکار داريد می دهم و هیزم هرچه صرف نمائید منت نمی نهم، کرایه خانه من همیشه از دیگران کمتر است و جو و کاهم از همه کس ارزانتر. بجز من که سید اولاد پیغمبرم، همه مردم چهاریاری هستند و از زحمت دادن به زوار دلخوش و

مستند.بیچاره زوار را به زبان بازی و زمانه سازی به خانه می آورد. وقت کاه و جو کشیدن ونان و ملزومات دیگر خریدن، آن شخص استقبال کرده و به خانه آورده ابداً نزدیک نمی آید و دیگری به روی آن زوار باب محبت می گشاید تا وقت حرکت، می گویدحساب آنچه اخراجات گرفتی تمام کن و به رفتن اقدام . زوار بیچاره دل خوش است که نرخ هرچیزی همان است که در صحرا به او گفته اند و از او چیزی ننهفته اند. چون حساب می کند ده مقابل قرار اول از او می گیرند و به هیچ وجه عذر او رانمی پذیرند. وقتی که صاحب خانه به میل خاطر خود پول از آن زوار گرفت، به رفتن مأذون است . اولا معطل و سرگردان و دل خون تا بر وفق دل خواه نقدی نشمارد نتواند قدم بیرون بگذارد.» ۸

ده سال پس از سفر ادیب الملک به عتبات علیرضا خان عضدالملک پیشخدمت خاصه ناصرالدین شاه مأموریت یافت چهارصد صندوق خشت طلا اهدایی و نذر ناصرالدین شاه را جهت مطلا کردن گنبد عسکریین (ع ) به عراق ببرد. سفر وی در ذیقعده ۱۲۸۳ آغاز شد و موفق گردید خشتهای طلا را در کاظمین تحویل جناب شیخ عبدالحسین تهرانی (شیخ العراقین ) بدهد.۹ شیخ وظیفه داشت علاوه بر مطلا کردن گنبد نسبت به احداث مناره و انجام تعمیرات در حرم مطهر سامراء اقدام نماید که بخش عمده این اقدامات توسط آن مرحوم در زمان حیات اش تحقق یافت . عضدالملک پس از تحویل خشتهای طلا، جهت زیارت سایر اعتاب مقدسه واقع در عراق به کربلای معلی، نجف اشرف و سامراء نیز مشرف می شود. وصف سامراء و وضعیت حرم مطهر را در ۱۲۸۳قمری از قلم او می خوانیم :

اما سر من رأی قلعه اش از قلعه مبارکه نجف اشرف

انـدکی کوچـک تر است وخـانه هـایش ثلث و خانوارش تخمیناً چهارصـد و بازارش هیـچ الا دو سه دکان بقالی درب صـحن کوچـک دارد. مردمش تماماً سـنی هسـتند. دو خـانوار شـیعه آنجا هست .یکی ]خانواده ملا آقا کوچک [ که از جانب دولت متولی چهل چراغ همایونی است ویکی ]خانواده شـماعی [. سیدعلی کلیددار حالتش عرض شد، ولی به ظاهر همه مدعی تشیع انـد و جمیع خـدام برای یـک دینار مضایفه از صـد قتل نفس ندارنـد.مع هـذا الحمـدلله از اقبال بی زوال و صولت شاهنشاه جم همال قدرت یک کلمه خلاف ندارند و نهایت خدمت گزاری از زوار می نمایند.

اما صحن مقدس و حرم مطهر امامین الهمامین عسکریین صلوات الله علیهما را، که احمدخان دنبلی ساخته، بسیار خوش وضع و خوش روح است . لیکن اطراف صـحن طـاق نمـا است . حجره نـدارد و در جلو رواق و حرم مطهر ایوانی است روی بـاز، شبیه ایوان مبـارک نجف منـار نداشـته، حال جناب شـیخ عبدالحسـین سـلمه الله تعالی در دو طرف از تنخواه دیوان اعلی دو مناره بنا نموده و آن مناره ها را با صـبهه طاق نماهای صـحن کاشـی کرده انـد. بی نهایت تعریف دارد. مثل مینا می نماید و آن روز از منـاره هـا هریک به قـدر ده ذرع ساخته بودنـد. گنبـد مبارک از سایر گنبـدهای مشاهـد مشـرفه بزرگ تر است و حرم مطهر از جمیع حرمهای محترمه وسـیع تر است .حضـرتین عسـکریین سـلام الله علیهما و نرجس خاتون مادر حضرت قائم (ص ) دریک ضریح مرادف یکدیگرند و حلیمه خاتون زیرپای حضـرت امام حسن عسکری علیه السلام است . ضریح بزرگ ]از[فولاد است و ضـریح حلیمه خاتون را تنکه برنج کوفته اند. چهل چراغ مبارک اعلی حضرت اقدس شهریاری روحنا فداه، درب حرم منور، در میان رواق آویخته و کوچک در کمال نظم و آراستگی نگاه داشته است ونهایت شکوه دارد. دور گنبد مبارک را

هفت هشت ردیف از خشتهای منور هدیه همایونی نصب نموده اند که تخمیناً چهارهزار خشت کار شده بود.۱۰

در زاویه آن صحن مقدس، میان شمال و مغرب صحن کوچک تر است و در طرف جنوب آن صحن کوچک مسجدی است مشتمل بر ایوان و رواق و گنبد و در زیر ستون یسار گنبد، راهی است که به سرداب حضرت قایم عجل الله فرجه می رود.بیست و دو پله است و بعد هشتی راهی است به سرداب . عرض آن سرداب سه ذرع کم تر است و طولش چهار ذرع و نیم میشود. در آخر سرداب شاه نشینی است که ارسی نهاده اند. چاهی در آن شاه نشین است که گویند حضرت آنجا غیبت فرموده .عقب آن سرداب به اندازه همان سرداب مسجدی است . زمین سرداب و هشتی پله، همه را سنگ موصلی فرش کردند و ازاره اش همه کاشی است .۱۱

## پی نوشت ها

۱. درود بر شما ای دو ولی خدا و دو نور خدا در تاریکیهای زمین

۲. ناسخ التواریخ، جلد ۸ صص ۱۷-۱۵ به نقل از بحارالانوار.

۳. زندگانی عسکریین، ج ۲، صص ۱۴۴-۱۴۱.

۴. تجربه الاحرار، ج ۱، ص ۲۰۱ و تحفه العالم، میر عبدالطیف شوشتری، چاپ صمد موحد، تهران، ۱۳۶۳، ص ۱۳۷.

۵. سفرنامه ادیب الملک به عتبات . به تصحیح مسعود گلزاری، تهران، انتشارات دادجو، ۱۳۶۴، ص ۱۰۰.

۶. متأسفانه اکنون نیز حال سامرائیان همین گونه است در دوبار تشرّفی که ۱۵۸ سال بعد از ادیب الملک، سعادت آن نصیب بنده نگارنده شد سامراء و اهل آن را حریص، جسور و بی اعتنا نسبت به نگهداری و حفظ حرم مطهر و تأسیسات آن یافتم که علیرغم انتفاع فراوان مالی از قبل هجوم زوار به آن مکان مقدس هیچ خدمتی ارائه نمی کنند و بعضاً بی ادبانه زورگیری می نمایند.

۷. سفرنامه ادیب الملک به عتبات،

به تصحیح مسعود گلزاری، تهران، انتشارات دادجود، ۱۳۶۴، صص ۱۰۳-۱۰۰.

۸. همان، ص ۱۱۳.

۹. آیت الله حاج شیخ عبدالحسین تهرانی معروف به شیخ العراقین از مجتهدین معروف و زاهد عصر قاجار محسوب می شود. او وصی میرزا تقی خان امیرکبیر بود و پس از مرگ امیر بر حسب وصیت او شیخ عبدالحسین مسجد و مدرسه ای از محل ماترک امیر احداث کرد که معروف به مسجد و مدرسه شیخ عبدالحسین یا مسجد آذربایجانی ها شد. او سپس به عتبات هجرت و امور بازسازی بقاع متبرکه در عتبات عالیات از سوی ناصرالدین شاه به او محول شد که در انجام این مأموریت از هیچ کوششی فروگذار نکرد.مطلا کردن گنبد عسکریین یکی از اقدامات آن مرحوم می باشد که به دستور ناصرالدین شاه صورت گرفت .حاج شیخ عبد الحسین تهرانی در ۱۲۸۶ قمری در بین النهرین درگذشت .

۱۰. مرحوم حاج شیخ عبدالحسین تهرانی پس از تحویل گرفتن خشتهای طلا ـ در بغداد و در زمانی که عضدالملک جهت زیارت قبر منور سیدالشهداء به کربلاء مشرف شده بود از پشت باغات کاظمین عبور داده و از طریق آب به سامراء منتقل نمود و بلافاصله مشغول به کار شده بود به نحوی که پس از مشرف شدن عضدالملک به سامراء مقداری از خشتها بر گنبد عسکریین (ع ) نصب شده بود.

۱۱. موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران . سفرنامه عضدالملک به عتبات .

### قسمت دوم

در اینجا بی مناسبت نیست که ذکری از ماجرای ارسال خشتهای طلا و مطلا نمودن گنبد عسکریین (ع ) به میان آید. در ۱۲۸۳ قمری ناصرالدین شاه قاجار با صدور فرمانی به علیرضاخان قاجار ملقب به عضدالملک که سمت پیشخدمت خاصگی شاه را نیز داشت و از رجال معتبر و مهم قاجاریه محسوب می شد مأموریت داد چهارصد صندوق خشت طلا را جهت به کار

بردن در گنبد عظیم حرم سامراء به عراق منتقل نماید. فرمان شاه چنین است :

هومقرب الخاقـان، نتیجه الامراء العظام، فـدوی زاده خاص دولت جاویـد آیت، علیرضا خان پیشـخدمت خاصه به عنایات خاطر خطیر ملوکانه مفتخر و مباهی بوده بدانـد که چون خشـتهای طلا که به جهت گنبـد منور مطهر عسـکریین صـلوات الله وسـلامه علیهما ساخته شـده نظر به امانت و دیانت آن فـدوی زاده خاص، حمل خشـتهای مزبور را به عهـده آن مقرب الخاقان محول و مفوض فرمودیم که بـا کمـال نظم و درستی خشـتهای طلاـ را حمـل نموده و در کاظمین تحویل جناب مستطاب فضایل ماب، افادت و افاضت نصاب، حقایق و معارف اکتساب، قدوه العلما وزبده الفقها، مجتهد العصـر والزمان، شیخ المشایخ العظام، شیخ عبدالحسـین سـلمه الله تعـالی داده که به کـار ببرد. در بین راه از غلاـم و سـرباز و فراش ]و[مأمورین چنانچه تقصـیری و خلافی ظاهر شود آن مقرب الخاقان خود ماذون است که به فرا خور تقصیر آنها تنبیه نماید. باید با کمال نظم و درستی این خدمت را به انجام رسانده در عهده شناسد حرره فی شهر ذی القعده الحرام سنه ۱۲۸۳.

به این ترتیب مـأموریت عضـدالملك آغـاز می شـود. لاـزم به ذکر است که شاهـان قاجـارعلی رغم همه نواقص و کاستیهـا در حکومت گری و اخلاق و رفتار شخصـی در حفظ شـعایر شـیعی و دینی تا حدودی اهتمام داشته و حداقل اینکه نسبت به مبانی دینی وشـعایر شـیعی عناد نداشـتند. لذا از این نوع اقدامات در کارنامه اغلب آنان مضـبوط است .برخلاف پهلوی ها که اساساً برای هدم اساس اسلام و تشیع توسط بیگانگان گماشته شدند و در این راه همچون متوکل عباسی و وهابیون تکفیری در مقابل اقامه شعایر دینی موضعگیری نموده و نسبت به ساحت مقدس اهل بیت (ع ) و شیعیان مظلوم آنان

جسارت نمودند.

عضدالملک سفر خود را در روز سه شنبه دوازدهم ذی القعده ۱۲۸۳ آغاز نمود و در دوشنبه نهم جمادی الاولی ۱۲۸۴ به پایان برد. منزل اول کاروان حامل خشتها پس از خروج از تهران شهرری یا حضرت عبدالعظیم بود و از آنجا این سفر بزرگ با همراهی سیصد نفر و هفتصد رأس چارپا آغاز گردید. روزنامه خاطرات این سفر توسط عضدالملک تهیه شده که اکنون در آرشیو مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران نگهداری می شود. در سال ۱۳۷۰ شمسی این اثر به کوشش حسن مرسلوند به چاپ رسیده است .

کاروان حامل خشتهای طلا منزل به منزل با اشکهای دیدگان محبان اهل بیت (ع ) وشیعیان آل علی (ع ) استقبال و بدرقه می شد و باشکوه هرچه تمام تر به سوی کوی جانان راه می سپرد. با ورود کاروان به خاک عثمانی مقامات عثمانی و ایرانی و مردم شیعه وسنی به استقبال کاروان آمدند. عضدالملک خود ورود به کاظمین را چنین توصیف می نماید:

از] ... [قبر ابوحنیفه الی ] ... [آستان ملایک پاسبان کاظمین علیهماالسلام، در دو جانب، و از دو طرف، شیعه و سنی، سپید و سیاه و اناث و ذکور، در خارج و داخل بغداد، بر سر برجهای قلعه و بام سرایه پاشا و میدان درب سرایه و قهوه خانه ها وقراول خانه های دو جانب و دکاکین و زیر دیوارها و بام و منظره خانه ها تا کنار دجله و روی جسر و بغداد کهنه و صحرای کنار دجله فیمابین بغداد و آستانه مقدسه کاظمین علیهماالسلام، از هر نوع و هر جنس ] ... [بر دوش یکدیگربرمی آمدند ...

از جایی که مستقبلین رسیدند تا به دروازه کاظمین علیهماالسلام، قریب چهارصد قربانی کردند] ... [

و نه آنقدر شیعیان علی بن ابی طالب علیه السلام را

طرب و نشاط احاطه کرد که توانم حکایت نمود.

نواب اقبال الدوله که از اجله هنود و سرسلسله رنود عهد است، با نوابان هند بیامدندو به محض دیدن نذر همایونی، زمام اختیار از دست داده، خویشتن بر پای استران افکندند و لجامشان ببوسیدند و کحل الجواهر غبارشان بر دیدگان کشیدند و از رفتار اووقری و شکوهی بیفزود و عظمی در دلها برفت . پس از آن جناب علامه الخبیر و النحریرالبصیر، محقق الدقایق و مدقق الحقایق شیخ عبدالحسین سلمه الله تعالی با جمعی ازعلمای اعلام و فضلای کرام برسیدند.۱۲

به این ترتیب خشتهای طلا به آیت الله شیخ عبدالحسین تهرانی تحویل گردید و کارنصب خشتهای طلا هم به سرعت آغاز شد. گنبد حرم مطهر عسکریین همان طور که ذکر شد بزرگ ترین گنبد در بین گنبدهای اعتاب مقدسه است . حسن الامین نویسنده معاصر وگردآورنده دائره المعارف الاسلامیه الشیعیه در خصوص ویژگیهای گنبد و صحن حرم مطهر سامراء می نویسد: گنبد سامراء بزرگ ترین گنبد در بین گنبدهای قبور ائمه اطهار (علیهماالسلام ) است . محیط آن ۶۸ متر و قطر آن ۲۲/۴۳ می باشد. خشتهای گنبد ۷۲۰۰۰ عدد می باشد. در جهت جنوبی آن دو مناره وجود دارد که با کاشی پوشیده شده به ارتفاع ۳۶ متر از زمین . در داخل صحن ۴۵ ایوان وجود دارد، ۱۶ ایوان در جانب غربی، ۹ ایوان در جانب جنوبی و ۲۰ ایوان در جانب شرقی. ۱۳

حاج شیخ عبدالحسین تهرانی توفیق یافته بود که با خشتهای ارسالی از ایران گنبد عظیم سامراء را مطلا نماید. ناصرالدین شاه چهار سال پس از ارسال خشتها خود به زیارت عتبات عالیات در عراق رفت و درباره سامراء و گنبد حضرت عسکریین چنین نوشت :

وارد صحن مقدس شدیم گنبد حضرت عسکریین (ع ) را که طلا کرده ایم . بسیار بسیار خوب و

قشنگ و خوش ترکیب است . گنبد بزرگ خشت طلا زیادی برده است .حضرت سه صحن دارد. دو تا بزرگ یکی کوچک تر. صحنها را همه ما تعمیرکرده ]ایم [. طاق نماه از کاشی خوب کرده اند. به دست شیخ عبدالحسین مرحوم .اغلب تعمیرات اینجا را الحمدلله تعالی، من به دست شیخ عبدالحسین مرحوم کرده ام . خلاصه خدام کمی، یعنی به قدر سی نفر با سیدعلی کلیددار، که ریش محرابی سیاهی، و روی آبله و ابروی سیاه و چشم شهلای سیاهی دارد، با قدری علم ها در دست آمدند ...

کلیددار می گفت من شیعه هستم . شیخ محمد برادر شیخ عبدالحسین مرحوم، وآخوند میرزا محمدباقر سلماسی پسر ملا زین العابدین سلماسی، که مدت مدیدی است در اینجا توطن دارد، آمدند عالمی از شیعه همین است . در اینجا وارد به رواق ]و[از آنجا وارد ضریح و تحت قبه عسکریین شدیم . زیارت خوانده ]شد و[توی ضریح رفته، طواف مراقد مطهره به عمل آمد]بعد[بیرون آمده زیارت حلیمه خاتون، خوانده، بعد بالای سر، نماز ظهر و عصر خوانده شد بعد رفتیم به مقام غیبت حضرت صاحب الامر (ع ). ابتدا گنبد کاشی کاری از بناهای مرحوم محمدعلی میرزا مرحوم حاکم کرمانشاهان زیر گنبد مسجد است . تویش همه گچ کاری، یادگار زیادی، باز مردم نوشته اند. بعد دری است که داخل زیرزمین می شود، که حضرت غایب شده اند. بیست پله می خورد تا پایین . بعد محوطه ای است کوچک به سقف یک روزنه دارد. بعد از آن هم محوطه مسقف کوچکی است مثل ایوان که یک روزنه درازی از بغل دیوار دارد، که روشنی می افتد و آینه کاری است . آنجا دری است، در چوبی از بناهای الناصر بالله خلیفه عباسی که تاریخش ۶۰۶ هجری قمری که ششصد و هشتاد ویک سال است پیش از این بنا شده ]است [. هنوز آن در بی عیب مانده، و اطراف درکه تاریخ

و غیره نوشته اند، چنان خوب منبت کاری و از چوب درآورده اند، که عقل حیران می ماند. و این آیات و عبارات که بعضی خوانده شده ]است [آنجا نوشته اند (در ضلع سمت راست ) بسم الله الرحمن الرحیم قل لااسئلکم علیه اجرا الا الموده فی القربی «سوخته است » (نزوله حسناً) دوره در: ان الله غفور شکور هذا ما امر بعلمه سیدنا و مولانا الامام المفترص طاعته علی جمیع الانام، ابوالعباس احمد الناصر لدین لله، امیرالمومنین و خلیفه رب العالمین الذی طبق البلاد احسانه و عدله و عمر العباد بره و فضله قرن الله اوامره الشریفه استمراراً بالتنحج و الیسر و جنوده بالتائید و النصر و جعل لا یامه المخلده حداً لایکون اجوده و لابرایه الممجده سعداً محتواً بزیاده فی عز یخضع له الاقدار فیطعه عواصیها و ملک خشع له الملوک لیملکه نواصیها یتولی الملوک الحسین بن سعداًالموسوی یرجوالحیات ) ضلع سمت چپ (فی ایامه المخلده و یتمنی انفاق بقیه عمره فی الدعاء لدولته المؤیده استجاب الله ادعیه فی ایامه الشریفه السنیه ) زیر در بعد از وضع آنچه سوخته است (من سنه ست و ستمائه الهلالیه و حسبنالله و نعم الوکیل و صلی الله علی سیدنا و خاتم النبین و علی اله الطاهرین ). این در، پر بزرگ نیست و ترکیب در مربع بالای در، هلالی وسط درها شبکه]ای [است، از چوب طول یعنی ارتفاع در، تخمیناً دو زرع عرض درهم بهم چنین، بعد داخل محوطه بسیار کوچکی که جای چهار نفر آدم است، که بزور بنشیند، می شوند. آنجا را شیخ محمد، کاشی کاری کرده است . اسم ما را هم نوشته است . آنجا چراغی روشن کرده، آنجا رفتم .در آنجا یک چاهی است، دور چاه مرمر است . دهن چاه کوچک است . همین قدر است که یک نفر توی چاه برود. گودی چاه دو زرع می شود،

که حضرت آن میان غیبت فرموده اند. بوی عطر خوشی از توی چاه می آمد. دو رکعت نماز آنجا کردم .قدری نشستم به شیخ محمـد حکم شد شبکه مطلائی ساخته روی چاه بگذارد، که کسـی من بعد توی چاه نرود. بعد آمدم بیرون، رفتم بالای پشـت بام . گنبد را درست تماشا کرده، الحق گنبد مطهر ثانی ندارد. بسـیار بسیار خوب است . از بالای بام اطراف و توی قلعه سامره هم پیدا بود. توی قلعه بسـیار خراب است . اطراف شـهر قدیم سامره همه خرابه است . و پیدا بود بسـیار شـهر قلعه بسـیار خراب است . اطراف شـهر قدیم سامره همه خرابه است . و پیدا بود بسـیار شـهر عظیمی بوده است . قلعجات زیادی که همه دیوارهای آن، و بروجش بـاقی است . از آجر و خشت پیـدا بود ... ضـریح امامین ]از[فولاد است . از بناهای شاه سـلطان حسـین صـفوی ]است [. بسـیار خوب سـاخته انـد. اول مرقـد و صـندوق امام علی النقی است . دوم صـندوق امام حسن عسـکری، سوم در توی همین ضـریح، صـندوق نرجس خـاتون، والـده صـاحب الامـراست . رو به طرف مشـرق، ضـریح حلیمه خاتون است، دختر امام محمدتقی است .چسبیده به ضریح حضرت . ضریح از برنج است . بنای گنبد حضرت و صحن و ... از بناهای احمدخان دنبلی است . توی گنبـد آینه کاری خوبی است . از محمدعلی خان هندی، پادشاه لکناهور، یا وزیر بوده است . گنبد مطهر از بناهای مااست . عجب گنبد طلای خوبی است . یک چهل چراغ هجده لاله هم از ما با روشـنایی پیشکش شده است . آویزان از رواق ]است .[قندیل و ... هیچ ]چیز دیگر[نیست، لخت است .۱۴

ناصـرالدین شاه در سـفرنامه خود اشاراتی هم به اهل سامراء و خلق و خوی آنان دارد که ذکر آن تکراری است . شاه ایران نیز از زورگیری اهل سامراء در امان نبوده

و مجبور شده سیصد تومان انعام بپردازد.

در ۱۳۰۴ قمری ابوالحسن خان اردلان (فخرالملک ) سفری به عتبات دارد که با ذکر بخشی از خاطرات او که مربوط به سامراء و ملاقات با آیت الله العظمی سید محمدحسن شیرازی می شود به این مقال خاتمه می دهیم :

مقارن غروب بود وارد قصبه شدیم و به زیارت آستانه مقدسه شرفیابی حاصل نموده دعای ذات ملکوتی صفات همایونی روحنا فداه را به جای آوردم . آقا سیدعلی کلیددار در ضریح مطهر را باز کرد. اصل قبر منور را زیارت کردیم . حضرت امام علی النقی و حضرت امام حسن عسکری و حضرت نرجس خاتون، مادر حضرت صاحب الزمان علیهم السلام در یک ضریح فولاد هستند و در پایین پا ضریح دیگر متصل به همین ضریح است که حلیمه خاتون، دختر امام محمد تقی علیه السلام مدفون است . زیارت خوانده بیرون آمدیم . در صحن دیگر گنبد کاشی است، که محل غیبت حضرت صاحب الزمان عجل الله فرجه است و چاهی است ]که [می گویندحضرت در آنجا غایب شده اند. زیارت خواندیم گنبد طلای عسکریین علیهاالسلام در نوزده سال قبل از این از جانب سنی الجوانب سرکار بندگان اعلیحضرت شاهنشاهی ناصرالدین شاه قاجار خلدالله ملکه به توسط علی رضا خان عضدالملک طلا شده است و هنوز گنبدی به این عظمت و بزرگی ندیده ام . خیلی با شکوه وخوب دو گلدسته کاشی دارد که یکی از آنها ناتمام است و مرحوم شیخ عبدالحسین از جانب سرکار بندگان همایونی روحنا فداه ساخته است، ناتمام است . مختصر بنایی دارد که تمام کند.

صحن مطهر هم همه قبر است و فرش سنگی و سرداب ندارد. چندان تعریفی ندارد. خداوند توفیق بدهد بسازند. ضریح مطهر فولاد هم اندکی تعمیر لازم دارد مختصر خرجی دارد. به اتفاق احمدخان خدمت جناب میرزا رسیدیم . اول در اتاق بیرونی

نشستیم که فرشهای پاره ]ایی [داشت . بعد از ساعتی احضار به اندرون شدیم .اتاقی کوچک به چند قالیچه مفروش بود. قریب پنجاه جلد کتاب هم در طاقچه هاچیده بودند خود جناب میرزا پوستینی بر دوش انداخته بودند. عمامه مولوی بسیار کوچک سبزی بسته بودند. ریش سفید صورت نورانی داشت . بعد از سلام وتعارفات از مسائل لازمه صحبت شد. بدواً خیلی دعا به وجود سرکار بندگان همایونی روحنا فداه نموده، واقعاً اگر مراحم ملوکانه نبود اهل تسنن امسال جناب میرزا را خیلی اذیت می کردند.۱۵ ثانیاً بعضی از سؤالات را جواب فرمودند و بعضی رابه سکوت گذرانیده، گریه جواب دادند. همین قدر می دانم، به دلایل عقلیه و شرعیه طوری فرمودند که اسباب حیرت شد. آن قدر فهمیدم خداوند بر ما رحم کند انشاءالله، کار و بار بنده که خیلی مغشوش است، جز فضل الهی که قلم عفو بر جرائم این عبد ذلیل کشیده شود، چاره ]ای [ندارد والا با عدالت خداوند درست درنمی آید.با کمال ملال و تأسف بر احوال خود برخاسته به منزل آمدیم و در این ساعت ازخداوند توفیق و مغفرت می خواهم . اللهم اغفرلنا و ارحمنا و عافنا و اعفو عنافی الدنیا و الاخره به محمد و آله .۱۶

روز چهارشنبه سوم اسفند ماه ۱۳۸۴ مصادف با ۲۳ محرم ۱۴۲۷ دست ناپاک فرزندان یزید و متوکل عباسی به فرمان اشغال گران صلیبی صهیونی گنبد و بارگاه امامین همامین عسکریین (علیهماالسلام ) را منفجر نموده و از بین بردند این جنایت انسانی، دینی و تاریخی ریشه در تفکرات پلید وهابیون منحطی دارد که با دستان ناپاک خود از کشتن هیچ مسلمانی اعم از شیعه و سنی ابا ندارند. پس از تخریب بقیع مظلوم این بزرگترین جنایت وهابیون در حق عالم اسلامی و بشریت است . حرم

ائمه معصومین در سامراء بار دیگر با شکوه تر از قبل ساخته خواهد شد تا باز دیدن گنبد طلایی عظیم آن باعث سرور قلوب مومنین گردد اما مطمئناً خانه استکبار جهانی و عوامل تکفیری آن پس از این جنایت همانند کاخ متوکل عباسی ویرانه خواهد گردید. ان شاءالله وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون .

## پی نوشت ها

۱۲. مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، سفرنامه عضدالملک به عتبات .

۱۳. دائره المعارف الاسلامیه الشیعیه، ج ۱۳، ص ۱۵۳.

۱۴. سفرنامه ناصرالدین شاه به عتبات . به کوشش محمدرضا عباسی پرویز بدیعی، سازمان (اسناد ملی ایران )، ۱۳۷۲، صص ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۰.

۱۵. یکی از دلایل حضور میرزای شیرازی در سامراء سر و سامان دادن به وضعیت حرم مطهر عسکریین بود که در غربت خاصی بسر می برد. حضور مرجع بزرگ شیعیان در سامراء توجه شیعیان را به آن شهر بیشتر جلب می کرد و همین باعث عمران و آبادانی بیشتر شده و حاشیه امنیتی ای هم برای زوار و هم حرم مطهر سامراء فراهم می ساخت . با مرگ میرزای شیرازی متأسفانه این حرکت تعقیب نشد و آثار خیر فرهنگی و عمرانی آن بزرگمرد به سرعت رو به نابودی گذاشت . تداوم اقدام میرزا می توانست سامراء را تبدیل به شهری شیعی نشین نماید و اگر چنین شده بود وهابیون سلفی با آرامش کامل نمی توانستند چنین جسارتی را نسبت به حرم مطهر عسکریین روا دارند.

۱۶. از حریم تا حرم . سفرنامه ابوالحسن خان فخرالملک به عتبات، به کوشش محمدرضا عباسی، سازمان اسناد ملی، ۱۳۷۲، صص ۶۶-۶۵.

## سرداب سامرا

سرداب مقدس، زیرزمینی است در سامرَا، کنار مزار امام هادی و امام عسکری (ع) آن سرداب محل زندگی وعبادت امام هادی وامام حسن عسکری و حضرت مهدی (ع) بوده وتمام دیدارها با حضرت مهدی (ع) در زمان پدرش در همین منزل و سرداب انجام می گرفته است.

خانه امام عسکری (ع) همانند دیگر خانه های عراق، شامل غرفه ای برای مردان، غرفه ای برای زنان و سرداب بوده که سرداب نیز شامل غرفه هایی برای مردان و زنان بوده است ودر تابستان از شدت گرما به این سرداب پناه می برده اند.

مقدس شمردن آن سرداب از سوی شیعیان موجب شد که دشمنان اهل بیت، شیعیان را متهم کنند بر اینکه آن ها می گویند امام زمان در این سرداب مخفی شده است اما شیعیان از چنین اعتقادی منزه هستند. شیعیان سرداب را به این دلیل مقدس می شمارندکه محل زندگی ونیایش سه امام معصوم، همچنین محل زندگی حضرت حکیمه خاتون ونرجس خاتون بوده است.

واما موقعیت کنونی سرداب سامرا: امروزه هر کس از هر نقطه شهر سامرا به مرکز شهر نگاه کند، دو گنبد با شکوه می بیندکه یکی از آن ها با کاشی های طلایی براق ودیگری با کاشی های رنگی زیبائی پوشیده شده است. هر یک از این گنبدها به ساختمان مستقلی تعلق دارند. گنبد بزرگ طلایی بر بالای ضریح مطهر که مرقدهای مقدس امام دهم (ع) وامام یازدهم (ع) در آن جای دارد، قرارگرفته است. ولی گنبدهای کوچک بر بالای ساختمان مسجد جامع شهر ساخته شده است.ساختمان حرم مطهر به شکل مستطیل وساختمان مسجد جامع به صورت مستقل از ساختمان حرم، ولی متصل به صحن حرم است وسرداب غیبت درست در زیر ساختمان مسجد قرارگرفته ودر طول تاریخ بارها در بنا وبخش های مختلف آن تعمیرات و تغییراتی انجام شده است.

سرداب غیبت از جمله سرداب های عمیقی است که در زیر یک لایه سنگی حفر شده ودر کل دارای سه قسمت عمده است: یک غرفه شش ضلعی، یک غرفه مستطیل کوچک ویک غرفه به شکل مستطیل بزرگ۰ توضیح بیشتر آنکه غرفه مستطیل بزرگ در میان مردم به مصلای مردان وغرفه مستطیل شکل کوچک به مصلای بانوان، معروف است.این بخش ها با دو راهرو بلند و طولانی

به یکـدیگر مربوط می شونـد یعنی یـک راهرو طولانـی مصـلای مردان ومصـلای زنـان را به هم وصـل می کنـد ویـک راهرو طولانی دیگر بین مصلای مردان و غرفه شش ضلعی وجود دارد.

همچنین این بخش هـای سه گانه هر یک از طریق روزنه ای کوچک و طولانی که از قسـمت های فوقانی دیوار آغاز شـده، تا پایین ترین حـد دیوار بیرونی مسـجد جامع امتـداد می یابـد و نور و هوا دریافت می کند. پلکانی که راه ورود وخروج سـرداب است وبه غرفه شـش ضـلعی منتهی می شود دارای بیست پله است. ورودی این پلکان و سرداب در داخل ساختمان مسجد و بر دیواری قرارگرفته که ورودی نماز خانه نیز در آن واقع است.

طول مصلای مردان پنج متر وهشتاد سانتی متر وعرض آن سه متر وپنجاه سانتی متر است.در ضمن طول مصلای زنان چهار متر وشـصت سـانتی مـتر وعرض آن سه مـتر است. طول راهرویی که مصـلای مردان و زنـان را به هم مربوط می سـازد، چهـار متر است. طول روزنه ای که نور غرفه شـش ضـلعی را تـأمین می کنـد، حـدود شـش متر وطول روزنه ای که نور مصـلای زنـان را تـأمین می کنـد، چهـار متر وپنجـاه سانتی متر است. در انتهای غرفه مسـتطیل شـکل یعنی انتهای همان مصـلای مردان، یک در چوبی که معروف به بـاب غیبت است وجود دارد. در پشت این در اتاق کوچکی قرار دارد که طول آن یک متر وپنجاه سانتی متر است. این اتاق به نام محل غیبت شـهرت پیدا کرده است که در حقیقت بخش مکمل غرفه مسـتطیل شکل بزرگ محسوب می شود ودر جلوی آن حفاظ مشبکی است که آن را از بقیه غرفه جدا می کند. چاه معروف به چاه غیبت

هم در گوشه ای از همین اتاق قرار دارد.

اشاره به این نکته نیز خالی از فایده نیست که این سرداب در جهت غربی صحن عسکری (ع) به سمت شمال واقع شده ودر طول تاریخ اصلا حات وتعمیرات زیادی در آن انجام گرفته است. همیشه در موقع تعمیر وترمیم بارگاه عسکریین (ع) در ساختمان سرداب نیز تغییرات واصلاحاتی به عمل آمده است به عنوان مثال در زمان های گذشته از داخل بارگاه عسکریین (ع) از کنار مرقد حضرت نرجس خاتون به سرداب می رفتند واین وضع به همین صورت تا سال ۱۲۰۲ق ادامه داشت ودر این سال احمد خان دنبلی برای سرداب، راهی جداگانه از طرف شمال باز کرد وراه سرداب از طرف روضه عسکریین (ع) را مسدود نمود و صحن سرداب را جداگانه ساخت که تقریبا از یک فضای بزرگی به طول ۶۰ متر وعرض ۲۰ متر برخوردار است. بنابراین اگر درکتاب هایی چون مزار شهید اول، اعمال و دعاهای مربوط به زیارت این همه امام دریک مکان ذکر شده است علت آن است که در زمان سابق راه سرداب نیز از پشت حرم عسکریین (ع) در یک ساختمان بوده است، لذا پس از زیارت عسکریین (ع) بلافاصله زیارت امام زمان (ع) وسپس زیارت حضرت نرجس خاتون ذکر شده است.

در هر حال این سرداب در طول تاریخ به اندازه ای مورد توجه مردم بوده است که در آن آثار ارزشمندی از منبتکاری وکاشی کاری و سایر هنرهای معماری به کار رفته است.از جمله این اشیاء درِ چوبی نفیسی است که از دوران خلافت عباسیان به جای مانده است واز ویژگی های هنری وتاریخی ارزشمندی برخوردار است. (۱)

ا.

## تجمع اعتراض آمیز مردمی برای بازسازی حرمین عسگریین (ع) در سامرا

عصر روز جمعه، در مقابل دفتر سازمان ملل در تهران با حضور صدها نفر از دوستداران اهل بیت (ع) برگزار شد.

منبع خبر: www.hayat.ir

به گزارش خبرنگار سیاسی حیات در ابتدای این مراسم "عصام العماد" وهابی که اخیرا به مذهب تشیع گرویده است با اشاره به تخریب قبور ائمه (ع) در سامرا گفت: باید از ترتیب دهندگان حملات پرسید چرا فقط به آرامگاه اهل بیت (ع) حمله می کنند و دیگر بزرگان اسلام را مورد حمله قرار نمی دهند. وی این تخریب قبور را مقدمه تخریب شخصیت آنها برشمرد و افزود: از نظر انسانی بزرگترین اذیت به یک انسان حمله به فرزندان اوست. حمله به امام عسگری (ع) حمله به فاطمه (س) است و اذیت رساندن به فاطمه (س) آزار رساندن به پیامبر اکرم (ص) و آزار پیامبر (ص) اذیت و آزار به خدا است.

وی با اشاره به جایگاه اهل بیت (ع) در اسلام گفت: ما در منابع وهابی و اهل سنت بسیار شنیده ایم که پیامبر فرموده اند بعد از من ۱۲ امام ادامه دهنده راه من هستند.

عصام ضمن اشاره به فعالیت های وهابیون برای تخریب چهره ائمه (ع) گفت: پایان نامه های بسیاری در دانشگاه ها بر علیه ائمه (ع) و امام علی (ع) می نویسند.

وی تاکید وهابیت بر توحید و تقابل آن با زیارت اهل بیت (ع) را حربه آنها برای سرکوب شیعیان دانست و افزود: کلمه توحید برای وهابیون مانند قرآن های بر سرنیزه در جنگ صفین است که توسط عمرو عاص علم شد و این ها علاقمند توصیه نیستند و به نام توحید و سنت پیامبر با اهل بیت

او مقابله می کنند.

عصام سپس سخنانی به زبان عربی در بیان مقام اهل بیت (ع) بیان کرد.

سخنران بعدی این تجمع مردمی مجید مجیدی کارگردان سینمایی کشورمان بود.

مجیدی مظلومیت شیعه در جهان را مربوط به امروز ندانست و گفت: شیعه در طول تاریخ مظلوم بوده است و دنیای امروز هم فقط سکوت می کند.

وی افزود: وجدان سازمان های بشر دوستانه را به این نکته جلب می کنم که چطور وقتی مجسمه های بودا در افغانستان تخریب می شود، با راهپیمایی و تجمع برای حمایت از یک بنای خشتی اعتراض می کنند ولی در حالی که بیش از یک سال از تخریب حرم امامان در سامرا می گذرد همه سکوت کرده اند.

کارگردان مطرح کشورمان تاکید کرد: جدای از اینکه سامرا قلب شیعیان است، سازمان های بین المللی حتی به عنوان یک بنای تاریخی نیز به آن نگاه نکردند، اما همه این ها از شوکت شیعیان نخواهد کاست و ما روز به روز شاهد حرکت توفنده تر شدن شیعه خواهیم بود که خاموش شدنی نیست.

وی در پایان افزود: به عنوان یک فیلمساز یکی از وظایف ما این است که اعتراض کنیم و آنها که فکر می کنند ما کوتاه خواهیم آمد فکر باطلی را می پرورانند.

بنابر این گزارش آیت الله سید ابوالقاسم خزعلی دبیر مجمع جهانی اهل بیت (ع) نیز در این تجمع طی سخنانی به بیان مقام اهل بیت (ع) پرداخت.

وی گفت: ما به مقام دینی این بزرگان کاری نداریم ولی آیا اینها فرزندان پیامبر هستند یا نیستند آیا در قران کریم آیه مربوط به دوستی اهل بیت را ندیده اند.

خزعلی با یادآوری سکوت مجامع بین المللی افزود: چرا سازمان هایی که برای نظم مردم

به وجود آمده اند، مهر سکوت به لب زده اند. ما از شما چیزی نمی خواهیم فقط سازمان ملل صدای ما را به دنیا برساند و اگر نرساند سازمان ملل نیست.

وی افزود: ما ساکت نمی نشینیم تا از سازمان ملل جواب بگیریم.

معاونیان از خطبای مشهد سخنران پایانی این تجمع بود که اظهار داشت: ما به اینجا آمده ایم تا به عنوان عضوی از جامعه بشری حق خود را طلب کنیم و اکنون بیست هزار نامه که توسط دانشجویان اصفهانی جمع آوری شده به آنها عرضه می کنیم.

وی به بیان خطرات وهابیت برای جهان اسلام پرداخت و افزود: وهابیت غده سرطانی است که باید آن را قطع کرد و باید اهل سنت را نیز از خطرات این فرقه آگاه کرد.

وی گفت: ما خواهان آن هستیم که روز ۲۳ محرم الحرام به عنوان روز جهانی مبارزه با وهابیت اعلام شود و در داخل کشور هم باید همه مردم به خصوص دانشجویان و طلاب را از خطرات این فرقه ضاله آگاه کرد.

در پایان این تجمع، شرکت کنندگان با سردادن شعارهایی خواهان تسریع در بازسازی حرمین عسگریین در سامرا شدند.

در حاشیه این مراسم فرم هایی برای همکاری با بخش دانشگاهی ستاد بازسازی عتبات عالیات توزیع شد.

همچنین طوماری توسط شرکت کنندگان برای عرضه به دفتر سازمان ملل امضا شد.

## پرده برداری از گنبد طلایی

گنبد طلایی جدید حرمین عسکریین در شهر سامرا که بر اثر انفجار تروریستی منهدم شده بود، پنجشنبه، پس از نصب، با حضور مقامات مذهبی، سیاسی و نظامی عراقی پرده برداری شد.

دراین مراسم روسای اوقاف شیعیان و اهل تسنن عراق و مسوولان حرمین امام حسین (ع) و حضرت عباس (ع) و جمعی از نمایندگان پارلمان

عراق، حضور داشتند.

جلال الدین صغیر عضو پارلمان عراق از مجلس اعلای اسلامی در مراسم پرده برداری از گنبد جدید حرمین عسکریین ضمن دعوت مردم عراق به کنار گذاشتن اختلافات و تنش ها، گفت که حرمین عسکریین سمبل وحدت شیعه و سنی برای مردم عراق است.

وی گفت: بازسازی سریع حرمین عسکریین، بدون همبستگی و همدلی مردم این منطقه با دیگر مناطق عراق ممکن نبود.

صغیر اهالی شهر سامرا را به همکاری با نیروهای امنیتی جهت راندن آخرین بازمانده های تروریست ها از این شهر فراخواند.

حرمین عسکریین اولین بار در ۲۲ فوریه ۲۰۰۶ میلادی مورد حمله گروههای تروریستی القاعده قرار گرفت که در جریان بمب گذاری صورت گرفته، گنبد طلایی، حرم و بخش هایی از محوطه آن منهدم شد و آسیب جدی دید.

تروریست ها دومین بار در ۱۳ ژوئن ۲۰۰۷ میلادی گلدسته های حرمین عسکریین را نیز با انفجاری منهدم کردند.

کار بازسازی این حرم، از حدود یک سال پیش توسط شرکت ها و پیمانکاران عراقی و با نظارت ادارات اوقاف شیعیان و اهل تسنن آغاز شد.

از حدود سه ماه پیش به دنبال بهبود نسبی اوضاع امنیتی استان صلاح الدین، سفر سامرا برای زائران عراقی حرمین عسکریین مهیا شده است.

دولت عراق هر جمعه یک قطار و تعدادی اتوبوس برای نقل و انتقال زائران به سامرا اختصاص داده است

منبع: ایرنا

## در رسانه و اینترنت

### اینترنت در خدمت اهل بیت (ع)

جستجوی ساده

آیا تا به حال به نسبت جستجوی یک موضوع در اینترنت و جستجوی یک گمشده کوچک در اتاق، فکر کرده اید؟ بدون شک شباهت های زیادی را می توان یافت که بی ارتباط با یکدیگر نیستند، و شاید هم تا به حال برای یک بار در زندگی مان «جستجوی یک گمشده کوچک در اتاق» را تجربه کرده باشیم. آیا موفّق به پیدا کردن

آن شـده ایم؟ آیـا به سـادگی آن را به دست آورده ایم و یـا نه، بـا زحمات فراوانی آن را یافته ایم؟ حال، آیا تا به حال به این موضوع فکر کرده اید که در این گونه مواقع چه روشی را باید در پیش گرفت؟ و چگونه باید جستجو کرد؟

در این مقاله سعی ما بر این است که راه و روش دسترسی آسان به اطلاعات صحیح، معتبر و جامعِ موجود در اینترنت را درباره اهل بیت علیهم السـلام به ویژه درباره امام حسن عسـکری علیه السـلام با تأکید بر صـرفه جوئی در وقت، به خوانندگان محترم عرضه کنیم.

مرحله اوّل: موضوع جستجو

راستی گمشـده مـا چیست؟ به دنبـال چه هستیم؟ این ها سؤال هایی هسـتند که در اولین مرحله جسـتجو بایـد پاسـخگو باشـیم. موضوع ما باید کاملاً مشـّخص و جزئی باشد. مثلاً می خواهیم درباره امام حسن عسـکری علیه السـلام مطالبی را از سایت های اینترنتی بازیابی کنیم. در این زمینه ما باید موضوع مان را کاملًا مشـخص و جزئی تعیین کنیم؛ که آیا در تمامی ابعاد زندگانی این حضرت تحقیق می کنیم یا این که در مقاطع خاصّی از زندگانی ایشان و یا در آثار و احادیث نقل شده از این معصوم علیه السلام؟

در این مقاله به جنبه های گوناگون تحقیق و پژوهش درباره امام حسن عسکری علیه السلام پاسخ خواهیم داد.

مرحله دوم: انتخاب ابزار جستجو

اغلب کاوشـگران اینترنتی از دو ابزار مهم، موتورهای جسـتجو و فهرست های موضوعی، در جسـتجوهای اینترنتی روزمره شان اسـتفاده می کنند که ما هم برای جسـتجو درباره زندگانی امام حسن عسـکری علیه السلام از این دو ابزار بهره خواهیم گرفت. البته لازم به ذکر است که در پایان به ابزارهای جستجوی دیگر هم اشاره خواهیم نمود.

مرحله سوم:

روش جستجو و دسترسی به اطلاعات مورد نیاز

موتور جستجوی Altavista یکی از معروف ترین، محبوب ترین و قدرتمندترین ابزار جستجو در صفحات اینترنتی وب به شمار می آید و در مقایسه با فهرست راهنما از پایگاه داده های بیشتری برخوردار است. البته موتور جستجوی Altavista خود، امکانات جستجوی متعدّدی دارد که سعی ما بر این است در این مقاله روش استفاده بهتر از جستجوی ساده جهت دسترسی به اطلاعات لازم و مورد نیازمان درباره امام حسن عسکری علیه السلام را مورد بررسی قرار دهیم.

۱. جستجوی اسنادی که امام حسن عسکری علیه السلام در آنها موجود است.

امام حسن عسکری علیه السلام اسمی خاص است و از چندین واژه تشکیل شده است. بدین منظور با قراردادن واژه ها در داخل دو کوتیشن، می توان واژه ها را دقیقاً به همان شکلِ درج شده در کادر جستجو بازیابی کرد که البته حاوی Index بسیار طولانی خواهد بود که به روش هایی باید آن را محدود نمود. «Imam hasan askari»

۲. جستجوی جامع عبارت امام حسن عسکری علیه السلام.

برای اینکه بتوانیم تمامی صفحاتی را که دارای عبارت امام حسن عسکری علیه السلام می باشند، بازیابی کنیم، باید اشکال مختلف املائی آن را با استفاده از عملگر OR در کادر جستجو وارد کنیم.

OR» Emam hasan askari»

OR ... » Imam hasan askari»

با این عبارت، در کادر جستجو اسنادی را بازیابی خواهیم کرد که صورت های مختلف املائی و یا واژه های مرتبط با امام حسن عسکری علیه السلام را در برداشته باشد.

۳. جستجوی فرازهایی خاص از زندگانی امام حسن عسکری علیه السلام.

در واقع می خواهیم جستجوی عبارت امام حسن عسکری علیه السلام را به موضوع خاصّی محدود کنیم. بدین منظور همواره

باید علامت + را ابتدای دو کلمه یا عبارتی که می خواهیم And کنیم، بیاوریم که در این صورت صفحاتی بازیابی خواهد شد که حاوی این دو عبارت باشند:

«+» Amam hasan askari

+ ... «martyr»

البته با استفاده از عملگر NEAR نیز می توان نتایج مطلوبی کسب کرد؛ به این معنا که فاصله واژگان جستجو در اسناد بازیابی شده، حدّاکثر از ده کلمه بیشتر نباشد. برای استفاده از عملگر NEAR را میان دو کلمه کلیدی یا عبارت درج می کنیم. توجّه نسبت به این مطلب لازم است که NEARفقط مشخّص می کند که کلمات قبل و بعد آن باید در فاصله نزدیک به یکدیگر قرار داشته باشند. اما مشخّص نمی کند که ترتیب کلمات نیز رعایت شده باشد.

«Imam hasan askari» NEAR

«martyr»

۴. جستجوی اسنادی که عنوان آنها امام حسن عسکری علیه السلام می باشد.

بدین منظور عبارت مورد نظر را به شکل زیر در کادر جستجو وارد می کنیم:

«Title «Imam hasan askari:

تا اینکه تنها اسنادی به عنوان نتیجه در Index قرار بگیرد که دارای عنوان: «Imam hasan askari» می باشد.

۵. جستجوی عبارت امام حسن عسکری علیه السلام در یک سایت معیّن.

حال می خواهیم عبارت امام حسن عسکری علیه السلام را در یک حوزه معیّنی که متعلّق به «جوامع شیعه» می باشد، جستجو کنیم.

«Title «Imam hasan askari:

domain: salamiran. org

با این عبارت، صفحاتی را بازیابی خواهیم کرد که اوّلاً عنوان سندمان «Imam hasan askari» باشد و ثانیاً در حوزه salamiran. org قرار گرفته باشد.

۶. جستجوی آدرس های اینترنتی مرتبط با امام حسن عسکری علیه السلام.

گاهی اوقات برآنیم که جستجو را از طریق آدرس هایی که عبارت «Imam hasan askari» در آنها قید

شـده است، پی گیری کنیم تـا اینکه بتوانیم سایتهـای معتبری را که دربـاره امـام حسن عسـکری علیه السـلام تحقیق کرده انـد، مشخّص کنیم.

«Url «Imam hasan askari:

۷. جستجوهای ترکیبی.

برای فراخوانی اسنادی که هم عنوان آنها و هم آدرس آنها حاوی عبارت «Imam hasan askari» می باشند:

«Title + «Imam hasan askari:

«Url + «Imam hasan askari:

برای بازیابی اسـنادی که اشـکال مختلف املائی عبارت امام حسن عسـکری علیه السـلام و شـهادت در آنها قیـد شده است، به روش زیر عمل می کنیم:

«Emam hasan askari»

«OR «Imam hasan askari

OR «hazrat _ e _ Imam

hasan askari» And ( ... OR

«martyr»

۸. جستجوی عبارت امام حسن عسکری علیه السلام در منابع شیعی اینترنتی به زبان فارسی و عربی.

جهت راحتی و سادگی دست یابی به اطلاعات ازسایت Shiasearchبه نشانی:

WWW. Shiasearch. netاستفاده می کنیم که امکان جستجو در بیش از ۱۱۷ سایت شیعی را برای کاوشگران اینترنتی فراهم می سازد.

## کتابشناسی

### الف) کتابهای چاپی عربی

۱. الامام الحادی عشر الامام الحسن بن علی العسکری

گروه نویسندگان، ترجمه محمد عبدالمنعم خاقانی، چاپ مکرر، قم، مؤسسه در راه حق، ۱۳۷۰، رقعی، ۳۸ص.

۲. الامام الحادی عشر الحسن العسکری

شیخ محمد حسن قبیسی عاملی، بیروت، بی نا، ۱۴۰۳ق۱۹۸۳/م، وزیری، ۸۲ص (از سری کتابهای الحلقات الذهبیه ۲۴).

۳. الامام الحسن العسکری

سید مهدی آیت اللهی، ترجمه کمال السید، قم، انتشارات انصاریان،

۱۳۷۴، وزیری، ۲۲ص (مصوّر،

ویژه نوجوانان) (از سری کتابهای مع المعصومین).

۴. الامام الحسن العسکری

[میر ابوالفتح دعوتی]، چاپ سوم، بیروت، الدار الاسلامیه، ۱۴۱۰ق۱۹۹۰/م، وزیری، ۲۱ص (مصوّر، ویژه نوجوانان) (از سری کتابهای القاده الابرار).

۵. الامام الحسن العسکری

علی محمدعلی دخیّل، چاپ دوم، بیروت، دار التوجیه الاسلامی، ۱۳۹۴ق، رقعی، ۸۴ص.

۶. الامام الحسن العسکری

گروه نویسندگان، قم، مؤسسه الامام الحسین،

۱۴۱۳ق ۱۳۷۱/ش، رقعی، ۲۱ص.

۷. الامام الحسن العسکری

گروه نویسندگان، چاپ دوم، تهران، مؤسسه البلاغ، ۱۴۱۰ق ۱۹۹۰/م، جیبی، ۷۱ص (این کتاب به فارسی ترجمه شده است).

۸. الامام الحسن العسکری

عبدالودود امین، کویت، دار التوجیه الاسلامی، ۱۴۰۰ق (از سری کتابهای الائمه الاثنی عشر، سیره و جهاد).

۹. الامام الحسن العسکری من المهد الی اللحد

سید محمد کاظم حایری قزوینی (۱۳۴۹ ۱۴۱۵ق)، قم، کتابفروشی بصیرتی، ۱۴۱۳ق ۱۳۷۱/ش، وزیری، ۳۴۲ص.

۱۰. الامام العسکری

گروه نویسندگان، بیروت، دار الزهراء، ۱۴۱۳ق (از سری کتابهای حیاه الرسول و اهل بیته المجاهدین).

۱۱. الامام العسکری

شیخ محمدرضا حکیمی حایری (م۱۴۱۴ق)، بیروت، مؤسسه الأعلمی، ۱۴۱۲ق، وزیری، ۲۲۳ص.

۱۲. الامام العسکری قدوه و اسوه

سید محمد تقی مدرّسی، تهران، رابطه الاخوه الاسلامیه، ۱۴۰۴ق، رقعی، ۸۲ص (این کتاب به فارسی ترجمه شده است).

۱۳. حیاه الامام الحسن العسکری

باقر شریف قرشی، قم، دارالکتاب الاسلامی، ۱۳۶۹، وزیری، ۲۸۷ص (این کتاب دوبار به فارسی ترجمه شده است).

۱۴. حیاه الامام العسکری

محمد جواد طبسی، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۱ش۱۴۱۳/ق، وزیری، ۵۱۱ص.

۱۵. ذکری مولد الامام الحسن العسکری

گروه نویسندگان، نجف، مطبعه الغری، ۱۳۸۶ق، رقعی، ۳۶ص.

۱۶. مسند الامام العسکری ابی محمد الحسن بن علی

شیخ عزیز اللّه عطاردی، مشهد، کنگره جهانی امام رضا، ۱۴۱۰ق، وزیری، ۳۵۰ص.

۱۷. منهاج التحرک عند الامام العسکری

عبدالکریم آل نجف، چاپ تهران، ۱۴۰۲ق، وزیری، ۱۳۵ص.

(در مجله دراسات و بحوث، ش۴، ص۱۸۲ ۳۱۶).

۱۸. وفاه الامام الحسن العسکری

شیخ حسین بن شیخ محمد عصفوری

درازی بحرانی (م۱۳۸۷ق)، چاپ دوم، نجف، مطبعه الحیدریه، ۱۳۷۲ق۱۹۵۳/م، رقعی، ۵۶ص.

۱۹. ولاده امام الحسن العسکری

سید محمد حسین طالقانی، نجف، مطبعه الحیدریه، ۱۳۸۷ق، رقعی، ۴۴ص.

## ب) کتابهای چاپی فارسی

۱. آخرین خورشید پیدا (نگرشی کوتاه بر زندگی امام حسن عسکری)

واحد تحقیقات، قم، انتشارات مسجد مقدس جمکران، ۱۴۱۷ق۱۳۷۵/ش، رقعی، ۹۶ص.

۲. امام حسن عسکری

سید کاظم ارفع، تهران، مؤسسه تحقیقاتی فیض کاشانی،

۱۳۷۰، رقعی، ۵۹ص.

۳. امام عسکری

گروه کودکان و نوجوانان، بازنویسی: مهدی رحیمی، تهران، بنیاد بعثت، ۱۳۷۳، رقعی، ۱۰۰ص (از سری کتابهای برگزیدگان ۱۳).

۴. پیشوای یازدهم، حضرت امام

حسن عسکری

گروه نویسندگان، چاپ مکرر، قم، مؤسسه در راه حق، ۱۳۷۱، رقعی، ۴۸ص (این کتاب به عربی و اردو ترجمه شده است).

۵. تاریخچه شهر سامراء و زندگانی عسکریین

سید مصلح الدین مهدوی (۱۳۳۲ ۱۴۱۶ق)، اصفهان، چاپخانه فردوسی، ۱۳۸۱ق، وزیری، ۱۰۶ص.

۶. تحلیلی از زندگانی امام حسن عسکری

باقر شریف قرشی، ترجمه محمدرضا عطایی، مشهد، کنگره جهانی حضرت رضا، ۱۳۷۱، وزیری، ۳۵۷ص.

۷. تحلیلی از زندگانی و زمان حضرت امام حسن عسکری

گروه نویسندگان، زیر نظر قوام الدین وشنوی قمی (م۱۴۱۸ق)، قم، مؤسسه احیاء و نشر میراث اسلامی، ۱۳۹۸ق/۱۳۵۷ش، جیبی، ۱۵۹ص.

۸. حضرت ابو محمد حسن بن علی عسکری

گروه نویسندگان، تهران، کتابخانه دوشیزگان اسلامی، ۱۳۵۳، رقعی، ۳۲ص.

۹. حضرت امام حسن عسکری

فضل اللّه کمپانی (م۱۴۱۴ق) تهران، انتشارات مفید، ۱۳۶۰.

۱۰. حضرت امام حسن عسکری

[میر ابوالفتح دعوتی]، قم، انتشارات انصاریان، بی تا، وزیری، ۳۲ص (مصوّر، ویژه نوجوانان).

۱۱. زندگانی امام حسن عسکری

باقر شریف قرشی، ترجمه سید حسن اسلامی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۱ش/۱۴۱۲ق، وزیری، ۲۸۴ص.

۱۲. زندگانی امام حسن عسکری

عبدالرحیم عقیقی بخشایشی، قم، انتشارات نسل جوان، ۱۳۵۶، جیبی، ۱۴۴ص.

۱۳. زندگانی امام عسکری

جابری قمشه ای، تهران، مسجد الغدیر، ۱۳۶۴، رقعی، ۱۳۶ص.

۱۴. زندگانی امام حسن عسکری و تاریخچه سامراء

ابوالقاسم سحاب (۱۳۰۴ ۱۳۷۶ق)، تهران، انتشارات اسلامیه، ۱۳۷۵ق، وزیری، ۱۶۳ص.

۱۵. زندگانی امام یازدهم، حضرت امام عسکری

نوشته هیئت تحریریه مؤسسه در راه حق، ساده نویسی: دفتر تحقیق و تألیف کتب درسی، چاپ سوم، تهران، سازمان نهضت سواد آموزی، ۱۳۷۵، رقعی، ۳۰ص.

۱۶. زندگانی حضرت امام حسن العسکری

حسین عمادزاده اصفهانی (۱۳۲۵ ۱۴۱۰ق)، تهران، شرکت سهامی طبع کتاب، ۱۳۴۲ش/۱۳۸۳ق، وزیری،

۳۷۳ص.

۱۷. زندگی و سیمای امام حسن عسکری

سید محمد تقی مدرّسی، ترجمه محمد صادق شریعت، تهران، مؤسسه انصارالحسین، ۱۳۷۰.

۱۸. ستارگان درخشان (ج۱۳) (سرگذشت حضرت امام حسن عسکری)

محمد جواد نجفی، چاپ پنجم، تهران، انتشارات اسلامیه، ۱۳۶۲، جیبی، ۲۳۲ص.

۱۹. شهر بی حصار (داستان زندگی امام حسن عسکری)

رضا شیرازی، تهران، انتشارات پیام آزادی، ۱۳۷۳، رقعی، ۱۱۹ص (مصوّر، ویژه نوجوانان) (در این کتاب، سیزده داستان از زندگی امام نگاشته است).

۲۰. مجلس عروسی امام حسن عسکری

نظم: [؟]، تهران، کتابفروشی اسلامیه، ۱۳۴۵ (ناظم در این کتاب، داستان پیوند امام با نرجس خاتون را به شعر درآورده است).

۲۱. معصوم سیزدهم، حضرت امام حسن عسکری

سید مهدی آیت اللهی (دادور)، تهران، انتشارات جهان آرا، ۱۳۶۸، وزیری، ۲۲ص (مصوّر، ویژه نوجوانان) (این کتاب به عربی، اردو، ترکی، فرانسه، تاجیکی و انگلیسی ترجمه شده و همه آنها به وسیله انتشارات انصاریان قم به چاپ رسیده است).

۲۲. معصوم سیزدهم، امام عسکری

جواد فاضل (۱۳۳۵ ۱۳۸۶ق)، تهران، کتابفروشی علمی، ۱۳۳۸ (ضمن کتاب معصوم نهم تا معصوم سیزدهم).

۲۳. نگاهی بر زندگی امام حسن عسکری

محمد محمدی اشتهاردی، تهران، نشر مطهر، ۱۳۷۴، رقعی، ۱۴۴ص.

۲۴. یازدهمین پیشوای شیعیان جهان، مولانا الحسن العسکری

صندوق پس انداز بانک ملی ایران، تهران، ۱۳۵۵ش ۱۳۹۷/ق، وزیری، ۲۵ص (خط: غلامحسین امیرخانی).

## ج) کتابهای اردو

۱. جوهر عبقری (سوانح حیات امام عسکری)

نوّاب احمد حسین مذاق هندی (م۱۳۶۵ق).

رک: الذریعه، ج۵، ص۲۸۹.

۲. حضرت امام حسن عسکری

گروه نویسندگان مؤسسه در راه حق، ترجمه سید احمد علی عابدی، فیض آباد، نور اسلام، ۱۴۰۵ق۱۹۸۵/م، رقعی، ۴۵ص.

۳. سوانح امام حسن عسکری

سید علی جعفری (۱۳۲۹ ۱۳۸۵ق)، هند.

مطلع انوار، ص۳۷۷.

۴. سوانح امام حسن عسکری

سید مرتضی حسین (۱۳۴۱ ۱۴۰۷ق).

رک: تذکره علمای امامیه پاکستان، ص۲۲۷.

۵. العسکری فی سوانح الامام ابی محمد الحسن بن علی

العسکری

سید اولاد حیدر بلگرامی هندی (م۱۳۶۱ق)، هند.

رک: الذریعه، ج۱۵، ص۲۶۳؛ نقباء البشر، ج۱، ص۱۸۵.

۶. معصوم سیزدهم، امام حسن عسکری

سید مهدی آیت اللهی (دادور)، ترجمه گروه مترجمان، قم، انتشارات انصاریان، ۱۳۷۱، وزیری، ۲۴ص (مصوّر، ویژه نوجوانان) (از سری کتابهای معصومین ...).

د) کتابهای خطی عربی

۱. آثار و برکات الامام العسکری فی دار الدنیا

سید هاشم ناجی موسوی جزایری (این کتاب آماده چاپ است).

۲. الامام العسکری و التشیع

عبدالکریم آل نجف.

رک: مجله دراسات و بحوث، ش۳ (۱۴۰۲ق)، ص۲۶۴.

۳. الامثال و الحکم المختاره عن الامام العسکری

شیخ محمد غروی.

۴. جزاء اعداء الامام العسکری فی دار الدنیا

سید هاشم موسوی جزایری شوشتری.

۵. جنی الجنتین فی ذکر

ولدا العسکریین

شیخ امام علامه قطب الدین راوندی ابوحسین سعید بن عبداللّٰه بن حسن (م۵۷۳ق).

رک: معالم العلماء، ص۵۵؛ الذریعه، ج۵، ص۱۴۸.

۶. حیاه الامام العسکری

حاج سید محمد حسینی شیرازی.

رک: العراق بین الماضی و الحاضر و المستقبل، ص۶۲۹.

۷. ذکر من روی عن ابی محمد الحسن بن علی

شیخ صدوق: ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی (ح۳۰۶ ۳۸۱ق).

رک: رجال نجاشی، ج۲، ص۳۱۴.

۸. کتاب زهد ابی محمد الحسن بن علی

شیخ صدوق (م۳۸۱ق).

رک: رجال نجاشی، ج۲، ص۳۱۵.

۹. سفن النجاه (ج۱۳)

شیخ غلامحسین نجفی نجف آبادی (م۱۳۴۹ق).

رک: الذریعه، ج۱۲، ص۱۹۲؛ نقباء البشر، ج۴، ص۱۶۲۳ (آن مرحوم برای هر یک از معصومین {، کتابی مستقل را تدوین کرده است).

۱۰. شرح حدیث (صعدنا ذری الحقایق)

منقول از: امام حسن عسکری، شارح: مولا حسین بن معین الدین (از علمای دوران شاه اسماعیل صفوی).

رک: الذریعه، ج۱۳، ص۲۰۰.

۱۱. عوالم العلوم و المعارف و الاحوال من الآیات و الاخبار و الاقوال (ج۲۵)

مولا عبداللّه بن نوراللّه بحرانی اصفهانی (از شاگردان علامه مجلسی (م ۱۱۱۰ق) (این کتاب به وسیله مؤسسه الامام المهدی

در قم، در دست تحقیق است و به زودی به چاپ می رسد).

۱۲. کلمه الامام العسکری

شهید حاج سید حسن حسینی شیرازی (۱۳۵۴ ۱۴۰۰ق).

رک: العراق بین الماضی و الحاضر و المستقبل، ص۶۷۷.

۱۳. لجج الحقایق فی تواریخ الحجج علی الخلایق (ج۱۳)

حاج ملا احمد یزدی مشهدی (م ح ۱۳۱۰ق) (وی برای هر یک از چهارده معصوم، کتابی جداگانه ترتیب داده بود).

رک: الذریعه، ج۱۸، ص۲۹۶؛ نقباء البشر، ج۱، ص۹۶.

۱۴. مقتل ابی محمد الحسن بن علی العسکری

شیخ ابو عزیز محمد بن عبداللّه خطی بحرانی (م۱۱۸۶ق).

۱۵. مکاتیب الامام العسکری

حاج شیخ علی احمدی میانجی.

۱۶. نسخه عن ابی محمد الحسن بن علی العسکری

ابی معاد عبدان بن محمد الجویمی.

رک: رجال نجاشی، ج۲، ص۱۶۲.

۱۷. کتاب فی وصف سیّدنا ابی محمد العسکری

احمد بن عبیداللّه بن یحیی بن خاقان.

رک: رجال نجاشی، ج۱، ص۲۲۹ و ۲۳۰.

**منبع**

کتابنامه ائمه اطهار (ع)، ناصر الدین انصاری قمی

## درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹